

هوشندگ عامری



از رضا شاه پهلوی

تبرستان

www.tabarستان.info

محمد رضا پهلوی



خاطرات میرزا حبود خان عامری
(معینالممالک)



هوشیگ عامری در تهران متولد شد. دوره دبستان را در تهران و دوره دبیرستان را در لندن و تهران گذراند و در دانشکده علوم دانشگاه تهران (رشته ریاضی) به تحصیلات خود ادامه داد. ولی پس از یک سال به آمریکا رفت و در رشته های علوم سیاسی، فلسفه و علوم نظامی فارغ التحصیل شد. او فوق لیسانس خود را در رشته روابط بین الملل از دانشگاه آکسفورد دریافت نمود و ضمن اشتغال در سفارت ایران در آلمان فدرال، دکترای خود را در دانشگاه بن (آلمان) به پایان رساند.

دکتر عامری چندی نیز در دانشگاه آکسفورد به تحقیق و تدریس اشتغال داشت. او پس از گذراندن نزدیک به دو دهه در کادر سیاسی وزارت امور خارجه و خدمت در نمایندگی دائم ایران در سازمان ملل متعدد در ژنو و نیز تصدی ریاست اداره سوم وزارت امور خارجه (قبل و بعد انقلاب)، به بازنیستگی نائل شد. او سال تحصیلی ۱۹۸۳-۱۹۸۴ را به تحقیق و تدریس در مرکز روابط بین الملل دانشگاه کمبریج گذراند. پرسور عامری از سال ۱۹۸۵ تاکنون به عنوان استاد علوم سیاسی و روابط بین الملل در دانشگاه وبستر (ژنو) به کار اشتغال داشته است.

از رضا شاه تا محمد رضا پهلوی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

از رضا شاه تا محمد رضا پهلوی

مشاهدات و خاطرات میرزا چوادخان عامری
www.tabarestan.com
(معینالممالک)

شنیده، پژوهیده و نوشته
دکتر هوشنگ عامری



شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه

سرشناسه:	عامری، جواد، ۱۲۷۰-۱۳۵۹.	عنوان و نام پدیدآور:	از رضاشاه تا محمد رضا پهلوی: مساهدات و خاطرات میرزا جوادخان عامری (معین‌الممالک) / شنیده، پژوهیده و نوشته هوشگ عامری.
مشخصات نشر:	تهران، کتاب پارسه، ۱۳۸۷.	مشخصات ظاهری:	۴۱۸ ص. عکس.
شابک:	۹۷۸-۰-۵۰۲۶-۶۰۰-۰	وضعیت فهرست‌نویسی:	پیا.
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیرنویس.	یادداشت:	نهايه.
موضوع:	عامری، جواد، ۱۲۷۰-۱۳۵۹ - خاطرات.	موضوع:	ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴-۱۳۵۷.
شناسه افزوده:	عامری، هوشگ، ۱۳۱۴ - .	ردیبندی کنگره:	DSR ۱۴۸۶/ع۱۵۰۳
ردیبندی دیبورنی:	۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲	شماره کتابشناسی ملی:	۱۲۳۶۸۴۱



شرکت مطالعات و نشر کتاب پارسه

از رضاشاه تا محمدرضا پهلوی
مشاهدات و خاطرات میرزا جوادخان عامری
(معینالممالک)

شنیده، پژوهیده و نوشته: دکتر هوشنگ عامری
مقدمه و مؤخره: دکتر باقر عاقلی
شابک: ۹۷۸-۰-۵۰۲۶-۴۵-۰
چاپ اول: ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه
لیتوگرافی: طیف نگار
چاپ: شانه
صحافی: سبزواری
قیمت: ۸۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و مخصوص نشر کتاب پارسه است

تهران، میدان انقلاب، خیابان اردبیلهشت، نبش کوچه بهشت آیین، شماره ۱۸۱، درب دوم
تلفن: ۰۶۹۹۵۴۵۷۷ - ۰۶۹۹۵۶۸۷۷ - دورنگار: ۰۶۹۹۶۲۳۴۸ - امور شهرستانها:

تبرستان
www.tabarestan.info



میرزا جواد خان حامری در دوران جوانی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست

مقدمه

بخش اول: آخرین سال‌های سلسلة قاجار

۳۱	مدرسه سیاسی
۴۱	عزیمت به فرانسه و بازگشت به ایران
۴۱	سفر به خارج برای ادامه تحصیل
۴۶	ایران پیش از کودتا ۱۲۹۹
۵۵	تأسیس انجمن ایران جوان

بخش دوم: دوران خدمت در عدله و کوشش در راه تجدد و حکومت قانون — و بازنیستگی از دادگستری نیم قرن بعد

۶۱	چطور شد که وارد عدله شدم
۶۲	خدمات آدولف پرنی، مستشار حقوقی وزارت عدله ۱۹۲۵-۱۹۱۱
۶۴	تیمور تاش، نصرت الدوّله، داور
۶۶	جلسة معارفه و روشن تیمور تاش
۶۶	جو موجود در وزارت عدله
۷۰	داور و عدله
۷۴	مثلث سیاسی
۷۶	داور در دوران سلطنت رضاشاه
۸۰	چگونگی شکست مثلث سیاسی
۸۴	شکایت حاجی شمیرانی
۸۶	قانون سجل احوال

۸۸.....	اموریت برای حل اختلافات مرزی با عراق
۹۱.....	تعیین تکلیف جزیره خارک
۹۴.....	ریاست کمیسیون مرزی ایران و پاکستان

بخش سوم: برآمدن رضاخان و سلطنت رضاشاه

۹۷.....	مقدمات کودتای ۱۲۹۹
۱۰۱.....	کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)
۱۱۹.....	زمامداری سردار سپه
۱۲۶.....	سردار سپه فرمانده کل قوا
۱۳۴.....	نخست وزیری مین دفتری و منصورالملک
۱۴۰.....	اختلاف با شرکت نفت ایران و انگلیس
۱۴۲.....	پیمان بازرگانی با آلمان
۱۴۲.....	توقیف کالاهای صنعتی ایران
۱۴۳.....	محل و ساختمان جدید وزارت امور خارجه
۱۴۵.....	لایحه فروشن املاک موقوفه

بخش چهارم: دوران جنگ جهانی دوم و اشغال ایران

۱۴۷.....	رشید عالی گیلانی و مقتی اعظم فلسطین در ایران
۱۵۱.....	با اتوبیل سرلشکر شفانی به سعدآباد من روم
۱۵۳.....	با سیم دستور انتقال عراقی ها به تیپ کرمانشاه داده شد
۱۵۳.....	کارگاهان در نقش پیشخدمت هتل فردوسی
۱۵۴.....	جزیران اولین ملاقات با نخست وزیر عراق
۱۵۵.....	داستان پامزه ای که مقتی اعظم فلسطین حکایت کرد
۱۵۶.....	دولت ترکیه با مسافرت رشید عالی موافقت نمود
۱۵۷.....	ناگهان خبر رسید مقتی اعظم فلسطین گم شد
۱۶۱.....	حمله آلمان به سوری و اثرات آن در اوضاع ایران
۱۶۲.....	بهانه جویی برای اشغال ایران
۱۷۱.....	خطاب به اهالی ایران
۱۷۳.....	دیدار نابهنگام وزیر مختار انگلیس و سفير شوروی با منصورالملک
۱۷۴.....	تذکاریه دولت بریتانیا
۱۷۵.....	تذکاریه دولت شوروی
۱۸۰.....	گزارش منصور و عامری به رضاشاه
۱۸۲.....	گزارش نخست وزیر به مجلس شورای ملی
۱۸۳.....	تلگراف رضاشاه به روزولت
۱۸۵.....	جلسة هیأت وزیران در حضور شاه

بخش پنجم: رویداد سوم شهریور و پیامدهای آن

۱۹۰	خاطرات منصورالملک: نخست وزیر وقت
۱۹۷	خاطرات میرزا جوادخان عامری: کفیل وقت وزارت امور خارجه
۲۰۱	خواب سفرها
۲۰۱	در جستجوی علت
۲۱۶	علت اصلی اشغال ایران
۲۲۵	نخست وزیری فروغی و رفتن رضاشاه از ایران
۲۲۵	جواد عامری: آخرین وزیر کشور رضاشاه
۲۲۷	برقراری حکومت نظامی
۲۲۸	گفتگوی ترک مخصوصه و انعقاد پیمان سه‌جانبه
۲۲۶	افزایش گرانی و کمبود مواد غذایی
۲۳۷	قطع رابطه با کشورهای محور
۲۳۹	بعید رضا شاه
۲۴۲	اقدامات فروغی
۲۴۵	دوره سیزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی
۲۴۶	پیمان سه‌جانبه
۲۴۸	پایان کار فروغی

بخش ششم: دوران دولتهای زودگذر ولی دموکراتیک

۲۵۱	علل کوتاه بودن عمر دولتها
۲۵۴	مشکلات برگزاری انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی
۲۵۷	چیره‌بندی نان و قند و شکر و چای
۲۵۷	بازتاب اعتراض «کافترادزه»
۲۶۱	تجولات سیاسی در تهران
۲۷۵	هیأت اعزامی به مسکو و حل مسأله آذربایجان
۲۷۷	گوارش قوام‌السلطنه به مجلس شورای ملی
۲۹۷	خاطرات حمید سیاح از مذاکرات مسکو
۳۰۷	مذاکرات «قوام- سادچیکف»
۳۰۸	اطلاعیه نخست وزیر
۳۰۹	متن توافقنامه «قوام- سادچیکف» ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ (۴ آوریل ۱۹۴۶).
۳۱۲	اعلامیه قوام‌السلطنه
۳۱۴	متن توافقنامه با نمایندگان آذربایجان

۳۱۹	فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی
۳۲۲	مشکلات برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی
۳۲۵	شکایت ایران به سازمان ملل متحد
۳۲۵	رد توافقنامه «قوم-سادچیکف»
۳۲۷	مجلس مؤسسان دوم
۳۲۸	قرارداد الحاقی نفت

بخش هفتم: مجلس شورای ملی و مسأله نفت

۳۴۱	دوره شانزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی
۳۴۴	زماداری سپهد رزم آرا
۳۵۱	نخستوزیری دکتر مصدق
۳۵۹	دوره هفدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی
۳۶۰	کوشش شاه برای «علم کردن» عامری در برابر مصدق
۳۶۱	بروز اختلاف میان اعضای جبهه ملی
۳۶۳	رفوائدم برای انحلال مجلس
۳۶۵	زماداری سرلشگر زاهدی
۳۶۹	سخن آخر
۳۷۳	منابع
۳۷۹	روزشمار تاریخ معاصر ایران
۴۱۷	نمايه فهرست اعلام

مقدمه

میرزا جوادخان عامری در سال ۱۲۷۰ خورشیدی در سمنان متولد شد و در روز ۲۰ دی ماه ۱۳۵۹ در سن ۸۹ سالگی در تهران چشم از جهان فرو بست.

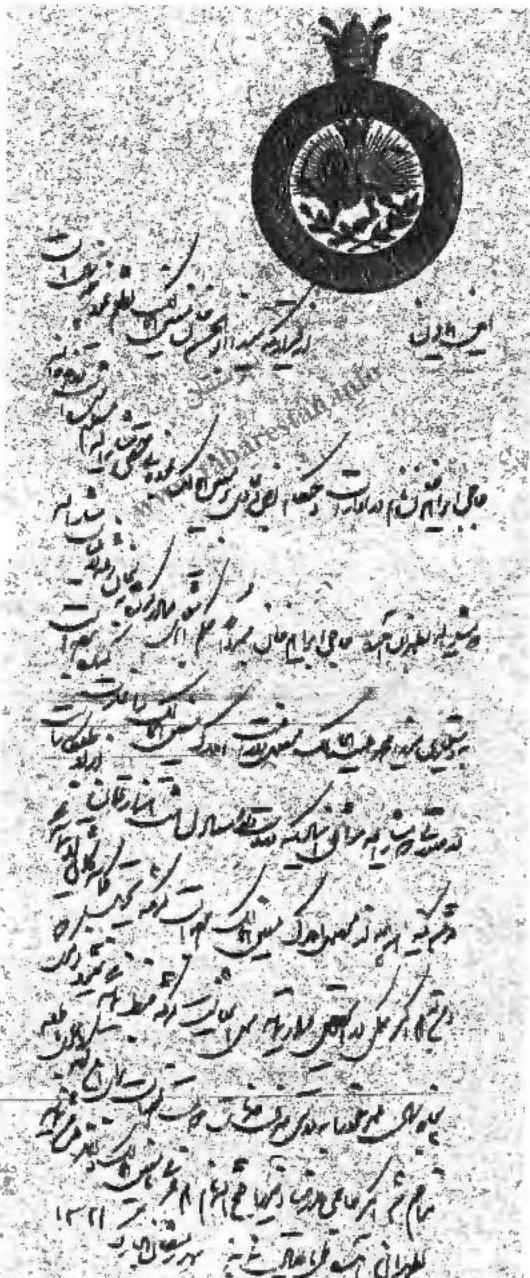
پدر ایشان، میرزا ابوالحسن خان معین‌الممالک که از بزرگ مالکان سمنان بود، به درستی و صداقت شهرت فراوانی داشت. او در حدود پنجاه سال به خدمات مختلف دولتی اشتغال داشت و از جمله مدت زمانی را نیز با درجه سرتیپ (که مقامی غیرنظامی بود) در دربار ناصرالدین‌شاه گذراند. میرزا ابوالحسن خان که نسب او به روایتی به ابوالحسن عامری (نیشابوری) فیلسوف و «حکیم اخلاقی و سیاسی پرآوازه»^۱ اواسط قرن چهارم هجری (اوخر قرن دهم میلادی) می‌رسد^۲، با آقا محمد دایی نیز (که فتحعلی‌شاه او را «دایی» خطاب می‌کرده)، نسبت بسیار نزدیک داشته است.^۳

میرزا ابوالحسن خان معین‌الممالک که در سمنان و مناطق اطراف آن نفوذ فوق العاده‌ای داشت دارای ثروت و مکنت سرشاری بود که نه تنها شامل چندین پارچه ملک و سیع می‌شد، بلکه جواهرات زیادی را هم در بر می‌گرفت. ثروت و مکنت میرزا ابوالحسن خان عامری باعث شده بود که او مورد بغض و حسد

۱. برای اطلاع از شرح حال، افکار و فلسفه ابوالحسن عامری ر.ک. به: مقاله دکتر سید جواد طباطبائی تحت عنوان «از ابوالحسن عامری تا ابوعلی سینا» منتشره در اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۵۲-۵۱، صفحات ۶ تا ۱۳؛ حلیبی، علی‌اصغر، تاریخ فلسفه ایران از آغاز تا امروز، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۵۱، صفحات ۱۷۹-۱۹۴.

۲. برای اطلاع بیشتر در مورد اسلام خانزاده عامری، ر.ک. به: محمد جعفریان محمدحسین نایینی، متخلص به «طرب» (به کوشش ایرج افشار)، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (شماره ۱۰۸)، تهران، ۱۳۵۳، صفحات ۳۸۴-۶۵۷.

۳. فرزندان آقا محمد دایی (به نام‌های محمد حسین خان، مش محمدولی و آقاخان) که ساکن سنگسر بوده‌اند برای خود نام خانزادگی «داییان» را انتخاب کردند. مدرسه شاه‌پسند که یکی از اولین مدارس دخترانه در ایران بود به همت فرزندان آقا محمد دایی، به خصوص مش محمدولی (پدر زن عرب‌علی)، تأسیس شد. خانزاده داییان درواقع مدرسه را به نام دختر آقا محمد دایی به اسم «شاه‌پسند» نام‌گذاری کرده بودند. مش محمدولی که خیلی ثروتمند و متقدذ بوده، ضمناً آدمی بسیار صالح و صحیح العمل بوده است.



قرمان شاه راجع به دادخواهی میرزا ابوالحسن خان
معین‌الملک.

برخی قرار گیرد و به خصوص در اواخر عمر که بیمار شده و از کار افتاده بود حاسدان هرگاه فرصتی می‌یافتد به غارت مال و منال او می‌پرداختند. از جمله کسانی که دست به این اعمال می‌زدند میرزا محمد عمید‌الملک (پسر ارشبد نصیری)، برادرش به نام ملاجواد نصیری، علی‌اصغر کلاتر، یبدالله عصار، آقا محمود (فامیلی) و شخصی به نام حاجی ابراهیم خان بوده‌اند. این اعمال باعث می‌شود که میرزا ابوالحسن خان نزد شاه به تظلم پیرادارد.

متن فرمان شاه در این مورد که خطاب به «امین همایون» صادر شده به شرح زیر است: امین همایون از قراری که میرزا ابوالحسن خان معین‌الملک تظلم نمود چند سال است حاجی ابراهیم خان نام در ادارات احکام به عرض دهاوی بر معین‌الملک نموده بی‌حقی مشارالبه معلوم شده است. در

هذه السنّة كه مشارالیه به طهران آمده حاجی ابراهیم خان مجددًا حکم اشتباہی صادر کرده به سمنان رفته در غیاب مشارالیه به دستیاری میرزا محمد عمیدالملک محصول وزراعت املاک معینالملک را غارت کرده بوده است. در صورتی که مشارالیه موافق استنادی که در دست دارد معادل هشت هزار تومان از او طلبکار است. قدغن کنید هرچه از محصول املاک معینالملک بوده است گرفته تحويل گماشته گان او نماید. و من بعد هم اگر حکمی در این خصوص صادر نمایند محل اعتنا نیست گرفته ضبط نماید. نمی شود توکری که پنجاه سال عمر خود را به درستی صرف خدمات دولت نموده است برای این گونه دعاوی باطله مزاحم شد. اگر حاجی ملارضا و میرزا فتح الله نام هم حرفی با معینالملک دارند قدغن نماید به طهران ~~آنده~~ طی مایقال نمایند.

شهر رمضان مبارک ۱۳۲۱

پس از درگذشت ابوالحسن خان معینالملک عده‌ای از ازادل و اویاش به تحریک عمیدالملک (پدر ارتشبند نصیری)، ملاجود نصیری (عموی ارتشبند نصیری)، علی اصغر کلانتر، یدالله عصار و به سرکردگی آقا محمود (فامیلی) به خانه ایشان که در آن گوهر خاتم زوجه آن مرحوم و چهار فرزند صغیر ایشان (تیره، جواد، مهدی و مسعود) ساکن بوده‌اند حمله می‌کنند و خانه را به آتش می‌کشند. تحریکات نصیری‌ها، علی اصغر کلانتر و یدالله عصار و به خصوص واقعه به آتش کشیدن خانه مرحوم معینالملک باعث می‌شود که گوهر خاتم دست فرزندان خردسال خود را بگیرد و راهی تهران شود.^۱ نسب میرزا جوادخان عامری از طرف مادر به امیر اسماعیل خان عامری (که «مدعی تاج و تخت آقا محمدخان قاجار بوده»^۲ می‌رسد. زوجه امیر اسماعیل خان گوهر تاج

۱. داستانی که در این مورد شایع بوده و در دوران دو سه نسل دهان به دهان نقل می‌شده، از قرار زیر است: گوهر خاتم که نمی‌توانسته تمام جواهرات معینالملک را با خود به تهران ببرد، قسمت عده‌های آن را در چاهی در منزل دفن می‌کند. چاه این منزل (که مدتی هم در اجاره ذوالفقارخان حاکم وقت سمنان بوده) بعداً توسط حاج ص.ع. و حاج م.آ. (که بعدها نام خانوادگی «ف...» را برای خود انتخاب کرده) و به کمک یک مُقْنَى تخليه می‌شود و بدین ترتیب مقدار زیادی از جواهرات به دست آن‌ها می‌افتد. این سه نفر پس از تقسیم جواهرات میان خود عازم مکه می‌شوند. مُقْنَى از این سفر بر نمی‌گردد و معلوم نیست چه بر سر او می‌آید. ولی حاج ص.ع. (که قبلاً به صورت خانه شاگرد در منزل معینالملک خدمت می‌کرده) و حاج م.آ. با ثروت‌های کلان به سمنان باز می‌گردند و رفتارهایه به عنوان دو نفر از متمولین سمنان صاحب تفوّذ و اعتبار می‌شوند.

۲. آقای ناصر غلامرضايی در کتاب خود تحت عنوان سرداری از قاجار منتشره به وسیله انتشارات کسری،

خانم نام داشته و گویا به همین مناسبت بوده که والده میرزا جوادخان عامری را نیز گوهر خانم نامیده بودند.

والده میرزا جوادخان عامری - گوهر خانم - دختر حاجی میرزا مهدی، فرزند حاج سید حسن، بانی مسجد سلطانی (مسجد شاه) سمنان، بوده است.^۱

→ (بدون تاریخ)، صفحات ۳۶ و ۱۱۴ تا ۱۱۹ در این مورد چنین می‌نویسد: امیر اسمعیل خان که «مدعی تاج و تخت آقامحمدخان قاجار بوده» در دهکده اردبیل دارالخلافه برپا کرده بود و این کوشک سلطنتی یا «قصر امیر عامری در جنوب دهکده با دیواری به بلندی ۱۰ متر در زمینی [به وسعت] تقریباً ده هکتار بنا شده است». درواقع امیر عامری «اردبیل را به شکل دز مجحکم و تصرف نایابری در آورده بود و پیرامون آن دیواری کشیده بوده که با کالسکه دو اسبه^۲ بتوانسته اندرونی دیوار این دز حرکت کنند.» کاخ امیر عامری در اردبیل که بنام دیوانخانه معروف است نهونهای بوده از چهل ستون اصفهان. آنچه امروز از کاخ امیر عامری در اردبیل باقی مانده و «مقبر حکومت» او بوده تالاری است به درازی هشت متر و عرض شش متر... و پشت این تالار سالنی است به طول شش و عرض چهار متر... پشت این سالن بادگیری به همین عرض قرار دارد و دو بادگیر دیگر به دو دلانچه راه دارد که هواز بادگیر تا به سالن اصلی می‌رسد حرارت ش را از دست می‌دهد. کنار همین عمارت ساختمانی است مشهور به «خلوت». ساختمان خلوت محل زندگی زوجه امیر اسمعیل خان (گوهر تاج خانم) بوده که او دختر شاهزاد پسر نادر شاه بوده است. «سمت جنوب این خلوت تالاری است به طول ۶۱/۲ و عرض ۴ متر، در این تالار... گچبری‌های زیبایی وجود دارد که به طور قطع از... گچبری‌های چهل ستون اصفهان اگر پرازش تر نباشد کم ارزشتر نبوده است.»

«آن چنان که در قصور سلطنتی لازم بوده است بر درودیوار اتاق‌ها بهترین نمونه نقاشی گل و درخت و پرنده‌گان و زیبارویان دل انگیز به چشم می‌خورد... تالار سمت جنوب... آینه کاری بوده و هنوز آثار کمی از آن باقی است و هر طرف این تالار چهار ستون دارد، و میان هر دو ستون درخت سروی گچبری شده که بر شاخه‌های دو طرف سرو دو مرغ با حالتی شاد به نفعه خوانی مشغولند، بر بالای سرو، مرغ شکاری بزرگی که باید قوش باشد گچبری شده که نگاهش متوجه پرندگان است که بر شاخه سرو نشسته است.»

دیوانخانه یا کاخ امیر عامری علاوه بر ساختمان اصلی و خلوت، دارای سربازخانه، اسلحه‌خانه، زندان، اصطبل و غیره بوده که تا ۴۰ سال پیش آثار همه آن‌ها کاملاً مشهود بود. امیر عامری که با آقا محمدخان قرار گذاشته بود در تخت و تاج مملکت گوشاهی نصیب شود، پس از آن که خان قاجار به حکمرانی می‌رسد و قول و قرار خود را نادیده می‌گیرد... در صدد جنگ با خان بر می‌آید و در جلگه روشت اصفهان مصافی با او می‌دهد ولی شکست می‌خورد. سپس «بار دیگر اوایل حکومت خان باباخان در مورچه خورت اصفهان جنگی بین دو قواخ می‌دهد...» درواقع «ازدواج امیر عامری با دختر شاهزاد افسار، اتحاد و اتفاق دو طایفه عامری و افسار علیه حکومت آقا محمدخان قاجار بوده» است. (کتاب سرداری از قاجار، نوشته ناصر غلام‌رضایی، صفحات ۳۶ و ۱۱۴ تا ۱۱۹).

۱. می‌گویند حاج سید حسن (بانی مسجد و پدر بزرگ گوهرخانم) از ظلم ذوالقدرخان حاکم وقت سمنان

حاج میرزا مهدی، پدر گوهر خانم، علاوه بر این دختر چهار فرزند دیگر هم داشته که عبارت بوده‌اند از:

۱. سید علی صدرالعلماء (پدر آقا سید مظفر صدر، آقا سید حسین، محمدآقا، مهندس صدراء، آقا مطهر و جمال صدر) که از مجتهدین معروف و مدرسین علوم دینی بوده است.

۲. سید حسن مشیرالسادات – از ملاکین بزرگ سمنان که بسیار مقتدر و متنفذ بوده است. (ایشان هفت دختر – از جمله خانم دکتر معتمد – و سه پسر داشته است).

۳. صدرالسادات (پدر آقایان سید محمدباقر دانش و مهدی شفا) که از ملاکین و متنفذین سمنان بوده است.

۴. حاجی آقا فاضل که از ملاکین بزرگ سمنان بوده است.
چون خانواده عامری «اهل علم و کتابت بودند»، میرزا جوادجان «به تبعیت از خانواده تحصیلات خود را از پنج سالگی آغاز نمود. دوره ابتدایی را در سمنان^۱ گذراند و دوره متوسطه را به علت نقل مکان خانواده به تهران، در مدرسه اقدسیه^۲ تهران به پایان رساند و سپس وارد مدرسه سیاسی که تنها مدرسه عالی آن زمان بود شد. در مدت سه سالی که در مدرسه سیاسی به تحصیل اشتغال داشت با میرزا علی اکبرخان (سیاسی)، میرزا علیرضاخان (منصور) [برادر کوچک منصورالملک]، میرزا محمدعلی خان (وارسته)، میرزا ابراهیم خان (دهخدا) [برادر کوچک میرزا علی اکبرخان دهخدا]، میرزا عیسی خان (بهنام)، میرزا محمدخان (شاپیسته) و میرزا ابوالقاسم خان (پوروالی) هم

→ آن شهر را ترک می‌کند و در شاهزاده عبدالعظیم تحصیل می‌گزیند. وقتی فتحعلی‌شاه بیمار می‌شود به او می‌گویند اگر از سیدی که در شاهزاده عبدالعظیم بست نشسته دعا بگیرد شفا می‌یابد. پس از گرفتن دعا و بهود حال، شاه خطاب به حاج سید حسن می‌گوید: «از من چیزی بخواه». حاج سید حسن از ذوقفارخان شکایت می‌کند و می‌گوید او مال مردم را گرفته و سخت به ایشان ظلم می‌کند. شاه دستور می‌دهد تمام اموال ضبط شده توسط ذوقفارخان را از او بگیرند. پس از این که اموال را از او می‌گیرند معلوم می‌شود برخی از صاحبان اموال در گذشته‌اند و لذا نمی‌دانند با آن اموال چه کنند. حاج سید حسن به شاه پیشنهاد می‌کند که اموال بدون صاحب را صرف ساختن مسجدی در سمنان کنند. او ضمناً تمام املاک و دارایی خود را هم وقف ساختن مسجد می‌کند و تولیت مسجد در خانواده او می‌ماند و نسل به نسل می‌گردد.

۱. نشریه «عماد»، ۲۷ آبان ۱۳۷۱، سال دوم، شماره ۲۲.

۲. عاقلی، دکتر باقر، زندگی‌نامه و شرح حال وزیر امور خارجه، صفحه ۳۲۳.

دوره بودند.^۱

مدرسه سیاسی در آن زمان تقویت شده بود و در عرض آن سه سال، سه بار تغییر محل داد. میرزا جوادخان که امتحانات سال سوم را با موفقیت گذرانده و آماده رفتن به کلاس چهارم (دوره دوم یا دوره عالی مدرسه) بود به علت تقویت شدن بیشتر مدرسه سیاسی تصمیم گرفت برای ادامه تحصیل به اروپا برود.

پایان تحصیل میرزا جوادخان در دانشکده حقوق دانشگاه پاریس مقارن با آغاز جنگ جهانی اول گردید. لذا میرزا جوادخان ناگزیر به بازگشت به ایران شد (سال ۱۲۹۴ شمسی برابر با ۱۹۱۵ میلادی). هنوز چندی از اقامت او در تهران نگذشته بود که مسیو Adolphe Perney مستشار عدالت ایران (که در زمان حکومت وزرای میرزا حسن خان مشیرالدوله به استخدام دولت ایران در آمده بود و از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ در استخدام دولت ایران بود) به دنبال ایشان فرستاد تا با قبول معاونت مستشاری عدالتی ایشان را در انجام وظایفش یاری دهد (۱۲۹۵ شمسی برابر با ۱۹۱۶ میلادی).

نصرتالدوله فیروز که تحصیلات عالیه خود را در علم حقوق در پاریس به پایان رسانده بود در نخستین روزهای وزارت دوم عدالتی خود به تبعیت از فکری که قبل از میرزا حسن خان مشیرالدوله عنوان کرده بود در اوایل سال ۱۲۹۸ (۱۹۱۹ شمسی) در صدد تأسیس مدرسه عالی حقوق برآمد.

این مدرسه به این منظور احداث می‌شد که کانون پژوهش و آماده‌سازی قضات آینده ایران باشد، بهخصوص که مسیو پرنی مستشار عدالتی به کمک میرزا جوادخان (که بعداً به ریاست اداره کل تهیه قوانین منصوب شد) از چند سال پیش قوانین جدید را تهیه و رفته‌رفته به تصویب رسانده بودند و اکنون لازم بود برای اجرای آن قوانین به تکمیل کادر قضایی پردازند.

نصرتالدوله انجام این امر مهم را به مسیو پرنی و میرزا جوادخان محول کرد. این دو ابتدا آخرین برنامه دانشکده حقوق دانشگاه پاریس را مورد مطالعه قرار دادند و سپس در مورد دروس دیگری که می‌بایست به اقتضای زمان و مکان به محصلین ایرانی تدریس شود به مطالعه پرداختند.

این مدرسه پس از تهیه مقدمات بالآخره در مهرماه ۱۲۹۸ موجودیت خود را اعلام کرد و در آبان‌ماه ۱۲۹۸ شمسی (نوامبر ۱۹۱۹) در دوران نخست وزیری وثوق‌الدوله -

۱. سیاسی، دکتر علی‌اکبر گزارش یک زندگی (جلد اول)، لندن، ۱۳۶۶، صفحات ۲۲-۲۳.

به ریاست مسیوپرنی و معاونت میرزا جوادخان گشایش یافت. M. Bonin وزیر مختار وقت فرانسه در تهران نیز تا جای ممکن به احداث این مدرسه کمک کرد ولی زحمات عمده بنیانگذاری مدرسه عالی مزبور را طبعاً میرزا جوادخان متتحمل شد. و چون در آن زمان حقوقدان ایرانی حائز شرایط برای تدریس در آن دانشکده بهندرت یافت می‌شد، میرزا جوادخان عامری علاوه بر ادامه کار در عدلیه و تصدی معاونت مدرسه عالی حقوق، در ابتدا تدریس تعداد قابل ملاحظه‌ای از دروس را نیز بر عهده گرفت. ولی توسعه سریع این مدرسه عالی و احتیاج برم آن به تعداد بیشتری استاد باعث شد که دست به اقدام برای استخدام تعدادی استاد فرانسوی بزنگنه

چند روز قبل از مسافرت احمدشاه و نصرت الدوله به اروپا، هیأتی از طرف دولت ایران برای شرکت در کنفرانس صلح پاریس عازم اروپا شد؛ اعضای اصلی این هیأت عبارت بودند از: علیقلی خان مشاورالممالک (انصاری) وزیر امور خارجه، میرزا محمدعلی خان ذکالملک رئیس دیوان تمیز (دیوان عالی کشور)، میرزا حسین خان معین‌الوزاره وزیر سابق فوائد عامه و تجارت و عبدالحسین خان مدیر الملک.

نصرت الدوله، وزیر عدلیه، مسیوپرنی را نیز در ظاهر به عضویت این هیأت انتخاب کرد ولی در باطن وظیفه اصلی او استخدام پنج استاد فرانسوی برای تدریس مواد مختلف حقوق و اقتصاد برای مدرسه نوبنیاد حقوق بود.

نصرت الدوله ظاهراً به مسیوپرنی سفارش کرده بود که در هر مورد نظر مشورتی ذکاء‌الملک را هم بخواهد. ولی وقتی خود دو هفته بعد به سمت وزیر امور خارجه و رئیس هیأت نمایندگی ایران منصوب شد شخصاً در انتخاب اساتید فرانسوی نظارت و با مسیوپرنی همکاری کرد.

نصرت الدوله و مسیوپرنی موفق شدند چهار استاد فرانسوی برای تدریس در تهران استخدام کنند. این استادان متخصص در حقوق بین‌الملل عمومی، حقوق تطبیقی، حقوق جنایی و اقتصاد بودند. از میان اعضای وزارت عدلیه هم منصور‌السلطنه و میرزا جوادخان که هر دو فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق پاریس بودند، برای تدریس مواد مختلف حقوق در نظر گرفته شدند. بدین ترتیب میرزا جوادخان علاوه بر ادامه کار در عدلیه، به تدریس حقوق بین‌الملل خصوصی، حقوق تجارت و حقوق جزا پرداخت و ضمناً معاونت و نظمت مدرسه را نیز بر عهده گرفت. علاوه بر این دو استاد ایرانی، برای تدریس مواد مربوط به حقوق اسلامی و حقوق اساسی ایران، از چند نفر از مشهورترین

قضات و دانشمندان کشور نیز استفاده می‌شد. این گروه عبارت بودند از ذکاء‌الملک (فروغی) رئیس دیوانعالی تمیز (دیوان عالی کشور)، حاج سید نصرالله (تقوی) دادستان کل دیوان تمیز (دادستان کل کشور)، شیخ محمد حسین استرآبادی و شیخ محمد سنگلچی.

این مدرسه یکی از ادارات مستقل وزارت عدلیه به شمار می‌رفت و مخارج آن نیز از بودجه آن وزارت خانه تأمین می‌شد و درواقع مدرسه‌ای فنی و مخصوص وزارت عدلیه تحت نظارت کامل آن بود.

مدرسه دارای دو دوره بود. شاگردان پس از گذراندن دوره اول «باشلیه» و بعد از طی دوره دوم «لیسانسیه» می‌شدند. شرط ورود به دوره اول مدرسه حقوق داشتن تصدیق دوره اول متوسطه و دانستن زبان فرانسه و شرط ورود به دوره دوم مدرسه داشتن تصدیق دوره اول آن بود. در امتحانات فارغ‌التحصیلی دوره اول مدرسه (۱۳۰۱ شمسی) ۲۹ نفر از عهده برآمده و قبول شدند.^۱

استادان فرانسوی که طی سال‌های مختلف در مدرسه عالی حقوق به تدریس پرداختند، علاوه بر خود مسیو پرنی، عبارت بودند از:

مقایسه M. Dufoussat، M. Loncle de Forville، M. Planiol، M. Fontana، M. Hesse
قوانين فرانسه با قوانین اسلامی، M. Merle (حقوق بین‌الملل عمومی و تاریخ سیاسی) و
اقتصاد فرانسه M. Emile Lesueur (اقتصاد سیاسی) (که بعد از عزیمت M. Loncle de Forville این سمت را بر عهده گرفت).^۲

تدریس در مدرسه حقوق به زبان‌های فارسی و فرانسه انجام می‌شد، بر حسب آن که استاد ایرانی یا فرانسوی باشد. برای محل مدرسه نیز یکی از خانه‌های میرزا علی اصغرخان اتابک را انتخاب کردند. این خانه که دارای ساختمان زیبا و نسبتاً مجللی بود در یکی از کوچه‌های بین خیابان لاله‌زار و خیابان علاء‌الدوله (فردوسی فعلی) واقع شده بود. این ساختمان اطاق‌های بزرگی برای تشکیل کلاس‌های درس داشت و همچنین سالن‌هایی که برای کتابخانه در نظر گرفته شده بود تا بتوان رفته رفته کتب حقوقی را که

۱. «تاریخ تشکیلات دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی»، سالنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، سال تحصیلی ۱۳۱۴-۱۳۱۳، مطبوعه مهر، تهران، خرداد ۱۳۱۴، صفحه ۹.

۲. در دهه ۱۹۲۰ در مجموع در حدود بیست نفر استاد فرانسوی در رشته‌های مختلف در ایران به تدریس اشتغال داشتند.

دولت ایران از پاریس تهیه می‌کرد جمع‌آوری نمود. از فارغ‌التحصیلان نخستین دوره‌های مدرسه حقوق از مشاور‌الممالک (از خزانه‌داری عمومی)، نصیرالملک (از وزارت امور خارجه)، انتظام‌السلطنه (از وزارت امور خارجه)، مشرف‌الدوله (حسن مشرف نفیسی، از وزارت مالیه)، احمد متین‌دفتری، نصرالله انتظام، علی معتمدی، محمد سروری، سعید نفیسی، محمد سجادی، عبدالحسین هژیر، محمد مجلسی و عباسقلی گلشایان بودند. در دوره‌های بعد رجالی چون محمود هدایت، علی‌اکبر دفتری، حسین گل گلاب، سیدعلی شایگان، عبدالله معظمی، عبدالحمید اعظم زنگنه، محمد نصیری، کریم پسرنجابی، سید حسن امامی، محمود فروغی، جلال عبده، عبدالحسین طلحی آبادی، محمدحسین علی‌آبادی، عبدالحسین میکده، محمدعلی هدایتی، حسین قدس تھجی، غلامحسین خوشیان، احمد مقبل، دکتر محمدحسین ادیب، مصطفی مصباح‌زاده، مهدی بوکل، شمس‌الدین امیرعلائی، ابوالحسن عمیدی نوری، موسی سرابندی، سیدرضا عمید، حسن صدر، حسین نقوی، جمال‌الدین اخوی، شمس‌الدین جزائری، مهدی پیراسته، محمدحسین نجم، احمد اردشیر، ناصر ذوالفاری و حسین مهیمن نیز از آن مدرسه فارغ‌التحصیل شدند.

مدرسه عالی حقوق در سال ۱۳۰۶ شمسی (۱۹۲۷) با ادغام مدرسه سیاسی در آن به صورت دانشکده حقوق درآمد و عاقبت پس از تأسیس دانشگاه تهران در ۱۳۱۳، با ادغام «مدرسه عالی تجارت» در این دو به «دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی» دانشگاه تهران تبدیل شد.^۱

در اولین کابینه مرحوم قوام‌السلطنه (۱۴ خرداد تا ۲ بهمن ۱۳۰۰)، مرحوم عمید‌السلطنه وزارت عدله را بر عهده داشت. میرزا جوادخان عامری که بیش از شش هفت سال از آغاز خدمتش در عدله نمی‌گذشت مورد توجه آن دو قرار گرفت. این امر باعث شد که احمدشاه به پیشنهاد مرحوم قوام و طی فرمانی، لقب پدر میرزا جوادخان (معین‌الممالک) را به ایشان تفویض کند.

سپس در کابینه مشیر‌الدوله (حسن پیرنیا) (۳ بهمن ۱۳۰۰ تا ۱۵ خرداد ۱۳۰۱) نیز که در آن مرحوم تیمورتاش وزارت عدله را به عهده داشت، میرزا جوادخان مورد توجه

۱. ر.ک. به «یکصدمین سالگشت تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ایران»، نوشتۀ دکتر سید حسن امین، منتشرۀ در اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شمارۀ ۱۴۹-۱۵۰، صفحۀ ۹۱.

تیمور تاش قرار گرفت و نوعی دوستی میان ایشان برقرار گردید که طی دوران وزارت دربار تیمور تاش نیز ادامه داشت.

در کابینه مستوفی‌المالک (۱۶ خرداد ۱۳۰۵ تا ۱۲ خرداد ۱۳۰۶) هم که در آن ابتدا مرحوم وثوق‌الدوله وزارت عدله را به‌عهده داشت، میرزا جوادخان با ایشان همکاری نزدیک داشت. چندی بعد داور به وزارت عدله منصوب شد و آن را منحل نمود. در ۱۳۰۶ که داور عدله جدید را بنیان نهاد میرزا جواد خان جزو اولین کسانی بود که از طرف داور مجدداً به خدمت دعوت شد و به دلیل تبحر در حقوق تجارت و پیشینه طولانی تدریس این رشته، با رتبه ۷ قضایی در رأس محکمه تجارت (که نخستین دادگاه اختصاصی برای تجار بود) قرار گرفت. داور ضمناً عضویت کمیسیون‌های متعدد تهیه قوانین را به او تفویض کرد.^۱

عامری مدتی معاونت دادستان تهران و چندی ریاست اداره کارگزینی، ریاست دارالترجمه و ریاست اداره کل تهیه قوانین را به‌عهده داشت. سپس به ریاست کل محاکم بدایت (دادگاه‌های شهرستان تهران) منصوب شد و سپس با رتبه ۹ قضایی مستشار دیوان عالی تمیز گردید. در سال ۱۳۱۳ مقام مدیر کلی گرفت و در ۱۳۱۵ رضاشاه حل اختلافات مرزی ایران و عراق را بر عهده او قرار داد. در ۱۳۱۶، در اواسط کابینه جم (۱۳۱۴ تا ۲ آبان ۱۳۱۸) وقتی عنایت‌الله سمیعی (مدیر‌الدوله) به وزارت امور خارجه رسید، به پیشنهاد ایشان و تصویب شخص شاه، میرزا جوادخان از وزارت عدله به وزارت امور خارجه انتقال یافت. علت پیشنهاد سمیعی این بود که هنگامی که میرزا جوادخان از طرف دولت مأمور مذاکره در مورد اروندرود (شط‌العرب) گردید و راهی بغداد شد، سمیعی که سفیر کبیر ایران در عراق بود در طول مذاکرات سخت تحت تأثیر تبحر میرزا جوادخان و تسلط او بر علم حقوق قرار گرفت و از همان زمان به ایشان تأکید می‌کرد که باید به وزارت خارجه منتقل شود.

در وزارت خارجه میرزا جوادخان ابتدا مشاور حقوقی (به‌جای مشاور حقوقی فرانسوی که تهران را ترک کرده بود) و سپس مدیر کل و در ۱۳۱۷ معاون آن وزارت‌خانه شد. سرانجام در آبان ۱۳۱۹ هنگامی که مظفر اعلم وزیر امور خارجه مورد بسی‌مهری رضاشاه قرار گرفت و از سمت خود معزول شد، عامری کفالت وزارت امور خارجه را عهده‌دار گردید.

۱. عاقلی، زندگی‌نامه و شرح حال وزرای امور خارجه، صفحه ۳۲۳.

جواد عامری در روزهای نخستین حمله قوای خارجی به ایران در شهریور ۱۳۲۰ (همان طور که در متن کتاب خواهیم دید) مسئولیت‌های مهمی داشت. او در پنجم شهریور که مرحوم فروغی عهده‌دار نخست وزیری شد به دستور رضاشاه تغییر سمت داد و به وزارت کشور منصوب شد. در این مورد رضاشاه به عامری، که سعی داشت از عضویت در کابینه شانه خالی کند، گفت: «تو برو وزارت کشور، سهیلی بباید وزارت خارجه». این جایه‌جایی عامری و سهیلی برخلاف آن‌چه برخی نوشته‌اند صرفاً به علت تسلط مرحوم سهیلی به زبان روسی (و داشتن همسر روس) نبود، بلکه بیشتر به باخاطر ارتباط نزدیک مشارالیه با هر دو کشور مهاجم به خصوصیات انگلیسی‌ها بود.^۱ به علاوه یک کشور اشغال شده درواقع دیگر سیاست خارجی نداشت (و یا اگر داشت یک سیاست خارجی دیکته شده بود). در حالی که مسائل داخلی مانند تأمین امنیت در سراسر کشور و از جمله در مرزها و نیز تأمین مایحتاج مردم و رساندن آذوقه و خواربار به اقصی نقاط کشور به صورت مشکلات اصلی مملکت درآمده و بر اهمیت وزارت کشور و دشواری وظایف وزیر کشور دو چندان افزوده بود.

تلگراف سر ریدر بولارد وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران به عنوان وزارت خارجه آن کشور مورخ ۲۸ اوت ۱۹۴۱ (۶ شهریور ۱۳۲۰) در مورد تغییر کابینه و جایه‌جا شدن عامری و سهیلی گویای بسیاری از مطالب است. او در این تلگراف می‌نویسد: از قرار معلوم فروغی برای خوش‌آیند ما به نخست وزیری منصوب گردید. سهیلی وزیر خارجه در وزارت امور خارجه [انگلستان] به خوبی شناخته شده است. انتصاب مهم، منصوب شدن جواد عامری به وزارت کشور است. او با هوش، قابل و ساعی است و بدین صفات حسن شهرت فراوانی دارد و همین طور به باخاطر صداقت‌ش...^۲.

نکته جالب این است که حتی شخصی مانند ریدر بولارد که آنقدر مطالب توهین‌آمیز و مغرضانه درباره ایرانیان نوشته و از همه ایرانیان به خصوص رضاشاه، و حتی آن‌ها یی

۱. ر.ک. به: نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محترمانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، طرح نو، تهران، پاییز ۱۳۷۱، صفحه ۱۷۰؛ یا

Bullard, Reader, *Letters From Tehran: A British Ambassador in World War II Persia* (edited by E.C. Hodgkin), I.B. Tauris and Co. Ltd., London and New York, 1991, p. 70.

۲. همان کتاب، همان صفحه.

که با دولت بریتانیا سروسری داشتند، شدیداً بدگویی و انتقاد کرده است، در مورد میرزا جوادخان ناچار به گفتن حقیقت شده و بهخصوص بر حسن شهرت، هوش، کاردانی و صداقت ایشان تکیه کرده است.

جالب‌تر این‌که چندی پس از اشغال ایران و روی کار آمدن مرحوم فروغی و رفتن رضاشاه از ایران، دولتین انگلیس و روس ظاهراً به مرحوم فروغی فشار آوردن که کسانی را که مورد نظر آن‌ها نبودند کنار بگذارند.

همان‌طور که مسعود بهنود نوشته است: «با سقوط رضاشاه، انتخاب وزیران به دست سفارت‌های انگلیس و شوروی افتاد، این چنین بود تا دوره قوام... که بازی‌های دیگری در کار افتاد و [چند صباحی] کردار و عملکرد شخصیت‌ها، بزرگ‌ترین عامل رسیدن آن‌ها به وزارت بود.^۱

یکی از اولین قربانیان دخالت‌های اشغال‌گران در انتخاب وزرا،^۲ میرزا جوادخان بود. ولی مرحوم فروغی که برای این شاگرد، دوست و همکار دیرین خود – که ضمناً حق استادی بر گردن محمود فروغی، فرزند برومند و فرزانه او داشت – احترام فراوانی قائل و بر مراتب فضل، صداقت و کاردانی او واقف بود، او را به ریاست هیأت مدیره و مدیریت عامل شرکت سهامی بیمه ایران برگزید.

میرزا جوادخان، طبق فرمان شاه، در سی و یکم مرداد سال ۱۳۲۱ در کابینه دوم قوام‌السلطنه – که برای روی کار آوردن آن زحمت زیادی کشیده بود – مجدداً به وزارت کشور منصوب شد و در کابینه بعدی قوام وزارت دادگستری را به عنده گرفت. پیش از آن‌که دوره دو ساله مجلس سیزدهم در آبان‌ماه ۱۳۲۲ به پایان برسد مبارزه شدیدی برای بدست آوردن کرسی‌های مجلس چهاردهم میان احزاب مختلف – که برای اولین بار فرصت مبارزه انتخاباتی پیدا کرده بودند – درگرفت.

قوام‌السلطنه که سخت می‌کوشید تا طرفداران او در مجلس چهاردهم اکثریت پیدا کنند، به دوست و همکار قدیمی خود که «به او اعتقاد فوق العاده‌ای داشت» سخت فشار آورد که داوطلب نمایندگی مجلس شود و در مجلس چهاردهم رهبری طرفداران او را به عنده بگیرد. تعداد زیادی از متنفذین سمنان و دامغان و نیز گروه کثیری از مردم این دو

۱. بهنود، مسعود، دولت‌های ایران از سید خسیاء تا بختیار، سازمان انتشارات جاودیدان، تهران، بهار ۱۳۶۶، صفحه ۱۲.

۲. عاقلی، زندگی‌نامه و شرح حال وزرای امور خارجه، صفحه ۳۲۶.

شهر هم میرزا جوادخان را برای نامزد شدن در انتخابات تحت فشار قرار دادند. بالأخره میرزا جوادخان تسلیم این فشارها شد و با انتخاب به نمایندگی دوره چهاردهم از دستگاه دولت به پهنه امور سیاسی کشیده شد. او «در مجلس از مهره های متند... محسوب می شد ولی خط سیاسی خاصی را تعقیب نمی کرد»^۱ و تمام مدت به صورت منفرد باقی ماند. در فروردین ماه ۱۳۲۳، در انتخابات هیأت رئیسه مجلس، جواد عامری به سمت «نایب رئیس اول» انتخاب شد^۲ و به سرعت به صورت یکی از «متولیان» مجلس در آمد.

بدین ترتیب و با توفیق در انتخابات دوره های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم مجلس، میرزا جوادخان تقریباً تمامی سال های میان اشغال ایران در جنگ دوم (۱۳۲۰) و کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) را که یکی از دوران های پرت و تاب تاریخ معاصر ایران است در مرکز ثقل سیاست یعنی در مجلس شورای ملی گذراند و در حوادث عمده آن زمان نقشی مؤثر داشت.

از جمله برای خاتمه دادن به غائله آذربایجان، به اصرار مرحوم قوام به عنوان نفر دوم هیأت عازم مسکو شد و در مذکرات با استالین نقشی عمده بازی کرد. او «از نظر حقوقی نخست وزیر را در شوروی خیلی یاری کرد و هم او بود که... به قوام السلطنه [اطمینان داد که گفتگو] در مورد شرکت نفتی ایران و شوروی مخالف مصوبه مجلس نیست و [بدین ترتیب] قوام السلطنه را از بن بست نجات داد». ^۳ جواد عامری «در حقیقت معاون قوام در این مسافرت بود و در تمام موارد مورد مشورت و صلاح اندیشی قرار می گرفت».^۴

در دوره شانزدهم قانونگذاری، که از آغاز به مسأله نفت پرداخت، میرزا جوادخان نقشی فعال و سازنده داشت. در تاریخ ۵ تیر ماه ۱۳۲۹ که مجلس شورای ملی کمیسیونی ۱۸ نفری از نمایندگان را مأمور مطالعه در مسأله نفت کرد، ایشان به عضویت کمیسیون انتخاب شد و «دکتر مصدق را در تصویب ماده واحدة ملی کردن صنعت نفت یاری کرد»^۵. مذکراتی که در این کمیسیون انجام گرفت از لحاظ منافع کشور در خور توجه زیاد است. کمیسیون مزبور پس از بحث های طولانی و مطالعه و مشورت با کارشناسان به این

۱. همان کتاب، همان صفحه.

۲. الموتی، دکتر مصطفی، هفت نامه نیمروز، شماره ۸۸۰، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵، صفحه ۲۵.

۳. عاقلی، همان کتاب، صفحه ۳۲۶. ۴. الموتی، همان.

نتیجه رسید که برای حفظ منافع مردم ایران، صنعت نفت باید در سراسر کشور ملی اعلام شود.

صورت مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت و همچنین مذاکرات جلسات مربوطه مجلس شورای ملی بسیاری از نکات تاریک را روشن می‌سازد و به خصوص به خواننده باریکبین کمک می‌کند که بتواند وطن‌پرستان واقعی را از آنهایی که تظاهر به وطن‌دوستی می‌کردند و نیز از آنهایی که از واقعیات جهان غافل بودند، تشخیص دهد.

کمیسیون مخصوص نفت وظیفه‌ای بسیار دشوار داشت و مذاکرات آن به خصوص به خاطر اختلاف نظر میان اعضای جبهه ملی و سایرین – غالباً با مشکل روبرو می‌شد. یکبار که وضع واقعاً وخیم بود و شایعات به حدی رسیده بود که انحلال مجلس از طرف شاه (در پرتو اختیاراتی که از مجلس مؤسسان دوم به دست اورده بود) بعيد به نظر نمی‌رسید، میرزا جوادخان با عرضه یک پیشنهاد اصولی کمیسیون را از بن‌بست نجات داد.

مرحوم منوچهر تیمورتاش که نماینده چندین دوره مجلس شورای ملی و از سیاستمداران خوشنام و نمایندگان با نفوذ مجلس بود در این مورد نوشته است: سرانجام پیشنهاد آقای جواد عامری که یکی از اعضای سرشناس مجلس و حقوقدان مجری بود اکثربت آرای کمیسیون نفت را به دست آورد دایر بر این که ورود در هر پیشنهادی غیر از بررسی و اظهارنظر در لایحه قرارداد الحاقی خارج از وظيفة کمیسیون خاص نفت است.^۱

همان‌طور که دکتر عاقلی نوشته است، «نظریات حقوقی و سیاسی جواد عامری در این کمیسیون همیشه مورد تأکید و تشویق دکتر محمد مصدق قرار می‌گرفت». ولی عامری «با وجودی که از دوستان و نزدیکان دکتر مصدق بود، به‌طور منفرد در مجلس باقی ماند».^۲

نقش وطن‌پرستانه و بدون تظاهر و عوامل فریبی و در عین حال اصولی و واقع‌بینانه مرحوم میرزا جوادخان عامری از لابه‌لای سطور مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت

۱. مجله‌ره آورده، چاپ‌لوس آنجلس، شماره ۱۶-۱۷، پاییز و زمستان ۱۳۶۶، صفحه ۱۲۵.

۲. عاقلی، زندگانامه و شرح حال وزرای امور خارجه، صفحه ۳۲۷.



میرزا جوادخان عامری (نفر وسط) در زمان سفارت در اتریش - نفر اول از سمت چپ دکتر جمشید آموزگار - سال ۱۹۵۹.

کاملاً آشکار می شود.^۱

عامری «در تمام این ادوار [مجلس] از نمایندگان مورد احترام بود که از نظرات حقوقی و قضایی او در مجلس استفاده می شد. وی مدتی نیز رئیس کمیسیون خارجه مجلس بود.»^۲

در دوران نمایندگی مجلس، آقای عامری چندبار از طرف دوستان و همکارانش تحت فشار قرار گرفت که داوطلب نخست وزیری شود. او که جاهطلبی نخست وزیری را نداشت، هرگز وسوسه این کار نشد و هر بار این نوع پیشنهادات را بدون درنگ رد کرد. عامری بهخصوص از زدویندهایی که برای موفقیت در این راه لازم بود، مانند «بیعت» با

۱. برای مذکورات کمیسیون مخصوص نفت ر.ک. به کتاب سیاه، تألیف حسین مکی، چاپخانه محمدعلی علمی، تهران، اسفندماه ۱۳۲۹.

۲. الموتی، دکتر مصطفی، هفته‌نامه نیمروز، شماره ۸۸۰، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵، صفحه ۲۵.

برخی از دول خارجی و گفتن تملق شاه به منظور جلوگیری از تحریکات و کارشکنی های او - سخت پرهیز داشت. او نه تنها جاه طلبی کافی برای زدویندهای لازم به منظور رسیدن به چنین مقام یا هدفی را نداشت بلکه از آلودگی هایی که زدویندهای لازم برای این کار می توانست به بار آورد سخت گریزان بود - و بهویژه از گردن نهادن به خواسته های دولت های بزرگ که یکی از شرایط لازم بود سخت اکراه داشت. بدون شک اگر در این راه قدم گذاشته بود، مسلمان منشأ خدمات باز هم بیشتری می بود.

میرزا جوادخان در دی ماه سال ۱۳۳۵ به اصرار عباسقلی گلشائیان وزیر وقت دادگستری و شخص شاه سمت دادستانی کل کشور را پذیرفت و در حدود دو سال در آن مقام انجام وظیفه کرد. بعد در ۲۹ آبان ماه سال ۱۳۳۷ سفير کبیر ايران در اتریش شد و در سال ۱۳۴۰ به بازنیستگی نائل آمد.

عامری «یکی از چهره های نامدار و تاریخی نظام آموزش عالی حقوق و عدلیه نوین ایران است. او یکی از استادان اولیه مدرسه عالی حقوق بود و در زمان ریاست موسیو پرنی، معاونت مدرسه را به عهده داشت»^۱. ایشان تأییفات مهمی در آن رشته از خود باقی گذاشت. یا همان طور که عباس مبارکیان نوشته است:

میرزا جوادخان عامری کتاب های متعددی در علم حقوق نوشته است که از میان آن ها می توان به این عنوانین اشاره کرد: حقوق بین الملل خصوصی (بارها تجدید چاپ شد)، حقوق تجارت (اولین کتاب درسی مدرسه عالی حقوق) و کتاب حقوق جزا.^۲

مرحوم عامری در میان رجال ایران که از اواسط دوران رضاشاه مصدر مشاغل مهم اداری شدند فردی بود دانشمند، وطن پرست، درست، بی ادعا و متواضع و به خاطر این صفات در جامعه ایران چه در دوران رضاشاه و چه پس از آن احترامی خاص یافت. او مردی بود وارسته؛ انسانی فهیم و با گذشت؛ حقوقدانی برجسته ولی متواضع؛ استادی بزرگوار و عاری از هرگونه تعصب.

پس از شهریور ۱۳۲۰، همان طور که گذشت، میرزا جوادخان از دستگاه دولت به

۱. مبارکیان، عباس، چهره ها در تاریخچه نظام آموزش عالی حقوق و عدلیه نوین، نشر پیدایش، تهران،

۲. همان کتاب، صفحه ۸۲.

۱۳۷۷، صفحه ۸۰.

پهنه امور سیاسی کشیده شد و مقامات متعدد مهمی احراز کرد. در این برده از زندگی نیز چون با همان خصایل پا به عرصه سیاست گذاشت مورد احترامی خاص بود و در زمرة رجال خوشنام، پاک و کارداران به شمار می‌رفت.

افسوس که مرحوم عامری دست به نگارش خاطرات خود نزد. علت این بود که ایشان همواره سعی داشت حقیقت را بگوید و از بزرگ کردن نقش خود – آن‌طور که برخی دیگر کرده بودند – سخت پرهیز داشت و تردید نیست که اگر دست به نوشتن می‌زد آن‌چه می‌نوشت کاملاً بی‌طرفانه و عین واقع می‌بود. او مردی بود که صداقت و راستگویی، درستی و وطن‌پرستی و خدمت به همنوع خمیره صفات اصلی وجودش بود.

تواضع و فروتنی او به حدی بود که هرگز از عنوان دکتر یا استاد و یا حتی لقب «معین‌الممالک» (لقب پدر) که هنگام اولین صدارت مرحوم قوام‌السلطنه به پیشنهاد صدراعظم و طی فرمانی از طرف احمدشاه به مشارالیه تفویض شده بود، استفاده نکرد. دکتر مصطفی الموتی در این مورد نوشه است: عامری «انسانی متین و مطلع بود که با داشتن مقامات مهم کشوری معهداً با دوستان و بستگان خود با رأفت و محبت رفتار می‌کرد». ^۱

کتابی که به نظر خوانندگان گرامی می‌رسد گوشه‌هایی از سرگذشت و خاطرات زندگی طولانی مرحوم عامری، است که به کوشش آقای دکتر هوشنگ عامری در دسترس دوستداران تاریخ معاصر کشور قرار می‌گیرد. دوران زندگی میرزا جوادخان قسمت عمده تاریخ کشور ما را در قرن بیستم در بر می‌گیرد. او از دوران نوجوانی تا هنگام بازنشستگی نه تنها شاهد تمام وقایع عمده ایران قرن بیستم بود، بلکه در بسیاری از آن‌ها مستقیماً دخالت داشت و در تعدادی از آن‌ها نقش بزرگی بازی کرد.

همان‌طور که گذشت بخش بزرگی از زندگی میرزا جوادخان عامری با سال‌های پر تلاطم حیات سیاسی معاصر ایران مقارن بود و روزگار ایشان را در مسیر حوادث عمده‌ای قرار داد. ناگفته پیداست که گرچه زندگی طولانی مرحوم عامری مشحون از خاطرات تلح و شیرین بود، همه آن نمی‌تواند مورد پسند خاطر همگان باشد. بدین‌جهت در این زندگی نامه صرفاً روی خاطرات و وقایع مهم و به خصوص آن‌هایی که از نظر تاریخ سیاسی کشور حائز اهمیت است و ضمناً می‌تواند برای عده زیادی جالب باشد، تکیه

شده است.

انگیزه نگارش و انتشار این زندگی‌نامه این اعتقاد بوده که وقایعی که از آن‌ها سخن رفته می‌تواند گوشه‌هایی از تاریخ معاصر این کشور کهنسال را روشن کند. و گرچه اکنون تمامی کسانی که در این گزارش از آن‌ها صحبت شده دیری است روی در نقاب خاک کشیده‌اند، شمه‌ای از احوال و کردار آنان می‌تواند نکاتی را برای نسل‌های آینده ایران آشکار سازد و درس عبرتی برای ایشان باشد.

محتوای این کتاب را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: بخش نخست را آن‌چه میرزا جوادخان در دوران زندگی خود شاهد و ناظر آن بود (غالباً به نقل از ایشان) تشکیل می‌دهد. بخش دوم شامل وقایعی است که ایشان شخصاً در آن‌ها نقش داشت یا مؤثر بود. البته در هر دو مرور، همان‌طور که از لبه‌لای صفحات پیداست، از مدارک گوناگون برای تهییه و تنظیم کتاب یاری گرفته شده است.

آقای دکتر هوشنگ عامری آن‌چه را از مرحوم عامری شنیده، یا این‌جا و آنجا خوانده، یا از این و آن شنیده و خود نیز مورد تحقیق قرار داده‌اند، به رشتہ تحریر در آورده و سرگذشتی نسبتاً جامع به علاقه‌مندان مطالعه در تاریخ معاصر ایران عرضه کرده‌اند.

از دوستان فرزانه و همکاران ارجمند دیرینم سرکار خانم تینا پهلوان، دکتر مصطفی دبیری، دکتر ایرج سعید وزیری و دکتر فریدون مجلسی که زحمت ویراست این کتاب را با لطف همیشگی خود پذیرفتند، نهایت سپاس را دارم. بدون کمک و لطف ایشان، این کتاب بی‌تردید کمی‌ها و کاستی‌های بیشتری می‌داشت و از روانی کمتری برخوردار می‌بود.

هوشنگ عامری

تبرستان
بخش اول
www.tabarestan.info
آخرین سال‌های سلسله قاجار

مدرسه سیاسی

«پس از شکست‌های متوالی ایران از روسیه در جنگ‌های ایران و روس، که به انعقاد معاهده‌نامه‌های گلستان و ترکمانچای منجر شد، دست‌اندرکاران سیاست به فکر ترویج علم و صنعت و تعلیم و تربیت نسل جدید برای اخذ تمدن صنعتی اروپا افتادند. برای دستیابی به فرآگیری علوم جدید و تربیت کادر متخصص، ایرانیان دو راه پیش روی داشتند که از هر دو نیز استفاده کردند: یکی اعزام محصل به اروپا و دیگری تأسیس مدارس جدید در ایران...»^۱

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه تعدادی محصل به اروپا اعزام شد. از میان این گروه چند نفر به تحصیل در رشته حقوق و علوم سیاسی پرداختند. چندی بعد، برخی از رجال آن زمان تعدادی از فرزندانشان را به هزینه خود راهی اروپا کردند. میرزا نصرالله‌خان نائینی از آن جمله بود. یحیی دولت‌آبادی در این مورد می‌نویسد: [میرزا نصرالله‌خان] «مشیرالدوله سه پسر قابل دارد و با این‌که خود ممالک خارجه را ندیده و از معلومات جدید بی‌اطلاع است، از معاشرت با خارجی‌ها و از خدمت طولانی که در وزارت خارجه داشته به لزوم حسن تعلیم و تربیت اولاد خود پی برده دقیقه‌ای در انجام این

۱. امین، پرسور سید حسن، «یکصدمین سالگشت تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ایران»، اطلاعات سیاسی‌اقتصادی، شماره ۱۴۹-۱۵۰، صفحه ۹۰.

وظیفه کوتاهی ننموده است. پسران مشیرالدوله همه نیکو تربیت یافته‌اند، مخصوصاً میرزا حسن خان مشیرالملک.^۱

چون امکانات کشور برای اعزام تعداد زیادی محصل به اروپا کافی نبود، اندیشمندان وطن‌پرستان عصر به این نتیجه رسیدند که باید وسائلی فراهم آورد که ایرانیان بتوانند در داخل کشور هم با علوم و فنون جدید آشنا شوند.

مدرسه دارالفنون به همین منظور پایه‌گذاری شد. ولی دارالفنون که به ابتکار و همت میرزا تقی خان «امیرکبیر» تأسیس شده بود، تنها به تربیت کادر متخصص در زمینه علوم نظامی و پژوهشی اهتمام داشت و لذا حقوق و علوم سیاسی، اقتصاد، و بازرگانی در آن تدریس نمی‌شد.^۲ بهمنظور پر کردن این خلا بود که به همت برخی از ایرانیان اصلاح طلب و روشنفکر و بهویژه آن‌هایی که با تمدن جیلیه آشنایی پیدا کرده بودند، نخستین مدرسه عالی برای تربیت کارد متخصص در زمینه‌های علوم سیاسی، دپلماسی و حقوق بین‌الملل تأسیس شد و به روی پیش‌رفته به آموزش عالی در رشته‌های مزبور پرداخت.

عبدالله مستوفی نوشه است: «مشیرالدوله در وقتی که مصباح‌الملک رئیس اداره روس بود، سه پسر خود حسن و حسین و علی را برای تحصیل به اروپا فرستاده بود. علی پسر زیبا و برازنده او در اروپا مسلول [شد] و بدرود زندگی گفت. ولی حسن و حسین اولی قسمت حقوق دارالفنون مسکو را تمام کرد و دومی در مدرسه پلی‌تکنیک فرانسه مشغول تحصیل بود. وزارت امور خارجه مشیرالدوله مصادف با وقتی بود که میرزا حسن خان پسر ارشدش مدرسه حقوق را تمام کرده و به سمت وابسته وارد سفارت ایران در پطرز بورگ شده بود. چون وجود میرزا حسن خان در تهران و کمک به پدر بیشتر از اقامت در پطرز بورگ نافع بود، او را به تهران خواست و لقب سابق خودش، یعنی مشیرالملک، لقب او گشت...»^۳

میرزا حسن خان مشیرالملک پس از ورود به تهران سمت ریاست کابینه وزارت خارجه و نیز منشی‌گری مخصوص صدراعظم را عهده‌دار شد. «ناچار نظر این جوان

۱. دولت‌آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، نشر عطار و فردوسی، جلد اول، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۱، صفحه ۹۰.

۲. امین، همان مقاله، صفحه ۹۰.

۳. مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من* (سه جلد)، کتاب‌فروشی زوار، تهران، ۱۳۶۰، جلد دوم، صفحه ۶۸.

تحصیل کرده به وزارت خارجه و اداره کردن آن متوجه گشت و دانست که کار از ریشه خراب است و تا مبنای علمی برای اعضاي وزارت خارجه دست و پا نشود، هرچه بکند نقش بر آب خواهد بود. از طرف دیگر حالا که افتتاح مدارس باب شده و شاه و صدراعظم از آن جلوگیری ندارند چه از این بهتر که مدرسه‌ای هم که در آن علوم عالیه سیاسی تدریس شود دائر نمایند و کار معارف و فرهنگ اساسی کشور را پیش‌رفتی بدھند. پس و پدر در نزد صدراعظم و شاه محسنات این اقدام را جلوه‌گر ساخته فرمانی صادر کردند.^۱

بدین ترتیب مشیرالملک که معتقد به لزوم تربیت یک کادر تحصیل کرده شده بود، مصمم به تأسیس مدرسه‌ای برای تدریس علوم سیاسی شد. او «محسنات این کار را به پدرش خاطرنشان نموده بعلاوه او را ترغیب می‌نماید که ذرکلیه کار معارف مساعدت و اقدام جدی بنماید. مشیرالدوله یکی به واسطه آنکه میرزا محسن خان مشیرالدوله، وزیر خارجه پیش از او، به معارف پروری ستوده می‌شده و دیگر به واسطه تشویق و ترغیبی که از فرزند خود می‌شنود و به او علاقه زیاد دارد خود را دخیل کار معارف نموده

به موجب امر شفاهی پادشاه به دخالت خود در این کار رسمیت می‌دهد».^۲

ضمانت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله در دورانی که وزارت امور خارجه را به عهده داشت خود نیز به این نتیجه رسید که یکی از علل عدمه آشفتگی حاکم بر روابط ایران با دول بیگانه، ناآگاهی و نادانی غالب نمایندگان اعزامی ایران به خارج است. لذا او تصمیم گرفت تعدادی دیپلمات آگاه به وضع جهان تربیت کند و به وضع دلخراش سیاست خارجی کشور سرو صورتی بدهد. نمایندگان ایران در خارج در آن دوران «هرچند به آداب درباری و رسوم کشوری مملکت خود واقف بودند، لکن از آداب و مقررات و اصول معمول در کشورهای اروپایی اطلاع نداشتند و این مسئله به حق یکی از بزرگ‌ترین علل زیان‌های وارد بر ایران در طول دوره سلطنت پادشاهان قاجار بوده است». ^۳ بعلاوه در برخی از کشورها «مانند روسیه، عثمانی، مصر و هندوستان نمایندگان ایران افتخاری بودند. گاهی این مأموریت مهم و دشوار که حیثیت و منافع دولت و ملت را شامل بود

۱. همان کتاب، صفحه ۶۹.

۲. دولت‌آبادی، همان کتاب، صفحه ۲۶۹.

۳. معحبی اردکانی، دکتر حسین، تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل ۱۸۷۹، ۱۳۵۴، تهران، صفحه ۳۹۹.

چون یک حق به ارث از پدر به پسر انتقال می‌یافت.»^۱

اصرار میرزا حسن خان مشیرالملک و پایمردی پدر او (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله) نزد مظفرالدین شاه و صدراعظم، و تأکید او بر مزایای ایجاد چنین مدرسه‌ای، موجب شد که شاه فرمانی برای تأسیس مدرسه علوم سیاسی صادر کند. گزیده‌ای از فرمان رسمی مظفرالدین شاه برای تأسیس این مدرسه — با حذف اضافات نامناسب — به شرح زیر بود:^۲

«از آن روز که خداوند معبد، مرزبانی مملکت قدیم ایران و جانشینی سلاطین با افتخار کیان را به وجود مسعود همایون ما مخصوص و منصوص فرمود، اهم مقاصد و اعظم مأرب خود را ترقی دولت و آبادانی مملکت... فرمودیم... به این جهت اشارات ملوكانه ما به ایجاد مدارس و اعتلای معارف شرف صدور یافت. متممی که این نیت پاک و اراده تابناک لازم داشت، به ملاحظه اهمیت امور خارجه، یک مدرسه سیاسی که مدرس علوم عالیه باشد که از سال چهارم سلطنت جاوید مدت ما در قرون آتیه به یادگاری باقی بماند و مستخدمین آینده وزارت خارجه و سایر دولتی پس از اخذ دیلم و تصدیق اتمام تحصیل از آن مدرسه به عنصره چاکری و خدمت دولت قدم گذارند. لهذا به ریاست میرزا نصرالله خان مشیرالدوله — وزیر امور خارجه — امر به افتتاح آن مدرسه فرموده و برای بقا و دوام این اساس رفعی از ابتدای هذالسنی تنگوزئیل و مابعدها همه ساله مبلغ چهار هزار تومان بدون رسوم از بابت تذكره خراسان برای مخارج آن مدرسه منظور و مقرر می‌فرماییم که هر ساله وجه مزبور را اخذ و دریافت داشته به مصرف مخارج مدرسه رسانند.»

مدرسه علوم سیاسی در ساعت سه بعدازظهر روز ۲۸ آذر ۱۲۷۸ (۱۵ شعبان ۱۳۱۷) به طور رسمی با فرمان مظفرالدین شاه افتتاح شد. متن فرمان شاه در مراسم رسمی گشایش این مدرسه عالی توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (وزیر امور خارجه وقت — در کابینه میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان) قرائت گردید. بدین ترتیب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و دو پسر او، میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسین خان مؤمن‌الملک — که یکی پس از دیگری ریاست مدرسه علوم سیاسی را بر عهده گرفتند.^۳ در ایجاد این مدرسه و تربیت گروه بزرگی از رهبران آتی کشور نقشی

۱. سالنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی، سال ۱۳۱۴-۱۳۱۵، تهران، صفحه ۳.

۲. امین، همان مقاله، صفحه ۹۱.

۳. امین، همان مقاله، صفحه ۹۰.

عملده بازی کردند.

پس از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، بنیانگذار و نخستین رئیس مدرسه علوم سیاسی (۱۲۷۸)، فرزند ارشد او میرزا حسن خان مشیرالملک (بعدها معروف به حسن مشیرالدوله پیرنیا^۱) [متولد ۱۲۵۰ و متوفی در سال ۱۳۱۴] به ریاست مدرسه منصوب شد. ایشان ضمناً مؤلف تاریخ ایران باستان و اولین کتاب فارسی در حقوق بین‌الملل عمومی است. و هم او بود که چند سال بعد در ۱۲۹۱ – برای نخستین بار دیوان تمیز (دیوان عالی کشور) را در نظام قضایی ایران به وجود آورد. پس از میرزا حسن خان مشیرالدوله به ترتیب شخصیت‌هایی مانند برادر او میرزا جسین خان مؤتمن‌الملک (حسین پیرنیا)، میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء‌الملک) و دکتر سید ولی‌الله خان نصر به ریاست این مدرسه عالی منصوب شدند.^۲ پس از دکتر ولی‌الله خان نصر، عبدالحسین خان شبیانی (وحید‌الملک) به ریاست مدرسه برگزیده شد. بعد از شبیانی، دکتر پرتو اعظم (حکیم اعظم)، در زمان وزارت معارف وحید‌الملک به ریاست مدرسه رسید و تا آخر سال ۱۳۳۹ قمری در این مقام ماند. پس از او علی‌اکبر دهخدا که خود از نخستین شاگردان مدرسه سیاسی بود، به ریاست رسید و تا تأسیس دانشگاه و مدتی پس از آن این مقام را در اختیار داشت.

ریاست مدرسه را هنگامی که میرزا جوادخان وارد آن‌جا شد میرزا محمدعلی خان (بعدها ملقب به ذکاء‌الملک و نام خانوادگی فروغی) عهددار بود و ضمناً درس تاریخ می‌داد. برادر ایشان میرزا ابوالحسن خان فروغی، نیز معلم تاریخ بود. سرتیپ میرزا عبدالرزاقد خان مهندس، انتظام‌الملک، منصور‌الملک (علی‌منصور)، مترجم‌الممالک (قریب)، شمس‌العلما (قریب)، فاضل خلخالی (پیش از باب شدن نام خانوادگی به رحمت ایزدی پیوست)، ادیب‌السلطنه (سمیعی)، میرزا هادی آشتیانی (دهقان)، مسیو عباسقلی خان (قریب) و دکتر ولی‌الله خان (نصر) که بعد از ذکاء‌الملک رئیس مدرسه شد^۳، از جمله معلمان مدرسه بودند.^۴

دکتر سیاسی در مورد هم دوره‌های خود می‌نویسد: «در مدت سه سالی که در

۱. حسن پیرنیا (مشیرالدوله) چهار بار نخست وزیر، هشت بار وزیر دادگستری، شش بار وزیر جنگ، چهار بار وزیر امور خارجه، چهار بار وزیر فرهنگ دو بار وزیر کشور، دو بار وزیر پست و تلگراف و یک بار وزیر تجارت شد.

۲. دکتر ولی‌الله نصر در اول شوال ۱۳۲۷ به ریاست مدرسه انتخاب شد.

۳. سیاسی، دکتر علی‌اکبر، گزارش یک زندگی، لندن، ۱۳۶۶، صفحه ۲۰.

مدرسه سیاسی به تحصیل اشتغال داشتم از هم دوره‌هایم کسانی که بیشتر مورد علاقه و دوستیم بودند، به ترتیب این‌ها بودند: میرزا جواد خان (عامری)، علیرضا خان (منصور) — برادر منصورالملک که با آن‌ها غالباً روی یک نیمکت جا داشتیم — میرزا محمد خان (شایسته)، ابوالقاسم خان (پوروالی)، میرزا محمدعلی خان (وارسته)، میرزا عیسی خان (بهنام) و میرزا ابراهیم خان (دهخدا) برادر میرزا علی‌اکبر خان دهخدا. ما در اوقات فراغت غالباً گرد هم می‌آمدیم و درباره اوضاع سیاسی به بحث و گفتگو می‌پرداختیم. جلسات ما بسیار با حرارت و پرشور بود. تفريح ما گاهی بازی «آس» بود. از بازی‌های با ورق هنوز خوشبختانه هیچ اطلاعی نداشتم.^۱

سال‌های اول و دوم که میرزا جواد خان در مدرسه سیاسی بود ریاست آن مدرسه با مرحوم میرزا محمدعلی خان (ذکاء‌الملک فروغی) بود و سپس دکتر سید ولی‌الله خان (نصر) سرپرستی آن مدرسه را به عهده گرفت. این دو نفر از شخصیت‌های برجسته آن زمان بودند و سواد و کمال و حسن رفتار و گفتار ایشان زبانزد خاص و عام بود.

دکتر سیاسی در مورد دکتر نصر می‌نویسد:

«دکتر ولی‌الله خان گاه‌گاهی سر کلاس می‌آمد و با پندها و اندرزهای حکیمانه و اخلاقی خود ما را که اولین بار بود این سخنان را می‌شنیدیم، ارشاد می‌کرد و می‌گفت شما جوانان اداره کنندگان آینده این مملکت باستانی پرافتخار خواهید بود. هر اندازه بیشتر علم فرا بگیرید و به اصول و موازین اخلاقی بیشتر آشنا بشوید و بیشتر به تجهیز ذهن و تزکیه نفس بپردازید شخصیت‌هایی خواهید شد که هم مورد احترام خودتان خواهید بود هم مورد احترام و تعظیم و تکریم دیگران و در عین حال به مقام‌های عالی مسئولیت‌دار مانند ریاست، وکالت، سفارت، وزارت... خواهید رسید و خواهید توانست وظایف خطیر خود را با کفایت و درایت و کاردانی انجام دهید. یعنی برای وطن و هموطنان خود مصدر خدمات شایان و افتخار آمیز باشید.»^۲ «این سخنان دلگرم‌کننده و نویدبخش و نظایر آن را مکرر از زبان دکتر ولی‌الله خان می‌شنیدیم و چون یقین داشتیم که فقط برای خوشایند ما نیست بلکه از دل می‌آید، لاجرم بر دل‌های ما می‌نشست.»^۳ این دوران ضمناً مصادف با زمانی بود که رژیم مشروطه تازه در مملکت برقرار می‌شد و استبداد هنوز طرفداران نسبتاً زیادی داشت و طبعاً در مدرسه سیاسی شاید

۱. سیاسی، همان کتاب، صفحات ۲۲-۲۳.

۲. سیاسی، همان کتاب، صفحات ۲۴-۲۵.

۳. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۲۴.

بیش از بسیاری از جاهای دیگر مباحثات فراوان و پرحرارتی جریان داشت که گاهی حتی به صورت مشاجره درمی‌آمد.

بودجه مدرسه براساس فرمان مظفرالدین شاه سالانه مبلغ چهار هزار تومان بود که می‌باشد از بودجه رسمی دولت و از طریق توزیع تذکره تأمین شود. ولی در استبداد صغیر، دولت محمدعلی شاه از پرداخت آن سرباز زد و در نتیجه مدرسه برای ادامه کار خود ناچار به اخذ شهریه از محصلین شد. پس از فرار محمدعلی شاه بودجه مدرسه مجدداً از طرف دولت تأمین شد.^۱

دوره مدرسه، همان‌طور که دکتر سیاسی نوشته است، ابتدا سنه سال بود.^۲ ولی در سال‌های بعد یک سال به آن اضافه شد و مدرسه دارای دو دوره تحصیلی «مقدماتی» و «مؤخراتی» گردید. دوره مقدماتی به اخذ مدرک «باشلیه» و دوره مؤخراتی به اخذ مدرک «لیسانس» منجر می‌شد و فارغ‌التحصیلان آن «لیسانسیه» شناخته می‌شدند.^۳

محل مدرسه سیاسی که به صورت یکی از اداره‌های وزارت امور خارجه گشایش یافت، در خیابان ادیب رو به روی منزل ارباب جمشید، از خانه‌های سپهسالاری بود. عبدالله مستوفی نوشته است: «در سال آخر، چهار کلاس داشتیم. محل مدرسه خرابی پیدا کرد و مدرسه به خانه‌ای در خیابان برق نزدیک بانک شاهی منتقل شد و ما در این محل فارغ‌التحصیل شدیم. این خانه نزدیک بانک شاهنشاهی و خانه بیگلریگی معروف و منزل وسیعی بود که گنجایش چهار کلاس مدرسه و سایر لوازم را داشت و تا چندین سال بعد هم که مدرسه محل ملکی نداشت در همین خانه ماند».^۴

محل مدرسه سیاسی، هنگامی که میرزا جوادخان و میرزا علی‌اکبر خان (دکتر سیاسی) پذیرفته شدند، «عمارت بزرگی بود در اول خیابان لاله‌زار نزدیک میدان توپخانه (بعدها میدان سپه). این عمارت اتاق‌های متعدد داشت با تالاری بزرگ که دارای

۱. امین، همان مقاله، صفحه ۹۴.

۲. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۲۲.

۳. امین، همان مقاله، صفحه ۹۲. چون غالب داوطلبان ورود به مدرسه زمینه لازم را برای آموزش عالی نداشتند و مدرسه‌های ملی جدید هم که قرار بود دانش‌آموzan را برای ورود به این مدرسه تربیت کنند نارسا بودند، لذا «وزارت امور خارجه با نظر مشیرالدوله، مؤسس مدرسه، مقناری از شرایط ورود کاست و بر عده سوابت تحصیل مدرسه یک سال افزود و مدتی این مدرسه پنج کلاسی بود». (مستوفی، همان کتاب، جلد ۳، صفحه ۶۱۱). در دوره نهم (۱۳۳۰ قمری) بود که کلاس پنجم ایجاد شد.

۴. مستوفی، همان کتاب، صفحه ۶۹.

پنجره‌های پرعرض و طول و شیشه‌های رنگارنگ معروف به 'ارسی' بود. شاید به این مناسبت که از روسیه آمده یا اقتباس شده بود.^۱ در زمانی که میرزا جوادخان و میرزا علی‌اکبرخان در مدرسه سیاسی تحصیل می‌کردند این مدرسه در عرض سه سال سه‌بار تغییر محل داد. همان‌طور که دکتر سیاسی نوشته است: «سال دوم به عمارتی واقع در اوایل خیابان علاءالدوله (فردوسی) منتقل شد و سال سوم به اوایل خیابان چراغ برق (امیرکبیر) رفت.»^۲

زمانی که عبدالحسین شیبانی (وحیدالملک) ریاست مدرسه علوم سیاسی را به عهده داشت، توانست موافقت مشیرالدوله (نخست‌وزیر)، مستر شینلر (مستشار مالی اتریشی) و رئیس خزانه‌داری کل ایران) و مستشار السلطنه قدیمی (وزیر امور خارجه) را جلب کند که دولت هشت هزار تومان برای کمک به خرید یک محل دائمی برای مدرسه پردازد و گردانندگان مدرسه بقیه بهای این ساختمان را از طریق شهریه دانشجویان و اعانه اولیاء آنان فراهم آورند. سرانجام با جمع کردن پانزده هزار تومان اولیاء مدرسه توانستند محل مناسبی را در کوچه امین‌السلطان (بین خیابان فردوسی و لاله‌زار) به عنوان مقراً همیشگی مدرسه خریداری کنند.^۳

پرسور امین، تحت عنوان «فارغ‌التحصیلان مدرسه علوم سیاسی»، نام چند تن از آنان را به شرح زیر ذکر می‌کند:

«علی‌اکبر دهخدا، عبدالله مستوفی (مؤلف کتاب شرح زندگانی من)، جواد عامری، عباسقلی گلشایان، محمود هوده‌ای، اسدالله بهنام، جعفر پاک‌نظر، رهبر، اعتلاء، محمد شایسته، محمدعلی احتشام همایون، باقر عظیمی، محمود ثقیقی، علی محمد اویسی، اسماعیل مرآت، عبدالله انتظام، ابوالقاسم فروهر، عباسعلی قریب، علی‌اکبر سیاسی، محسن شاهرخی، حسن مشرف نقیسی، محسن رئیس، صادق نصر، حسین شایسته، جواد میراحمدیان، حسن ستوده تهرانی، عباسقلی محصص، سید مجتبی دولت‌آبادی، سید محمدباقر حجازی، سید علی شایگان.»^۴

«مدرسه علوم سیاسی»، همان‌طور که گذشت، در سال ۱۳۷۸ شمسی (۱۳۱۷)

۱. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۲۰. ۲. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۲۱.

۳. سالنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی ۱۳۱۴-۱۳۱۵، صفحه ۹.

۴. ر.ک. به: امین، همان مقاله، صفحات ۹۳-۹۴.

هجری قمری) به صورت یکی از ادارات وزارت امور خارجه و به منظور تربیت یک کادر سیاسی برای آن وزارت‌خانه تأسیس شد. «مدرسه عالی حقوق» نیز که ایجاد آن در سال ۱۲۹۲ به وسیله فرانسیس آدولف پرنی (مستشار فرانسوی عدیله) پیشنهاد و تصویب شده بود – و هدف از تأسیس آن تربیت یک کادر قضایی مناسب برای وزارت عدیله بود – پس از شش سال تأخیر، سرانجام به همت میرزا جوادخان، که در این فاصله معاونت مسیوپرنی را پذیرفته و در عدیله مشغول به کار شده بود، در آبان ۱۲۹۸ (نوامبر ۱۹۱۹) آغاز به کار کرد.^۱ مدرسه تجارت هم که وابسته به وزارت مالیه بود – مدرسه عالی دیگری به شمار می‌آمد که برای تعلیم و تربیت یک کادر مناسب برای وزارت مالیه (دارایی) به وجود آمده بود.

«مدرسه علوم سیاسی» در اسفند ۱۳۰۵ به «وزارت معارف» (بخش «تعلیمات عالیه») منتقل شد. این مدرسه سپس در مهر ۱۳۰۶ با «مدرسه عالی حقوق»^۲ و در سال ۱۳۰۹ با «مدرسه تجارت» ادغام شد.

ناگفته پیداست که تا قبل از تصویب قانون استقلال دانشگاه، همه مؤسسات آموزشی، از جمله دانشگاه تهران، زیر نظر وزارت معارف (فرهنگ/آموزش و پرورش) اداره می‌شد.

ادغام این سه مدرسه عالی باعث قرار گرفتن آن‌ها زیر نظر وزارت فرهنگ/وزارت آموزش و پرورش گردید و سرانجام هیأت علمی آن سه گروه آموزشی پس از تأسیس دانشگاه تهران به مجموعه دانشگاه جدیدتأسیس منتقل شدند و «دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی» را تشکیل دادند. بدین ترتیب ادغام این سه مدرسه «درواقع سنگ زیر بنای دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران قرار گرفت». ^۳ ضمناً تعداد

۱. دکتر سیاسی در مورد نقش آقای عامری در معاونت مسیوپرنی، ایجاد مدرسه عالی حقوق و «رباست کل محکم بدلایت» چنین می‌نویسد:

M. Perney fut grandement aidé dans sa tâche par son collaborateur persan, M. Djavad Amery, qui avait lui-même fait ses études de Droit à Paris et qui, aujourd'hui, assume à Téhéran, avec beaucoup de compétence la présidence des tribunaux de première instance. (*La Perse au contact de l'occident*, Librairie Ernest Leroux, Paris, 1931, p. 148).

۲. پس از ادغام دو مدرسه علوم سیاسی و حقوق در مهر ۱۳۰۶، کل بودجه آن برای سال بالغ بر شانزده هزار و یکصد و هشتاد تومان (۱۶۱۸۰۰ ریال) شد.

۳. امین، همان مقاله، صفحات ۹۰-۹۱.

زیادی از اعضای هیأت علمی این مدارس عالی به دانشگاه تهران منتقل شدند. از بین اعضای هیأت علمی «مدرسه علوم سیاسی» که به دانشگاه تهران منتقل شدند باید از علامه علی اکبر دهخدا و از میان اعضای «مدرسه عالی حقوق» از میرزا جوادخان عامری نام برد. میرزا جوادخان از سال ۱۲۹۸ که با کمک و سرپرستی مسیو پرنی مدرسه عالی حقوق را دائز کرد تا سال ۱۳۲۰ به طور مدام به تدریس حقوق تجارت، حقوق جزا و حقوق بین‌الملل خصوصی اشتغال داشت. او در شهریور ۱۳۲۰ به خاطر اشتغالات فراوان اداری –ابتدا در وزارت امور خارجه و سپس در وزارت کشور– کار دانشگاه را رها کرد. در دوران تدریس او لااقل دو نخست‌وزیر (احمد متین‌دفتری و عبدالحسین هژیر) و تعداد بسیار زیادی از وزرا و سایر دولتمردان تاریخ معاصر ایران از شاگردان ایشان بودند.

از آن‌چه گفته شد باید نتیجه گرفت که مهم‌ترین تأسیس آموزشی مدرن در ایران پس از دارالفنون، مدرسه علوم سیاسی بوده است. این مدرسه نه تنها یکی از قدیمی‌ترین مؤسسات آموزشی دوران جدید در ایران به‌شمار می‌آید، بلکه شاید بتوان آن را مهم‌ترین مرکز ترویج اندیشه‌های نو در ایران دانست.

مدرسه علوم سیاسی نه تنها در دوران فعالیت‌های آموزشی آن، بلکه پس از آن‌هم به سبب روش‌های نوآورانه و نیز فارغ‌التحصیلان بر جسته‌ای که به جامعه ایران عرضه کرد –«و مهم‌تر از همه ترویج منسجم و آکادمیک اندیشه قانون»^۱ – مسلماً اثر چشمگیری در جامعه ما داشته است. درواقع مدرسه سیاسی شاگردان خود را با نگرش منسجم و سامان‌یافته‌ای از حقوق یا تفکر قانونی و ضدادستبدادی آشنا ساخت.

مدرسه سیاسی که «بی‌تردید یکی از تأسیسات مدرن تمدنی در ایران به‌شمار می‌رود»، نقشی ممتاز و «دوران‌ساز در ترویج اندیشه‌های مدرن در تاریخ معاصر ایران داشته است». از درون این مدرسه اندیشه‌های گوناگونی بالنده شد که در تضاد با سنت‌های رایج در ایران بود. مطالعه نحوه تدریس، مواد درسی، معلمان و فارغ‌التحصیلان این مدرسه نشان می‌دهد که «زندگی اداری و سازمانی در آن دوره در یک مؤسسه آموزشی تا چه حد مبتنی بر مقررات و قواعد بوده است و به چه میزان حتی کوچک‌ترین امور براساس ضوابط به اجرا در می‌آمده‌اند». چنین مطالعه‌ای ضمناً مارادر فهم شکل‌گیری نظام مدرن اداری در ایران کمک می‌کند.^۲

۲. همان کتاب، صفحات ۱۲-۱۷.

۱. پهلوان، صفحات ۱۲-۱۴.

تبرستان
www.tabarestan.info

عزیمت به فرانسه و بازگشت به ایران

سفر به خارج برای ادامه تحصیل

همان طور که گذشت، در اثر تقویت شدن مدرسه سیاسی، میرزا جوادخان – علی‌رغم قلت سن – به فکر افتاد برای ادامه تحصیل به فرانسه بود. وقتی دولت اعلام کرد خیال دارد سی محصل را از طریق مسابقه انتخاب کند و برای تکمیل تحصیلات به اروپا بفرستد این فکر بیش از پیش در او تقویت شد.

روز مسابقه معلوم شد در حدود ۲۰۰ نفر برای این ۳۰ محل نامنویسی کردند، یعنی تقریباً تمام جوانانی که تا آن تاریخ تحصیلات خود را در حدی که در ایران امکان داشت تکمیل کرده و حق شرکت در مسابقه را پیدا کرده بودند. چندی بعد نام قبول شدگان اعلام شد. پرسنل حبیب‌الله (شهاب) که از همه مسن‌تر بود نفر اول مسابقه شده بود. برادرش سیف‌الله‌خان (بعدها سرتیپ شهاب)، میرزا جوادخان (عامری)، میرزا علی‌اکبرخان (سیاسی)، علی‌خان (ریاضی)، زمان‌خان (بهنام)، محمدعلی میرزا (والا)، احمدخان (اردشیر)، محمدخان (وحید تنکابنی)، عبدالله‌خان (پیرزاده)، رضاخان (فهیمی)، محمدعلی‌خان (رهنما)، عیسی‌خان، اشرف‌خان و مرشدزاده نیز جزو قبول شدگان بودند.

ولی چندی بعد معلوم شد که دولت به بهانه مضيقه مالی از اعزام این گروه به اروپا منصرف شده است. لذا میرزا جوادخان و شش نفر دیگر از این عده که از استطاعت

مالی برخوردار بودند بر آن شدند به هزینه خود راهی فرانسه شوند. بقیه که ۲۳ نفر بودند، تحت رهبری پرسور حبیب‌الله‌خان (شهاب)، که در مسابقه حائز رتبه اول شده بود، تصمیم گرفتند به فعالیت بپردازنند و دولت را وادار کنند به وعده خود وفا کند. این گروه از میان خود پنج نفر را برگزید که به فعالیت و اقدام بپردازنند. همان‌طور که دکتر سیاسی نوشتۀ است، این‌ها از آن روز به بعد «موی دماغ» حکیم‌الملک (ابراهیم حکیمی)، وزیر معارف، شدند تا او موافقت دولت را با اعزام ایشان به اروپا جلب کند. آن‌ها تقریباً هر شب پشت در خانه حکیم‌الملک واقع در خیابان باب‌همایون «کشیک می‌کشیدند» تا او از هیأت دولت یا از هر جای دیگری که بود به خانه باز گردد. حکیم‌الملک همیشه آن‌ها را به گرمی می‌پذیرفت و اطمینان می‌داد که مشغول اقدام است و سعی دارد موافقت دولت را جلب کند و وسایل مسافرت این گروه را فراهم نماید. سرانجام یک شب که حکیم‌الملک از هیأت دولت به خانه باز می‌گشت، و حسب‌العمل این عده را جلوی منزل خود یافت، با گشاده‌رویی گفت: «دوستان من به شما مژده می‌دهم، توفیق رفیق است و عنقریب ترتیب حرکت شما داده خواهد شد».۱

کسانی که در اوایل قرن بیست و یکم زندگی می‌کنند هر وقت اراده کنند می‌توانند چند ساعت بعد در هر نقطه‌ای از اروپا که بخواهند، باشند. لذا برای کسی که در چنین شرایطی زندگی می‌کند بسیار دشوار است مجسم کند که یک قرن پیش، یعنی در اوایل قرن بیستم، مسافرت از تهران به اروپا به فراهم آوردن چه مقدماتی احتیاج داشت، آماده شدن برای چنین مسافرتی چقدر وقت می‌برد، مسافرت با چه وسایل ابتدایی انجام می‌گرفت، چه مشقاتی را می‌بایست متحمل شد و چه مدت زمان طول می‌کشید تا انسان به مقصد برسد.

در آن زمان البته هنوز در ایران اتومبیل وجود نداشت. وسایل نقلیه در شهرها کالسکه و درشگه و واگن اسپی (فقط در تهران) و در راه‌ها پالکی، کجاوه و دلیجان بود. مسافرت از تهران به‌طرف اروپا با دلیجان‌هایی که هر کدام ظرفیت شش نفر را داشت - روی دو نیمکت سه نفره روبروی هم - شروع می‌شد. سفر از تهران تا انزلی (بندر پهلوی) پنج روز طول می‌کشید، زیرا دلیجان ناچار منزل به منزل می‌رفت. و مسافرت البته فقط در طول روز انجام می‌گرفت و شب‌ها به استراحت می‌گذشت چون هم مسافرین و هم

۱. سیاسی، همان کتاب، صفحات ۲۸-۳۵.

اسب‌های دلیجان احتیاج به استراحت و غذا داشتند.^۱ در انزلی منظره دریا برای کسانی که آب را فقط در حوض‌های خانه‌ها و در جوی‌های کوچه‌های تهران دیده بودند، واقعاً شکفت‌انگیز بود و عظمت دریا آن‌ها را خیره می‌کرد. راه میان انزلی و شهر بادکوبه (باکو) با کشتنی روسی طی می‌شد و معمولاً در حدود ۲۴ ساعت طول می‌کشید. آن‌ها که از کوچه‌های تنگ و تاریک و خاک‌آلود یا گل‌آلود و خانه‌های کوتاه خست و گلی تهران بیرون آمده و به این شهر وارد می‌شدند خود را ناگهان در قلب فرنگستان می‌پنداشتند. در صورتی که چند روز بعد که به شهرهای اروپا و به خصوص به برلن و پاریس می‌رسیدند در می‌یافتدند که بادکوبه – با خیابان‌های سنگ‌فرش شده ناصاف و ساختمان‌های دو سه طبقه‌ای خود در آن زمان – «فقط می‌توانست دروازه فرنگستان به شمار آید، نه خود فرنگستان».^۲

معمولآً توقف در بادکوبه فقط برای یک روز و قدری استراحت بود. مسافت روز بعد با ترن به سوی لهستان ادامه می‌یافت. مسافت میان بادکوبه و مرز لهستان در حدود پنج روز طول می‌کشید. علت طولانی شدن مدت طی این مسافت این بود که بیشتر ترن‌ها به اصطلاح *Omnibus* بود، یعنی ترنی که در همه شهرهای سر راه مدتی توقف می‌کرد.^۳ به‌هر حال گذراندن پنج شبانه‌روز در ترن واقعاً طاقت‌فرسا بود.

منزل بعدی، شهر برلن بود. برلن، پایتخت باشکوه یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای جهان، برای کسی که چند روز قبل تهران آن زمان را ترک کرده بود به‌راسیتی شکفت‌انگیز بود. بدین‌جهت توقف در برلن نسبتاً طولانی، یعنی برای چند روز، پیش‌بینی می‌شد تا محصلین بتوانند از نقاط مختلف این شهر عظیم و بسیار پیشرفته دیدن کنند. یکی از خاطراتی که میرزا جوادخان از برلن داشت، آشنایی با محمدعلی جمال‌زاده بود که در آن زمان در برلن به روزنامه‌نگاری اشتغال داشت و همان‌طور که می‌دانیم چند سال بعد رفته‌رفته به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین نویسندهای معاصر فارسی شهرت فراوان یافت.

فاصله بین برلن و پاریس هم البته با ترن طی می‌شد. هنگام ورود به پاریس، «عروض شهرهای جهان»، برخی از محصلین «سرداری بلند و بعضی دیگر کت و شلوار» به تن داشتند ولی کلاه‌های همه کلاه‌های «مشگی مقوایی قیفی معروف به مشیر‌الدوله‌ای» بود و با این سرو وضع «انگشت‌نما» بودند.^۴ در نتیجه یکی از اولین اقدامات برای این

۱. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۴۰-۴۱.

۲. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۴۲.

۳. سیاسی، همان کتاب، صفحه ۴۰.

۴. همان کتاب، ص ۴۱.

تازهواردین این بود که سرووضع خود را تغییر دهنده و تا جای ممکن درواقع «همرنگ جماعت» شوند.

وزیر مختار ایران در پاریس در آن زمان ممتازالسلطنه^۱ بود. او که سال‌های سال در این مقام در پاریس خدمت کرده بود با محافل مختلف رفت و آمد داشت و به علت اقامت طولانی در پاریس، به علت داشتن همسر فرانسوی، به خاطر شخصیتش و به علت ثروت سرشاری که داشت آدمی بانفوذ بهشمار می‌رفت و ظاهراً از حقوقی که دولت برای او می‌فرستاد کاملاً بی‌نیاز بود.

میرزا جوادخان حتی قبل از رفتن به خارج به زبان فرانسه تسلاط کامل داشت. لذا پس از ورود به پاریس برخلاف بسیاری دیگر از محصلین که می‌باشند برای یکی دو سال به تقویت زبان فرانسه خود پردازند، توانست تحصیلات دانشگاهی خود را بلافاصله شروع کند.

تمایل او به تحصیل در رشته تجارت بود. ولی وقتی این مطلب را به اطلاع مادر و سایر اعضای خانواده خود در تهران رساند به صورت غیرمنتظره‌ای با مخالفت شدید آن‌ها مواجه شد. مادر — که میرزا جوادخان او را به حد پرستش دوست می‌داشت — بیش از همه با این تصمیم به مخالفت برخاست و نوشت: «تحصیل در رشته تجارت که مآلًا موجب پرداختن شما به شغل تجارت خواهد شد، در شأن خانواده ما نیست.»

سرانجام میرزا جوادخان در دانشگاه پاریس^۲ در رشته حقوق نامنویسی کرد و تحصیلات خود را آغاز نمود. دو سال بعد برادر کوچک او، مهدی، هم روانه فرانسه شد و پس از توقف کوتاهی در پاریس برای ادامه تحصیلات به دانشگاه شهر Montpellier رفت.

میرزا جوادخان تحصیلات حقوقی خود را سر موعد و با نمرات درخشان به پایان رساند. او همیشه از یکی از امتحانات شفاهی نهایی خود یاد می‌کرد که طی آن استاد او را به اصطلاح سخت پیچانده بود و از این‌که او به همه سوالات به نحو احسن جواب داده

۱. ممتازالسلطنه از ۱۹۰۲ تا ۱۹۲۵ وزیر مختار ایران در فرانسه بود. در ۱۹۲۵ دولت ایران به خدمت او خاتمه داد و لی دولت فرانسه با ایشان تا هنگام مرگش در سال ۱۹۵۳ مانند یک دیپلمات شاغل رفتار می‌کرد و او را از کلیه مزایا و مصونیت‌های دیپلماتیک برخوردار می‌نمود.

2. Sorbonne

بود سخت تعجب کرده بود. استاد که به خاطر تسلط کامل میرزا جوادخان به زبان فرانسه متوجه نشده بود با یک محصل خارجی سروکار دارد، پس از اطلاع از این مطلب گفته بود: «من می‌بايست حدس زده باشم که شما خارجی هستید، چون متأسفانه دانشجویان هموطن من معمولاً به این خوبی درس نمی‌خوانند!»

وقتی جنگ جهانی اول در ماه اوت ۱۹۱۴ آغاز شد، میرزا جوادخان لیسانس حقوق خود را گذرانده و مشغول نوشتن و گذراندن رساله دکترای خود بود. ولی شروع جنگ همه چیز را مختل کرد. او لاً فرستادن پول از ایران بیش از پیش مشکل شد، ثانیاً دولت فرانسه نیز ظاهراً به وزیر مختار وقت ایران، ممتاز السلطنه، اطلاع داد که دولت فرانسه امنیت اتباع ایران و از جمله دانشجویان را نمی‌تواند تضمین کند^{۲۰} شاید بهتر باشد به ایران مراجعت کنند. معهذا برگشت دانشجویان به راحتی امکان نداشت و در حدود یک سال و نیم پس از آغاز جنگ (تا اواخر سال ۱۹۱۵) نیز آن‌ها کماکان در فرانسه بودند تا

این‌که دولت ایران توانست وسایل بازگشت آن‌ها را به ایران فراهم کند. برای این کار دولت آقایان سید علی خان (نصر) و علاء‌السلطان (فسا) را به پاریس فرستاد. روانه کردن یک کاروان بیست نفری از دانشجویان و گذراندن آن‌ها از کشورهایی که در حال جنگ بودند کار ساده‌ای نبود. برای رفتن از فرانسه به ایران می‌بايست از سویس، اتریش-هنگری، بالکان و روسیه -که البته هنوز انقلاب بلشویکی در آن رخ نداده بود- گذشت.



احمدشاه در طفولیت.

ناگفته پیداست که بهخصوص در آن شرایط جنگی این سفر دور و دراز سختی‌ها و ناراحتی‌های فراوانی به همراه داشت ولی ضمناً دیدنی‌ها هم زیاد بود و حوادث گوناگون و جالب.^۱

این گروه در بادکوبه (باکو) سوار کشته روسی شده و در انزلی (بندر پهلوی سابق) پیاده شدند. والی گیلان، حشمت‌الدوله (والاتبار) که از مشخصین ایران بود، به مدت چند روز در دارالحکومه از این گروه پذیرایی بسیار خوبی کرد و سپس وسایل حرکت آن‌ها را با کالسکه و درشکه به تهران فراهم آورد.^۲

ایران پیش از کودتای ۱۲۹۹

برای کسانی که سنشان اجازه نمی‌دهد اوضاع ایران قبل از سال ۱۳۰۰ شمسی را دیده باشند بسیار دشوار است بتوانند آن‌چه را که به اختصار در این باب گفته می‌شود باور کنند.^۳

در سال‌های پایانی دوره قاجاریه در اثر ضعف دولت مرکزی، کشور در حال تجزیه و ملوک‌الطایفی بود؛ چنان‌که در گیلان حکومت «جمهوری سوسیالیستی» برپا شده بود؛ در خوزستان شیخ خزعل دعوی سلطنت و حکومت مستقل آن خطه را داشت، و با تشکیل اتحادیه عشاير جنوب در اندیشه تجزیه خوزستان و تشکیل «عربستان آزاد» بود؛ در آذربایجان شرقی برای تشکیل یک حکومت خودمختار تلاش می‌شد؛ در آذربایجان غربی اسماعیل آقا سمیقو با داشتن قریب دو هزار سوار مسلح سر از اطاعت دولت ایران پیچیده به غارت شهرهای آذربایجان غربی و کشتار مردم می‌پرداخت. در فارس صولت‌الدوله قشقایی و در کردستان سردار رشید و در لرستان مهرعلی‌خان سر از اطاعت دولت پیچیده و بر هستی مردم چیره شده بودند؛ در بلوچستان هم یکی از سران گردنکش بلوج به نام دوست‌محمدخان کوس خودمختاری می‌زد.

پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، دولت مرکزی با سرعت به تشکیل ارتش نوین و در هم شکستن تجزیه‌طلب‌ها و یاغی‌ها پرداخت و در ظرف مدتی در حدود دو سال توانست امنیت را در سراسر ایران برقرار کند و نفوذ دولت مرکزی را در دورترین نقاط مملکت حکم‌فرما سازد.

۱. سیاسی، گزارش یک زندگی، صفحات ۴۸-۴۹.

۲. همان کتاب، صفحه ۶۹.



شیخ خزعل و رضاقلی خان نظام‌السلطنه.

در تهران، پایتخت «ممالک محسوسه»، کوچه‌ها و خیابان‌ها تنگ و تاریک و زمستان پر از گل و لای و سایر فصول پر از گرد و خاک بودند. از این رو وسایل نقلیه آن زمان یعنی اسب و الاغ و قاطرو درشکه و کالسکه وقتی که مسی‌گذشتند عابران را سرتاپا گل آلوده می‌کردند یا مقداری گرد و خاک به خوردن شان می‌دادند. از آسفالت و آب لوله‌کشی البته خبری نبود. مردم با آب آلوده جزوی‌های

کثیف، حوض‌ها و آب‌انبارهای خانه‌هایشان را پر می‌کردند و این آب را به مصرف خوردن و دست و رو شستن و استحمام و توالت... می‌رساندند.^۱ در این پایتخت نه شهرداری وجود داشت و نه ثبت اسناد و املاک. نه شناسنامه بود و نه نام خانوادگی. هر کس مانند قدیم به نام پدر معروفی می‌شد. مثلًا می‌گفتند حسن پسر تقی؛ یا قاسم پسر ابوالحسن؛ یا رضا پسر محمد جعفر... اگر می‌پرسیدند محمد جعفر کیست می‌گفتند پسر ملاعلی و بر همین قیاس... مردها لباس‌های بلند دست و پاگیر، قبا، ردا، لباده و عبا در بر داشتند و زنان زیر چادر و چاقچور سیاه مستور بودند. خانم‌های متین غالباً چاقچور نمی‌پوشیدند ولی چادر سیاه آن‌ها باید چنان بلند باشد که تا مج پایشان را بپوشاند. زنان البته کوچک‌ترین شرکتی و دخالتی در امور اجتماعی نداشتند و مطیع صرف و در اختیار شوهرانشان بودند که حق داشتند هر موقع اراده می‌کردند طلاقشان دهند. دخترها از سن شش هفت سالگی زیر چادر می‌رفتند و والدین

۱. همان کتاب، همان صفحه.

می‌توانستند آن‌ها را از سن نمسالگی شوهر دهند.^۱

وسایط نقلیه در آن زمان عبارت بودند از الاغ و اسب و قاطر و در دو سه خیابان واگن‌های اسبی و معدودی در شکه. چند عدد کالسکه هم دیده می‌شد که متعلق به معدودی از شخصیت‌های معین بود. بليت واگن برای هر خط سیصد دینار یا شش شاهی بود (در آن زمان یک ریال که یک قران خوانده می‌شد، که یک هزار دینار یا بیست شاهی بود). در شکه کرایه‌ای را که کرایه‌اش برای هر کورس دو قران (دو ریال) بود، مردم بیشتر برای تفریح یا خودنمایی سوار می‌شدند.^۲

واگن اتاقکی بود به طول تقریباً شش متر و عرض دو مترو نیم که روی چرخ‌های آهنین قرار داشت و با دو اسب روی خط آهن حرکت می‌کرد. این اتاقک سه قسمت داشت که با دو دیواره سراسری از هم جدا می‌شدند. فضیلت‌های جلو و عقب که نسبتاً وسیع‌تر بودند به آقایان اختصاص داشت و قسمت وسط که بسیار باریک و تاریک بود از آن خانم‌ها بود. زن‌ها و دخترها با این‌که سرتاپ زیر چادر معمولاً سیاه خود را پوشانده بودند و نقاب یا روپنده بر چهره داشتند، لازم بود از مردها جدا باشند و خود را از آن‌ها به دور نگاه دارند.^۳

راه‌آهن، مخصوص واگن‌های اسبی چهار رشته یا چهار خط بود. یک خط از میدان دروازه‌قزوین به چهار راه حسن‌آباد و از آنجا تا میدان توپخانه. خط دیگر از این میدان در امتداد خیابان ناصریه (ناصر خسرو) تا بازار و سبزه‌میدان. خط سوم از میدان توپخانه تا آخر خیابان لاله‌زار (چهار راه اسلام‌آباد). خط چهارم باز از میدان توپخانه در امتداد خیابان چراغ برق (امیرکبیر) و خیابان ری تا ایستگاه ماشین‌دودی یعنی ایستگاه ترنی که از آخر خیابان ری مسافران را می‌برد به شاهزاده عبدالعظیم (شهر ری). طول این راه هشت کیلومتر بود و این تنها خط آهنی بود که ایران داشت و آن را بلژیکی‌ها ساخته بودند. ترن چون بدون اسب بود و دود می‌کرد، همه آن را «ماشین دودی» می‌خوانند و مسافرت با آن یکی از بزرگ‌ترین تفریحات به شمار می‌رفت. بعدها خط آهن واگن اسبی را از چهار راه حسن‌آباد به طرف مشرق تا مدرسه نظام (دانشکده افسری) امتداد دادند... خط‌های واگن اسبی هر کدام دارای چند دوراهی بود. سر هر دوراهی واگنی که زودتر می‌رسید می‌ایستاد تا واگن مقابل برسد و بتواند به راه خود ادامه دهد. خط دروازه‌قزوین

.۲. همان کتاب، صفحه ۲۱.

.۱. همان کتاب، صفحات ۶۹-۷۰.

.۳. همان کتاب، صفحه ۲۱.

—میدان توپخانه... چهار دوراهی داشت و بنابراین پیمودن آن بیش از نیم ساعت وقت می‌گرفت.^۱

از آن‌چه درباره پایتخت گفته شد می‌توان قیاس کرد به وضع و حال شهرهای دیگر کشور. در راههای ناهموار و خاکی که شهرها را به یکدیگر متصل می‌ساخت امنیت وجود نداشت و چهسا قافله‌ها را که از کجاوه و پالکی و دلیجان و کالسکه تشکیل می‌یافت زدهای سرگردنه غارت می‌کردند و مال مسافران را می‌ربودند و به جان آنان آزار می‌رساندند.

ارتشی وجود نداشت، زیرا روی محدودی سریاز بی‌بند و بار غالباً بی‌جیره و مواجب را که با تخم مرغ فروشی یا کاسی دیگری به صورت طواف امصار معاش می‌کردند نمی‌شد اسم ارتش گذاشت. ارتش در واقع عبارت بود از یک هنگ قراق که به فرماندهی یک کلن روئی اداره می‌شد. وضع اقتصادی بسیار نامناسب و خزانه دولت همیشه تهی بود. دولت برای پرداخت حقوق کارمندان محدود خود غالباً دست نیاز به سوی «کمپانی نفت ایران و انگلیس» دراز می‌کرد و به گرفتن مساعده‌ای به مبلغ ۱۵ یا ۱۶ هزار لیره قانع بود.^۲

در این اوضاع و احوال حکومت واقعی در دست روحانیون بود. دیگر صاحبان نفوذ و قدرت در ایران آن زمان سفارتخانه‌های روس و انگلیس بودند و رجال و ملاکین بزرگ برای حفظ دارایی و مقام خود و افزودن بر آن‌ها خویشن را به یکی از آن دو سفارتخانه می‌بستند. حق قضاؤت کنسولی یعنی «کاپیتولاسیون» که پایه‌اش در عهدنامه ترکمانچای گذاشته شده بود کاملاً برقرار بود و همه کشورهای غربی از آن بهره‌مند بودند زیرا در عهدنامه‌هایی که با دولت ایران منعقد می‌ساختند قید می‌کردند با حق استفاده از حقوق «دولت کامله‌الداد» و مراد از دولت کامله‌الداد، دولت تزاری روسیه بود که قرارداد ترکمانچای را به ایران تحمیل کرده بود. بنابراین هر گاه یکی از اتباع دول مزبور مرتکب جرمی می‌شد — ولو کشتن یک ایرانی — در یکی از ادارات وزارت امور خارجه به نام «اداره قضاؤت قنسولی» در حضور کنسول کشور متبوع خود مورد مختصراً سؤال و جواب قرار می‌گرفت و تسليم آن کنسول می‌گردید تا هرگونه مقتضی بدانند و بخواهند با او عمل کنند. بهانه‌ای که خارجیان برای حفظ این امتیاز برای خود داشتند این بود که در آن زمان در ایران دادگستری (عدلیه) به معنی اروپایی کلمه وجود نداشت و دعاوی در

محاضر شرعی یعنی توسط علماء مطرح و حل و فصل می‌شد. تعریفهای گمرکی را خارجی‌ها دیکته می‌کردند تا وارداتشان در ایران تقریباً بدون پرداخت حقوق گمرکی باشد و بتوانند با آن‌چه از کشور ما می‌برند به دلخواه خود عمل کنند.^۱

در تمام مدت قرن نوزدهم تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، که روسیه تزاری را تبدیل به اتحاد جماهیر شوروی کرد، سیاست امپراطوری بریتانیا این بود که چون ایران سر راه بزرگ‌ترین مستعمره‌اش، هندوستان، واقع شده بود کشوری عقب‌افتداده و بدون راه باشد و نیازمند به کمک و دستگیری آن دولت باقی بماند. این چنین ایرانی البته فاصله خوبی بود میان اروپا و هندوستان و گذشتن از آن بسیار دشوار می‌بود. این سیاست را بریتانیا به خصوص بعد از کوشش ناپلئون برای اینکه ارتش خود را از ایران بگذراند و در هندوستان ضربه شدیدی به حریف وارد آورد اتخاذ کرد و آن را پیوسته در برنامه سیاست خارجی خود نگاه داشت.^۲

اما انقلاب ۱۹۱۷ و استقرار حکومت کمونیستی در روسیه و توجه آن دولت به سرحدات جنوبی خود، خاصه ایران، انگلستان را وادار به این کرد که سیاست خود را درباره ایران به کلی تغییر دهد. فقر و بیچارگی مردم ایران ممکن بود با تشویق و تحریک شوروی مقدمه کمونیست شدن این کشور شود و ایران کمونیست مردم استعمارزده و مفلوک هند را خواهانخواه به سوی کمونیسم بکشاند. برای جلوگیری از چنین پیش‌آمدی‌های نامطلوب احتمالی، بریتانیای مآل‌اندیش تصمیم گرفت از اینکه زمامداران رژیم تازه روسیه در سال‌های اول انقلاب سرگرم و گرفتار امور داخلی خود بودند استفاده کرده دست روی ایران بگذارد؛ این بود که با نخست‌وزیر وقت ایران، وثوق‌الدوله، قراردادی امضا کرد که طبق آن مالیه (وزارت دارایی) و قشون (ارتش) ایران دست‌بسته تقدیم مستشاران انگلیسی می‌شد.^۳

وطن‌پرستان، وثوق‌الدوله را خیانتکار خواندند. وضع ایران در آن زمان از هر حیث بسیار خراب بود و شاید او واقعاً چنین تشخیص داده بود که راه نجات از ورشکستگی و بدیختی انعقاد چنین قراردادی را ایجاد می‌کرد و از روی حسن نیت به امضای آن تن در داده بود. ولی چیزی که این فرض تبرئه‌آمیز را سست می‌کند شایعه‌ای است که طبق آن

۲. همان کتاب، صفحه ۷۱-۷۲.

۱. همان کتاب، صفحه ۷۱.

۳. همان کتاب، صفحه ۷۲.

او و نصرتالدوله، وزیر دارایی اش، هر کدام مبلغ یکصد یا دویست هزار لیره (کمتر یا بیشتر) از انگلستان برای امضای قرارداد رشوه گرفته بودند. صحبت یا سقم این شایعه پس از تحقیق کافی با تاریخ‌نویسان خواهد بود.^۱

به هر حال ملت ایران که متجاوز از یکصد سال از روس و انگلیس جز بدی ندیده بود و کوچک‌ترین اعتمادی به حسن نیت آن‌ها نداشت با قرارداد وثوق‌الدوله به مخالفت برخاست و وقتی این قرارداد برای تصویب به مجلس شورای ملی رفت نمایندگان، با این‌که اکثرشان از برگزیدگان دولت بودند، زیر فشار افکار عمومی آن را رد کردند.^۲

هراس غرب، بهویژه بریتانیا، از انقلاب بشویکی در روسیه و ترس آن‌ها از صدور انقلاب به همسایگان جنوبی شوروی یعنی ایران، ترکیه و افغانستان باعث شد که سیاستمداران بریتانیا فکر نویی کنند و طرح تازه‌ای بریزنکه سرانجام به نفع این کشورها تمام شد. این طرح آن بود که تا روس‌ها گرفتار وضع تابستانان داخلی خود هستند و نمی‌توانند به سیاست خارجی و مآل صدور انقلاب یا ایدئولوژی خود پیراذاند، از فرصت استفاده کرده وضع را در این سه کشور به صورتی درآورند که تا جای ممکن جلوی نفوذ کمونیسم را بگیرد. بدین‌ترتیب باید گفت که برای نخستین بار منافع استعماری انگلیسی‌ها، که درواقع نگران مستعمرات آسیایی خود و بهویژه هند بودند، با منافع ملی همسایگان جنوبی شوروی موازی یا منطبق شد. به‌نظر انگلیسی‌ها (که در همان زمان در داخل شوروی مشغول حمایت از روس‌های سفید و تضعیف رژیم شوروی بودند) اگر در ترکیه، ایران و افغانستان حکومت‌های مقتدر و اصلاح‌گر روی کار می‌آمد می‌توانست با تحول اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی سدی در برابر توسعه کمونیسم ایجاد کند. این سیاست مآل منجر به پدید آمدن حکومت‌های آتاטורک در ترکیه، رضاشاه در ایران و امان‌الله‌خان در افغانستان شد. دو حکومت اول البته استقرار یافتند و اصلاحات لازم را اعمال کردند. به همین دلیل بود که دولت‌های اصلاح‌گر در ایران و ترکیه عملًا با استقلالی بیش از گذشته راه خود را می‌رفتند و سیاست‌هایی کاملاً ناسیونالیستی پیش گرفته بودند. طبیعی بود که این دو دولت، بهویژه به‌خاطر کینه‌هایی که از انگلیس و روس داشتند، بیشتر متمایل به آلمان بودند و مردم آن‌ها با آغاز جنگ جهانی دوم به‌وضوح آرزوی موفقیت آلمان را داشتند. در افغانستان، برخلاف ایران و ترکیه، حکومت امان‌الله‌خان به دلایل مختلف، بهویژه عقب‌ماندگی‌های

۲. همان کتاب، صفحه ۷۲-۷۳.

۱. همان کتاب، صفحات ۷۲-۷۳.



رضاشاه با آتاتورک هنگام مسافرت به ترکیه.

اجتماعی و فرهنگی، با شکست مواجه شد و نتوانست منشأ اثر زیادی باشد.^۱ بهویژه در مورد ایران سیاستمداران بریتانیا که متوجه بودند فقر و عسرت مردم ایران غرور و وطنپرستی آنها را از بین نبرده، به این نتیجه رسیده بودند که ایران به دست خود ایرانیان از آن وضع نابهنجار بیرون آمده آباد شود و تقویت گردد و خود جلوی کمونیسم را بگیرد. این بود که با کودتای ۱۲۹۹ از در مخالفت در نیامدند—بهخصوص که سید ضیاءالدین طباطبائی، مدیر سابق روزنامه‌های رعد و برق، که شهرت وابستگی به انگلستان را داشت، نخست وزیر شد و رضاخان که گرداننده واقعی کودتا بود ابتدا به فرماندهی کل قوا قناعت کرد (و مدتی بعد وزیر جنگ و پس از آن نخست وزیر شد و سرانجام به سلطنت رسید و وضع ایران را به کلی دگرگون ساخت). او شاید بدون موافقت بریتانیا نمی‌توانست سر کار آید ولی هرگز نباید او را، آن طور که برخی گفته و

۱. محمدنادر (شاه) در سال ۱۹۲۹، در یک کودتا، امان‌الله‌خان را برکنار کرد و به خارج تبعید نمود. او در سال ۱۹۳۰ خود را پادشاه خواند و به سرعت، پیشتر اصلاحاتی را که امان‌الله‌خان انجام داده بود خنثی کرد. محمد نادر شاه خود در سال ۱۹۳۳ در یک سوء‌قصد کشته شد. پس از او، فرزندش، محمد ظاهر شاه، به سلطنت رسید.

نوشته‌اند، «دست‌نشانده» انگلیسی‌ها دانست. تلگرام‌ها و گزارش‌های Sir Percy Loraine به وزارت خارجه انگلیس که در زمان برآمدن رضاخان وزیر مختار بریتانیا در تهران بود به صراحت حاکی از آن است که کاری که آن‌ها کردند فقط این بود که از در مخالفت با تحولاتی که در ایران در شرف تکوین بود در نیامندند. اصطلاحی که «لورن» در این مورد به کار می‌برد این است که «پولش راروی اسب برنده گذاشته بود».^۱ این اصطلاحی است که انگلیسی‌ها که به شرکت در مسابقات اسب‌دوانی و شرط‌بندی روی اسب‌ها علاقه دارند به کار می‌برند. و «لورن» با به کار بردن این اصطلاح درواقع نشان می‌دهد که نظر او از ابتدا صائب بوده و از همان روزهای اول تشخیص داده بود که در مبارزات سیاسی داخلی ایران رضاخان شخصیتی است که برنده خواهد شد.

به هر حال، رضاخان در عمل نشان داد که، آن طور که پیش‌خواسته‌اند، دست‌نشانده انگلیسی‌ها نبود. این موضوع از همان ابتدای زمامداری او که برخلاف نظر دولت بریتانیا «شیخ محمد» (شیخ خرعل) را دستگیر کرد و به تهران منتقل نمود، آشکار بود. او از زمان نخست‌وزیری خود به اندازه‌ای در ایستادن در مقابل انگلیسی‌ها پیش رفت که برای مدتی حتی از پذیرفتن «لورن» و مذکوره با او خودداری می‌کرد. او فقط پس از آن‌که سفارت بریتانیا در تهران، در تاریخ ۲۸ اکتبر ۱۹۲۵، پیامی از Austin Chamberlain (وزیر وقت بریتانیا) را به وزیر امور خارجه ایران تسلیم کرد، مبنی بر اینکه دولت بریتانیا «به هیچ وجه قصد دخالت در امور داخلی ایران را ندارد»، وزیر مختار آن‌ها را روز بعد، یعنی ۲۹ اکتبر، به حضور پذیرفت.^۲

چند روز بعد، یعنی در ماه نوامبر، که روشن شده بود سردار سپه به سلطنت خواهد رسید، مقامات انگلیسی به هیچ وجه از این بابت خشنود نبودند و در پیش بودن روزهای مشکلی را پیش‌بینی می‌کردند. ولی زود به این نتیجه رسیدند که «عدم مداخله» تنها «سیاست مناسب» است.^۳

نکته قابل توجه این که رضاشاه به دفعات در مقابل انگلیسی‌ها ایستاد و زیر بار آن‌ها نرفت، و به خصوص وقتی در زمان جنگ خواهان سهم بیشتری از درآمد نفت شد پیش

۱. ر. ک. به:

Waterfield, Gordon, *Professional Diplomat: Sir Percy Loraine*, John Murray, London, 1973.

۲. همان کتاب، صفحات ۱۲۶ و ۱۳۴.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۲۲.

۴. همان کتاب، صفحه ۱۲۳.

از پیش مورد کینه و انتقام‌جویی آن‌ها قرار گرفت. این مطلب در مکاتبات Sir Reader Bullard، وزیر مختار زمان جنگ آن‌ها در ایران، صراحت دارد. او در این مکاتبات بیش از هر کس از رضاشاہ بدگویی و اظهار تنفر می‌کند.^۱

سرانجام، همان‌طور که می‌دانیم، در زمان جنگ جهانی دوم، هنگامی که ارتش‌های متفرقین برای رساندن کمک به شوروی ایران را مورد حمله قرار دادند، انگلیسی‌ها از موقعیت استفاده کرده رضاشاہ را که مانع اجرای مقاصدشان در ایران می‌دیدند از سلطنت انداختند و به اسارت بردن.

تبرستان
www.tabarestan.info

تأسیس انجمن ایران جوان

دکتر سیاسی نوشته است:

«پیش از رفتن به اروپا، آنچه در ایران می‌دیدیم طبیعاً به نظرمان عادی و طبیعی می‌آمد. ولی پس از چند سال اقامت در اروپا، دیدن فاصله بزرگی که ایران با کشورهای اروپایی داشت واقعاً باعث تأسف و تأثر بود و انسان را سخت آزرده خاطر می‌کرد.»^۱

دیدن این وضع چند تن از اروپا رفته‌ها و به خصوص علی‌اکبر خان (سیاسی) را به فکر انداخت که دور هم جمع شوندو با تأسیس انجمنی در صدد چاره‌جویی برای این وضع اسف‌انگیز برآیند. انجمنی که حاصل این فکر بود ابتدا نام «سروش دانش» و چندی بعد نام «ایران جوان» پیدا کرد، چون معتقد شده بودند که ایران کهن‌سال و فرسوده باید با قبول جنبه‌هایی از تمدن پیشرفته اروپایی و کوشش مداوم برای ترقی، دوباره جوان و نیرومند شود.

از جمله دوستانی که در تأسیس انجمن همکاری کردند، علاوه بر دکتر سیاسی که به ریاست انتخاب شد، میرزا جوادخان (عامری)، اسماعیل خان (مرأت)، حسن خان (مشرف‌الدوله نفیسی)، علیقلی خان (مهندس‌الدوله) و حسن خان (شقاقی) بودند. این گروه کوچک مرآمنامه انجمن را — که ضمناً بسیار متزقی و شاید تند بود — تنظیم کرد و

۱. سیاسی، دکتر علی‌اکبر، گزارش یک زندگی، صفحه ۷۳.

سپس به تصویب مجمع عمومی رساند.^۱

دکتر سیاسی در این مورد در خاطرات خود چنین می‌نویسد:

ما در آغاز کار عضویت انجمن را به جوانانی اختصاص دادیم که در اروپا یا امریکا تحصیل کرده و به طرز فکر و تمدن مغربی‌ها آشنا بی‌کافی داشتند. علت این اختصاص و انحصار این بود که افکار ما برای آن زمان ایران تنید و انتقالابی می‌نمود و بیم آن می‌رفت که جوانان دیگری که با افکار جدید آشنا و مأتوس نبودند مراد ما را درست در نیابتند و به جای این که برای پیشرفت مرام انجمن مدد برسانند مراad ما را درست یعنی یار شاطر نباشند بلکه بار خاطر گردند. این که می‌گوییم ما افکار تنید انتقالابی داشتیم مراد این نیست که به کلی خام و ناز موده و به اصطلاح «جهفرخان‌های از فرنگ آمده» بودیم، بلکه برعکس نسبت به سن خود از نیک و بدّها و از رشته و زیبایی‌ها و از بسیاری چیزها آگاهی داشتیم و این خود یکی از میان جمع می‌عنی حسن مقدم بود که نمایشنامه معروف «جهفرخان از فرنگ آمده» را به رشته تحریر درآورد.

باری، مرام «ایران جوان» در برج حمل (فروردين ماه) ۱۳۰۰ شمسی با جلدی سبزرنگ که علامت امید سرشار ما به آینده بود، طبع و نشر گردید و نام «ایران جوان» بر سر زبان‌ها افتاد. ما برای اجرای اجرای انجمن احتیاج به یک دفتر مستقل و یک نشریه داشتیم. برای تهیه وجه لازم به نوشتن و ترجمه نمایشنامه‌هایی پرداختیم و خودمان روی صحنه تئاتر رفته آن‌ها را اجرا کردیم، زیرا در آن زمان هنرپیشه‌های حرفه‌ای (برای نمایشنامه‌های جدید) وجود نداشت و اگر هم می‌داشت برای ما میسر نبود از عهده پرداخت حق التّرّحمة آن‌ها برآیم. اعضای جمعیت هیچ‌کدام سابقه رفتن روی صحنه را نداشتند و اکثرشان مانند من فاقد استعداد هنرپیشگی بودند و کمبود استعداد را با نیروی علاقه و ایمان جیران می‌کردند. مجالس سخنرانی و نمایش‌ها و شب‌نشینی‌های هنری «ایران جوان» مورد استقبال شایان عموم ترقی خواهان قرار گرفت و شهرتی به سزا یافت.^۲

نخستین نمایش در سالن بزرگ گراند هتل (که یکی از سه میهمانخانه تهران بود واقع در خیابان لاله‌زار و دو میهمانخانه دیگر به نام‌های هتل دوپاری و هتل دوفرانس در خیابان علاء‌الّهوله (فردوسی) جای داشتند)، برگزار گردید و برنامه آن عبارت بود از یک نمایشنامه فارسی به نام «عشق و وطن» که من تحت تأثیر عشق سرشار به وطن در مدتی کوتاه نوشته بودم و نمایشنامه‌ای به زبان فرانسوی موسوم به «سی و هشت شاهی مسیو متودوئن» نوشته لایش. بعد از آن نمایشنامه‌های دیگری تهیه و به نمایش

گذاشته شدند. از آن جمله بودند «جعفرخان از فرنگ آمده» نوشته حسن مقدم و «ماهپاریا یک قربانی دیگر» در سه پرده نوشته من و «دختر قرن بیستم» ترجمه و اقتباس حسن نفیسی (مشرف النوله) و «تمدن جدید» نوشته من و «جوان عجول» نوشته لاپیش و چند نمایشنامه دیگر...^۱

دکتر سیاسی اضافه می‌کند:

درآمد این نمایش‌ها به ما اجازه داد محل مناسبی برای انجمن اجراه کنیم و چندی بعد روزنامه «ایران جوان» را منتشر سازیم. چیزی از تأسیس «ایران جوان» نمی‌گذشت که سردار سپه تختی وزیر نمایندگان ایران جوان را به حضور خواند.

انجمن دعوت سردار سپه را پذیرفت — البته جز این هم نمی‌توانست بکندا! اسماعیل مرأت، مشرف نفیسی، محسن رئیس و من بالذکر بینانکی به اقامتگاه او که آن موقع در خیابان سپه تقریباً رو به روی مدارس نظام (بعداً دانشکده افسری) بود رفتیم. در محوطه باع ایستاده بودیم که او با شنلی که بردوش داشت با قامت بلند و برآفراشته خود از دور پیدا شد و روی نیمکتی نشست و به ما اشاره کرد نزدیک شویم و روی نیمکتی که نزدیک او بود جلوس کنیم. آن‌گاه گفت: «شما جوان‌های فرنگ رفته چه می‌گویید، حرف حسابات چیست؟ این انجمن ایران جوان چه معنی دارد؟» من گفت: «این انجمن از عده‌ای جوانان وطن‌پرست تشکیل شده است. ما از عقب‌افتادگی ایران و از فاصله عجیبی که ما را از کشورهای اروپا دور ساخته است رنج می‌بریم و آرزوی از بین برن این فاصله و ترقی و تعالی ایران را داریم و مردم انجمن ما بر همین مبنی و اصول گذاشته شده است.» گفت: «کدام مرام؟» من مرآت‌نامه چاپ شده انجمن را به او دادم. آن را گرفت و آهسته و به دقت خواند. آنگاه نگاه ناگذ و گیرنده خود را متوجه ما کرد و با کمال گشاده رویی گفت: «این‌ها که نوشته‌اید بسیار خوب است. می‌بینم که شما جوانان وطن‌پرست و ترقی خواه هستید و آرزوهای بزرگ و شیرین در سر دارید. ضرر ندارد که با ترویج مردم خودتان چشم و گوش‌ها را باز کنید و مردم را با این مطالب آشنا بسازید. حرف از شما ولی عمل از من خواهد بود... به شما اطمینان، بلکه بیش از اطمینان به شما قول می‌دهم که همه این آرزوها را برآورم و مردم شما را راکه مردم خود من هم هست از اول تا آخر اجرا کنم... این نسخه مرآت‌نامه را بگذارید نزد من باشد... چند سال دیگر خبرش را خواهید شنید.»^۲

این کلمات با لحنی بسیار جدی و با آهنگی غیر ادامی شد و گوینده در آن هنگام با یک وقار و هیبت و عظمت مخصوص در نظر ما جوانان جلوه می‌کرد. ما پس از جدائی از او مدتی تحت تأثیر بیانات مؤثر و دل انگیزش بودیم ولی با این وصف، وعده‌ای را که داده بود چنان‌دان به جد نمی‌گرفتیم و امیدی به عملی شدن مردم خودمان خاصه در مدتی کوتاه که او گفته بود نداشتیم و این جمله فرانسوی را بی اختیار بر زبان می‌راندیم؛ جمله‌ای که ترجمه‌اش این است: «این بیش از حد زیبا و دلشیز است برای این که واقعیت داشته باشد.» گذشت زمان معلوم داشت که آن مرد بزرگ سخن به گراف نگفته و بیهوده وعده نکرده است زیرا در مدت کوتاه حکومتش که بیست سال بود – تقریباً تمام مردم ما را به موقع اجرا درآورده است.^۱

برخی از مواد آن مرآنمه به شرح زیر بود:

...

مادة دوم: استقرار حکومت عرفی در ایران و تجزیه امور مدنی از مسائل روحانی.

...

مادة ششم: الغای «کاپیتولاسیون» و کلیه امتیازات قضایی و حقوقی که برای اتباع خارجه در ایران موجود است.

...

مادة هجدهم: احداث خطوط راه‌آهن در قسمت‌های مختلف ایران.

مادة نوزدهم: تجدیدنظر در قراردادهای تجاری و مخصوصاً قراردادهای گمرکی. تعریف گمرکی ایران باید بتواند برای توسعه فلاحت و صنایع ملی در موقع مقتضی تغییر یابد.

مادة بیستم: تجدیدنظر در مالیات‌ها و وضع مالیات‌های جدید مخصوصاً مالیات‌های مستقیم تصاعدی بر عایدات و بر سرمایه و بر ارث و بر معاملات و غیره.

مادة بیست و یکم: محدود نمودن کشت تریاک در ایران و نظارت در زراعت آن از طرف دولت. جلوگیری جدی از استعمال افیون.

مادة بیست و دوم: توجه مخصوص به معارف مملکت مطابق ترتیب ذیل:

الف: تهیه وسائل اجرای تعليمات ابتدایی مجانی و اجباری در تمامی مملکت پرای پسران و دختران.

ب: تأسیس مدارس متوسطه پسرانه و دخترانه در شهرهای بزرگ و مدارس عالیه مردانه و زنانه در کرسی ایالات.

پ: توجه مخصوص به تحصیلات فنی و صنعتی و تأسیس دارالملعمنین ها و دارالعلمات و مدارس حرفتی و فلاحتی و غیره.

ت: اعزام عده زیادی محصلین و محصلات به ممالک خارجه برای تکمیل تحصیلات و کسب فنون و صنایع مستظرفه.

ث: تغییر خط فارسی.

ج: تأسیس کلاس‌های اکابر مردانه و زنانه.
چ: تأسیس موزه‌ها و کتابخانه‌ها و قرائت‌خانه‌ها و تیاترها و غیره.

ماده بیست و پنجم: رفع موانع ترقی و آزادی نسوان (سانسور هنگام چاپ لفظ آزادی را حذف کرده و جای آن سفید مانده است).

ماده سی ام: سعی در تجدید روح اجتماعی و اقباس و ترویج قسمت خوب تمدن غرب.

A decorative separator consisting of five black asterisks arranged horizontally.

دکتر سیاسی در این مورد نوشته است:

ما از همان آغاز تأسیس جمعیت باشور و نشاطی که نظیرش را فقط در پیروان متعصب مذاهب و ادیان ناظرها می‌توان سراغ کرد به ترویج افکار خود پرداختیم. مجالس سخنرانی و نمایش‌ها و شب‌نشینی‌های هنری ایران جوان مورد استقبال شایان عموم ترقی خواهان قرار گرفت و شهرتی به سزا یافت... فعالیت ایران جوان نمی‌توانست از طرف کهنه پرستان و کسانی که روزی خود را از جهل مردم به دست می‌آوردهند بی‌عکس العمل بماند. مخالفت معاندان از همان روزهای اول تأسیس جمعیت به دنبال نخستین سخنرانی که ایراد شد ظاهر گردید. محل این سخنرانی در سالن قدیم دارالفنون و موضوع آن «چگونگی تعلیم و تربیت در ایران» بود. من در این سخنرانی از سرو و پشم ظاهر هموطنان (صورت‌های اصلاح نشده و لباس‌های بلند دست و پاگیر،

عبا و ردا...). گرفته تا افکار و عقاید آلوده به موهمات و خرافات و رفتار و گفتار غیرصادقانه و پر از مبالغات شاعرانه که با مقتضیات دوران جدید هماهنگی نداشت و مانع پیشرفت‌های مادی و معنوی ملت و مملکت بود شدیداً انتقاد کرد. هرچند این سخنرانی از طرف جوانان حاضر در مجلس با شور و شعف زائده‌الوصف مورد استقبال قرار گرفت -چه مکنونات خاطر ایشان بود که در قالب الفاظ ریخته می‌شد و برای نخستین بار در ملأ بیان می‌گردید- ولی دوستان مصلحت‌اندیش مرا از عواقب نامطلوب این تندروی و صراحت لهجه پرحدّر داشتند و حق هم با ایشان بود، زیرا از فردای آن روز نامه‌های سراپا دشنام و احیاناً تهدیدآمیز بهمن می‌رسید که نویسنده‌گان آن‌ها با امضاهای مستعار سرنوشت شومی را برای من و سایر اعضای ایران جوان پیش‌بینی می‌کردند؛ یعنی درواقع وعده می‌دادند هارا به آن سرنوشت دچار سازند مگر این‌که تغییر رویه دهیم و استغفار کنیم و دیگر از این‌گونه سخنان گمراه کننده بر زبان نرانیم لازم به ذکر نیست که من و یاران ایران جوان خود را تا پای جان برای مبارزه با خرافات و ایجاد نهضتی در افکار و عقاید حاضر کرده بودیم و هیچ تهدید و مواجهه با هیچ خطری نمی‌توانست ما را از راهی که پیش‌گرفته بودیم منصرف سازد. چنان‌که با تأسیس «روزنامه ایران جوان» این راه را با عزمی راسخ‌تر دنبال کردیم.^۱

«ایران جوان» تنها مؤسسه‌ای بود در ایران که بیش از شصت سال متولی وجود داشت و به فعالیت‌های مختلف فرهنگی، هنری، ادبی و اجتماعی می‌پرداخت. این جمعیت در آن مدت دو سه بار به صورت حزب در آمد و به فعالیت سیاسی پرداخت، ولی هر بار اعضاش متوجه شدند که هنوز در ایران زمینه برای این‌گونه فعالیت‌ها آماده نیست. لذا برای اجتناب از انحلال و پاشیدگی جمعیت خود را به صورت مخفی دوستانه برگردانده و به فعالیت‌های فرهنگی و هنری قناعت کردند.^۲

۱. سیاسی، دکتر علی‌اکبر، «یادی از آغاز جوانی»، هفدهمین سالنامه دنیا، صفحه ۵۹.

۲. سیاسی، دکتر علی‌اکبر، «یادی از آغاز جوانی»، هفدهمین سالنامه دنیا، صفحه ۶۳.

چطور شد که وارد عدیله شدم

دوران خدمت در عدیله و کوشش در راه تجدد و حکومت قانون — و بازنیستگی از دادگستری نیم قرن بعد

بخش دوم

تبرستان

www.tabarestan.info

مرحوم عامری، جریان استخدام خود در عدیله را به شرح زیر روایت می‌کرد:
«چون به علت شروع جنگ جهانی اول مجبور به بازگشت به ایران شده و فرصت گذراندن رساله دکترای خود را پیدا نکرده بودم، در تهران متظر بودم جنگ تمام شود تا بتوانم به پاریس برگشته و دکترای خود را به پایان برسانم. هنوز مدت زیادی از بازگشتم به ایران نگذشته بود که مأموری از وزارت عدیله مراجعه کرده و گفته بود از من خواسته شده تا به عدیله مراجعه کنم. چون در آن زمان در عدیله دعوایی در مورد املاکی که از پدرم به من و خواهر و برادرم به ارث رسیده بود طرح کرده بودیم، تصور کردم در رابطه با این امر مرا به عدیله خواسته‌اند. بدین‌جهت سفارش کردم که اگر مجدداً از عدیله مراجعه کرددند جواب داده شود که فلانی وکیل ما است و باید به ایشان مراجعه کنند. این موضوع چندبار تکرار شد تا بالآخره از وزارت عدیله مأموری آمد و تصريح کرد که موضوع، دعوای املاک سمنان نیست بلکه مسیو پرنی، مستشار فرانسوی وزارت عدیله، خواهش دارد که با ایشان ملاقات کنم.

چند روز دیگر هم گذشت تا من بالآخره فرصت کردم سری به عدیله بزنم. وقتی

مسيو پرنى را ديدم اظهار داشت که من چون شنیده بودم شما دانشکده حقوق دانشگاه پاريس را گذرانده و به تهران برگشته ايد می خواستم با شما ملاقات کنم و از شما خواهش کنم با من همکاري کنيد، بهخصوص که من چون فارسي نمي دانم و همکاراني هم که دارم يا فرانسه نمي دانند و يا اگر فرانسه هم بدانند حقوقدان نيسنند و با قوانين فرانسه آشنایي ندارند، کارم با مشکلات فراوان روبه رو است. او سپس مرا به اطاق مجاور راهنمایي کرد که در آن چند نفر نشسته و به نظر می آمد مشغول نوشتن ورقه هاي امتحاني هستند. مسيو پرنى با اشاره به کسانی که امتحان می دادند گفت چون به شما دسترسی پيدا نکرده بودم اتفاقاً امروز داشتم از اين چند نفر امتحان می کردم تا اگر يكى از آنها خوب باشد، ترتيب استخدام او را بدهم.

من وضع خود را و اين که متظر پيان جنگ و بازگشت به فرانسه هستم برای او توضیح دادم و گفتم متأسفانه برای من امكان ندارد که با شما همکاري کنم. معهذا ايشان به صحبت خود ادامه داد و پس از مطرح کردن چند مسأله حقوقی با من گفت مسلماً هیچ يك از کسانی که مشغول امتحان دادن هستند چه از نظر تسلط به زبان فرانسه و چه از نظر مسائل حقوقی با شما قابل مقایسه نیستند، بدین جهت من اصرار می کنم که لااقل تا وقتی جنگ ادامه دارد و شما مجبور به ماندن در تهران هستید به عنوان معاون مستشار عدليه با من همکاري کنيد. من که اصرار ايشان را ديدم و چون قرار شد فقط تا خاتمه جنگ بمانم و با ايشان همکاري کنم، بالآخره قبول کرم.

ولي قبولی من متأسفانه باعث شد که هیچ يك از کسانی را که مشغول امتحان دادن بودند نپذيرد و همه آنها را روانه کند. اين قبولی و نيز اين که مدت کوتاهی بعد از آن مدرسه عالي حقوق به رياست مسيو پرنى و معاونت من تشکيل گردید، بيش از پيش باعث گرفتاري من شد. و همچنين انتصابم به رياست اداره کل تهيه قوانين موجب شد که به قدری درگير کارهای اداری شوم که بازگشت به فرانسه رفته رفته فراموش شود.»

خدمات آدولف پرنى، مستشار حقوقی وزارت عدليه: ۱۹۱۱-۱۹۲۵

استخدام يك مستشار حقوقی برای وزارت عدليه در اواخر سال ۱۳۲۸ هجری قمری (۱۲۸۸ شمسی یا ۱۹۱۰ ميلادي) از جانب دولت ايران بررسی شد. سپس پيشنهاد دولت مبني بر استخدام يك کارشناس در دوره دوم مجلس شورای ملي مورد بحث و تصويب قرار گرفت و دولت برای انجام اين امر به فرانسه رجوع کرد.

وزير امور خارجه فرانسه، مسيو پيشون، آدولف پرنى، مستشار ديوان استيناف پاريس را برای اين منظور به دولت ايران پيشنهاي كرد. آقاي پرنى که يك قاضي برجسته و مسلط به امور قضائي بود، در سال ۱۹۱۱ (۱۲۹۰ شمسی) به استخدام دولت ايران در آمد.

ناگفته پيداست که عدليه ايران با دادگستری فرانسه تفاوت های زیادي داشت. لذا مسيو پرنى از همان نخستین روزهای حضورش در عدليه ايران خود را با مشكلات زيادي رو به رو دید و متوجه شد که انجام اصلاحات اساسی در عدليه ايران کاري بسیار مشکل است. در نتيجه او با حزم و احتياط زياد دست به عمل زد.

بروز جنگ جهاني اول (۱۹۱۴) خوشبختانه ادامه مأموريت پرنى را متوقف نساخت و قرارداد او چهار سال پس از آغاز به کارش (در ۱۲۹۴ شمسی یا ۱۹۱۵ ميلادي) – على رغم مخالفت و ضديت سفارت آلمان – تمديد شد و خدمات ارزشمند او به عنوان مستشار حقوقی وزارت عدليه ادامه یافت. آدولف پرنى با موقع شناسی و باريکيبيني خود توانست نزديک به پانزده سال (تا سال ۱۹۲۵ ميلادي) در خدمت دادگستری ايران بماند و منشأ خدمات بزرگی به عدليه ايران بشود. به رغم مشكلات فراوان، او موفق به تشكيل دادگاهها و محاكم عدليه در تهران و چند شهر بزرگ شد. آين دادرسي مدنی و اقتباس و ترجمه پارهای قوانین ديگر به فارسي مدیون رهنمودهای روشن بینانه است. آين دادرسي کيفري، مجموعة قوانین جزايری و قانون تجارت از جمله قوانینی است که مرهون زحمات پرنى است. ناگفته پيداست که در انجام تمامی این خدمات مسيو پرنى از همکاري و پشتيباني بي دريغ ميرزا جوادخان عامري برخوردار بود^۱

در طول خدمت مسيو پرنى در ايران دولت فرانسه از طريق M. Bonin، وزير مختار وقت فرانسه در ايران، به او سفارش می کرد که بکوشد همواره در حد يك مستشار آموزشی حقوقی و قضائی باقی بماند و از دخالت در امور اجرائي خودداری کند. به پرنى همچنین يادآوري می شد که در روابطش با دولت ايران جانب حزم و احتياط و مآل انديشي را نگهدارد.^۲

تشكيل مدرسه عالي حقوق را، که به ابتکار و رياست مسيو پرنى و به معاونت و کوشش فراوان ميرزا جوادخان سرانجام گرفت، باید از مهم ترین خدمات او نسبت به

۱. غفارى، ابوالحسن، تاریخ روابط ایران و فرانسه، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۸.

۲. همان كتاب، همان صفحه.

آموزش علم حقوق در ایران دانست. همان طور که «امیل لوسوئور» نوشته است: «این دانشکده در نظر مؤسسه‌یش به این منظور احداث گردید که کانون پرورش و آماده‌سازی قضات آینده ایران گردد — قضاتی که وظیفه اجرای قوانین را در دادگاه‌های ایران به عهده خواهند داشت.»^۱

در این مدرسه عالی حقوق، که در نوامبر ۱۹۱۹ (آبان ۱۲۹۸) گشایش یافت، تدریس به زبان‌های فارسی و فرانسه انجام می‌گرفت — بر حسب آنکه استاد ایرانی یا فرانسوی باشد. این مدرسه عالی «به جوانان مستعد ایرانی که شوروشوق آموختن دارند ولی منابع مالیشان برای ادامه تحصیلاتشان در کشورهای اروپایی کفايت نمی‌کند، اجازه آشنایی با تعلیم و تدریس علوم قضایی به سبک دانشکده‌های اروپایی را در کشور خودشان» داده است. از قبیل «این مؤسسه ایران نه تنها دارای یک کادر قضایی لائق و در خور و ظایف خطیر قضابت خواهد شد، بلکه طبقه متوسط روشنفکر و آزاده‌ای به وجود خواهد آمد که در آینده کشور نقش مهمی را در رهبری و اداره دولت بر عهده خواهد گرفت.»^۲

تیمورتاش، نصرت‌الدوله، داور

به طوری که مرحوم عامری روایت می‌کرد:

«زمانی که رضاشاه تازه داشت رفته قدرت را به دست می‌گرفت، گروه سه نفری یا مثلث تیمورتاش، نصرت‌الدوله و داور از تعدادی از جوانانی که مانند خود این آقایان در فرنگ تحصیل کرده و تازه به ایران برگشته بودند چندبار دعوت کردند که دور هم جمع شوند و راجع به آئیه مملکت بحث کنند. آنچه در این جلسات جلب توجه می‌کرد این بود که گرچه این آقایان از سردار سپه حمایت کرده و در به قدرت رسیدن ایشان نقشی داشتند، معهذا ظاهراً بر این عقیده بودند که بازسازی و ترقی مملکت فقط به

۱. لوسوئور، امیل، *نفوذ انگلیسی‌ها در ایران*، ترجمه محمد باقر احمدی ترشیزی، صفحه ۸۹.

۲. همان کتاب، صفحات ۹۰-۹۱.

* در آن دوران تعدادی از شخصیت‌های بر جسته آن زمان به وزارت عدیله رسیدند. از آن جمله باید از وثوق‌الدوله، نصرت‌الدوله، عمید‌السلطنه و تیمورتاش نام برد. سید ابراهیم عمید (عمید‌السلطنه) در ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ در کابینه قوام‌السلطنه به وزارت عدیله منصوب شد. در بهمن ماه ۱۳۰۰، مشیرالدوله وزارت عدیله را به سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) سپرد. ولی این کابینه نیز بیش از چهار ماه دوام نیاورد.

دست تحصیل کرده‌ها – به خصوص فرنگ رفته‌ها – امکان دارد و آن‌ها می‌توانند رفته رضاشاه را کنار بگذارند و قدرت را به دست بگیرند. به هر حال این تصوری بود که طی آن جلسات برای تعدادی از ما که دعوت شده بودیم به وجود آمده بود.

ولی با قدرت گرفتن بیش از پیش رضا شاه، مخفی نگهداشت این جلسات و صحبت‌هایی که در آن‌ها می‌شد امکان نداشت و درنتیجه این جلسات زیاد ادامه پیدا نکرد. در هر صورت ظاهرآ رضاشاه از نیات این آقایان بی‌خبر نبود و لاقل به نظر برخی یکی از دلایلی که سال‌ها بعد این سه نفر را به طرق مختلف و به دلایل گوناگون سر به نیست کردن بدون ارتباط با آن جلسات و نظر و احساسی که این آقایان نسبت به رضاشاه داشتند – او را آدمی عامی و بی‌سواد می‌دانستند – تبود.

مصطفی فاتح، معاون ایرانی شرکت نفت، روایت دیگری از نقشه و طرح این سه نفر در رابطه با رضاشاه عرضه کرده است. او می‌نویسد: «چند سالی از سلطنت رضاشاه گذشت و روزی نویسنده به دیدار تیمورتاش رفته و در اطاق انتظار او نشسته بودم که دیدم داور و نصرت‌الدوله از در بزرگ عمارت وزارت دربار وارد شده و به اطاق تیمورتاش رفتند. برایم یقین حاصل شد که... دیگر ملاقات وزیر دربار در آنروز میسر نخواهد بود. لذا توسط پیشخدمت پیغام دادم که مدتی است در انتظار نشسته [ام] اگر امید ملاقات نیست روز دیگر بیایم. وزیر دربار فوری مرا خواست و همین‌که به اطاق او وارد شدم، دیدم داور و نصرت‌الدوله اوراق زیادی روی میز گذاشته و مشغول مطالعه آن هستند. کاری که با وزیر داشتم به او گفتم و چون خواستم از اطاق خارج شوم داور خطاب به وزیر دربار کرده و گفت: 'چرا به فلانی تکلیف نمی‌فرمایید که عضویت حزب ایران نو را بپذیرد؟' وزیر دربار از من پرسید: 'آیا شما تاکنون وارد حزب ایران نو شده‌اید؟' جواب گفتم نه، سپس گفت 'باید حتماً عضویت این حزب مترقبی را قبول کنید.' در این وقت بدون تأمل و مثل این‌که الهامی بهمن شده باشد، گفتم: 'اما این حزب نوشداری پس از مرگ سهراب است.' این اظهار نظر موجب شد که هر سه آن‌ها به فکر عمیقی فرو روند و پس از نگاه‌هایی که به یکدیگر کردند، تیمورتاش رو به من کرده گفت: 'مقصود از حرف شما چیست؟' گفتم: 'قصدی نداشتم فقط حقایقی را که به نظرم رسید اظهار داشتم. هر سه اصرار کردند که توضیح بیشتری دهم و لذا چون با هر سه آن‌ها آشنایی طولانی داشته و به اصطلاح رودربایستی در بین نبود، به آن‌ها گفتم: 'در ابتدای

کار مردم را به حساب نیاوردید و حالا پشیمان شده‌اید و می‌خواهید به وسیله این حزب پشت و پناهی در مقابل قدرت روزافزون شاه بیابید. حالا هم اشتباه می‌کنید، زیرا نه او اجازه خواهد داد چنین حزبی نمود و رشد کند و نه مردمی که طرد شده و به حساب نیامده‌اند استقبالی از حزب شما خواهند کرد.^۱ این بیان موجز و مختصر تأثیر به سزاگی در هر سه نفر آن‌ها کرد و باز هر سه به فکر فرو رفتن و من خدا حافظی کرده از اطاق خارج شدم. چند ماه بعد، روزی مرحوم داور بهمن گفت: 'حرف آن روز تو تأثیر زیادی در همه ما کرد و پس از آن‌که از اطاق بیرون رفتی ما هر سه گفته تو را تصدیق کردیم ولی افسوس که حالا دیگر کار از کار گذشته و دیگر چاره‌ای نیست.'.

براستان

جلسه معارفه و روش تیمورتاش

یکی از خاطراتی را که مرحوم عامری از رضاشاہ و تیمورتاش داشت، به شرح زیر تعریف می‌کرد:

«وقتی رضاشاہ تازه به سلطنت رسیده و مرحوم تیمورتاش را به وزارت دربار منصوب کرده بود، روزی از رؤسای دوایر دولتی دعوت کردند به دربار بروند تا اعلیحضرت برنامه‌های خود را برای آتیه مملکت برای ایشان تشریح کنند.

در این جلسه، که ضمناً شاید بتوان آن را جلسه معارفه هم خواند، ابتدا رضاشاہ شروع به سخن کرد تا درباره برنامه‌هایی که در نظر داشت اجرا کند توضیح دهد. ولی چون ناطق خوبی نبود و نتوانست مطلب را خوب بپروراند، تیمورتاش به‌طرزی که شاید زیاد هم خوش‌آیند نبود و می‌توان گفت حتی حالت کنار زدن شاه را داشت، دنباله سخن را به دست گرفت و برنامه‌های «ملوکانه» را برای بازسازی و پیشرفت سریع مملکت به نحو مناسبی برای حاضرین تشریح کرد. سخنرانی تیمورتاش البته اثر خوبی در حاضرین داشت ولی در عین حال آن جلسه و آن صحنه در مجموع برای همه جای شگفتی فراوان بود.»

جو موجود در وزارت عدله

در وزارت عدله از قدیم میان یک گروه قدیمی و مسن، که بسیاری از آن‌ها معتمد بودند، و گروه دیگر که جوان، تحصیل کرده و متجلد بودند رقابت و کشمکش وجود



دکتر علی امینی، نخست وزیر.

داشت. به خصوص قدیمی‌های متحجر به اصطلاح چشم دیدن جوان‌های فکلی و بهویژه فرنگ‌رفته‌ها را نداشتند و از هر موقعیتی برای پاپوش دوختن برای آن‌ها استفاده می‌کردند و سعی داشتند نگذارند کار عدليه از دست آن‌ها خارج شود و به دست اين جوان‌ها بیفتد. يکی از ماجراهایی که دکتر علی امینی در خاطرات خود (در طرح تاریخ شفاهی ایران) نقل می‌کند این مطلب را بيان می‌دارد و به وضوح تشريح می‌کند که چگونه برخی از آن قدیمی‌ها که از

تحصیل‌کرده‌های فرنگ مثل میرزا جوادخان عامری و علی امینی خوششان نمی‌آمد، سعی کردند برای آن دو نزد علی‌اکبر داور، وزیر وقت دادگستری، به اصطلاح بزنند. دکتر امینی می‌گوید پیش از شروع به کار در دادگستری، با مرحوم داور ملاقاتی داشته که در آن جلسه داور به ایشان پیشنهاد می‌کند به جای گرفتن جواز وکالت، در دادگستری مشغول به کار شود.

پس از موافقت ضمنی آقای امینی، داور به آقای عامری که در آن زمان علاوه بر شغلش در دادگستری استاد و معاون مدرسه عالی حقوق بود تلفن می‌کند و می‌گوید: «پسر خانم فخرالدوله که اخیراً از فرانسه برگشته ظاهرآ تحصیلات خوبی دارد و به درد عدليه می‌خورد. من ایشان را نزد شما می‌فرستم تا با او صحبت کنید و اگر صلاح دیدید

او را استخدام کنید».

میرزا جوادخان پس از قدری صحبت با آقای امینی و تشخیص این‌که ایشان هم زیان فرانسه را خوب می‌داند و هم به مسائل حقوقی تسلط دارد ترتیب استخدام وی را می‌دهد و همان‌طور که آقای دکتر امینی در خاطرات خود می‌گوید، ایشان به عنوان عضو علی‌البدل محکمه‌ای (دادگاهی) که آقای عامری ریاست آن را داشته شروع به کار می‌کند.

ماجرای یکی از کشمکش‌های میان قدیمی‌ها و جوان‌ها در دادگستری را از خاطرات مرحوم دکتر امینی نقل می‌کنیم:^۱

من در آن‌جا عضو علی‌البدل محکمة آقای عامری [بودم] آنچه همچوی وقت کاری هم به عضو علی‌البدل مراجعه نمی‌کرد، مگر این‌که آقای رئیس [خارج از اداره] یک کاری داشته باشد که یک امر اتفاقی بود.

خوب، یکی دو ماه پنده آن‌جا بودم... یک روز آقای میرزا جوادخان عامری گفت که آقا، خواهش می‌کنم شما امروز این جلسه محکمه را اداره بکنید. من کار دارم. این [جلسه] را هم تجدید وقت بکنید.

رفتم نشستم. مرحوم جدلی نماینده «پارکه» [دادیار] بود. یک، دو، سه نفر آن‌جا بودند: یکی سرهنگ، یک زن چادری و مرتضی کشوری که وکیل آن متداعین بود. من نگاه کردم دیدم که پرونده چند صفحه بیشتر نیست. جدلی گفت، واقعًا نمی‌دانم دفعه چندم است که من آمدۀ ام اظهار نظر کنم. [این] یک قضیه صغار است و من نمی‌دانم چرا آن را تمام نمی‌کنید. من نگاه کردم و [به خودم] گفتم خوب آقا، بالآخره من آدمی هستم، آدم قاضی هستم، باید [قضیه را] تمام کنم. [الذا] اعلام ختم جلسه کردم. یک وقت دیدم که آن سرهنگ گفت آقا، ما نفهمیدیم. تقاضای تحقیق محلی کرده بودند. گفتم آقا، شما اگر می‌فهمیدید که وکیل معین نمی‌کردید. مرتضی کشوری ناراحت شد و گفت، بله، بله آقا، حق دارند و قضیه تمام شد و رفت.

من برگشتم [به دفترم] او میرزا جواد خان عامری [هم] برگشت [و] آمد و گفت خوب، چه شد؟ گفتم [که من] اعلام ختم جلسه کردم. ایشان هم ابدآ حرفی نزد. بندۀ هم واقعًا خبر نداشتم که این پرونده یک جایش بر می‌خورد به کار آقای عامری که زنش مثلاً دختر حاجی میرزا علی صراف^۲ است.

۱. خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی، با پیشگفتاری از دکتر باقر عاقلی، نشر گفتار، تهران ۱۳۷۶، صفحات ۵۷ تا ۵۹.

۲. حاج میرزا علی صراف، پدر همسر میرزا جوادخان، یکی از ثروتمندترین تجار—شاید ثروتمندترین

خلاصه، این گذشت و دوروز بعدش دیدم که تلفن کردند از وزارت دادگستری (که آن وقت در همان منزل مرحوم سعد الدلوه بود در آن لاله زار بالا). آقای وزیر گفتند، شما آخر وقت بباید من شما را ببینم. [من رفتم به دفتر وزیر دادگستری] تا اطاق [اوی] خلوت شد، رفتم [داخل] اطاق. داور صندلی را گذاشت پهلوی میز خودش و گفت، بفرمایید این جا. دیدم دارد یک کاغذی می خواند: عین ماجرای آن محکمه و محاکمه و فلان. حالا در این بین [من] واقعاً عصبانی شدم. گفت که این جریان چه بوده؟ گفتم همه اش را که اینجا نوشته اند. [بعد] گفتم آقا، شما منظورتان از این سوال چیه؟ گفت نخیر. گفتم خوب، اولاً یک پرونده ای است [مربوط به صغار] و من نه تصمیم گرفته ام از آن رأیی داده ام. این [کاغذ] را [که] برای من می خواهید، پس نظری دارید. [داور] گفت، نخیر، من هیچ نظری ندارم. [بعد] گفت، شما چرا عصبانی می شوید؟ گفتم عصبانی بله. خیلی خوب، این کاغذ و پست شهری و این ترتیبات این اثرش چیه؟ شما من را خواستید برای توضیح یا برای احیاناً اظهار [مکث] یعنی بخواهید نفوذ بکنید. گفت نه، نه به هیچ ترتیب این جور نیست و خیلی ناراحت نشوید و فلان. هی من گفتم آیا [شما نظری دارید؟] او گفت، نخیر.

خلاصه، [داور] گفت، میرزا جوادخان عامری راجع به این موضوع به شما چیزی نگفت؟ گفتم چرا. گفت تجدید جلسه کنید [ولی] من نکردم. گفت شما نمی دانستید که آقای عامری داماد آقای [حاجی] میرزا علی صراف است؟ گفتم ابدآ. [گفتم] این مال یک صفاری است. آقای جدلی به من گفت آقا، من از بس اظهار نظر کردم خسته شدم. خوب، یک پرونده چه قدر می تواند طول بکشد؟ باز [به داور] گفتم که نظر شما؟ گفتند نخیر. من هم پا شدم و خدا حافظی کردم، ولی من خیلی ناراحت بودم. آمدم بیرون و رفتم.

بیچاره عامری هم در تمام مدت اصلاً هیچ صحبتی نکرد. با دوستان و رفقا مشورتی کردم و بالآخر نظر خودم را اظهار کردم: آن [تفاضل] تغییر محل را رد کردم. چند روزی نگذشت، دیدم آقای شیخ عبده یک شرحبی از محکمه انتظامی نوشته است... که شما راجع به این پرونده [صغار] توضیحات لازم را بدھید. دیدم همان حرفی که من زدم درست است. به آقای عبده نوشتیم که تشکیلات دادگستری [ساممل] محکمه

→ تاجر - عصر خود بود. در آن دوران که بانک به معنی امروزی در ایران وجود نداشت، صرافها کار بانک را انجام می دادند. حاج میرزا علی صراف که معروف ترین، معتبرترین و تحصیل کرده ترین «بانکدار» زمان خود به شمار می رفت، به مقتضای شغل خود ثروت سرشاری بهم زده بود، به طوری که عارف، شاعر معروف، در یکی از اشعار خود در اشاره به تمول او گفته بود: «... علی صراف هم مستغرق پول!»

ابتدا بی، استیناف و تمیز است. اگر قاضی ابتدایی اشتباه کند، استیناف رد می‌کند، یا می‌رود بالآخره به تمیز. اگر شما دلیلی دارید که من اعمال نظر شخصی کرده باشم، یا انحرافی بوده، این را بگویید [تا] من توضیح بدhem.

چند روز بعد حکمی صادر شد به امضای آقای وزیر [دادگستری] که «شما از این تاریخ به اداره تهیه قوانین منتقل می‌شوید». [رئیس] اداره تهیه قوانین هم [سید مصطفی عدل] منصورالسلطنه مرحوم بود و یک جایی به اصطلاح «سیبری» [Sibarie] دادگستری بود. [کارمندان را] می‌انداختند آن‌جا. من رفتم و یک مدتی آن‌جا مشغول بودم، بعد بالآخره تقاضای مرخصی کردم. آدمم به اروپا برای این‌که تزم را بگذرانم.

تبرستان
tabarestan.info

داور و عدیله

علی اکبر (داور) در سال ۱۲۶۴ شمسی در تهران متولد شد. او پس از خاتمه تحصیل در دارالفنون، در سال ۱۲۸۸ به استخدام وزارت عدیله در آمد. ولی پس از یک سال خدمت به این نتیجه رسید که باید تحصیلات خود را در اروپا ادامه دهد تا بتواند مدارج ترقی را سریع تر طی کند.

چون وضع مالی میرزا علی‌اکبرخان اجازه چنین اقامتی در خارج را نمی‌داد، او با قبول سریرستی فرزندان خرد سال حاج ابراهیم آقا پناهی، به خرج این بازرگان روشنفکر آذربایجانی عازم سویس شد و در شهر ژنو به تحصیل در علم حقوق پرداخت.

خاتمه تحصیلات میرزا علی‌اکبر خان در ژنو مصادف با کودتای ۱۲۹۹ شد. داور که پیش از رفتن به اروپا با سید ضیاءالدین طباطبائی در روزنامه تندروی شرق همکاری کرده بود، فوراً تصمیم گرفت به ایران مراجعت کند و خود را در اختیار رئیس‌الوزرای جدید، یعنی رئیس ساقعش، قرار دهد.

ولی وقتی میرزا علی‌اکبرخان در اواخر خردادماه ۱۳۰۰ خورشیدی به تهران رسید، وضع دگرگون شده بود. سید ضیاءالدین از زمامداری برکنار و به خارج از کشور تبعید گردیده بود. بدین‌جهت، داور که علاقه‌مند به تدریس بود، برای این کار به میرزا جوادخان عامری، که معاونت مدرسه عالی حقوق را به عهده داشت، متوجه شد. اما مسیو پرنی، رئیس مدرسه، که در صدد استخدام استادان فرانسوی بود و ضمناً از میان حقوق‌دان‌های ایرانی هم تحصیل کرده‌های فرانسه، مانند میرزا جوادخان و منصورالسلطنه (عدل)، را ترجیح می‌داد، به این امر روی خوش نشان نداد. شاید به این



نشسته: داور و وزیر عدلیه و پسر آدم استاندار آذربایجان.

علت بود که داور تا آخر عمر از اصلاحاتی که در زمان مسیو پرنی انجام شده بود انتقاد می‌کرد.

به هر حال، آثار کودتای انجام شده، حتی بدون حضور سید ضیاء، کاملاً مشهود بود. این امر، داور را متوجه بانی واقعی کودتا، رضاخان سردار سپه، نمود. در نخستین ملاقاتی که میان رضاخان و داور انجام گرفت، هریک توجه دیگری را به خود جلب کرد و هر دو به این توجه رسیدند که هر کدام می‌تواند دیگری را برای رسیدن به هدفش کمک کند.^۱

داور به اشاره سردار سپه به وزارت معارف دعوت شد و پست ریاست تعلیمات عمومی را که به او پیشنهاد شد، پذیرفت. او پس از مدت کوتاهی، ریاست کل معارف را به عهده گرفت. ولی داور کسی نبود که به ریاست معارف قناعت کند. او بهزودی

تشخیص داد که نمایندگی مجلس با خلقيات او سازگاري بيشتری دارد.

چندی پس از ورود داور به تهران، دوره چهارم قانونگذاري توسط احمدشاه افتتاح شد. تعدادی از نمایندگان دوره چهارم در دوران زمامداري و شوق الدوله و شماری در

۱. عاقلی، داور و عدلیه، صفحه ۶.

زمان صدارت مشیرالدوله انتخاب شده بودند. ولی در چند حوزه انتخاباتی، به علل و جهاتی، هنوز انتخابات انجام نگرفته و کرسی‌های آن حوزه‌ها خالی مانده بود. از جمله کرسی‌های خالی، کرسی حوزه انتخابیه ورامین بود. «داور عزم خود را جزم کرد تا سر از صندوق انتخابات ورامین بیرون بیاورد. نیت خود را با سردار سپه در میان گذاشت و از او کمک خواست. سردار سپه حوزه ورامین را پستیدید، زیرا عده‌ای از امرای ارتش در آن نواحی صاحب ضیاع و عقار بودند... سردار سپه، خدایارخان را مأمور کرد تا موجبات انتخاب علی‌اکبرخان داور را از ورامین و خوار فراهم سازد.»^۱

داور از همان نخستین روزهای آغاز به کار در مجلس، مطالعه روی وضعیت مجلس و اعضای آن را شروع کرد و زود به این نتیجه رسید که باید در این عرصه خودی نشان دهد تا هم نمایندگان دیگر او را بشناسند و هم دولت توجه بیشتری به او پیدا کند. داور ضمناً دریافت که باید گردنندگان مجلس را که متجاوز از چند نفر بودند با خود همراه سازد و با تعداد کمی نیز دوست شود. او ضمن این‌که با مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، گرم گرفت و او را مورد احترام قرار داد، از همان روزهای اول در صدد برآمد دوستی سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) و نصرت‌الدوله فیروز را نسبت به خود جلب کند –دوستی که به‌زودی تبدیل به صمیمیت شد.

وسیله دیگری که داور برای پیشرفت خود ضروری تشخیص داد، انتشار یک روزنامه یومیه انتقادی بود. او به عنوان نماینده مجلس از وزارت معارف تقاضای صدور امتیاز روزنامه یومیه‌ای به نام مردآزاد کرد. این درخواست البته فوراً اجابت شد. یک عامل دیگر که داور برای پیشبرد مقاصد خود لازم شمرد، تأسیس حزبی بود که آن را «رادیکال» نامید. «علت انتخاب کلمه رادیکال این بود که مؤسسان حزب مقصد اصلی خود را اصلاح کلیه امور و شئون کشور از بن و ریشه می‌دانستند.»^۲

عضویت در دوره چهارم مجلس، انتشار روزنامه مردآزاد، تأسیس حزب «رادیکال»، احاطه او به نطق و خطابه، استعداد او در نویسنده‌گی و نیز تأکید او بر ضرورت اصلاحات در کلیه شئون مملکت، به سرعت داور را مشهور کرد و در راه ترقی انداخت.

مستوفی‌الممالک در فروردین ۱۳۰۲ فرمان انتخابات دوره پنجم قانونگذاری را صادر کرد. ولی برای بسیاری روش بود که دولت او دوام نخواهد داشت و او مجری انتخابات نخواهد بود. وقتی دوران مجلس چهارم پایان یافت، یک دوره فترت کوتاه آغاز

۱. همان کتاب، صفحه ۳۰.

۲. همان کتاب، صفحه ۳۳.

شد. پس از کناره‌گیری مستوفی، مجلس به زمامداری مشیرالدوله ابراز تمایل کرد و فرمان صدارت او در خردادماه ۱۳۰۲ صادر گردید.

در مهرماه آن سال اتفاقی افتاد که موجب حیرت همه شد، و آن بازداشت قوام‌السلطنه توسط عمال سردار سپه، وزیر جنگ، بود که منتهی به تبعید قوام‌السلطنه به اروپا شد. در این میان، مشیرالدوله انتخابات دوره پنجم را طبق معمول انجام داد. ولی از آن‌جا که سردار سپه توانسته بود قوای نظامی را در سراسر کشور گسترش دهد، جز در تهران و چند شهر دیگر، که انتخابات آن‌ها نسبتاً آزاد بود، انتخابات در سایر نقاط تحت سلطه سرنيزه و نيري نظامی انجام گرفت. «دخلالت نظاميان در شهرستان‌ها موجب شد تا اکثر آن‌هايي که عتبة سردار سپه را بوسيده بودند به مجلس راه يابند». لذا از همان روزهای اول «استشمام می‌شد که مجلس پنجم تغییراتی در تعیین شئون کشور خواهد داد».^۱

در نتیجه این تحولات، مشیرالدوله که نگران حیثیت خود بود و ضمناً خود را قادر به مقابله با اقدامات سردار سپه نمی‌دید، علی‌رغم اصرار احمدشاه، از کار کناره‌گیری کرد و درواقع میدان را برای رسیدن وزیر جنگ به هدفش خالی گذاشت. بدین ترتیب، سردار سپه با کوشش و تلاش سوسیالیست‌ها توانست احمدشاه را وادار به صدور فرمان صدارت برای خود کند.

دوره پنجم قانونگذاری بالأخره در بهمن ۱۳۰۲ گشايش یافت. محمدحسن میرزا وليعهد آن را افتتاح کرد ولی هيجكس تردیدی نداشت که اکنون قدرت واقعی در دست سردار سپه، رئيس‌الوزرا و فرمانده کل قوا، بود.

از نخستین روزهای گشايش مجلس پنجم غوغای جمهوریت توفانی به پا کرد. نمایندگان طرفدار سردار سپه طرحی تهيه کردند که در ايران هم مانند تركيه رژيم سلطنتی به جمهوري تبدیل شود. مدرس برای جلوگیری از تصویب این طرح دست به اقدامات وسیعی زد. سرانجام، در اثر مخالفت روحانيون، سردار سپه اعلامیه‌ای انتشار داد و انصراف خود را از جمهوریت اعلام داشت.

مثلث سیاسی

در آغاز دوره پنجم مجلس، فقط در حدود دو سال بود که داور در صحنه آشفته سیاسی آن روز ایران به عرض اندام پرداخته بود. ولی به علت خصائصی که قبل‌گفته شد، توانسته بود به سرعت در زمرة چند نفر کارگردانان مجلس در آید. ملک‌الشعرای بهار در کتاب *تاریخ احزاب سیاسی* در مورد داور چنین نوشته است:

در این اوقات حریف تازه‌ای پیدا شده بود که هم در مجلس صحبت می‌کرد، هم خوب می‌دوید و هم به موقع با مردم ملاقات می‌کرد و هم شیرین چیز می‌نوشت. این شخص علی‌اکبر داور بود... داور در این مدت، یعنی از اول سال تاکنون، به طرف هر کس رفته و همه اطراف را سنجیده و مصمم شده بود با تیمور [تاش] و فیروز [نصرت‌الدوله] همکاری کند. در میان اقلیت تیزرفیقی داشت که خیلی به دردش می‌خورد و آن مرحوم قوام‌الدوله بود و بدین‌وسیله با مدرس هم آشنا شد.^۱

بدین ترتیب، داور به تیمورتاش و نصرت‌الدوله نزدیک شد و مثلث معروف سیاسی را که در رسیدن رضاخان به سلطنت سهمی بهسزا داشت، به وجود آورد. همزمان با این جریانات، داور پس از کسب موافقت سردار سپه و مشورت با تیمورتاش و نصرت‌الدوله و برخی از کارگردانان مجلس مانند عدل‌الملک (دادگر)، سهام‌السلطان (بیات)، عmad‌السلطنه و سلیمان محسن، روز پنجم آبان ۱۳۰۴ شرحی تحت عنوان «ماده واحده» تهییه کرد. برای گذراندن این «ماده واحده» از مجلس، داور از روز هشتم آبان ستاد کار خود را در منزل سردار سپه تشکیل داد و پس از احضار تک‌تک نمایندگان دوره پنجم به آن‌ها تکلیف می‌کرد «ماده واحده» مربوط به خلع قاجاریه و تفویض «حکومت موقت» به سردار سپه را امضا کنند. کسانی که ظاهراً در این ستاد به او کمک می‌کردند تدین، عبدالله یاسائی، رهمنا، تجدد و شیروانی بودند.^۲

جلسه تاریخی بررسی «ماده واحده» روز نهم آبان ۱۳۰۴ تشکیل شد. پس از انجام کارهای مقدماتی، سید محمد تدین، نایب‌رئیس اول، که جلسه را اداره می‌کرد، «ماده واحده» را قرائت کرد. مدرس ایراد گرفت، اخطار قانونی کرد و چند بار پشت تربیون

۱. بهار، ملک‌الشعرای، *تاریخ احزاب سیاسی*، جلد دوم، صفحه ۱۸۱.

۲. عاقلی، داور و عدیله، صفحات ۷۱-۷۲.

رفت. داور هر بار بلا فاصله به بیانات او پاسخ داد. سرانجام، «ماده واحده» مبنی بر خلع سلسله قاجار و واگذاري «حکومت موقت» به رضاخان پهلوی به تصویب مجلس رسید. عصر همان روز نهم آبان، داور وعده‌ای دیگر از طرفداران سردار سپه، به ویژه آن‌هایی که در به تصویب رساندن «ماده واحده» کمک کرده بودند، برای عرض تبریک به منزل او رفتند. داور که بیش از همه برای سردار سپه تلاش کرده بود خواهان یکی از دو مقام ریاست وزرا یا ریاست مجلس بود. معهذا وقتی عصر نهم آبان سردار سپه تبریکات تملق‌آمیز حاضرین را شنید، تشکر مختصري کرد و بدون این‌که خود را مديون کسی بداند، اشاره به زحمات ايشان به خاطر اعتلای کشور کرد. سپس داور را مورد خطاب قرار داد و گفت: «کار مهمی در پيش داریم که جز از شما ذیگری ساخته نیست و آن تشکیل و اداره مجلس مؤسسان است. با رفقای خود بنشینید و سریعاً این کار را انجام دهید و سعی کنید ظرف یک ماه تمام شود. عجله من در این است که در کابینه بعدی، که منشأ تحولات بزرگی در تمام شیوه مملکتی خواهد بود، می‌خواهم از وجود شما در کار حساسی استفاده کنم. مجلس پنجم فعلًا کار مهمی ندارد و بهزودی دوره آن منقضی می‌شود و بهتر این است که بقیه مدت را تدین در رأس مجلس باشد.»^۱

داور با عجله آئین‌نامه مجلس مؤسسان را تهیه کرد و برای اجرا به وزارت داخله (کشور) تسلیم داشت. او و دوستانش فهرست کسانی را که می‌بایست به عضویت مجلس مؤسسان انتخاب شوند تهیه کردند. آن‌ها سعی نمودند در این مجلس اتفاق آرا باشد و حتی یک مخالف هم بدان راه پیدا نکند. بدین‌ترتیب، مجلس مؤسسان روز ۱۵ آذر ۱۳۰۴ با حضور رجال و روحانیون تشکیل شد. پس از نطق افتتاحیه، مستشارالدوله صادق به ریاست و عدل‌الملک دادگر و سهام‌السلطان بیات به نیابت ریاست انتخاب شدند. داور خود کار دشوار مخبری کمیسیون اصلی (کمیسیون حقوقی) را که می‌بایست در جلسات مجلس به سؤالات نمایندگان پاسخ دهد، به عهده گرفت.

کار مجلس مؤسسان، همان‌طور که انتظار می‌رفت، با ابتکار و کوشش فراوان داور پایان یافت و چهار اصل از اصول متمم قانون اساسی را تغییر داد و سلطنت دائمی ایران را به رضاشاه پهلوی و اعقاب ذکور تفویض کرد.

داور در دوران سلطنت رضاشاه

رضاخان پهلوی بر تخت سلطنت نشست و آن‌ها بی که او را در این راه کمک کرده بودند پاداش گرفتند. ذکاءالملک فروغی به ریاست وزرا برگزیده شد، سید محمد تدین به ریاست مجلس شورای ملی رسید، سردار معظم خراسانی (تیمورتاش) وزارت دربار پهلوی را به عهده گرفت، و علی‌اکبر داور به وزارت فوائد عامه و تجارت منصوب شد. عمر مجلس پنجم در بهمن‌ماه ۱۳۰۴ به پایان رسید و فرمان انتخابات دوره ششم قانونگذاری صادر شد و برای اجرا به دولت فروغی ابلاغ گردید. در اوایل سال ۱۳۰۵ اعضای هیأت نظار انتخابات تعیین شدند. انتخابات تهران در کمال بی‌طرفی و بدون اعمال نفوذ دولت انجام گرفت، به‌طوری‌که سید حسین مدرس بالاترین رأی را آورد و نه نفر از لیستی که او تهیه کرده بود سر از صندوق در آوردند. علی‌اکبر داور هم در حالی که از لارستان به نمایندگی انتخاب شده بود، در تهران هم نفر ششم شد، ولی او از نمایندگی تهران صرف‌نظر کرد و نمایندگی لار را پذیرفت و برای این کار طبعاً از وزارت فوائد عامه و تجارت استعفا داد.

از وقایع مهم دوره ششم قانونگذاری سوءقصد به مدرس بود که همه اخبار را تحت الشعاع قرار داد. داور به عنوان نماینده مجلس و همکار مدرس این اقدام را شدیداً تقبیح کرد و در جلسات علنی و خصوصی مجلس در ذم این‌گونه اعمال سخن گفت، در حالی که سرهنگ درگاهی، رئیس وقت شهربانی، او را عامل سوء‌قصد می‌دانست!^۱ داور پس از چندی به این نتیجه رسید که در مجلس کار عمده‌ای نبود که او انجام دهد. به علاوه او می‌باشد که با تحصیلاتش مطابقت داشته باشد، بپردازد. بدین جهت او به فکر افتاد که با تقبل وزارت عدله بنای تازه‌ای برای حکومت قانون و اجرای عدالت ایجاد کند. در بهمن‌ماه ۱۳۰۵، مستوفی‌الممالک پس از چند زد و خورد با مجلس، سرانجام با تغییر کابینه، به خدمت خود ادامه داد. در این تغییرات، چند تن از بازیگران اصلی تغییر سلطنت به کابینه راه یافتند. ذکاءالملک فروغی به وزارت جنگ، سید محمد تدین به وزارت معارف، علی‌اکبر داور به وزارت عدله، نصرت‌الدوله فیروز به وزارت مالیه و عماد‌السلطنه فاطمی به وزارت داخله منصوب شدند.^۲ داور روز پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۰۵، یعنی دو روز پس از تقبل وزارت عدله، کلیه

۱. برای اطلاع بیشتر در این مورد، به فصل مربوط به سوء‌قصد به مدرس مراجعه شود.

۲. عاقلی، داور و عدله، صفحه ۱۰۵.

تشکیلات وزارت عدیله را در مرکز منحل اعلام نمود. او همان روز یک لایحه قانونی به منظور گرفتن اختیارات لازم برای اصلاحات اساسی محاکم قضایی تقدیم مجلس کرد. با وجود این که تعدادی از نمایندگان این اختیارات را مغایر با قانون اساسی می دانستند، لایحه مربوطه یک هفته بعد، یعنی روز پنجم شنبه ۲۷ بهمن ماه، پس از بحث های نسبتاً تندی، با اکثریت قریب به اتفاق در جلسه علنی مجلس به تصویب رسید.

روز ۱۶ اسفندماه ۱۳۰۵، متعاقب انحلال تشکیلات عدیله در تهران، داور عدیله ایالات و ولایات را نیز منحل کرد و برای تسهیل امور، یک محکمه صلح نامحدود و یک

^۱

محکمه صلح محدود و نیز دو شعبه استنطاق در تهران تشکیل داد.^۱ داور، با اختیاراتی که از مجلس گرفته بود، تعداد زیادی از تحصیل کرده های اروپا و جوانان تحصیل کرده دیگر را به عدیله برد و کوشش کرد عدیله ای به سبک دستگاه های قضایی کشورهای اروپایی به وجود آورد.

روز ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶، عدیله جدید افتتاح شد. شاه و سایر مقامات مملکتی در کاخ برلیان حضور یافتند و پس از نطق افتتاحیه شاه، که بر اهمیت قانون و عدیله تکیه زیاد می کرد، فرامین قضات به آن ها تسلیم شد.

روز ۱۸ خرداد ۱۳۰۶، دکتر مصدق، یکی از نمایندگان تهران در مجلس، طی یک نطق مشروح قبل از دستور، که مسائل مختلف را در بر می گرفت، داور و عدیله را مورد انتقاد شدید قرار داد و از اقدامات به عمل آمده در تشکیلات جدید، سخت خردگیری کرد. او گفت: «... عدیله ما یک عدیله ای است که از آثار مشروطیت است و نمی شود آن را منحل کرد و قاضی را متزلزل نمود... اگر چهار نفر قاضی بد در عدیله باشند دلیل بر این که سی نفر دیگر هم بد هستند نیست... خود آقای داور کاملاً تصدیق فرمودند که انحلال صحیح نبوده است و صلاح مملکت نیست.»

محسن صدر (صدرالاشراف) که پست وزارت عدیله را از داور تحویل گرفت، در مورد اقدامات او چنین نوشت: داور «جز معدودی از قضات سابق، باقی قضات و اعضای عدیله را از متجددین تشکیل داد؛ ولی نه بر حسب لیاقت و مدارک علمی بلکه فقط به ظاهرسازی پرداخت.» او «به فکر و هوش خود زیاد معتقد بود و سرعت عمل داشت ولی بدون دقت و تعمق، که همین صفت در آخر سبب بدینختی او شد... [داور] شروع کرد به بیان علت فلسفه انحلال عدیله... من بی ملاحظه گفتم این کارها غلط بود، و

اگرچه عدليه... و قوانين داري نواقص است... طريقة اصلاح اين نيست... اين قوانين که با يک تصميم شخصي از اعتبار انداختيد و اين اعضا را که با يک ابلاغ همه را معزول کردید، ثبات قانون و استقلال قضات را از ميان برد... هیچ امری در مملکت محتاج تر به ثبات و استحکام مانند قانون نیست». ^۱

به هر حال داور به هر کيفيتi بود، با همکاری عده‌اي از کسانی که به خدمت دعوت کرده بود نسبت به تكميل کادر قضائي و تهيءه قوانين اقدام کرد. او «پس از چندی محکمة تجارت را تشکيل داد و دادگاه عالي انتظامي قضات را به وجود آورد و ديوان جزاي عمال دولت را تأسيس و آماده به کار کرد. قانون ثبت اسناد و املاک و قانون دفاتر اسناد رسمي را در تمام سطح کشور پياده کردد...» ^۲

محکمة تجارت برای نخستین بار در ایران تشکیل می‌شود و هیچ سابقه‌ای نداشت. برای به راه انداختن آن، داور از میرزا جوادخان عامري، که سال‌ها سابقه تدریس حقوق تجارت را داشت، دعوت کرد که ریاست آن را به عهده بگیرد. عضو علی‌البدل میرزا جوادخان در این سمت، سید عمام الدین مطهری بود که در سال ۱۳۴۶ به ریاست دیوان عالی کشور رسید.

داور برای تربیت قاضی و تکمیل کادر قضائي دست به اقدامات دامنه‌داری زد. از جمله با همکاری تدين، وزير معارف، در مهرماه ۱۳۰۶، دو مدرسه عالي حقوق و علوم سياسی را در هم ادغام کردند و از ادغام آن‌ها مدرسه عالي حقوق و علوم سياسی را به وجود آورند. او تعدادی از قضات تحصیل کرده دادگستری را برای تدریس در این مدرسه عالي در نظر گرفت و ریاست آن را به عهده علی‌اکبر دهخدا گذاشت. استادان مدرسه مزبور عبارت بودند از منصور‌السلطنه عدل، میرزا جوادخان عامري، مترجم‌الممالک قریب، علی هیأت، ابوالقاسم فروهر، محمد مظاہر، سید محمد قمی، شیخ محمد عبد، سید اسدالله مدرس و چند معلم فرانسوی. ^۳

چندی پس از شروع به کار به عنوان وزیر عدليه، داور دریافت که قضات برخی از خواسته‌های شاه را، به دليل مغایرت با قانون، انجام نمی‌دهند. بدین ترتیب داور میان دو قدرت قرار گرفته بود: یکی خواست شاه که خود را برتر از قانون می‌دانست و دیگری قضات که در مقابل خواسته‌های غیرقانونی شاه مواد قانون را متذکر می‌شدند. داور برای

۱. خاطرات صدرالاشراف، صفحات ۲۸۸-۲۹۰. ۲. عاقلی، داور و عدليه، صفحه ۱۷۳.

۳. همان کتاب، صفحات ۱۸۶-۱۸۷.

رفع این مشکل و در دست گرفتن مهار قضات، مبادرت به عملی ناپسند کرد. بدین معنی که برای این که دست وزیر نسبت به قضات باز باشد و بتواند آنها را در موقع لازم به اطاعت کامل خود وادارد، متولّ به تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی شد - اصلی که ضامن استقلال قضات بود.^۱

داور یک طرح قانون پنج ماده‌ای به مجلس تسلیم کرد و اصل ۸۲ را که ضامن استحکام اساس عدالت بود این‌طور تفسیر کرد که مقصود از آن اصل این بود که هیچ حاکم محکمه عدیله را نمی‌توان بدون رضایت خود او از شغل قضایی به شغل اداری و یا به صاحب منصبی پارکه منتقل کرد - ولی تبدیل محل مأموریت قضات با رعایت رتبه آنان مخالف با اصل مذکور نیست. ماده سوم این طرح فائزه اضافه می‌کرد که قضاتی که با رعایت ماده اول این قانون محل آن‌ها تغییر یافته، اگر از قبول مأموریت امتناع نمایند متمرد محسوب شده و در محکمه انتظامی تعقیب می‌شوند و طبق نظامنامه‌های وزارت عدیله مجازات خواهند شد.^۲

لازم به توضیح نیست که گذشتن این طرح از مجلس، پایه عدل و داد را در کشور سست کرد. به سخن دیگر، داور برای این‌که عمل خلاف قانون اساسی خود را موجه نشان دهد و به علاوه دستش هم برای تغییر قضات باز باشد، اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را به وسیله مجلس تفسیر کرد و با این کار غلط به دست خود بنیاد دادگستری را که برای اصلاح آن آمده بود متزلزل ساخت.^۳

مرحوم ارسلان خلعت‌بری، نماینده سابق مجلس و وکیل معروف دادگستری، در مقاله‌ای که در جریده ستاره نوشت، گفت: «... مرحوم داور تردیدی نیست که برای تشکیل عدیله [جدید] زحمات بسیار کشیده و عده‌ای از اشخاص درست و فهمیده و شجاع را برای تشکیل عدیله دعوت نمود. اما افسوس که مولود خودش را به دست خودش از بین برد و همان‌طوری که مؤسس عدیله [جدید] بود، مخرب عدیله هم خود او شد، زیرا با تفسیر اصل ۸۲ قانون اساسی از قوه قضاییه سلب استقلال نمود.»^۴

.۲. همان کتاب، صفحه ۲۰۱.

.۴. همان کتاب، صفحات ۲۰۵-۲۰۴.

.۱. همان کتاب، صفحه ۲۰۰.

.۳. همان کتاب، صفحه ۲۰۲.

چگونگی شکست مثلث سیاسی

در تیرماه ۱۳۰۸، طبق دستور رضاشاہ، نصرتالدوله، وزیر مالیه، از کاربرکنار شد و در منزل خود تحت نظر قرار گرفت. «برای تعقیب و لجن مال کردن نصرتالدوله هیچکس بهتر از داور، وزیر عدله، نبود. لذا داور دست به کار شد و پروندهای درست کردند و طبق قانون محاکمه وزرا برای کسب اجازه به مجلس برداشت و داور... در جلسه ۲۶ اسفند ۱۳۰۸ لایحه خود را... به مجلس داد». ^۱

نصرتالدوله روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۰۹ از منزل خود به زندان نظمه (شهربانی) منتقل شد و روز نهم همان ماه محاکمه او در دیوان عالی کشور آغاز گردید. هیأت قضات کاری به مدافعت نصرتالدوله و وکلای او نداشتند و حکم محکومیتی را که دستور صدور آن را داشتند، صادر کردند: چهار ماه حبس تأدیبی، محرومیت از حقوق اجتماعی و پرداخت مبلغی غرامت.

حاج مخبرالسلطنه، رئیسالوزرای وقت، در خاطرات خود درباره محکومیت نصرتالدوله می‌نویسد: «داور، نیرالملک را که پس از من ریاست تمیز داشت خواسته بود و با حضور تیمورتاش تأکید کرده بود که نصرتالدوله باید محکوم شود و الا همه محکومیم». ^۲

بدینترتیب، یکی از پایه‌های «مثلث سیاسی» به دست یک پایه دیگر مثلث، یعنی علی‌اکبر داور، از میان رفت. و بعد از نصرتالدوله نوبت به تیمورتاش رسید. عبدالحسین تیمورتاش که قبلًا معزز‌الملک، امیرمعظم و بالأخره سردار معظم خراسانی نام داشت، در دوره‌های دوم و سوم مجلس، به نمایندگی انتخاب شد. مشیرالدوله، به هنگام معرفی کابینه خود در بهمن ماه ۱۳۰۰، وزارت عدله را به سردار معظم خراسانی سپرد. در شهریور ماه ۱۳۰۳، در ترمیم سوم کابینه سردار سپه، سردار معظم به وزارت فوائد عامه و تجارت رسید. او در کابینه موقت که به کفالت ذکاء‌الملک فروغی تا تشکیل مجلس مؤسسان بر سر کار بود، کماکان وزیر فوائد عامه بود تا به وزارت دربار رضاشاہ منصوب شد.

رضاشاہ در نخستین سال‌های سلطنت خود امور کشوری و بهویژه سیاست خارجی را به تیمورتاش سپرد و خود بیشتر به توسعه قشون و سایر امور نظامی می‌پرداخت.

۲. خاطرات و خطرات، صفحه ۳۸۶.

۱. همان کتاب، صفحه ۲۴۹.

تیمورتاش در تمام جلسات هیأت وزیران شرکت می‌کرد و قول او قول شاه بود.^۱ او جزو نزدیکان شاه و از محارم او بهشمار می‌رفت. از زمانی که رضاشاه در صدد افزایش درآمد نفت برآمد، کارگردانی این امر و مذاکرات مربوط به آن در دست تیمورتاش بود. او سفرهای مکرر به انگلستان کرد و تا لغو قرارداد «دارسی» فعالیت زیادی داشت. ولی از اواسط سال ۱۳۱۱ نظر شاه نسبت به تیمورتاش عوض شد و دیگر آن صمیمیت پیش را نسبت به او نشان نمی‌داد.

تیمورتاش روز سوم دی ماه ۱۳۱۱ از وزارت دربار برکنار شد و در منزل خود تحت نظر قرار گرفت. در همان روزهایی که تیمورتاش تحت نظر بود، داور مأمور شد که به جای او، در رأس هیأتی عازم ژنو شود تا در جلسات شورای جامعه ملل به شکایت دولت بریتانیا از ایران در مورد لغو قرارداد دارسی پاسخ گوید. در غیاب داور، متین دفتری، معاون وزارت عدیله، کفالت آن وزارتخانه را به عهده گرفت و مأمور دنبال کردن مسئله گرفتاری تیمورتاش شد.

روز ۲۹ بهمن ۱۳۱۱، تیمورتاش از طرف نظمیه بازداشت شد و در زندان آن اداره محبوس گردید. روز ۲۵ اسفند، شعبه اول دیوان جزای عمال دولت به ریاست لطفی تشکیل شد. این دادگاه، تیمورتاش را به اتهام ارتشه به سه سال زندان مجرد و به اتهام کلاهبرداری به دو سال حبس تأدیبی محکوم کرد. پس از ابلاغ حکم، تیمورتاش به زندان قصر انتقال یافت و در بند عمومی در میان سایر زندانیان با شرایط برابر، در انتظار حوادث نشست. پس از مدتی پرونده دیگری برای تیمورتاش درست شد. براساس این پرونده، او به پنج سال دیگر زندان، و پرداخت غرامتی سنگین، محکوم گردید.^۲

در کابینه جدیدی که روز ۲۲ شهریور ۱۳۱۲ به ریاست محمدعلی فروغی تشکیل شد، داور وزارت مالیه را به عهده گرفت. هنوز یک هفته از اشتغال داور در وزارت مالیه نگذشته بود که خبر درگذشت عبدالحسین تیمورتاش، دوست شفیقش، به او رسید. داور به خوبی می‌دانست که درگذشت وزیر سابق دربار یک مرگ عادی نبوده؛ این مطلب چنان در وزیر مالیه اثر گذاشت که او چند روزی نتوانست سر کار خود حاضر شود.

داور مشغول مطالعه در وضع وزارت مالیه بود که شاه طبق معمول سنواتی به شمال رفت. همراهان شاه، مثل همیشه، عبارت بودند از: دکتر امیراعلم، قوام‌الملک شیرازی،

۱. عاقلی، داور و عدیله، صفحات ۲۵۶-۲۵۷. ۲. همان کتاب، صفحات ۲۵۸-۲۶۰.

حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام‌الملک)، سردار رفعت نقدی، خدایارخان و بالآخره سردار اسعد بختیاری، روز ۲۶ آبان ۱۳۱۲، در حالی که شاه و همراهان در سفر بودند در تهران خبری منتشر شد که مانند پتکی بر مغز داور اثر گذاشت. خبر این بود که سردار اسعد بختیاری، وزیر جنگ و یار غار شاه و شفیع رجال کشور، در دشت گرگان به دستور شاه توسط سرهنگ سهیلی، رئیس اداره سیاسی، بازداشت شده و با خفت و خواری به زندان قصر انتقال یافته است.^۱

بدین ترتیب، بیشتر کسانی که از نزدیکان و محارم سردار سپه دیروز و رضاشاه امروز بودند یا در وضع بدی جان سپرده و یا در زندان بودند مجاز میان این گروه باید از عبدالحسین تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، سردار اسعد بختیاری، امیر حسین خان ایلخان، عدل‌الملک دادگر، سید محمد تدین، قوام‌الملک شیرازی، فرج‌الله بهرامی (دیبر اعظم)، علی دشتی، زین‌العابدین رهنما، محمد رضا تجدد، رضا افسار، امیر لشگر طهماسبی، امیر لشگر امیر اقتدار، امیر لشگر سردار منتخب جهانبانی، سرلشگر حبیب‌الله شبیانی، سرتیپ جان محمد خان و سرهنگ پولادین نام برد. این مطلب طبعاً باعث نگرانی فراوان داور بود، چون می‌دید تا این تاریخ تمام کسانی که در انقراض قاجاریه و به سلطنت نشاندن رضاشاه جانفشانی کرده بودند یکی پس از دیگری مزد و پاداش خود را دریافت می‌دارند و تنها کسی که تاکنون از مجازات و عقوبت مصون مانده خود است. و طبعاً همین روزها به سراغ او هم خواهند آمد.

وقتی روز دهم آذر ۱۳۱۴ محمد علی فروغی، رئیس‌الوزراء، نیز به دنبال حوادث خونینار مشهد و سعی در شفاعت برای محمدولی اسدی، نایب‌الدوله آستان قدس، از کار برکنار شد بر نگرانی داور بیش از پیش افزوده شد. او از خود می‌پرسید چطور تاکنون به سراغ او نرفته‌اند، بهخصوص که حدس می‌زد در وزارت مالیه نتوانسته بود نظر شاه را آن‌طور که باید و شاید تأمین کند.

ولی داور جاه طلب در عین حال فکر می‌کرد از کجا بعد از فروغی نوبت زمامداری او نباشد. بیشتر وزیران کابینه دست‌پروردگان او بودند. تنها کسی که سابقه خدمت برابر داور داشت، محمود جم، وزیر داخله، بود. پس برای ریاست دولت آن دو نفر شانس خوبی داشتند. داور پس از یک تجزیه و تحلیل کوتاه از موقعیت خود و جم به این نتیجه رسید که امتیازات او از امتیازات جم بیشتر بود.

بدین جهت، روز بعد از برکناری فروغی، داور متضرر بود از طرف شاه احضار شود و به رياست دولت منصوب گردد. ولی وقتی تلفن داور به صدا در آمد، در آن طرف محمود جم بود که داور را برای تشکيل هيأت وزيران و معرفى به حضور شاه دعوت می‌نمود. با شنیدن دعوت جم، داور که رياست دولت را به هر حساب حق خود می‌دانست، يقين کرد که ستاره او رو به افول است.

سال ۱۳۱۵ شمسی نيز سالي حادثه آفرین بود. يكى از حوادث مهم آن سال، محاكمه على منصور وزير طرق و معاون او، عباس آريا، بود. داور در عين حال که از وضع منصور سخت نگران شده بود، برای انتصاب دو نفر از دست پروردگان خود به دو پست خالي وزارت به فعالیت پرداخت. در نتیجه تلاش و سماجت داور، سرانجام احمد متین دفتری به وزارت عدلیه و مجید آهي به وزارت طرق منصوب شدند. ضمناً داور به منظور ترقی دادن دو نفر دیگر از دست پروردگان خود از متین دفتری و آهي خواست دو نفر را که مورد نظر او بودند به معاونت خود برگزينند. به توصيه داور، متین دفتری محمد سوروی و آهي محمد سجادی را به معاونت خود انتخاب کردن.

در نتیجه توسعه سازمان‌های اقتصادي و تعهدات سنگيني که وزارت ماليه به عهده گرفته بود، وضع مالي کشور به جايی رسيده بود که علاج فوري لازم داشت. داور ناچار متousel به کارشناسان خارجي شدو از دکتر «شاخت»، اقتصاددان نامدار آلماني، دعوت کرد که برای سروصورت دادن به وضع مالي و اقتصادي ايران به تهران سفر کند.

ساعت ده صبح روز بیستم بهمن ۱۳۱۵ تلفنجي دربار به محمود جم، نخست وزير، على اکبر داور، وزير دارايی و سرتيب رضاقلی امير خسروی، رئيس بانک ملي، اطلاع داد که ساعت ده و نيم همان روز در کارخ مرمر به حضور شاه برسند. شاه که از نابساماني وضع اقتصادي کشور سخت عصباني بود ظاهراً در آن جلسه چندين فحش و ناسزا نثار امير خسروي و داور کرد.^۱ او به روایتي به داور حتی گفت: «برو بمير!»

داور آن روز هیچ‌کس را در وزارت‌خانه نپذيرفت و مدام در فكر بود. مثل اين که می‌خواست انقلاب درونی خود را و تصميم خطيری که اتخاذ کرده بود عملاً پنهان کند. ميرزا جوادخان عامري حکایت می‌کرد که عصر بیستم بهمن ۱۳۱۵ او نيز تا دير وقت کار کرده و سپس تصميم گرفته بود پياده به منزل خود برود. وقتی آفای عامري از جلوی وزارت دارايی می‌گذشت متوجه شد که چراغ دفتر داور هنوز روشن است. لذا برای

۱. عاقلي، داور و عدلیه، صفحه ۳۱۰.

سلام و احوالپرسی به دفتر وزیر دارایی رفت و او را مشغول کار یافت. آقای عامری پس از یک ربع صحبت —بدون اینکه هیچ‌چیز غیر عادی چه در رفتار و چه در دفتر داور مشاهده کند— وزیر دارایی را ترک کرد و راهی منزل خود شد.

بامداد روز ۲۱ بهمن خبر خودکشی داور در محافل سیاسی پخش شد. جراید آن روز، در مورد درگذشت داور جز یک خبر کوتاه و شرح حال مختصری از او مجاز به نوشتن چیزی نشدند و فوت او را در اثر سکته قلبی دانستند.

بیش از چند ماهی از خودکشی داور نگذشته بود که نصرت الدوّله فیروز در زندان سمنان به قتل رسید و بدین ترتیب ظرف مدتی نسبتاً کوتاه هر سه پایه «مثلث سیاسی» سکته و مضمحل شدند.^۱

عجب‌تر آنکه، داور در سمت وزیر عدیله موجبات محکمه دو پایه «مثلث سیاسی» را تدارک دید و به دست همان عدیله‌ای که داور بنیان گذاشته بود، هردو محکوم شدند و در زندان از بین رفند.^۲

شکایت حاجی شمیرانی

میرزا جوادخان عامری یکی از خاطراتی را که از مرحوم تیمورتاش داشت، به شرح زیر حکایت می‌کرد:

«مرحوم تیمورتاش را از زمانی که ایشان برای مدت کوتاهی در کابینه مشیر الدوّله وزیر عدیله شده بود می‌شناختم و با هم روابط خوبی داشتیم. سال‌ها بعد یک روز زمانی که ایشان وزیر دربار بسیار مقتدر رضاشاه بود مرا که ریاست یکی از ادارات عدیله را داشتم به دربار خواست. به محض اینکه وارد دفتر ایشان شدم با عصبانیت به من گفت: «این چیه برای من فرستاده‌ای؟ من چه‌طور به این مرد بگویم می‌خواهند از عدیله بیایند زیر فلان تو را بررسی و مساحی کنند؟»

«اشارة وزیر دربار به این مطلب بود که ظاهراً وقتی مشغول ساختن کاخ سعدآباد بودند، مقداری از زمین‌های یک نفر حاجی اهل شمیران را هم دانسته یا ندانسته گرفته و جزو محوطه کاخ کرده بودند. این حاجی هم که ظاهراً به هیچ وجه حاضر نبود از مالش بگذرد، به دادگستری آمده و تقاضای رسیدگی به این کار را کرده بود. وقتی شکایت حاجی به دست من رسید مدتی روی آن فکر کردم و بالآخره

.۱. همان کتاب، صفحه ۳۱۳.

.۲.



عبدالحسین خان تیمورتاش وزیر دربار مقتدر رضاشاه.

چاره‌ای جز این ندیدم که کاملاً طبق معمول عمل کرده و به مُتشکی [عنه] اعلام کنیم که در فلان تاریخ مأموری برای بازرسی محلی مراجعت خواهد کرد. البته من متوجه حساسیت مطلب بودم ولی هر چه فکر کردم دیدم وجود نام راضی نمی‌شود که به طریقی جز آنچه قانون گفته بود عمل کنم.

«این مطلب را به صراحة به وزیر دربار گفتم و ایشان هم که ظاهرآ وضع را درک کرده بود، قدری فکر کرد و گفت: «خوب حالا میگی من این مشکل را چه طور حل کنم؟» من در جواب گفتم که به نظر من راحت‌ترین راه این است که دستور بفرمایید این حاجی را احضار کنند و شاید بتوانند با پول کمی او را راضی کنند که شکایتش را پس بگیرد.

مرحوم تیمورتاش فوزاً دستور داد به همین صورت عمل کنند و قضیه بدین ترتیب خاتمه پیدا کرد.»

قانون سجل احوال

یکی از قوانین مدرنی که به همت میرزا جوادخان عامری گذشت، قانون سجل احوال بود. در زمان وزارت عدله نصرتالدوله، میرزا جوادخان از ایشان خواست که لزوم داشتن ورقه هویت (شناسنامه) را، به صورتی که در کشورهای پیشرفته مرسوم بود، در هیأت دولت مطرح کند.

بالآخره روز سوم اسفند ۱۲۹۷، به پیشنهاد نصرتالدوله، هیأت دولت تصویب‌نامه‌ای در این مورد گذراند. در این تصویب‌نامه مقرر شده بود که از ۱۵ آذر ۱۲۹۸ برای گرفتن تعریف انتخابات، تذكرة مسافرت (گذرنامه)، جواز حمل سلاح، اقامه دعوی و گرفتن حواله پولی، از اشخاص مطالبه ورقه هویت بشود. صدور ورقه هویت، که گرفتن آن در آغاز اختیاری بود، ابتدا فقط در تهران و زیرنظر «بلدیه تهران» (شهرداری) انجام می‌شد.

تصویب‌نامه ورقه هویت یا شناسنامه در زمان ریاست وزرای وثوق‌الدوله گذشت. نصرتالدوله وزیر وقت عدله، به میرزا جوادخان توصیه کرد که با توجه به روابط نزدیکی که ایشان از زمان وزارت عدله وثوق‌الدوله با معظمه داشت، شخصاً به رئیس‌الوزرا مراجعه و از ایشان خواهش کند برای خود طبق معمول کشورهای پیشرفته نام فامیلی انتخاب نماید. رئیس‌الوزرا نام خانوادگی و ثوق را برای خود برگزید و درواقع اولین ایرانی شد که رسماً صاحب اسم فامیل گردید. سپس میرزا جوادخان نام خانوادگی عامری را برای خود انتخاب کرد.

در فروردین ۱۳۰۰ «بلدیه تهران» به دستور سید ضیاءالدین طباطبائی، رئیس‌الوزرا، در صدد تهیه احصائیه سکنه پایتخت و شهر ری و شمیران برآمد و دفتری در شهرداری با عنوان «اداره احصائیه و سجل احوال» تأسیس شد. این دفتر فرمی زیرعنوان «احصائیه و نفوس شهر طهران» (تهران) به‌چاپ رساند. در این فرم برای نام، نام خانوادگی (در آن زمان کمتر کسی نام خانوادگی داشت)، لقب، سن، تابعیت، مذهب، مسقط الرأس (زادگاه)، همسر و فرزندان، ستون‌های جدایگانه تنظیم گردیده بود و مأموران احصائیه با در دست داشتن این اوراق در ساعات روز در خانه‌ها را می‌زدند و با پرسش از رئیس خانواده اوراق را پر می‌کردند. در بعضی از خانه‌ها به مأموران احصائیه پاسخ نمی‌گفتند یا جواب درست نمی‌دادند.^۱

۱. صفائی، ابراهیم، پنجاه خاطره از پنجاه سال، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۱۵.

دولت از طريق وزارت امور خارجه از سفارتخانه‌های خارجی مقيم تهران نيز خواست که به کارکنان خارجی و ايراني خود دستور دهنده که با مأموران احصائيه و سجل احوال در دادن اطلاعات لازم همکاري کنند.^۱

بالآخره در نيمه اول سال ۱۳۰۴ در اثر پيگيري ميرزا جوادخان «قانون سجل احوال» از مجلس شوراي ملي گذشت. بهوجب اين قانون مقرر شد کلية افراد کشور از «ادارة تفتيش و سجل احوال»، که از ادارات تابعه بلديه (شهرداري) بود، سجل احوال (شناسنامه) بگيرند.

اين قانون می‌گفت هر کس باید برای خود نام خانوادگی مخصوص انتخاب کند و کلية اولاد و احفاد ذکور و انان آن شخص که تحت ولایت او هستند به آن نام موسوم خواهند بود.

سجل احوال شامل ورقه‌ای بود که نام و نام خانوادگی، تاريخ تولد، اسم پدر و محل سکونت در آن ثبت شده بود. اين ورقه که داراي شماره و تاريخ بود، می‌بایست به گواهی کلانتري محل هم برسد.

تا سال ۱۳۰۴ برخی از نواحي تهران «منطقة نفوذ» بعضی از سفارتخانه‌های خارجی به شمار می‌آمد و اجرای قانون سجل احوال در آن نواحي با مشکل روبيرو بود. مثلاً قلهک به واسطه قرار داشتن محل تابستانی سفارت انگليس در آنجا، منطقة نفوذ سفارت انگليس محسوب می‌شد^۲ (همچنان که زرگنده، تا برپايي حکومت شوروی سوسياليستي، منطقة نفوذ سفارت روسие به شمار می‌رفت). حيدر قلی خان، مأمور احصائيه، با مخالفت «محمدعلی بيگ» کدخدای قلهک روبيرو گردید. اين کدخدای که از سوي سفارت انگليس به کدخدایي منصوب شده بود مانع از اين بود که مأمور احصائيه

۱. همان كتاب، همان صفحه.

۲. سفارت انگليس از اهالي قلهک در برابر مأمورین دولت ايران حمایت می‌کرد و گاه به مردم کمک مالي (اعانه) هم می‌داد و در هنگامی که نان کمیاب بود در نانواخانه مخصوص سفارت نان پخته می‌شد و رايگان میان اهالي قلهک توزيع می‌گردید. «قلهک» به موجب فرمان ذيقعده ۱۲۵۱ ق (۱۲۱۴ خ) محمدشاه برای اقامتگاه بيلاقى «سرجان كمبيل» ايلچي دولت انگليس واگذار شده بود و سفارت انگليس ساكنين قلهک را زير حمایت خود داشت. در ۱۳۱۰ سفارت انگليس از اين «مستعمرة» کوچك خود دست برداشت مشروط برآن که استناد معاملات املاک مردم قلهک که يك قرن با تصديق و تسجيل کنسول انگليس تنظيم می‌شده است، در مراجع قضائي و اداري ايران معتبر شناخته شود (صفائي، همان كتاب، صفحه ۱۷).

کار خود را در قلهک انجام دهد. حیدرقلی خان نامه‌ای به او نوشت و تقاضا کرد به سکنه قلهک اجازه دهد در تهیه احصائیه او را یاری کنند. ولی کدخدا نوشت: این کار موکول به اجازه کنسول انگلیس می‌باشد. ناچار بلدیه تهران (شهرداری) به وزارت امور خارجه متولی شد و مدیر کل سیاسی آن وزارتخانه در این زمینه با «هاوارد» کنسول انگلیس گفتگو کرد و او به کدخدا قلهک دستور داد که اهالی قلهک در دادن اطلاعات مربوط به احصائیه و سجل احوال به تقاضای مأموران احصائیه پاسخ گویند. کار احصائیه ماه‌ها به طول انجامید و مطابق آمار ناقصی که به دست آمد جمعیت آن روز تهران بیش از دویست و یازده هزار نفر برآورد شد.^۱

ادامه کار احصائیه طبعاً متهی به گرفتن ورق سجل احوال (ورقة هویت یا شناسنامه) برای تعداد زیادی از مردم شد. این کار بعداً زیر نظر اداره نظمه (شهربانی) قرار گرفت که آن هم فقط در تهران انجام می‌شد. این برگه را هر کس می‌توانست از کلانتری (کمیساریا) محل خود بگیرد. مراجعه کنندگان هنگام دریافت ورقه هویت، برای خود نام خانوادگی هم انتخاب می‌کردند. سپس اداره سجل احوال تابع وزارت کشور شد و زمانی که «اداره کل سجل احوال» در تهران و دفاتر آن در شهرستان‌ها شروع به کار کرد، این کار همگانی و اجباری شد. پیرو این امر، و پس از تصویب قانون سربازگیری (نظام اجباری) (۱۳۰۴)، فراخوانی سربازان از روی شناسنامه آغاز شد و اداره سجل احوال هر شهر موظف گردید فهرست مشمولان خدمت سربازی را در اختیار «اداره نظام اجباری» بگذارد. نخستین دوره مشمولان که به سربازی فراخوانده شدند، زادگان سال ۱۲۸۴ خورشیدی بودند که در سال ۱۳۰۶ به خدمت فراخوانده شدند. گرفتن شناسنامه از ۱۳۰۶ طبق قانون مصوب بهمن ماه اجباری شد.^۲

مأموریت برای حل اختلافات مرزی با عراق

پس از جنگ جهانی اول، عراق، مانند سایر متعلقات عثمانی و نیز مستعمرات آلمان، به موجب ماده ۲۲ میثاق جامعه ملل در اختیار آن جامعه قرار گرفت. متعاقباً، اداره امور عراق، در چهارچوب «نظام سرپرستی»^۳ که به وسیله جامعه ملل ایجاد شد، به بریتانیا واگذار گردید. یعنی بریتانیا به نیابت از سوی جامعه ملل اداره آن سرزمین را عهده‌دار

۱. همان کتاب، صفحه ۱۷.

۲. همان کتاب، صفحات ۲۰-۱۷.

3. Mandate, Mandat

دولت ایران، در اثر فشار انگلیسی‌ها، حکومت تحت سرپرستی بریتانیا در عراق را در ۲۵ آوریل ۱۹۲۹ (۱۳۰۸) به رسمیت شناخت و سفارت ایران در بغداد در ۵ تیرماه ۱۳۰۸ توسط مرحوم عنایت‌الله سمیعی (مدبّر‌الدوله) تأسیس شد. کشور نوبنیاد عراق به توصیه بریتانیا در سال ۱۹۳۲، زمانی‌که دوران سرپرستی آن دولت به پایان رسید، به عنوان کشوری مستقل به جامعه بین‌المللی قدم گذاشت.

از همان ابتدای استقلال عراق، مسایل عمدّه‌ای میان ایران و این کشور نوبنیاد پیش آمد. از این جمله باید مسایل اقامت اتباع ایران در عراق، مسافرت زائران ایرانی به آن کشور، تعییف احشام مرزنشینان دو سوی مرز و تعیین منزد در رودخانه‌های سرحدی و استفاده از آب آن‌ها و به خصوص مسأله حاکمیت برآرونده رود (شط‌العرب) را نام برد. ولی مسأله اروندرود (شط‌العرب) بود که به صورت غامض ترین و تشن‌ترین قضیه تجلی کرده و همواره مسبّب وجود روابط غیردوستانه میان دو همسایه می‌گردید. رضا شاه که همواره خواهان برقراری روابط دوستانه با همه کشورهای همسایه بود، در اوخر سال ۱۳۱۳ تصمیم گرفت با اعزام نماینده‌ای به بغداد به اختلافات موجود مرزی خاتمه دهد. برای این منظور به هیأت دولت دستور داد اولاً موافقت دولت عراق را برای مذکوره جلب کند و ثانیاً با در نظر گرفتن جوانب مختلف مسأله و پس از مشورت لازم شخصی را که حائز شرایط لازم باشد و بتواند از عهده این کار برآید انتخاب و به ایشان معرفی کند. هیأت دولت پس از مشورت‌های لازم میرزا جواد خان عامری را که در آن زمان مدیریت کل وزارت دادگستری را به عهده داشت برای این منظور تعیین و به شاه پیشنهاد کرد.

آقای عامری به دستور رضاشاه به سرعت آماده و عازم بغداد شد و مورد استقبال و پذیرایی گرم مقامات عراقی قرار گرفت. ولی مقامات عراقی علی‌رغم احترام زیادی که به نماینده ایران می‌گذاشتند و پذیرایی گرمی که از ایشان به عمل می‌آورند، اشتباقی به مذکوره نشان نمی‌دادند. درنتیجه میرزا جوادخان بیشتر وقت خود را با آقای عنایت‌الله سمیعی (مدبّر‌الدوله) که برای دوّمین بار (از آذر ۱۳۱۲ تا فروردین ۱۳۱۵) به عنوان وزیر مختار به بغداد اعزام شده بود و با محمود صلاحی (صلاح‌السلطنه)، نفر دوم سفارت، که با هم در طفولیت هم‌کلاس بودند، می‌گذراند.

عدم تمايل مقامات عراقی به مذکوره باعث شد که میرزا جوادخان تقاضای بازگشت

به تهران را کند. ایشان روز ۲۹ فروردین ۱۳۱۴ برای عرض گزارش به تهران رسید.^۱ در گزارش حضوری به شاه، میرزا جواد خان مسأله عدم آمادگی عراقی‌ها برای مذاکره را به عرض رساند و وقتی رضاشاه از ایشان چاره‌جویی کرد گفت اگر اعیل‌حضرت دستور فرمایند قشون ایران به مرز عراق نزدیک شود شاید این امر عراقی‌ها را وادار به مذاکره کند. رضاشاه، طبق عادت، مدتی بدون این‌که چیزی بگوید در اطاق راه رفت و فکر کرد و بالآخره جلوی آقای عامری ایستاد و گفت: «چنین اقدامی ممکن است مالاً موجب درگیری نظامی شود و من به هیچ‌وجه نمی‌خواهم با هیچ یک از همسایه‌ها درگیری داشته باشم. این مسأله باید از راه سیاسی حل شود. ولی البته راه حل سیاسی غالباً از موهم باریکتر است و به چشم نمی‌آید. به بغداد ببریم و سعی کن راه حل این مسأله را پیدا کنی».

در مذاکراتی که متعاقباً میان میرزا جوادخان و مقامات عراقی انجام شد، آقای سمیعی هم حضور پیدا می‌کرد. طی این مذاکرات مرحوم سمیعی سخت تحت تأثیر تسلط میرزا جوادخان به مسائل مختلف حقوقی قرار گرفت و بارها به ایشان می‌گفت که وجودش در وزارت امور خارجه می‌تواند منشأ خدمات بیشتری به کشور باشد. این مطلب باعث شد که وقتی در فروردین ۱۳۱۵ آقای سمیعی به سمت وزیر امور خارجه تعیین شد و به تهران بازگشت به میرزا جوادخان که به علت عدم پیشرفت مذاکرات قبلی به تهران برگشته و کار خود را به عنوان مدیر کل وزارت دادگستری از سر گرفته بود، پیشنهاد انتقال به وزارت امور خارجه را بکند. او وقتی موافقت آقای عامری را جلب کرد، مطلب را به عرض رضاشاه رساند و تقاضای انتقال میرزا جوادخان را به وزارت خارجه کرد. بدین ترتیب بود که آقای عامری از وزارت دادگستری به وزارت امور خارجه منتقل شد و به جای مشاور حقوقی فرانسوی وزارت امور خارجه مشغول به کار گردید. به هر حال، دو سال بعد (۱۳۱۶ شمسی برابر با ۱۹۳۷ میلادی)، ایران، زیر فشار سیاسی و شرایط خاص منطقه‌ای، ناچار به پذیرش عهدنامه سرحدی با عراق شد که ناظر بر مسأله حاکمیت و کشیرانی در اروندرود (شط‌العرب) هم می‌گردید. منظور از فشار سیاسی البته فشاری است که از طرف دولت بریتانیا و به‌خاطر حفظ منافع نفتی آن کشور در منطقه اعمال می‌شد. شرایط خاص منطقه‌ای نیز کوشش در جهت آماده کردن زمینه برای عقد پیمان معروف به سعدآباد بود که در سال ۱۹۳۷ میان ایران، عراق، ترکیه

۱. روزنامه اطلاعات، «چهل سال قبل در همین روز»، شماره ۹۶۴۴، ۳۰ فروردین ۱۳۵۴، صفحه ۳.

و افغانستان به امضا رسید.^۱

طبق عهدنامه سرحدی ۱۹۳۷، اصل «تالوگ» که مورد نظر ایران و منطبق بر موازین حقوق بین‌الملل بود، فقط در محدوده پنج کیلومتر مقابل آبادان مورد قبول قرار گرفت و مابقی شطّ تحت حاکمیت عراق درآمد. دولت ایران که این قرارداد را خلاف مصالح و منافع ملّی می‌دانست هرگز آن را با طیب‌خاطر نپذیرفت و این مطلب البته یکی از دلایل وجود تنشّهای بعدی در روابط دو کشور بود.

به دنبال انقلاب ۱۹۵۸ در عراق و سقوط رژیم سلطنتی، کناره‌گیری عراق از پیمان بغداد، و بهویژه به قدرت رسیدن نظامیان تندریو بعشی، رشته‌های عاطفی موجود میان رژیم‌های ایران و عراق و نیز برخی دیگر از عوامل تعیینکنن از میان رفتند. در غیاب این رشته‌ها و عوامل، ماهیّت اصلی و اساسی اختلافات نه تنها بر جای ماند، بلکه «از آن پس لایه‌ای ضخیم از ایدئولوژی هم بر آن نقش بست، و مشکلات دوچندان شد. دیری نپایید که آثار آن آشکار شد.»^۲

تعیین تکلیف جزیره خارک

یکی از جزایر خلیج فارس که از دیرباز به ایران تعلق داشته جزیره مرجانی خارک است. این جزیره با مساحتی در حدود چهل کیلومتر مربع، به شکل تقریباً مستطیل، بر پایه تشخیص زمین‌شناسان از یکصد و چهل قرن پیش بر گستره خلیج فارس مشهود بوده است. خارک از بیست و پنج قرن پیش تاکنون یکی از گذرگاه‌های خلیج فارس بوده و در طول این مدت شاهد عبور یا حضور سفینه‌های مختلف – از قایقهای بادی و زورق‌های گوناگون گرفته تا کشتی‌های بخاری، رزم‌ناوهای مختلف و اکنون نفت‌کش‌های غول‌پیکر – بوده است. این جزیره گاهی نیز کمین‌گاه دزدان دریایی می‌شده و قرن‌ها یکی از مرکز صید مروارید در خلیج فارس به‌شمار می‌رفته است.^۳

«پرسور گیرشمن»، رئیس هیأت باستان‌شناسی فرانسه، از وجود آثار چند تمدن باستانی در خارک یاد کرده و نیز آتشکدهٔ زرتشیان و کلیسا‌ای نسطوریان را در آن جزیره

۱. زندفرد، دکتر فریدون، خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه، نشر آبی، تهران، بهار ۱۳۸۳، صفحه ۲۱۲.

۲. زندفرد، دکتر فریدون، خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه، نشر آبی، تهران، بهار ۱۳۸۳، صفحه ۲۱۳.
۳. صفائی، همان کتاب، صفحه ۲۷۹.



میرزا جوادخان حامری، دادستان کل کشور، در میان تعدادی از قضایات دیوان عالی کشور.

شناسایی نموده و گفته است: در قرن هشتم میلادی به جای آتشکده یک مسجد در خارک ساخته شد که هم‌اکنون برپاست. در سال ۱۱۸۴ قمری (۱۱۴۴ شمسی) برابر با ۱۷۶۵ میلادی) با اجازه کریم‌خان زند یک فرانسوی یک مرکز بازرگانی در خارک تأسیس کرد. ولی این مرکز چند سال بیشتر نپایید. در ۱۲۵۴ قمری (۱۲۱۷ شمسی) برابر با ۱۸۳۸ میلادی) که محمدشاه قاجار هرات را محاصره کرد و نیز در سال ۱۲۷۳ قمری (۱۲۳۵ شمسی) برابر با ۱۸۵۶ میلادی) (در زمان ناصرالدین‌شاه) که سلطان مراد میرزا (حسام‌السلطنه)، عموی شاه، هرات را تسخیر نمود، دولت بریتانیا پس از قطع روابط با ایران بوشهر و برخی دیگر از بنادر جنوب ایران را به وسیله نیروی دریایی خود مورد حمله قرار داد و هر دو بار خارک به تصرف نیروهای انگلیسی درآمد. مپس براساس قرارداد پاریس که به خواست ناصرالدین‌شاه و با میانجیگری «ناپلئون سوم» (۱۸۵۲ - ۱۸۷۰ میلادی) امپراتور فرانسه میان «لرد کولی» سفیر بریتانیا در پاریس و فرخ‌خان امین‌الملک، سفیر فوق‌العاده ایران، امضا شد، نیروی دریایی بریتانیا خارک را تخلیه کرد.^۱

بدین ترتیب باید گفت که در طول تاریخ حوادث بسیاری بر جزیره خارک گذشته

۱. همان کتاب، همان صفحه.

است. از جمله، پس از شهریور ۱۳۲۰ و درهم شکستن قدرت حکومت مرکزی ایران و ساز شدن نغمۀ خودمختاری در گوشۀ و کنار کشور، فتح‌الله‌خان حیات داودی، یکی از خان‌های متنفذ و متمکن جنوب، با یاری برادران و کسانش شماری گماشته مسلح خود را با قایق و کشتی کوچک بخاری به جزایر خارک و خارکو فرستاد و بهویژه در خارک پایگاه ایجاد کرد و به فکر تملک آن جزیره، آثار تصرف خود را در آن برقرار نمود. او با تشیّث و اعمال نفوذ و به کار گرفتن شیوه‌هایی که برای جلب موافقت مأموران مسئول لازم می‌نمود، در سال ۱۳۲۴ برای جزایر خارک و خارکو و بندر گناوه به نام خود و برادران و عموزادگان و همسر خود و همسر برادرش (فتح‌الله، غلامحسین خانعلی)، حیدر، نعمت‌الله، یدالله و خانم لقا و خانم طلعت حیا^۱ (داودی)، با موافقت رئیس ثبت فارس، در اداره ثبت املاک بوشهر تقاضای ثبت نمود، در حالی‌که خارک و خارکو و بندر گناوه از نقاط استراتژیک و حساس خلیج فارس و پایگاه‌هایی مهم برای دولت ایران به شمار می‌رفت و چه از نظر سوق‌الجیشی و چه از لحاظ قانونی –بهویژه قانون ثبت– نمی‌توانست به مالکیت اشخاص در آید و مورد تملک قرار گیرد و برای آن تقاضای ثبت شود. ولی در آن سال‌ها حیات داودی با استفاده از ضعف دولت مرکزی و نفوذ خود، برای این دو جزیره و بندر به عنوان ملک شخصی تقاضای ثبت کرد.^۲

پس از انتشار آگهی تقاضای ثبت خارک و خارکو و گناوه در روزنامه، اداره خالصه در همان سال و در مدت قانونی به وظیفه خود در حفظ املاک دولتی عمل کرد و به آن تقاضای ثبت اعتراض نمود و این اعتراض طبق معمول به دادگاه شهرستان محل ارجاع شد. گرچه با اوضاع نابهشامان کشور در آن سال‌ها و ضعف حکومت مرکزی و نفوذ محلی حیات داودی اداره خالصه نمی‌توانست مانع مداخلة حیات داودی در خارک و خارکو و گناوه بشود، معهذا اعتراض به موقع اداره خالصه مانع صدور سند مالکیت گردید.^۲

در سال‌های بعد –بهویژه در دهه ۱۳۳۰ خورشیدی– با تثبیت قدرت حکومت مرکزی و افزایش نفت صادراتی ایران، اهمیت جزیره خارک و نیز لزوم تبدیل آن به یک پایگاه بزرگ دریایی برای بارگیری و صدور نفت روزبه‌روز روشن‌تر شد. ولی برای تبدیل خارک به یک پایگاه دریایی، نخست می‌بایست تعلق مالکیت جزیره به دولت تثبیت

می‌گردید و تکلیف تقاضای ثبت حیات داوودی‌ها روشن می‌شد.^۱ سرانجام در سال ۱۳۳۷، زمانی که میرزا جوادخان عامری دادستان کل کشور بود و به اقتضای شغل خود ریاست شورای عالی ثبت را هم به‌عهده داشت، شکایت و اعتراض اداره خالصه را در شورای عالی ثبت مطرح کرد. در نتیجه پرونده‌های مربوط به تقاضای ثبت حیات داوودی‌ها توسط اداره کل خالصه به شورای عالی ثبت ارسال شد. شورا جلسات متعددی به ریاست آقای عامری و شرکت سید مرتضی ویشگایی رئیس شعبه دوم دیوان عالی کشور و غلامرضا فولادوند، مدیر کل ثبت استناد، تشکیل داد و پس از چندین جلسه مطالعه و رایزنی، تقاضای ثبت داوودی‌ها را باطل اعلام داشت. پیرو این امر، شرکت ملی نفت ایران به برپایی اسکله‌های عظیم و تاسیسات بارگیری نفت مبادرت کرد و برای ایجاد مراکز اداری و مسکونی در آنجا دست به عمل زد.^۲

ریاست کمیسیون مرزی ایران و پاکستان

سال‌ها پس از به وجود آمدن پاکستان، مرزهای ایران با پاکستان به صورت قطعی تعیین‌نشده بود و اختلاف‌نظرهایی میان دو کشور وجود داشت. در اواسط دهه ۱۳۳۰ دولت در صدد برآمد به این وضع خاتمه دهد. لذا قرار شد هریک از طرفین هیأتی را برای رفع اختلافات مرزی معین کند.

نظر هیأت دولت پس از بحث بر این قرار گرفت که از میرزا جوادخان عامری دعوت شود ریاست این هیأت را بپذیرد. دکتر علیقلی اردلان وزیر وقت امور خارجه (دی ۱۳۳۴- فروردین ۱۳۳۷) از طرف هیأت وزیران مأمور شد این موضوع را به آقای عامری، استاد قدیمی خود، اطلاع دهد و خواهش کند این مأموریت را به‌عهده بگیرد. چون آقای عامری تمایلی به این کار نشان نداد. مراتب به عرض شاه رسید و شاه نیز که آقای عامری را مناسب‌ترین شخص برای این کار می‌دانست شخصاً به ایشان تکلیف کرد که این وظیفه را تقبل کرده و به انجام برساند. لذا فرمان «ریاست کمیسیون مرزی ایران و پاکستان» روز ۲۵ بهمن ۱۳۳۴ به نام آقای عامری صادر شد.

ژنرال اسکندر میرزا، رئیس جمهور وقت پاکستان، که روابط نزدیکی با شاه برقرار کرده بود، یک ژنرال پاکستانی، از دوستان نزدیک خود، را به ریاست هیأت پاکستانی گماشت. این دو هیأت جلسات متعددی در تهران تشکیل دادند و پس از بحث‌های زیاد

۱. همان کتاب، همان صفحه.

۲. همان کتاب، همان صفحه.

موفق شدند اختلافات مرزی ایران و پاکستان را به صورت دوستانه فیصله دهند. گرچه شاه به دفعات به آقای عامری سفارش می‌کرد که زیاد سخت نگیرد و این کار را زودتر خاتمه دهد، میرزا جوادخان مصمم به حفظ منافع ایران بود و در جلسات فوق العاده طولانی که برای این امر تشکیل می‌شد به هیچ وجه حاضر به عدول از آن‌چه منافع ایران می‌دانست نبود.

زمانی که رئیس جمهور پاکستان برای دیداری به تهران آمده بود، شاه که شخصاً آقای عامری را به او معرفی می‌کرد گفت: «این همان مردی است که علی‌رغم سفارش‌های من به دوست شما و رئیس هیأت نمایندگی‌تان آن‌چنان سخت می‌گیرد».

در نتیجه کوشش فوق العاده میرزا جوادخان، در خلال مذاکرات بی‌امانی که انجام می‌گرفت، مرز ایران با پاکستان نقطه گذاری شد و هیچ نقطه‌ای در آن خط‌کشی عظیم از قلم نیفتاد. به یمن این مرزبندی، اختلافات کلاً فیصله یافت و شناسنامه جغرافیای ایران در آن خطه، به صورتی شسته و رفته تحدید حدود شد. این امر باعث شد که هیچ یک از طرفین نسبت به قلمروی دیگری اعتراض یا ادعایی نداشته باشد و مناسبات میان دو کشور بدون دغدغه توسعه یابد.

ناگفته پیداست که مراودات دو همسایه از آن پس روابطی صمیمانه شد و رشته قراردادهایی که میان طرفین منعقد گردید به آن صمیمیت استحکام و معنی بخشید. این امر در عالم سیاست و روابط دو همسایه موهبتی بزرگ است.

صورتی که از مذاکرات دو هیأت در تهران بر جای مانده، پرونده‌ای است خیره‌کننده از احساس وطن‌خواهی و بینش بالای سیاسی و حقوقی مذاکره کننده.

تبرستان
www.tabarestan.info

۱۲۹۹ مقدمات کودتای

برآمدن رضاخان و سلطنت رضاشاه

بخش سوم

تبرستان

در دوره چهار ساله جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، و نیز تا دو سال پس از جنگ، درواقع ایران به صورت ملوک الطوایفی درآمده و حکومت مرکزی بسیار ضعیف بود. در چنین شرایطی، طبعاً اداره کشور بسیار مشکل می‌بود. در نتیجه پس از استعفای اضطراری مشیرالدوله در اوایل آبان ۱۲۹۹ شمسی، هیچ‌کس داوطلب زمامداری نبود. احمدشاه به هرکس برای قبول این کار متولّ شد پاسخ رد شنید. همه به انتظار حوادث نشسته بودند و هیچ‌کس حاضر به همکاری با احمدشاه برای اداره امور کشور نبود. نه عین الدوله ریاست دولت را پذیرفت، نه سپهسار تنکابنی. مستوفی‌الممالک هم که همیشه برای قبول این کار آمادگی داشت این‌بار از قبول آن سرباز زد. احمدشاه ناگزیر به سپهدار اعظم (سردار منصور سابق) متولّ شد. فتح‌الله‌خان سپهدار که در میان مردم به طرفداری از بریتانیا شهرت داشت، به قبول مسئولیت تن در داد و فرمان صدارت خود را دریافت کرد.^۱

یکی از عواملی که باعث و خامت اوضاع شده بود این بود که درواقع روس‌ها از میدان سیاست ایران خارج شده بودند و در نتیجه میدان، بدون مبارز، به دست انگلیسی‌ها افتاده بود. در عین حال خواسته‌ای دولت انگلیس از زمامداران ایران یکی دو تا نبود.

۱. عاقلی، نخست وزیر ایران، صفحات ۲۷۰-۲۷۱.

نخستین اقدام سپهدار، عزل «پالکونیک استارولسکی»^۱ فرمانده روس قراچانه بود که فقط دو ماه قبل در دولت مشیرالدوله و پس از فتح رشت، از طرف احمدشاه به درجه سرداری و دریافت شمشیر مرضع نائل آمده بود. سپهدار برای سردار همایون، افسر قراچانه، که تحصیل کرده سن سیر^۲ فرانسه بود، و مدتی هم معاونت وزارت جنگ را داشت، حکمی صادر کرد و او را به ریاست قراچانه گماشت.^۳

روی کار آمدن سپهدار که به جانبداری از انگلیس شهرت داشت از یک طرف و عزل فرمانده روس قراچانه از طرف دیگر، مردم را نسبت به او و کابینه‌اش بدین کرد. اصناف و کسبه دست به تظاهرات زدند. سپهدار برای روشن کردن ذهن مردم مبادرت به صدور بیانیه کرد. کسانی که با قلم سید ضیاء الدین مدیر روزنامه رعله آشنایی داشتند فوراً دریافتند که این بیانیه را سید تنظیم و سپهدار امضا کرده‌اند. بیانیه مزبور چند نکته جالب توجه داشت: نخست آنکه سپهدار به بیماری روحی خود اشاره کرده بود. دوم اینکه تصمیم درباره قرارداد ۱۹۱۹ را موقول به رأی مجلس نموده بود. سوم اینکه عزل فرمانده روس قراچانه را امری عادی قلمداد کرده بود.^۴

سپهدار پس از صدور بیانیه نسبت به اخراج سایر صاحبمنصبان روس اقدام کرد و کلیه آن‌ها را از خدمت در قراچانه معاف نمود. او پس از ۱۸ روز زمامداری و اتخاذ چند تصمیم، هیأت وزیران را به شاه معرفی کرد. ولی کابینه جدید هنوز برنامه خود را تنظیم نکرده بود که دولت بریتانیا یادداشت شدیدالحنی برای دولت فرستاد و متذکر شد که نکات زیر باید فوراً به مرحله اجرا درآید:

- الف: قراچانه ایران باید تحت نظارت و فرماندهی مأمورین انگلیسی قرار گیرد.
- ب: اگر دولت ایران کمک مالی بخواهد این کمک به شرطی پرداخت خواهد شد که دست دوستی به طرف دولت بریتانیا دراز کند.^۵

یادداشت دولت بریتانیا در حقیقت روح و خلاصه قرارداد ۱۹۱۹ بود ولی روشن نبود دولت انگلیس پس از خروج حریف (روسیه) از صحنه سیاست ایران اکنون چه منظوری دارد. این یادداشت، سپهدار رئیس‌الوزرا ناتوان و بی‌سیاست ایران را حیران و

1. Starolzeski

2. Saint-Cyr

۴. همان کتاب، صفحه ۲۷۱.

۲. همان کتاب، صفحه ۲۷۱.

۵. همان کتاب، صفحه ۲۷۲.

سرگردان کرد. او به احمدشاه مراجعه و کسب تکلیف کرد. شاه دستور داد در غیاب مجلس جلسه مشاوره‌ای از رجال، معاریف، علماء، نمایندگان انتخاب شده دوره چهارم و بازرگانان در حضور او تشکیل گردد تا مسأله مورد شور و غور قرار گیرد و پاسخ مقتضی به سفارت انگلیس داده شود. جلسه مشاوره تشکیل شد. احمدشاه نطق افتتاحیه را ایراد کرد و علت تشکیل جلسه را بیان نمود و سپس جلسه را ترک کرد. سپهدار نطق مفصلی تنظیم کرده بود که توسط ادیب‌السلطنه معاونش قرائت شد. آنگاه نصرالملک، وزیر مشاور، سیاست خارجی کشور را تشریح کرد و به مسائل حاد روز اشاره نمود. بعد اعلامیه علماء که مختصر و مفید بود قرائت شد و بحث پیرامون مسائل مختلف آغاز گردید. سرانجام پس از ساعتها بحث و مذاکره، جلسه مشاوره نظر داد که این گروه هیچ‌گونه مسئولیتی ندارد و طبعاً برای اتخاذ هر نوع تصمیمی باید مجلس شورای ملی که تعداد نمایندگان آن اکنون به حد نصاب رسیده بود افتتاح شود و شروع به کار کند.

بدین ترتیب جلسه درواقع بدون نتیجه پایان یافت.^۱

افکار عمومی همچنان متینج بود و روزنامه‌ها اخبار ضد و نقیضی انتشار می‌دادند. قوای روس گیلان را عملاً در اشغال خود داشتند و از بیم این‌که انگلیسی‌ها آن‌جا را متصرف شوند، از تخلیه گیلان خودداری می‌کردند. در آن ایام در حالی که دولت بریتانیا برای تصویب قرارداد به دولت ایران فشار می‌آورد، دولت جدید التأسیس اتحاد جماهیر شوروی در مقام تحبیب ایرانیان و لغو امتیازاتی بود که روسیه تزاری در گذشته به دست آورده بود.

وثوق‌الدوله مشاور‌الممالک انصاری را که چندبار به وزارت امور خارجه رسیده بود و قبل اسالیان دراز در روسیه مأموریت داشت، به عنوان سفیر ایران در کشور جدید التأسیس شوروی به مسکو فرستاد. مأموریت عمده مشاور‌الممالک برقراری روابط جدیدی بود که بتواند حتی‌المقدور امتیازاتی را که بعد از انعقاد قرارداد ترکمانچای به ایران تحمیل شده بود از بین برد. وی پس از یک سال مذاکره موفق شد رئوس مطالبی را که می‌بایست بین ایران و شوروی مورد توافق قرار گیرد تعیین و تدوین کند. رئوس این مطالب که ابتدا مورد تأیید کابینه قرار گرفت و سپس به صورت یک قرارداد به مجلس شورای ملی تسلیم شد، به شرح زیر بود:

۱. دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قراردادهای روسیه تزاری با ایران را لغو

می‌کند.

۲. دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قراردادهایی را که دولت روسیه تزاری با دولت ثالثی راجع به ایران منعقد نموده بود، ملغی شده تلقی می‌کند.
۳. دولت جمهوری روسیه قروض ایران به روسیه تزاری را باطل می‌شمارد.
۴. دولت جمهوری روسیه بانک استقرار ارضی را با نقود و اموال منتقول و غیرمنتقول آن به ایران واگذار می‌کند.
۵. دولت جمهوری روسیه شوسته انزلی-تهران-قزوین-همدان و کلیه متعلقات آن، وسایل نقلیه در راه ارومیه، تمام خطوط تلگرافی که روسیه در ایران کشیده و نیز تمامی متعلقات بندر انزلی را به ایران تسلیم و تفویض می‌کند.
۶. تمامی امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته‌اند از درجه اعتبار ساقط است. از میان اراضی و املاکی که روسیه سابق در ایران دارد بوده فقط دو ملک سفارت در تهران و زرگنده و عمارت کنسولگری‌ها در ملکیت جمهوری روسیه باقی ماند.
۷. دو دولت متعاهد، در کشتیرانی در بحر خزر، حقوق متساوی خواهند داشت.
۸. حق قضاؤت کنسول‌ها به‌کلی باطل شده و اتباع هر دو طرف، جمهوری روسیه و ایران، تابع قوانین محلی خواهند بود.

این قرارداد که مجموعاً شامل ۲۶ بند بود، درواقع مانند موهبت یا حتی معجزه‌ای بود که تصور آن نیز برای دولت ایران امکان نداشت. اما دولت هنوز مزء قرارداد با شوروی را نچشیده بود که دچار تزلزل شد. برادران هدایت (نصرالملک و فهیم‌الدوله) که از ارکان دولت بودند، از عضویت در کابینه استعفا دادند. سپهبدار که عرصه را بر خود تنگ دید، تمارض کرد، سرکار حاضر نشد و روز ۲۶ دی ۱۲۹۹ استعفای خود را به شاه تسلیم کرد.^۱

احمدشاه ظاهراً استعفای سپهبدار را پذیرفت و به معاونین وزارت‌خانه‌ها دستور داد تا تعیین کابینه جدید امور وزارت‌خانه‌ها را کفالت کرده مستقیماً از او کسب تکلیف نمایند. او سپس به ترتیب با مستوفی‌الممالک، مشیر‌الدوله و عین‌الدوله مذاکره کرد و ریاست دولت را به آن‌ها تکلیف نمود. ولی با توجه به وختامت اوضاع و احوال مملکت هیچ‌کدام

۱. عاقلی، نخست‌وزیران ایران، صفحه ۲۷۶.

از آن‌ها زیر بار مسئولیت نرفت و هر سه ترجیح دادند در آن ایام تیره و تار از صحنه سیاست دور بمانند. احمدشاه ناگزیر شد دستور دهد یک مجلس مشاوره عالی تشکیل شود و در پیامی که برای آن مجلس فرستاد گفت: به هرکس پیشنهاد ریاست دولت می‌شود از زیربار مسئولیت فرار می‌کند و در حال حاضر هیچ‌کس جز سپهبدار حاضر به قبول چنین شغلی نیست. هیأت مشاوران پس از تبادل نظر چون انتخاب نخست‌وزیر را از حقوق شاه می‌دانست، ضمن اشاره به این مطلب، زمامداری مجدد سپهبدار را تأیید کرد.^۱

بدین ترتیب سپهبدار دویاره فرمان صدارت را دریافت کرد ولی به هرکس پیشنهاد وزارت می‌داد جواب رد می‌شنید. او سرانجام پس از ۲۶ روز تلاش کایenne نیم‌بنده تشکیل داد و به حضور شاه معرفی کرد. از میان وزرا و سابق، فهیم‌الدوله، وحید‌الملک و سلیمان‌خان حاضر به عضویت در دولت جدید نبودند و به جای آن‌ها حاج محتشم‌السلطنه و میرزا عیسی‌خان وارد کایenne شدند. نصرالملک هم که قبلاً وزیر مشاور بود، به سمت وزیر تجارت و فوائد عامه معرفی شد.^۲

کودتای سوم اسفند (۱۳۹۹) (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)

سپهبدار پیش از این‌که موفق به تشکیل کایenne جدید خود شود، در تهران حکومت نظامی برقرار کرد و اعلامیه‌ای انتشار داد که به مردم مژده دولتی قوی را می‌داد. ولی همه به خوبی می‌دانستند دولت مقتدری که او بشارت آن را می‌داد، دولت او نیست. تنها در حدود یک هفته از عمر دولت جدید می‌گذشت که شایع شد عده‌ای قزاق مسلح به سوی تهران حرکت کرده‌اند. این خبر مثل صاعقه در تهران پیچید. اما روزنامه‌ها فقط جسته گریخته و با اشاره و ابهام این خبر را منتشر کردند.

روز اول اسفند روزنامه دولتی ایران، که به مدیریت زین‌العابدین رهنما منتشر می‌شد، رسم‌آ نوشت که رضاخان میرپنج با دو هزار نفر قزاق برای رفتن به سرخانه و زندگی خود به تهران می‌آیند و خطری در بین نیست. این خبر توسط دفتر رئیس‌الوزرا برای روزنامه ایران فرستاده شده بود. ولی در ارسال آن به قدری عجله کرده بودند که فرصت نکرده بودند متن خبر را که روی کاغذ روزنامه رصد (به مدیریت سید ضیاء‌الدین) نوشه

۱. همان کتاب، صفحات ۲۷۶-۲۷۷.

۲. همان کتاب، صفحه ۲۷۷.

شده بود روی کاغذ دفتر رئیس‌الوزرا پاکنوسیس کنند.^۱

حقیقت این بود که یک نیروی ۲۵۰۰ نفری از قزاقان بریگاد همدان (مستقر در قزوین) که روز ۲۹ بهمن ۱۲۹۹ تحت فرماندهی میرپنج رضاخان از قزوین حرکت کرده بودند، در حوالی روز دوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۰ فوریه ۱۹۲۱) به قریه مهرآباد در حومه تهران (محل کنونی فرودگاه مهرآباد) رسیدند. در آنجا چند ساعتی به آن‌ها راحت باش داده شد تا رفع خستگی کنند و برای انجام بخش اصلی مأموریت خود – یعنی تصرف تهران – آماده شوند.

احمدشاه وقتی مطلع شد که این گروه از قزاق‌ها به جومهوری تهران رسیده‌اند سخت متوجه شد. او برای چاره‌جویی، و پس از مشوره‌ها نزدیکانش، صلاح در این دید که با «نورمن»، وزیر مختار بریتانیا در تهران، ملاقات و مذاکره کند. سپهدار اعظم، رئیس‌الوزرا، هم پیامی برای «اسمارت»، دبیر شرقی سفارت، فرستاد و خواستار ملاقات و تبادل نظر با او شد. وزیر مختار ظاهراً در سفارت نبود و لذا ملاقات‌های بین او و شاه انجام نشد. ولی رئیس‌الوزرا پس از بحث با «اسمارت» به این نتیجه رسید که بهتر است معین‌الملک، رئیس دفتر مخصوص شاه، به اتفاق نماینده‌ای از طرف سفارت بریتانیا به دیدار فرماندهان قزاق بروند و بکوشند آن‌ها را با نصیحت و دلیل و برهان و ادار به بازگشت به قزوین کنند. ضمناً قرار شد دولت نیز نماینده‌ای در هیأت داشته باشد. سپهدار معاون خود ادیب‌السلطنه (سمیعی) را برای این کار برگزید.

هم‌مان با وقتی که نیروهای قزاق آماده حرکت به تهران شده بودند غفلتاً خبری در اردبیل پیچید که هیأتی از تهران برای مذاکره با فرمانده قزاق‌ها به مهرآباد آمده است. این هیأت مرکب بود از معین‌الملک رئیس دفتر مخصوص شاه، ادیب‌السلطنه (سمیعی) معاون نخست‌وزیر و دو افسر انگلیسی. این هیأت به مجرد رسیدن به مهرآباد به حضور میرپنج رضاخان راهنمایی شد. آن‌ها با کمال تعجب دیدند که سید‌ضیاء‌الدین، روزنامهنگار معروف تهران هم که عمامه و عبای خود را برداشته و کلاه‌پوستی بر سر گذاشته بود، در آنجا حضور دارد. معلوم شد سید ضیاء در مهرآباد به اردبیل قزاقان ملحق شده بود که به اتفاق آن‌ها وارد پایتخت شود.

هیأت اعزامی ضمن مذاکراتی که در حدود یک ساعت طول کشید نهایت سعی خود را به کار برد که میرپنج رضاخان را از قصد ورود به تهران منصرف کند. ولی کوشش آن

گروه به جایی نرسید. رضاخان به خصوص تأکید می‌کرد که نیروی فرقاً، که تجربه دست اول از خطرات بشویسم — که با آن رویه رو شده و جنگیده بود — دارد، می‌داند در صورتی که مت加وزان گیلان تهران را بگیرند چه مصیبی دامنگیر مردم خواهد شد، و لذا مصمم است برای نجات مملکت دست به اقدام بزند. رضاخان به ویژه تصریح کرده بود که نیروی فرقاً از دست حکومت‌های نالایقی که در تهران بر سر کار آمده‌اند به ستوه آمده است، به خصوص که هیچ‌کدام از آن‌ها قدمی برای اصلاح و پشتیبانی از نیروی فرقاً، که در مرحله آخر باید جلوی حمله مت加وزان گیلان را بگیرد، برنداشته‌اند. او تأکید کرده بود که این مسأله‌ای است که اکنون به صورت جاد در آمده، از این‌رو، تکلیف قوای نظامی ایران باید پیش از خروج نیروهای انگلیسی از این کشور روش شود، و این کاری است که به هیچ‌وجه از دست زمامداران نالایق فعلی ساخته نیست.

هیأت اعزامی در حدود ساعت یازده شب به تهران بازگشت و شکست مأموریت خود را به اطلاع شاه و رئیس‌الوزرا رساند. در حدود یک ساعت پس از بازگشت این هیأت، یعنی اندکی بعد از نیمه شب، فرقاً‌ها وارد تهران شدند و در اولین دقایق بامداد سوم اسفند فراقخانه تهران را اشغال کردند. هنگام ورود فرقاً‌ها به تهران مقاومت مهمی صورت نگرفت و قوای نظامی پایتخت تقریباً بدون مقاومت تسليم شدند. حتی امینه (ژاندارمری) که چند برابر فرقاً‌ها نیرو داشت، نظاره‌گر حوادث شد و تهران به راحتی به دست کودتاگران افتاد. سپه‌دار اعظم، رئیس‌الوزرا، از ترس به سفارت انگلیس پناه برد و در آن‌جا متخصص شد و بدین ترتیب دوران چهار ماهه رئیس‌الوزراییش پایان یافت.

روز چهارم اسفند ۱۲۹۹، سید ضیاء‌الدین، مدیر روزنامه رعد و رهبر کودتا، با تشریفات نظامی به سمت فرح‌آباد، محل اقامت احمدشاه، رفت. پس از مذاکرات طولانی که میان احمدشاه و سید ضیاء انجام شد، بالآخره شاه دستور داد فرمان ریاست دولت سید صادر شود. سپس او از شاه خواست تلگرامی در تأیید صدارتش به ایالات مخابره شود. خود او نیز در توجیه زمامداریش اعلامیه مفصلی انتشار داد و سیاست‌های داخلی و خارجی دولت خود را تشریح کرد.

متعاقب اعلامیه رئیس‌الوزرا، میرپنج رضاخان نیز که هم درجه سرداری و هم لقب سردار سپه گرفته و هم فرماندهی دیویزیون فرقاً را حائز شده بود، طی اطلاعیه‌ای، ضمن شرح خدمات دیویزیون فرقاً در گذشته، متن اعلامیه رئیس دولت را تأیید کرد. در کابینه جدید که متعاقباً به احمدشاه معرفی شد، ماثور مسعودخان (کیهان) وزیر جنگ

بود و سلطان محمدخان عامری ریاست دفتر مخصوص رئیس‌الوزرا را به عهده داشت. انتشار خبر زمامداری سید ضیاء‌الدین و خبر بازداشت در حدود ۱۰۰ نفر از رجال و احتمالاً اعدام برخی از آن‌ها در بعضی از ایالات و ولایات سوء‌اثر داشت و تعدادی از ولات و حکام در مقام معارضه با ریاست وزرای او برآمدند. از جمله قوام‌السلطنه فرمانروای خراسان و سیستان، درباره حکومت سید ضیاء توضیحاتی خواست. مصدق‌السلطنه (دکتر محمد مصدق)، والی فارس، در پاسخ تلگرام احمدشاه مبنی بر زمامداری سید ضیاء جواب اعتراض‌آمیزی مخابره کرد و متذکر شد که انتشار خبر صدارت سید در فارس موجب شورش خواهد شد. اکبر‌میرزا صارم‌الدوله، حکمران کرمانشاه، نیز در صدد برآمد با قوایی که در اختیار داشت مشکلاتی برای دولت جدید فراهم کند.

قوام‌السلطنه روز ۱۳ فروردین ۱۳۰۰ توسط کلنل محمدتقی خان (پسیان)، رئیس ژاندارمری خراسان، توقيف شده به تهران اعزام گردید و اموالش مصادره شد. در پاسخ دکتر مصدق، سید ضیاء‌الدین تلگرام شدیدالحنی ارسال کرد که در آن ندای اصلاحات داده و متذکر شده بود که با تھور و جسارت هر مشکلی را از پیش پا برخواهد داشت. دکتر مصدق از سمت خود استعفا داد و به خاک بختیاری رفت. صارم‌الدوله از طرف ژاندارمری تحت تعقیب قرار گرفت و بین محافظین او و ژاندارم‌ها نزاع در گرفت. عده‌ای مقتول و تعدادی زخمی شدند و قوای ژاندارمری توانست صارم‌الدوله را بازداشت کند و به زندان تهران انتقال دهد.

سید ضیاء‌الدین در حدود سه ماه با اختیارات کامل زمام امور کشور را در دست داشت. او در روزهای آخر حکومت خود سردار سپه را به وزارت جنگ و مأمور مسعودخان (کیهان) را به وزارت مشاور منصب کرد.

دولت سید ضیاء‌الدین که از طرف عده‌ای «کابینه سیاه» نامیده شد، در طول عمر کوتاه خود به اصلاحات و اقداماتی دست زد. از جمله قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را ملغی اعلام نمود (هشتم اسفند ۱۲۹۹ برابر با ۲۶ فوریه ۱۹۲۱) و عهdenamهای با دولت شوروی منعقد کرد که در نتیجه آن تمام مؤسسات تزاری در ایران به تصرف دولت ایران درآمد. شهرداری تهران و شهرستان‌ها را تأسیس نمود. برای انجام اصلاحات مورد نظر به استخدام تعدادی مستشار از سوئد، امریکا، فرانسه و انگلستان مبادرت کرد. بودجه کشور را به مقدار قابل ملاحظه‌ای تقلیل داد. مقرری شاهزادگان و سایر درباریان را

موقوف کرد. از حقوق احمدشاه و محمدحسن میرزا ولیعهد مبالغ قابل ملاحظه‌ای کسر نمود. در دوران زمامداری سید ضیاء قوای انگلیس ایران را تخلیه کردند و پلیس جنوب تحت سیطره قوای ایران درآمد.

تعديل بودجه دربار و حذف حقوق شاهزادگان و سایر درباریان و تقلیل حقوق شاه و ولیعهد از یک طرف و فشار نزدیکان و وابستگان رجالی که در دوران حکومت کودتا زندانی شده بودند از طرف دیگر، باعث شد که مخالفین سید ضیاء با اجازه سفارت انگلیس با شاه توافق کنند و از او بخواهند که سید را برکار کند و به جای او شخص دیگری را برای اجرای اصلاحات لازم منصوب نماید.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

همان‌طور که دکتر مصطفی دبیری نوشته است:

«کودتای لشکر قزاق، بامداد روز سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) سید ضیاء‌الدین طباطبائی را بر سر کار آورد. سید ضیاء‌الدین، مغز سیاسی این حرکت و رضاخان میرپنج، افسر ایرانی لشکر قزاق، بازوی مسلح آن بود.

حکومت کودتا، بی‌درنگ، به چند اقدام مهم دست زد. پنج روز پس از حدوث کودتا، ایران عهدهنامه موذت با روسیه شوروی را امضا کرد. سید ضیاء‌الدین، الغا قرارداد ۱۹۱۹ با انگلستان را اعلام داشت. به دستور وی، حدود سیصد نفر از اشرف و زمینداران بازداشت شدند و اموال آنان مصادره گردید. سیستم قضایت کنسولی اتباع بیگانه در ایران (کاپیتولاسیون) باطل اعلام شد. نیروهای نظامی ایران، به مأموریت در اطراف سفارتخانه‌های خارجی در تهران، گمارده شدند تا به بهانه پاسداری از نمایندگی‌های سیاسی مقیم پایتخت، مانع پناهنه شدن و بست نشستن اتباع بیگانه و ایرانیان در آنجاها بشوند».^۲

روز سوم خرداد ۱۳۰۰ (۱۴ مه ۱۹۲۱)، یعنی درست سه ماه پس از آغاز حکومت سید ضیاء، او به قصر فرح آباد احضار شد و شاه به او تکلیف استعفا کرد. ولی سید نپذیرفت و از شاه خواست او را عزل کند. همزمان با وقتی که میان شاه و سید ضیاء گفتگوهای تندي رو بدل می‌شد، عده‌ای در مسجد سلطانی جمع شدند و علیه او دست به تظاهر زدند. سید یعقوب انوار، سید محمد تدین و شکوه‌السادات واعظ هر کدام اظهارات تندي علیه دولت نمودند و عزل و تبعید سید ضیاء‌الدین را خواستار

۱. عاقلی، نخست وزیر ایران، صفحات ۲۹۰-۲۹۱.

۲. دبیری، دکتر مصطفی، انگلستان و روسیه در ایران، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶، صفحه ۱۱۸.

شدند. مذاکرات شاه و سید بالآخره به این نتیجه رسید که فرمان عزل او از طرف شاه صادر شود و او با تعدادی از نزدیکان خود تهران را به قصد اروپا ترک کند. حفاظت جان سید از طرف شاه، سفارت انگلیس، قوای قزاق و امنیه (ژاندارمری) تضمین گردید و مبلغ ۲۵ هزار تومان برای این مسافرت از خزانه دولت پرداخت شد.^۱

ساعت چهار بعداز ظهر روز چهارم خرداد ۱۳۰۰، سید ضیاء به اتفاق مأذور مسعودخان، وزیر مشاور، ایپکیان ارمنی، رئیس بلدیه (شهرداری)، و کلتل کاظم خان، با تعدادی مستحفظ قزاق از تهران به سوی قزوین حرکت کردند. هنگام خروج سید از تهران تلگرام زیر از طرف احمدشاه به تمام ولات و حکام مخابره شد:^۲

نظر به مصالح مملکتی، میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزرا منفصل فرمودیم
و مشغول تشکیل هیأت وزرای جدید هستیم. باید کمال مراقبت را در حفظ
انتظامیات به عمل آورید و مطالب مهم را مستقیماً به عرض برسانید.

شاه

خبر برکناری سید ضیاء بازتاب وسیعی داشت. خانواده‌های رجال و اعیان غرق در سرور و شادی شدند. بر عکس جوانان و اصلاح طلبان که اقدامات اصلاحی سید را دیده بودند و امیدواری زیادی به اصلاحات پیدا کرده بودند در غم و اندوه فرو رفتند.

همه می‌خواستند بدانند جانشین سید کی خواهد بود—به خصوص که شرایطی که برای جانشین او لازم شمرده می‌شد در کمتر رجلی وجود داشت. هر که بود می‌باشد مقتدر باشد و از مشکلات و کارشکنی‌ها نهار است. او می‌باشد با سابقه و کار کشته بوده و تمام مراحل دیوانی را طی کرده باشد. از همه مهم‌تر، او می‌باشد شخصیتی باشد که مورد قبول سایر رجال هم باشد. همه این شرایط جز در قوام‌السلطنه، حاکم سابق خراسان و سیستان، که آنوقت در زندان عشرت‌آباد محبوس بود، در شخص دیگری یافت نمی‌شد.^۳

احمدشاه رئیس تشریفات خود را به زندان عشرت‌آباد نزد قوام‌السلطنه فرستاد و پذیرش صدارت را به او تکلیف کرد. بعداز ظهر روز هشتم خرداد ۱۳۰۰ در قصر فرح آباد شاه و قوام‌السلطنه ملاقات و در حدود چهار ساعت مذاکره کردند. پس از توافق

۱. عاقلی، نخست وزیران ایران، صفحه ۲۹۱.

۲. همان کتاب، همان صفحه.

۳. عاقلی، نخست وزیران ایران، صفحه ۲۹۷.

روی مسائل عمدۀ مملکتی، قوام‌السلطنه روز چهاردهم خرداد (۴ ژوئن) زمامداری را با اختیارات تام پذیرفت.^۱

از اولین اقدامات قوام‌السلطنه، حتی پیش از تعیین و معرفی هیأت دولت، آزادی زندانیان سید ضیاء بود. روز نهم خرداد قوام‌السلطنه به اتفاق سردار سپه به زندان عشرت‌آباد رفت و دستور آزادی تمام محبوسین را داد. رئیس‌الوزرا پس از چند روز مطالعه کابینه خود را به احمدشاه معرفی کرد. در این کابینه سردار سپه وزارت جنگ، مصدق‌السلطنه وزارت مالية، عمید‌السلطنه وزارت عدلیه و حکیم‌الدوله وزارت صحیه و امور خیریه را به عهده داشتند. نکته جالب توجه در مورد ترکیب کابینه قوام‌السلطنه این بود که جز این چهار وزیر، بقیة اعضای کابینه محبوسین سید ضیاء بودند. مصدق‌السلطنه زندانی نشده بود چون قبل از بازداشت به حاکم بختیاری رفته بود و از دسترس سید ضیاء دور بود. عمید‌السلطنه و حکیم‌الدوله هر دو طبیب بودند و سوابق سیاسی زیادی نداشتند.

قوام‌السلطنه پس از معرفی کابینه خود به احمدشاه، اعلامیه‌ای انتشار داد. در این اعلامیه مشکلات مملکت، علت قبول ریاست دولت، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی، افتتاح دوره چهارم مجلس شورای ملی، بسط و توسعه قشون، حفظ امنیت، اصلاح فلاحت، اصلاح وضع مالی، و حسن رابطه با کشورهای دیگر تشریح شده بود. به طور کلی مفاد بیانیه حکایت از این داشت که دولت جدید با قدرت کامل در صدد اصلاح و ترمیم خرابی‌های گذشته است و هر کس با برنامه‌های دولت مخالفت کند بهشدت مورد تأدیب قرار خواهد گرفت.^۲

اقدام بعدی قوام‌السلطنه گشايش دوره چهارم مجلس شورای ملی (اول تیر ۱۳۰۰) بود. ولی بهراه انداختن این مجلس که وارث یک دوره هشت ساله فترت و هرج و مرج و ملوک الطوایفی و اغتشاشات داخلی و تحریکات خارجی بود، مورد مخالفت عده زیادی از رجال و مردم عادی قرار گرفته بود. نمایندگان دوره چهارم از چند گروه تشکیل می‌شدند. نزدیک به نیمی از آن‌ها در زمان صدارت و ثوق‌الدوله انتخاب شده بودند. گروهی دیگر وکلایی بودند که طرف یک سال گذشته در زمان مشیر‌الدوله و سپهبدار رشته از حوزه‌های انتخاباتی مختلف سر درآورده بودند. چندین حوزه نیز هنوز نماینده‌ای نداشت. اما قوالسلطنه که مصمم به پایان دادن به این دوره فترت بود، بدون

۱. همان کتاب، همان صفحه.

۲. همان کتاب، صفحه ۲۹۹.

توجه به مشکلات و مخالفت‌ها با سرعت زیاد دست به اقدام زد و روز اول تیرماه ۱۳۰۰، یعنی تنها تقریباً بیست روز پس از قبول زمامداری، مجلس را دایر کرد. احمدشاه در نقط مفصل افتتاحیه خود به عویژه روی توسعه قشون و قوای تأمینیه تأکید کرد و از مجلس خواست که هرچه زودتر بودجه لازم برای این کار را تصویب کند.^۱

دوره چهارم مجلس، پس از انجام کارهای مقدماتی، میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملک را به ریاست و سید حسن مدرس و میرزا ابراهیم‌خان حکیم‌الملک را به نیابت ریاست انتخاب کرد. یکی از نمایندگانی که پیش از کودتای ۱۲۹۹، از شهر یزد، به نمایندگی دوره چهارم انتخاب شده بود سید ضیاء‌الدین بود. ولی اعتبارنامه او اصلاً در مجلس چهارم مطرح نشد. برای تسکین بیشتر آلام زندانیان سابق، اعتبارنامه‌های دو نفر از نزدیکان سید، سلطان محمدخان عامری و حسین‌خان عدل‌الملک، نیز در مجلس مطرح و رد شد.

یکی دیگر از اقدامات عمدۀ مجلس چهارم، رد قرارداد خفّت‌بار ۱۹۱۹ ایران و بریتانیا بود.

سید ضیاء خود چندی در سویس زندگی کرد و سپس به فلسطین رفت و به کشاورزی پرداخت. در سال ۱۳۲۲ شمسی، پس از اشغال ایران از طرف قوای بیگانه، سید بار دیگر از یزد به نمایندگی دوره چهاردهم مجلس انتخاب شد و به ایران بازگشت. او با استفاده از آزادی‌های نسیی دهه ۲۰ و در فضای نسبتاً باز سیاسی آن دوره، برای بازگشت به قدرت دست به تشکیل چند حزب سیاسی، از جمله احزاب وطن و اراده ملی، زد – و رفته‌رفته از عوامل مؤثر در سیاست شد. او با وجود این‌که هیچ سمت رسمی نداشت، غالباً مورد مشورت محمدرضا پهلوی قرار می‌گرفت. محمدرضا شاه به او – مانند برخی دیگر از رجال، از جمله علی دشتی، که با انگلیسی‌ها روابط نزدیک داشتند – احترام می‌گذاشت یا به قولی «به ملاحظاتی رعایت حال او را می‌کرد». او بی‌پرده حرف‌هایش را به شاه می‌زد و عقایدش را می‌گفت. اما سید ضیاء رفته‌رفته از صحنه سیاست دور شد و به کشاورزی و دامداری پرداخت.

دولت قوام‌السلطنه در دوران حکومت خود با نامنی و چند سرکشی در شهرستان‌ها

۱. همان کتاب، همان صفحه.

مواجه شد. میرزا کوچک خان جنگلی و خالوقربان و احسان الله خان کسمایی در رشت، انزلی، لاهیجان، لنگرود و برخی دیگر از شهرهای مازندران قدرت را در دست گرفته بودند و اعتنایی به حکومت مرکزی نداشتند. اسماعیل آقا سمیتو و پیروانش تمام خطه آذربایجان را عرصه تاخت و تاز خود قرار داده به جان و مال مردم رحم نمی‌کردند. حاج بابا اردبیلی نیز، که از یاغیان معروف بود، در زنجان به قتل و غارت اموال مردم اشتغال داشت. امیر مؤید سوادکوهی – که از منسویین سردار سپه وزیر جنگ بود – در قسمتی از مازندران علم طغیان علیه حکومت مرکزی برافراشته بود. شاید مهم‌تر از همه برای قوام‌السلطنه، کلنل محمد تقی خان پسیان، افسر ژاندارم، در حین تهیه مقدمات برقراری یک دولت مستقل در خراسان بوده، سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچیده و به نظریات شاه و دولت اعتنایی نمی‌کرد. بدین جهت باید گفت که کشور داده حال تجزیه بود.

قوام‌السلطنه برای برقراری امنیت سریعاً دست به کار شد. همان‌طور که گذشت او ابتدا اعتباری برای این کار دست و پا کرد و سپس برای سرکوب یاغیان از نیروهای ژاندارم و قزاق کمک گرفت. سردار سپه وزیر جنگ مأمور قلع و قمع شورشیان آذربایجان و گیلان شد. میرپنج امیر احمدی که برای مبارزه با امیر مؤید روانه گردیده بود ظرف چند روز او و پسرانش را شکست داده مجبور به فرار کرد. خالق قربان تسلیم شدو به نیروهای حکومت مرکزی پیوست. احسان الله خان کسمایی به رویه رفت و میرزا کوچک خان جنگلی هنگام عقب‌نشینی تلف شد. ژاندارم‌ها به فرماندهی «کلنل لاسن» سوئدی به شورش حاج بابا اردبیلی خاتمه دادند. در آذربایجان اقبال‌السلطنه ماکوثی به کمک دولت آمد و با همکاری با قوای قزاق و ژاندارم موفق شدند پس از یک جنگ شدید سمیتو را به خارج از ایران متواری سازند. در این ایام دولت موفق شد پلیس جنوب را هم به کلی منحل کند و تعدادی از صاحب‌منصبان آن را با درجات سابق به استخدام قرافخانه درآورد. بدین ترتیب قوام‌السلطنه توانست در بیشتر نقاط کشور امنیت برقرار کند، ولی بزرگ‌ترین گرفتاری دولت مسئله کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان بود که مشکلی عمده برای دولت فراهم کرده بود.^۱

کلنل محمد تقی خان به مخاطر عهدشکنی خود و به خصوص از بیم انتقام قوام‌السلطنه بالآخره به این نتیجه رسید که برای مصون ماندن باید سعی کند در خراسان عملاً دولت مستقلی تشکیل دهد. او برای تأمین مخارج جنگی که می‌دانست در پیش است از تجار

ظاهرآ وام گرفت و به هر اقدام دیگری که برای بقای خود لازم دید دست زد. قوام‌السلطنه که سال‌ها در خراسان حکومت کرده بود و رؤسای عشاير و طوايف آن خطه را به خوبی می‌شناخت، با تدبیر دست به اقدام زد و به این رؤسا برای سرکوب کردن کلنل متسل شد. بالآخره در جعفرآباد قوچان جنگی میان ایلات و عشاير و قوای ژاندارم در گرفت. در همان دقاييق اول تفوق قوای عشاير بر نیروهای ژاندارم مسلم شد. تعدادی از نفرات کلنل کشته شدند و تعدادی فرار کردند. خود کلنل نیز هدف گلوله قرار گرفت و بهقتل رسید. متعاقباً قوام‌السلطنه اعلامیه‌ای منتشر کرد و ختم «غائله» خراسان را به مردم بشارت داد.

تبرستان
www.tabarestan.info

قوام‌السلطنه که مانند هر وطن‌پرست ایرانی از دخالت‌های روس‌ها و انگلیسی‌ها دل خونی داشت از دیرباز، به خصوص از زمان قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ، به این نتیجه رسیده بود که برای جلوگیری از تکرار چنین وضعی باید پایی یک قدرت بزرگ سوم را به ایران باز کرد. برای این منظور دولت او یک لایحه پنج ماده‌ای برای واگذاری استخراج نفت شمان ایران به شرکت معروف امریکایی «استاندارد اویل» به مجلس تسلیم کرد. دو روز پس از تصویب این لایحه توسط مجلس، دو یادداشت شدیدالحن از طرف سفارت شوروی به وزارت خارجه تسلیم شد. یادداشت اول حاوی اعتراض دولت شوروی نسبت به واگذاری امتیاز نفت شمال و اعتراضیه دوم این بود که دولت ایران در تصویب معاہده ایران و شوروی اهمال می‌کند. دولت بریتانیا نیز متعاقب اعتراض دولت شوروی با ارسال یادداشتی نسبت به واگذاری معادن نفت شمال اعتراض کرد. جلسات مجلس که به منظور مطالعه یادداشت‌های مزبور تشکیل شد اولاً به دولت اجازه داد به یادداشت‌های مربوط به نفت شمال جواب‌هایی تندد بدهد و متذکر شود که آن دو دولت حق مداخله در امور داخلی ایران را ندارند؛ ثانیاً در همان جلسه، مجلس امتیاز نفت «خوشتاریا»، تبعه شوروی را به اتفاق آرا ملغی اعلام کرد.

یکی دیگر از اقدامات عمده دولت قوام‌السلطنه تلاش برای تصویب قرارداد ایران و شوروی بود که در اثر فعالیت‌های پیگیر دولت سرانجام به نتیجه رسید. این قرارداد، همان‌طور که گذشت، در زمان دولت سپهبدار به ایران پیشنهاد شده بود ولی چون مجلس دوران فترت را می‌گذراند، تصویب آن به تشکیل مجلس چهارم موكول شده بود. قرارداد

ایران و شوروی که به قرارداد ۱۹۲۱ معروف است، متنضم امتیازات زیادی برای ایران بود. این قرارداد درواقع مولود انقلاب ۱۹۱۷ روسیه بود و برای ایران حکم یک معجزه سیاسی را داشت.

قومالسلطنه از آغاز زمامداری در صدد تجهیز قشون و تقویت نیروهای نظامی کشور بود و سردار سپه به پشت گرمی و پشتیبانی او به توسعه نیروهای موجود و تشکیل قواهی تازه پرداخت. او در اوایل دی‌ماه ۱۳۰۰ سازمان نظامی خود را به نظر قوامالسلطنه رساند و اجرای آن را خواستار شد. پس از جلب موافقت رئیس‌الوزراء، سردار سپه احکام نظامی تازه‌ای صادر کرد که به موجب آن‌ها علاوه بر ارکان حرب و شورای نظام، پنج لشگر در نقاط مختلف ایران به وجود می‌آمد. این پنج لشگر عبارت بودند از لشگر شرق، لشگر غرب، لشگر جنوب، لشگر شمال و لشگر مرکز. بدین ترتیب قشون ایران در زمان زمامداری قوامالسلطنه نظم و نسقی پیدا کرد و توانست جوابگوی احتیاجات داخلی کشور از نظر امنیتی باشد.^۱

پیرو فکر باز کردن پای یک قدرت بزرگ سوم به ایران، قوامالسلطنه اقدامات قبلی برای جلب مستشاران امریکانی را دنبال کرد و تصمیم گرفت برای اصلاح وضع پریشان مالی و اقتصادی کشور از کارشناسان امریکانی استفاده کند. ایرانیان که خاطره خوبی از مورگان شوستر، نخستین مستشار مالی امریکانی، داشتند، اظهار تمایل به استخدام مجدد او کردند. اما شوستر نپذیرفت و کارشناس مالی دیگری به نام دکتر آرتور میلسپو را معرفی نمود.

متعاقباً، قوامالسلطنه لایحه استخدام یک هیأت اصلاحات مالی به ریاست دکتر میلسپو را به مجلس داد. او که برای سروصورت دادن به وضع مالی کشور استخدام می‌شد، روز ۱۹ آذرماه ۱۳۰۰، با اختیارات وسیع، به «ریاست کل مالیه ایران» منصوب گردید. دکتر میلسپو، سرانجام با مدتی تأخیر، در رأس یک هیأت یازده نفری در ۲۷ آبان‌ماه ۱۳۰۱ وارد تهران شد و شروع به کار کرد.

هدف قوامالسلطنه از استخدام مستشاران امریکانی در درجه نخست اصلاح اوضاع احوال مالی کشور و در وهله بعدی جلب سرمایه‌ها و علاقه‌صنعتی امریکا بود تا بدین‌وسیله از وابستگی اقتصادی ایران به شوروی و بریتانیا بکاهد.

دکتر میلسپو در مدتی که در ایران بود، رفته رفته به وضع نابه‌سامان مالی کشور نظم و

قاعده داد. ولی در کابینه مخبرالسلطنه میان او و نصرتالدوله فیروز، وزیر مالیه، اختلاف نظر شدیدی بروز کرد و این امر باعث شد که مجلس قرارداد مستشاران خارجی را لغو کند.

در این دوران بود که ایران به عضویت جامعه ملل درآمد (۹ دی ماه ۱۳۰۰) و نیز میان ایران و افغانستان روابط سیاسی برقرار گردید. ضمناً در همین دوران بود که قوام‌السلطنه از کوشش‌های فوق‌العاده میرزا جوادخان عامری برای تهیه قوانین مدرن و پیشرفته آگاه شد و برای قدردانی از خدمات و زحمات مشارالیه به احمدشاہ پیشنهاد کرد لقب معین‌الممالک، لقب پدر مرحوم میرزا جوادخان، به ایشان تفویض شود.

قوام‌السلطنه برای مصدق‌السلطنه، وزیر مالیه خود، از مجلس اختیاراتی گرفت و او را در امور مالی کشور مختار نمود. وقتی مدت اختیارات به پایان رسید، مصدق‌السلطنه تقاضای تمدید آن را کرد. در یکی از جلسات مجلس شورای ملی به هنگام طرح لایحه تمدید اختیارات، میان مصدق‌السلطنه و چند نفر از نمایندگان مناقشاتی در گرفت و وزیر مالیه پرونده اختلاس یکی از نمایندگان را مطرح ساخت. گفتگو میان مصدق‌السلطنه و نمایندگان بالا گرفت و قوام‌السلطنه در حمایت از وزیر مالیه خود نقطه تندی ابراد کرد و متذکر شد که چون مجلس با اصلاحات موافق نیست موردمی برای ماندن او نیست. لذا استعفای خود و کابینه‌اش را اعلام داشت. بدین ترتیب قوام‌السلطنه پس از هشت ماه صدارت بسیار پرمشغله و اقدامات و اصلاحات متعدد در اوآخر دی ماه ۱۳۰۰ از ریاست دولت کناره‌گیری کرد.^۱

پس از استعفای قوام‌السلطنه، احمدشاہ متوجه میرزا حسن‌خان مشیرالدوله شد. وقتی مجلس با اکثریت قریب به اتفاق به ایشان رأی تمایل داد، فرمان زمامداریش صادر گردید. انتصابات مهم این کابینه عبارت بودند از سردار سپه وزیر جنگ و سردار معظم خراسانی (عبدالحسین تیمورتاش) وزیر عدليه. مشیرالدوله برنامه دولت خود را همان برنامه دولت قبلی دانست و از آن تجلیل فراوان کرد.

مدت کوتاهی پس از تشکیل کابینه جدید، احمدشاہ عازم اروپا شد. سردار سپه شاه را تاخانقین مشایعت کرد. شاه به هنگام خدا حافظی از سردار سپه، همراهان او را مورد

تفقد قرار داد و به محمود آقا، حاکم نظامی تهران، لقب امیر اقتدار و به فرج‌الله‌خان (بعدها بهرامی)، رئیس دفتر وزیر جنگ، لقب دبیر اعظم اعطا کرد.

پس از رفتن شاه به خارج، مشیرالدوله رفته‌رفته با گردنکشی سردار سپه وزیر جنگ مواجه شد. از جمله کارهای سردار سپه این بود که دو صاحب منصب به وزارت مالية فرستاد و اداره کل غله و نان و اداره کل خالصجات را تصرف و عملاً ضمیمه وزارت جنگ کرد.

در اوایل اسفندماه ۱۳۰۰ سردار سپه اعلامیه مهم و مفصلی منتشر کرد و خطاب به مردم متذکر شد که مسبب حقیقی کودتای ۱۲۹۹ او بوده و هر کس حرفی برخلاف آن بزند اشتباه کرده است. او در این اعلامیه تأکید کرده بود: «من از لین عمل که کرده‌ام نه تنها در پیشگاه مردم شرمنده نیستم بلکه سرافرازم». این اعلامیه در بین مردم اثر عجیبی بخشید و این‌طور احساس شد که وزیر جنگ برنامه‌های جدیدی در سر دارد. ضمناً در همین ایام او کلیه درجات نظامی سابق را باطل اعلام داشت.

از حوادث مهمی که در دولت مشیرالدوله رخ داد قیام ژاندارم‌ها در آذربایجان به رهبری یاور لاهوتی و پیوستن خالوقربان به نیروهای لاهوتی بود. پس از ختم قیام لاهوتی، مشیرالدوله مخبر السلطنه را از والیگری عزل کرد و مصدق‌السلطنه را به جای او منصوب نمود.

از وقایع پرسرو صدای دیگر زمامداری مشیرالدوله، توقيف جرائد و تحصین تعداد زیادی از مدیران جرائد در سفارت شوروی بود. مشیرالدوله بدون علت و دلیل به این جریانات، که مسبب اصلی آن سردار سپه بود، کشیده شد. سردار سپه پس از انتشار اعلامیه و معرفی خود به عنوان مسبب کودتا، جرائد را تهدید کرد که حق ندارند در مورد کودتا قلمفرسایی کنند و اگر سؤالی دارند به خود او مراجعه نمایند. چون مدیران جراید به هشدار وزیر جنگ توجه نکردند، او به حکومت نظامی دستور داد جراید را توقيف کنند و مدیران آن‌ها را به محبس بفرستند. عده‌ای از مدیران جراید در سفارت شوروی و عده‌ای دیگر در حضرت عبدالعظیم متحصّن شدند. متحصّنین هم به احمدشاه در خارج متولّ شدند و هم سفیر شوروی را واسطه قرار دادند تا از آن‌ها رفع تعریض شود. وزیر جنگ به لطایف‌الحیل متحصّنین را از سفارتخانه و حضرت عبدالعظیم خارج کرد و قول داد حکومت نظامی را لغو کند.

در زمانی که احمدشاه در اروپا به تفریح و تفرج مشغول بود، عده‌ای از نمایندگان

مجلس علیه او جنجال کردند و مدعی شدند او مقداری از جواهرات سلطنتی را با خود برده است. وقتی معلوم شد این ادعا درست نیست و جواهرات دست نخورده است، مشیرالدوله که این جریان را نتیجه تحریکات سردار سپه می‌دانست، به او تذکر داد که از این‌گونه اعمال خودداری کند. ولی سردار سپه این اتهام را رد کرد و آن را توهین به خود تلقی نمود. وقتی مشیرالدوله اوضاع و احوال را چنین دید از احمدشاه تقاضا کرد هرچه زودتر به تهران برگرد. احمدشاه به این تقاضا روی موافق نشان نداد. متعاقب آن زمزمه‌های مخالف زمامداری مشیرالدوله بالا گرفت و جراید اجیر و طرفدار وزیر جنگ او را بیش از پیش مورد انتقاد قرار دادند. مشیرالدوله که خود را قادر به ایستادگی در مقابل تحریکات نمی‌دید و نمی‌توانست از تندروی‌های سردار سپه جلوگری کند، چاره‌ای جز ارسال تلگرامی به احمدشاه مینی بر کاره‌گیری از ریاست دولت ندید. این‌بار مدت زمامداری مشیرالدوله چهارماه و نیم بود که نزدیک به دو ماه از آن صرف رفع بحران شد. حاصل عمدۀ و باز این دوران این بود که سردار سپه توانست پایه‌های قدرت خود را در تمام شئون کشور پی‌ریزی و سپس محکم کند و بدین ترتیب به اهداف خود نزدیک شود.

احمدشاه طی تلگرامی انتخاب رئیس‌الوزرای جدید را به مجلس واگذار کرد. اصلاح طلبان مجلس در چندین جلسه خصوصی بنا را بر انتخاب شخصی لایق و مقتدر قرار دادند که بتواند هم اصلاحات لازم را در شئون مملکت اعمال کند و هم قادر باشد از تندروی‌های وزیر جنگ جلوگیری نماید. در نتیجه پس از چندین جلسه بحث و مذاکره، اکثریت مجلس به رهبری سید حسن مدرس، قوام‌السلطنه را در آن موقع حساس شایسته به دست گرفتن زمام امور دانستند و از ۸۰ نفر عده حاضر در جلسه ۶۵ نفر رأی به قوام‌السلطنه و پانزده نفر به مستوفی‌الممالک رأی دادند.

قوام‌السلطنه در تعیین کابینه خود با مدرس و چند نفر دیگر مشورت کرد ولی به سردار سپه اجازه دخالت در این امر را نداد. رئیس‌الوزرای جدید پس از معرفی هیأت وزیران به مجلس دریاره برنامه دولت سخن گفت و اظهار داشت که همان برنامه دولت قبلی که مورد تصویب قرار گرفته و نیمی از آن اجرا شده بود دنبال خواهد گردید و برای اصلاح امور مالی و توسعه و تقویت قشون اقدامات لازم معمول خواهد شد.^۱ دولت جدید قوام‌السلطنه در قانون واگذاری نفت شمال به شرکت امریکایی

۱. عاقلی، نخست وزیران ایران، صفحات ۳۲۰-۳۲۲.

«استاندار اویل» تغییراتی داد و آن را با شرایط تازه‌ای مجدداً تقدیم مجلس کرد. مجلس دست دولت را برای مذاکره با شرکت‌های امریکایی باز گذاشت و برای جلب سرمایه خارجی، بهویژه امریکایی، تلاش گسترده‌ای آغاز شد.

قوم‌السلطنه لایحه محاکمه وزرا را تهیه و از تصویب مجلس گذراند. او قانون استخدام کشوری را هم تهیه کرد و به تصویب مجلس رساند. این دولت، برای محاکمه مدیران مطبوعات نیز لایحه هیأت‌منصفه را تهیه و تسلیم مجلس کرد. به‌طور خلاصه، این کابینه، با حمایت اصلاح طلبان، اقدامات گوناگون و گسترده‌ای برای سروسامان دادن به اوضاع و احوال کشور به عمل آورد.

یکی دیگر از برنامه‌های مهم کابینه دوم قوام‌السلطنه، همانند کابینه اول، تقویت قشون و بسط امنیت در سراسر کشور بود. آذربایجان غربی در مرحله اول و آذربایجان شرقی در مرحله دوم از دیرباز در معرض تاخت و تاز یاغیان و گردنه‌کشان بود. آن‌ها آن مناطق را مورد حمله قرار داده به آدمکشی و غارت اموال مردم می‌پرداختند. قوام‌السلطنه پس از تأمین اعتبارات لازم، به کمک وزیر جنگ، قشون نسبتاً مرتبی تدارک دید و بخشی بزرگ از آن را برای سرکوبی یاغیان و گردنه‌کشان به آذربایجان فرستاد و لشگری آراسته را مأمور قلع و قمع کردها و عشاير شورشگر لرستان کرد.

بدین ترتیب در تابستان ۱۳۰۱ سردار سپه، وزیر جنگ، با حمایت رئیس دولت و استفاده از نفوذ او به سرکوبی شورشگران و یاغیان همت گماشت. سرتیپ امان‌الله میرزا (جهانبانی)، رئیس ارکان حرب، به فرماندهی کل قوای آذربایجان گماشته شد و از تهران به سوی محل مأموریت حرکت کرد. در همین وقت مصدق‌السلطنه، والی آذربایجان، از سمت خود استعفا داد و به تهران بازگشت. در نتیجه جهانبانی مسئولیت ولایت آذربایجان را نیز بر عهده گرفت. پس از یک برخورد چهل و هشت ساعته تفوق قشون دولتی بر نیروهای کرد مسلم شد و اسماعیل آقا سمیتو با بهجا گذاشتن تعداد زیادی کشته به ترکیه گریخت و تقاضای متعاقب او برای تأمین از طرف دولت ایران رد شد.

مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، و چند نفر از نمایندگان از اقدامات قشون در مجلس تجلیل کردند. احمدشاه که هنوز در اروپا بود تلگرامی به وزیر جنگ مخابره کرد و از قشون تمجید نمود.

لشگر غرب به فرماندهی امیر لشگر امیر احمدی و معاونت سرتیپ شاه بختی مأمور سرکوبی لرهای شورشی شد. عده‌ای از لرهای یاغی کشته و تعدادی دستگیر گردیدند و

سران آن‌ها به دار آویخته شدند. در همان روزها نیروهای دولتی در اردبیل با شاهسون‌ها مصاف دادند و آن‌گروه یاغی را نیز از پای در آوردند.

این موقیت‌های نیروهای دولتی باعث تحکیم و تقویت موقعیت سردار سپه شد. لذا او در صدد برآمد نظمیه (شهربانی) را هم زیر نظر خود بگیرد. قوام‌السلطنه با این کار مخالفت کرد و سخت در مقابل وزیر جنگ ایستاد. برخی از نمایندگان در مجلس حملات شدیدی به سردار سپه کردند ولی چون کار داشت بالا می‌گرفت قوام‌السلطنه دخالت کرد و جلوی مخالفت بعضی از مجلسیان با وزیر جنگ را موقتاً گرفت.

احمدشاه پس از یازده ماه اقامت در اروپا بالآخره به تهران بازگشت. روز ۲۰ آذر ۱۳۰۱ وزیر پست و تلگراف کابینه در مجلس استیضاح شد. قوام‌السلطنه براساس مسئولیت مشترک وزرا به دفاع از وزیر خود پرداخت و پس از توضیحات لازم تقاضای رأی اعتماد کرد و در نتیجه دولت مجدداً تثیت شد. اما در حدود یک‌ماه و نیم پس از رأی اعتماد، اقلیت مجلس به سرکردگی سلیمان محسن حملاتی به دولت نمود و در نتیجه کشمکش‌های شدیدی میان اکثریت و اقلیت به وجود آمد. مدرس رهبر اکثریت، که پشتیبان جدی دولت قوام‌السلطنه بود، به خوبی از پاسخگویی به حملات سلیمان محسن برمنی آمد. ولی تعدادی از اعضای اکثریت، به علت عدم اجابت خواسته‌هایشان، از قوام‌السلطنه رنجیده بودند و رفته‌رفته از حمایت از دولت او دست برداشتن. در نتیجه قوام‌السلطنه که متوجه شده بود دیگر از پشتیبانی اکثریت اعضای مجلس برخوردار نیست از ریاست دولت استعفا داد. بدین ترتیب دومین دوره زمامداری قوام‌السلطنه که در حدود یازده ماه بود با کارنامه نسبتاً درخشانی پایان گرفت.

پس از سقوط دولت قوام‌السلطنه سوسیالیست‌ها که درواقع باعث آن شده بودند، در صدد برآمدند مستوفی‌الممالک را روی کار آورند. سلیمان محسن و همفکران او، علی‌رغم مخالفت شدید مدرس، موفق شدند اکثریت لازم را برای مستوفی‌الممالک کسب کنند. در کابینه جدید، سردار سپه وزارت جنگ، ممتاز‌الملک وزارت عدله و ذکاء‌الملک وزارت خارجه را به عهده داشتند.

ولی کابینه مستوفی‌الممالک دوام زیادی نیافت. بیش از دو ماه از عمر آن نگذشته بود که مخالفین به رهبری مدرس بر فعالیت خود برای سرنگونی دولت افزودند. سرانجام مدرس کابینه مستوفی‌الممالک را استیضاح کرد. پس از بحثی طولانی میان موافقین و

مخالفین، مستوفی‌الممالک نطق تند و گوشه‌داری ایراد کرد و سپس به اتفاق وزرای خود مجلس را ترک نموده نزد احمدشاه رفت و استعفای خود را تقدیم کرد. بدین ترتیب پنجمین نوبت زمامداری مستوفی‌الممالک پس از چهار ماه جنگ و گریز با مخالفین، که در رأس آن‌ها مدرس قرار داشت، به پایان رسید.

این بار مجلسیان به مشیرالدوله محترم ولی محتاط و محافظه کار ابراز تمایل کردند. او دوروز پس از دریافت فرمان شاه، چهارمین نوبت زمامداری خود را آغاز کرد. برخی از اعضای کابینه او به شرح زیر بودند: سردار سپه، وزیر جنگ؛ ابراهیم خان حکیم‌الملک، وزیر عدله؛ محمدخان مصدق‌السلطنه، وزیر امور خارجه.

در این موقع که انتخابات دوره پنجم مجلس در جوانان بود، مشیرالدوله متوجه شد که انتخابات مسیر عادی خود را طی نمی‌کند و نظامیان در انتخابات تهران و شهرستان‌ها دخالت زیاد می‌کنند. در این بحبوحه احمدشاه تصمیم گرفت برای پارسوم به اروپا برود. تلاش مشیرالدوله برای انصراف او به جایی نرسید. لذا مشیرالدوله از شاه خواست در غیاب خود و نبودن مجلس کسی را به زمامداری منصوب کند که قدرت جلوگیری از تندروی‌های وزیر جنگ را داشته باشد. به عبارت دیگر، چون روشن شده بود که مستوفی‌الممالک و مشیرالدوله نتوانسته بودند جلوی قدرت‌طلبی‌ها و تندروی‌های سردار سپه را بگیرند، دوباره همه نظرها متوجه قوام‌السلطنه شده بود. زیرا، در میان رجال آن دوران جز او مرد صاحب اراده و مقتدری وجود نداشت. مدرس و دوستانش هم البته از این فکر پشتیبانی می‌کردند و تنها راه مبارزه با سردار سپه و کوتاه کردن دست او را روی کار آوردن مجدد قوام‌السلطنه و تقویت او می‌دانستند.

لذا مدرس ضمن ملاقات‌های مکرر با احمدشاه سعی کرد ذهن او را روشن کند و به او تفهیم نماید که برای ادامه و بقای سلطنت باید جلوی سردار سپه گرفته شود و تنها کسی که می‌تواند از عهده این کار برآید قوام‌السلطنه است.

سردار سپه که دستگاه جاسوسی کارآمدی برای خود درست کرده بود، دریافت که قربیاً قوام‌السلطنه زمام امور را بدست گرفته و جلوی تندروی‌های او را خواهد گرفت. در نتیجه وزیر جنگ تصمیم گرفت به‌هر طریقی شده تنها حریف جدی و کهنه کار خود را به‌کلی از میدان به‌در کند. برای این کار، پس از مشورت با برخی از نزدیکان خود، دستور داد ایادی او در نظمیه پرونده‌ای برای قوام‌السلطنه تشکیل دهنده. این ایادی برای تشکیل پرونده اقاریری نیز مبنی بر این‌که کمیته‌ای به رهبری قوام‌السلطنه قصد داشته است وزیر

جنگ را ترور کند به جعل از اشخاص گرفتند. به استناد این پرونده مجمع‌الجزاء، قوام‌السلطنه به وزارت جنگ احضار شد و در آن‌جا توقيف گردید. پس از چند روز توقيف، بر اثر اقدامات احمد‌شاھ و مشیر‌الدوله رئیس دولت، سرانجام سردار سپه حاضر شد از شکایت خود صرف‌نظر کند، مشروط بر این‌که قوام‌السلطنه از ایران برود. به‌نارازی قوام‌السلطنه ایران را ترک کرد و سال‌ها در اروپا اقامت گزید. پس از گذشت سال‌ها و به سلطنت رسیدن سردار سپه به او اجازه بازگشت به ایران داده شد. پس از بازگشت از اروپا، قوام‌السلطنه به کشاورزی، به خصوص چای‌کاری و برنج‌کاری در لاهیجان، پرداخت. در تمام مدت سلطنت رضاشاھ، او بیشتر در لاهیجان به‌سر می‌برد و هر وقت به تهران می‌آمد، کوشش داشت از دید و بازدید پرهیز کند.

توافق سردار سپه در توقيف و تبعید قوام‌السلطنه زنگ حظری برای مشیر‌الدوله بود. از این‌رو او بیش از پیش مصمم به کناره‌گیری شدو سعی نمود با متأثث و برداری از این مهلکه جان سالم بهدر برد، لذا از دقیقه‌ای که استعفای خود را تقدیم احمد‌شاھ کرد در دفتر رئیس‌الوزرا حاضر نشد و وزیران نیز به تعیت از او در وزارت‌خانه‌ها حضور پیدا نکردند. بدین طریق چهارمین نوبت زمامداری میرزا حسن‌خان مشیر‌الدوله پایان یافت و او پس از بیست سال حضور در صحنه سیاست به دوران علمی زندگی خود قدم گذاشت.^۱

مشیر‌الدوله در انتخابات دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورای ملی و نیز در دوره هفتم از تهران به نمایندگی انتخاب شد ولی وکالت دوره هفتم را نپذیرفت و به کارهای علمی خود پرداخت. کتاب *تاریخ ایران باستان* که از آثار جاویدان و پرارزش است یادگار است. ضمناً او شاید بیش از هر کس دیگر بر سر عدیله ایران حق دارد. سازمان عدیله پس از مشروطه را او پایه‌ریزی کرد. زمانی‌که وزارت عدیله را به‌عهده داشت قوانین محکمات حقوقی و جزایی به تصویب مجلس رسید و دیوان کشور و دادسراه‌ها تشکیل شدند. او مبتکر تأسیس مدرسه عالی علوم سیاسی بود و مدرسه نظام مشیر‌الدوله را هم او بنیاد نهاد. مشیر‌الدوله که نام خانوادگی پیرنیا را برای خود انتخاب کرده بود در سال ۱۳۱۴ شمسی بدرود حیات گفت.

۱. عاقلی، *نخست وزیران ایران*، صفحات ۳۴۰-۳۴۱.

زمامداری سردار سپه

پس از استعفای مشیرالدوله، سوسياليست‌ها به رهبری سليمان محسن و سید محمدصادق طباطبائی برای آماده کردن زمینه برای زمامداری سردار سپه دست به اقدامات وسیعی زدند. نخست در مطبوعات لزوم یک حکومت قوی و مقتدر را عنوان کردند؛ سپس از پیشرفت‌های چشمگیر قشون صحبت کردند و سرانجام به مردم چنین تفهیم کردند که تنها کسی که می‌تواند سعادت مردم و آبادانی و امنیت کشور را تأمین کند وزیر جنگ است. در مذاکرات میان سوسياليست‌ها و احمدشاه نیز به او تفهیم شد که تنها مرد میدان سردار سپه است. احمدشاه ناگزیر تنبیه کار داد و روز سوم آبان ۱۳۰۲ (۱۶ ربیع الاول) فرمان زمامداری سردار سپه را صادر کرد و ضمناً تصمیم خود را درباره مسافرت به اروپا اعلام داشت (او روز ۱۱ آبان تهران را بیلده منظور ترک نمود). سردار سپه پیش از معرفی کابینه خود بیانیه‌ای انتشار داد و رئوس برنامه دولت خود را اعلام داشت. او نخست به اهمیت قشون و آسایش مردم اشاره کرده و سپس متذکر شده بود که در سه سال گذشته روی اصلاحات نظامی تکیه کرده بود ولی اکنون خواهد توانست اصلاحات خود را به تمام شئون مملکت بسط دهد.

سردار سپه روز پنجم آبان کابینه خود را به شاه معرفی کرد. او وزارت جنگ را خود به عهده گرفته بود؛ معاضدالسلطنه را به وزارت عدلیه و ذکاءالملک را به وزارت خارجه گمارده بود. نگاهی به ترکیب کابینه این مطلب را روشن می‌کرد که وزارت‌خانه‌ها بالمناصبه بین طرفداران سردار سپه و حزب سوسياليست تقسیم شده بود. ابتدا قرار بود سید محمدصادق طباطبائی در این کابینه وزارت عدلیه را به عهده داشته باشد، ولی او در دقایق آخر از عضویت در کابینه اعراض کرد و در عوض سفارت ایران در ترکیه را پذیرفت.

دو روز پس از معرفی کابینه، احمدشاه برای خداحافظی با علماء عزم قم نمود. در این سفر سردار سپه، رئیس‌الوزراء، او را همراهی کرد. سردار سپه از این مسافرت برای آشنازی و برقراری روابط نزدیک با برخی از علماء استفاده نمود. روز ۱۱ آبان ۱۳۰۲ احمدشاه تهران را به قصد اروپا ترک کرد. سردار سپه، رئیس‌الوزراء و وزیر جنگ، پادشاه را تا خانقین بدرقه کرد.

همان روز ۱۱ آبان ۱۳۰۲ تحول عمدت‌های در عثمانی روی داد. سلطان عبدالحمید کنار گذاشته شد، سلطنت جای خود را به جمهوری داد و مجلس کبیر به اتفاق آرا به

ژنرال مصطفی کمال (بعداً آتاتورک) اظهار تمایل کرد و او به ریاست جمهوری انتخاب گردید. دولت ایران انتخاب رئیس جمهور را تبریک گفت و حکومت جدید را به رسمیت شناخت.

سردار سپه در غیاب مجلس یک کمیسیون عالی مشورتی، مرکب از هشت نفر از رجال قدیمی، تشکیل داد. او دو هفته بعد از شروع زمامداری، اعلامیه‌ای انتشار داد که حاکی از وطن‌پرستی او بود. در این اعلامیه آمده بود که باید استحکام اساس قومیت را، که آرزوی هر ایرانی است، مدد نظر داشت. باید کسانی را که «متانت اخلاق ملی» را از دست داده و متولّ به «مبادی خارجی» شده و آن را وسیله ارتزاق خود قرار داده‌اند، از میان برداشت. در این بیانیه اضافه شده بود که در مورد اشخاصی که با عوامل خارجی سروسری دارند به هیچ‌وجه اغماض و چشم‌پوشی نخواهند شد. این افراد به اشدّ مجازات که نابودی است محکوم خواهند شد.

از دیگر اقدامات سردار سپه در نخستین روزهای ریاست دولت جلوگیری از تندری‌های مطبوعات بود. او شهریانی را نیز از دست مستشاران سوئیتی که در حدود یازده سال آن را اداره می‌کردند درآورد. و «وستدائل» سوئیتی و همه همکاران او را منفصل نمود و قرارداد آن‌ها را باطل کرد. پس از چند روزی سرهنگ محمد خان درگاهی، رئیس قلعه‌بیگی (ژیان)، را به ریاست شهریانی گماشت.

سردار سپه سپس توجه خود را معطوف به اتمام انتخابات دوره پنجم قانونگذاری و تشکیل مجلس کرد. اعوان و انصار سردار سپه نهایت سعی خود را کردند تا دوره پنجم مجلس بتواند در بهمن‌ماه کار خود را شروع کند و سرانجام رئیس‌الوزرا توانست وعدهٔ افتتاح مجلس را در ۲۲ بهمن ۱۳۰۲ به اطلاع مردم برساند.

مجلس در روز مقرر با نقط محمد حسن میرزا و لی‌یهد گشايش یافت و مؤتمن‌الملک به ریاست انتخاب شد. نمایندگان این دوره جز عدهٔ محدودی از طرفداران سردار سپه بودند. در انتخابات این دوره داور، تیمورتاش و تدین نقشی بسیار عمده داشتند. بهویژه حزب رادیکال به رهبری داور، تیمورتاش و تدین نقشی بسیار عمده داشتند. به نمایندگی برساند. طرفداران سردار سپه در دو دسته صفات‌آرایی کردند: یکی فراکسیون تجدد (با نزدیک به ۴۰ نماینده) به رهبری تدین و دیگری فراکسیون سوسیالیست (با حدود ۱۵ نماینده) به رهبری سلیمان محسن، شروع به فعالیت برای سردار سپه کردند. سید حسن مدرس هم فراکسیون اقلیت را به عضویت ملک‌الشعراء، حائزی‌زاده، قوام‌الدوله، میرزا

علی کازرونی و چند نفر دیگر به وجود آورد. تعدادی از نمایندگان مانند مؤتمن‌الملک، مشیر‌الدوله، مستوفی‌المالک، مصدق‌السلطنه، تقی‌زاده، علاء و دولت‌آبادی بی‌طرف و ناظر بر اوضاع بودند.^۱

یک ماه اول عمر مجلس پنجم به انجام کارهای داخلی مجلس گذشت، ولی اواخر اسفند ۱۳۰۲، یکباره سروصدایی از تمام مملکت برخاست و مردم از گوشه و کنار خواستار جمهوری شدند. سردار سپه برای تسهیل کار رسیدن به مقام ریاست‌جمهور در صدد برآمد محمدحسن میرزا و لیعهد را مجبور به استغفا کند. سه نفر از رجال قدیمی و معمر، یعنی احشام‌السلطنه، مخبر‌السلطنه و معین‌الدوله مأمور شدند ضمن ملاقات با و لیعهد او را وادار به استغفا کنند. مذاکرات این سه نفریا و لیعهد چند روز ادامه یافت ولی به نتیجه نرسید. سپس سردار سپه سعی کرد محمدحسن میرزا را تطمیع کند ولی او هم موفق نشد. سرانجام و لیعهد در مورد خروج خود از قصر سلطنتی از مجلس نظر خواست. در این مورد در مجلس بحث زیادی شد و در همان زمان در بهارستان تعدادی ظاهرکننده خواستار تغییر حکومت از سلطنتی به جمهوری شدند. روزهای ۲۸ و ۲۹ اسفند مردم تهران تقریباً یکپارچه از جمهوریت جانبداری می‌کردند. بازار تعطیل شد و کارکنان دولت هم دست از کار کشیدند و تعداد زیادی از آن‌ها به منزل سردار سپه رفتند و خواستار جمهوریت شدند.^۲

با حلول سال ۱۳۰۳ به نظر رسید که ورق برگشته است. مدرس که مخالف سرسرخت جمهوری بود به تلاش افتاد و عده زیادی را علیه جمهوریت بسیج کرد. روز دوم فروردین ۱۳۰۳ طبق قرار قبلی جلسه مجلس برای اتخاذ تصمیم و اقدام در مورد تبدیل رژیم سلطنتی به جمهوری تشکیل شد. جمعیت زیادی در اطراف مجلس گرد آمده بودند. ولی این‌بار دو شعار متضاد به گوش می‌رسید. عده‌ای به نفع احمدشاه و علیه جمهوری شعار می‌دادند و دسته‌ای طرفدار سردار سپه و خواستار جمهوری بودند.

در حالی‌که دستجات مختلف له و علیه جمهوری سخنرانی می‌کردند یا شعار می‌دادند، نظامیان صحن بهارستان و اطراف مجلس را در محاصره گرفته و آماده دخالت بودند. در همین لحظات، سردار سپه به اتفاق در حدود ده نفر از نزدیکان خود که اغلب نظامی بودند، وارد بهارستان شد. سردار سپه که خود را هدف حملات لفظی عده‌ای دید، به فرمانده نظامیان دستور حمله داد. سربازان شروع به شلیک کردند و زدوخورد

۱. عاقلی، نخست وزیران ایران، صفحه ۳۴۹. ۲. همان کتاب، صفحه ۳۵۱.

میان گروهی از جمعیت و نظامیان در گرفت.

مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، در این مورد سخت به رئیس‌الوزرا اعتراض کرده و گفته بود: «برای چه به اینجا آمده‌ای؟ مردم را چرا زدی؟» سردار سپه در پاسخ گفته بود: «آمده‌ام این‌جا را نظم بدhem». مؤتمن‌الملک^۱ جواب داده بود: «این‌جا مجلس ملی است. نظم آن و امر و نهی در آن و اداره آن با من است». رئیس‌الوزراء ظاهراً در پاسخ اظهار داشته بود: «اما امنیت و نظم کشور بر عهده من است».^۲

به‌هرحال واقعه خونبار بعداز‌ظهر دوم فروردین ماه ۱۳۰۳ منجر بر این شد که جلسه علنی مجلس برای تصمیم در مورد جمهوریت تشکیل نشده و به بعد موکول شود. این به تعویق افتادن جلسه فرجی بود برای مدرس و هم‌فکران او. چون از فردای آن روز تظاهرات به نفع مخالفین جمهوری تغییر جهت داد. تعداد زیادی از مردم با شعارهای گوناگون علیه جمهوری دست به تظاهرات و راه‌پیمایی زدند. روز ۵ فروردین ماه نیز عده زیادی از علماء و روحانیون و تجار و بازاریان در منزل سردار سپه تجمع کردند و مخالفت مردم را با جمهوریت به اطلاع او رساندند و توصیه کردند از این کار منصرف شود. در تهران، اصفهان، مشهد، تبریز و قم مخالفت با جمهوری اوچ گرفت و سیل تلگرام مبنی بر مخالفت با جمهوری به تهران سرازیر شد.

روز ۱۱ فروردین ماه ۱۳۰۳ رئیس‌الوزرا برای ملاقات با سید ابوالحسن اصفهانی و حاج سید حسین نائینی طباطبائی، که قصد مسافرت به نجف را داشتند، عازم قم شد. در این دیدار قاطبه علمای اعلام مخالفت خود را با جمهوریت اعلام داشتند و از سردار سپه خواستند آن را موقوف دارد. رئیس‌الوزرا پیشنهاد علماء را پذیرفت و پس از بازگشت به تهران اعلامیه‌ای در این زمینه منتشر کرد. او در این اعلامیه گفته بود در اثر تبادل نظر با علمای اعلام مقتضی دانسته است که به مردم توصیه کند «عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام سعی و هم خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش پا برداشته در منظور مقدس تحکیم دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معارضت و مساعدت نمایند».

احمدشاه که دریافته بود رئیس‌الوزرا می‌خواسته با تغییر رژیم به حکومت سلسله

۱. مؤتمن‌الملک ریاست دوره‌های دوم تا هفتم مجلس شورای ملی را به عهده داشت. اداره مقدارانه مجلس توسط او، بر شان و اعتبار این سازمان نوینیاد افزود.

۲. ر.ک. به: حیات یحیی نوشتہ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی.

قاجار پایان دهد، پس از فرو نشستن غوغای جمهوری، طی تلگرامی که به مجلس مخابره نمود سردار سپه را از ریاست دولت معزول کرد و به جای او مستوفی‌الممالک را پیشنهاد نمود. سردار سپه که مستظر عکس‌العمل شدید احمدشاه بود به اصطلاح نعل‌وارونه زد و از ریاست وزرا استعفا داد.^۱

روز ۱۸ فروردین ۱۳۰۳ عده زیادی از گروه‌های مختلف مردم و بهویژه نظامیان در منزل سردار سپه جمع شده سعی می‌کردند او را از این تصمیم منصرف کنند. سرانجام قرار بر این شد که سردار سپه فعلاً به بومهن، ملک شخصی خود، برودت تصمیم نهایی اتخاذ شود. بلافضله پس از رفتن سردار سپه به بومهن، شهر تهران یک مرتبه آشفته شد. نظامیان در خیابان‌ها به راه افتادند. روزنامه‌ها فوق‌العاده منتشر کردند و استعفای سردار سپه را فاجعه خواندند. شیخ‌علی دشتی، مدیر روزنامه شفق سرخ با تیتر بزرگ نوشت: «پدر وطن رفت». نظامیان با تعلیمات قبلی در تهران و شهرستان‌ها دست به تظاهرات زدند. لشگرها شرق و غرب به فرماندهی امیر لشگر حسین آقا (خزاعی) و امیر لشگر احمدآقا (امیر احمدی) آماده حمله به تهران شدند و طی تلگرام‌های مفصلی مجلس را تهدید کرده مصرآ خواستند از سردار سپه ترضیه خاطر شود.^۲

مجلس شورا با توجه به وحامت اوضاع، صلاح در این دید مقام ریاست دولت را مجدداً به سردار سپه محول سازد. لذا روز ۲۱ فروردین ۱۳۰۳ مجلس شورای ملی در یک نشست فوق‌العاده با ۹۲ رأی به سردار سپه ابراز تمایل کرد و هیأتی را مأمور نمود که به بومهن برود و سردار سپه را به تهران باز گرداند. همان روز مستوفی‌الممالک، مشیر‌الدوله، مصدق‌السلطنه، سردار فاخر، سید محمد تدین و سلیمان محسن به بومهن رفته و پس از مذاکراتی سردار سپه را به تهران آوردند. گرچه احمدشاه در باطن با زمامداری مجدد سردار سپه موافق نبود، معهداً به صلاح‌اندیشی مجلس، فرمان ریاست دولت سردار سپه را صادر کرد.^۳

سردار سپه روز ۲۴ فروردین به مجلس شورا رفت و کابینه جدید خود را معرفی کرد. در این کابینه سردار سپه مسئولیت وزارت جنگ را کماکان خود به عهده گرفت. وزارت عدليه به معاضد‌السلطنه، وزارت خارجه به ذکاء‌الملک (فروغی) و وزارت مالیه به مدیر‌الملک (جم) محول شده بود.

۱. عاقلى، نخست وزیر ايران، صفحه ۳۶۳.

۲. همان کتاب، صفحه ۳۶۴.

۳. همان کتاب، همان صفحه.

سال ۱۳۰۳ شمسی سالی بسیار پر حادثه بود. حلول این سال با واقعه پرسرو صدا و خونبار جمهوری آغاز شد. تب جمهوریت، همان طور که گذشت، پس از مدت کوتاهی فرو نشست. ولی ناگهان وقایع عمدۀ دیگری به وقوع پیوست. سید محمد رضا میرزا زاده عشقی روزنامه جدیدالتأسیس خود به نام قمرن بیستم را به ارگان مخالفت با سردار سپه تبدیل کرده مقالات تندی علیه سردار سپه می‌نوشت و نسبت‌های اهانت‌آمیزی به طرفداران او چون دشتی، دبیر اعظم، عدل‌الملک، ضیاء‌الواعظین، تدین و میرزا کریم‌خان رشتی می‌داد. او که گوش به نصایح خیرخواهان نداد و به حملات خود به دولت ادامه داد روز ۱۲ تیر ۱۳۰۳ در منزل خود هدف گلوله چند ناشناس قرار گرفت و به قتل رسید. مدیران سایر جراید مخالف دولت بیمناک جان خود شدند و چاره در این دیدند که به عنوان نداشتن تأمین جانی در مجلس شورای ملی تحصن اختیار کنند.

هنوز شایعات و بحث‌ها درباره قتل عشقی ادامه داشت که روز جمعه ۲۷ تیرماه ۱۳۰۳ واقعه سقاخانه خیابان آشیخ هادی همه‌چیز را تحت الشاعع قرار داد. این واقعه قتل سرگرد «ایمبری»^۱ معافون کنسول امریکا در تهران بود که بازتاب جهانی یافت و مطبوعات مختلف خارجی هم به تفصیل درباره آن به قلم‌فرسایی پرداختند. سرگرد «ایمبری» هنگام عکس‌برداری از مراسمی مذهبی در آن سقاخانه مورد هجوم مردمی قرار گرفت که این کار را توهین به مقدسات خود می‌پنداشتند. جنازه او با شرکت رئیس‌الوزرا، هیأت دولت، امرای لشگر و نمایندگان مجلس شورا از محل مدرسه امریکایی تشییع شد. در مجلس، مؤتمن‌الملک رئیس مجلس و ذکاء‌الملک وزیر خارجه از ضایعه قتل «ایمبری» عمیقاً اظهار تأسف کردند و وعده دادند که قاتل یا قاتلین او به اشدّ مجازات محکوم خواهند شد. در همان جلسه مدّرس به قراری حکومت نظامی اعتراض کرد.^۲

سردار سپه هم‌مان با بازی‌های سیاسی که برای تثیت قدرت خود در تهران می‌کرد، لحظه‌ای از فکر تقویت قشون، توسعه نظام، و برقراری اقتدار حکومت مرکزی غافل نبود. و با پشتیبانی او فرماندهان لشگرها در نقاط مختلف کشور به بسط قدرت دولت پرداخته با شدت و حدّت فراوان به خلع سلاح عشایر و از میان برداشتن یاغیان و

1. Major Robert Imbrie

۲. عاقلی، همان کتاب، صفحه ۳۶۸.

گردنشان محلی اشتغال داشتند. فقط سه سال و نیم پس از به عهده گرفتن وزارت جنگ و ریاست وزرا، سردار سپه موفق شده بود تقریباً تمام یاغیان و گردنشان معروف را در سراسر کشور یا از میان بردارد و یا مطیع حکومت مرکزی کند. فقط خوزستان مانده بود که هنوز در دست شیخ خزعل - و در نتیجه زیر نفوذ انگلیسی‌ها - قرار داشت و دولت او نتوانسته بود این قسمت زرخیز کشور را تابع حکومت مرکزی کند و شیخ را، که به شدت مورد حمایت مستقیم دولت بریتانیا بود، تحت سیطره خود درآورد.

داستان اقدامات شیخ خزعل برای خشی کردن تصمیم سردار سپه در مورد خوزستان بسیار مفصل است و در نتیجه در اینجا مجال بحث در آن نیست. سردار سپه برای پایان دادن به این اقدامات و تحریکات، سفر جنگی خود را به خوزستان روز ۱۳ آبان ۱۳۰۳ آغاز نمود و از طریق قم، اصفهان و شیراز عازم خوزستان شد. در غیاب او ذکاء‌الملک عهده‌دار کفالت ریاست دولت شد.

پیش از حرکت، سردار سپه نیروی نظامی کافی برای اجرای برنامه‌ای که در نظر داشت آماده کرده بود. یک تیپ از تهران، یک تیپ از اصفهان، یک تیپ از شیراز و یک تیپ از لرستان آماده عملیات جنگی شده و به هریک وظایفی محول شده بود. تیپ شیراز که طلایه‌دار قوا بود، قبلاً به سمت محمّره (خرمشهر) حرکت کرده و در نقاط گوناگون آرایش جنگی به خود گرفته بود.

روز سوم آذرماه ۱۳۰۳، سردار سپه و همراهان، علی‌رغم مخالفت و هشدارهای مقامات انگلیسی، به سوی محمّره (خرمشهر) حرکت کردند. شیخ تلگرامی مبنی بر فرمانبرداری به سردار سپه مخابره کرده و پاسخ گرفته بود که به شرط تسلیم قطعی مورد عفو قرار خواهد گرفت.

سرانجام در حالی که تفنگداران شیخ در همه‌جا مستقر شده بودند - ولی جرأت تیراندازی و جنگ از آن‌ها سلب شده بود - سردار سپه وارد اهواز شد و در قصر شیخ خزعل مسکن گزید. شیخ در ملاقات پای سردار سپه را بوسید و تقاضای عفو و اغماض نمود. سردار سپه نه تنها او را عفو کرد بلکه دستور عفو عمومی داد. سپس سرتیپ فضل‌الله‌خان (زاهدی) را به فرماندهی قوا و حکمرانی نظامی خوزستان گماشت و دستور به خلع سلاح عشایر منطقه داد.^۱

سردار سپه در اوایل دی‌ماه به تهران مراجعت کرد. مردم تهران، بهویژه نظامیان، از او

به عنوان یک سردار بزرگ استقبال کردند. روزنامه‌ها تمام صفحات خود را اختصاص به فتح خوزستان دادند و برخی کار سردار سپه را در حد فتح هند به دست نادرشاه دانستند.

سردار سپه فرمانده کل قوا

پس از خاتمه کار خوزستان، سردار سپه پایه‌های قدرت خود را بیش از پیش محکم کرد. در حالی که مجلس او را می‌ستود، سردار سپه با چند تن از کارگردانان مجلس مذاکره کرده و درخواست نمود فرماندهی کل قوا از شاه سلب و به او واگذار شود. او می‌گفت که علی‌رغم تمام خدماتی که کرده تأمین نعلیار و شاه می‌تواند با یک ابلاغ ساده تمام مشاغل او را بگیرد، و در این صورت تمام زحماتی که برای مملکت کشیده از میان خواهد رفت. لذا بهتر است سمت او از جانب مجلس تعیین شود به نحوی که شاه حق سلب آن را نداشته باشد.

به‌دلیل مذاکراتی که انجام گرفت، یک طرح قانونی به شرح زیر تهیه شد: مجلس شورای ملی ریاست عالیه کل قوا دفاعیه و تأمینیه مملکتی را مخصوص آفای رضاخان سردار سپه دانسته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی انجام وظیفه نماید و سمت مزبور بدون تصویب مجلس شورای ملی از ایشان سلب نتواند شد.

این طرح قانونی روز ۱۶ بهمن ۱۳۰۳ به تصویب مجلس رسید. به تدریج، طی نیمة اول سال ۱۳۰۴ چند قانون مهم نیز از تصویب مجلس شورای ملی گذشت. این قوانین عبارت بودند از: قانون اصلاح تقویم، قانون نسخ القاب و درجات نظامی سابق، قانون انحصار قند و شکر، قانون اجباری شدن تعیین نام خانوادگی و قانون نظام اجباری. یک واقعه عمده این سال، دستگیری شیخ خرعل و دو پسرش توسط سرتیپ فضل الله‌خان (زاهدی) و اعزام آن‌ها به تهران بود. واقعه عمده دیگر که در شهریورماه ۱۳۰۴ اتفاق افتاد، تلگرامی بود که احمدشاه به رئیس‌الوزرا مخابره کرد و طی آن تصمیم خود را نسبت به بازگشت به تهران اعلام داشت. سردار سپه نیز در جواب تلگرام شاه، ضمن اظهار مسرت از این تصمیم، پرسیده بود که از کدام‌یک از بنادر وارد ایران خواهد شد تا از او استقبال شود. ولی هنوز مرکب تلگرام‌های شاه و سردار سپه خشک نشده

بود که بلوای معروف نان در تهران همه‌چیز را تحت الشعاع قرار داد. زنان در میدان بهارستان دست به تظاهرات زدند؛ دکان‌ها تعطیل شد؛ بازاریان و اصناف برای چاره‌جویی در منازل علماء جمع شدند؛ سپس مردم به مجلس حمله کردند. در نتیجه برخورد مردم با نیروهای قزاق و پلیس چند نفر کشته شدند. این اخبار در مطبوعات اروپا به صورت وسیعی انتشار یافت. احمدشاه براساس گزارش‌های مطبوعات از سردار سپه توضیح خواست و سردار سپه مأوّع را حتی بیشتر از آن‌چه اتفاق افتاده بود گزارش داد. او در گزارش خود افزووده بود که مسأله نان حل شده ولی مردم آذربایجان در مقام ضدیت با مقام سلطنت برآمده و جنبش‌هایی را آغاز نموده‌اند. این تلگرام برای انصراف شاه از بازگشت به ایران کافی بود.^۱

از اواسط مهرماه ۱۳۰۴ جنبش‌هایی در برخی از شهرهای بزرگ علیه قاجاریه شروع شد. مردم در اجتماعات مختلف خواستار عزل احمدشاه بودند و او را متهم به بی‌حالی و خوشگذرانی می‌کردند. برخی از آن‌ها ضمناً سردار سپه را تأیید می‌کردند و از مجلس خواستار تصمیم‌گیری بودند. مطبوعات هم رفتارهای رسمی و علنی خواستار انقراض قاجاریه شدند. در اواخر مهرماه تظاهرات علیه قاجاریه به اوج خود رسید.

روز نهم آبان‌ماه سال ۱۳۰۴ (سیزدهم ربیع‌الآخر سال ۱۳۴۴ هجری قمری) مجلس شورای ملی رأی به انقراض سلسله قاجار و واگذاری حکومت «مؤقت» به رضاخان پهلوی داد.

در این فاصله رضاخان موفق به سرکوبی جنبش میرزا کوچک‌خان جنگلی در گیلان (۱۲۹۶ شمسی)، منکوب کردن خالوقربان (۱۲۹۸ شمسی) و احسان‌الله‌خان کسمائی (تنکابنی) (۱۲۹۸ شمسی) در شمال و درهم کوییدن نیروهای نایب حسین کاشی (در یزد و اصفهان و کاشان) شده و به گردنه‌کشی کلنل محمد تقی‌خان پسیان در خراسان (۱۰ مهر ۱۳۰۰) نیز خاتمه داده بود. او که بنای کار خود را بر ایجاد امنیت در سراسر کشور قرار داده بود، بدین ترتیب بنی آرامشی گردیده بود که مورد استقبال تمامی مردم ایران قرار گرفته بود.

سردار سپه سپس با از میان برداشتن دو مدعی بزرگ، اسماعیل آقا سمیتو در آذربایجان (۱۳۰۱ شمسی) و شیخ خزعل^۲ در خوزستان (۱۳۰۴)، به ملوک الطوایفی

۱. همان کتاب، صفحات ۳۷۹-۳۸۸.

۲. پس از عذرخواهی خزعل، سردار سپه مدتنی با او مدارا کرد. ولی در ماه بهمن ۱۳۰۳ از او خواست که

خاتمه داده و زمینه را بیش از پیش برای رسیدن به هدف‌های خود مهیا کرد. او برای دستیابی به منظور خود به تقویت نیروهای نظامی مورد نیاز خود و مملکت پرداخته و برای اولین بار سازمان یک ارتش نوین را پایه‌ریزی کرده بود. رضاخان بدین منوال «او به تدریج ضرورت وجود خود را حتی بر رجالی که بعداً در سلک مخالفان جدی او در آمدند تحمیل کرد.»^۱

رضاخان به کمک روزنامه‌نگاران و وكلای زیر تفویض رفته مقدمات سلطنت خود را فراهم کرد.^۲ در حالی که در پی واگذاری حکومت مؤقت به سردار سپه سیل تلگرام‌های تبریک و تهنیت سراسری گردید و نطق‌های تملق‌آمیز نثار او شد، عده‌ای از رجال نیز به مخالفت با سلطنت وی برخاستند. از جمله دکتر مصدق در مجلس در مخالفت با تفویض سلطنت به رضاخان پهلوی، رئیس‌الوزراء فرمانده کل قوا، نطقی ایراد کرد که بخشی از آن به شرح زیر بود:

«اما نسبت به آقای رضاخان پهلوی، بنده نسبت به شخص ایشان عقیده‌مند هستم و ارادت دارم و در هر موقع آن‌چه به ایشان عرض کردم در خیر ایشان و صلاح مملکت بوده و خودشان هم تصدیق عرایض بنده را فرموده‌اند، نه این‌که در حضور من فرموده باشند، بلکه اشخاصی که با ایشان خیلی مربوط بوده‌اند، به آن‌ها فرموده‌اند. ایشان یک مقامی دارند که از من و امثال من هیچ ملاحظه ندارند. اگر یک فرمایشی بخواهند در غیاب من بفرمایند در حضور من هم ممکن است بفرمایند. ولی احتیاطاً عرض می‌کنم آن اشخاصی که فرمایشات ایشان را به من فرموده‌اند حکایت از این می‌کرده که خودشان هم دانسته‌اند که عرایض که عرض کرده‌ام از روی نظریات شخصی نبوده و مبتنی بر مصالح مملکت و وطن خواهی بوده است که از این حیث ایشان به بنده معتقد‌نمایند. اما این‌که ایشان یک خدماتی به مملکت کرده‌اند، گمان نمی‌کنم بر احدی پوشیده باشد. وضعیت این مملکت وضعیتی بود که همه می‌دانیم. اگر کسی می‌خواست مسافرت کند اطمینان نداشت یا اگر کسی مالک بود، امنیت نداشت و اگر یک دهی داشت بایستی چند نفر تنگچی داشته باشد تا بتواند محصول خودش را حفظ کند. ولی ایشان از وقتی که زمام امور مملکت را در دست گرفته‌اند یک خدماتی نسبت به

→ به تهران برود. خرعمل که از عاقبت خود بینناک بود از رفتن امتناع کرد. سردار سپه، علی‌رغم مخالفت شدید انگلیسی‌ها، محروم‌انه دستور توقیف او را داد. و سرتیپ زاهدی روز ۲ اردیبهشت ۱۳۰۴ موفق به

1. نراقی، صفحه ۱۶۷.

بازداشت و اعزام او به تهران شد.

2. نراقی، صفحات ۱۶۷-۱۶۸.

امنیت مملکت کرده‌اند که گمان نمی‌کنم برکسی مستور باشد و البته بنده برای حفظ خودم و خانه و کسان و خویشان خودم مشتاق و مایل هستم که شخص رئیس‌الوزراء، رضاخان پهلوی نام، در این مملکت باشد، برای این که من یک نفرآدمی هستم که در این مملکت امنیت و آسایش می‌خواهم و در حقیقت از پرتو وجود ایشان، در ظرف این دو سه سال این طور چیزها را داشته‌ایم و اوقات‌مان صرف خیر عمومی و منافع عامه شده و هیچ وقت ما در چیزهای خصوصی وارد نشده‌ایم و بحمد الله از برکت وجود ایشان خیال‌مان راحت شده و می‌خواهیم یک کارهای اساسی بکنیم، این هم راجع به آقای رئیس‌الوزرا.»

تبرستان
www.tabarstan.info

به‌هرحال چندی پس از انفراض سلسله قاجار و واگذاری حکومت موقت به رضاخان پهلوی، مجلس مؤسسان تشکیل شد و با تغییر چهار اصل از متمم قانون اساسی سلطنت را در ۲۲ آذر ۱۳۰۴ به رضاخان پهلوی و اعقاب وی تفویض کرد.

همان‌طور که گذشت، انگلیسی‌ها با به قدرت رسیدن رضاخان مخالفتی نداشتند، چون در آن دوران به این نتیجه رسیده بودند که بهترین راه برای جلوگیری از توسعه کمونیسم، روی کار آمدن سه دولت قوی در ایران، ترکیه و افغانستان است. علاوه بر این، رضاخان را یک نظامی ضدکمونیست تشخیص داده بودند و معتقد شده بودند که در ایران آن روز کسی جز او نمی‌توانست آرامش را به سراسر ایران برگرداند و بدین ترتیب مانع سرایت کمونیسم تازه نفس روسیه به ایران (و از راه ایران به هند) شود.

از طرف دیگر شوروی‌ها هم ظاهرآ با روی کار آمدن رضاخان مخالفت نمی‌کردند، چون به او که از طبقات پایین جامعه برخاسته بود به چشم یک ناسیونالیست مترقی می‌نگریستند و حسابشان این بود که او دیر یا زود در صحنه سیاست ایران با انگلیسی‌ها اصطکاک پیدا خواهد کرد و جلوی نفوذ آن‌ها را خواهد گرفت.

رضاشاه روز ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۱۹۲۶ آوریل ۲۴) تاج‌گذاری کرد. چند ماه بعد، در تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۲۶، سردبیر روزنامه معروف ایزوستیا (ارگان رسمی دولت شوروی) در مورد سیاست بریتانیا نسبت به او چنین نوشت: «موقعی که رضاشاه به سلطنت رسید انگلیسی‌ها هیچ مخالفتی با تغییر سلسله نکردند که هیچ، به ظاهر از رضاشاه طرفداری هم کردند — روی این اعتقاد غلط که میان افکار جمهوری خواهی ما [شوری‌ها] و اندیشه سلطنت‌طلبی رضاخان شکافی هست و این شکاف باعث خواهد شد که رضاخان سردار سپه... پس از تبدیل شدن به رضاشاه پهلوی احساسات خصم‌مانه نسبت

به ما پیدا کند...»

همان شماره روزنامه *ایزوستیا* در مورد نظر و سیاست دولت شوروی در این باب نوشت: «... حقایق عینی جای تردید بر ایمان باقی نگذاشته بود که این مرد به علت خوی و خصلت نظامی اش، و تحت تأثیر و شرایط تاریخی کشورش، رسالت مهم خود را — که عبارت از ایجاد یک دولت مقتدر ایرانی بر پایه تمرکز قوا و از میان بردن فئodalیزم در ایران باشد — در آتیه به بهترین وجه انجام خواهد داد...»

روزنامه *ایزوستیا* چنین ادامه داده بود: «حوادث بعدی نشان داد که پیش‌بینی ما در این زمینه کاملاً صحیح بوده است. اما انگلیسی‌ها که از پادشاه شدن رضاخان امیدهایی دیگر داشتند، ناگهان پی به اشتباه خود بردن و دیدند که این مرد هوشیار از آن دسته زمامداران شرقی که کورکورانه از اوامر بریتانیا اطاعت می‌کنند نیست و برای خود افکار و اندیشه‌هایی دارد». ^۱

یکی از وقایع سال‌های اول سلطنت رضاشاہ که سروصدای زیادی به راه انداخت، و درواقع هشداری برای مخالفین پادشاه جدید بهشمار رفت، سوءقصد نسبت به سید حسن مدرس، از سرسرخت‌ترین مخالفین او، بود. خود مدرس در مورد این سوءقصد که روز هفتم آبان ۱۳۰۵ اتفاق افتاد، چنین نوشت: «... جنب مدرسه سپهسالار، اول آفتاب که به جهت تدریس به مدرسه می‌رفتم، ... تقریباً ده نفر مرا احاطه نمودند و فی الحقيقة تیرباران کردند. از تیرهای زیاد که انداختند، چهار عدد کاری شد. سه عدد به دست چپ، مقارن پهلو جنب همدیگر، زیر مرفق و بالای مرفق و زیر شانه [اصابت کرد]. حقیقتاً تیراندازان قابلی بودند؛ در هدف کردن قلب خطا نکردند، ولی مشیة الهی سبب را بی‌اثر نمود؛ یک عدد هم به مرفق دست راست خورد...»^۲

این سوءقصد در سرکوچه تنگ و درازی به نام سرداری، در جنب مدرسه سپهسالار، که ظاهراً منزل مدرس در آن قرار داشت، اتفاق افتاد. به طوری که دکتر صدرالدین الهی نوشت: «سر آن کوچه آدم‌های محمدخان درگاهی [رئیس نظمیه] معروف به محمدخان چاقو یا چاخو، به طرف او تیراندازی کرده‌اند و سید اصفهانی زیرک، خود نشسته و دست‌ها را با آستین عبا بالا برده و [در نتیجه] تیراندازان فقط بازویش را مجروح

۱. ر. ک. به: سرمقاله روزنامه *ایزوستیا*، شماره دوم اکتبر ۱۹۲۶.

۲. شرح حال مدرس به قلم خودش که در شماره مورخ ۸ آبان ۱۳۰۶ روزنامه *اطلاعات* چاپ شد.

کرده‌اند.^۱ ضاربین فرار کردند و مأمورین مدرس را به بیمارستان نظمیه و از آن‌جا به بیمارستان دولتی بردند و دست ایشان را عمل کردند.*

مدرس پس از چند روز بستری بودن در بیمارستان به منزل خود رفت و بعد از مدتی استراحت، توانست در اوایل دی‌ماه مجدداً در مجلس حضور پیدا کند.

رضاشاه طی شانزده سال ۱۹۴۱-۱۳۲۰ شمسی یا ۱۹۲۵-۱۳۰۴ میلادی) سلطنت خود منشاً خدمات و ضمناً زحمات - فراوانی برای ملت ایران شد. «متقدین رضاشاه یک اصل کلی را در محاسبات خود منظور نمی‌کنند و آن این‌که در شرایط بلبشوی واقعی ایران قبل از کودتا، این محیط و ملت بود که در به

سید حسن مدرس.

به دنبال یک رضاشاه نوعی می‌گشتند. اگر رضاخانی هم به فرض نبود، خودشان رضاخان دیگری را به هر طریقی بود پیدا می‌کردند. یادمان نرود امنیت مقدم بر رفاه و

۱. ر. ک. به: *حکایت‌هایی از رجال صدر پهلوی*، به کوشش حسن طباطبایی، نشر آبی، تهران، ۱۳۸۲، صفحه ۱۴۱.

* میرزا جوادخان عامری که از دیرباز روابط نزدیکی با سید حسن مدرس داشت، بالاصله پس از اطلاع از سوءقصد، برای عیادت او به بیمارستان رفت. ایشان روایت می‌کرد که سید سوقيصد کنندگان را مأمورین نظمیه می‌دانست و جان بددر بردنش را در نتیجه زرنگی خود و حائل قرار دادن دست‌ها و بازوی خود تلقی می‌کرد.

آقای عامری ضمناً می‌گفت که در آن ملاقات در بیمارستان، مدرس که به هیچ وجه روحیه قوی و بذله‌گوی خود را از دست نداده بود به ایشان گفته بود: «از من خون زیادی رفته و می‌گویند بهترین دوا برای جایگزین کردن خون از دست رفته، خوردن پسته تازه است. تو که سمنانی هستی و دامغان هم تحت سیطره توست، دستور بده مقداری پسته تازه برای من بیاورند تا زودتر جان گرفته و فعالیت‌ها یعنی را از سر گیرم.»



آزادی است و فقط در صورت نبودن آن می‌توان به ارزش آن پی برد. به هر حال، ... رضاشاه مولود شرایط زمانه خودش بود و این به معنی تطهیر او نیست بلکه خاضعانه به منظور انتقاد از خودمان است، بدین معنا که روحیه ارباب-رعیتی و قدرت‌پرستی و خودکمی‌بینی و حقارت، زمینه را برای تداوم خودکامگی و استبداد فراهم می‌سازد.^۱

همان‌طور که گفتیم، رضاشاه منشأ خدمات و نیز خدمات زیادی برای ملت ایران شد. او اموال تعداد زیادی از مردم را مصادره کرد و اختناق بی‌سابقه‌ای ایجاد نمود که به خصوص در دوره آخر سلطنتش مردم را ازا و متزجر کرد. «ولی این‌گونه رفتارها مانع از آن نخواهد بود که هر آدم منصفی کارهای عمرانی‌لو را در کشور نادیده بگیرد. این‌ها هر کدام برای خود حسابی جداگانه دارد.»^۲

شروع سلطنت رضاشاه درواقع آغاز تحول بزرگی در تمامی شئون اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران بود. گرچه در اواخر دوران قاجار در مورد برخی از مسائل اجتماعی، سازمان‌های اداری و وضع قوانین جدید گام‌هایی برداشته شده بود، ولی تجدد واقعی به ظهور نپیوسته و تغییر و تحول مؤثری در سیستم اجتماعی، اقتصادی و اداری حادث نشده بود. اصلاحات محدودی که انجام گرفته بود، سطحی، و درواقع تقليدی ظاهري از جوامع غربی بود و دارای عمق و ریشه‌ای که بتواند موجب اصلاحات و تحولات اساسی در کشور گردد، نبود. او اوضاع و شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران کماکان با پیشرفت‌های ملل غربی و تحولاتی که در جهان انجام گرفته بود هماهنگی نداشت. در زیر سطح ظاهري اصلاحات، در تمام ادارات و دستگاه‌های دولتی هنوز همان اصول کهنه و دست‌وپاگیر دوره‌های قدیم رایج و معمول بود.

ملوک‌الطوابیفی هم در نقاط مختلف کشور رواج داشت و در بخش‌های گسترده‌ای از ایران، افراد و گروه‌های مختلف سر از اطاعت دولت مرکزی پیچیده بودند. نتیجه آن‌که قبل از ظهور رضاخان، ایران به متنهای درجه ضعف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رسیده بود و هرج و مرچ در تمام شئون اجتماعی، اداری و دولتی حکم‌فرما بود. پیشرفت‌های صنعتی جهان غرب هنوز به ایران راه نیافته بود و کشور ما حتی فاقد راه‌آهن و جاده‌های مناسب برای حمل و نقل و جابه‌جایی مردم بود. بنابراین، گرچه باید دوره‌ای را که از ظهور مشروطه آغاز می‌شود و تا پایان سلطنت قاجار ادامه می‌یابد، دوره

.۱. نراقی، صفحه ۱۶۹.

.۲. نراقی، صفحه ۱۶۸.

نیمه بیداری ایران دانست، معهذا در آن دوران حرکت و جنبشی که بتواند تحول و تأثیر عمدہ‌ای در اوضاع اجتماعی و اداری پدید آورد به وقوع نپیوست.

تنهای پس از به قدرت رسیدن رضاخان و سپس سلطنت رضاشاه بود که تکانی بالنسبه شدید به پیکر اجتماع نیمه‌خته و نیمه‌بیدار ما وارد آمد و به پیروی از آن‌چه در دنیا غرب می‌گذشت، کشور را در راه تجدد و ترقی سوق داد.

همان‌طور که می‌دانیم، ما مردم ایران، هرگز عادت به تبعیت از نظم و قانون نداشته‌ایم. بدون شک یکی از خدمات بزرگ رضاشاه، که کمتر به آن اشاره می‌شود، این بود که توانست – لاقل در دوران سلطنتش – ایرانیان را وادیل به اطاعت از نظم و قانون کند.

رضاشاه در ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ (۱۹۲۷) «کاپیتولاسیون» (حق قضاؤت کنسولی) را رسماً لغو کرد و بدین ترتیب موقعیت بین‌المللی ایران را بهبود بخشید. او شرکت نفت ایران و انگلیس را وادار کرد روز ۱۲ خرداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) قرارداد جدیدی با دولت ایران منعقد کند که حاوی امتیازات تازه‌ای برای ایران بود. رضاشاه که ضررهای اخذ وام خارجی در زمان قاجاریه را شاهد بود، از گرفتن هر نوع وام خارجی امتناع کرد. نه برای برنامه‌های مختلف عمرانی کشور و نه حتی برای احداث راه‌آهن سراسری ایران متولّ به اخذ وام خارجی نشد. او توانست با افزایش مالیات غیرمستقیم بر قند و چای در عرض ۹ سال تمامی مخارج ایجاد راه‌آهن را تأمین کند.

رضاشاه که از امتیازاتی که در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) از شرکت نفت ایران و انگلیس گرفته بود، راضی نبود، مدتی پس از شروع جنگ جهانی دوم مجدداً قضیه استیفادی حقوق حقه ایران از شرکت نفت را مطرح کرد. این ضمناً بدین جهت بود که شرکت نفت حمل نفت از ایران را کاهش داده و سعی داشت نفت موردنیاز بریتانیا را از نقاط نفت خیز دیگر تأمین کند. این کاهش در صدور نفت ایران، طبعاً از میزان پرداختی شرکت به دولت ایران نیز کاسته بود.

دولت بریتانیا و شرکت نفت این عمل را به‌حاطر شروع جنگ و لزوم تأمین نیازهای خود از «مناطق نزدیک‌تر» می‌دانستند. ولی دولت ایران معتقد بود که دولت بریتانیا و شرکت نفت برای تحت فشار گذاشتن ایران دست به چنین اقدامی زده بودند. رضاشاه طبعاً از این جریان سخت ناراحت بود و تأکید می‌کرد که مسأله جنگ هیچ ارتباطی به او و ایران ندارد. ولذا اصرار داشت که شرکت نفت پرداخت حداقل سالانه چهار میلیون لیره

را برای مدت دو سال بابت حق السهم ایران و بدھی‌های معوقه تضمین کند. موفقیت رضاشاه در بالا بردن حق السهم ایران به خصوص در زمان جنگ^۱ باعث شد که انگلیسی‌ها بیش از پیش کینه او را به دل بگیرند.

همان‌طور که می‌دانیم، رضاشاه کوشش کرد آلمانی‌ها را جایگزین انگلیسی‌ها کند و از دخالت انگلیسی‌ها و روس‌ها در امور داخلی ایران جلوگیری نماید. او به خصوص سعی کرد رودرروی انگلستان بایستد. ولی متأسفانه در این کار توفیق نیافت^۲، چون انگلیسی‌ها که کینه او را سخت به دل گرفته بودند، در سپیده‌دم روز سوم شهریورماه ۱۳۲۰ به اتفاق نیروی متحده خود، روسیه، از شمال و جنوب کشور را اشغال کردند و او را از سلطنت برکنار نموده به اسارت برداشتند.

نخست وزیری متین‌دفتری و منصور‌الملک

روز سوم آبان ۱۳۱۸ رضاشاه دوازدهمین دوره مجلس شورای ملی را افتتاح کرد. او پس از قرائت نطق افتتاحیه به تالار آئینه مجلس شورای ملی رفت و هیأت دولت را به حضور پذیرفت.

پس از شرفیابی اعضای کابینه، محمود جم به عرض شاه رساند که چون طبق قانون پس از افتتاح و رسمیت مجلس دولت وقت باید استعفا دهد – و دولت جدید یا با اعضای قدیم یا جدید تشکیل و به مجلس معرفی شود – تقاضای اجازه تقدیم استعفای دولت را کرد.

رضاشاه پس از نگاهی به اعضای کابینه به جم گفت: «متین‌دفتری دولت را اداره کند و شما به وزارت دربار بیایید و با من کار کنید».^۲

در کابینه جم کسانی بودند که تجربه بیشتری داشتند و دارای سوابق طولانی وزارت بودند. ولی شاه در آن زمان ظاهراً بر این عقیده بود که باید از «تیپ» جوان مانند متین‌دفتری هم آزمایش به عمل آید و بدینجهت او را مأمور تشکیل کابینه کرد. محمود جم از همان روز به دستور رضاشاه به دربار رفت و به عنوان وزیر دربار شروع به کار کرد. ناگفته نماند که پس از عزل تیمورتاش شاه کسی را به وزارت دربار منصوب نکرده بود و جم در حقیقت دومین وزیر دربار پهلوی بود که پس از سالیان دراز که دربار فاقد وزیر

۱. نراقی، صفحه ۱۶۹.

۲. خاطرات محمود جم، هفدهمین سالنامه دنیا، صفحه ۷۷.



تبرستان
www.tabarestan.info

محمد جم، نخست وزیر و وزیر دربار

بسود، در پشت میز وزیر دربار
مستقر می شد.^۱

در مورد علت این که چرا
رضاشاه پست نخست وزیری را
کمتر از دو ماه پس از آغاز جنگ
جهانی دوم به متین دفتری که
شهرت فراوانی به طرفداری از
آلمن داشت واگذار کرد، مطالب
زیادی نوشته شده و انتقادات
زیادی به عمل آمده است. تقریباً
تمام انتقادکنندگان این امر را صرفاً
ناشی از تمایل رضاشاه به آلمن و
اعتقاد او به این که آلمن در جنگ
پیروز خواهد شد دانسته‌اند. آقای
عامری که متین دفتری را از سال‌ها
پیش – یعنی لاقل از دورانی که
مدرسه عالی حقوق به ریاست
مسیو پرنی و معاونت میرزا
جوادخان آغاز به کار کرد و
متین دفتری یکی از اولین شاگردان

آن مؤسسه بود – می‌شناخت، یک عامل دیگر را در این مورد، یعنی در مورد ترقی
برق‌آسای متین دفتری، دخیل می‌دانست. قضیه به روایت آقای عامری از این قرار بود که
چندی پیش از آغاز جنگ، متین دفتری برای شرکت در اجلاس یکی از سازمان‌های
بین‌المللی به خارج اعزام شد. بر حسب اتفاق، آن سال نوبت ایران برای احراز پست
ریاست آن اجلاس بود و در نتیجه نماینده ایران، طبق روال کار این سازمان‌ها، ریاست
جلسات را به عهده گرفت؛ یعنی ریاست متین دفتری به هیچ وجه ارتباطی به لیاقت یا
کاردانی او نداشت. به‌حال، او از خارج، و برادرش در تهران، از این امر استفاده کردند

۱. همان خاطرات، همان صفحه.

و دست به تبلیغات وسیعی در مورد این موقیت بسیار بزرگ (!!!) و بی سابقه زدند. هدف این تبلیغات البته مجاب کردن رضاشاه به لیاقت، کاردانی و نبوغ متین دفتری بود که، با توجه به عدم آشنای رضاشاه با روال کار سازمان‌های بین‌المللی، کاملاً مؤثر واقع شد و زمینه را برای ترقی بسیار سریع او آماده کرد.

متین دفتری وزیران کابینه خود را، البته با نظر رضاشاه، برگزید و روز پنجم آبان آنان را به حضور شاه و روز ششم آبان به مجلس شورای ملی معرفی کرد. دکتر متین دفتری لایحه اصلاح قانون دیوان محاسبات و لایحه اصلاح قانون کیفر مرتكبین را به وسیله امیر خسروی وزیر دارایی و سروری کفیل وزارت دادگستری به مجلس داد و به تصویب رساند و نیز روز ۱۲ اسفند ۱۳۱۸ همراه اعضای کابینه خود در مجلس حضور یافت و بودجه تفصیلی سال ۱۳۱۹ را تقدیم مجلس کرد.^۱ او در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۱۹، با حضور ولی‌عهد و وزیر دربار و هیأت وزیران و رئیس مجلس ایستگاه رادیو تهران را در محل بی‌سیم پهلوی در ساختمان ویژه‌ای که از یک سال پیش توسط کارشناسان آلمانی ساخته شده و با تجهیزات و وسائل فنی آماده گردیده بود، افتتاح کرد^۲ و برای نخستین بار رادیو تهران آغاز به کار نمود و مردم ایران با این مدرن‌ترین و سریع‌ترین وسیله پخش خبر آشنا شدند و در جریان اخبار ایران و جهان قرار گرفتند. در همین ماه‌های بهار در جنگ اروپا تحولات جدیدی روی داد: ارتش آلمان تمام کشورهای کوچک اروپای غربی را تسخیر نمود، پاریس در ۲۴ خرداد ۱۳۱۹ (۱۴ ژوئن ۱۹۴۰) به دست ارتش آلمان هیتلری سقوط کرد و یک هفته بعد «پل رینو»، نخست وزیر فرانسه، کشور خود را ترک گفت و دولت فرانسه در برابر ارتش آلمان تسلیم شد و حکومت موقت فرانسه به ریاست «مارشال پتن» و با نخست وزیری «لاوال» در جنوب فرانسه در شهر «اویشی» مستقر گردید.

تحولات جنگ اروپا، همراه با تبلیغات بخش فارسی رادیو برلن و تبلیغات فرستنده بی‌بی‌سی و صدای دهلی، در فضای سیاسی ایران وضعیت بسیار خاصی پیش آورد. بی‌طرفی ایران در جنگ که در دوازدهم شهریور ۱۳۱۸ (روز حمله آلمان به لهستان)

۱. صورت مذکرات ۱۲ اسفند ۱۳۱۸ مجلس شورای ملی. توضیح: این بودجه از حیث درآمد بالغ بر سه میلیارد و دویست و ده میلیون ریال و از حیث هزینه به سه میلیارد و نودوچهار میلیون ریال می‌رسید.

۲. روزنامه اطلاعات، ۵ اردیبهشت ۱۳۱۹.



رضاشاه هنگام بازدید از تأسیسات نیروی دریایی.

اعلام شده بود با نخست وزیری مตین دفتری که خدمات خود را در سفارت آلمان آغاز کرده و نیز با دیپلمات‌های آلمانی مناسبات دوستانه داشت، از سوی مقامات سیاسی انگلیس زیر سؤال قرار گرفت.^۱

وقتی این نکته در گزارش محترمانه سفارت ایران در لندن به اطلاع رضا شاه رسید او تصمیم به برکناری متین دفتری گرفت و روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ علی منصور (منصور الملک) را که تمایلات دوستانه نسبت به انگلیسی‌ها داشت، به نخست وزیری

۱. قانعی، سعید، دو چهره مرمز، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۵۳.

برگزید.^۱

روز بعد، ششم تیرماه، رضا شاه رئیس و نمایندگان مجلس را به کاخ سعدآباد فرماخواند و آنان را در تالار آیینه، در حالی که علی منصور هم حضور داشت، پذیرفت و درباره تغییر دولت و برکناری متین دفتری^۲ چنین گفت:

اگرچه من همیشه به وسیله دولت با مجلس ارتباط دارم، اما حالا خواستم مستقیماً نیز نیات خود را به اطلاع شما برسانم. این ملاقات بیشتر برای اظهار عدم رضایت از سیستم کار امروز است که خوب نیست، به ما همیشه می‌گویند «خاطر مبارک از هر حیث آسوده باشد، کارها منظم است». ولی ما می‌بینیم آن طوری که لازم است و موقع اقتضا دارد کافی نمی‌شود. درست است که هر یک از وزارت‌خانه‌ها و بنگاه‌ها برنامه اصلاحی دارند و هر کدام مشغولند ولی امروز یک وضع فوق العاده‌ای است که بیشتر باید در صدد پیش‌بینی بود، یکی از پیش‌بینی‌های لازم، بیداری مردم یعنی آشنا ساختن مردم به وسیله دولت به وضعیت حاضر است که در این خصوص هیچ اقدامی نشده است؛ مخصوصاً وزارت کشور که وظایف خاصی از لحاظ اوضاع اجتماعی کشور عهده‌دار می‌باشد، اقدامی نکرده است^۳ و رئیس دولت هم که در تمام قسمت‌ها مسئولیت دارد، غفلت کرده است و بالآخره با گفتن «خاطر مبارک آسوده باشد» کارها درست نمی‌شود. این بود که لازم دانستم راجع به اوضاع حاضر توجه نمایندگان

۱. همان کتاب، صفحه ۵۴.

۲. برکناری متین دفتری و بازداشت دکتر مصدق هر دو در روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ انجام شد. دکتر مصدق به اتهام مکاتبات پنهانی بر ضد رضاشاه روز پنجم تیرماه در شهریانی بازداشت شد و پس از چند هفته به بیرون نزدیک می‌گردید. با توجه به پیوند نزدیک متین دفتری با مصدق این شایعه نیز بود که برکناری او با اتهام مصدق ارتباط داشته است و شاید به همین مناسبت متین دفتری پس از برکناری چند هفته در بازداشت و چندی هم تحت نظر بود. دکتر مصدق چند ماه در تبعیدگاه بیرون نزدیک به سر بردا. در مهرماه ۱۳۱۹ «ارنست پرون» (Ernest Perron) دوست سویسی ویلهد که در ایران بود، در بیمارستان نجمیه بستری شد؛ ویلهد هر روز به عیادت «پرون» می‌رفت. پروفسور عدل رئیس بیمارستان و نیز دکتر غلامحسین مصدق از «پرون» خواهش کردند، آزادی دکتر مصدق را از ویلهد بخواهد. «پرون» از ویلهد این درخواست را نمود؛ سپس ویلهد انجام این درخواست را از شاه خواستار شد و مصدق روز یازدهم آبان ۱۳۱۹ به تهران بازگشت و تا شهریور ۱۳۲۰ در احمدآباد زندگی می‌کرد. (قانعی، صفحه ۵۵).

۳. وزیر کشور در کابینه متین دفتری، علی اصغر حکمت بود که در کابینه منصور علی سهیلی جای او را گرفت.

مجلس و دولت را جلب نمایم. صحیح است که ما متکی به قوای منظم و بی طرفی خود هستیم ولی این کافی نیست و باید آحاد و افراد مردم را برای روزهای سخت آماده کرد و این عمل با وجود داشتن تمام وسایل به کلی از نظر دور مانده است به حدی که می بینیم حقوق حقه ما در این گیر و دار دارد ضایع می شود.

حالا من رئیس جدید دولت و مجلس را متوجه می کنم که غفلت های گذشته را موقوف نموده و بیشتر برای بیداری افکار و آماده نمودن مردم برای روزهای مشکل تری متفقاً اقدام نمایند.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

روز هفتم تیرماه منصور وزیران خود را برگزید و روز هشتم آبان را به حضور شاه معزی کرد و وزارت پیشه و هنر را همچنان خود بر عهده گرفت. سپس روز نهم تیرماه همراه وزیران خود در مجلس شورای ملی حضور یافت و پس از معرفی وزیران^۲ درباره برنامه کار دولت خود چنین گفت:

برنامه دولت جدید همان اصولی است که در زمینه اصلاحات و ترقیات کشور در رشته های مختلف برای دولت سابق مقرر بود و بر طبق نیات ملوکانه باید تعقیب و تکمیل شود، راجع به سیاست خارجی دولت مخصوصاً اظهار می دارم که سیاست همان رؤیه بی طرفی کامل و حفظ و تحکیم مناسبات حسنہ متقابل با تمام دولت ها مخصوصاً با کشورهای همسایه است، امیدوارم با همکاری مجلس شورای ملی در انجام وظایف خود در اجرای نیات ملوکانه موفق شویم.

منصور پس از ایجاد این سخنان و اعلام برنامه دولت خود، از مجلس تقاضای رأی اعتماد کرد. یک صد و سیزده نماینده حاضر در مجلس متفقاً به دولت منصور رأی اعتماد

۱. اطلاعات در یک ربع قرن، صفحه ۱۸۱.

۲. علی منصور نخست وزیر و وزیر پیشه و هنر؛ مظفر اعلم، وزیر امور خارجه؛ امیر خسروی، وزیر دارایی؛ علی سهیلی، وزیر کشور؛ محمد ابراهیم علم، وزیر پست و تلگراف؛ دکتر محمد سجادی، وزیر راه؛ اسماعیل مرأت، وزیر فرهنگ؛ سرلشکر احمد نخجوان، کفیل وزارت جنگ؛ صادق وثیقی، کفیل وزارت بازرگانی؛ محمد سروری، کفیل وزارت دادگستری؛ مصطفی قلی رام، رئیس کل کشاورزی (در ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۰ امیر خسروی وزیر دارایی برکنار گردید و عباسقلی گلشاپیان به کفالت وزارت دارایی منصوب شد).

دادند. پس از اعلام رأی اعتماد، منصور از مجلس سپاسگزاری کرد و گفت:

از ابراز حسن ظن و رأی اعتماد مجلس کمال تشکر را دارم، این ابراز حسن ظن به ما امید می‌دهد همان‌طور که همکاری و معاوضت کامل بین دولت و مجلس که همیشه بوده است در آتیه بیشتر باشد برای این‌که روز به روز احتیاج کشور به ترقی و پیشرفت بیشتر احساس می‌شود و هر چه کشور در راه ترقی پیش برود بار کار سنگین‌تر می‌شود و معاوضت و همکاری هم باید بیشتر شود، این است روح فرمایشات ملوکانه که درس کاملی است برای تمام افراد ایرانی که با متابعت از آن بتوانند به تأمین حیثیات و شرافت ملی خود موفقی شوند و اوقات گمراهی را جبران کنند. امیدوارم همان‌طور که آقای رئیس مجلس فرمودند روز به روز در این معاوضت و همکاری دقیق‌تر و قوی‌تر بشویم و همه روسفید و خوشبخت باشیم تا بتوانیم با سربلندی بگوییم توانسته‌ایم یک قسمت یا یک درجه از منویات ملوکانه را انجام دهیم.^۱

اختلاف با شرکت نفت ایران و انگلیس

روز ۱۶ تیر ماه ۱۳۱۹ منصور همراه امیر خسروی وزیر دارایی در مجلس شورای ملی حضور یافت و درباره اختلافی که دولت ایران با شرکت نفت داشت گزارش داد. سپس وزیر دارایی درباره این اختلاف چنین گفت:

اختلافی که با شرکت نفت به میان آمده قضیه بهره‌برداری از معادن است. استعداد منابع نفتی ایران با توجه به معادن جدیدی که اخیراً در گچساران و آن حدود کشف گردیده به حدی است که لاقل سه‌بار بحداکثر محصول سالیانه که تاکنون مورد استفاده صاحب‌امتیاز بوده است، می‌توان از آن‌ها استخراج نمود و محصول نفت کشور ایران بعد از امریکا می‌تواند مقام دوم را از حیث اهمیت استخراج دارا گردد و این منظور نیز به موجب بند الف از ماده ۱۲ و قسمت اول از ماده ۱۶ و مدلول ماده ۲۱ امتیازنامه از تعهدات و الزامات حتمی و غیرقابل بحث صاحب‌امتیاز می‌باشد. ولی با وجود مقررات صریح مذکور که شرکت ملزم به رعایت آن بوده با کمال کُنندی در چهار سال اول قدری بر استخراج محصول نفت ایران افزوده و در سال ۱۹۳۷ می‌سیحی به ده میلیون و نیم تن رسید و مطابق

وعده‌های کمپانی بر این‌که همواره بهره‌برداری را توسعه خواهد داد بایستی در سال ۱۹۴۰ حداقل به چهارده میلیون تن می‌رسید ولی با تذکرات و اعتراضات پی‌درپی دولت، هر سال از میزان مزبور کاسته شده تا در سال ۱۹۳۹ میزان این کاهش به یک میلیون تن رسیده و در سال جاری میزان این کاهش به درجات بیشتر خواهد شد. البته دولت اقدامات لازم را در این موضوع با نهایت جدیت تعقیب نموده و خواهد نمود ولی نظر به اهمیت موضوع اختلاف و دنباله‌ای که ممکن است بعداً پیدا نماید ضروری دانست مراتب را به استحضار مجلس شورای ملی برساند.^۱

تبرستان

www.tabarestan.info

موضوع اختلاف با شرکت نفت به سال ۱۳۱۱ بر می‌گشت در ۶ آذر ۱۳۱۱ رضاشاه پرونده نفت جنوب را به عنوان اعتراض به کار شرکت در آتش بخاری انداخت و درواقع قرارداد دارسی را لغو شده دانست. روز ۱۱ آذر، تقی‌زاده وزیر وقت دارایی به دستور رضاشاه لغو قرارداد دارسی را در مجلس رسماً اعلام کرد. و دولت ایران بدین ترتیب توانست امتیازهای جدیدی از شرکت نفت بگیرد.

موضوع اعتراض به طرز کار شرکت نفت در زمان نخست وزیری متین دفتری مجدداً به میان آمد. سپس در دوران نخست وزیری منصور وزیر دارایی و نخست وزیر روز شانزدهم تیرماه ۱۳۱۹ گزارشی در این باب به اطلاع مجلس شورای ملی رساندند و سرانجام در مرداد ۱۳۱۹ براساس موافقت‌نامه‌ای که میان وزارت دارایی و شرکت نفت ایران و انگلیس به امضا رسید اختلاف به این‌گونه پایان یافت که شرکت نفت حقوق دولت ایران را از حیث حق امتیاز و مالیات از سال ۱۹۳۸ تا پایان سال ۱۹۴۱ بر پایه سال ۱۹۳۷ که حداقل بهره‌برداری را نمود، معادل ۳/۴۴۴/۴۳۹ لیره بپردازد و بابت تفاوت بهای لیره در دو سال ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹ نیز یک میلیون و پانصد هزار لیره پرداخت نماید و برای سال ۱۹۴۰ و ۱۹۴۱ نیز مأخذ پرداخت سهمیة دولت ایران همان عملکرد سال ۱۹۳۷ باشد که بابت حق امتیاز و مالیات و احتساب تفاوت بهای لیره سهمیة دولت ایران در هر سال بیش از چهار میلیون لیره خواهد شد.^۲ این توافق از نظر مالی و اقتصادی برای

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۶ تیر ۱۳۱۹.

۲. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۳ شهریور ۱۳۱۹.

دولت ایران یک موفقیت بود.^۱

ولی این توافق که روز سوم شهریور ۱۳۱۹ به اختلاف پایان داد درواقع از طرف رضاشاه به شرکت نفت و دولت بریتانیا تحمیل شده بود و انگلیسی‌ها که گرفتار جنگ بودند چاره‌ای جز قبول آن نداشتند. اما این طرز عمل رضاشاه باعث شد که انگلیسی‌ها بیش از پیش کینه او را به دل گیرند و متقصد فرستنی باشند که تلافی آن را بر سر او درآورند.

پیمان بازرگانی با آلمان

از سال ۱۳۱۶ دولت ایران با دولت آلمان برای مبادله کالاهای مورد نیاز دو کشور قرارداد پایاپای داشت و به موجب این قرارداد، در برابر مخصوصات کشاورزی که به آلمان صادر می‌شد ماشین و وسایل صنعتی از آلمان به ایران حمل می‌گردید و هر سال هیأتی برای تعیین میزان این کالاهای به آلمان اعزام می‌شد و در یک کمیسیون دوجانبه در وزارت امور خارجه آلمان میزان این کالاهای را تعیین می‌کردند. در اجرای این منظور برای تعیین کالای مورد مبادله سال ۱۳۲۰، در آبان ماه ۱۳۱۹ هیأتی به ریاست حمید سیاح مدیر کل وزارت امور خارجه ایران رهسپار برلن شد. مذاکرات با شرکت وزیر بازرگانی آلمان و با حضور موسی نوری اسفندیاری^۲ وزیر مختار ایران در آلمان و دکتر علامبر مدیر کل وزارت بازرگانی ایران چند هفته ادامه یافت و، روز ۱۹ آذر، منتهی به امضای یک موافقت‌نامه گردید.

در همان زمان کارشناسان آلمانی در کرج مشغول احداث کارخانه ذوب‌آهن ایران بودند.

توقیف کالاهای صنعتی ایران

دولت ایران در سال ۱۳۱۹ برای حمل مقدار زیادی ابزار و کالاهای مختلف صنعتی که از کشورهای اروپایی با قیمت‌های گزار برای کارخانه‌های ایران خریداری کرده بود،

۱. قانعی، صفحه ۵۸.

۲. آرشیو وزارت امور خارجه. توضیح: موسی نوری اسفندیاری از مرداد ۱۳۱۹ تا شهریو ۱۳۲۰ وزیر مختار ایران در آلمان بود. پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی، روابط ایران و آلمان قطع گردید و اسفندیاری به تهران فراخوانده شد.

با شرکت کشتی رانی ایتالیایی «لویدترستینو» قراردادی بست. آن شرکت با دریافت هزینه‌ای سنگین یک کشتی خود را به نام «ارابیا» به ایران کرایه داد. آن وسایل و کالاهای به آن کشتی منتقل شد که به ایران حمل گردد، ولی آن کشتی با تمام کالاهای در یکی از بنادر «اریتره» متوقف گردید و شرکت کشتیرانی از فرستادن آن کشتی به آب‌های ایران طفره رفت. دولت منصور از طریق وزارت امور خارجه به دولت ایتالیا شکایت کرد. دولت ایتالیا به بهانه جنگ جهانی، و شرکت ایتالیا در آن، حرکت کشتی ایتالیایی «ارابیا» را به سوی آب‌های ایران غیرمقدور دانست و لی پیشنهاد کرد دولت ایران یک کشتی از کشوری بی‌طرف کرایه کند و به بندر محل توقف کشتی «ارابیا» در اریتره بفرستد تا کالاهای و ابزار صنعتی مختلف خریداری شده ایران به کشتی بی‌طرف جایه‌جا شود و به ایران حمل گردد. دولت ایران با کوشش بسیار و پرداخت هزینه سنگین، یک کشتی پاناما می‌باشد که کشتی «اورگا» به نزدیکی «عدن» رسید، دولت ایتالیا اعلام کرد که ورود کشتی بی‌طرف هم به آب‌های بنادر اریتره غیرمقدور می‌باشد و به آن کشتی اجازه حرکت از آب‌های عدن داده نشد. دولت منصور بارها فوریت و ضرورت حمل کالاهای و ابزارهای صنعتی توفیق شده در کشتی «ارابیا» را برای ایران به دولت ایتالیا خاطرنشان کرد و لی دولت ایتالیا همچنان از دادن اجازه برای حرکت کشتی «اورگا» طفره رفت. دولت ایران ناچار به دولت ایتالیا اخطار کرد و آن دولت را مسئول مجموع خسارات خود دانست و اقدام فوری برای تحويل کالاهای و ابزارهای صنعتی موجود در کشتی «ارابیا» را خواستار شد. ولی دولت ایتالیا به این اخطار و تهدید و تذکر پاسخ نداد و این موضوع تا شهریور ۱۳۲۰ همچنان عموق ماند.^۱

محل و ساختمان جدید وزارت امور خارجه طبق روایت مرحوم عامری،

«رضاشاه اصرار داشت که بنای جدید وزارت امور خارجه به سرعت خاتمه یابد تا آن ساختمان برای مراسم ازدواج و لیعهد با فوزیه قابل استفاده شود. برای این منظور نهایت کوشش را کردیم و با فشار زیاد به مقاطعه کار و مهندس و معمار بالآخره ساختمان را به

موقع به پایان رساندیم.

«مسئله‌ای که در مورد محل جدید وزارت امورخارجه پیش آمد و بالأخره با دخالت مستقیم رضاشاه حل شد، مسئله فضای جلوی ساختمان جدید بود که از طرف غرب آن به موزه ایران باستان و باغ آن محدود می‌شد که در آن زمان توسط وزارت فرهنگ که در رأس آن علی‌اصغر حکمت قرار داشت در حال ساختمان بود. من یک روز که برای سرکشی به محل ساختمان جدید رفته بودم متوجه شدم که دیوار موقع میان باغ وزارت امور خارجه و موزه را به ضرر باغ وزارت خارجه تغییر مکان داده‌اند. لذا فوراً دستور دادم آن دیوار جدید را خراب کرده و دیواری در محل قبلی بسازند. بعد از چند روز دوباره متوجه شدم که به دستور حکمت مجدد دیوار را تغییر داده‌اند. من هم دوباره دستور دادم دیوار را به جای قبلی آن برگردانند.

«پس از این ماجرا، یک روز که در ساختمان قدیم مشغول به کار بودم به من خبر دادند که رضاشاه برای بازدید و سرکشی به محل جدید وزارت خارجه آمده است. به سرعت خود را بدانجا رساندم. معلوم شد در مورد اختلاف میان من و حکمت به شاه



رضاشاه و ولی‌عهد او محمد‌رضا.

گزارش داده‌اند و ایشان برای حل مسأله و طبق معمول خودش بدون اطلاع قبلی، به محل آمده است.

«ایشان بعد از این‌که در این مورد از من سؤالاتی کرد و باغ وزارت خارجه و باغ موزه را بررسی نمود، با عصایی که در دست داشت روی زمین خطی کشید و خطاب به من گفت: 'از این خط به این طرف مال تو و از خط به آن طرف مال حکمت خواهد بود.'»

لایحه فروش املاک موقوفه

بسیاری از املاک موقوفه (روستا، مزرعه، باغ، قنات، کاروانسرا، خانه، دکان) بر اثر مرور زمان و نداشتن متولی و سرپرست در سراسر ایران به صورت تقریباً ویرانه درآمده بود. لذا در فروردین ماه ۱۳۲۰، لایحه‌ای که مجید آهی وزیر دادگستری برای فروش املاک موقوفه تهیه کرده بود، در هیأت دولت مطرح شد. در این لایحه موقوفات آستان قدس رضوی، آستان قم، موقوفات گوهرشاد در مشهد، موقوفات شاه‌چراغ در شیراز و موقوفات آرامگاه شاه‌نعمت‌الله در ماهان کرمان مستثنی شده بود.

دولت منصور فروش سایر املاک موقوفه را از دو جهت مفید و لازم تشخیص داده بود، یکی آن‌که خریداران این املاک در آبادی و عمران آن‌ها خواهند کوشید، دیگر آن‌که دولت می‌تواند از محل فروش این املاک در تمام ایران به ایجاد تأسیسات خیریه و مدرسه و بیمارستان اقدام نماید.

این لایحه که در نه ماده تنظیم گردیده بود در هیأت دولت تصویب شد و روز بیست و چهارم فروردین ۱۳۲۰، از سوی آهی وزیر دادگستری برای تصویب به مجلس شورای ملی تقدیم شد. لایحه در کمیسیون دادگستری و کمیسیون دارایی مطرح و تأیید گردید و سپس در چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۰ به تصویب مجلس شورای ملی رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ شد.^۱

دولت به وسیله اداره کل اوقاف در تهران و به وسیله ادارات اوقاف و دادگستری در شهرستان‌های مختلف در صدد تنظیم فهرست جامع این‌گونه موقوفات برآمد ولی با رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ این قانون به فراموشی سپرده شد.^۲

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰.

۲. قانعی، صفحه ۶۲.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
بخش چهارم
www.tabarestan.info
دوران جنگ جهانی دوم و اشغال ایران

رشید عالی گیلانی و مفتی اعظم فلسطین در ایران

یکی از شگفت‌انگیزترین وقایع جنگ جهانی دوم، حمله ناگهانی ارتش آلمان به سوریه در روز اول تیرماه ۱۳۲۰ (۱۹۴۱) بود که نه تنها دنیا را غافلگیر کرد بلکه اهمیت استراتژیک ایران نیز افزود.

در حدود سه ماه پیش از این حمله، روز ۲۲ فروردین ۱۳۲۰ (۱۱ آوریل ۱۹۴۱)، واقعه شگفت‌انگیز دیگری که آن هم برای کشور ما حائز اهمیت فراوان بود، در همسایگی ما در عراق اتفاق افتاده بود. در آن روز رشید عالی گیلانی نخست وزیر اسبق عراق با کمک چهار سرهنگ عراقی طرفدار آلمان، در بغداد کوادتاً کردند و حکومت را به دست گرفتند.

وقتی خبر این کوادتاً به انگلستان رسید، چرچیل فوراً تصمیم گرفت پیش از آن که حکومت جدید عراق بتواند از آلمان تقاضای کمک کند – و درنتیجه مناطق نفت خیز به خطر بیفتند – شورش رشید عالی گیلانی را به سرعت سرکوب کند. او ضمناً دستور داد به امیر عبدالله نایب‌السلطنه عراق که به پایگاه حبانیه نزد انگلیسی‌ها فرار کرده بود، در یکی از ناوهای جنگی بریتانیا پناه داده شود.

چرچیل به حکومت هند نیز دستور داد هر چه زودتر یک لشگر به بصره بفرستد.

ناوگان حامل این لشگر روز ۲۸ فروردین ۱۳۲۰ وارد اروندرود (شط العرب) شد و بدون آن که با مقاومتی رویه رو شود به سرعت موضع حساس اطراف شهر بصره را تصرف کرد.

همان‌طور که انگلیسی‌ها پیش‌بینی کرده بودند، دولت جدید عراق از آلمان درخواست کمک کرد. روز ۷ اردیبهشت «ریبن تروب»، وزیر خارجه آلمان، به هیتلر گزارش داد که ۶۰۰ تن اسلحه و مهمات برای دولت جدید عراق تهیه شده و قرار است از راه سوریه به عراق حمل شود. «ریبن تروب» همان شب به رشید عالی گیلانی تلگراف زد که «رایش آلمان از دولت کنونی عراق در مبارزه‌اش با بریتانیا پشتیبانی می‌کند و هر چه امکان داشته باشد انجام خواهد داد.» بدین ترتیب عراقی‌ها هم تصمیم گرفتند اگر انگلیسی‌ها نیروی بیشتری در پایگاه‌های حبشه، بصره و موصل که طبق قرارداد هر سه آن‌ها در اختیار انگلیسی‌ها بود — پیاده کنند، دست به مقاومت بزنند.

رضاشاه که از تحولات و وقایع عراق سخت نگران شده بود، شورای عالی جنگ را فراخواند تا درباره اقداماتی که دولت ایران می‌بایست انجام دهد بحث و تبادل نظر کنند. این مطلب به خصوص وقتی برای ایران حادّ شد که در ۳۱ اردیبهشت دولت‌های عراق و آلمان در تلاش برای جلوگیری از ورود نیروهای کمکی بریتانیا به بصره، از دولت ایران درخواست کردند که آبراه اروندرود (شط العرب) را به روی ناوگان جنگی بریتانیا بینند. رضاشاه این درخواست را که با بی‌طرفی ایران منافات داشت نپذیرفت. به علاوه در اول خرداد نیز هنگامی که دولت آلمان از ایران درخواست کرد دو هزار تن بنزین برای استفاده هواپیماهای آلمانی مستقر در موصل ارسال کند، منصور‌الملک، نخست‌وزیر، به دستور رضاشاه این تقاضا را به این عنوان که انگلیسی‌ها آن را عملی خصم‌مانه تلقی خواهند کرد — مضافاً به این که چنین عملی با بی‌طرفی ایران تناقض دارد — صریحاً رد کرد.

مالاً شورش رشید عالی و افسران طرفدار آلمان شکست خورد و انگلیسی‌ها توانستند در اوایل خرداد ۱۳۲۰ بغداد را تصرف کنند، و امیرعبدالله نایب‌السلطنه و نوری سعید نخست‌وزیر انگلوفیل را مجدداً به قدرت برسانند. رشید عالی گیلانی و وزیرانش، به شرحی که خواهد گذشت، ابتدا به ایران و سپس به آلمان پناهنده شدند. بقیه ماجراهای پناهندگی رشید عالی گیلانی، مفتی اعظم فلسطین و همراهانشان به

ایران را از زبان میرزا جوادخان عامری نقل می‌کنیم:^۱

ساعت پنج بعدازظهر روز ششم خردادماه ۱۳۲۰ بود که تلفنچی کاخ سعدآباد به دستور رضاشاه پهلوی مرا برای شرفیابی احضار کرد و چون وقت و بی وقت شرفیاب می‌شدم همیشه دو دستگاه اتومبیل در گاراژ منزل من آماده حرکت بود تا اگر یکی خراب شد اتومبیل دیگر بتواند مرا به مقصد برساند.

برای شرفیابی به حضور شاه فقید ضرب الاجل بیش از نیم ساعت نبود. بدین جهت فوراً لباس پوشیده و خود را آماده حرکت نمودم و درست پیانتو پنج و نیم بعد از ظهر بود که در قصر یک اشکویه شاه واقع در شرق سعدآباد شرفیابی حاصل کردم. شاه در این شرفیابی‌ها گزارش امور مملکت مخصوصاً اوضاع سیاسی جهان را که آن روزها نیروهای آلمان از یک طرف و نیروهای متفقین از طرف دیگر به جان هم افتاده و شبانه روز با هوایپما و تانک و توپ و مسلسل و خمپاره صدها نفر از جوانان را به خاک و خون می‌کشیدند می‌خواست و من هم آخرین اخبار جهان و گزارشاتی را که از سفرای ایران در خارج واصل می‌گردید به عرض می‌رساندم.

این شرفیابی بیش از یک ساعت به طول انجامید و ساعت هفت بعد از ظهر بود که شاه فقید از اطاق خارج شده و مرا تنها گذاشت. مدتی معطل شدم دیدم خبری نشد. از اطاق کار خارج شده و از پیشخدمت مخصوص شاه که «پهلوی نژاد» نام داشت و از بستگان شاه و اهل سوادکوه مازندران بود جویای اعلیحضرت شدم، اظهار داشت: شاه حمام رفته‌اند و بعد از حمام هم شام صرف کرده و بلافضله به خواب خواهند رفت. پهلوی نژاد که درنتیجه سال‌ها خدمت به شاه از اخلاق و روحیه ایشان بیش از دیگران اطلاع داشت گفت: دیگر انجام ملاقات مقدور نخواهد بود و اگر شاه با شما خداحافظی نکرده دلیل بر آن نیست که مایل به ادامه مذاکره بوده است بنابراین بهتر است به شهر برگردید.

تأمل را جایز ندانسته کاخ سعدآباد را ترک کردم و با اتومبیل وزارتی به شهر آمدم. وقتی اتومبیل نزدیک چهار راه اسلامبول متوقف شد، چون راننده زیاد خسته به نظر می‌رسید و از طرفی فردای آن روز جمعه و تعطیل بود، او را مخصوص کرده و با اتومبیل به

۱. ر.ک. به: عامری، جواد، «رشید عالی گیلانی و مفتی اعظم فلسطین در ایران»، مصاحبه با سالنامه دنیا، شماره ۱۸، تهران، ۱۳۴۱، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۲.

خانه فرستادم و خودم هم تصمیم گرفتم پیاده و قدم زنان به منزل بروم. در سر چهارراه اسلامبول که به سوی شرق در حرکت بودم یکی از رفقاء به من برخورد نموده و پس از احوال پرسی گفت چند روز است برای ملاقات شما این در و آن در می‌زنم و چندبار هم به وزارت امور خارجه مراجعه کردم ولی موفق به ملاقات نشدم، منظور از ملاقات ضیافت امشب دوست ما دکتر فصیحی است که چند نفر از دوستان دعوت شده‌اند و شما هم باید در این ضیافت شرکت کنید.

من دیدم به واسطه کار زیاد خسته هستم و شرکت در ضیافت دکتر فصیحی و ملاقات با دوستان قدیم فرصت خوبی است که خستگی را از تن به بر کرده و خود را آماده کار و فعالیت برای روز شنبه نمایم، از این نظر پیشنهاد دوست خود را پذیرفته و با درشکه که آن سال‌ها تنها وسیله ایاب و ذهاب در داخل شهر بود به منزل دکتر فصیحی واقع در خیابان امیریه کوچه مافی رفتیم؛ محفل گرمی بود. میز قشنگی در حیاط خانه گسترده بودند و روی آن مملو از میوه و شیرینی بود. از ملاقات دوستان خوشحال شدم و در آن محیط بی‌ریا بدون بحث در مسائل سیاسی به گفت و شنود پرداختیم...

در حدود نیم ساعتی از ورود من به خانه دکتر فصیحی گذشته بود که درب منزل به شدت به صدا درآمد. پیشخدمت رفت در را باز کرد و لحظه‌ای بعد برگشت و در میان جمع دوستان خطاب به من گفت: پاسبانی به در خانه آمده و با شما کار دارد. نه تنها من بلکه تمام حاضرین موضوع را شوخی پنداشتند، چون وزیر امور خارجه را با پاسبان سروکاری نبود! گفت: به او بگویید من با شما کاری ندارم هر حرفی داری از همان پشت در بگو.

پیشخدمت رفت و مجدداً برگشت و گفت: پاسبان اظهار می‌دادد با شخص آقای جواد عامری وزیر امور خارجه کار واجبی دارم و می‌خواهم پیغام مهمی را از طرف رئیس کل شهریانی به ایشان برسانم.

از این توضیح قانع نشده و به شک هم افتادیم چون هیچ‌کس حتی خانواده‌ام از حضور من در منزل دکتر فصیحی باخبر نبود و همان‌طوری که گفت روى اتفاق من در چهارراه اسلامبول با یکی از دوستان برخورد نموده و به خواهش او به خانه دکتر فصیحی رفته بودم.

در هر حال برای روشن شدن موضوع به در خانه رفتیم. پاسبان پس از ادائی احترام گفت: الساعه حضرت اجل (منظور پاسبان از حضرت اجل سرپاس مختاری رئیس کل

شهربانی بود) دستور دادند خدمت رسیده و به اطلاع برسانم که اعلیحضرت همایونی برای کار لازمی جنابعالی را احضار کرده‌اند، فوراً در سعدآباد شرفیابی حاصل نمایید.

از پاسبان پرسیدم جا و مکان مرا از کجا می‌دانستی؟

جواب داد: آدرس صحیح و کامل شما را حضرت اجل دادند و من مستقیماً وارد کوچه مافی شده و خانه آقای دکتر فضیحی را پیدا کردم.

با اتومبیل سرلشکر شفائی به سعدآباد می‌روم

از شنیدن اظهارات پاسبان در عالم دیگری فرو رفت؛ اولاً من یک ساعت قبل در حضور اعلیحضرت بودم و هر کار مهمی که داشتند بین در میان گذاشته بودند و از طرفی طبق یک رسم دیرین شاه در ساعت هشت بعد از ظهر حتماً به بستر می‌رفت و ساعت ۵ صبح از خواب بلند می‌شد، و ثانیاً سرپاس اختاری از کجا مکان و مأوای مرا می‌دانسته است. در هر حال چاره‌ای نبود فوراً از صاحبخانه و دوستان خدا حافظی کرده برای رفتن به سعدآباد خانه را ترک نمودم.

اول قصد داشتم با دروشکه به منزل خود واقع در خیابان صفی‌علیشاه رفته و با اتومبیل به سعدآباد بروم. ولی بعد فکر کردم دیدم بیش از نیم ساعت به طول خواهد کشید تا به خانه خود برسم و بعد به این فکر افتادم که با تلفن با منزل خود تماس گرفته و اتومبیل بخواهم دیدم دسترسی به تلفن نیست چون آن روزها تلفن تهران به تعداد فعلی نبود که در هر کوی و برزني در دسترس عامه مردم باشد و از طرف دیگر راننده اتومبیل را هم دو ساعت قبل مخصوص کرده بودم و کسی نبود که اتومبیل را از گاراژ حرکت داده و به خیابان امیریه بیاورد. ناچار این طرف و آن طرف خیابان امیریه چشم را به اتومبیل‌های شخصی و کرایه‌ای دوختم تا به یک اتومبیل کرایه‌ای برخورده و خود را به سعدآباد برسانم. در همین حیص و بیص اتومبیل بیوک ارتشی سرتیپ شفائی (سرلشکر شفائی امروز) از راه رسید. دست بلند کردم، اتومبیل توقف کرد. پس از انجام تعارف با سرلشکر شفائی جریان احضار را برای او حکایت کردم و سرلشکر هم بدون درنگ از اتومبیل پیاده شدند و به راننده دستور دادند فوراً مرا به سعدآباد برساند.

در حدود ساعت ده شب بود که وارد سعدآباد شدم. شاه در زیر چنارهای باغ مشغول قدم زدن بود. هیچ‌کس حتی جم وزیر دربار همراه او نبود. جلو رفتم پس از ادای احترام شاه دستم را گرفت و نزدیک یکی از تیرهای چراغ برق برد و گفت: امروز

درنتیجه کودتا در عراق عده‌ای از زمامداران آن کشور از جمله رشید عالی گیلانی نخست وزیر، امین زکی رئیس ستاد ارتش، حاج امین الحسینی مفتی اعظم فلسطین، و ۲۵ نفر از وزرا و افسران ارشد ارتش از بغداد فرار نموده و از طریق مرز خسروی وارد خاک ایران شده و دو ساعت قبل در کرمانشاه توسط استاندار و فرمانده تیپ آن‌جا تقاضای پناهندگی نموده‌اند.

هنگامی که قصد استراحت داشتم این گزارش از طرف سرلشگر ضرغامی رئیس ستاد ارتش به من رسید؛ چون موضوع اهمیت خاصی داشت و ارتباط با سیاست انگلیس دارد فوراً دستور احضار شما را داده و خواستم این نظریات شما استفاده کنم تا ورود عراقی‌ها مشکلاتی برای ما به بار نیاورد.

به اعلیحضرت عرض کردم: البته موضوع بسیار مهم و قابل اهمیت است. عقیده دارم اگر اعلیحضرت موافقت فرمایند زمامداران عراق را به تهران هدایت کرده و از اقامات آن‌ها در کرمانشاه جلوگیری نماییم، چون کرمانشاه نقطه سرحدی ایران و عراق است و دیگر این‌که اعلیحضرت از طریق ستاد ارتش دستور صادر فرمایند که تیپ کرمانشاه با احترام اسلحه‌های افسران عراقی را از آنان دریافت کرده و بدون داشتن سلاح به تهران اعزام شوند.

شاه گفتند: من از موضوع کردتای عراق سر در نمی‌آورم، معلوم می‌شود مسأله خیلی مهم است که حتی نایب‌السلطنه هم فرار کرده است، به هر حال فوراً خود را به ستاد ارتش رسانده ترتیب این کار را روی مقتضیات مملکت بدھید تا گزکی به دست انگلیسی‌ها نیفتند.

مجدداً عرض کردم: در هر حال این‌ها پناهندۀ سیاسی هستند، لذا اگر طبق رسوم متداوله در ممالک متmodern عالم آن‌ها را به عنوان پناهندۀ قبول نکنیم دور از جوانمردی خواهد بود.

شاه جواب داد: همان‌طوری که گفته‌دor از جوانمردی است ولی ترس من این است که این‌ها در مدت اقامت در تهران با آلمانی‌ها و ژاپونی‌ها و ایتالیایی‌ها تماس گرفته و انگلیسی‌ها را به جان ما بیاندازند.

بعد شاه پرسیدند: از سفارت ایران در بغداد گزارشی دریافت نموده‌اید؟ عرض کردم: چون کودتا امروز وقوع یافته مسلماً گزارش ۲۴ ساعت بعد خواهد رسید.

با بی‌سیم دستور انتقال عراقی‌ها به تیپ کرمانشاه داده شد

در هر حال فوراً به ستاد ارتش رفته و با حضور سرلشکر ضرغامی رئیس ستاد درباره نحوه اعزام زمامداران عراقی به تهران صحبت کردیم و این‌طور تصمیم گرفتیم که عراقی‌ها را تحت نظر عده‌ای از افسران ارتش و شهربانی از کرمانشاه به تهران آورده و در مهманخانه فردوسی مسکن دهیم تا تکلیف آن‌ها معلوم شود.

سرلشکر ضرغامی گفت: تا نظر شاه جلب نشود اجرای این تصمیم عملی نیست. به او گفتیم: با شاه به همین طریق موضوع را حل نموده‌ام. و درنتیجه رئیس ستاد ارتش به مسئولیت من و به وسیله بی‌سیم به تیپ کرمانشاه دستورات لازم را برای حرکت هیأت عراقی و خلع سلاح آن‌ها به‌طور محترمانه صادر کرد و این‌هم در حدود ساعت ۱۲ شب برای استراحت به منزل رفت و صبح اول وقت به تجربیش به خانه شخصی سرپاس مختاری، رئیس کل شهربانی و دومین قدرت آن روز مملکت، رفت و با او ملاقات نمود. سرپاس مختاری از جریان ورود عراقی‌ها کاملاً مطلع بود و می‌گفت: شهربانی کرمانشاه آخر وقت دیشب گزارش داده و من می‌خواستم امروز صبح شرفیاب شوم و جریان را به عرض برسانم ولی معلوم می‌شود ستاد ارتش چون بی‌سیم در اختیار دارد زودتر از ما از ماجرا باخبر شده است.

کارآگاهان در نقش پیشخدمت هتل فردوسی

با سرپاس مختاری برای ترتیب آوردن نخست وزیر عراق و همراهان به تهران مذاکره نموده و مخصوصاً به نام وزیر امور خارجه متذکر شدم باید متصدیان هتل فردوسی به شهربانی احضار شده و به آن‌ها تعليمات کافی در مورد عدم ملاقات فراریان عراقی با اشخاص مختلف و همچنین مراقبت در ایاب و ذهاب آن‌ها داده شود. سرپاس مختاری در جواب گفت: بهترین راه برای تحت نظر داشتن عراقی‌ها گماردن عده‌ای از کارآگاهان زیبده به عنوان گارسون در هتل می‌باشد و غیر از این راه و چاره‌ای نیست.

موقعی که قصد خدا حافظی از سرپاس رکن‌الدین مختاری و خروج از باغ او را داشتم گفتم تیمسار راستی جریان دیشب چه بود و شما از کجا مکان و مأوای مرا می‌دانستید؟ رئیس شهربانی مقتدر رضاشاه پهلوی که جز به شخص شاه به هیچ‌کس، حتی نخست وزیر و وزیران، اعتنای نمی‌کرد، با غرور خاصی گفت: این دیگر جزو اسرار است و بعد از لحظه‌ای سکوت ادامه داد: آقای وزیر امور خارجه دوستانه می‌گوییم نه تنها

شخص شما بلکه تمام وزرا و کلا و صاحبان مشاغل مهم در تمام ساعات شبانه‌روز تحت نظر من می‌باشند و خلاصه بگوییم دستگاه تأمینات ما حتی می‌داند آقای عامری شب را در خانه خود در کدام اطاق استراحت می‌کند و یا آقای منصور‌الملک، نخست‌وزیر، شام دیشب چه خورده است!

به هر صورت، فردای آن روز هیأت عراقی با ده دستگاه اتومبیل سواری آخرین سیستم تحت نظر افسران شهریانی و ارتیش وارد تهران شدند و در هتل فردوسی واقع در خیابان فردوسی اقامت نمودند. هرکس عصر آن روز از برابر مهمانخانه فردوسی عبور می‌کرد، اتومبیل‌های شیک مشکی رنگ با پلاک‌های وزارتی عراق را می‌دید.

جريان اولین ملاقات با نخست‌وزیر عراق

رضاشاه دستور داده بود تمام مخارج ایام اقامت پناهندگان عراقی را دولت پرداخت نماید و اگر به پول جیب هم احتیاج داشته باشد از پرداخت آن مضایقه نشود. روزی که عراقی‌ها وارد تهران شدند اعلیحضرت به من فرمودند: اگر رشید عالی گیلانی تقاضای ملاقات با شما را نمود ابا نکنید، پذیرید و از حقیقت اوضاع عراق باخبر شوید.

اتفاقاً فردای ورود هیأت عراقی رشید عالی گیلانی و مفتی اعظم فلسطین تقاضای ملاقات با من را نمودند. فوراً وقت ملاقات داده شده و در اشکوب دوم کاخ وزارت امور خارجه مرا ملاقات کردند. مذاکره به زبان‌های فرانسه و عربی انجام می‌گرفت و جز من کسی در مذاکرات شرکت نداشت.

رشید عالی گیلانی می‌گفت: طبق قراردادی که ما با دولت انگلستان داریم دولت مزبور می‌تواند در جبانیه یا بصره و موصل پایگاه‌های نظامی داشته و هر موقع هم دولت انگلیس احساس خطر کند می‌تواند نیروهای خود را وارد سایر شهرهای عراق نماید و ورود این نیروها باید صرفاً برای دفاع از خاک عراق باشد. ضمناً در این قرارداد ذکر شده که دولت انگلیس تعداد معینی از نیروهای مسلح خود را می‌تواند در پایگاه‌های جبانیه، بصره و موصل نگاه دارد و هر وقت احتیاج به تعویض قوا داشته باشد باید بلا فاصله بعد از ورود قوای تازه‌نفس قوای قبلی را از خاک ما خارج نماید. متأسفانه در جریان اخیر انگلیسی‌ها دست به نیرنگ زده و دسته‌های مختلف از قوای مسلح را وارد پایگاه‌های خود نموده و هر چه اخطار نمودیم ترتیب اثر ندادند و درنتیجه حمله قشون ما، و زد و خوردگاهی خونینی که روی داد، انگلیسی‌ها به علت برتری نیروهایشان فائق شدند و

چنین وضعی پیش آمد.

از نخست وزیر سابق عراق پرسیدم: آیا انتشارات رادیو لندن و دهلی در دو شب اخیر که می‌گویند در این جریان دست آلمانی‌ها هم در کار بوده صحیح است؟

رشید عالی گیلانی جواب داد: چون من پناهنه شما هستم و دروغگویی را برخلاف مردانگی اعراب می‌دانم حقیقت را به شما می‌گویم و آن این است که وزیر مختار آلمان در بغداد در خلال اخطارهایی که ما به انگلیسی‌ها برای خروج قشون اضافی می‌کردیم و عده‌های زیادی به ما می‌داد و می‌گفت به مجرد دخول ارتش عراق در جنگ بر علیه انگلیسی‌ها هوایپماهای آلمانی به کمک ما شتافته و انگلیسی‌ها را منکوب خواهند نمود. ما هم در جنگ با انگلیسی‌ها پیش روی زیادی نموده و به موفقیت تا آخرین ساعت اطمینان داشتیم ولی درنتیجه خیانت چند نفر از همکاران، کودتای انگلیسی‌ها گرفت و منجر به پناهنه شدن ما به ایران شد.

داستان بازمۀای که مفتی اعظم فلسطین حکایت کرد

در این وقت مفتی اعظم فلسطین (حاج امین‌الحسینی) با آن لباس بلند و فینه سفید به سخن درآمد و جریان خوشمزه‌ای را حکایت نمود. مفتی اعظم فلسطین می‌گفت: سربازان عراقی سفارت انگلیس را از چهار طرف محاصره نموده بودند، چون سفارت انگلیس در بغداد منبع جاسوسی بود و مخالفین را تحریک می‌کرد. چندین روز سفارت در محاصره بود و ما تصور می‌کردیم سفیر و کارکنان سفارت از بی‌غذایی و همچنین تشنجی به تنگ آمده و تقاضای خواربار خواهند نمود.

دیدیم هیچ خبری نشد؛ ابتدا به روی خود نیاوردیم. پیش خود گفتیم خونسردی جبلی انگلیسی‌ها این‌چنین است و تا دم مرگ دست به سوی کسی دراز نمی‌کنند ولی یک روز مأمورین ما خبر آوردند که سفارت انگلیس به وسیله نقب با خارج ارتباط دارد. فرستادیم و پس از کاوش زیاد معلوم شد از سال‌ها قبل سفارت انگلیس در بغداد پیش‌بینی خطر را برای چنین روزهایی نموده و نقبی از داخل سفارت به خانه یکی از رجال عراقی که به ظاهر هیچ ارتباطی با آن‌ها نداشت کنده‌اند و در روزهایی که سفارت در محاصره بود تمام مایحتاج خود را از راه این کanal زیرزمینی — که طول آن چند کیلومتر بود — و از طریق خانه آن رجل عراقی به دست می‌آوردند.

همان روز جریان ملاقاتات با رشید عالی گیلانی و مفتی اعظم فلسطین را به اطلاع رضاشاه رساندم و اعليحضرت مجدداً تأکید فرمودند مراقبت زیادی به عمل آید که اعضای سفارتخانه های آلمان، ایتالیا و یا ژاپن با فراریان تماس نگیرند.

دولت ترکیه با مسافرت رشید عالی موافقت نمود

روی هم رفته فراریان عراقی پنج بار با من ملاقاتات نمودند. در ملاقاتات چهارم بود که رشید عالی و مفتی اعظم فلسطین به وسیله من از پیشگاه اعليحضرت تقاضا کردند اجازه داده شود به ترکیه بروند و از راه آن کشور خود را به آلمان برسانند. من هم تقاضای آنها را به اطلاع رضاشاه رساندم؛ اعليحضرت از من پرسید: نظر شما چیست؟

عرض کردم: در این که از این بنبست سیاسی خلاص می شویم حرفی نیست و البته قبلًا باید با سفیرکبیر ترکیه تماس گرفت تا ویزای عبور از مرز را به آنها بدهن.

شاه فرمودند: پس با سفیرکبیر ترکیه ملاقاتات و از قول من هم بگویید در دادن ویزا به آنان کوتاهی ننماید. بلافتسله به وزارت خارجه آمده و به وسیله رئیس کل تشریفات، آقای «سوآدادواس»، سفیرکبیر ترکیه، را دعوت نمودم که برای کاری فوری با من ملاقاتات نماید. این دیبلمات ترک که سه ماه بعد در محل مأموریت خود یعنی تهران دار فانی را وداع گفت یک ساعت بعد در وزارت خارجه با من ملاقاتات کرد و من جریان را برای او حکایت کردم. سفیرکبیر قول داد به وسیله تلگراف از آنکارا کسب تکلیف نموده و در صورت موافقت ویزای ورود به آنها بدهد.

سفیرکبیر ترکیه پنج روز بعد مجدداً به وزارت خارجه آمد و به طور خصوصی گفت: وزارت خانه ما با مسافرت رشید عالی گیلانی موافقت دارد ولی با ورود مفتی اعظم فلسطین روی موافق نشان نداده و ایشان را خطروناک دانسته است. آنگاه سفیرکبیر ترکیه از من تقاضا کرد این مطلب را به مفتی اعظم فلسطین نگویم، بلکه به ایشان اطلاع داده شود که جواب سفارت ترکیه تاکنون از آنکارا نرسیده است. همان طور هم کردم. رشید عالی گیلانی را تنها به وزارت خارجه خواسته و گذرنامه او را برای ویزای سفارت ترکیه دریافت نمودم. بعد از رشید عالی، دستور احضار مفتی اعظم فلسطین را از هتل فردوسی داده و به مفتی گفتم چون تاکنون از آنکارا جواب نرسیده شما تا وصول جواب میهمان دولت ایران خواهید بود و آنگاه به سوی ترکیه حرکت خواهید کرد.

دو روز بعد رشید عالی گیلانی آماده حرکت از تهران شد و برای حفظ جان او

تعدادی افسر و سرباز را مأمور نمودیم تا گمرک بازرگان واقع در سرحد ایران و ترکیه نخست وزیر سابق عراق را محافظت نمایند.

ناگهان خبر رسید مفتی اعظم فلسطین گم شد

مفتی اعظم فلسطین همچنان در هتل فردوسی اقامت داشت ولی یک روز خبر دادند مفتی ناپدید شده است. تلاش شهربانی در پیدا کردن او به جایی نرسید. تمام شهر تهران را زیر و رو کردند اثری از مفتی به دست نیاورند. سریاس مختاری به تمام ولایات دستور صادر کرد و عکس‌هایی از او را به شهریانی‌های شهرستان‌ها فرستاد.

رضاشاه از گم شدن مفتی سخت ناراحت شد و یک‌ماه بعد خبر رسید که مفتی اعظم فلسطین سر از ترکیه درآورده است. ولی برای من و سایرین تا علوم ماند که مفتی اعظم فلسطین هنگام خروج از هتل فردوسی در کجا مخفی شده و چگونه به ترکیه رفته است؛ تا این‌که دو سال قبل مفتی اعظم فلسطین فقط این قسمت از خاطرات خود را یعنی طرز فرار از ایران را در مطبوعات مصر انتشار داد و نوشت که نزدیک یک ماه در سفارت ژاپن واقع در خیابان پهلوی کوچه بوذرجمهری مخفی بوده و بالآخره با اقدامات «میو اتل» وزیر مختار آلمان به‌طور ناشناس و قیافه مبدل به ترکیه و از آنجا به آلمان رفته بود.

رشید عالی گیلانی بعد از شکست و پناهنه شدن به ایران در یک دادگاه صحرایی عراقی غیاباً محکمه و محکوم به اعدام شد. موقعی که حکم اعدام او صادر شد رشید عالی در ایران نبود ولی افسران ارتش عراق هنوز در ایران بودند و چون دولت عراق به افسران قول داد کاری به آن‌ها نخواهد داشت و مزاحمتی برای آن‌ها فراهم نخواهد کرد افسران مزبور ایران را ترک نموده به کشور خود بازگشتند.

ضمناً دولت عراق به تصور این‌که وزیر مختار عراق در ایران هنگام اقامت فراریان با آن‌ها در ارتباط بوده او را تغییر دادند و سفیر جدیدی که «داود حیدری» نام داشت مأمور ایران کردند. جالب این‌که سفیر جدید عراق پس از ورود به تهران و در ملاقات‌های مکرر که با من نمود ابداً اطلاعاتی از نحوه پناهنه شدن فراریان و نقل مکان آن‌ها به ترکیه نخواست.

نخست وزیر اسبق عراق و حاج امین الحسین مفتی اعظم فلسطین پس از ورود به ترکیه

۱. احتمالی که بعضی داده‌اند این است که او جزو اتباع ایتالیا از ایران خارج شد (بیستمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۸۴).

با فن پاپن سفیر کبیر آلمان نازی در آنکارا تماس گرفتند و فوراً وسایل انتقال آنان به آلمان فراهم شد و تا پایان جنگ در آلمان به سر می بردن. ولی بعد از خاتمه جنگ و تسليم بلاشرط آلمان، هر دو با لباس مبدل فرار نمودند. از مفتی اعظم فلسطین اطلاع کاملی ندارم و آنچه که از رشید عالی گیلانی می دانم این است که نخست وزیر اسبق عراق به ایتالیا رفته و در بندرگاه «ونیز» به شغل باربری در یک مؤسسه کشتی رانی در آن جا استخدام می شود، البته هیچ کس به هویت او واقع نبود. سه ماه بعد از خاتمه جنگ رشید عالی گیلانی در یک کشتی تجاری که مقداری مال التجاره از ونیز به بندر بیروت حمل می کرد مأمور می شود و او از این مأموریت با علاقه زیاد استقبال می کند و کشتی به سوی بیروت راه می افتد و چند روز بعد در بیروت در یک لنجر می اندزاد و سرنیشیان کشتی طبق معمول تمام بنادر دنیا حق و رود به شهر را پیدا می کنند.

رشید عالی هم به شهر رفته و بدون درنگ راه عربستان سعودی را در پیش می گیرد و پس از چند ماه پیاده روی و گذر از بیابان های بی آب و علف و ریگزارهای سوزان وارد مرز عربستان می شود و چون کترلی در مرز نبود از مرز گذشته و خود را به ریاض پایتخت عربستان سعودی می رساند و پرسان پرسان به کاخ سلطنتی ابن سعود می رود. درهای کاخ سلطنتی پادشاه عربستان، برخلاف ممالک دیگر، شبانه روز به روی عموم از عرب بدیع گرفته تا سیاحان خارجی باز بود. رشید عالی گیلانی که از مهمان نوازی ابن سعود اطلاع داشت و از طرفی با ابن سعود از سال ها قبل از نخست وزیری خود آشنا بود و مکاتبه دائم، تا موقع فرار به ایران، بین آنها برقرار بود، بدون درنگ وارد کاخ باشکوه ابن سعود شده و به کاخ داران می گوید برای یک امر فوری و فوتی تقاضای شرفیابی به حضور ابن سعود را دارد.

افسران محافظ قصر سلطنتی می بینند که یک عرب پابرهنه با لباس مندرس و چپیه و عقال کثیف چنین تقاضایی را نموده است. نظر به این که ابن سعود دستور داده بود هر عرب بدیع هم تقاضای ملاقات با او بنماید اجازه شرفیابی دارد فوراً جریان را به ابن سعود گزارش می کنند و پادشاه سعودی عرب پابرهنه را احضار می نماید. رشید عالی وارد تالار وسیع و پرشکوه کاخ می شود و به مجرد ورود خود را معرفی و می گوید (یا طویل عمر) و تقاضای پناهندگی می نماید.

ابن سعود که خیلی خوب رشید عالی را می شناخت عرب پابرهنه را در آغوش گرفت و بعد نزد خود نشاند و پس از مختصه ای احوال پرسی و جوابی زندگی گذشته او

شدن به او اطمینان داد مادام که در عربستان مقیم است هیچ کس و هیچ دولتی حق تعریض به او را نخواهد داشت و در همان جلسه فرمان مشاور مخصوص سیاسی را به نام او صادر می‌کند و از روز بعد رشید عالی گیلانی صاحب یک ویلای تازه‌ساز در شهر ریاض شده و مشیر و مشار پادشاه می‌شود و آنقدر بر پادشاه حجاز نفوذ پیدا می‌کند که ابن سعود هیچ یک از تصمیمات سیاسی خود را بدون مشورت با او نمی‌گیرد.

رشید عالی بعد از فوت ابن سعود در دستگاه جانشین او نیز همان مقام را حفظ کرد. ولی چند ماه بعد، از جمال عبدالناصر نخست وزیر مصر، که سال قبل از آن به مکه مشرف شده بود تقاضا می‌کند به او اجازه دهد بقیه عمر خود را در مصر و در ساحل دره سرسبر نیل بگذراند. جمال عبدالناصر هم با تقاضای رشید عالی موافقت کرد و چندی بعد خانواده رشید عالی به قاهره نقل مکان نمود. او بعد از کودتای عبدالکریم قاسم به عراق بازگشت و چنان‌که می‌دانیم با استقبال دولت و ملت عراق مواجه شد و لی معلوم نیست چه شد که بعداً به اتهام توطئه دستگیر و محکوم به اعدام شد و سال گذشته بعد از دو سال بازداشت عفو شد و در بغداد اقامت گزید.

رشید عالی که قبل از کودتا چندبار نخست وزیر شده بود، یکی از بهترین حقوق‌دانان ممالک عرب به شمار می‌رفت. او تحصیلات خود را در دانشگاه اسلامبول به پایان رسانده بود.

تبرستان
www.tabarestan.info

حمله آلمان به شوروی و اثرات آن در اوضاع ایران

بلافاصله پس از حمله هیتلر به لهستان که منجر به شروع جنگ جهانی دوم شد، دولت ایران — به اعتبار حافظه تاریخی که از رفتار خصم‌مانه دو همسایه بزرگ داشت — و البته به‌منظور حفظ منافع کشور، هوشیارانه بیطرفى خود را مؤکداً اعلام داشت. به‌طور کلی، هدف از اتخاذ سیاست بیطرفى، دور ماندن از مخاصمات و جنگ‌ها و نهایتاً تأمین منافع ملی است. اعلام بیطرفى دولت ایران نیز البته به این منظور بود که کشور را از این بحران بزرگ بین‌المللی مصون بدارد و از دخالت دولت‌های بزرگ درگیر در جنگ در امور ایران، جلوگیری کند.

هم انگلیسی‌ها و هم روس‌ها از اعلام بیطرفى ایران بسیار خشنود شدند. چون تقریباً همزمان با وقتی که نمایندگان بریتانیا و فرانسه در مسکو مشغول مذاکره برای جلب کمک شوروی بودند، نمایندگان هیتلر موفق شدند نظر روس‌ها را جلب کنند و یک قرارداد عدم تجاوز میان شوروی و آلمان نازی منعقد نمایند.

پس از آن، همان‌طور که می‌دانیم، قواهی هیتلر موفق به پیشروی سریع در جبهه‌های مختلف اروپا شدند و توانستند کشورهای گوناگون را به تصرف در آورند، به‌طوری‌که از یک طرف تا سرحدهای اسپانیا پیش رفتند و از طرف شمال به دریای بالتیک و از جنوب به دریای آدریاتیک رسیدند.

سپس هیتلر که همیشه نگران این بود که مبادا روس‌ها با متفقین کنار بیایند و از پشت

به او حمله کنند، با نیروهایی که در لهستان در نزدیکی مرزهای شوروی مستقر کرده بود دفعتاً دستور حمله به روسیه را داد. لازم به توضیح نیست که تا آن زمان نه روس‌ها و نه انگلیسی‌ها تمایلی به درگیر شدن ایران در جنگ نداشتند و از بیطرفی ایران سخت اظهار رضایت می‌کردند.

حتی پس از اعلام بی‌طرفی ایران، رضاشاه، نخست وزیر و تمامی وزرا و همه مردمان صاحب نظر با توجه به تحولات جنگ جهانی، نگران آن بودند که مصیبت جنگ ایران را هم فرا گیرد. این نگرانی بهخصوص از اول تیرماه ۱۳۲۰ (۲۲ ژوئن ۱۹۴۱) که ارتش آلمان از طریق لهستان به شوروی حمله کرد و میان آن دو کشور نبردی پرダメه و خونین درگرفت، شدت یافت. ایران در جنگ میان آلمان و شوروی نیز بی‌درنگ بی‌طرفی خود را اعلام کرد ولی این اعلام بی‌طرفی نمی‌توانست ایران را با موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی و اهمیت استراتژیکی که داشت از خطرات جنگ محفوظ نگه دارد.^۱ اشغال نظامی ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) و نیز برانداختن رژیم رضاشاه برای متفقین درواقع یک برنامه مهم و حتی حیاتی بود و هیچ اقدامی از طرف دولت ایران نمی‌توانست آن‌ها را از این کار باز دارد.

بهانه‌جویی برای اشغال ایران

حضور کارشناسان فنی آلمان در مراکز صنعتی ایران را دولت انگلیس و بعد هم دولت شوروی بهانه قرار داده و آن را خلاف بی‌طرفی ایران دانستند. کارشناسان آلمانی در مراکز صنعتی و صنایع نظامی ایران و در راه‌آهن و مؤسسه‌های حمل و نقل و رادیو حضور داشتند^۲ و صدای فارسی رادیو برلن نیز هر شب با گفتارهای هیجان‌انگیز پخش می‌شد و در ذهن بسیاری از مردم شهرنشین ایران اثر می‌گذاشت و «هیتلر» پیشوای آلمان را با عظمت یک قهرمان حمامه‌ای در ذهن آن‌ها نقش می‌زد.

۱. قانعی، صفحه ۶۳.

۲. شمار کارشناسان آلمانی را در ایران نزدیک به هفتصد نفر و شمار مجموع اتباع آلمان را تا سه هزار نفر نوشته‌اند. بدون تردید باید گفت که متفقین زیاد بودن تعداد کارشناسان آلمانی در کشور را درواقع بهانه قرار دادند. عبدالرฟیع حقیقت (رفعی)، در کتاب تاریخ سمنان، سرشماری قطعی اتباع بیگانه را در آن تاریخ از این قرار دانسته است: اتباع بریتانیا ۲۵۹۰ نفر، اتباع آلمان ۶۹۰ نفر، اتباع شوروی ۳۹۰ نفر، اتباع ایتالیا ۳۱۰ نفر و اتباع چکسلواکی ۱۸۰ نفر (صفحة ۲۹۱).

روابط نزدیک ایران با آلمان^۱ و نیز مناسبات گسترشده اقتصادی ایران و آلمان با امتیازات استثنایی برای آلمان، از نظر انگلیسی‌ها پوشیده نبود. دولت انگلیس نگران آن بود که ارتش آلمان از طریق قفقاز خود را به ایران برساند و منابع نفتی ایران و عراق را زیر کنترل خود درآورد و خطری بزرگ برای انگلیس و متفقین اش ایجاد نماید.^۲

اگر دولت انگلیس نفت ایران و عراق را از دست می‌باشد در حدود چهار میلیون تن نفت از امریکا خریداری می‌کرد و این کار علاوه بر بهای سنگین آن، بیش از دویست و پنجاه نفتکش جدید لازم داشت و تأمین چنین هزینه‌ای دست‌کم دست‌کم بیست درصد از قدرت بریتانیا برای ادامه جنگ می‌کاست. از این‌رو، و به مناسبت اهمیت نفت خلیج فارس و حفاظت آن بود که ستاد فرماندهی ایران و عراق در وزارت جنگ بریتانیا تشکیل گردید.^۳

سپس روز یازدهم ژوئیه ۱۹۴۱ (۲۰ تیر ۱۳۲۰) هیأت وزیران بریتانیا از رؤسای ستاد مشترک نیروی‌های زمینی، هوایی و دریایی خود خواست اقدام نظامی علیه ایران را مورد مطالعه قرار دهند. رؤسای ستاد مشترک پس از یک هفته مطالعه چنین نظر دادند که باید با مسئله ایران جدی و سخت برخور德 کرد.^۴

در این روزها بعضی از خبرگزاری‌های خارجی از حضور جاسوسان و عوامل خرابکار آلمان در ایران خبر می‌دادند، از آن میان خبرگزاری «فرانسه آزاد» روز دهم مرداد اعلام کرد که سازمان ستون پنجم آلمان در ایران و افغانستان مستقر شده و عمال آلمانی از قفقاز و ترکستان به نواحی شمال هند رخنه کرده‌اند. این خبرگزاری اضافه کرده بود که احتمال خرابکاری در مراکز صنعتی قفقاز زمامداران شوروی را به سختی نگران نموده است و توجه مخصوص و سریع دولت انگلیس هم معطوف به این شده است که باید پالایشگاه و منابع نفتی خوزستان از خرابکاری عمال ستون پنجم آلمان محفوظ بماند.^۵

درباره عوامل ستون پنجم آلمان در ایران، «دریغوس» وزیر مختار امریکا در تهران در

۱. یک ماه پیش از حمله آلمان به شوروی، «هیتلر» یک واگن ویژه سلطنتی به عنوان هدیه از طریق بلغارستان برای رضا شاه فرستاده بود که بر اثر جنگ میان آلمان و شوروی هرگز به ایران نرسید. (قانعی، صفحه ۶۳).

۲. اسکراین، سرکلار مونت، جنگ جهانی در ایران، ترجمه صالحیار، صفحه ۱۵۵.

۳. خاطرات چرچیل، اطلاعات در یک ربع قرن، صفحات ۱۹۹-۲۰۰.

۴. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۲۹۶. ۵. روزنامه اطلاعات، ۱۱ مرداد ۱۳۲۰.

تلگراف ۲۸ ژوئن ۱۹۴۱ (هفتم تیرماه ۱۳۲۰) به وزارت خارجه امریکا چنین گزارش داد: همان طور که گزارش شده شهرت دارد که سازمان ستون پنجم در تهران تشکیلات وسیعی دارد و در نقاط حساس سوق‌الجیشی موضع گرفته و کاملاً آماده است. گفته می‌شود که این سازمان می‌تواند در ظرف چند ساعت پانصد نفر مأمور ورزیده و کاملاً مسلح را در خیابان‌های تهران وارد فعالیت کند. و در حالی که امکان دارد این سازمان یک نوع ستاد در سفارت آلمان داشته باشد، احتمال بیشتر براین است که سازمان مزبور از نوع متعارف ستون پنجم نازی بوده و عمال و شعبات آن در کلیه تجارتخانه‌های مهم آلمانی در سراسر ایران مستقر باشند. فعالیت این سازمان از شروع جنگ میان آلمان و سوری افزایش یافته است. پیس ایران از فعالیت ستون پنجم با اطلاع است و عمال آن را تحت مراقبت گرفته و نقل و انتقال آن‌ها را محدود ساخته است.^۱

در ۲۸ ژوئن ۱۹۴۱ (ششم مرداد ۱۳۲۰) دولت بریتانیا به ایران اخطار کرد که جهانگردان آلمانی را که شمارشان به‌زعم آن دولت دوهزار و پانصد نفر بود سریعاً از ایران اخراج نماید.

سپس «بولارد» وزیر مختار بریتانیا و «اسمیرنوف» سفير شوروی در یادداشت مشترک و تهدیدآمیزی که به دولت ایران تسلیم داشتند، اخراج فوری اتباع آلمان را خواستار شدند. ولی دولت ایران که اخراج آلمانی‌ها را مخالف با اصل بی‌طرفی ایران می‌دانست، این پیشنهاد را نپذیرفت. اما پذیرفت آن عده از آلمانی‌ها را که دلیلی برای خرابکاری آن‌ها در دست باشد یا آن عده را که دولت ایران از نظر تخصص فنی به آن‌ها نیازی نداشته باشد به‌زودی از ایران اخراج نماید.^۲ خبرگزاری رسمی ایران در دهم مرداد اخبار و گزارش‌های خارجی مبنی بر شمار اتباع آلمانی در ایران را مبالغه‌آمیز دانست و متذکر شد که دولت ایران مراقب اعمال اتباع آلمان و دیگر اتباع خارجی می‌باشد و به هیچ‌یک از آنان اجازه ارتکاب کوچک‌ترین عمل خلاف قانون را نمی‌دهد. با این حال «بولارد» وزیر مختار بریتانیا و «اسمیرنوف» سفير شوروی به بهانه حضور اتباع آلمان در ایران و احتمال وقوع کودتا‌ای با دستیاری آنان، دولت ایران را تهدید کردند. رضاشاہ که می‌دانست یکی از مقاصد متفقین ارسال مهمات جنگی از راه ایران به شوروی خواهد بود، به وسیله سفرای ایران در لندن و مسکو تأکید کرد که اجازه حمل

۱. سالنامه دنیا، سال بیست و یکم، صفحات ۲۱۴-۲۱۵ (یادداشت‌های منصورالملک).

۲. همان، صفحه ۲۱۵.

مهماًت جنگی متفقین به شوروی از طریق راه‌آهن و راه‌های زمینی ایران داده خواهد شد مشروط بر آن که افسران و افراد ارتش‌های متفقین برای حمل این وسایل جنگی وارد ایران نشوند. ولی متفقین که قصد اشغال ایران را داشتند به این پیشنهاد پاسخی ندادند.^۱ و همچنان بر خطر حضور اتباع آلمان در ایران تأکید کردند. زیرا اشغال ایران از نظر موقعیت جغرافیایی برای آن‌ها دارای ارزش حیاتی بود و به رضاشاه نیز اعتماد نداشتند. منصور برای این‌که بهانه حضور اتباع آلمان از میان برداشته شود در نیمة مرداد با شاه گفتگوی طولانی نمود و پیشنهاد کرد که دولت با جلب موافقت سفارت آلمان موجبات خروج تمام افراد آلمانی را از ایران فراهم آورد. با آن‌که این عمل در روابط سیاسی و اقتصادی آلمان تأثیر نامطلوب می‌گذاشت، شاه موافقت کرد و خواست منصور در این زمینه با وزیر مختار آلمان و وزیر مختار ایتالیا گفتگو کند.

پس از آن منصور الملک، «اروین اتل» وزیر مختار آلمان را به نخست وزیری دعوت کرد و مشکل بزرگی را که حضور اتباع آلمان در ایران برای دولت ایران ایجاد نموده بود برای او به تفصیل بازگفت. ولی «اتل» پاسخ صریحی نداد و ادامه گفتگو به دیدار دوم موكول گردید. فردای آن روز منصور، «پتروچی» وزیر مختار ایتالیا را دعوت کرد و مشکل بزرگ ایران را درباره حضور اتباع آلمان با او در میان نهاد و از او خواست «اتل» را با قبول پیشنهاد ایران همراه سازد. منصور در دیدار دوم با وزیر مختار آلمان، پس از تشریح مشکلات و خطری که از حضور اتباع آلمان متوجه ایران شده بود، او را قانع کرد که این پیشنهاد را تلگرافی به اطلاع وزارت امور خارجه آلمان برساند. او همین کار را کرد و پس از مخابره چند تلگراف، دولت آلمان، با توجه به مشکلات ایران که در معرض تهدید نظامی شوروی و بریتانیا قرار گرفته بود، با این پیشنهاد موافقت کرد بی‌آن‌که به مناسبات دوستانه دو کشور خللی وارد آید.^۲

وزیر مختار آلمان ضمن آن‌که این موافقت را به اطلاع منصور رساند، یادآور شد، که این مشکل سیاسی ایران با حسن نیت دولت آلمان حل شد ولی دولت‌های بریتانیا و شوروی درباره ایران نقشه‌های دیگری دارند و آن نقشه‌ها را اجرا خواهند کرد.^۳ منصور موافقت آلمان را با رفتن اتباع آن کشور از ایران به اطلاع رضاشاه رساند و در

۱. گلشاییان، عباسقلی، «خاطرات زندگی سیاسی من»، مجله وحید، شماره ۲۳۹.

۲. قانعی، صفحات ۶۶-۶۷.

۳. سالنامه دنیا، سال بیست و سوم، صفحات ۱۷۵-۱۷۶.

بامداد روز بیستم مرداد تصمیم دولت ایران را به اخراج تمامی اتباع آلمان توسط وزارت امور خارجه به وزیر مختار بریتانیا و سفیر شوروی اطلاع و اطمینان داد که بهزودی کلیه اتباع آلمان ایران را ترک خواهند کرد.

سفارت آلمان در تهران از اوایل مرداد به تقاضای دولت ایران برای تقلیل اتباع آلمان، عده‌ای از آنان را آماده ترک ایران نموده بود و اینکه بازگشت تمام اتباع آلمان مطرح می‌شد، از دولت ایران خواست به شهربانی دستور دهد در صدور اجازه خروج اتباع آلمان تسريع نماید و از دولت ترکیه هم بخواهد که هر روز به شماری از این آلمانی‌ها برای عبور از ترکیه روایید بدهد. این اقدامات انجام گرفت فدر حالی که گروهی از اتباع آلمان در محل سفارت آلمان گرد آمده بودند، هر روز چند یا چندین نفر از آنان از تهران به سوی مرز ترکیه روانه می‌شدند.^۱

اما این اقدامات مانع از اجرای نقشه‌های بریتانیا و شوروی برای اشغال ایران (که برای آن دو دولت ارزش حیاتی داشت) نمی‌شد.^۲ چون برای جلوگیری از پیشرفت قوا ای آلمان، تجهیز ارتش پانزده میلیونی شوروی به منظور مقاومت در برابر ارتش آلمان و نیز کاستن از فشار نظامی آلمان در جبهه‌های غربی نهایت اهمیت را داشت و دولت انگلیس می‌باشد سریعاً با تمام امکانات به کمک شوروی می‌شتافت. ضمناً برای رساندن کمک‌های تسليحاتی و اقتصادی به شوروی، در اختیار گرفتن راه‌آهن و دیگر راه‌های ارتباطی ایران بسیار ضروری تشخیص داده شده بود. این طرح در سورای وزیران و نیز در جلسه ستاد مشترک نظامی بریتانیا در ۲۱ تا ۲۷ ژوئیه ۱۹۴۱^{۳۰} تا ۵ مرداد ۱۳۲۰ مورد بررسی و تأیید قرار گرفته بود. دولت بریتانیا این تصمیم را به وسیله «سر استافورد کرپس» سفیر خود در مسکو به اطلاع مقامات دولت شوروی رساند و شوروی را برای اقدام مشترک نظامی در ایران با خود هماهنگ ساخت. اما دولت انگلیس که خود شدیداً درگیر جنگ بود، و چندان امکاناتی برای رساندن کمک‌های تسليحاتی و اقتصادی به شوروی نداشت، برای فراهم آوردن این امکانات با دولت امریکا وارد گفتگو شد و در دنبال این گفتگوها قرار شد ملاقاتی میان «چرچیل» نخست وزیر بریتانیا و «روزولت» رئیس جمهور امریکا انجام گیرد. با این مقدمات روز ۱۴ اوت ۱۹۴۱ (۲۳ مرداد ۱۳۲۰) «روزولت» و «چرچیل» همراه شماری از کارشناسان

سیاسی، نظامی و امنیتی دو کشور در رزم‌ناو امریکایی «آگاستا»^۱ و کشتی انگلیسی «پرینس آو ولز»^۲ در ساحل کانادا در اقیانوس اطلس (آتلانتیک) دیدار نمودند و برای جلوگیری از پیشرفت ارتش آلمان در شوروی، رئیس جمهور امریکا پذیرفت که به استناد «تواافقنامه وام و اجاره»^۳ (که مخصوص کمک به کشورهایی بود که دفاع از آن‌ها برای امنیت امریکا ضروری بُنظر می‌رسید) کمک‌های سریع تسليحاتی و اقتصادی با تمام وسایلی که دو دولت در اختیار دارند در دسترس شوروی بگذارند. اعلامیه‌ای نیز در این زمینه صادر شد که به «منشور آتلانتیک» معروف گردید.^۴

برای رساندن کمک به شوروی راه‌آهن و راه‌های ایران امن‌ترین و کوتاه‌ترین راه بود. این نکته مورد تأیید مشاوران «چرچیل» و «روزولت» هم قرار گرفته بود. ابتدا باید دید فکر اشغال ایران از کجا سرچشمه گرفت و دلایل اتخاذ چنین تصمیمی از طرف دول مهاجم چه بود.

از این‌که در مرحله نخست حمله هیتلر به شوروی مقدمه این پیش‌آمد بود تردیدی نیست. علت دیگر، پیشرفت برق‌آسای نیروهای آلمان در خاک شوروی و اشغال شهرهای مختلف و نیز نابود کردن مقدار زیادی از اسلحه و مهمات روس‌ها به دست آلمانی‌ها بود.

علت سوم شاید خشنودی قاطبه مردم ایران از شکست‌های پی‌درپی روسیه بود. عوام که معمولاً طرفدار زورمندان هستند، به جایی رسیده بودند که هیتلر را برگزیده خدا می‌دانستند. طبقه روشن‌فکر هم که از طرفی خود و اجدادشان مورد دسائی انگلیسی‌ها قرار گرفته بودند و از طرف دیگر از کمونیسم هم بیمناک بودند، آرزوی فتح آلمانی‌ها را داشتند. این احساسات و تظاهرات البته از نظر انگلیسی‌ها مخفی نمانده بود و آن‌ها از احتمال تجدید پیش‌آمد جریان جنگ جهانی اول و قیام ایرانیان و تشکیل حکومت موقت هم غافل نبودند.

شکست‌های پی‌درپی شوروی و انهدام بخش عمداتی از سلاح‌های آن کشور لزوم رساندن اسلحه و مهمات و خواربار به روسیه را بیش از پیش ظاهر ساخت – البته نه به خاطر روس‌ها بلکه به خاطر جلوگیری از توفیق هیتلر.

1. USS Augusta

2. HMS Prince of Wales

3. Lend-Lease Agreement

سپس روز ۲۵ مرداد وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی به بهانه حضور عده‌ای از اتباع آلمان (به عقیده آن دو جاسوس و خرابکار) در ایران یادداشت تهدیدآمیز دیگری به دولت ایران تسلیم نمودند. دولت ایران این تهدید را بسیار جدی گرفت.

روز ۳۰ مرداد جواب تذکاریه مشترک ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ سفارت‌خانه‌های بریتانیا و شوروی از طرف نخست‌وزیری تهیه گردید و به سفارت‌خانه‌های مزبور فرستاده شد. متن این دو تذکاریه — که مشابه بود — به شرح زیر می‌باشد:

۳۰ مرداد ۱۳۲۰ تذکاریه

دولت شاهنشاهی از تمایل دولت اتحاد جماهیر شوروی به تعقیب سیاست دولتی با ایران که در تذکاریه ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ اشعار گردیده نهایت خرسندی را داشته و از طرف خود اطمینان می‌دهد که به حفظ این مناسبات صمیمانه کاملاً علاقمند بوده و این رویه را همواره و عملاً مشهود ساخته است. همچنین اظهاراتی را که در تصدیق و تأیید سیاست بی‌طرفی ایران شده است با امتنان تلقی می‌نماید. اما راجع به نگرانی از وجود یک عده از آلمانی‌ها در ایران که تصور شده است محل روابط و منافع مشترکه دو دولت باشند دولت شاهنشاهی لازم می‌داند اظهار بدارد به طوری که طی مذاکرات مربوط به تذکاریه ۱۹ زویه ۱۹۴۱ (۲۸ تیرماه ۱۳۲۰) سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی در همان تاریخ و در روز ۲۹ تیرماه منفصل خاطرنشان و در ضمن تذکاریه دولت شاهنشاهی به تاریخ هفتم مرداد ۱۳۲۰ نیز نوشته شده و در مذاکرات عدیده دیگر تکرار گردیده است با وجود مراقبت‌های جدی و دقیق دولت در حفظ انتظامات کشور و مراقبت مخصوص که در حفظ حقوق مشروع دول دوست و همسایه به عمل می‌آید به هیچ وجه انتظار نمی‌رفت که دولت اتحاد جماهیر شوروی چنین احتمالاتی بدهند و تردیدی از این حیث داشته باشند چنان‌که تاکنون هیچ اتفاقی که این گونه نگرانی را اثبات کند رخ نداده و روابط دو دولت براساس تزلزل ناپذیری استوار بوده است.

دولت شاهنشاهی به پاس همین مناسبات دولتی و صمیمیت یقین داشت که دولت اتحاد جماهیر شوروی با در نظر داشتن سیاست بی‌طرفی ایران همان سیاستی که مکرر مورد تصدیق کامل آن دولت قرار گرفته است و با رعایت الزاماتی که از این سیاست ناشی می‌گردد از طرح هرگونه مسائلی [کذا] [که منافقی آن باشد احتراز جویند.

بنابراین جای تأسف است که ملاحظه می‌شود در تذکاریه ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ مطالubi قید شده که با این منظور متباین است، با این حال نظر به میل و علاقه‌ای که دولت شاهنشاهی به تکمیل زمینه حس تفاهم میان دو کشور دارد لازم می‌داند توجه دقیق دولت اتحاد جماهیر شوروی را به این نکته جلب کند که در مورد بیگانگان مقیم ایران

برنامه دولت از ابتدا این بوده است که به خدمت آن‌ها بیکاری که در دستگاه‌های دولتی اشتغال دارند به محض این‌که از آن‌ها بی‌نیازی حاصل شود، یا ایرانیان بتوانند به جای آن‌ها گمارده شوند، خاتمه دهد و از سایر بیگانگان نیز کسانی که دارای کار و پیشه مفیدی نبوده وجود آن‌ها ضرورتی نداشته باشد از کشور خارج گردند.

نظر به مقتضیات کنونی و همان طوری که طی مذاکرات نیز خاطرنشان شده اجرای این برنامه با دقت و سرعت بیشتری تعقیب می‌گردد مخصوصاً این اواخر در نتیجه این عمل از شماره اتباع بیگانه در ایران کاسته شده و به زودی نیز تعداد آن‌ها به میزان قابل توجیهی تقلیل خواهد یافت.

بدیهی است در مورد تقلیل شماره بیگانگان طرز عمل، تشخیص نیازمندی‌ها و سایر جزیئات و کیفیات اجرایی آن بسته به نظر خود دولت شاهنشاهی می‌باشد که با رعایت مقتضیات اقداماتی را که شایسته می‌داند معمول خواهد داشت.

در همان حال که دولت شاهنشاهی حاضر است هر اقدامی را که برای حفظ امنیت کشور و صیانت حقوق مشروع همسایگان خود ضروری بداند به موقع اجرا بگذارد، هیچ‌گونه پیشنهادهایی [کذا] را که برخلاف سیاست بی‌طرفی یا حق حاکمیت دولت باشد نمی‌تواند پذیرد.

دولت ایران ضمناً برای رفع بهانه آن دو دولت به تسريع اخراج اتباع آلمان (که برای متفقین فقط یک بهانه جویی بود) پرداخت. ولی هشت یا نه روز پس از تسلیم آخرین یادداشت مشترک، نیروهای انگلیس و شوروی در نیمه‌شب سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱) طبق برنامه از پیش تنظیم شده، همزمان به ایران حمله‌ور شدند.

حمله نیروهای بریتانیا از مرزهای جنوب و جنوب غربی ایران و حمله نیروهای شوروی از مرزهای شمالی صورت گرفت. سربازان لشگر دهم هندی که از چندماه پیش در خانقین مستقر شده بودند، به فرماندهی «ژنرال اسلیم» در منطقه قصرشیرین از مرز ایران گذشتند و در همان آغاز حمله، قصرشیرین و تأسیسات «نفت شاه» را در اختیار گرفتند و روز بعد نیروهای ایران متمرکز بین قصرشیرین و کرمانشاه را ناچار به تسلیم نمودند و چند روز بعد که به ارتش ایران در تمام جبهه‌ها دستور ترک مقاومت داده شد، شهر کرمانشاه نیز را اشغال کردند و مراکز نظامی را در اختیار گرفتند. سربازان هندی و انگلیسی در این حمله و پیشرفت تلفاتی را متحمل شدند.^۱

همزمان با این عملیات، لشگر هشتم پیاده‌نظام هندی که در بصره مستقر بود، در

۱. اسکراین، سرکلار مونت، جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، صفحه ۱۵۲.

همان ساعت پیش از بامداد سوم شهریور به فرماندهی «ژنرال هاروی» بندر خرمشهر، تأسیسات نفتی آبادان، تأسیسات نظامی و بندری خرمشهر، بندر شاهپور و راه آهن بندر شاهپور به اندیمشک را در اختیار گرفت و تلفاتی هم متحمل شد. پیش از هجوم لشگر هشتم پیاده نظام هندی، در نیمه شب سوم شهریور، تأسیسات دریایی و ناوها و هوایپماهای نیروی دریایی ایران بر اثر حمله جنگنده‌های انگلیس از هم پاشیده شده^۱ و خرمشهر و اهواز نیز بمباران گردید. و پالایشگاه نفت و دیگر تأسیسات نفتی آبادان و گچساران و مسجد سلیمان نیز در اختیار ارتش انگلیس درآمد.^۲

همزمان با هجوم نیروهای انگلیس در مرزهای غربی و جنوب غربی ایران، یک ستون نیرومند مکانیزه ارتش سرخ، که از چند ماه پیش در مرز جلفا متصرف شده بود، از مرز گذشته به سوی تبریز پیشروی نمود و از راه میانه و زنجان به سوی قزوین حرکت

۱. نیروی دریایی ایران در زمان رضاشاه تأسیس شده بود. کشتی‌های نیروی دریایی در بندر شاهپور و بندر خرمشهر، و چند کشتی کوچک هم در بندر پهلوی (اتزلی)، مستقر بودند. نخستین کشتی که خریداری شد یک کشتی کهنه آلمانی مخصوص برچیدن مین از دریا بود. این کشتی، که نام «شاھین» بر آن نهاده بودند، ۱۲۵ تن ظرفیت داشت و به یک توب ۴۷ میلی‌متری مجهز بود.

در سال ۱۳۱۰ دو کشتی کوچک جنگی مخصوص پاس سواحل از ایتالیا خریداری شد که هر کدام نهصد و پنجاه تن ظرفیت داشت و با دو توب ۱۰۲ میلی‌متری و دو شصت تیر هوایی مجهز بود. این کشتی‌ها به «کشتی بیر» و «کشتی پلنگ» نامیده شدند. در سال‌های بعد چهار کشتی جنگی دیگر هر یک با ظرفیت ۲۳۱ تن در کارخانه کشتی‌سازی «پالرم» ایتالیا برای ایران ساخته شد که هر کدام به دو توب ۷۶ میلی‌متری و دو مسلسل مجهز بودند و سرعت آن‌ها در ساعت قریب پانزده مایل بود.

در سال ۱۳۱۶ سه کشتی جنگی دیگر ساخت کارخانه کشتی‌سازی «پالرم» ایتالیا بر این کشتی‌ها افزوده شد. افسران نیروی دریایی ایران همه تحصیل کرده ایتالیا بودند. در سال ۱۳۱۷ یک کشتی لوکس مسافرتی ساخت هلند نیز به این کشتی‌ها افزوده شد و به «کشتی شهسوار» موسوم گردید.

در حمله شب سوم شهریور چند ناو ایرانی غرق شد و ناوها دیگر و نیز هشت کشتی مسافری و باربری ایتالیایی که از چند هفته قبل در آبهای ساحلی ایران لنگر انداخته بودند، در اختیار نیروهای انگلیس قرار گرفت (قانعی، صفحه ۷۰).

۲. اسکراین، سرکلار مونت، جنگ جهانی در ایران، ترجمه غلامحسین صالحیار، صفحات ۱۵۱-۱۵۴. توضیح: دریادار غلامعلی بایندر فرمانده نیروی دریایی (به گونه‌ای که گویی از بمباران تأسیسات نیروی دریایی و اشغال ستاد فرماندهی در خرمشهر خبر نداشت) در ساعت شش و نیم بامداد طبق برنامه هر روزه خود با اتومبیل به سوی ستاد فرماندهی نیروی دریایی رفت در حالی که این ستاد چند ساعت قبل از سوی سربازان لشگر هشتم هندی اشغال شده بود. وقتی اتومبیل دریادار بایندر وارد ستاد فرماندهی شد، او مورد تیراندازی سربازان هندی قرار گرفت و کشته شد. سرهنگ ظلی و چند افسر دیگر نیروی دریایی را هم هنگام اشغال مقر ستاد فرماندهی به اسارت گرفته و به بصره فرستاده بودند.

کرد.

شهرهای تبریز، رضاییه (ارومیه)، میانه و چند نقطه دیگر آذربایجان، و نیز زنجان، بمباران شد و مراکز نظامی از تبریز تا قزوین و نیز ساختمان فرمانداری قزوین به اشغال سربازان شوروی درآمد و نیروهای بریتانیا که از کرمانشاه پیش آمده بودند، چند روز بعد با نیروهای شوروی در قزوین تلاقی نمودند. ستون نیرومند دیگری از ارتش شوروی که از باکو حرکت کرده بود از کرانه‌های غربی دریای خزر رسپار بندر انزلی و رشت شد. سه ستون دیگر از ارتش شوروی از نواحی گرگان، بیرونجند و سرخس به سوی مشهد پیش رفتند. رشت، بندر انزلی، لاهیجان، شفادران، رودبار و چند نقطه دیگر بمباران شد. در بمباران سربازخانه رشت چند صد سرباز کشته شدند، در برابر ارتش شوروی از سوی نیروهای ایران چندان مقاومتی نشد.^۱

چند ناو کوچک نیروی دریایی ایران در بندر انزلی یا غرق شد یا به تصرف نیروهای شوروی درآمد. ارتش سرخ شهرهای یاد شده را تحت کنترل خود درآورد و در آن شهرها نیروی نظامی خود را مستقر کرد. «سروان پازارف» به عنوان کمیسر نظامی شهر رشت منصوب شد و پلیس و ژاندارمری ایران خلع سلاح گردیدند. بیشتر سربازان و افسران ایرانی گریختند و یکصد و ده افسر نیز در مشهد دستگیر و از طریق «باجگیران» به «عشق آباد» تبعید شدند.

نیروهای شوروی در تمام شهرهای اشغالی خود از طریق هوا اعلامیه‌های متعدد پخش نمودند. متن یکی از اعلامیه‌ها به شرح زیر بود:

خطاب به اهالی ایران

امروزه خیلی‌ها درباره دوستی گفتگو می‌کنند و حتی گرگ‌های وحشی مثل آلمان هیتلری هم پوست دوستان را روی خود می‌اندازند که آن مملکت‌هایی را که قربانی خود قرار داده‌اند آسان‌تر نیست و نابود کنند. ولی دوستی نه با حرف‌های خشک و خالی بلکه در عمل ثابت می‌شود.

ایرانی‌ها! به خاطر بیاورید که اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۱ با ایران معاہدة دوستی بسته بدون هیچ‌گونه قصد و غرضی اموال و اشیاء گرانبهایی را که متعلق به روسیه تزاری بود به مبلغ صدها میلیون میلیون طلا به خیر و منفعت ملت ایران واگذار نمود.

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۱۵۳.

بر همه کس آشکار است که راه آهن تبریز، «راه آهن فرعی سفیان-ارومیه»، راههای شوسمه از «پهلوی تا تهران و از قزوین تا همدان»، کلیه خطوط تلگراف و تلفن را با تمام اموال، عمارت‌ها و اثاثیه‌اش، بندرها، انبارها و کشتی‌ها، بندر پهلوی با انبار مال، کارخانه چراغ برق با تمام عمارتش، وجوهات نقد، اشیاء قیمتی و اموال بانک استقراری روسيه سابق را که در ایران بود، جزیره‌های آشور-اده و همچنین زمین و عمارت‌های اداره تبلیغات مذهب عیسوی تزاری که در رضایه و شهرهای دیگر ایران بودند، اتحاد شوروی به طور مجاني و بلاعوض به ایران واگذار نمود.

دولت شوروی از تمام قرض‌هایی که دولت تزاری روسيه به ایران داده بود و مبلغ آن قریب ۷۰ ميليون منات طلا بود و همچنین از تمام امتیازاتی که از روی معاهده‌های بین ایران و روسيه تزاری جاري بودند به کلی صرف نظر کرد. تمام اين اقدامات را اتحاد شوروی با میل و اراده خود کرده و کلیه اين دارایی و ثروت‌مندی‌ها بعد هم به دولت ایران و ملت ایران تعلق خواهد داشت.

اتحاد شوروی در سال‌های بعد ده‌ها ميليون متر پارچه‌های قشنگ بادوام و ارزان به ایران وارد کرده است که مورد پسند خاطر تمام اهالی ایران شده است. اتحاد شوروی ایران را از حیث سایر مال‌هایی که اهمیت حیاتی دارند از قبیل قند، نفت، مصنوعات شیشه و فلز، از حیث سیمان، چوب و تخته و فولاد نیز تأمین کرده است. با همراهی و کمک متخصصین شوروی در ایران چندین کارخانه برنج پاک‌کنی عالی و چهار سیلو گشتم و انبارهای بزرگ غله ساخته شده است.

آیا بعد از همه این‌ها ممکن است راجع به مناسبات بسی غرضانه و صمیمانه اتحاد شوروی نسبت به ایران شک و شبه‌ای داشت؟ هر کسی که از روی صداقت در این باره فکر کند البته خواهد گفت: نه.

دولت شوروی همیشه مایل به استحکام مناسبات دوستی و روابط حسن هم‌جواری با ایران بوده و در راه به دست آوردن موقفيت و کامیابی‌های اقتصادي و مدنی به ایران مساعدت و همراهی کرده است.

اما آلمان فاشیستی در ایران مقاصد دیگری را تعقیب می‌نماید.

ایرانی‌ها! شما باید بدانید که هیتلر راهزن و کاسه‌لیسان ایرانی او نقشه تصرف ایران را از طرف فاشیست‌های آلمان به منظور حمله به جمهوری‌های شوروی آذربایجان، گرجستان و ارمنستان تنظیم کرده‌اند. ولی گرجی‌ها، آذربایجانی‌ها و ارمنی‌ها هیچ وقت اسیر و غلام هیتلر نبوده‌اند و نخواهند بود.

آلمان فاشیستی به استقلالیت [کذا] ایران به آزادی شما به زمین و مزارع شما و به

دارایی شما سوءقصد می‌کند. هیتلر خونخوار مخفیانه نقشه محیلی ترتیب داده است که مواد اولیه شما را تصاحب نموده و زمین و باغ‌های شما، پشم و پنبه شما، احشام و غله شما را تصرف کرده و خود شما را مانند ملت‌های دیگری که از طرف آلمان غارت و چپاول شده‌اند گرسنه و برهنه بگذارد.

آلمان فاشیستی مایل است ایرانی‌ها را به غلامان خود و وطن عزیز شما ایران را به مستعمره بی‌حقوق و تیره بخت آلمانی مبدل نماید. ایرانی‌ها جاسوسان آلمان فاشیستی را بیرون کنید! اتحاد سوروی و ارتش سرخ با شهامت آن، از هر حیث به شما یاری کرده و به هیتلر امکان نخواهد داد که در ایران مقاصد خائنانه خود را عملی نماید.^۱

بعد از ظهر روز سوم شهریور فرودگاه و پادگان مشهد توسط چند هواییمای جنگی سوروی بمباران شد؛ شش هواییمای ایرانی روی زمین منفجر گردید و چهار نفر از افراد پادگان کشته و هیجده نفر زخمی شدند. قسمت عمده افسران و سربازان پادگان مشهد، پادگان را ترک کرده به سوی قوچان گریختند. مغازه‌های مشهد بسته شد و شهر به حال تعطیل درآمد و بسیاری از خانواده‌ها با اتومبیل بهناوهی اطراف شهر گریختند.^۲

پس از دوروز قدری آرامش در مشهد برقرار شد و بیشتر مغازه‌دارها مغازه‌های خود را گشودند. روز هفتم شهریور یک واحد بزرگ از ارتش شوروی از طریق سرخس وارد مشهد شد. سربازان شوروی نقاط حساس شهر را اشغال کردند و در برابر سازمان‌های دولتی نگهبانان ویژه گماشتند و به رژه در خیابان‌ها پرداختند. سربازان تاجیک این اردو که فارسی‌زبان بودند به زبان فارسی فریادزنان به مردم می‌گفتند: ما برای آزادی شما از دست خائنین طرفدار «هیتلر» آمدی‌ایم. روزهای بعد چند اعلامیه هم با همین مضمون در شهر منتشر ساختند.^۳

دیدار نابهنگام وزیر مختار انگلیس و سفير سوری با منصورالملک

همزمان با آغاز حملات واحدهای ارتش‌های بریتانیا و سوری، در ساعت چهار پس از نیمه شب سوم شهریور، «سر ریدر بولارد» وزیر مختار بریتانیا و «اسمیرنوف» سفير

۱. تبریان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۱۳۴-۱۳۵.

۲. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحات ۱۹۲-۱۹۳.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۹۶.

شوروی بدون اطلاع قبلی به خانه منصور نخست وزیر رفتند و هر یک یادداشتی جداگانه از سوی دولت خود تسلیم نخست وزیر ایران نمودند و در این دو یادداشت هجوم نیروهای نظامی کشور خود را به مرزهای ایران اطلاع دادند.

چون این یادداشت‌ها از اسناد مهم مربوط به فاجعه سوم شهریور ۱۳۲۰ است، متن هر دو آن‌ها را در اینجا می‌آوریم.

تذکاریه دولت بریتانیا

توجه اولیای دولت شاهنشاهی ایران کراراً به تزییم اقدام جهت اخراج آلمانی‌ها از ایران جلب شده است. بودن متخصصین و مستشاران آلمانی در سرتاسر ایران که در کارخانجات و بنگاه‌های عمومی و راه‌ها و راه‌آهن و در بسیاری از مشاغل مهمه دیگر استخدام شده‌اند و عملیات و اقدامات آن‌ها ممکن است تولید خطر شدیدی نماید، از نقطه نظر دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حائز نهایت درجه و خامت بوده و کاملاً به منافع دولت مشارالیه لطمہ وارد می‌سازد. بنابراین دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اشعار داشته که مقتضی است عده این آلمانی‌ها به حد کامل تقلیل یابد. این مذاکرات دوستانه که با دولت ایران به عمل آمد منتهی به یادداشتی گردید که در تاریخ ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) به دولت شاهنشاهی ابلاغ شد و در آن بار دیگر تأکید گردید، اقداماتی به عمل آورند که هیأت آلمانی‌های مقیم ایران بدون تأخیر بیش از این از ایران خارج شوند.

۱. یادداشت نامبرده مورخه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) حاوی پیشنهادی بود دایر به رفع شدن احتیاجات مخصوص ایران از جهت این که چند نفر مستخدمین فنی آلمانی که برای اداره کردن و پیشرفت طرح‌های صنعتی ایران، که حائز اهمیت است – استخدام گردیده‌اند، موقتاً ابقا شوند و همچنین اشعار شده بود که مقتضی است فهرست اسامی این اتباع آلمان را که مایل‌اند جهت کارهای ضروری در ایران بمانند بلا تأخیر به وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان داده شود. در یادداشت نامبرده، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان اظهار داشته بود که حاضر است بدین نحو با دولت ایران مساعدت نماید که سعی کند متخصصین لایق انگلیسی یا بی‌طرف به جای مستخدمین آلمانی که خارج می‌شوند گماشته شوند. همچنین علاوه کرد که با کمال مسرت با دولت ایران تشریک مساعی خواهد کرد تا اشکالی را که موقتاً ممکن است در اثر خروج عده زیادی

کارمند تعلیم یافته ایجاد شود تخفیف دهد.

۲. باعث تأسف است که دولت ایران هنوز مقتضی ندانسته است جواب رضایت‌بخشی به یادداشت مورخه ۱۶ اوت (۲۵ مرداد) بدهد. از قرار معلوم ایران به ابقاء این اتباع آلمان در ایران بیش از انجام تمایلات دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، در مسأله‌ای که در اثر اوضاع و حوادث جنگ کسب فوریت نموده و می‌نماید، اهمیت می‌دهد. دولت ایران باید مسئولیتی را که در اثر این تصمیم متوجه او می‌شود عهده‌دار گردد.

۳. در این صورت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان خود را مجبور می‌داند به این که اقدامات لازمه را برای حفظ منافع حیاتی خود به عمل آورد و خطری را که از عملیات محتملة آلمانی‌ها در ایران ناشی می‌شود، برطرف سازد.
دولت ایران می‌تواند مطمئن باشد که این اقدامات به هیچ‌وجه بر علیه ملت ایران نبوده و دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان هیچ‌گونه نقشه و منظوری بر علیه استقلال یا تمامیت ایران ندارد. هرگونه اقدامات نظامی که قوای انگلیس مجبور شود اتخاذ نماید، موقعی بوده و پس از رفع بحران حاضر، ادامه نخواهد یافت؛ زیرا این اقدامات فقط و فقط متوجه دول محور می‌باشد.^۱

تذکاریه دولت شوروی

وزارت امور خارجه [ایران]

کمیسیاریای ملی امور خارجه با نهایت توقیر از طرف دولت شوروی مراتب زیر را به استحضار دولت ایران می‌رساند:

دولت شوروی نظر به احساسات مودت‌آمیز نسبت به ملت ایران و به پاس حاکمیت این کشور، همواره سیاستی مبتنی بر استحکام روابط دوستانه بین دولت اتحاد جماهیر شوروی و ایران تعقیب نموده و مساعی بسیار در راه ترقی و پیشرفت کشور ایران به کار برده است. این سیاست دوستانه اتحاد شوروی درباره ایران در استناد خیلی مهم از قبیل یادداشت‌های شوروی مورخ ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹ راجع به اساس سیاست شوروی نسبت به ملت ایران، و همچنین در چندین عهدنامه و قرارداد منعقده میان اتحاد جماهیر شوروی و ایران نمایان می‌باشد. در پایه کلیه این معاهدات و

۱. تبرایان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۵۷-۵۸.

قراردادهای بین اتحاد شوروی و ایران اصل تزلزل ناپذیر احترام به سیاست و تمامیت ایران قرار دارد. بر طبق این اصول دولت شوروی در یادداشت ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ خود اعلام داشت که کلیه قراردادهایی که به هر اندازه حقوق ملت ایران را در مورد یک زندگانی آزاد مستقل محدود سازد، از درجه اعتبار ساقط می‌داند.

دولت شوروی کلیه پرداختهای دولت ایران را که نتیجه تعهدات دوره تزاری بوده ابطال و از هر گونه مداخلات در درآمدهای ایران خودداری نموده است. حق قضاوی کنسولی را که به موجب آن اتباع روس تابع دادگاههای ایران نبودند، به کلی لغو کرد، زیرا [که] این کیفیت برای ایران جنبه تنگین داشت و با اصل حاکمیت دولت ایران منطبق نبود. دولت شوروی به موجب همین سنده، تهدید کردیک سلسله بنگاههایی که دولت روسیه سابق ایجاد کرده بود، به اختیار ملت ایران قرار دهله، پس از چندی نیز به همین ترتیب عمل کرد و خط تلگرافی مشهد، سیستان، تلگراف تناحیه استرآباد، راه انزلی-تهران و دوراهی که به وسیله روس‌ها در ظرف سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ساخته شده بود با تمام متعلقات آن، تأسیسات بندر انزلی، کارخانه برق و ابینه و غیره، خط راه آهن جلفا-تبریز و رشته فرعی آن به سمت صوفیان با تمام متعلقات آن، از ابینه و آلات و افزار، همچنین تأسیسات پستی روس و خطوط تلگرافی و تلفنی و غیره را به دولت ایران واگذار کرد. در همان موقع به موجب حکم دولت شوروی بانک استقراضی روس با تمام دارایی منتقول و غیرمنتقول خود به ملت ایران واگذار شد.

به موجب همین اسناد ۱۴ ژانویه ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن ۱۹۱۹) دولت شوروی در کمال وضوح ثابت کرد که حاضر است بدون هیچ‌گونه غرض و نظری در ایجاد وسایل رفاه سیاسی و اقتصادی ایران کمک کند. مطابق معااهدة ایران و شوروی مورخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۰ دولت شوروی کلیه معاهدات و قراردادهای منعقده میان دولت روسیه تزاری و دولت ایران را که منافی حق حاکمیت ایران بود، نقض و از درجه اعتبار ساقط دانسته و از استفاده از جزایر آشوراده و سایر جزایر واقعه در نزدیک کرانه شهرستان استرآباد صرف‌نظر کرده است.

در همان حال دولت شوروی از کلیه حقوق خودنسبت به وجودی که دولت تزاری به دولت ایران قرض داده بود، چشم پوشید. همچنین از حقوق خود نسبت به درآمدهای کشور، که وثیقه قرض‌های مزبور بوده است، صرف‌نظر کرده است. دولت شوروی ساختمان‌های مندرجه در یادداشت ۱۹۱۹ خود را مجاناً در اختیار ملت ایران قرار داد.

به علاوه خط راه‌آهن صوفیان دریاچه ارومیه را با تمام وسایط نقلیه و دارایی آن و همچنین کلیه لنگرگاه‌ها، انبارها، کشتی و قایق و وسایل نقلیه دیگر در دریاچه ارومیه را واگذار کرد. با تمام این کیفیات، در ظرف چندین سال تسهیلات اساسی در زمینه ترقی اقتصاد ایران، مخصوصاً به شهادت عهدنامه تجاری بین دو کشور (۳ژوئیه ۱۹۲۴)، اعطای نمود. به موجب همین عهدنامه برای صدور و ورود کالاهای شوروی و ایران تسهیلاتی جهت ایران فراهم گردید.

دیگر از شواهد برجسته رویه دوستانه و مساعدت کارانه اتحاد شوروی نسبت به ایران، قرارداد تقسیم آب ۱۹۲۶ و قرارداد دفع آفات گیاهان ۱۹۳۵ و قرارداد مبارزه با ملغ ۱۹۳۵ و قرارداد بازارگانی ۱۹۴۰ و همچنین یک سلسه موافقت‌نامه‌ها و قراردادهای دیگر است. در نتیجه تسهیلاتی که از طرف دولت اتحاد شوروی فراهم شده، و نظر به موافقت‌نامه و قراردادهای نامبرده در بالا، ایران توائی است پاره‌ای از شعب اقتصادی ملی خود را از قبیل، شیلات، زراعت پنبه و غیره به میزان زیادی توسعه دهد.

با این حال دولت شوروی و همچنین دولت ایران در هنگام بستن عهدنامه اساسی میان دو کشور مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱، در کمال خوبی اشکالاتی را که در طریق تحکیم روابط دوستانه میان دو کشور موجود بود، تشخیص داده و پیش‌بینی کردند که خاک ایران ممکن است از طرف عناصر مخالف با اتحاد جماهیر شوروی مورد استفاده قرار گرفته و ایران را برای حمله به اتحاد شوروی مرکز عملیات خود قرار دهند. برای رفع این مخاطره در ماده شش معاهده ایران و شوروی چنین پیش‌بینی شده بود:

«... دولتین متعاهدین موافقت حاصل کردند که هر گاه ممالک ثالثی بخواهند به وسیله دخالت مسلحه [کذا] سیاست غاصبانه را در خاک ایران مجری دارند، یا خاک ایران را مرکز حملات نظامی بر ضد روسیه قرار دهند، و اگر ضمتأ خطری سرحدات دولت جمهوری اتحاد جماهیر شوروی روسیه و یا مستخدمین آن را تهدید نماید، و اگر حکومت ایران پس از اخطار دولت شوروی روسیه خودش نتواند این خطر را رفع نماید، دولت شوروی حق خواهد داشت قشون خود را به خاک ایران وارد نماید تا این که برای دفاع از خود اقدامات لازمه نظامی را به عمل آورد. دولت شوروی روسیه متعهد است که پس از رفع خطر بلادرنگ قشون خود را از ایران خارج کند».

دولت شوروی بدین ترتیب و با رضایت کامل دولت ایران، دفاع منافع اتحاد جماهیر شوروی و ایران را، در صورت وجود خطر مذکور در عهدنامه ۱۹۲۱، بر عهده گرفته و در همان حال تعهد خود را دایر به خارج کردن قشون خود از خاک ایران به محض این که [خطر] مرتفع شود تأیید می‌نماید.

به طوری که اطلاع دارند در مدت بیست سالی که معاہده ۱۹۲۱ به قوت خود باقی بود، دولت شوروی لازم ندیده است که برای دفاع منافع خود متولّ به ماده ۶ معاہده ۱۹۲۱ گردد. ولی در این اوآخر، و مخصوصاً از آغاز تعریض خیانت‌کارانه آلمان هیتلری به دولت اتحاد جماهیر شوروی، فعالیت خصم‌مانه دستتجات فاشیست آلمانی که در سرزمین ایران توطئه می‌نمایند، جنبه تهدیدآمیزی به خود گرفته است. عمال آلمانی فاشیزم آلمان از قبیل فون راونویچ، گاموتا، میر، ویلهلم سانوف، گومتاو بورا، هنریش کلینگر و تراپ و دیگران در زیر نقاب مستخدمین تجارتخانه‌های آلمانی مانند آ.ا.گ.، فرشتال، هاربر، ارتل، شیشو، لن اکتون در فعالیت خرابکاری خود به حد اعلی رسیده و دستتجات تفرقه و آدمکشی (ترور) ایجاد کرده‌اند. از یک طرف آن‌ها را برای اعزام به آذربایجان شوروی و قبل از همه به بادکوبه، ناحیه عمدۀ نفت‌خیز شوروی، و به ترکمنستان شوروی حاضر کرده و از طرف دیگر برای تمهدیک کودتای نظامی در ایران آماده ساخته‌اند.

رئیس شعبه جاسوسی آلمان در تهران، گاموتای آلمانی، با معاون خود، میر، مستخدم کمپانی مرسدس، که اخیراً از عراق وارد شده‌اند به این عملیات اشتغال دارند. دسته عمال آلمانی که به وسیله این اشخاص و زیر نظر سفارت آلمان در تهران تشکیل شده است مشغول ایجاد دستتجات مسلح در یک سلسله از نقاط مرزی ایران هستند و قرار است این دستتجات به بادکوبه و سایر نقاط منطقه مرزی شوروی، برای تنظیم آتش‌سوزی‌ها و انفجارها در خاک اتحاد جماهیر شوروی اعزام گرددن.

عمال آلمانی در چندین نقطه ایران انبارهای اسلحه و مهمات در اختیار خود دارند. مخصوصاً در بخش شمالی ایران، در طرف میانه، بیش از پنجاه تن مواد محترقه برای مقاصد خیانت‌کارانه خود جمع‌آوری کرده‌اند. به عنوان شکار در اطراف تهران به همدستان خود از اتباع آلمان، تعلیمات و تمرینات نظامی می‌دهند. پنجاه و شش تن عمال جاسوسی آلمان به نام مهندس و کارشناس وارد بنگاه‌های نظامی ایران شده‌اند. از

میان این دسته کسانی که نقش عمدۀ بازی می‌کنند عبارتند از: نماینده تجارتخانه آلمانی فریدریچ کروب در ایران؛ آرتل جاسوس و مدیر نمایندگی تجارتخانه آلمانی زیمنس؛ فون راونویچ که جاسوس آلمانی خیلی مشهوری است، معاون او، کوکین، مستخدم دفتر ایران-دکپرس در بندر پهلوی؛ ولف آلمانی که ضمناً رئیس شعبه جاسوسی آلمان در شمال ایران و در کناره دریای خزر است. این عمال آلمانی در اقدامات جنایت‌کارانه خود در کمال وفاحت و به طرز خیلی خشن کمترین رعایت احترام حق حاکمیت ایران را ننموده، سرزمین این کشور را تبدیل به میدان تهیه مقدمات برای حمله مسلح بر علیه اتحاد شوروی کرده‌اند.

وضعی که در نتیجه کیفیات گفته شده در بالا در ایران ایجاد شده است خطر فوق العاده را آشکار می‌سازد، و همین مسأله دولت شوروی را وادار می‌کند فوراً به کلیه اقداماتی که نه تنها حق دارد بلکه وظیفه دارد به نام دفاع خود با انتباخ کامل با ماده ۶ معاهده ۱۹۲۱ به عمل آورد، مبادرت ورزد. از آغاز حمله آلمان به دولت اتحاد جماهیر شوروی تاکنون، دولت شوروی در سه نوبت در تاریخ‌های ۲۶ ژوئن، ۱۹ ژوئیه و ۱۶ اوت سال جاری توجه دولت ایران را به فعالیت مفسدت‌آمیز و مخفیانه عمال آلمانی در ایران جلب کرده است. در ۲۶ ژوئن سال جاری دولت شوروی به اعلیحضرت شاهنشاه ایران اطلاع داد که دولت شوروی اطلاعات دقیق راجع به کودتایی که آلمانی‌ها در ایران تهیه می‌بینند، دارد.

در ۱۹ ژوئیه سال جاری دولت شوروی به اتفاق دولت بریتانیای کبیر مجدداً موضوع خاتمه دادن به فعالیت خصمۀ آلمانی‌ها را در نزد دولت ایران طرح کردند و اطلاع دادند که اغتشاشاتی که موجب تهدید منافع خود ایران و منافع کشورهای همسایه می‌باشد، در کار تهیه شدن است. به همین جهت دولت شوروی و همچنین دولت بریتانیای کبیر در باب اخراج آلمانی‌ها از ایران اصرار ورزیده و خاطرنشان کردند که اقامت آن‌ها در این کشور با مصالح خود ایران و همچنین با مصالح اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر وفق نمی‌دهد.

بالآخره در ۱۶ اوت سال جاری دولت شوروی و دولت بریتانیای کبیر برای بار سوم در نزد دولت ایران لزوم اتخاذ تدابیر فوری را برای خاتمه دادن به فعالیت عمال آلمانی در ایران، که برخلاف منافع ایران و منافع اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر می‌باشد، عرضه داشته و مجدداً اصرار ورزیدند که هرچه زودتر آلمانی‌ها را از ایران اخراج کنند.

بدین ترتیب دولت شوروی سه مرتبه دولت ایران را از خطری که منافع آن دولت و همچنین دولت اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر را تهدید می‌نمود، به منظور اتخاذ تدابیر لازم، آگاه ساخته است. دولت ایران متأسفانه از اتخاذ تدابیر برای خاتمه دادن به اغتشاشاتی که عمال آلمانی در خاک ایران طرح کرده‌اند امتناع نموده و بدین‌وسیله آن‌ها را در اقدامات جنایتکارانه خود تشویق کرده است. بنابراین دولت شوروی مجبور شده است اقدامات لازم به عمل آورده و فوراً حقی را که به موجب ماده ۶ معاهده ۱۹۲۱ احراز نموده است فعالیت دهد، یعنی قوای خود را موقتاً به منظور دفاع خود داخل خاک ایران کند.

اطمینان می‌دهد که این اقدامات به هیچ‌وجه برعیلیه ملت ایران نیست و دولت شوروی هیچ‌گونه قصدی نسبت به تمامیت ارضی و استقلال کشور ایران ندارد. تدابیر نظامی که دولت شوروی اتخاذ نموده منحصرآ متوجه خطری است که از فعالیت خصم‌مانه آلمانی‌ها در ایران ایجاد شده است، و همین‌که این خطر تهدیدکننده منافع ایران و دولت اتحاد جماهیر شوروی رفع شود، دولت شوروی طبق تعهدی که به موجب عهدنامه ایران و شوروی (۱۹۲۱) نموده است بلاfacسله قوای خود را از خاک ایران خارج خواهد کرد.^۱

گزارش منصور و عامری به رضاشاه

پس از آن‌که وزیر مختار بریتانیا و سفیر شوروی خانه نخست‌وزیر را ترک گفتند، منصور به اتفاق جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه، در ساعت هفت بامداد به کاخ سعدآباد رفته و گزارش این دیدار و خبر حمله نیروهای بریتانیا و شوروی را به اطلاع رضاشاه رساندند. شاه در بامداد همان روز به وسیله عامری وزیر مختار انگلیس و سفیر شوروی را به سعدآباد فراخواند. آن‌دو همراه جواد عامری، نزد شاه رفته‌اند. شاه از آن‌ها دلیل حمله نیروهای دو دولت را به مرزهای ایران جویا شد. ایشان دوباره تهدیدی را که از ناحیه آلمان و از طریق ایران متوجه منافع دو دولت و نیز متوجه تأسیسات نفتی آبادان و مرزهای هندستان و شوروی می‌دانستند، متذکر شدند. و ضمناً از سوی دول متبع خود بر لزوم حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران تأکید کردند و قرار شد از دول متبع

خود درباره این حمله توضیحات بیشتر بخواهند و به اطلاع دولت ایران برسانند.^۱ در تمام این گفتگوها جواد عامری اظهارات این دو سفیر را برای شاه ترجمه می‌کرد. همان روز دولت ایران به سفرای خود در لندن و مسکو نیز دستور داد که درباره شبیخون خونین سوم شهریور به دولت بریتانیا و شوروی اعتراض کنند. عامری ضمناً دو تلگراف دیگر به سفرای ایران در واشنگتن و آنکارا مخابره کرد و دستور داد که آن دو سفیر هم از آن دو دولت بخواهند در جلوگیری از اقدامات نظامی بریتانیا و شوروی ایران را یاری دهند.^۲

در هر حال، دولت بریتانیا و شوروی با این عمل ناجوان مجردانه، که بیطریقی ایران را نیز نقض کرد، نشان دادند که هیچ‌کدام دست‌کمی از نازی‌ها نداشتند و آن‌چه راکه نازی‌ها با تعدادی از کشورهای اروپایی کرده بودند در مورد ایران عملکردند. نکته دیگری که قابل توجه و تأمل است تأکید یادداشت دولت شوروی روی قرارداد ۱۹۲۱ است.

در زمان حمله به ایران تنها بیست‌سال از ظهور رضاشاه و جلوگیری از دسیسه‌های روس و انگلیس و ممانعت از دخالت‌های آنان در امور داخلی ایران می‌گذشت. ولی مردم با توجه به پیشرفت‌هایی که ظرف آن بیست سال در برقراری امنیت و آبادانی کشور شده بود ضررهاشد دخالت بیگانگان را رفتار فراموش کرده بودند و با امید به آینده کشور می‌نگریستند. ولی این امید سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۰ تبدیل به یأس شد و کشور ما ناگهان مورد هجوم نیروهای دو دولتی قرار گرفت که بیش از یک قرن، گاهی با همکاری و گاهی در رقابت با یکدیگر، ایران را در معرض سیاست‌های تجاوز‌کارانه خود قرار داده بودند.

ناگفته نماند که روس‌ها ابتدا با حمله به ایران موافق نبودند. آن‌ها که گرفتار حملات پی‌درپی نیروهای آلمان بودند مصلحت نمی‌دانستند وارد ایران شوند و درواقع یک جبهه دیگر باز کنند، بهخصوص که تصور می‌کردند ارتض ایران مقاومت خواهد کرد و آن‌ها ناچار خواهند بود اسلحه و مهمات به این جبهه جدید هم ارسال دارند. به‌هرحال انگلیسی‌ها با اصرار حمله به ایران را به روس‌ها قبول‌نند و بدین ترتیب انتقام خود را از رضاشاه هم گرفتند.

۱. صفائی، در آینه خاطرات، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، صفحه ۲۹۵.

۲. قانعی، صفحات ۸۱-۸۲.

گزارش نخست وزیر به مجلس شورای ملی

منصور همان روز سوم شهریور در ساعت سه و نیم بعد از ظهر در جلسه فوق العاده مجلس شورای ملی که به ریاست محتشم‌السلطنه اسفندیاری (رئیس دوره دوازدهم) تشکیل شده بود حضور یافت و با حالتی اضطراب‌آمیز در پشت تریبون مجلس قرار گرفت و چنین گفت:

«مطلوبی که حالا به اطلاع آقایان نمایندگان می‌رسد فقط برای گزارش جریانات اخیر و واقعی است که روی داده است. آقایان نمایندگان در این موضوع هرگونه اظهاراتی داشته باشند به وقت دیگر موکول دارند.

به طوری که از ابتدای جنگ کنونی بنابر اطلاعات ملوكانه مقرر گردید، دولت شاهنشاهی بی‌طرفی ایران را اعلام نموده و با تمام ملایل و قدرت خود دقیقاً این نیات را پیروی و به موقع اجرا گذاشته و با یک رویه صریح و روشن در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و صیانت حقوق تمام دول که با ایران روابط دارند، به ویژه دول همسایه، کوشیده چنان‌که تا به حال به هیچ‌وجه خطری در ایران به هیچ‌یک از آن‌ها از هیچ طرف متوجه نگردیده؛ با این حال دولت انگلیس و بعد از اتفاق آن دولت با دولت شوروی، هر دو متفقاً اظهاراتی مبنی بر نگرانی از یک عده آلمانی در ایران نموده و در ۲۸ تیرماه و ۲۵ مرداد ماه بر طبق اظهارات مذبور به وسیله نمایندگان خود تذکاریه‌هایی تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمدۀ آلمانی‌های مقیم ایران را درخواست می‌کردند. در پاسخ این اظهارات چه در ضمن مذاکرات عدیده حضوری و چه در تذکاریه‌های هفتم مرداد و سیام مرداد کتاب‌اطمینان‌های کافی در مراقبت‌های دولت ایران نسبت به رفتار کلیه اتباع بیگانه و عدم امکان بروز مخاطراتی از طرف عده محدود آلمانی که در ایران مشغول کارهای معینی هستند وارد شده و برای مزید اطمینان دو دولت برای کاستن عده‌ای معتبر از آلمانی‌ها اقداماتی به جریان افتاده و مراتب چه در تهران و چه در مسکو و لندن مکرر به مقامات دولت شوروی و انگلیس خاطرنشان شده و آن‌چه ممکن بود برای حصول اطمینان و روشن ساختن نظریه آن‌ها کوشش گردیده. متأسفانه با تمام این مجاهدات که دولت ایران برای حفظ امنیت و آرامش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه نموده، در عوض حسن تفاهم و تسویه مسالمت‌آمیز قضیه، نتیجه این شد که نمایندگان شوروی و انگلیس در ساعت

چهار صبح امروز به منزل من آمده هر کدام یادداشتی مبنی بر تکرار مطالب گذشته، که جواب آن‌ها قبلاً با اقدامات اطمینان‌بخش داده شده بود، تسلیم نمودند و در این یادداشت‌ها توسل خود را به نیروی نظامی اخطار کردند و مطابق گزارش‌هایی که رسیده معلوم شد نیروهای نظامی آن‌ها در همان ساعت که نمایندگان مذبور در منزل من مشغول مذاکره بودند، از مرزهای ایران تجاوز نموده نیروی هوایی شوروی در آذربایجان به بمیاران شهرهای بی‌دفاع پرداخته و قوای زیاد از جلغا به سمت تبریز سرازیر شده‌اند. در خوزستان نیز نیروی انگلیس به بندر شاهپور و خرمشهر حمله برده کشته‌های ما را غافلگیر نموده صدمه زده‌اند و نیروی هوایی آن دولت به اهواز بمب ریخته و همچین قوای انگلیس با نیروی موتوریزه فوق العاده زیاد از طرف قصرشیرین در حرکت می‌باشد. قوای مهاجم در هر نقطه که با ارتش ما روبه‌رو شده طبعاً تصادم و زدو خوردی هم روی داده است. دولت برای روشن ساختن علت و منظور این تجاوزات، فوری اقدامات و مذاکرات به عمل آورده متظر نتیجه مذاکرات هستیم. تقاضا شد در این جلسه به غیر از استماع گزارش، صحبتی نشود؛ بعد مجلس را به موقع از نتیجه مذاکرات و اتخاذ تصمیم مطلع خواهم کرد. دولت لازم می‌داند به عموم افراد کشور توصیه و تأکید نماید که در این موقع کمال ممتاز و خونسردی را رعایت نمایند و با نهایت آرامش رفتار کنند.^۱

مجلس پس از سخنان نخست وزیر در ساعت چهار تعطیل شد. ولی همه‌مه نمایندگان و سخنانی که حاکی از نگرانی آن‌ها از پی آمد این فاجعه بود در مجلس و بیرون از مجلس طنین انداز گردید.

تلگراف رضاشاه به روزولت

عصر روز دوشنبه سوم شهریور رضاشاه تلگرامی به «فرانکلین روزولت»، رئیس جمهور امریکا، مخابره کرد. او که طبعاً از ملاقات و توافق روزولت و چرچیل بی‌اطلاع بود، از رئیس جمهور امریکا خواستار اقدام فوری برای رفع تجاوز نظامی شوروی و بریتانیا از ایران شد. متن تلگراف به شرح زیر بود:

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۳ شهریور ۱۳۲۰.

سوم شهریور ۱۳۲۰

حضرت فرانکلین د. روزولت،

رئیس جمهور ایالات متحده امریکا، واشنگتن

البته از حوادث اخیر ایران که قوای انگلیس و روس بدون اخطار قبلی غفلتاً از مرزهای این کشور عبور و به تصرف نقاط و بمباران تعداد زیادی از شهراهی باز و بی دفاع ایران مباردت ورزیده‌اند خاطر آن حضرت آگاه گردیده است. عنوان سابق روس و انگلیس، نگرانی از وجود عده‌ای آلمانی در ایران بود که اطمینان داده شد بهزودی از این کشور می‌روند. در این صورت هیچ جای نگرانی برای آن‌ها باقی نمانده و به هیچ‌وجه بر من معلوم نیست به چه علت به این اقدامات تجاوزکارانه متشیب شده و بدون ملاحظه شهراهی‌ها را بمباران می‌کنند. در این موقع لازم می‌دانم به استناد اعلامیه آن حضرت مبنی بر مساعدت و تقویت اصول عدالت بین‌المللی و حفظ حقوق و آزادی ملل، از شما تقاضا نمایم که به این قضیه که برای ایران پیش آمده و یک کشور بی‌طرف و صلح‌جو را که هیچ منظوری جز حفظ آسایش و اصلاح امور داخلی خود ندارد دچار مصائب جنگ می‌سازد، توجه نموده با اقدامات مؤثر و نوع پروانه خود در رفع این تجاوزات مساعی لازم مبذول فرمایند.

با امتنان از توجهات خیرخواهانه آن حضرت، احساسات صمیمانه خود را تقدیم رضا پهلوی می‌نمایم.

«روزولت» نه تنها بر اثر گزارش‌های «دریفوس»، وزیر مختار امریکا در تهران، از آن‌چه در ایران می‌گذشت آگاه بود بلکه خود او هم در اواسط اوت ۱۹۴۱ (مرداد ۱۳۲۰) در اقیانوس اطلس با «چرچیل» ملاقات کرده و در جریان طرح حمله به ایران قرار گرفته بود. او در تلگراف دوم سپتامبر ۱۹۴۱ (۱۱ شهریور ۱۳۲۰) خود در پاسخ تلگراف رضاشاه وعده هیچ‌گونه اقدامی برای رفع تجاوز از ایران را نداد و تنها بر لزوم حفظ استقلال ایران تأکید کرد و یادآور شد که «دولت من یادداشت‌های دول بритانیا و شوروی را مبنی بر این‌که نظری علیه استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند ملاحظه نموده و از دول بритانیا و شوروی درباره نقشه آنی و آتی آن‌ها در ایران اطلاعاتی خواسته است.^۱

۱. صفایی، ابراهیم، رهبران مشروطه، جلد دوم، چاپ ۱۳۶۳، صفحه ۵۷۰؛ سالنامه دنیا، سال بیست و

روز ۱۵ شهریور رضاشاه «دریفوس» وزیر مختار امریکا را فراغواند و ضمن اظهار تشکر از روزولت، تأکید کرد که او هیچ‌گونه گرایشی نسبت به آلمانی‌ها ندارد و حاضر است برای مقابله با نازیسم با متفقین مساعی مشترک داشته باشد.

جلسه هیأت وزیران در حضور شاه

ساعت پنج بعد از ظهر روز سوم شهریور جلسه هیأت وزیران در کاخ سفید سعدآباد در حضور رضاشاه تشکیل شد. و لیعهد ۲۱ ساله هم حضور داشت. شاه با ابراز خشم و تأسف از حمله نظامی به ایران از سوی ارتش‌های متفقین گفت: ما کلیه مساعی خود را برای جلوگیری از این حادثه به کار بردیم ولی برخلاف اصول تین‌مللی و موازین اخلاقی، دو همسایه این‌گونه به ما ضربت زدند. من هیچ‌ Dahlیایی برای این رفتار تصور نمی‌کنم، جز این‌که خواستند اوضاع این کشور را که با زحمات بیست‌ساله سرو سامانی یافته است بر هم زندو می‌دانم که متفقین در باطن با خود من طرف هستند. چون میل ندارم وجود من باعث دشمنی بیشتر متفقین و حدوث مصائب سخت‌تر برای کشور و ملت ایران بشود، در نظر گرفته‌ام با ولیعهد و خانواده به خارج از ایران برومیم.^۱

سخنان شاه وزیران را نگران نمود. آن‌ها پیشنهاد کردند، به مناسبت تغییر سیاست دولت، بهتر است اجازه بفرمایند دولت کنونی استعفا دهد و دولت دیگری روی کار آید. شاه از وزرا خواست در این‌باره مشورت کنند. جلسه وزیران در باغ استیجاری وزارت امور خارجه در تجریش تشکیل شد. روز بعد هم در عمارت بادگیر (در کنار کاخ گلستان) هیأت دولت به مشورت‌های سیاسی پرداخت. در همان زمان تعرضات خصم‌انه و پیشوی نیروهای متفقین ادامه داشت. با رسیدن اخبار تعرضات نیروهای مهاجم در شهرهای شرق و غرب و شمال و جنوب و بمباران شهرها و خسارات و تلفات سنگین، که به خصوص بر تأسیسات نظامی ایران وارد شده بود، و با از هم پاشیدن ارتش کوچک و غافلگیر شده ایران، که فقط کارایی حفظ امنیت و رویارویی با نیروی کشورهایی چون عراق و افغانستان را داشت و با توجه به نگرانی مردم در همه‌جا، به خصوص در پایتخت، روز سه‌شنبه چهارم شهریور به دستور رضاشاه جلسه‌ای با شرکت هیأت وزیران و

→ سوم، حاوی یادداشت‌های علی منصور؛ سالنامه دنیا سال بیست‌ویکم، «اسناد مهم سیاسی از وقایع شهریور ماه ۱۳۲۰» (ترجمه دکتر رضا امینی).

۱. گلشنایان، عباسقلی، خاطرات زندگی سیاسی من، مجله وحید، شماره ۲۴۸-۲۴۹.

اعضای شورای عالی دفاع تشکیل شد.

در این جلسه علاوه بر هیأت دولت، تعداد زیادی از امراء ارتش شرکت داشتند. این امرا از جمله عبارت بودند از سرلشگر ضرغامی، سپهبد یزدان‌پناه، سرلشگر خدایارخان، سرلشگر کریم آفاخان، سرلشگر ریاضی، سرتیپ حاجیعلی رزم‌آرا (سپهبد بعدی) و سرتیپ عبدالله هدایت (ارتشدید بعدی). وقتی بحث شروع شد وزرا گفتند که آن‌ها هیچ اطلاعی از امور جنگی ندارند و اگر امراء ارتش تشخیص دهند که ادامه جنگ ممکن است، آن‌ها از این تصمیم پشتیبانی خواهند کرد. اغلب امراء قدیمی با غرور فراوان اظهار عقیده می‌کردند که قادر به ادامه جنگ خواهند بود. موضوع داشت به مرحله نهایی می‌رسید، یعنی تصمیم این می‌شد که ارتش ایران خواهد توانست در مقابل نیروهای انگلیسی و روس مقابله کند، که ناگهان سرتیپ رزم‌آرا و سرتیپ هدایت اظهار عقیده کردند که ارتش ایران قادر به ادامه جنگ نیست چون قوه تحرک ندارد یعنی برای نقل و انتقال سربازان وسایل موتوری لازم است در صورتی که پادگان‌های کشور در استان‌های شمالی و جنوبی فاقد این وسایل‌اند و مهم‌تر از همه خواربار فقط به اندازه مصرف پنج روز در انبارها موجود است. اظهارات سرتیپ رزم‌آرا و سرتیپ هدایت محیط مذاکره را دگرگون کرد. همه در فکر فرو رفتن و امراء‌ی که چند لحظه قبل با حرارت می‌گفتند قادر به ادامه جنگ هستند در سکوت محض فرو رفته بودند.^۱

پس از چند ساعت بحث و مشورت، با توجه به اوضاعی که پیش آمده بود، چنین رأی داده شد که هر چه زودتر ترک مقاومت شود. این تصمیم در صورت مجلس نوشه شد و به امضاء تمام شرکت‌کنندگان در جلسه رسید و به وسیله نخست‌وزیر و سرلشگر عزیزالله ضرغامی، رئیس ستاد ارتش، به رضاشاه تسلیم شد و مورد تأیید او قرار گرفت.

در نتیجه، به دستور شاه، عصر روز چهارم شهریور به تمام واحدهای ارتش ایران دستور ترک مقاومت داده شد و دولت ایران این ترک مقاومت را به سفارتخانه‌های شوروی و بریتانیا اطلاع داد و خواستار آن شد که ترک مخاصمه کنند و هر پیشنهادی دارند اعلام نمایند.^۲

۱. سجادی، محمد، هفدهمین سالنامه دنیا، صفحه ۲۰۸.

۲. صفائی، در آینه خاطرات، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، صفحات ۲۹۳-۲۹۴.

کناره‌گیری منصور الملک

پیش از ظهر روز پنجم شهریور «بولارد» وزیر مختار بریتانیا با منصور الملک دیدار نمود. در این دیدار منصور از پیشنهاد دولت خود برای مذاکرات صلح که در موقع اعلام ترک مقاومت پیشنهاد کرده بود جویا شد. «بولارد» گفت: پرونده ایران زیر نظر شخص «چرچیل» نخست وزیر بریتانیا است و هنوز از طرف ایشان به وزارت امور خارجه در این موضوع دستوری داده نشده است.

منصور عصر روز پنجم شهریور در سعدآباد به حضور شاه رسید و ضمن گزارش دیدار با «بولارد»، و شاید بر اثر آن دیدار، و نیز به منظور تسهیل در گفتگوی صلح با دولت بریتانیا و شوروی و اتخاذ یک سیاست خارجی تازه، استعفای دولت خود را تقدیم کرد.^۱

۱. همان کتاب، صفحات ۲۹۳-۲۹۴.

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
بخش پنجم
www.tabarestan.info

رویداد سوم شهریور و پی‌آمدهای آن

سحرگاه روز سوم شهریور ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱)، یازده روز پس از انتشار «منشور آتلانتیک» که طی آن چرچیل (نخست وزیر بریتانیا) و روزولت (رئيس جمهور امریکا) آزادی، استقلال و حق تعیین سرنوشت را برای تمامی ملل جهان به رسمیت شناخته بودند، کشور بی طرف ما از شمال و جنوب مورد حمله نیروهای سوری و بریتانیا قرار گرفت.

ارتش نوپای ایران — که غافلگیر هم شده بود — طبعاً یاری مقاومت در برابر این حمله ناجوانمردانه را نداشت. بدین جهت پس از سه روز جنگ دستور ترک مقاومت صادر شد.

در مورد رویداد سوم شهریور ۱۳۲۰ مطالب زیادی نقل شده یا به رشته تحریر درآمده است. ولی طبعاً خاطرات کسانی که در آن زمان درگیر و از نزدیک شاهد وقایع بودند دقیق‌تر است. لذا در اینجا به ذکر خاطرات علی منصور، نخست وزیر وقت، و میرزا جوادخان عامری، کفیل وزارت امور خارجه، اکتفا می‌کنیم. خاطرات منصور در این مورد، که خود آن را در اختیار وزارت فرهنگ و هنر گذاشته بود، در سال ۱۳۵۴ توسط آن وزارتخانه در کتاب در آیینه خاطرات چاپ شد. شرحی که در زیر می‌آید بخشی از آن خاطرات است.

خاطرات منصورالملک: نخست وزیر وقت^۱

دولت ایران اصول و وظایف سیاست بی طرفی را که در موقع وقوع جنگ جهانی دوم اتخاذ و اعلام داشته بود با تمام وسایل و قوای خود دقیقاً پیروی و با یک رویه صریح و روشن در حفظ کشور از خطر سرایت جنگ و در صیانت حقوق مشروع کلیه دول که با ایران روابط داشتند، به ویژه دول همسایه، کوشید، چنان‌که به هیچ‌وجه خطری در ایران از هیچ‌طرف به هیچ‌یک از آن‌ها متوجه نگردید، با این حال سفارت انگلیس از ابتدای جنگ از وجود یک عده آلمانی در ایران که در نتیجه معاملات اقتصادی بین ایران و آلمان برای امور صنعتی و ساختمانی به این کشور آمده و مشغول کارهای معینی بودند، اظهار نگرانی نموده آن‌ها را جاسوس و عامل تحریک و تخریب می‌دانست و در عین حال به تحریکات عناصر روسی هم ابراز بدینی می‌کرد، چون در آن اوقات روابط دوستی و همکاری اقتصادی بین دولت شوروی و آلمان برقرار بود و دولت ایران را از عملیات سری و همدستی عناصر مزبور با آلمانی‌ها برحدر می‌داشت. از طرف دولت ایران همواره اطمینان‌های کافی در مراقبت مقامات انتظامی نسبت به جلوگیری از هر گونه تشثیب و دخالت داده می‌شد. پس از وقوع جنگ میان آلمان و روسیه شوروی، نمایندگان سیاسی دولت انگلیس و شوروی در زمینه نگرانی‌های خودشان در مورد افراد آلمانی مقیم ایران متفقاً شروع به اظهاراتی نمودند. به آن‌ها جواب‌های اطمینان‌بخش با شواهد و دلایل جهت رفع هرگونه توهمندی شد و ضمناً توضیح داده می‌شد که دولت شاهنشاهی اساساً در این موقع مایل به حضور اتباع خارجه در کشور ایران نیست، لکن به مناسبت روابطی که با دول دوست دارد طبعاً یک عده از اتباع آن‌ها با ایران رفت و آمد داشته، بعضی نیز برای کسب و کار اقامت گزیده‌اند، چنان‌که غیر از آلمانی‌ها از انگلیس‌ها و هندی‌ها و عراقی‌ها و از ممالک شوروی نیز عده‌ای نسبتاً زیاد در ایران هستند و دولت در مورد کلیه آن‌ها مقررات قانونی و انتظامی را بدون تبعیض و ملاحظه جداً اجرا می‌کند. اما آلمانی‌ها که در سال‌های اخیر بیشتر با ایران مناسبات پیدا کرده در این کشور به کارهایی مشغول شده‌اند، به این علت است که به تسهیلات مخصوص و قیمت‌های مناسب که هیچ‌یک از ممالک نتوانسته‌اند رقابت نمایند اجتناس و ماشین‌ها و ابزار ساختمانی را که برای اجرای برنامه‌های عمرانی و صنعتی ضرورت دارد، به ایران می‌فروشند و محصولات ایرانی را با بهترین قیمت می‌خرند و این معاملات را پایاپای و بدون این‌که احتیاج به پرداخت ارز باشد انجام می‌دهند. بدینهی است برای انجام این کار وجود یک عده نمایندگان بازارگانی و

۱. صفانی، در آئینه خاطرات، صفحات ۳۸۲-۳۹۴.

مؤسسات صنعتی و مهندسین و معماران آلمانی ضرورت یافته است که مطابق آمار رسمی شماره آن‌ها از چهارصد و هفتاد نفر تجاوز نمی‌کند. و اگرچه پیشرفت امور برنامه صنعتی افزایش عده متخصص را الزام می‌نمود مخصوصاً برای دستگاه ذوب آهن کرج که به سرعت پیشرفت می‌کرد و قریب پنجاه درصد از کارهای آن به انجام رسیده و سی درصد از ماشین‌آلات و مصالح آن حمل شده بود^۱، لکن دولت ایران به ملاحظات سیاسی مایل نبود که عده آن‌ها را افزایش دهد؛ هم این‌که نمایندگان انگلیس و شوروی با دستگاه‌های تبلیغاتی که در داخل و خارج داشتند، برای مشتبه کردن اذهان شماره آلمانی‌های مقیم ایران را به چندین هزار نفر می‌رساندند و می‌گفتند که همه مشغول تشبیث و کارشکنی بر ضد متخصصین می‌باشند. در تیرماه ۱۳۲۰ که دولت شوروی «اسمیرنوف» را به سفارت کبرای ایران، به جای «فیلی پونوف» سفير سابق، اعزام داشت، نامبرده محض ورود نزد نخست وزیر آمد از اعلان بی‌طرفی دولت شاهنشاهی در جنگ آلمان و شوروی مراتب امتنان و خشنودی دولت شوروی را اعلام و اظهار نمود که بر طبق تقاضای ایران از طرف مقامات شوروی در حمل و نقل ترانزیتی محمولات ذوب آهن تسهیلات لازم به عمل خواهد آمد؛ ضمناً دولت شوروی هم تقاضا دارد از طرف دولت ایران نسبت به بعضی اجناس که از طریق جنوب به قصد شوروی فرستاده می‌شود، اجازه ترانزیت صادر گردد. در جواب اظهارات سفير کبیر از ابراز دوستی و مساعدت دولت شوروی بیان امتنان و مسرت شد و راجع به ترانزیت محمولات شوروی از طریق جنوب ایران، خاطرنشان گردید، حتی الامکان تا آن‌جا که موجب نقص بی‌طرفی ایران نشود تسهیل و مساعدت به عمل خواهد آمد و مخصوصاً تأیید شد که دولت شاهنشاهی نهایت علاقه را به حفظ مناسبات دوستی و همچواری با دولت شوروی داشته و دارد. بعد از ورود اسمیرنوف موضوع وجود آلمانی‌ها در ایران از طرف «سر ریدر بولا رد» وزیر مختار انگلیس به اتفاق سفير کبیر شوروی تعقیب گردید و دو تذکاریه یکی در بیست و هشتم تیرماه ۱۳۲۰ مشعر بر تقاضای تقلیل عده آلمانی‌ها و یکی دیگر در مرداد ماه تسلیم گردید که در تاریخ هفتم مرداد و بیست و مرداد جواب‌های لازم مبنی بر حفظ اصل بی‌طرفی و مراقبت دولت در اجرای مقررات انتظامی در مورد خارجی‌ها و در عین حال رعایت مناسبات حسنی با همسایگان تسلیم آن‌ها گردید. به علاوه طی مذاکرات خاطرنشان می‌شد که دولت حتی الامکان در تقلیل اتباع خارجی خصوصاً آلمانی‌ها توجه داشته از این جهت نباید جای نگرانی باقی بماند؛ ضمناً چون استنباط می‌شد که اظهار نگرانی از وجود یک عده آلمانی در ایران

۱. کارخانه ذوب آهن کرج با شروع جنگ آلمان و شوروی ناتمام ماند.

حقیقتی نداشته و بیانه‌ای بیش نیست، از آن‌ها به طور خصوصی استفسار می‌گردید که هر گاه مطالب و احتیاجات دیگری داشته باشند اظهار بردارند تا دولت ایران با رعایت اوضاع و احوال عمومی و مناسبات همسایگی تحت مطالعه آورده برونق مصالح نظری اتخاذ کنند و این نکته به وسیله سفارت ایران در لندن نیز به آقای «ایدن» وزیر امور خارجه مرتبآ تذکر داده شد. ایشان به وزیر مختار انگلیس هم می‌گفت جزکم کردن عده آلمانی‌ها در ایران نظر دیگری ندارند. در این اوقات گزارش‌هایی از حدود عراق می‌رسید حاکی از این‌که قوای نظامی [انگلیس] به بعضی نقاط مرزی و جنوب غربی ایران سوق داده می‌شوند و تمرکز می‌یابند. چون از سفارت انگلیس قضیه استفسار می‌شد، جواب می‌دادند که این قوا مشغول تمرین هستند که برای جبهه‌های جنگی مهیا شوند. در نواحی مرزی آذربایجان نیز حرکات نظامی مشاهده می‌شد که شوروی‌ها مربوط به عملیات تمرین نظامی داخلی خود و انمود می‌نمودند.

مجموع این جریانات دولت را نگران می‌داشت که همسایگان مقاصدی دارند، لکن نه طی مذاکراتی که در میان بود، نه در متن دو تذکاریه‌ای که داده بودند به هیچ وجه نه اشاره به تقاضای طرق حمل و نقل مهمات به شوروی و نه تهدید به این‌که احیاناً متوجه به قوای قهریه خواهند گردید شنیده و دیده نشد، بلکه مذاکرات و تقاضای تذکاریه همه به صورت ساده و دیپلماتیک می‌گذشت. اعلیحضرت رضا شاه که متوجه جریان کلیه امور مملکتی بودند و غیر مجاری جاری دولتی، به وسائل مختلف دیگر نیز اطلاعات دریافت می‌داشتند، بسیار علاقه‌مند بودند که دولتین همسایه شمالی و جنوبی با صداقت و وضوح نظریات و احتیاجات خود را بگویند تا تحت مطالعه درآید و تدابیر مقتضی اتخاذ گردد؛ اینجانب هم همواره مراقب بودم که خاطرšان از جریان امور حتی جزئیات آن هر روز و هر ساعت مستحضر شود و گزارش و نظریات را مرتبآ به عرض می‌رساندم. معظم له تعجب داشتند که با وجود تذکرات و اظهارات ما چرا از ناحیه دولتین ابراز مطلبی که مبنی بر حقیقت باشد نمی‌شود و همچنین بیان وجود یک عده آلمانی را عنوان می‌کنند.

در اواسط مرداد ماه با مشاهده وضعیت که بیانه‌جوبی متفقین را روشن می‌ساخت به این مضمون تقوه نمودم که به تقلیل عده آلمانی‌ها اکتفا نکرده موجبات مراجعت کلیه آن‌ها را فراهم بیاوریم. هر چند معلوم نیست که با اجرای این نقشه هم دولتین انگلیس و شوروی قانع شوند و دست از سر ما بردارند^۱، لکن در هر حال موقتی ایران در

۱. لازم به توضیح نیست که اشغال ایران در جنگ جهانی دوم برای متفقین یک امر حیاتی بود و هیچ اقدامی از طرف دولت ایران نمی‌توانست مانع از آن شود (ه.ع.).

اجرای این منظور بهانه آن‌ها را از میان خواهد برداشت و هیچ‌گونه ایرادی و لو ظاهری باشد علیه دولت ایران باقی نخواهد ماند، در این صورت ما باید با پیش‌بینی برای رفع مخاطراتی که به احتمال قوی در پیش است خسارات مالی و اقتصادی را تحمل کنیم به امید این‌که اگر امنیت و سلامت باقی باشد، جبران خسارات مادی اهمیتی نخواهد داشت.

با این‌که این نقشه مستلزم بر هم خوردن کلیه اوضاع اقتصادی و تأسیسات صنعتی و عملیات عمرانی با خسارات مالی هنگفت بود معهدها برای این‌که کشور از مخاطرات رهایی یابد، اعیان‌حضرت موافقت نموده و اجازه انجام دادند. من مطلب را با «آقای اروین اتل» وزیر مختار آلمان در میان گذاشتیم برای وزیر مختار آلمان بسیار مشکل بود. بعد از دو جلسه مذاکره با دلایل منطقی که در مقابل اظهارات او اقامه گردید، نامیرده متقااعد شد که مراتب را به برلن مخابره کند و پس از چند مخابره تلگرافی اطلاع داده دولت آلمان با احضار کلیه آلمانی‌های مقیم ایران و حفظ روابط سیاسی دوستانه با ایران موافقت می‌کند.

وزیر مختار پس از اعلام موافقت دولت متبعه خود چنین اظهار داشت که: در هر حال این موضوع مطابق تمايل دولت ایران با موقفيت حل گردید، لیکن دولت روس و انگلیس نقشه‌های دیگر دارند که با این مساعدت از مقاصد خود نسبت به ایران صرف نظر نخواهند گردند.

به ایشان گفتم در هر صورت ایران با مآل اندیشی و صداقت در رفع نگرانی آن‌ها اقدام و در حدود امکانات وظيفة خویش را انجام می‌دهد، موقعی که این نتیجه را به اعیان‌حضرت گزارش دادم بسیار خوشوقت شدند که با این سیاست، برای رفع بهانه همسایگان، دولت آلمان را متقااعد نمودیم که با اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران با مانع قطع رابطه ننماید، و این کار آسانی نبود و دارای ارزش و اهمیت خاصی باشد.

اول وقت روز بیستم مرداد ۱۳۲۰ خبر تصمیم به اخراج کلیه اتباع آلمان از ایران را آقای عامری و آقای سیاح، کفیل و مدیر کل وزارت امور خارجه، شفاهماً به طور رسمی به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی ابلاغ گردند و تذکر دادند، حالاً که به جای تقلیل عده آلمانی‌ها دولت ایران ترتیب عزیمت تمام آن‌ها را داده دیگر موردی برای نگرانی دولتین باقی نمانده و باعث خوشوقتی است که این موضوع به طور رضایت‌بخش حل گردید. متن گزارش آقای حمید سیاح بدین قرار است:

۲۰ مرداد ۱۳۲۰

جناب آقای منصور نخست وزیر،

طبق دستور امروز در ساعتی که قبلاً معین شده بود، به سفارت کبرای شوروی در زرگننه رفت که جواب تذکاریه پانزدهم مرداد آن سفارت را به آقای اسمیر نوف سفير کبیر تسلیم کنم. به واسطه عارضه کسالت سفير کبیر (!)، آقای نیکلایوف مستشار آن سفارت کبیر بنده را پذیرفت. جواب تذکاریه را به نامبرده تسلیم نمودم. به طوری که مقرر فرموده بودند به وی اظهار داشتم که چون دولت شوروی تذکاریه‌ای کتبی تسلیم دولت شاهنشاهی ایران نموده است، دولت ایران هم ناچار جواب آن را به طوری که در خور یک دولت بی طرف است کتابی می‌دهد ولی بنده از طرف دولت ایران مأمور رسمی شفاهی ابلاغ نمایم که برای رفع هرگونه سوءتفاهم دولت ایران تصمیم گرفته است کلیه آلمانی‌ها را که در خدمت دولت ایران هستند، در ظرف ۳۰ هفته از ایران اخراج نماید. آقای نیکلایوف سؤال کرد: آیا اطمینان دارید که در ظرف این مدت آلمانی‌ها از ایران بروند؟ جواب دادم اطمینان کافی دارم.

حمید سیاح

سفارت آلمان که از اوایل مرداد ماه بنا بر تقاضای دولت ایران برای تقلیل عده آلمانی‌ها به بعضی از آن‌ها دستور داده بود که وسائل مراجعت خود را فراهم آورده به تدریج حرکت کنند، مطابق تصمیم اخیر درخواست نمود که به شهریانی جهت تسريع صدور اجازه خروج آن‌ها تأکید و به سفارت ترکیه هم توصیه شود که هر روز یک عده حتی امکان بیشتر را رواید برای عبور از مرز ترکیه بدنهند. همین طور از طرف دولت اقدام به عمل آمد و عده‌ای از آلمانی‌ها به دسته‌های چندنفری از تهران حرکت کرده بودند، بقیه نیز به راه افتادند، با وجود این همه مجاهدات که دولت ایران به منظور حفظ امنیت و آرامش کشور و رفع نگرانی دو دولت همسایه به عمل آورد، به جای اتخاذ رژیمه مساعدت آمیز، روز دوشنبه سوم شهریور ۱۳۲۰ بدون اطلاع قبلی هر دو (سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس) به منزل اینجانب آمده هر کدام یادداشتی مشعر بر نگرانی خود عنوان کردند که جواب آن‌ها با احترامات اطمینان بخش داده شده بود. در یادداشت خود توسل به نیروی نظامی را نیز اختار کرده بودند، در صورتی که بعد معلوم شد قوای آن‌ها قبلاً از همان ساعت چهار صبح به مرزهای ایران تجاوز نموده از هوا و زمین به شهرها و اماکن بی دفاع ایران حمله ور باعث تلفات جانی و خسارات مالی فراوانی شده‌اند و در بندر شاهپور و خرمشهر با هجوم ناگهانی به نیروی دریائی ایران خدمات بسیار عمده زده‌اند. همین که یادداشت‌ها را از سفير روس و وزیر مختار انگلیس یکی بعد از دیگری دریافت داشتم، به هر یک از آن‌ها اظهارات لازم در اعتراض دولت ایران

به چنین اقدامات ناروا نموده و بی سابقه بودن حمله نظامی را بدون هیچ‌گونه اخطار قبلی آن هم در قضیه‌ای که موضوع اصلی آن منتفی و تصفیه گردیده بیان و سوء اثرات آن را خاطرنشان و تفاصیلاً کردم هر چه زودتر تجاوزات را متوقف دارند تا مذاکرات جهت روشن شدن حقیقت مقاصد آن‌ها به عمل آید. هر دو نماینده جواب دادند که دستور العمل آن‌ها قطعی است و نمی‌توانند داخل مذاکره شوند، لکن این اظهارات را به دولت خودشان مخابره خواهند کرد. وزیر مختار انگلیس در ضمن تسلیم یادداشت تجاوز قوای نظامی، یادداشت مختصر دیگری هم داد مشعر بر این‌که چون سوء‌قصدی بر ضد امنیت و استقلال ایران نیست دولت بریتانیا موافقت دارد که عایدات دولت ایران با بت نفت جنوب بر طبق مقررات معموله پرداخت شود. ضمن مذاکره با وزیر مختار انگلیس گفته شد: اتخاذ چنین رویه‌ای بر ضد ایران هیچ‌گونه دلیلی نداشته و باعث کمال تعجب است. دولت ایران با نهایت صداقت و حسن نیت رفتار کرده، در این صورت عملیات تجاوز کارانه را چگونه می‌توان تعبیر نمود، فقط باید گفت در دنیا عدالت حکم‌فرما نیست و آن‌چه راجع به آزادی ملل و حق و عدالت گفته می‌شود فقط تبلیغات است. چندی قبل که وزیر مختار ایتالیا در آتن در اواسط شب نزد رئیس دولت یونان رفته هجوم ارتش ایتالیا را به آن کشور اختار نمود، در محاذی انگلیس این رفتار تعبیر به یک عمل جایرانه گردیده و انتقادات سخت شدو اکنون می‌بینیم رفتاری که از طرف خود انگلیس‌ها با ایران می‌شود همان‌طور بلکه شدیدتر از آن است، زیرا به دولت یونان لااقل سه ساعت مهلت داده شده بود و شما این رعایت را هم نکردید. در جواب گفت که سفیر کبیر آلمان هم در مسکو یک ساعت بعد از نیمه شب به ملاقات وزیر امور خارجه شوروی رفته اعلام قطع روابط کرد. به وزیر مختار گفته شد کیفیت و مورد قضیه به کلی تفاوت دارد. بالآخره بلا فاصله [به اتفاق آقای عامری، کفیل وزارت امور خارجه] به کاخ سعدآباد رفته تفصیل ملاقات و مذاکرات را به عرض رسانیدم، در مدتی که این قضایا مطرح بود، برای آن‌که دولت امریکا مستحضر باشد، آقای دریفوس وزیر مختار آن دولت به طور خصوصی در جریان اطلاعات گذارده می‌شد. وزیر مختار نامبرده که شخص بی‌غرضی بود و مخالف تضییق و فشار نسبت به ایران بود جریان را به واشینگتن گزارش می‌داد. سفیر کبیر ترکیه نیز همواره با ما در تماس بود و راجع به قضایای جاریه با او صحبت می‌شد که حقایق را به دولت خود اطلاع دهد. همچنین سفارت ایران در آنکارا بنا به دستور مرکز برای جلب توجه دولت ترکیه اقدام می‌نمود و با سفیر کبیر شوروی در آنکارا که وارد به مسائل ایران بود نیز تماس داشت^۱ و سعی

۱. سفیر ایران در ترکیه در آن زمان انوشیروان سپهبدی بود.

می شد حتی امکان به وسائل مختلف موجبات اطمینان روس‌ها فراهم آید. لیکن زمامداران ترکیه با وجود پیمان سعدآباد در رفع مشکلات جدیتی به کار نبردند، بلکه رویه‌ای را اتخاذ نمودند که طبق میل دولتین انگلیس و روس باشد. حتی رادیو آنکارا در بخش‌های فارسی خود تبلیغات آن‌ها را منعکس می‌ساخت و مقامات دولت ترکیه در جلوگیری از آن به تقاضاهای مکرر دولت ایران توجهی ننمودند.

بعد از ظهر روز سوم شهریور موضوع شیخون قوای روس و انگلیس را با خلاصه جریان مکاتبات و مذاکرات و اقداماتی که شده بود طی اعلامیه‌ای در مجلس شورای ملی قرائت نمودم و به اطلاع عموم رساندم و عصر همان روز مراتب از طرف اعلیحضرت به «فرانکلین روزولت» رئیس جمهور امریکا اطلاع داده شد و لزوم توجه فوری ایشان برای حفظ امنیت ایران و رفع تجاوز این کشور به طرف و صلح دوست تذکر داده شد. جواب روزولت مشعر بود بر تأکید به استقلال ایران و ابراز حسن‌تیت بدون آن‌که وعده اقدام مؤثری داده باشد و از عبارات مفهومی شد که از مقدمات قضایا مسبوق بوده است، چنان‌که وزیر مختار انگلیس صریحاً گفت رئیس جمهور امریکا مرتبأ در جریان اقداماتی که در ایران شده است می‌باشد.

صبح روز سه‌شنبه چهارم شهریور با وصول اخبار قوای مهاجم در نقاط مختلف و خسارات واردہ از تعرضات آن‌ها و تزلزل و تفرق قوای نظامی که غافلگیر شده بود، اعلیحضرت به من دستور دادند که جلسه‌ای با شرکت اعضای دولت و امرا و فرماندهان نظامی تشکیل شود و با توجه به اوضاع فعلی نظریه مقتضی اتخاذ و پیشنهاد نمایند. این جلسه قبل از ظهر همان روز در عمارت باشگاه افسران تشکیل گردید. پس از مشورت و تبادل نظر رأی داده شد که هر چه زودتر دستور ترک مقاومت به قوای نظامی که در پاره‌ای نقاط برای حفظ مواضع خود ایستادگی کرده بودند صادر شود. صورت جلسه‌ای در این موضوع تهیه و با امضای همه حاضرین به وسیله ستاد ارتش به حضور ملوکانه تقدیم و مورد تصویب واقع گردید و فوراً عصر روز چهارشنبه به همه لشگرها ابلاغ شد. بدین ترتیب دستور ترک مقاومت روز دوم هجوم ارتش [های] متوجه ز به موقع اجرا گذشتند.

عصر روز سه‌شنبه چهارم شهریور اعلیحضرت هیأت دولت را به کاخ سعدآباد احضار و فرمودند: «با وجود مساعی که برای احتراز از وقوع حوادث ناگوار مبنی‌ول گردید، برخلاف اصول بین‌الملل و موازین اخلاقی از طرف دولت همسایه با ایران این‌گونه رفتار شد. هیچ دلیلی برای آن تصور نمی‌رود جز آن‌که خواسته‌اند اوضاع این مملکت را که با زحمات زیاد سرو و صورتی پیدا کرده و به راه پیشرفت افتاده بود برم بزنند.

این‌ها در باطن با خود من طرفیت دارند. چون میل ندارم حضور من باعث جلب عداوت و حدوث بدینختی برای کشور و ملت ایران شود، در نظر گرفته‌ام به خارج بروم. در این باب ترتیب لازم بدهید و اعلامیه‌ای برای مجلس شورای ملی تهیه نماید.»

این‌جانب بدون تأمل متذکر شدم چنین نظری با احساسات و علاوه‌ای که همواره نسبت به مملکت و مردم ایران مشهود داشته و در راه ترقی و سعادت آن فداکاری فرموده‌اید به کلی منافی و مخالف صلاح و بقای کشور است. اجازه دادند هیأت دولت فوراً رأی خود را با بررسی کامل در این مورد اعلام دارد. هیأت دولت بدون حضور شاه فوراً تشکیل جلسه داد و نتیجه نظریات و آراء همان شدکه قبل‌آ به عرض رسانده بودم. بعد اعلیحضرت به اتفاق والاحضرت ولی‌عهد در جلسه حضور یافتند و به عرض رسانیدم که کناره‌گیری و عزیمت معظم له به هیچ‌وجه به مصلحت نبوده و چون سیاست‌بی‌طرفی که دولت فعلی تاکنون تعقیب می‌کرده با اوضاعی که پیش آمده دیگر عملی تغواهده بود مقتضی است استعفای دولت را پیگیرید و دولت دیگری تعیین شود که با دو دولت مهاجم وارد مذاکره شده، سیاست دیگری اتخاذ نماید.

معظم له فردا صبح فرمودند منصرف شده‌اند. قبل از ظهر پنجم شهریور با وزیر مختار انگلیس در وزارت خارجه ملاقات و راجع به نتیجه مخابرات با لندن (در موضوع ایران) استفسار شد، چون لازم بود هر چه زودتر به آشنازگی اوضاع خاتمه داده شود. وزیر مختار گفت: پرونده‌این موضوع تحت نظر «چرچیل» می‌باشد و هنوز از طرف او دستوری به وزارت امور خارجه انگلیس داده نشده است.

عصر روز چهارشنبه پنجم شهریور ضمن گزارش مذاکرات و اقدامات آن روز پیشنهاد استعفای کایینه از نقطه نظر تسهیل مذاکرات مربوط به اتخاذ سیاست جدید خارجی مورد تصویب واقع گردید و طبق نظریاتی که قبل‌آ به استحضار اعلیحضرت رسیده بود روز ششم شهریور مرحوم محمد علی فروغی را به ریاست دولت منصوب فرمودند...

خاطرات میرزا جوادخان عامری: کفیل وقت وزارت امور خارجه^۱

«بولارد»، وزیر مختار بریتانیا، یکی دوبار در ملاقات‌های خود به‌طور خصوصی و شفاها از کثرت اتباع آلمان در ایران اظهار نگرانی کرده بود. این اظهارات برای ما که از جزئیات وضع آلمانی‌های مقیم ایران و فعالیت‌ها، آمدورفت‌ها و اشتغالات آنان مطلع

۱. مصاحبه نوزدهمین سالنامه دنیا با میرزا جوادخان عامری، صفحات ۲۳-۲۵ و مصاحبه ابراهیم صفائی منتشره در کتاب آئینه خاطرات، صفحات ۲۷۴-۲۸۳.

بودیم تعجب‌آور بود. چه طور می‌شد با وجود مراقبت دقیقی که دستگاه‌های متفقین داشتند در کشوری بی‌طرف مثل ایران وجود محدودی اتباع آلمان باعث اضطراب شود؟ گزارش این مذاکرات به اطلاع اعلیحضرت فقید رسید و ایشان هم گرچه متعجب شدند لکن به منظور رعایت احتیاط و با توجه به حساسیت وضع، مطلب را مورد توجه کامل قرار دادند و فرمودند:

«ترتبی داده شود که رفع نگرانی از وزیر مختار انگلیس بشود.»
یک روز «بولارد» ضمن مطالب دیگری به من گفت: ستون پنجم آلمان در ایران علیه متفقین فعالیت می‌کند.

من با تعجب از «بولارد» خواستم اصطلاح «ستون پنجم» را تعریف کند و چون وی مثل اغلب اوقات جواب را به تبسمی برگزار کرد، گفتم: واژه «ستون پنجم» از جنگ‌های داخلی اسپانیا به یادگار مانده است و این بدین معنا است که وقتی ئنفال فرانکو از چهار طرف مادرید را محاصره کرده بود و به اصطلاح نظامی در چهار ستون پایتحت اسپانیا را در زنجیر گرفته بود، طی نطقی وضعیت جنگ را تشریح کرد و گفت چهار ستون از قوای ما مادرید را در محاصره دارند و ستون پنجمی هم در داخل شهر به پیشرفت ما کمک می‌کند که عبارت است از گروه طرفدار ما در داخل شهر مادرید.

بنابراین اطلاق چنین واژه‌ای نسبت به اتباع آلمان در ایران کاملاً در حکم قیاس مع الفارق است، زیرا کشور ما در موقعیتی قرار دارد که سراسر مرزهای شمالی آن تحت مراقبت دولت شوروی است و در شرق و غرب ما نیز کشورهای افغانستان و عراق قرار دارند که روابط دوستی آن‌ها با دولت انگلستان اظهر من الشمس است. ناحیه جنوبی هم که خلیج فارس و بحر عمان است که در حقیقت یکی از پایگاه‌های مهم نیروی دریایی انگلیس و هند است. بنابراین اگر ستون پنجمی در داخل ایران وجود داشته باشد چیزی غیر از اتباع آلمان است.

سپس طبق آماری که در دست بود به وی گفت: اتباع آلمان در ایران را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: یک دسته متخصصین و تکنیسین‌هایی که مشغول نصب پاره‌ای کارخانجات می‌باشند و هر وقت کارشان به اتمام رسید حتی یک دقیقه هم در ایران نخواهد ماند.

دسته دوم بازگانان آلمانی هستند که شما از تعداد و نحوه فعالیت آن‌ها کم و بیش

اطلاع دارید و تصور نمی‌کنم خطری از جانب این دسته متوجه متفقین باشد.
دسته سوم را کادر سیاسی یا اعضای سفارت آلمان تشکیل می‌دهند که آن‌ها هم مشخص و شناخته شده هستند.

معهذا اگر دولتین بریتانیا و شوروی روی این موضوع مصر باشند ما تعهد می‌کنیم که ظرف مدت بسیار کوتاهی وسایلی فراهم سازیم که عده اتباع آلمان در ایران به تعداد خیلی محدودی تقلیل یابد.

«بولارد» رفت و من به حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم و موضوع را با معظم له در میان نهادم. اعلیحضرت گفتند بروید هر طور مصلحت می‌دانید اقدام کنید به شرط آن که قدمی از طریقہ بی‌طرفی منحرف نشوید.

ما در انجام این منظور با سفارت آلمان وارد مذاکره شدیم و به خاطر دارم که «اتل» سفیر آلمان وقتی موضوع را شنید اظهار داشت: «ما حاضر نیستیم به خاطر تعدادی از اتباع آلمان کشور شما به خطر بیفتند». ما از این اظهار سفیر آلمان خوشوقت و ممنون شدیم و بالآخره صورت اسامی اتباع آلمان به طور دقیق تهیه شد و قرار گذاشتیم که تقریباً دو ثلث آن‌ها به چند دسته تقسیم گردند و ظرف یکی دو هفته خاک ایران را ترک کنند.

اعلیحضرت از من می‌خواست که در شرفیابی‌ها تأخیری نکنم. من در تهران منزل داشتم و هر وقت احضار می‌شدم مدتی طول می‌کشید تا به سعدآباد برسم و شاه از این حیث گله داشت. سرانجام ناچار شدم خانه‌ای در شمیران جستجو کنم و به اشاره شاه، باغ دولتشاهی را در نزدیکی تجریش و سعدآباد برای اقامت مناسب یافتم و آن را اجاره کردم.

بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ بود. تازه روشنایی خفیفی در گوشة افق پیدا شده بود که تلفن منزل من زنگ زد و من که روی مهتابی و در کنار تلفن خوابیده بودم... با عجله گوشی را برداشتیم، چون همیشه احتمال داشت که شخص شاه باشد.

آن طرف سیم آقای منصورالملک نخست وزیر بود که از من می‌خواست فوراً به ملاقات ایشان بروم تا به اتفاق به محلی برویم. من... گوشی را روی تلفن گذاشتیم و به فکر فرو رفتم. هزار و یک سؤال مغز مرا احاطه کرده بود... این وقت شب دیگر چه خبر مهمی رسیده؟... کجا باید بروم؟... چرا این قدر سربسته حرف زد؟

... بالآخره برخاستم و شروع به اصلاح صورت خود کردم.

هنوز نیمی از صورت خود را نتراشیده بودم که اتو میل آفای منصور جلوی ایوان توقف کرد و نخست وزیر با قیافه درهم و ناراحت، از آن پیاده شد.

طی چند لحظه گفتگو نخست وزیر جریان ملاقات خود را با سفرای روس و انگلیس برای من که کفیل وزارت امور خارجه بودم شرح داد و اضافه کرد که باید برای عرض گزارش خدمت اعلیحضرت برویم.

... جواب دادم: چند دقیقه اجازه بدھید که صورتم را اصلاح کنم.

آفای منصور با کمی ناراحتی گفت: دیر می شود، دیر می شود.

همان طور که مشغول تراشیدن ریش خود بودم اظهار داشتم پس شما شخصاً شرفیاب شوید.

آفای منصور جواب داد: خیر باید به اتفاق برویم!

بالآخره قرار شد آفای منصور به سعدآباد برود و تا وقتی اجازه شرفیابی بخواهد من نیز خود را به حضور شاه برسانم.

آفای منصور رفت و من هم با سرعت خود را مرتب کرده و چند دقیقه بعد در کاخ سعدآباد به ایشان پیوسم و به اتفاق وارد اتاق کار اعلیحضرت فقید شدیم.

شاه فقید به محض مشاهده نخست وزیر و کفیل وزارت خارجه پرسید: هان؛ بگویید؛ باز چه خبر است؟ آفای منصور طی چند جمله به عرض رساند که طبق اظهار سفرای روس و انگلیس قشون متفقین بی طرفی ایران را نقض کرده و از مرزها گذشته‌اند.

شاه به طرز بسیار محسوسی ناراحت شد، با مشت روی میز آبنوس جلوی خود کوییده و در حالی که رنگ چهره‌اش تغییر کرده بود فریاد زد:

– چرا، چرا؟ علت این عمل غیر مترقبه چیست؟ ما که با این‌ها همه جور به مسالمت رفتار کرده‌ایم دیگر چه می خواهند؟

بعد رو به من کرده و گفتند: بروید سفرای آن‌ها را پیش من بیاورید، می خواهم بینم این چه حرکت ناشایسته‌ای است؟

از حضور شاه مخصوص شدیم. آفای منصور به تهران رفت که هیأت دولت را برای تشکیل جلسه فوق العاده خبر کند و من هم رفتم تا سفیر شوروی و وزیر مختار بریتانیا را پیدا کرده به حضور شاه ببرم.

خواب سفرا

چند بار به منزل «بولارد» و «اسمیرنوف» تلفن کردم و هر بار جواب شنیدم که سفرا خوابیده‌اند.

بالآخره ساعت نه و نیم صبح موفق شدم با سفیر شوروی صحبت کنم.

سفیر شوروی دعوت مرا پذیرفت و قرار شد همان وقت به «باغ دولتشاهی» بیاید. «بولارد» هم که از منزل خود به کاخ وزارت امور خارجه رفته بود، در آنجا اطلاع یافت که من در منزل منتظر او هستم و او نیز به شمیران آمد.

سفرای شوروی و انگلیس به وسیله من مطلع شدند که شاه در انتظار آن‌هاست و حاضر شدند که به اتفاق به حضور شاه شرفیاب شویم. یک لحظه بعد، اتو میل من در حالی که «بولارد» و «اسمیرنوف» هم در آن بودند از باغ دولتشاهی خارج شد و راه سعدآباد را پیش گرفت.

در جست‌وجوی علت

شاه با بی‌صبری منتظر سفرای روس و انگلیس بود.

وقتی اجازه شرفیابی خواستم و به اتفاق «بولارد» و «اسمیرنوف» وارد اتاق کار اعلیحضرت فقید شدیم شاه به میز تحریر خاتم‌کاری خود تکیه کرده بود و با اشاره دست سفرای روس و انگلیس و مرا دعوت کرد که روی صندلی بنشینیم.

در وسط تالار سه صندلی آبنوس گذاشته بودند که سفرا و من روی آن‌ها نشستیم.^۱ سکوت عمیقی تالار را احاطه کرد.

چند لحظه به سکوت گذشت و بالآخره شاه خطاب به من فرمودند: از این‌ها بپرس چرا قشون‌شان بی‌طرفی ایران را نقض کرده است؟

سؤال شاه را برای «سر ریدر بولارد» ترجمه کردم و «بولارد» نیز مطلب را به زبان روسی برای «اسمیرنوف» بیان نمود.

دو سفیر چند لحظه به هم خیره شدند و هر دو ساكت ماندند.

این سکوت شاه را برا فروخته ساخت و با تغییر گفتند:

— این کار هیچ علتی ندارد، تاکنون هر چه شما خواسته‌اید، انجام داده‌ایم؛ گفتید

۱. چون کسی در حضور شاه نمی‌نشست، در اتاق کار ایشان معمولاً جز صندلی خودش صندلی دیگری نبود.

آلمان‌ها را بیرون کنید آن‌ها را اخراج کردیم؛ حالا هم حاضریم ترتیبی بدھیم که یک نفر آلمانی در ایران باقی نماند. بالأخره من هم باید تکلیف خود را بفهم و بدانم که علت این اقدام شما چیست.

سپس در حالی که قدری لحن خود را ملایم نموده بود اضافه کرد:

—آخر دوستی بی‌جهت ممکن است اما دشمنی بی‌جهت که نمی‌شود... بگویید علت تعرض به مرزهای ایران چیست؟ شما می‌دانید که سربازهای ایران در فدایکاری نظری ندارند. این کار شما حتماً با مقاومت سربازان ما رویه‌رو می‌شود. این طریقۀ دوستی نیست؛ چرا نقض عهد می‌کنید...؟

در حالی که شاه با حرارت صحبت می‌کرد، سفرای روس و انگلیس به نقش و نگار قالی‌ها چشم دوخته بودند.

وقتی شاه به اظهارات خود خاتمه داد «بولارد» و «اسمیرنوف» چند دقیقه‌ای نجوا کردند و بالأخره «اسمیرنوف» رشتۀ کلام را به دست گرفت و از مشکلات کار متفقین در ایران سخن گفت. «بولارد» هم حرف‌های همکارش را با اشاره سر تأیید می‌کرد و در این میان اعلیحضرت فقید با قیافه متأثر به چهره آن دو خیره شده بود.

بالآخره در حالی که «بولارد» سعی داشت به شاه وانمود کند که کار از کار گذشته و دیگر بحث در این زمینه نتیجه‌های نخواهد داشت، شاه از آن‌ها قول گرفت که ظرف کوتاه‌ترین فرصت با دولت‌های متبع خود تماس گرفته و علت واقعی اقدام به نقض بی‌طرفی ایران را سؤال کنند.

آن روز گذشت و شاه در انتظار آن بود که پاسخ سفرای روس و انگلیس از مسکو و لندن برسد تا علت واقعی حمله ناگهانی به مرزهای بلاد فاعل ایران روشن شود... اگر «علت» تهاجم متفقین و نقض بی‌طرفی ایران معلوم می‌شد شاید خیلی از مشکلات از بین می‌رفت و بسیاری از ابهامات آشکار می‌گردید. اما سفرای روس و انگلیس با وجود قول صریحی که به شاه داده بودند از توضیح علت حمله به خاک ایران طفره رفتند.

روز پنجم شهریور ماه، درست دو روز بعد از آن‌که قوای متفقین از شمال و جنوب کشور ما را دستخوش تهاجم نموده بودند، اعلیحضرت فقید اینجانب را احضار کرد و به من تکلیف نمود که شخصاً با «اسمیرنوف» سفير کبیر شوروی وارد گفتگو شوم و علت واقعی حمله به خاک ایران را از زیر زبان او بیرون بکشم.

این بدین علت بود که طبق گزارش محترمانه‌ای که به دولت ایران رسیده بود، طرح حمله به خاک ایران در ابتدای امر از طرف دولت بریتانیا ریخته شده بود و روس‌ها با اکراه حاضر به قبول و انجام آن شده بودند.

این گزارش حاکی از این بود که روس‌ها تا بیست روز قبل از سوم شهریور هنوز نمی‌دانسته‌اند که باید قشون آن‌ها از مرزهای شمالی ایران بگذرد و به سوی پایتخت ایران به حرکت درآید.

روس‌ها ظاهراً استدلال می‌کردند که در حالی که قشون هیتلر قسمت اعظم اوکراین را در تصرف دارد و ارتش سرخ در چند جبهه مشغول مقابله با نیروهای مهاجم آلمان می‌باشد، حمله به خاک ایران با وجود قشون نسبتاً مجهزی که تحت امر و فرمان رضاشاه قرار دارد معقول به نظر نمی‌رسد. اما انگلیسی‌ها با اصرار و ابراز خاطر آن‌ها را آسوده ساخته و اطمینان داده بودند که با یک نقشه دقیق قشون ایران را غافلگیر خواهند کرد. وصول این گزارش سبب شد که اعیان‌حضرت فقید به من تکلیف نماید مستقیماً با سفیر شوروی وارد مذاکره شوم تا شاید این مذاکره به نتیجه مطلوب برسد و چیزی از اسرار مکتومنه دستگیر دولت ایران شود.

صبح روز پنجم شهریور با «اسمیرنوف» سفیر شوروی قرار ملاقات گذاشتم و سپس برای گفتگو با او به سفارت شوروی رفتم.

«اسمیرنوف» که مردی ملايم، مهربان و خوش‌مشرب بود تا جلوی باغ به استقبال من آمد و پس از انجام تعارفات معمولی به حمید سیاح، مدیر کل وقت وزارت امور خارجه، که به عنوان مترجم همراه من آمده بود، اظهار داشت: من برای شنیدن مطلب آماده‌ام.

شروع به صحبت کردم، به تاریخ روابط ایران و روس، رفتار دوستانه‌ای که بعد از انقلاب اکثیر شوروی‌ها نسبت به همسایگان خود پیش گرفته بودند اشاره کرده و دست آخر گفتم:

— ما می‌خواهیم علت واقعی حمله ناگهانی به خاک ایران را بدانیم؛ زیرا وضع ما و شما چه از لحاظ تاریخی و چه از نظر جغرافیایی ایجاد می‌کنند که با هم روابط دوستانه داشته باشیم. و این در حالی است که شما به سربازان خود دستور داده‌اید از شمال به مرزهای بلادفغان ایران حمله کنند، خانه‌های مردم را گلوله باران کنند و امنیت شهرها را مختل سازند. به علاوه ما گزارشی در دست داریم که به موجب آن این عمل شما از روی

رضا و رغبت انجام نگرفته است.

در تمام این مدت «اسمیرنوف» سراپا گوش بود و با انگشت‌های خود بازی می‌کرد.

وقتی صحبت من به پایان رسید آهسته گفت:

—من قسمت عمدۀ مطالب شما را قبول می‌کنم ولی ما هم از دولت شما گله‌هایی

داریم که...

بعد شروع به گله‌گزاری نمود و قریب یک ساعت از سیاست دولت ایران شکوه کرد

تا آن‌جا که بالآخره اظهار داشت:

—به هر صورت من حاضرم کارها را طوری ترتیب دهم که سربازان شوروی عملیات

نظمی را در مرازهای ایران موقوف سازند به شرط آن‌که دولت ایران نیز تعهد کند که

اهالی مزاحم سربازان و افراد متنسب به ارتش سرخ نشوند و در عین حال از کمک به

آلمانی‌ها خودداری کنند!

روی این قول و قرار، با سفیر شوروی خداحافظی کرده و سفارت شوروی را ترک

کردم.

وقتی زیر و روی مذاکرات خود را با سفیر شوروی سنجیدم و اظهارات او را به دقت

بررسی کردم، و به خصوص با توجه به وضعی که پیش آمده بود، به فکرم رسید که شاید

در این مرحله مصلحت ایران در ترک سیاست بی‌طرفی باشد.

این فکر کم کم در من قوت گرفت تا بالآخره مصمم شدم فکر خود را با اعلیحضرت

فقید در میان بگذارم.

دو ساعت بعد از ظهر نزد شاه رفتم. شاه با دقت گزارش ملاقات مرا با سفیر شوروی

گوش کرد. در خاتمه به ایشان گفتم: «عقیده دارم که اعلیحضرت همایونی موافقت

فرمایند از سیاست بی‌طرفی عدول کنیم.»

شاه لحظه‌ای به من نگریست و در حالی که با تأثیر سرش را تکان می‌داد اظهار داشت:

—هر چه می‌خواهید بکنید؛ هر چه مصلحت می‌دانید انجام دهید. اگر مصلحت این

است که بی‌طرفی را بشکنیم همین حالا بروید و اعلام کنید...

دوباره رشته کلام را بدست گرفتم و گفتم:

—به نظر بنده بهتر است برای این کار، کابینه دیگری مأمور شود.

شاه که قدری از این پیشنهاد یکه خورده بود با تعجب پرسید، چرا؟

جواب دادم: چون این کابینه‌ای است که اعلام بی‌طرفی کرده بود، اکنون معقول

نیست که همین کابینه، با همین شکل و ترکیب، از قول خود عدول کند و سیاست دیگری اتخاذ نماید.

شاه ساکت ماند، لحظه‌ای با نوک عصای خود شن‌های باعجه جلوی خود را زیورو رو کرد و سپس با صدائی گرفته اظهار داشت:

—پس من چکاره‌ام؟

جواب داد: اعلیحضرت مافوق این حرف‌ها هستند؛ دولت‌ها تحت امر اعلیحضرت هستند و وقتی سیاست دولتی مورد نظر اعلیحضرت قرار نگرفت دولت جدیدی را مأمور می‌فرمایند که سیاست جدیدی را اتخاذ و اعمال کند.

وقتی شاه سرش را به علامت رضا تکان داد از فریضت استفاده کرده و اضافه کردم: —به خصوص بهتر است شخص دیگری مسئولیت وزارت خارجه را به عهده بگیرد. شاه که دوباره قدری متغیر شده بود گفت: چرا؟ من در جواب گفتم که چون من مجری سیاست بی‌طرفی بوده‌ام و این سیاست اکنون شکست خورده، بهتر است شخص دیگری را مأمور اجرای سیاست جدید بفرماید و بنده از کابینه مرخص شوم. شاه قدری در اطاق راه رفت و فکر کرد و پس از چند لحظه بالحنی که دیگر جای هیچ بحثی باقی نمی‌گذاشت اظهار داشت:

—نه؛ تو برو به وزارت کشور، سهیلی بباید به وزارت خارجه.
من فوراً متوجه شدم که به جای این‌که از عضویت کابینه معاف و راحت شوم، با این ترتیب بدتر گرفتار شده‌ام، چون با حضور قوای دول خارجی در ایران، مشکل‌ترین کار به عهده گرفتن مسئولیت وزارت کشور بود.

شاه سپس راهپله‌های قصر را پیش گرفت و در حالی که به طرف اطاق کار خود می‌رفت، گفت: «برو منصور را پیش من بیار». از قصر سعدآباد خارج شدم و نیم ساعت بعد همراه آقای منصور‌الملک مراجعت کردم.

اعلیحضرت در باغ قدم می‌زد و هنگامی که چشمش به نخست‌وزیر افتاد بی‌تأمل گفت:

—من عقیده دارم که شما استعفا بدهید.
آقای منصور که در باطن از این پیشنهاد راضی بود سرش را خم کرد و گفت: الساعه به شهر می‌روم و استعفای دولت را تقدیم می‌کنم.
آقای منصور به شهر بازگشت و من نزد اعلیحضرت ماندم.

لحظه‌ای اضطراب انگیز گذشت؛ شاه اخمشایش را در هم کشیده و روی چمن‌های سعدآباد قدم می‌زد و شاخ و برگ شمشادهای کنار باعچه را با دست نوازش می‌کرد، ظاهراً حوادث دو روزه اخیر را از خاطرش می‌گذراند.

بعد ناگهان ایستاد و به من که دو قدم دورتر کنار باعچه ایستاده بودم گفت:

— منصور که رفت؛ به نظر تو حالا چه کسی برای نخست وزیری مناسب است؟
من که منتظر چنین سؤالی بودم آهسته گفتم: قربان به نظر می‌رسد آقای فروغی از همه مناسب‌تر باشد.

شاه که منتظر چنین جوابی نبود حالت تعجبی روی چهره‌اش ظاهر شد و با لحن

بسیار تندی گفت:

— فقط مانده مرده‌ها را هم از گور درآوری و به من پیشنهاد کنی! خیر، پیشنهاد خوبی

نبود.

چون شاه هرگز به من تغییر نکرده و هیچ وقت حرف سردی بهمن نزدیک بود، از لحن او سخت یکه خوردم و ساكت ماندم. ولی چون معتقد بودم که در آن شرایط فروغی واقعاً مناسب‌ترین فرد برای نخست وزیری است و نخست وزیر شدن ایشان صدرصد به نفع مملکت است به خود جرأت داده و مجدداً گفتم:

— آهی و سهیلی هم شایسته هستند، اما فروغی به نظر بندی مناسب‌تر است.

شاه کمی ناراحت به نظر رسید، و معلوم بود میل نداشت دیگر از فروغی صحبتی بشود و برای آن که به این بحث خاتمه بدهد اظهار داشت:

— فروغی پیر شده، قدرت کار کردن ندارد حالا تو برو استعفای دولت را به روزنامه‌ها

بده تا من هم قدری فکر کنم بعد که برگشته‌ی هیأت دولت را هم با خودت بیار.

وزرا به انتظار شنیدن اخباری که از نقاط مختلف کشور می‌رسید در کاخ گلستان اجتماع کرده بودند و به طور خصوصی درباره حوادث و جریانات روز و سرنوشت ایران و امکان اشغال پایتحث گفتگو می‌کردند.

چند دقیقه قبل اطلاع رسیده بود که منصور‌الملک استعفا کرده و استعفای او مورد قبول اعلیحضرت قرار گرفته است. با استعفای نخست وزیر تکلیف کابینه هم معلوم بود، ولی وزرا با توجه به بحرانی بودن وضع، تصمیم گرفته بودند تا تعیین تکلیف قطعی متفرق نشوند.

در این وقت من به جمع ایشان پیوسم و پس از مذاکرات مختصری قرار شد آقای

علی معمتمدی که در آن زمان معاونت نخست وزیر را بر عهده داشت خبر استعفای نخست وزیر را در اختیار جراید قرار دهد و سایر وزرا به اتفاق من به حضور اعلیحضرت شرفیاب شوند.

قبل از آنکه وزرا کاخ گلستان را ترک گویند من جریان مذاکرات خود را با اعلیحضرت درباره رئیس دولت جدید با ایشان در میان نهادم و اظهار داشتم که من آقایان فروغی، آهی و سهیلی را برای عهدهدار شدن امور مملکت پیشنهاد کرده‌ام. مرحوم آهی که عضو ارشد کابینه بود از رفقای خود خواهش کرد که به اصطلاح دور او را قلم بگیرند و سهیلی نیز از قبول مسئولیت عذر خواست. بدین جهت قرار گذاشتیم که هنگام شرفیابی متفقاً مرحوم فروغی را برای زمامداری پیشنهاد کنیم.

ساعتی بعد وزرا در اتفاقی که معمولاً جلسه هیأت وزیران در پیشگاه اعلیحضرت تشکیل می‌شد اجتماع کردند و اعلیحضرت به محض ورود به اطاق و مواجهه با اعضای دولت خطاب به مرحوم آهی گفتند:
— تو باید کابینه را تشکیل بدھی.

مرحوم آهی طی چند جمله کوتاه شاه را متلاطف ساخت که بهتر است کسی غیر از اعضای کابینه فعلی مأمور تشکیل کابینه شود.

شاه پرسید: به نظر شما چه کسی شایسته است؟
همه یک زبان گفتند: آقای فروغی. شاه سری تکان داد و گفت: فروغی پیر شده است، چرا وثوق الدوله را پیشنهاد نمی‌کنید؟

عده‌ای گفتند وثوق الدوله در تهران نیست؛ و بالآخره پس از مذاکرات زیاد شاه قبول کرد که فروغی را مأمور تشکیل کابینه نماید و دستور داد یکی از وزراء فروغی را به حضور ایشان احضار کند.

من پیشنهاد کردم این کار به نصرالله انتظام که در آن زمان ریاست تشریفات وزارت دربار را به عهده داشت محلول شود. علت این بود که می‌دانستم نصرالله انتظام و محمود فروغی، فرزند برومند محمدعلی فروغی، که هر دو از شاگردان سابق من بودند، باهم دوستی نزدیک دارند و خود نصرالله انتظام هم به آقای فروغی ارادت فراوان دارد و احترام زیاد می‌گذارد. من به اخلاق و روحیات نصرالله انتظام آشنایی بسیار داشتم. چون ایشان علاوه بر اینکه در مدرسه حقوق از شاگردان من بود، در وزارت خارجه هم چند سالی با من از نزدیک کار کرده بود. از این‌ها گذشته، انتصاب ایشان به ریاست تشریفات

وزارت دربار را هم من باعث شده بودم. جریان از این قرار بود که وقتی آقای مظفر اعلم وزیر امور خارجه بود و من معاونت وزارت خارجه را عهده‌دار بودم، یک‌روز که ایشان از شرفیابی برگشت بهمن گفت: «امروز اعیل‌حضرت از دست رئیس تشریفات دربار به قدری عصبانی شدند که امر به اخراج فوری او دادند و از من خواسته‌اند که هرچه زودتر یک نفر از اعضای وزارت خارجه را که برای ریاست تشریفات مناسب باشد به ایشان معرفی کنم. و چون من اعضای وزارت خارجه را آن‌طور که باید و شاید نمی‌شناسم، خواهش می‌کنم شما مطالعه کنید و کسی را که بتواند از هر جهت رضایت خاطر اعیل‌حضرت را فراهم کند بهمن معرفی کنید تا به‌عرض اعیل‌حضرت برسانم.»

من هرچه فکر کردم هیچ‌کس جز نصرالله انتظام را، که در آن زمان ریاست اداره سوم سیاسی وزارت امور خارجه را بر عهده داشت، مناسب ندانستم و او را برای این کار به آقای اعلم معرفی کردم و خوشبختانه شاه هم از این انتخاب نهایت رضایت را داشت. بدین ترتیب از آقای انتظام خواهش شد که مراتب را به آقای فروغی اطلاع دهد و ایشان را به حضور شاه احضار کند. انتظام به چند نقطه تلفن کرد و بالآخره مرحوم فروغی را پیدا کرد. بعد معلوم شد که ایشان وسیله نقلیه برای آمدن به حضور شاه ندارد. در نتیجه آقای انتظام با اتوبیل برای آوردن مرحوم فروغی به نزد شاه، عازم شد. نیم ساعت گذشت در حالی که وزرا مشغول گزارش وقایع روز بودند، درب تالار گشوده شد و مرحوم فروغی در حالی که دستش را روی دست گذاشته بود در آستانه در ظاهر گردید.

ابتدا تعظیمی کرد و سپس همان‌جا در کنار در ایستاد. اعیل‌حضرت از زیر چشم نگاهی به او کرد و این در حالی بود که قطره اشکی که در چشم‌های فروغی حلقه زده بود از دیده تیزبین شاه پوشیده نماند. این بود که با حالت تأثر از جای برخاست و در حالی که به فروغی نزدیک می‌شد اظهار نمود: همان‌طور که می‌دانید شرایط دشوار و خطرناکی برای کشور پیش آمده است. بدین‌جهت می‌خواهم ریاست دولت را به عهده شما واگذار کنم، تا با درایت خود مشکل بزرگی را که برای مملکت پیش آمده حل کنید.

فروغی که به مناسبت رویداد آذر ۱۳۱۴ مشهد، اعدام اسدی، و برکناری خود از نخست‌وزیری از شاه کدورت داشت، لحظه‌ای سکوت کرد و آن‌گاه با لحنی آهسته گفت: «قریان، چاکر پیر شده‌ام و بنیه کار کردن ندارم؛ مدتی است که مريض هم شده‌ام؛ اگر اجازه فرمایید از این کار معذور باشم.»

شاه پاسخ داد: بیا بشنین، این‌ها به شما کمک خواهند کرد.
به هر تقدیر، آقای فروغی راضی شد و پس از مذاکرات طولانی و تذکراتی که شاه
داد هیأت دولت به اتفاق آقای فروغی از کاخ سعدآباد خارج شدند و برای تشکیل کابینه
به باغ دولتشاهی (منزل این جانب) آمدند.

دست بر قضا، آن شب برق تهران طبق اعلامیه وزارت کشور، برای جلوگیری از خطر
مبازان هوایی، خاموش شده بود و بدین جهت به دنبال شمع فرستادیم و پس از آن‌که
چند شمع گچی فراهم شد، مرحوم فروغی و دیگران کنار آن نشستند و در پرتو لرزان
شمع، تصمیمات لازم را اتخاذ کردند.

یکی از اولین تصمیمات، مسأله ترک مخاصمه بود و بدین منظور قرار شد یادداشتی از
طرف وزارت امور خارجه به دو سفارت نوشته شود و ترک مخاصمه را رسماً اعلام
دارد. مأموریت تهیه این یادداشت به عهده اینجانب و آقایان آهنی و سهیلی گذاشته شد.

وقتی حادثه سوم شهریور پیش آمد، برای ما که در جریان امور بودیم جای هیچ شک
و شبه‌های نبود که وجود اتباع آلمان در ایران صرفاً یک مستمسک یا بهانه برای تجاوز
بریتانیا و شوروی بوده است.^۱ لذا سخت در صدد کشف علت واقعی حمله آن کشورها و
نقض بیطرفي ایران بودیم که روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱ (۳۰ شهریور ۱۳۲۰) چرچیل خود
پرده از این راز برداشت. طبق سنن دیرین پارلمانی بریتانیا، نخست‌وزیر موظف است
همه مسائل مهم را به اطلاع پارلمان برساند و از این طریق در معرض قضاؤت افکار
عمومی قرار دهد. از این‌رو، چرچیل که مجبور به توضیح و توجیه حمله به ایران بود، در
آن روز طی نطق مهمی که در برابر مجلس عوام ایراد کرد گفت: «مهم‌ترین وظیفة ما
رساندن کمک به نیروی نظامی اتحاد جماهیر شوروی بود و برای این منظور نزدیک‌ترین
راه، یعنی راه ایران را انتخاب کردیم». بعدها هم چرچیل، در خطاطرات خود از جنگ
جهانی دوم، نوشت: «ایجاد راهی برای حمل و نقل مهمات و وسایل نظامی از خلیج
فارس به روسیه، هدف اساسی ما بود».^۲

۱. همان‌طور که دکتر باقر عاقلی هم نوشته است: «... دولتین امریکا و انگلیس مصمم بودند از طریق ایران
کمک‌های نظامی به شوروی بنمایند و جز از طریق ایران راهی وجود نداشت. بنابراین اخراج اتباع آلمان
در ایران بهانه‌ای بیش نبود.» (زنگنه‌نامه و شرح حال وزرای امور خارجه، صفحه ۳۲۵).

2. Churchill, p. 486.

بدین منظور ناچار می‌بایست راهی برای رساندن کمک به شوروی انتخاب کنند، و این راه تنها یکی از سه طریق زیر می‌توانست باشد:

۱. راه آرکانزسک^۱

۲. راه ولادیوستک^۲

۳. راه ایران

راه اول شش ماه از سال دچار یخبندان است و از این جهت در همان لحظه اول دور آن قلم گرفته شد.

راه دوم نیز اشکالات عدیده داشت که دو اشکال آن بسیار مهم بود. بدین معنی که محمولات پس از رسیدن به ولادیوستک، می‌بایستند چند هزار کیلومتر هم در خشکی حمل شود تا به جبهه برسد. علاوه بر این، انتخاب این راه را نگران می‌کرد. بدین سبب این راه هم کنار گذاشته شد.

می‌ماند طریق سوم، یعنی راه ایران که (به قول چرچیل) «کوتاه‌ترین و بهترین راه موجود» بود.

این راه اسهله طرق بود، زیرا سفاین انگلیسی و امریکایی می‌توانستند در بنادر خلیج فارس محمولات را تحويل راه‌آهن سراسری ایران بدهند و راه‌آهن سراسری نیز این محمولات را در کنار بحر خزر تخلیه کند و از آنجا یک راست با کشتی بهدهانه «ولگا» حمل شود.

چرچیل در فصلی از خاطرات خود به این مطلب اشاره می‌کند و می‌نویسد: «روز ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۱ (۲۴ تیر ۱۳۲۰) شورای وزیران بریتانیا، با حضور رؤسای ستادهای مشترک، موضوع اقدام نظامی علیه ایران را مورد مطالعه قرار داد.»

چرچیل ضمناً روز نهم سپتامبر ۱۹۴۱ در برابر مجلس عوام در این مورد گفت: «در اواخر ماه ژوئیه به من اطلاع دادند که رئیس جمهور ایالات متحده امریکا میل دارد مرا ملاقات کند تا در موضوع وضعیت عمومی جنگ و دنیا که به منافع دو کشور مربوط است با هم مذاکره کنیم. چون اطمینان داشتم پارلمان با این امر موافق است، با اجازه از پیشگاه پادشاه از ۹ تا ۱۲ ماه اوت در عرشة دو کشتی بریتانیایی و امریکایی با هم ملاقات کردیم^۳ و تمام مسائل مهم مربوط به اوضاع و احوال جنگ را مورد بررسی قرار

1. Arkhangelsk

2. Vladivostok

۳. این کنفرانس از ۹ تا ۱۲ اوت ۱۹۴۱ (برابر با ۱۸ تا ۲۱ مرداد ۱۳۲۰) در ساحل شرقی کانادا انجام گرفت

دادیم و باهم به توافق رسیدیم. در این سفر رئیس کل ستاد ارتش، رئیس ستاد نیروی دریایی، معاون ستاد نیروی هوایی و وزیر امور خارجه مرا همراهی می‌کردند. رئیس جمهور ایالات متحده نیز از جانب مشاورین فنی ایشان معیت می‌شد. در مورد تمام مسائل مورد بحث توافق حاصل شد. از میان مسائلی که مورد توافق قرار گرفت، چند نکته حائز اهمیت زیاد است. یکی اقداماتی است که برای کمک به شوروی باید انجام گیرد تا آن کشور بتواند در مقابل حمله هیتلر مقاومت کند. دوم، تعیین هدف‌های اساسی و عمدۀ‌ای است که دو ملت بریتانیا و امریکا —در میان هزاران مخاطراتی که آن‌ها را تهدید می‌کند— باید تعقیب نمایند. سوم، سیاستی است که در قبال ژاپن باید اتخاذ شود تا از تجاوزات بیشتر ژاپن در خاور دور تا جای ممکن جلوگیری کند و مانع از به خطر افتادن امنیت ما و امریکا در اقیانوس آرام شود».

در این ملاقات مهم و سری، که حتی نقطه وقوع آن نیز در آن زمان فاش نشد، چرچیل و روزولت با حضور سران ستاد ارتش‌های دو کشور و سایر متخصصین فنی قرار اشغال ایران را گذاشتند و پس از جلب موافقت شوروی در بامداد سوم شهریور این نقشه شوم را به مرحله اجرا در آوردند.

یک سند دیگر در تأیید این مطالب، بند «dal» از یادداشت‌های دول بریتانیا و شوروی است که در تاریخ هشتم شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ آوت)، یعنی پنج روز پس از حمله، به دولت ایران تسلیم شده و طی آن صریحاً اظهار شده بود:

«دولت ایران باید تعهد نماید هیچ‌گونه موافعی [کذا] برای حمل و نقل کالایی (از جمله مواد جنگی) که به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل می‌شود ایجاد ننماید و همچنین حمل کل کالاهای و موادی را که در راه‌های شوسه و راه‌آهن ایران و یا در خطوط هوایی حمل می‌شوند، تسهیل نماید».

بدین ترتیب با اشغال ایران راه رساندن کمک به نیروهای نظامی شوروی هموار شد و پیروزی قوا متفقین در جنگ جهانی دوم، از همان روز اشغال ایران تا حدی مسجل گردید.

منصورالملک در بخشی دیگر از خاطرات خود درباره علل نقض بیطرفی ایران در

→ و اعلامیه آن، که به «منشور آتلانتیک» معروف شد، روز ۱۴ آوت منتشر گردید.

نخستین ساعات بامداد سوم شهریور ۱۳۲۰ چنین می‌نویسد:

حمله انگلیس‌ها و شوروی به ایران با دلائل و استناد غیرقابل تردید نشان می‌دهد منظور از تعرض نظامی به ایران اخراج یک عده قلیل اتباع آلمان نبود زیرا دولت ایران نه فقط در تقلیل عده آن‌ها اقدام کرد بلکه ترتیب رجعت کلیه آن‌ها را فراهم ساخت چنان‌که در موقع تجاوز قوای مهاجم چند دسته از آلمانی‌ها در راه مراجعت بودند که به وسیله قوای مهاجم شوروی دستگیر شدند. و تصمیم اخراج کلیه آلمانی‌ها چهار روز قبل از سوم شهریور که هجوم به مرزهای ایران واقع شد به موقع اجرا گذاشته شده بود و به دولتین اعلام گردیده بود. از طرف دیگر، ضمن مذاکرات و متن تذکاری‌ها یک کلمه راجع به واگذاری طرق حمل و نقل و یا مسائل دیگر گفته و نوشته نشده و به هیچ وجه صحبت تهدید نظامی در میان نبوده است با این حال حون استیباط بهانه جویی می‌شد مکرر چه در تهران از نمایندگان دو دولت و چه به وسیله سفارتخانه‌های ایران از دولت‌های آن‌ها تقاضا شد اگر نظریات و احتیاجاتی به مناسبت اوضاع جنگ و مشکلات خودشان دارند اظهار کنند. همیشه جواب دادند که در ایران جز موضوع عده اتباع آلمان و تشبیثات تحریک آمیز آن‌ها حرفنی ندارند لکن وقوع قضایا ثابت کرد که وقتی دیدند این بهانه را دولت ایران از دست آن‌ها گرفت در اعزام قوای مهاجم خودشان تسریع کردند و چهار روز بعد از اعلام اخراج تمام اتباع آلمان عملیات تعرض نظامی را آغاز نمودند و پس از ورود ارتش‌های خودشان مقاصد اصلی آن‌ها که اشغال ایران به منظور برهم زدن اساس کشور بود ظاهر گردید. بنابراین فرض این که به واسطه عدم توجه ایران به تقاضاهای دولت یا عدم پیش‌بینی یا طرفداری از دشمنان آن‌ها که در افواه بعضی افراد ساده‌لوح یا معرض شیوع یافته بود جز اثر تبلیغات متباوران و ضعف اخلاق کسانی که تحت تأثیر آن‌ها واقع می‌گردیدند و یا آن‌ها که عالمًا و عامدًا خدمتگزاری اجانب را به عهده گرفته ستون پنجم تشکیل داده بودند مینا و مأخذی نداشته، زیرا تمام دلائل و شواهد و کیفیت جریان حوادث صحت و صداقت رفتار دولت شاهنشاهی و مآل‌اندیشی را که در نهایت بی‌طرفداری توأم با رعایت مقتضیات موقعیت جغرافیایی و همچوواری کشور ایران ملحوظ می‌داشته به ثبوت می‌رساند. سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس که از عوامل مؤثر واقعه شهریور و اشغال ناگهانی ایران بود پس از انقضای دوره مأموریتش در کتابی که به نام انگلستان و خاورمیانه نوشته حقیقت قضیه را با صراحة فاش می‌سازد. ترجمه آن قسمت از کتاب نامبرده که مربوط به کیفیت حمله به ایران می‌باشد بدین قرار است: بسیاری از ایرانیان و بعضی نمایندگان خارجی مدعی شده‌اند که به هر صورت متفقین می‌توانستند بدون اشغال

ایران هم به هدف خود که حمل مهمات به روسیه بود نائل گردند. [اما] راه دیگر [ی] غیر از اشغال [وجود] نداشت... [زیرا] ارسال مقادیر زیاد کالا و مهمات از طریق ایران به روسیه فقط با کترل وسایل مزبور توسط ارتش متوفین و برقراری یک سرویس ضد جاسوسی نیرومندی که قادر به متوقف ساختن فعالیت‌های عمل آلمان باشد مقدور بود.

صحت و صداقت رفتار ایران در زمینه سیاست بی‌طرفی جای تردید برای هیچ‌کس باقی نمی‌گذاشت و افکار عمومی دنیا و قبیل بنای قضایوت آزاد و عادلانه بود این معنی را تصدیق داشت و کوچک‌ترین شایبهای که موهم طرفداری یا تمایل از محور برلن و روم باشد به تصور نمی‌آمد. ابتدای جنگ این زمینه مرتباً با دقت کامل از جانب ایران ملاحظه و معمول بود چنان‌که در واقعه بمباران بجزیره از طرف نیروی هوایی ایتالیا در مهرماه ۱۳۱۹ میلادی که بیم سراست به سایر مواضع نفسی خلیج فارس و آبادان می‌رفت و برای انگلستان بسیار حساس بود دولت ایران به ایتالیا اعتراض [کرد] او با جدیت قضیه را از مجاری رسمی و مطبوعات تعقیب نمود به طوری که ایتالیا و آلمان متوجه شدت عکس العمل ایران شدند و از تکرار عملیات در خلیج فارس احتراز جستند. همچنین دولت انگلستان خود شاهد بود که در قضایای انقلاب عراق در بهار سال ۱۳۲۰ که دولت رشید عالی گیلانی به محور برلن و روم ملحق شد و بر ضد انگلیس قیام کرد و بعد به ایران پناهنده شد با وجود تقاضاهایی که دولت آلمان جهت پارهای مساعدت‌ها از قبیل اجازه صدور بنزین و تشكیلات و عبور و مرور مرزی بین ایران و عراق می‌نمود دولت شاهنشاهی از هرگونه مساعدت خودداری ورزیده بی‌طرفی مطلق معمول داشت. حتی یک نفر نماینده سیاسی را موسوم به گروپا، که آلمان در آن موقع می‌خواست از طریق ایران به سفارت خود در بغداد بفرستند اجازه عبور نداد و در موقع پناهندگی رشید عالی و مفتی فلسطین و همراهانش نیز از هرگونه تشیی و تحریک آن‌ها جلوگیری به عمل آمد تا از راه ترکیه به خارج رفتند. این قضایای که در ظرف مدت یک‌ماه قبل از اشغال ایران رخداد بود به خوبی مشهود می‌داشت که دولت ایران جز حفظ بی‌طرفی و امنیت خود منظوری نداشته و مخصوصاً نسبت به همسایگان همواره حسن مناسبات و روابط دوستانه را رعایت می‌کند. یک نکته که کاملاً ثابت می‌کند دولت ایران اساساً در فکر مخاصمه و کشمکش با همسایگان نبوده این است که در روز بعد از حمله قوای انگلیس و شوروی در موقعی که هنوز کابینه استعفا نداده و دولت جدید تعیین نشده بود دستور ترک مقاومت صادر و در کلیه نقاط به لشکرها ابلاغ و به موقع اجرا گذاشته شد. بنابراین هنگام تشکیل کابینه جدید این موضوع خاتمه یافته

بود. نکته دیگر که مراقبت کامل دولت ایران را در حفظ انتظامات و اصول بسیار فرمود معلوم می‌سازد این است که مقارن هجوم ناگهانی ارتش‌های خارجی هنوز یک عده از آلمانی‌ها در محل‌های کار خودشان در کارخانه‌ها و ساختمان‌ها و مؤسسات راه‌آهن و طرق و غیره بودند ولی به هیچ‌وجه کوچک‌ترین عمل تخربی و کارشکنی از ناحیه آن‌ها به موقع نپیوست، در صورتی که اگر آن افراد به قصد تحریکات و تنشیات مضره آمده و قادر به این‌گونه عملیات بودند با اصول دیسیپلین حزبی و نظامی محکمی که در میان آلمانی‌ها برقرار بود یقیناً در آخرین دقایق به عملیات تخربی دست زده و فرار کرده و متفرق می‌شدند. به هر حال در آن وقت از این جهت حادثه‌ای پیش نیامد که مؤید تظاهرات مخالفت آمیز دولت‌های مجاور گردد. کیفیت قضایای واردہ بر ایران و طرز رفتار و عملیات حق شکنانه دولت همسایه نسبت به این کشور با عنوانات ناصحیح و بهانه‌های بی‌اساس بسیار تعجب‌آور و منافی اصول معمولی بین‌المللی و موازین اخلاقی و احساسات بشری بود لکن ملاحظه یک جمله از کتاب سرادوارد گریک سیاستمدار انگلیسی که به وزارت خاورمیانه منصوب گردیده بود رفع تعجب می‌کند و عمل زورمندان را روشن می‌سازد. ترجمة جمله مزبور این است که می‌گوید: افزایی شمالی فرانسه در سال ۱۹۴۲ تحت اشغال آلمان‌ها بود، با این حال ما بدون ذره‌ای ملاحظه در صدد آزادی آن‌جا نبودیم ولی مطابق سوابق و شواهد موجود در ایران نقشه‌هایی که داشتیم اشخاص رسمی و حتی بعضی از آن‌ها که خودشان نقشه اشغال ایران را طرح کرده بودند به آن فکر بودند تا اگر ارتش آلمان از خاک سوری به شمال ایران برسد بتوانند جهت حفظ منابع نفت جنوب ایران و خلیج فارس و اوضاع هندوستان جبهه جنگی در خاک بی‌طرف ایران بربانند. سروینستن چرچیل نخست وزیر انگلستان در جلد سوم کتاب دوم خود راجع به جنگ جهانی ضمن شرح مفصل مقدمات تهیه نقشه حمله به ایران و توضیح منافع این عمل از نقطه نظر سوق الجیشی و مساعدت بشوروی مطالبی نوشته که ترجمه یک قسمت از آن بدین قرار است: بدین کیفیت عملیاتی که از طرف نیروهای فوق العاده زیاد بر ضد یک کشور ضعیف و قدیمی آغاز شده بود پایان یافت. انگلستان و روسیه برای حفظ جان خود جنگ می‌کردند و در جنگ هر عملی جایز است.

پس از هجوم به ایران که افکار عمومی جهان آزاد سخت برآشته این عمل را شدیداً تصریح می‌کرد مستر آنتونی ایدن وزیر خارجه انگلستان عروز بعد از اشغال نظامی برای تسکین افکار در شهر کاوینتری نطق مفصلی ایراد کرد مبنی بر این که متفقین کمال حسن نیت و علاقه را نسبت به استقلال و امنیت و ترقی ایران دارند و علت حمله به

ایران را این طور جلوه داد که دولت ایران در مورد اخراج آلمانی‌ها به معاذیر متولّ
گردیده اقدام ننمود.

حقیقت این است که اقدامات اطمینان‌بخش دولت شاهنشاهی از مدتی قبل به اطلاع
سفارت‌خانه‌های انگلیس و روس رسانیده شده و به خصوص چهار روز قبل از تجاوز
ارتش آن‌ها به مرزهای ایران اخراج کلیه آلمان‌ها صریحاً اعلام گردیده بود. بنابراین
اظهارات آقای ایدن با حقیقت مطابقت نداشت.

خبرگزاری انگلیس راجع به نطق چرچیل در مجلس مبعوثان به تاریخ ۱۷ شهریور
۱۳۲۰ چنین می‌نویسد: در این‌جا چرچیل به مسئله ایران اشاره کرده گفت من شک
ندارم که چنین اقدامات بالتبه شدیدی را که ما در این مورد درست شمرده و به کار
بسته‌ایم تصویب خواهید کرد. بر اثر اشغال ایران‌ها خواهیم توانست خود را به جناح
ارتش شوروی رسانیده نیروی هوایی و زمینی خوبیش را در این میدان داخل کارزار
کنیم و با اشغال ایران مانع تازه‌های در مقابل پیشرفت نازی‌ها به سوی خاوری وجود آمده
و بدین‌وسیله ما توانسته‌ایم هزاران میل اراضی کشور هندوستان را از بلای جنگ
محفوظ نگاه داریم. اکنون جبهه متفقین صورت هلال بزرگی را دارد که از اقیانوس
منجمد شمالی تا طارق در صحراه افریقا ممتد است و آن قسمت از این جبهه که
متعلق به ما می‌باشد توسط ارتش انگلیس که هر روز بیش از روز پیش از راه دریا از
انگلیس و آمریکا و هندوستان و استرالیا سازویگ و مهمات و خواربار دریافت
می‌دارد نگاهداری خواهد شد و در اقیانوس منجمد شمالی و اقیانوس هند نیروهای ما
به کار خواهد پرداخت تا این راه‌ها را برای ما باز نگاه دارد.

یک قسمت از لایحه اداره مطبوعات سفارت انگلیس در تهران [زیر] عنوان انتشار
اسکناس که در جراید منتشر شده، بدین قرار است:

اما راجع به ایران باید اظهار داشت که وضعیت جغرافیایی این کشور ترتیب خاصی
برای اهالی ایران اتخاذ کرده است به طوری که منافع حیاتی متفقین با منافع ایران تماس
دارد و متفقین تا آن‌جا که برای آزادی کلیه جهان (که ایران هم جزئی از آن به شمار
می‌رود) نمی‌خواهند از هیچ‌گونه اقدامی که شکست دشمن را تسريع کند چشم پوشی
کنند، ایران در مسیر یکی از عمدۀ راه‌هایی قرار گرفته که از آن به دولت شوروی مهمات
و کالا فرستاده می‌شود.

رادیو لندن [نیز] به تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۹۴۲ خبری از لندن منتشر کرد که ترجمه آن
به وسیله خبرگزاری پارس پخش گردیده به این ترتیب: مخبر تایمز از تهران مقاله
مفصلی به روزنامه خود راجع به وضعیت حمل و نقل ایران فرستاده و اشعار می‌دارد که

متفقین در اشغال ایران سه منظور داشته‌اند: در مرحله اول می‌خواستند از نفوذ آلمان جلوگیری کنند، دوم تصمیم داشتند منابع نفت ایران و عراق را حفظ و حراست نمایند، سوم قصدشان این بود که موضوع حمل و نقل مواد لازم را به روسیه توسعه و ترتیب بدهنند. این نقطه اخیر به زودی مطمئن نظر آن‌ها و حائز اهمیت گردید. مخبر تایمز پس از این جمله اقدامات و عملیاتی را که برای توسعه و تکمیل طرق ارتباطیه و افزایش وسائل نقلیه به عمل آمده شرح می‌دهد. یک جمله از بیانات مستر شریدن آمریکایی مستشار وزارت خواربار ایران که ضمن مصاحبه با نمایندگان مطبوعات ایران ایراد نموده و در مقاله اساسی روزنامه «ستاره» به تاریخ هفتم مرداد ۱۳۲۱ درج شده بدین مضمون است:

تبرستان www.tbarstan.info

بدین وسیله موقعیت جغرافیایی ایران طوری است که دول متفقین [کذا] را ناگزیر ساخته است شوارع و راه‌آهن ایران را برای رساندن مهمات به شوروی به کار بزند و این قضیه بحران حمل و نقل در کشور را به وجود آورده است. و چنان‌چه در بالا یاد شد مسئولیت این امور به هیچ وجه متوجه ملت ایران نبوده و نیست.

علت اصلی اشغال ایران

تا سه چهار هفته پس از حمله به ایران، هنوز علت واقعی این امر روشن نبود. مثلاً رضاشاه، همان‌طور که گذشت، فکر می‌کرد هدف اصلی خود ایشان بوده است. ولی پس از اظهارات روز ۲۱ سپتامبر ۱۹۴۱ (۳۰ شهریور ۱۳۲۰) چرچیل در برابر مجلس عوام، دیگر شکی نمی‌باشد باقی بماند که هدف اصلی همان رساندن کمک به نیروهای شوروی بود. و هدف‌های دیگر، از جمله نگهبانی از منابع نفت یا برکنار کردن رضاشاه، فقط می‌توانست هدفی ثانوی بوده باشد. به عبارت دیگر، باید گفت که در تاریخ مزبور علت حمله به ایران کاملاً روشن شد و دیگر هرگز احتیاجی به حدس و گمان و یا توسل به تئوری‌های گوناگون نبود. معهذا، در مورد این رویداد، تئوری‌ها و دیدگاه‌های گوناگون عرضه شد - و می‌شد. ناگفته بیداست که غالب این اظهار نظرها طبعاً برای یافتن علت واقعی این حمله ناجوانمردانه متفقین بوده است. ولی ضمناً باید اذعان کرد که بسیاری از قضاوت‌ها در مورد این که چرا نیروهای دول روس و انگلیس غفلتاً به خاک ایران هجوم آورده‌اند، ساده‌انگارانه و گاه حتی کودکانه بوده است. یعنی بسیاری از اظهار نظرها ناشی از ساده‌اندیشی، ناآشنای با سیاست بین‌الملل، عدم آگاهی از ویژگی‌های ژئopolitic

ایران، و بهویژه عدم اطلاع از آنچه در جهان می‌گذشت، بوده است. به سخن دیگر، بعضی از اظهارنظرها از ناحیه اشخاصی بوده که — در عین بی‌نظر و غرض بودن — در قضاوتشان دچار اشتباه شده‌اند.

اما برخی از انتقادات نیز متأسفانه غرض‌آلود بوده و بیشتر جنبه خردگیری از شخص رضاشاه — به منظور خراب کردن نام او و کم‌اهمیت جلوه دادن خدمات انکارناپذیرش به این مرزو بوم — بوده است. بعضی نیز به مسأله‌ای به این اهمیت جنبه صرفاً شخصی داده و رضاشاه (و یا دولت منصور) را مقصر دانسته و او را متمایل به آلمان نازی قلمداد کرده‌اند. برخی دیگر چنین اظهارنظر کرده‌اند که دولت منصور در اخراج اتباع آلمان سرعت عمل کافی به خرج نداده بوده است. گروهی هم بر این باور بوده‌اند که هدف متفقین، همان‌طور که رضاشاه خود تصور کرده بود، همان برکناری ایشان، به منظور برقراری مجدد سلطشان بر ایران بوده است. این عقیده به عنوان یک هدف ثانوی کاملاً قابل قبول است؛ بهویژه که انگلیسی‌ها، با تبعید رضاشاه، نه تنها توانستند دوباره در امور داخلی ایران آزادانه دخالت کنند، بلکه انتقام کوشش‌های رضاشاه برای بالا بردن درآمد ایران از نفت را هم بدین ترتیب از او گرفتند.

گروهی هم توسل ایران به یک نیروی ثالث (در این مورد، آلمان) را علت نقض بی‌طرفی و اشغال ایران دانسته‌اند. در این مورد باید دانست که توسل ایران به یک نیروی سوم (نیرویی جز بریتانیا و روسیه)، سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد و به دورانی پیش از زمان رضاشاه برمی‌گردد. شاید نخستین کوشش‌ها در این مورد، توسط ناصرالدین شاه به عمل آمد. او ابتدا، با نوشتن نامه‌ای بسیار بلند به عنوان رئیس جمهور امریکا، از امریکاییان خواست که با سرمایه‌گذاری و اعزام کارشناس به ایران به توسعه و پیشرفت کشور کمک کنند. و چون از این اقدام نتیجه‌ای نگرفت، متوجه آلمان شد و تقاضای مشابهی از بیسمارک نمود.

پس از قرارداد ۱۹۰۷ بریتانیا و روسیه، که کشور ما را به دو منطقه نفوذ روس و انگلیس تقسیم کرد، مسئولان امور ایران بیش از پیش در صدد یافتن یک قدرت سوم برآمدند تا بتوانند با تکیه بر آن، با نفوذ روس‌ها و انگلیسی‌ها در ایران مقابله یا مبارزه کنند. مثلاً قوام‌السلطنه در زمان نخستین دوره صدارت خود، یعنی پیش از به سلطنت نشستن رضاشاه، کوشش کرد پای امریکایی‌ها را به ایران باز کند.

پس از پایان جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ و رد قرارداد ۱۹۱۹ با بریتانیا، برای مدتی،

مقامات ایران آلمان را
نامزد احراز مقام «وزنه
متقابل» نمودند. این امر
البته چند سال قبل از
رسیدن رضاشاه به سلطنت
و سال‌ها قبل از ظهور هیتلر
اتفاق افتاد. و همان‌طور که

می‌دانیم، به موجب یکی
برست-لیتوفسک (Brest-Litovsk)^۳
از میان قرارداد

مارس ۱۹۱۸ میان آلمان و

حکومت بلشویکی روسیه
به امضا رسید، استقلال و
تمامیت ارضی ایران
تضمین گردید و روس‌ها
متعهد شدند نیروهای خود
را در اسرع وقت از خاک
ایران بیرون ببرند. مستثله



ناصرالدین شاه.

خروج سربازان روس از ایران، که ربطی به مسائل مورد اختلاف میان آلمان و روسیه نداشت، بر اثر تلاش‌های «کمیته ایران آزاد» در برلن، که سید حسن تقی‌زاده کارگردان آن بود، در قرارداد «برست-لیتوفسک» گنجانده شد. این امر ضمناً باعث شد که ایرانی‌ها آلمان را همچون یک نیروی سوم به شمار آورند و از آن چشم یاری داشته باشند.

ناگفته پیداست که براساس همین طرز فکر بود که مقامات ایران، در جریان جنگ

دوم، نیز

... به امریکا روى آوردند و سعى کردند حتی المقدور در مراودات خود با دو کشور اشغال کننده پای ایالات متحده را به میان بکشند. به این منظور، در جریان گفتگوها برای تنظیم پیمان اتحاد سه جانبی، سه بار به آن‌ها مراجعه کردند و

خواستند که امریکا نیز پیمان مزبور را امضا نماید. وقتی از این تلاش‌ها نتیجه‌ای نگرفتند کوشیدند تا ایالات متحده را مقاعده سازند که دست‌کم از وجود آن سند و محتوای آن، که کمایش با اصول مشور آتلانتیک هماهنگ بود، رسم‌آ اعلام آگاهی نماید. در نظر ایرانیان، این کار، در حقیقت، نوعی محکم‌کاری و وسیله‌ای برای درگیر کردن ایالات متحدة امریکا در تعهدات مربوط به حفظ استقلال، یکپارچگی و همچنین تخلیه ایران، پس از پایان جنگ بود.^۱

آزردگی یا انزجار ایرانیان از سوابق مداخلات روسیه و بریتانیا در امور داخلی ایران، که تا حد تقسیم کشور ما به دو منطقه نفوذ در شمال و جنوب در ۱۹۰۷ پیش رفت، طبعاً توجه مقامات ایران را به برقراری مناسبات نزدیک‌تر با قدرت بیرونی ثالثی جلب نمود. بدین ترتیب راه نفوذ سیاسی و اقتصادی آلمان در ایران هموار شد و همراه با آن، مبادلات تجاری میان دو کشور به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت. ضمناً «کالاهای آلمانی در ایران به مرغوبیت و دوام، و صنعتگران و کارشناسان آن کشور به احساس مسئولیت، انضباط و پویایی شهرت یافتند».^۲

نه به سلطنت رسیدن رضاشاه و نه ظهور هیتلر، هیچ‌کدام اثری منفی در افزایش حجم مبادلات میان دو کشور نداشت. یعنی، علی‌رغم این تحولات، حجم مبادلات تجاری، سرمایه‌گذاری‌های مؤسسات آلمانی در ایران و مشارکت کارشناسان آن کشور در زمینه‌های گوناگون اقتصادی به سیر صعودی خود ادامه داد.

ولی روابط نزدیک اقتصادی و تجاری ایران و آلمان، حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای اتباع آلمان در ایران، فعال بودن هیأت سیاسی آلمان در ایران و یا وجود احساسات مساعد نسبت به آلمانی‌ها در افکار عمومی ایرانیان، نمی‌توانست دلیلی برای اقدامی خصم‌مانه علیه ایران باشد – آن‌هم اقدامی در حد اشغال نظامی. بدین جهت هیچ‌کس تصور اقدامی علیه ایران، بهویژه اقدامی آنچنان حاد را نمی‌کرد. بهخصوص که دولت ایران پس از حمله آلمان به لهستان بی‌درنگ و با صراحة کامل بی‌طرفی خود را در جنگ اروپا اعلام داشته و بلافضله پس از حمله ارتش هیتلر به سوری نیز مجدداً اقدام به اعلام بی‌طرفی کرده بود. این اقدامات، همان‌طور که می‌بایست انتظار داشت، نه تنها باعث خشنودی بسیار متفقین شده بود، بلکه اظهار تشکر آنان را نیز به دنبال داشت.

.۲. همان کتاب، صفحه ۴۱.

.۱. دیبری، بحران آذربایجان، صفحه ۲۵.

برخی، اقدام مقامات ایران در دادن پناهندگی به رشید عالی گیلانی در سال ۱۹۴۱ را دلیلی برای سیاست ضد انگلیسی دولت ایران دانسته و آن را عاملی در تصمیم حمله به ایران قلمداد کرده‌اند. اعطای «پناهندگی سیاسی»، عرفی کهن در مناسبات بین دولت‌ها است، و از زمان‌های بسیار قدیم، همه دولت‌ها آن را پذیرفته‌اند. همه کشورها قبول کرده‌اند که عمل اعطای پناهندگی، از رشحات احساس نوع پرورانه است و به هیچ وجه نباید از دادن پناهندگی به فردی که به خاطر افکار، عقاید یا هر ملاحظه دیگری، جان خود را در خطر می‌بیند، خودداری کنند... کشوری که پناهنده تبعه آن می‌باشد، عمل کشور پناهندگی دهنده را حرکتی دشمنانه علیه خود تلقی نمی‌کند و در مقام تلافی و تنبیه کشور پذیرنده برنمی‌آید. مقامات انگلستان به این مفاهیم حقوقی و عرف بین‌الملل توجه کامل داشته و حضور... رشید عالی گیلانی در ایران را خطری علیه منافع خود در عراق نمی‌دانستند و عمل مقامات ایران را نیز مستوجب عکس‌العملی در حد اشغال نظامی ایران به حساب نمی‌آوردند^۱.

بنابر آن‌چه گفتیم، استناد به روابط نزدیک اقتصادی و تجاری میان ایران و آلمان و حتی حضور تعداد قابل ملاحظه‌ای اتباع آلمان در ایران، به هیچ وجه و عنوان برای توجیه توسل به زور و اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰، کافی نبود. یعنی عوامل ذکر شده در واقع بھانه بود نه علت. علت واقعی، وضع نظامی و سیاسی متفقین در آن زمان و موقعیت جغرافیایی و استراتژیک ایران بود. وضعیت جنگ در اروپا بود که روزولت را واداشت تا سیاست بی‌طرفی ایالات متحده در جنگ را رها کند و بر حمله به ایران نیز صحه گذارد. یا همان‌طور که دکتر مصطفی دیری نوشته است: «چگونگی روابط دو جانبه ایران با آلمان هیتلری، و حضور اتباع آلمان، ولو این‌که تعدادی جاسوس و خرابکار نیز در جمع آنان بودند، در مقایسه با موقعیت استراتژیک ایران، ابدأ شایان توجه نبوده است».^۲

در باب وضعیت جنگ در اروپا در سال ۱۹۴۱، که منتهی به اشغال ایران گردید، کتب و مقالات زیادی نوشته شده است. در تمامی این انتشارات، به دست آوردن راهی مطمئن و تا جای ممکن کوتاه و مناسب برای رساندن مهمات و سایر وسائل جنگی به شوروی اگر تنها انگیزه اشغال ایران دانسته نشده باشد، مسلماً اساسی‌ترین و مهم‌ترین علت آن به شمار رفته است.

۱. همان کتاب، صفحات ۲۷-۲۸.

۲. همان کتاب، صفحه ۲۹.

گفته‌ها و نوشه‌های نخست وزیر و وزیر امور خارجه بریتانیا، تردیدی در قصد آنان برای در اختیار گرفتن راه آهن ایران به هر قیمت و وسیله‌ای باشد – باقی نمی‌گذارد. بدین ترتیب باید گفت که حتی اگر انگلیسی‌ها بهانه اتباع آلمان را هم نداشتند، لزوم استفاده از راه آهن و راه ترانزیت زمینی ایران برای رساندن کمک به شوروی و جلوگیری از شکست آن کشور، به بهانه‌های دیگری – بدون توجه به موجه بودن آن‌ها – متول می‌شدند و مالاً روس‌ها هم، به خاطر نفع حیاتی و غیرقابل انکارشان، با آن‌ها همراه می‌گردیدند.

در تابستان سال ۱۹۴۱، زمانی که بخش‌های وسیعی از پنجاک پهناور شوروی توسط قوای هیتلر اشغال شده بود و نیروهای آلمان نازی، بدون رویه رو شدن با مقاومت مهمی کماکان مشغول پیشروی در داخل روسیه بودند، دولت شوروی نمی‌توانست به هیچ وجه در فکر حمله و اشغال خاک ایران باشد؛ بهخصوص که هیچ مسئله مورد اختلافی میان دو کشور که چنین اقدامی را ایجاب کند وجود نداشت. از طرف دیگر، دولت شوروی سخت نیازمند دریافت کمک نظامی از امریکا و بریتانیا بود تا بتواند در مقابل قوای هیتلر مقاومت کند. از این‌رو بود که دولت شوروی به پیشنهاد چرچیل برای اشغال نظامی ایران «از فرط استیصال و تنها به این شرط که متفقاً و همزمان انجام شود»، جواب مثبت داد.^۱ بدین ترتیب بود که دولت شوروی آماده همکاری با بریتانیا برای اشغال نظامی ایران شد. و دولت امریکا که رساندن اسلحه به شوروی را لازمه جلوگیری از پیروزی هیتلر می‌دانست، بر آن صحنه گذاشت. آن‌چه می‌ماند مشکل توجیه نقض بیطرفي و حمله به ایران از نقطه نظر موازین بین‌المللی بود. این مشکل نیز که صرفاً از لحاظ ظاهر اهمیت داشت، با عنوان کردن حضور اتباع آلمان در ایران، لااقل از دید مت加وزین، حل شد.

همان‌طور که کونیهولم نوشته است، باید گفت: «طنز روزگار چنین خواست که راه آهن سراسری ایران، در حالی که کمک چندانی به تأمین مقاصد رضاشاوه نکرد، شاید علت مداخله کشورهای بزرگ در ایران گردید». ^۲

در تابستان ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) فشار قدرت نظامی آلمان بر بریتانیا هم روزبه روز افزایش می‌یافتد، بهویژه فشار نیروی هوایی آن کشور بر انگلیسی‌ها رفته رفته کمرشکن شده بود. علاوه بر این، نیروهای آلمان، بدون وقفه به پیشروی خود در داخل روسیه ادامه

۱. همان کتاب، صفحات ۳۷-۳۸.

2. Kuniholm, p. 137.

می دادند و این امر بیم سقوط قریب الوقوع شوروی را در محافل سیاسی و نظامی بریتانیا قوت بخشیده بود.

مقامات دولت بریتانیا به این نتیجه رسیده بودند که رساندن کمک به اتحاد جماهیر شوروی تنها راه ادامه مقاومت آن کشور در برابر نیروهای مهاجم آلمانی و جلوگیری از سقوط دولت مذبور و نیز تنها وسیله کاستن از فشار نظامی آلمان در اروپا، بهویژه بر انگلستان بود. مضافاً بر آن، رساندن کمک به شوروی می توانست مهم‌ترین عامل تضعیف و مالاً شکست نظامی آلمان در جبهه روسیه شود. «برای رسیدن به این هدف، رساندن مهمات و جنگ‌افزار نظامی به شوروی ضرورت داشت. در آن زمان، انجام چنین کاری از طریق بندر مورمانسک^۱ و راههای منطقه قطبی، به خاطر این‌که این راه‌ها، قسمت اعظم سال یخ‌بندان می‌شد، بسیار دشوار بود». از سوی دیگر، حضور زیردریایی‌های آلمان در دریای شمال، تردد کشتی‌های حامل اسلحه غربی به مقصد اتحاد شوروی را شدیداً به مخاطره می‌انداخت.^۲

در چنین وضعی بود که وینستون چرچیل به ملاقات فرانکلین روزولت رفت. او در حالی که از طریق مذاکره با استالین زمینه حمله مشترک روس و انگلیس به ایران را فراهم می‌کرد، به دیدار رئیس‌جمهور امریکا شافت. علت این بود که کمک نظامی به روس‌ها به میزان لازم تنها از ایالات متحده امریکا متصور بود. ضمناً کمک به شوروی – و مالاً ورود امریکا به جنگ – شرط عمده پیروزی متفقین در جنگ به نظر می‌رسید. ناگفته بی‌دادست که رئیس‌جمهور امریکا طبعاً از قبل در مورد اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی مورد مشورت قرار گرفته و، به احتمال زیاد، اشغال ایران، به عنوان شرط لازم برای پیروزی در جنگ، را نیز پذیرفته بود.

گفتگوی رهبران امریکا و بریتانیا از ۹ تا ۱۲ اوت ۱۹۴۱ انجام گرفت. در این جلسات که در عرشه دو ناو جنگی، در هفتة دوم ماه اوت، در ساحل شرقی کانادا انجام شد، نخست‌وزیر بریتانیا توانست نه تنها موافقت روزولت را برای ارسال کمک به شوروی به دست آورد، بلکه موفق شد رضایت کامل او را برای اشغال نظامی ایران نیز تحصیل کند. به سخن دیگر، «ظاهراً واقعیات سیاسی زمان جنگ در اروپا، روزولت را واداشت تا، به گفته چرچیل، اولاً، با اعلام اراده برای 'شکست نهایی استبداد نازی' از حالت

1. Mourmansk (Murmansk)

2. دیبری، بحران آذربایجان، صفحات ۱۵-۱۶.

بیطرفی در آمده و با دولتی متخاصل علیه دولتی دیگر هم صدا و هم سنگر شود؛ [بلکه]، ثانیاً، با تأیید تصمیم مربوط به اشغال ایران، یک کشور بیطرف در جنگ اروپا را از چتر حمایت اصول عالیه منشور آتلانتیک محروم نماید.^۱

توافقنامه دو رهبر که به «منشور آتلانتیک» معروف شد، حاوی یک سلسله اصول و قواعد برای روابط بین‌الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم بود. این توافقنامه در پایان دیدار دو رهبر، روز ۱۲ اوت مورد توافق قرار گرفت و بخش آشکار آن روز ۱۴ اوت رسماً منتشر شد. بدین ترتیب، کمتر از نقض بیطرفی ایران، چرچیل و روزولت در عین صحنه نهادن بر «منشور آتلانتیک»، اشغال ایران را نیز تصویب کردند! چرچیل، در تلگرامی که دو روز پس از آغاز حمله^۲ رئیس ستاد مشترک بریتانیا فرستاد، نوشت: «اکنون که مقاومت جدی از جانب ایرانی‌ها مشهود نیست، می‌خواهم بدانم چه طرح‌هایی برای پیشروی و تماس با نیروهای روس و مطمئن ساختن راه‌آهن ایران و تصرف آن دارید؟ قصد ما تنها نگهبانی از منابع نفت نیست، بلکه باید هرچه زودتر به روس‌ها بپیوندیم.»^۳

یک هفته بعد، نخست وزیر بریتانیا، در تلگرامی به وزیر مختار کشورش در تهران، نوشت: «نمی‌توانیم تحول جنگ در این مناطق را پیش‌بینی کنیم. ولی، با شتاب هرچه بیشتر و به هر وسیله‌ای که باشد بهترین راه ارتباط با روسیه به وجود خواهد آمد تا بتوانیم به آن کشور مهمات برسانیم... کوشش می‌کنیم آن‌چه را از ایرانی‌ها می‌خواهیم بر پایه توافق تحصیل نماییم، چون نمی‌خواهیم آن‌ها را با خود دشمن کنیم. لذا شما باید با ملایمت همه امکانات و تسهیلات مورد نظرمان را، حتی با تراند آن‌ها از احتمال اشغال تهران توسط نیروهای روس، تأمین کنید. بیم آن را نداشته باشید که روس‌ها بی‌جهت کارشکنی کنند؛ چون برقراری راهی مطمئن برای دریافت مهمات جنگی امریکایی، نهایت آرزوی آن‌هاست.»^۳

چرچیل در خاطرات خود، در باب اشغال ایران و پیوستن نیروهای اشغالگر به یکدیگر، چنین می‌گوید: «اشغال ایران به آرامی انجام شد. نیروهای بریتانیایی و روس دوستانه با یکدیگر تلاقی کردند و تهران روز هفدهم سپتامبر اشغال گردید. ایجاد راهی برای حمل و نقل مهمات و سایر وسایل جنگی از خلیج فارس به رویی هدف اساسی ما

۱. همان کتاب، صفحه ۲۰.

2. Churchill, p. 483.

3. Ibid., p. 484.

بود. این کار که در سپتامبر ۱۹۴۱ توسط ارتش بریتانیا آغاز گردید، و سپس به وسیلهٔ امریکایی‌ها تکمیل شد، به ما امکان داد که بتوانیم ظرف چهار سال و نیم پنج میلیون تن مهمات به روسیه برسانیم.^۱

ایدن، وزیر خارجه وقت بریتانیا، نیز در خاطرات خود نوشت: «... به این ترتیب، راه آهن سراسری ایران در اختیار ما قرار گرفت و تا پایان جنگ راهی امن و مطمئن بود که از آن بهره‌برداری کردیم. در ابتدا ظرفیت محدود بود ولی با کمک و کوشش امریکایی‌ها وضع آن بهتر شد و با حمل مهمات امریکا و بریتانیا به روسیه، کمک فراوانی به پیروزی ما در جنگ کرد.»^۲

1. Ibid., p. 486.

2. Eden, p. 274.

نخست وزیری فروغی و رفتن رضاشاہ از ایران

جواد عامری: آخرین وزیر کشور رضاشاہ

فروغی وزیران خود را برگزید و پس از معرفی به شاه روز ششم شهریور دولت خود را در جلسه فوق العاده مجلس به شرح زیر معرفی کرد:

محمدعلی فروغی، نخست وزیر؛ علی سهیلی، وزیر امور خارجه؛ جواد عامری، وزیر کشور؛ مجید آهی، وزیر دادگستری؛ اسماعیل مرأت، وزیر فرهنگ؛ محمد سجادی، وزیر راه؛ محمد ابراهیم علم (امیر شوکت‌الملک)، وزیر پست و تلگراف؛ عباسقلی گلشاییان، کفیل وزارت دارایی؛ سرلشگر احمد نخجوان، کفیل وزارت جنگ؛ صادق وثیقی، کفیل وزارت بازرگانی؛ مصطفی قلی رام، رئیس اداره کل کشاورزی. فروغی پس از معرفی دولت در مجلس گفت:

دولت به ورود در برنامه تفصیلی حاجتی نمی‌بیند. همین قدر به استحضار نمایندگان محترم می‌رساند که با نهایت جدیت در حفظ مناسبات حسنی با دُولت خارجه، مخصوصاً همسایگان، و تعقیب اصلاحات خواهد کوشید و چون دولت و ملت ایران صمیمانه طرفدار صلح و مسالمت بوده و می‌باشد، برای آنکه این نیت تزلزل ناپذیر بر جهانیان مکشف گردد، در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به پیروی از نیات صلح خواهانه اعلیحضرت همایونی به

قوای نظامی دستور می‌دهد که از هر گونه عملیات نظامی و مقاومت خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.



ذکاءالملک فروغی و نرزا زند ایشان محمود فروغی.

فروغی پس از این سخنان کوتاه از مجلس رأی اعتماد خواست و نمایندگان مجلس به اتفاق به ایشان رأی اعتماد دادند.^۱ مذاکرات دولت با دو سفارت شوروی و بریتانیا شروع شد و فروغی روز هفتم شهریور اعلامیه زیر را انتشار داد:

در این موقع که مذاکره با نمایندگان دولتين انگلیس و

شوری نسبت به تقاضای اخیر در جریان است، هیأت دولت لازم می‌داند مردم را متوجه کند که اولاً متأنی و خونسردی را پیوسته رعایت کنند و مطمئن باشند که از هیچ اقدامی فروگذار نخواهد شد. ثانیاً اخیراً دیده می‌شود که شایعات و ارجحیت در میان مردم زیاد منتشر می‌شود و موجبات نگرانی خاطرها را فراهم می‌سازد و لزوماً تذکر داده می‌شود که به این شایعات بی‌اساس به هیچ وجه وقعي نگذاشته و به آن‌ها ترتیب اثر ندهند.^۲

روز هفتم شهریور رضاشاه تصمیم به ترک پایتخت گرفت. قرار شده بود خود و خانواده‌اش تهران را ترک کرده و به اصفهان بروند. ولی هیأت وزیران با این تصمیم به مخالفت برخاست و سرانجام قرار بر این شد که شاه و ولی‌عهد در تهران بمانند و لی‌سایر

۱. صورت مذاکرات مجلس شورای ملی، ۶ شهریور ۱۳۲۰.

۲. روزنامه اطلاعات، ۸ شهریور ۱۳۲۰.

اعضای خانواده سلطنتی عازم اصفهان شوند.

برقراری حکومت نظامی

چون بسیاری از اشخاص و خانواده‌ها روی شایعات نگران‌کننده تهران را ترک کرده و یا در صدد ترک پایتخت بودند و بیشتر مغازه‌ها تعطیل شده و مردم از نظر مواد غذایی در مضيقه بودند، برای بازگرداندن آرامش به شهر، روز هشتم شهریور مقررات حکومت نظامی در تهران اعلام شد و شاه پس از مشورت با فروغی و جواد عامری، نخست وزیر و وزیر کشور، سپهبد امیر احمدی را به فرمانداری نظامی تهران منصوب کرد. روز بعد فرماندار نظامی پایتخت اعلامیه‌ای منتشر نمود. در این اعلامیه اخطار شده بود که عبور و مرور از ساعت ۹ شب به کلی ممنوع و اجتماعات و نجمن‌ها به کلی موقوف است و نیز اخطار شده بود که «عموم کسبه و مغازه‌داران بایستی به فوریت دکان‌ها را باز و با گذاشتن کالاهای خود در دسترس مشتریان، مشغول کار خود باشند. هرگاه از روز دوازدهم شهریور مغازه‌ای بدون جهت اقنان‌کننده بسته باشد صاحب مغازه مورد تعقیب واقع خواهد شد». در این اعلامیه ضمناً تصریح شده بود که مأمورین حکومت نظامی که امنیت شهر را بر عهده دارند در صورت لزوم حق دخول به خانه‌های اشخاص مورد سوء ظن و انجام تحقیقات از آن‌ها را خواهند داشت و هر کس مخالفت یا مقاومت کند دستگیر و طبق حکم دادگاه نظامی مجازات خواهد شد.^۱

مسئله مهمی که در اثر اشغال ایران پیش آمد و فقط مسئولین امر – یعنی تنها آن‌هایی که دست‌اندرکار بودند – متوجه و درگیر آن شدند این سوال بود که وضع ما با دول اشغال‌کننده چیست؟ یعنی با آن‌ها در جنگیم یا در صلح؟ سایر مردم به هیچ وجه متوجه این مشکل نبودند. اکنون که سال‌های دراز از آن وقایع ناگوار می‌گذرد و گذشت زمان تندی‌ها و تیزی‌ها را تخفیف داده بسیاری از مردم نمی‌توانند وضع ناهنجار آن روزها را مجسم کنند. آن‌چه وضع را بغرنج تر می‌کرد این بود که رفتار ما ایرانی‌ها – مانند بسیاری دیگر از مردم مشرق‌زمین – براساس احساسات است نه منطق. بدین جهت در آن روزهای مشکل اکثریت قریب به اتفاق ایرانی‌ها طرفدار آلمان بودند در حالی که کشور در اشغال دو دشمن سرسخت آلمان بود. لذا مشکل عمده این بود که چطور می‌توان این دو واقعیت را با هم سازش داد و راهی که به خیر و صلاح کشور باشد پیدا کرد و در عین

حال مردم را هم به قبول آن واداشت.

آنچه وضع را مشکل تر می‌کرد، راه و روش مطبوعات ما بود که تمایل زیادی نسبت به آلمان و فتوحات هیتلر از خود نشان می‌دادند. این امر به دفعات مورد اعتراض انگلیسی‌ها قرار گرفت. ولی هریار به آن‌ها اطمینان داده می‌شد که در مورد درج اخبار هر دو طرف جنگ، به‌طور یکسان از منابع خبری موجود استفاده می‌شود. اما این استدلال و اطمینان که اصولاً صحیح بود آن‌ها را آرام نمی‌کرد. علت این بود که متفقین روی هم رفته در ایران فقط یک خبرگزاری (روپرتر) داشتند. در حالی که کشورهای محور، اولًاً دو خبرگزاری آلمان و ایتالیا را در دست داشتند و ثانیاً خبرگزاری ژاپن هم، حتی پیش از ورود آن کشور به جنگ، همیشه جانب متحده‌ین را می‌گرفت. اشکال عمدۀ دیگر این بود که روپرتر اخبار خود را تنها به زبان انگلیسی مخابره می‌کرد، این حالی که خبرنگاران و سایر کارمندان مطبوعات ایران اکثرًا به زبان فرانسه آشنا بودند. بعداً انگلیسی‌ها برای جبران این امر ترتیبی دادند که دو فرانسوی طرفدار ژنرال دوگل مقیم ایران اخبار روپرتر را به فرانسه ترجمه کنند و در اختیار مطبوعات ایران بگذارند.^۱

گفتگوی ترک مخاصمه و انعقاد پیمان سه جانبه

با اشغال نظامی ایران، آنچه مظهر استقلال، حاکمیت و یکپارچگی کشور ما بود از میان رفت. و گرچه تشکیلات سیاسی و اداری کشور به‌ظاهر همچنان پابرجا بود، و قوای سه‌گانه به کار خود اشتغال داشتند، معهذا اختیار تصمیم درباره سرنوشت کشور، با ایرانیان نبود.

خطاطهٔ تلحیق قرارداد ۱۹۰۷ در مورد تقسیم ایران به مناطق نفوذ روسیه و بریتانیا نیز هنوز در یادها بود. از این‌رو، اولیای دولت ایران کوشش کردند ترتیباتی فراهم شود تا اشغال نظامی دوران جنگ دوم به صورت ادامه اقدام ۱۹۰۷ روس‌ها و انگلیسی‌ها در نیاید. لذا، تنظیم یک سند حقوقی بین‌المللی حائز کمال اهمیت بود. مسئولان ایرانی می‌خواستند با انعقاد یک قرارداد بین‌المللی تضمینی داشته باشند که نیروهای خارجی، پس از خاتمه جنگ، ایران را ترک خواهند کرد. در این‌جا شاید لازم به تذکر باشد که استناد وزارت امور خارجه امریکا حاکی از این است که امریکایی‌ها نیز نگران این موضوع بودند و در نتیجه دولت‌های شوروی و بریتانیا را تحت فشار گذاشتند تا با

امضای یک سند رسمی حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران را تعهد نمایند.^۱ بدین جهت، از روز ششم شهریور، فروغی، عامری^۲ و سهیلی برای ترک مخاصمه با سفیر شوروی و وزیر مختار بریتانیا وارد گفتگو شدند. در پی این گفتگوها، دو سفارت در هشتم شهریور برای شرایط مذاکرات صلح این نامه مشترک را به وزارت امور خارجه ایران نوشتند:

[نامه دو سفارت]

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت بریتانیای کبیر چنان‌که در نامه سورخ ۲۵ آوت سال جاری خود اشعار داشته‌اند هیچ‌گونه مقاصلی که مخالف استقلال ایران و یا تمامیت ارضی آن باشد ندارند. آن‌ها مجبور شدند به عملیات نظامی در خاک ایران مبادرت ورزند، چون دولت ایران به پیشنهادات آن‌ها عطف توجه نکرد. با این حال این اقدامات به هیچ‌وجه خود ایران نیست. این اقدامات فقط متوجه تهدیداتی است که به امنیت دولت اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان و خود ایران به وسیله عملیات آلمانی‌هایی که مقامات برجسته‌ای را در تمام ایران اشغال نموده‌اند وارد گردیده است. چنان‌چه در حال حاضر دولت ایران حاضر به همکاری باشد هیچ سبیلی برای این‌که عملیات جنگی ادامه داشته باشد وجود نخواهد داشت. ولی دولت شوروی و دولت بریتانیای کبیر در نظر دارند که از دولت ایران تضمیناتی راجع به این‌که دولت ایران اکنون حقیقتاً مایل است منافع حقه آن‌ها را تأمین نماید بگیرند. تضمینات از این قرار است:

الف. دولت ایران باید قوای خود را در جنوب خطی که از مغرب به مشرق از نقاط زیر می‌گذرد عقب ببرد. قصبه اشنو در جنوب غربی دریاچه رضاییه، حیدرآباد و میاندوآب (در جنوب دریاچه رضاییه)، زنجان، قزوین و خرم‌آباد در ساحل جنوبی دریای خزر، بابل، زیرآب سمنان، شاهزاده و در مشرق علی‌آباد (شاهی).

۱. دبیری، بحران آذربایجان، صفحه ۳۹.

۲. همان‌طور که یکی از پژوهشگران معتبر تاریخ معاصر ایران نوشه است: «عامری در کابینه فروغی پست وزارت کشور را به عهده داشت. اما در حقیقت، وزیر خارجه پست پرده و مشاور سیاسی نخست وزیر بود. فروغی در همه کارها تا او مشورت نمی‌کرد دست به هیچ کاری نمی‌زد. فروغی به عامری عقیده داشت و او را یک سیاستمدار کارکشته و استخواندار می‌دانست و مخصوصاً در آن روزهای بحرانی و تاریک وجودش را برای کابینه خود یک وزنه سنگین می‌شمرد».

نواحی واقعه در شمال این خط باید موقتاً در تصرف نیروی شوروی باشد. دولت ایران باید به نیروی خود امر بدهد که در شمال و مشرق خطی که از نقاط زیر می‌گذرد عقب بنشینند: خانقین، کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجدسلیمان، هفت‌گل، گچساران، رامهرمز، و بندر دیلم. نواحی واقعه در جنوب و مغرب این خط را موقتاً قشون انگلیس اشغال می‌نماید.

ب. دولت ایران باید در ظرف یک هفته تمام کلنی آلمانی را به استثنای هیأت سفارت آلمان و چند نفر تکنیسین‌های متخصص که مشاغل آن‌ها مربوط به وسائل ارتباطی و یا مؤسساتی که جنبه نظامی دارند نباشد، خارج نماید. سیاهه آلمانی‌هایی که در ایران خواهند ماند (واز آن جمله خواهد بود کارمندان سفارت آلمان) باید با موافقت سفارت شوروی و سفارت انگلیس در تهران تنظیم شود.

ج. دولت ایران باید تعهد نماید که آلمانی‌ها را به خاک ایران راه ندهد.

د. دولت ایران باید تعهد نماید هیچ‌گونه موانعی [کذا] برای حمل و نقل کالاهایی (از جمله مواد جنگی) که به مقصد اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیای کبیر حمل می‌شود ایجاد ننماید و همچنین کل کالاهای موادی را که در راه‌های شوسه و راه آهن ایران و یا در خطوط هوایی حمل می‌شوند، تسهیل نماید.

ه. به مؤسسات دولت اتحاد جماهیر شوروی برای توسعه کار نفت در کویر خوریان – مطابق قرارداد ایران و شوروی – و همچنین برای توسعه امور شیلات در سواحل جنوبی دریای خزر، مطابق قرارداد ایران و شوروی راجع به شیلات بذل مساعدت نماید.

و. دولت ایران باید تعهد نماید که بی‌طرفی را حفظ نموده و بر ضرر منافع شوروی و انگلستان در مخاصمه‌ای که نتیجه تجاوزات آلمان می‌باشد به هیچ عنوان اقدامی ننماید.

دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت انگلستان از طرف خود در مطالب زیر موافقت می‌نمایند:

۱. با دولت ایران در انجام امور اقتصادی آن کمک و مساعدت نمایند.
۲. حرکت نیروی شوروی و انگلستان را در آینده متوقف سازند و به محض این‌که وضعیت جنگی اجازه بدهد نیروی خود را از خاک ایران خارج ننمایند.

دولت شوروی همچنین موافقت دارد:

ز. پرداخت حق الامتیاز شیلات سواحل جنوبی بحر خزر را بر وفق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ آدامه دهد.

دولت بریتانیای کبیر موافقت دارد:

ح. پرداخت حقوقی را که از بابت اجاره بهای نقاط نفت خیز و غیره، به طوری که تاکنون معمول بوده، آدامه دهد.^۱

دولت ایران به یادداشت مشترک بریتانیا و شوروی درباره شرایط آغاز گفتگوی صلح
به شرح زیر پاسخ داد.

[پاسخ دولت ایران]

آقای...، محترماً در پاسخ نامه مورخ ۸ شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ آوت) آن جناب اشمار می‌دارد:

این که مرقوم شده است دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی هیچ قصدی بر علیه استقلال و تمامیت خاک ایران ندارند و عملیاتی که اخیراً واقع شده بر ضد ایران نیست و در صورتی که دولت ایران حاضر برای همکاری باشد عملیات خصمانه آدامه نخواهد یافت، دولت ایران از این اظهار رسمی اخذ سند می‌نماید و با اعتماد کامل انتظار دارد از اقدامات آن دو دولت چنان که صریحاً وعده داده‌اند، هیچ نوع لطمی به استقلال کامل و تمامیت خاک ایران وارد نخواهد آمد.

این که اظهار کرده‌اند که دولت ایران تضمین کنند که منافع حقه آن‌ها را رعایت خواهد کرد، دولت شاهنشاهی ایران کاملاً اطمینان می‌دهد که نه در گذشته و نه در آینده هیچ قصد نداشته و ندارد که منافع آن دو دولت در ایران مختل شود یا اقدامی برخلاف دوستی و مناسبات هم‌جواری که در بین بوده و هست، به عمل آید.

اما در باب تقاضاهایی که در نامه مزبور از دولت ایران نموده‌اند:

۱. این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به قوای خود امر دهد که به طرف شمال و مشرق خطی که از نقاط خانقین، کرمانشاه، خرم‌آباد، مسجد سلیمان، هفت‌گل، گچساران، رامهرمز و بندر دیلم می‌گذرد عقب بکشد و قوای دولت انگلستان در نواحی جنوب و

۱. تبریان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۸۸-۸۹ و پیمان سه جانبه از انتشارات مرکز اسناد و آمار کمیته مرکز آموزش و اطلاعات مردم.

جنوب غربی این خط اقامت کنند، و نیز دولت ایران قوای خود را به طرف جنوب خطی که از مغرب به مشرق از قصبه اشنو در جنوب غربی رضایه و حیدرآباد و میاندوآب در جنوب دریاچه رضایه و زنجان، قزوین و خرم آباد در جنوب دریای خزر، و بابل، زیرآب، سمنان، شاهروド و علی آباد (شاهی) [که در مشرق می گذرد عقب بکشد، و قوای سوری موقتاً در نواحی واقعه در شمال این خط اقامت نماید، اظهار می شود که دولت ایران اصولاً این پیشنهاد را برای مدتی که اوضاع جنگ کنونی ایجاب می کند می پذیرد. ضمناً چون یقین دارد که خود دولتین هم قصد ندارند تقاطعی که در آنها قوای خود را موقتاً اقامت می دهند وسیع باشد و نیز نظر به ملاحظاتی که شفاهان گفته شد، تقاضا می کند در قسمت جنوب، حدود ناحیه منظور نظر طوری معین شود که شهرهای خرم آباد و دزفول در آن ناحیه واقع نشود و در قسمت شمال هم شهرهای قزوین، سمنان و شاهروド از این خط خارج شود. در این موضوع لازم می داند نکات زیر را اشعار دارد:

الف. دولت شاهنشاهی ایران تصور می کند دولت انگلستان موافقت دارد که قوای ایران شهر کرمانشاه را تخلیه نکند.

ب. بنابر اصلی که آن دو دولت در آغاز نامه خود تصريح کرده اند مسلم است که در نواحی ای که قوای دولت بر تابعیت کمیر یا سوری اقامت خواهند کرد متعلقات دولت و ملت ایران کاملاً محفوظ و اختیارات دولت ایران بر حسب استقلال تمام خود راجع به وظایفی که نسبت به امور کشور بر عهده دارد کاملاً برقرار خواهد بود و از طرف قوای آن دو دولت به هیچ وجه عملیاتی که منافی با آن اختیارات باشد واقع نخواهد شد و ادارات دولتی و ملی ایران آزادانه به وظایف خود –طبق مقررات کشور ایران – عمل خواهند کرد. قوای شهریانی و امنیه نیز مشمول همین اصل خواهند بود.

ج. قوای دولت انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی هر جا اقامت دارند از حيث خوار و بار و لوازم زندگانی و مسکن و سایر حوایج بر دولت و ملت ایران تحملی نخواهند شد و تهیه لوازم مزبور بر عهده خودشان خواهد بود. در قسمتی که از داخله تهیه می نمایند باید مطابق مقررات کشور به طریقی باشد که مضيقه ای پیش نیاید.

د. مأمورین دولتین انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در نقاطی که قوای آنها اقامت دارند دستورهای لازم خواهند داد به این که قوای مزبور و افراد آنها حتی الامکان تماس با اهالی نداشته باشند تا از وقوع احتمالی قضاایی نامطلوب احتراز شود.

۲. این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران در ظرف یک هفته تمام آلمانی‌ها را به استثنای کارمندان سفارت آلمان و بعضی متخصصین فنی که کار آن‌ها مربوط به وسائل ارتباط یا اعمال نظامی نباشد از ایران خارج نماید، اشعار می‌دارد دولت ایران موافقت خود را با این تقاضا اعلام می‌کند و چون خروج آن‌ها از راههای باید بشود که قوای آن دو دولت در آنجا اقامت دارند، البته اقدام خواهند نمود که اتباع آلمانی که خارج می‌شوند بدون مزاحمت از آن نواحی عبور نمایند و از طرف قوا و مأمورین آن دو دولت تعرضی به آن‌ها نشود.

۳. راجع به این که بعد از این دولت ایران اجازه ندهد اتباع آلمانی به خاک ایران وارد شوند اشکالی نیست. بدینهی است این قید محدودیه مدتی است که مخاصمه فعلی بین آن دو دولت و دولت آلمان ادامه دارد.

۴. این که تقاضا کرده‌اند دولت ایران به هیچ‌وجه اشکالی برای حمل اجناس و مهمات جنگی به مقصد بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی پیش نیاورد و حمل آن‌ها را به وسیله راههای شوسه و راه آهن یا راههای هوایی تسهیل نماید، دولت شاهنشاهی موافقت خود را در این باب اشعار می‌داد. البته تسهیلاتی که دولت ایران تعهد خواهد نمود در حدود تمکن و موجودیت وسائل خواهد بود به طوری که مایه تضییقی برای دولت ایران و ایرانیان فراهم نشود.

۵. این که اظهار داشته‌اند که دولت ایران تعهد کنند بی‌طرف مانده و اقدامی نکنند که به منافع دولت انگلستان و اتحاد جماهیر شوروی در این منازعه آن‌ها با دولت آلمان خللی وارد آورد، لزوماً اشعار می‌دارد که راجع به بی‌طرفی به طوری که اطلاع دارند دولت ایران از آغاز جنگ اروپا به طیب خاطر بی‌طرفی خود را اعلام داشت و به هیچ‌وجه از شرایط این بی‌طرفی تخلف نکرده بود و بعد‌ها نیز در این تصمیم خود باقی خواهد بود و نیز دولت ایران هیچ‌گاه راضی نبوده و تجواد بود که به منافع حقه آن دو دولت در ایران خللی وارد آید. امیدوار است که اولیای آن دو دولت نیز در تفسیر این عبارت و تطبیق این معنی با موارد عمل، حسن تفاهم را از مدنظر دور ندارند تا از بروز هرگونه مشکلات [کذا] اجتناب شود.

۶. به طوری که در نامه خود و عده داده‌اند که به دولت ایران در حوابیج اقتصادی آن مساعدت نمایند، یقین است که در اجرای این مقصود خرید کالاهای صادراتی ایران را نیز منظور داشته و نیز اقدام لازم به عمل خواهند آورد که اجتناس متعلق به ایران که

اکنون در حدود متصرفات انگلستان و یا خاک دولت شوروی متوقف مانده، هر چه زودتر به ایران حمل شود و از آن جهت برای این کشور گشایش دست دهد.

۷. نسبت به وعده صریحی که آن دو دولت داده‌اند که پیشرفت قوای انگلیس و شوروی را متوقف سازند و به زودی که اوضاع جنگ کنونی اجازه دهد، آن‌ها را از خاک ایران بیرون ببرند، دولت ایران از این فقره اتخاذ سند می‌نماید و اعتماد خود را نسبت به این اظهارات دو دولت اشعار می‌دارد.

۸. این که اظهار داشته‌اند حق الامتیاز نفت شرکت ایران و انگلیس مانند گذشته پرداخته خواهد شد، و دولت شوروی هم موافق قرارداد ایران و شوروی مورخ اول اکتبر ۱۹۲۷ حقوق دولت ایران را از بابت شیلات سواحل جنوبی پس از خزر کماکان خواهد پرداخت، موجب امتنان است.

۹. در خاتمه اشعار می‌دارد که چون ضمن عملیاتی که از روز سوم شهریور به بعد واقع شده، ممکن است اسلحه و مهمات و اشیایی از قوا و متعلقات ایران به دست قوای آن دو دولت افتاده باشد، نظر به عوالم دوستی که فیما بین این دولت با دولت بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی برقرار است، انتظار دارد که آن‌ها را مسترد سازند، و نیز چون در ضمن عملیات قوای آن دو دولت خسارات مالی و خرامی‌ها و اتلاف نفوس واقع شده است، امیدوار است از طرف آن دو دولت نیات دوستانه منصفانه درباره ترمیم آن‌ها ابراز شود. خاصه که قسمتی از این قضایای ناگوار پس از آن روی داده است که دولت ایران به قوای خود امر ترک مقاومت نموده بود.^۱

همان روز یادداشت زیر نیز درباره نفت خوریان^۲ از طریق وزارت امور خارجه به سفارت شوروی ارسال شد:

... در باب نفت خوریان، در عین اشعار موافقت با همکاری دو دولت ایران و شوروی

۱. تبرانیان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۹۱-۹۲.

۲. در ماجراهی تأسف‌انگیز شهریور ۲۰، همان‌طور می‌دانیم، بخش‌های جنوبی و غربی ایران به اشغال نیروهای انگلیسی و قسمت‌های شمالی کشور به تصرف سربازان روس درآمد. شاید به‌خاطر چشم‌داشت شوروی به نفت خوریان، سمنان به صورت یکی از پایگاه‌های مهم نیروهای شوروی در ایران درآمد و تعداد بسیار زیادی سرباز روس در قسمت‌های شمال شهرستان سمنان (باغ‌امیر و اطراف آن) مستقر شدند. مدت توقف این نیرو در سمنان تا اسفندماه سال ۱۳۲۴ به طول انجامید (حقیقت، عبدالرفیع، تاریخ سمنان، صفحات ۲۹۴-۲۹۵).

از استفاده از این منبع ثروت، لازم است این نکته را مذکور گردد که در عهدنامه ایران و شوروی از امتیاز نفت خوریان ذکری نشده است. اگر مظور قراردادهای دیگری است که بین دو دولت ایران و شوروی منعقد شده و با نفت کویر خوریان مناسبت دارد، چنان‌که شفاهاً مذاکره شد هر قراری در این باب داده شده باشد، چون چندین سال متroxk مانده و عملی نشده و ممکن است با مقتضیات حقیقی وفق ندهد، بنابراین اولیای دولت ایران حاضرند که با اولیای دولت شوروی برای عقد قرارداد راجع به نفت کویر خوریان داخل مذاکره شده، استفاده هر دو طرف را از این حیث تأمین نمایند...^۱

در حالی‌که این یادداشت‌ها میان دو سفارت و دولت ایران مبادله می‌شد، راه‌آهن ایران از بندر شاهپور تا پایتخت در اختیار مأمورین انگلیسی و اوپاپاپخت تا بندر شاه در اختیار مأمورین شوروی بود. در تمامی نقاط مسیر راه‌آهن شمال به جنوب، مسافرین ایرانی به سختی می‌توانستند مسافت را کنند و هر وقت به معدودی از مسافران در ایستگاه‌ها اجازه مسافت با قطار درجه سوم داده می‌شد و وقتی سوار قطار می‌شدند حتماً باید کارت شناسایی عکس‌دار ارائه می‌دادند و گرنه آن‌ها را در اولین ایستگاه پیاده می‌کردند.^۲

اسلحة سیک و سنگین امریکایی که برای کمک به شوروی به بندر شاهپور می‌رسید، توسط مأمورین انگلیسی به تهران فرستاده می‌شد و در تهران به مأمورین شوروی که راه‌آهن تهران-شمال را در اختیار داشتند تحویل می‌گردید. کمک‌های فنی و اقتصادی انگلیس هم که از هندوستان و از طریق خراسان برای شوروی می‌رسید، در مشهد به آن‌ها تحویل داده می‌شد و آن‌ها آن لوازم یا کالاهای را با کامیون‌های بزرگ از مرز با جگیران به شوروی می‌بردند. ظرفیت راه‌آهن ایران با افزایش لکوموتیوها و واگن‌ها و با فعالیت گروه فنی ارتش امریکا به زودی چند برابر شد. مأمورین شوروی در پیرامون تهران، در آغاز راه تهران-شمال و تهران-مشهد پست‌های حفاظتی مستقر نموده و مسافرین را که رهسپار شمال یا مشهد بودند، دقیقاً بازرسی می‌کردند و چمدان‌ها و دیگر وسایل آنان را نیز مورد تفتش قرار می‌دادند. این مأموران حفاظتی گاهی برای مسافرین ایجاد مشکل می‌نمودند، مشکلی که تنها از طریق سفارت شوروی ممکن بود حل شود.^۳

۱. تبرانیان، ایران در اشغال متفقین، صفحه ۹۲. ۲. قانونی، صفحات ۹۵-۹۶.

۳. پس از حمله هواپیماهای جنگی ژاپن به «بندر پرل هاربر»، مهمترین پایگاه نظامی امریکا در اقیانوس

در همین اوقات بخش فارسی رادیو برلن پر خاشگری و ناسزاگویی خود را، که پس از تسلیم ایران در برایر متفقین نسبت به رضا شاه و دولت ایران آغاز کرده بود، شدت بخشید. حملات رادیو بی‌بی‌سی، لندن و رادیو دهلی نسبت به رضا شاه نیز شدت یافت و برکناری او را به عنوان راه حل مشکل ایران پیشنهاد می‌کردند. در همین حال «اتل» وزیر مختار آلمان روز چهارم سپتامبر ۱۹۴۱ (۱۲ شهریور ۱۳۲۰) به وزارت امور خارجه اعلام کرد که حفظ منافع آلمان در نقاط اشغال شده از طرف نیروهای متفقین بر عهده دولت سوئد و سفارت سوئد خواهد بود و وزارت امور خارجه این موضوع را طی نامه ۱۳۲۰/۶/۱۳-۲۴۶۵۴-۲۹۹۲ به وزارت کشور ابلاغ کرد.^۱

الف) ایش گرانی و کمبود مواد غذایی

استقرار نیروهای متفقین در ایران موجب گرانی بیش از حد ارزاق عمومی شد. متفقین برای مصرف نیروهای خود گندم، جو، سیب‌زمینی، برنج، عدس، لوبیا، گاو و گوسفند و دیگر مواد خوراکی را به مقدار زیاد به واسطگی دلالان ایرانی خریداری می‌کردند و به وسیله کامیون به محل تمرکز نیروهای خود، و حتی به خارج از مرز ایران،

آرام، و نابود ساختن ناوگان دریایی امریکا در هفتم دسامبر ۱۹۴۱ (۱۶ آذر ۱۳۲۰)، کنگره امریکا همان روز رسمیاً به ژاپن اعلان جنگ داد. سپس نیروهای فنی ارتش امریکا مشتمل بر سی هزار نفر به فرماندهی «ژنرال کانالی» برای تسریع در کمک‌رسانی به شوروی و نقل و انتقال جنگ افزارهای سبک و سنگین و نیز مواد غذایی وارد ایران شدند و گروهی از آنان در راه‌آهن جنوب و ایستگاه راه‌آهن تهران مستقر گردیدند و از طرف وزارت جنگ ساختمان‌های امیرآباد که برای استقرار تیپ مهندسی ارتش ایران ساخته می‌شد موقتاً در اختیار ارتش امریکا قرار گرفت. امریکایی‌ها قسمتی از ساختمان را تکمیل کردند و برای اقامت نیروهای خود در ایران با دولت ایران قراردادی امضا نمودند. بندرها، راه‌ها و فرودگاه‌ها را از خلیج فارس تا تهران تحويل گرفتند ولی فقط در کارهای فنی دخالت می‌کردند. مستول امنیت تمام این مراکز ارتش انگلیس بود و روی هم چهار میلیون تن تجهیزات و کالا، یکصد و پنجاه هزار وسیله نقلیه، یک هزار و چهارصد بمب‌افکن و دو هزار و یکصد هواپیما توسط ارتش امریکا در تهران و قزوین تحويل ارتش سرخ شد. (اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۲۸۶) واز سال ۱۳۲۱ یک هیأت مستشار نظامی امریکایی مرکب از یازده افسر به ریاست «ژنرال کلارنس ریدلی» در وزارت جنگ ایران مستقر شد و نیز «سرهنگ شوار تسکپف» امریکایی به عنوان مستشار ژاندارمری و برای تجدید سازمان ژاندارمری ایران در ژاندارمری کل کشور مشغول به کار گردید. و دولت ایران به تقاضای دولت امریکا و موافقت دول بریتانیا و شوروی روابط خود را با ژاپن قطع کرد و در چهاردهم اردیبهشت ۱۳۲۱ سفارت ژاپن در تهران و سفارت ایران در توکیو تعطیل شد و ابوالقاسم نجم، وزیر مختار ایران در توکیو، به تهران بازگشت.

^۱. گنجینه استناد، سال اول، دفتر دوم.

می فرستادند. این خرید کلی متفقین موجب کمیابی و گرانی خواربار و ایجاد قحطی در تهران و بیشتر نقاط ایران می شد. کسبه سودجو هم کالاهای مورد نیاز عمومی را اختکار می کردند تا هر چه گران تر بفروشند، برای نمونه، بهای برنج خوب (برنج دم سیاه) از کیلویی ۳ ریال به کیلویی ۷ ریال و سیب زمینی از کیلویی ۱ ریال به کیلویی ۲ ریال و روغن از ۳ کیلو ۲۵ ریال به ۳ کیلو ۷۰ ریال و گوشت گوسفند از کیلویی ۱۵ ریال به کیلویی ۳۰ ریال افزایش یافت. حتی نان خالی بسیار کمیاب بود. در تهران، خوراک بسیاری از مردم نوعی نان سفت و تیره رنگ بود که به نام «نان سیلو» معروف شده بود و برخی از عوام آن را «نان آجری» می نامیدند، چون خیلی شبیه آجر بود. گاهی در داخل این نوع نان سوسک و مگس هم پیدا می شد. به هر حال وضع خوابان در کشور اسفناک بود و این امر تا حدی معلول این بود که متفقین به تعهدات خود وفا نمی کردند. تنها اثر مشتبث ورود نیروهای متفقین به ایران، در هم شکستن قدرت نامحدود شهربانی و ایجاد فضای باز سیاسی بود. اما در این فضای هم اگر کسی برخلاف مصلحت متفقین قدمی بر می داشت یا چیز می نوشت، به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد ایذای آنان قرار می گرفت. به درخواست متفقین یا به دستور آنها رادیویی اتومبیل ها جمع آوری شد و در اماکن عمومی پخش اخبار خارجی رادیویی مربوط به جنگ، به خصوص استفاده از برنامه بخش فارسی رادیو برلن، ممنوع گردید.^۱

قطع رابطه با کشورهای محور

در حالی که گفتگوی صلح میان دولت ایران و سفارتخانه های انگلیس و روس ادامه داشت، از نظر دو سفارت، به خصوص سفارت انگلیس، نخستین شرط پیشرفت مذاکرات صلح، قطع رابطه ایران با آلمان و ایتالیا و متحданشان (بلغارستان و رومانی و مجارستان) بود.

در این زمان شهربانی کل کشور به دستور جواد عامری، وزیر کشور، به اتباع آلمان و ایتالیا توصیه می کرد که به محل سفارت کشور خود در تهران پناهنده شوند. سهیلی، وزیر امور خارجه، در ساعت ۸ بعداز ظهر نوزدهم شهریور «اتل» وزیر مختار آلمان و «پتروچی» سفیر ایتالیا را به وزارت امور خارجه فراخواند و درخواست همراه با فشار سفارتخانه های انگلیس و شوروی را مبنی بر تعطیل سفارتخانه های آن دو کشور به

اطلاع آن‌ها رساند و از آن‌ها خواست این موضوع را به دولت متبع خود پیشنهاد کنند. آن دولت موافقت کردند، مشروط بر آن‌که هیأت‌های سیاسی و اتباع دولت کشور بتوانند در امنیت کامل ایران را ترک نمایند و وسیله نقلیه و روادید لازم برای مسافرت از طریق ترکیه در اختیار آنان گذارد شود. چند روز بعد دولت‌های بریتانیا و شوروی در خواست کردند که اتباع آلمان در ایران به نمایندگان آن دولت تحويل داده شوند و سفارت آلمان در تهران تا ۲۶ شهریور (۱۷ سپتامبر) برچیده شود و کارکنان سفارت آلمان، ایران را ترک نمایند.^۱

دولت ایران تا حدی مقاومت کرد ولی متفقین به تهدید نظامی متول شدند و قسمتی از نیروهای آن‌ها از قزوین و اراک وارد تهران شدند (۷ سپتامبر) و تهران اشغال گردید. دولت ایران صورت عده‌ای از آلمانی‌ها را که می‌باشست از ایران اخراج شوند در اختیار سفارت آلمان گذاشت و با اطلاع آن سفارت روزهای ۲۱ و ۲۲ شهریور سیصد و ده نفر از اتباع آلمان برای خروج از ایران به قزوین و اهواز اعزام شدند و گروهی زن و کودک آلمانی نیز از راه بازرگان ایران را ترک کردند و در حالی که کارمندان سیاسی و اداری سفارت و شماری از افراد آلمانی در سفارت مانده بودند، «اتل» وزیر مختار آلمان به وزارت امور خارجه ایران اخطار کرد و چنین نوشت:

دولت شاهنشاهی ایران خود را ناچار دیده است اتباع آلمانی مقیم خاک ایران را اخراج نماید. یک قسمت بزرگ اتباع آلمانی از منطقه اشغال نشده ایران تاکنون خارج شده و مابقی می‌باشند در مدت کوتاهی خارج شوند. این اقدامات دولت شاهنشاهی ایران به منزله الغای ترارداد مودت بین آلمان و ایران مورخ ۲۷ فوریه ۱۹۲۹ و همچنین قرارداد اقامت بین دولت آلمان و دولت شاهنشاهی ایران بوده و دولت شاهنشاهی را نسبت به کلیه خساراتی که در اثر اخراج و یا تسليم افراد اتباع آلمان چه به شخص آن‌ها و چه به اموال و حقوق و منافع آن‌ها وارد آمده و در آتیه وارد خواهد آمد مسئول می‌داند. دولت آلمان این حق را برای خود محفوظ خواهد داشت که در موقع ضروری صورتی از کلیه دعاوی آن‌ها تنظیم و ارسال دارد.

^۱ وزیر مختار آلمان «اتل»^۲

۱. تبرایان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۱۲۴-۱۲۵.

۲. همان کتاب، صفحه ۱۳۶.

سرانجام در ۲۶ شهریور سفارتخانه‌های آلمان و ایتالیا در تهران تعطیل شد. بیشتر اعضای سیاسی دو سفارت تحت نظر مأمورین انگلیسی از طریق ترکیه ایران را ترک گفتند. شماری از اتباع آلمان به اسارت شوروی‌ها درآمدند و شماری هم به انگلیس‌ها تحويل داده شدند.^۱ روز ۳۱ شهریور روابط ایران با آلمان، ایتالیا، بلغارستان، رومانی و مجارستان قطع گردید. سفارتخانه‌های ایران هم در همین روز در آلمان، ایتالیا و رومانی بسته شد؛ سفارت‌های سوئیس حفظ منافع اتباع ایتالیا، بلغارستان، رومانی و مجارستان را در ایران بر عهده گرفتند.^۲

در روزهای آغازین بهمن ماه عده‌ای از اتباع ایتالیا، بلغارستان و مجارستان که اجباراً در تهران مانده بودند، به دستور مقامات انگلیسی بازداشت شده تحويل آن مقامات گردیدند. روز هشتم بهمن عده‌ای از آن‌ها را با قطار به مقصد بندر شاهپور حرکت دادند، و عده‌ای دیگر را روز سیزدهم بهمن از همین راه برای بازگشت به میهن‌شان روانه کردند.^۳

تبیید رضا شاه

یکی از هدف‌های متفقین در اشغال ایران، تبعید رضا شاه بود. چون گذشته از آن‌که از او ناراضی بودند، حضور او را مانع استقرار نفوذ کامل خود در ایران می‌دانستند و با حضور او ممکن نبود آن‌چه می‌خواهند انجام دهند. انگلیسی‌ها به خصوص کوشش رضا شاه برای افزایش درآمد ایران از نفت جنوب را فراموش نکرده و بدین‌وسیله می‌خواستند از او انتقام بگیرند.

به روایتی، دو دولت اشغالگر در آغاز، استقرار رژیم جمهوری را در ایران خواستار بودند. و دولت انگلیس در نظر داشت عبدالحمید میرزا قاجار (فرزند محمدحسن میرزا

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۱۲۳.

۲. روابط خارجی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، صفحات ۱۱، ۲۴، ۲۹ و ۶۸. توضیح آخرین سفیر ایران در آلمان موسی نوری اسفندیاری و در ایتالیا مصطفی عدل و در رومانی محسن رئیس بودند که در روزهای پایان شهریور و آغاز مهر ماه سفارتخانه‌هارا بستند و محل مأموریت خود را ترک گفتند. در اسفند ۱۳۲۲، در زمان نخست وزیری سهیلی، با توجه به اوضاع عمومی جنگ، دولت ایران برای خوشامد متفقین به آلمان اعلان جنگ داد ولی این اعلان جنگ در حقیقت اعلام حالت جنگ بود، نه شرکت در آن. (قانعی، صفحه ۱۰۰).

۳. تبریان، ایران در اشغال متفقین، صفحات ۳۲۳-۳۲۴.

قاجار) را که در نیروی دریایی انگلیس خدمت می‌کرد و به زبان فارسی هم تسلط زیادی نداشت، به سلطنت ایران برگزیند.^۱

نظریه دیگر این بود که حمید رضا پهلوی، فرزند کوچک رضا شاه، موقتاً، با تعیین یک نایب‌السلطنه، عنوان پادشاه ایران را داشته باشد تا پس از پایان جنگ تکلیف قطعی ایران روشن شود.^۲

ولی فروغی هیچ یک از این تغییرات را در آن زمان مصلحت ندانست و به وزیر مختار انگلیس و سفير شوروی فهماند که در شرایط خاص آن زمان چنین تغییراتی باعث آشتفتگی بیشتر اوضاع ایران خواهد شد و این به مصلحت ایران و نیز به مصلحت متفقین خواهد بود.

اما فروغی برکناری رضاشاه را اقدامی ناگزیر می‌دانست. رضا شاه که در این روزها در حالت تردید و نگرانی به سر می‌برد، از نظر متفقین درباره خودش نیز کاملاً آگاهی داشت. لذا پس از آن‌که در شب ۲۵ شهریور خبر حرکت نیروهای شوروی از قزوین به تهران، به منظور تهدید شاه، منتشر گردید، رضاشاه آماده کناره‌گیری شد و فروغی، برای رفع تهدید متفقین، متمایل و مقاعده به گرفتن استعفای او شد.

فروغی در ساعت پنج بامداد ۲۵ شهریور در کاخ مرمر به دیدار شاه رفت. او تصمیم و تهدید دولت‌های انگلیس و شوروی و احتمال اقدام نظامی آن‌ها و خطری را که احتمالاً متوجه کشور و مردم و شخص شاه و خانواده او می‌شد، آشکارا بازگفت. شاه ناچار پذیرفت، و فروغی همان‌جا متن استعفانامه رضا شاه را با خط خود نوشت و به امضای ایشان رساند.

متن استعفانامه رضا شاه به شرح زیر بود:

نظر به این‌که من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوانی به کارهای کشور، که مراقبت دائم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد.

۱. مجله اطلاعات هفتگی، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۷۰. توضیح: برخی حتی نوشه‌اند که وزیر مختار بریتانیا پیش از استعفای رضاشاه، یک شب بی خبر به اصفهان رفت و با اکبر مسعود (صارم‌الدوله)، تنها شخصیت قدرتمند دودمان قاجاریه، درباره گزینش «عبدالحمید میرزا» یا یکی دیگر از افراد دودمان قاجاریه و یا خود اکبر مسعود با او گفتگو کرد؛ ولی صارم‌الدوله با دلیل و برهان نظریه او را رد نمود. (قانعی، صفحه ۱۰۰). ولی این مطلب از طرف بیشتر نویسنده‌گان با تردید تلقی شده است.

۲. صفاتی، رهبران مشروطه، جلد دوم، چاپ ۱۳۶۳، صفحه ۵۵۹.

بنابراین سلطنت را به ولیعهد خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسند و آن‌چه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان متظور دارند.

تهران، کاخ مرمر به تاریخ ۲۵ شهریور

فروغی سپس به ساختمان نخست وزیری رفت و استعفای شاه را با وزیران در میان نهاد و در ساعت یازده بامداد به اتفاق وزراء در مجلس شورای ملی حاضر شد و با قرائت استعفانامه رضا شاه در جلسه علنی مجلس، پادشاهی ولیعهد (محمد رضا پهلوی) را اعلام داشت.^۱

بلافاصله پس از آن، در حالی که رضا شاه هنوز از ایران خارج نشده بود، نمایندگانی که تا روز قبل «جرأت اظهار زنده بودن در برابر شرمی کردند در مجلس فریاد زدند و از او به نام دزد یاد کردند». رضا شاه در راه ترک ایران،^۲ «در اصفهان کلیه اموال و املاک خود را که متجاوز از ۵۲۰۰ رقبه بود، در مقابل یک سیر نبات به پرسش هبه کرد. [او رفت]، و شاه جوان و بی تجربه ماند و یک کشور آشوب‌زده و فقیر و در حال اشغال و بدتر از همه با رجالی که بهترین فرصت را برای تسویه حساب‌های خود پیدا کرده بودند».^۳

رضا شاه عصر همان روز، ۲۵ شهریور، همراه ملکه عصمت و ده نفر دیگر از اعضای خانواده (از جمله شمس پهلوی و فاطمه پهلوی) و هشت نفر از خدمتگزاران خود از طریق اصفهان راهی بندرعباس شد و روز پنجم مهر ماه به وسیله کشتی «بندرآ» به ساحل بمبئی بerde شد و از آنجا به وسیله کشتی «برمه» زیر نظر «سرکلار مونت اسکراین» (که به زبان فارسی تسلط داشت) راهی جزیره موریس شد. «کلیفورد» فرماندار کل جزیره

۱. محمد رضا پهلوی، ولیعهد، روز ۲۶ شهریور طی تشریفات ویژه‌ای در جلسه علنی مجلس شورای ملی حضور یافت و با ادای سوگند در حفظ قانون اساسی و حمایت از سلطنت مشروطه، پادشاهی پرماجرای خود را آغاز کرد. (قانعی، صفحات ۱۰۱-۱۰۲).

۲. رضا شاه، این میهن پرست اصیل، پس از برداشتن یک مشت از خاک وطن مقدس در جنوب ایران، کشور را ترک کرد. او پس از مدتی اقامت در جزیره موریس و چندی در شهر ژوهانسبورگ، که جمعاً دو سال و ده ماه و نه روز می‌شد، روز ۴ مرداد ۱۳۲۳ چشم از جهان فروبست.

۳. نراقی، صفحات ۱۶۸-۱۶۹.

موریس در «بندر لویی» (بندرگاه اصلی جزیره موریس) با لباس رسمی و انجام تشریفات و حضور گارد احترام، به پیشواز شاه بر کنار شده ایران آمده بود. پیشواز کنندگان دیگر در اتمبیل‌هایی که پرچم سه رنگ شیر و خورشید ایران بر فراز آن‌ها در اهتزاز بود به استقبال آمده بودند. فرماندار کل محل اقامت رضا شاه و همراهان را که ساختمانی بزرگ در باغی زیبا بود به او نشان داد و از ترتیباتی که برای اقامت ایشان و همراهان در جزیره داده شده بود شاه را آگاه کرد.^۱

رضا شاه پس از یک سال اقامت در جزیره موریس، به‌خاطر بدی آب و هوای به تقاضای خود به «ژوهانسبورگ»، که آب و هوای آن شبیه آب و هوای ایران است، منتقل شد. ملکه عصمت و فاطمه پهلوی و چند تن از همراهان شاه به ایران بازگشتند و سرانجام رضا شاه در چهارم مرداد ۱۳۲۳ در شصت و شش سالگی در ژوهانسبورگ درگذشت.^۲

اقدامات فروغی

به تدبیر فروغی رضاشاہ قبل از خروج از ایران تمام اموال منتقل و غیرمنتقل خود را به جانشین خود هبه کرد. طبق عرف پارلمانی و سیاسی، فروغی روز ۲۶ شهریور با جلوس شاه جدید از نخست وزیری استعفا داد و همان روز مجلس شورای ملی مجدداً به زمامداری او رأی داد و ابراز تمایل خود را به اطلاع شاه رساند. فرمان نخست وزیری فروغی صادر شد و وی همان روز برای تسکین افکار عمومی دست به یک سلسله اقدامات زد. از جمله اقدامات او تغییر رئیس شهربانی و تعیین چند استاندار جدید به جای استانداران فراری و صدور فرمان عفو عمومی برای زندانیان سیاسی و غیرسیاسی بود.^۳

روز سیام شهریور، مجلس شورای ملی تشکیل جلسه داد تا فروغی کابینه جدید خود را معرفی نماید، ولی فروغی به علت کسالت و بستری بودن نتوانست در جلسه شرکت کند و وظیفه او را در معرفی وزیران و قرائت برنامه دولت، مجید آهی، وزیر

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحات ۱۶۱-۱۶۲.

۲. قانعی، صفحه ۱۰۲.

۳. عاقلی، دکتر باقر، نخست وزیران ایران، چاپ دوم، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۴، صفحات ۴۹۰-۴۹۲.



اولین کابینه فروغی (ذکاءالملک) پس از استعفای رضا شاه.

ارشد کابینه، بر عهده گرفت. آهی با نطق کوتاهی اعضای کابینه را به شرح زیر معرفی نمود: علی اصغر حکمت وزیر پیشه و هنر، علی سهیلی وزیر امور خارجه، مجید آهی وزیر دادگستری، اسماعیل مرأت وزیر بهداری، دکتر محمد سجادی وزیر راه، عباسقلی گلشاییان وزیر بازرگانی و اقتصاد، امان‌الله جهانبانی وزیر کشور، علی‌اکبر حکیمی وزیر کشاورزی، دکتر حسن مشرف نفیسی وزیر دارایی، حمید سیاح وزیر پست و تلگراف و تلفن، دکتر عیسی صدیق وزیر فرهنگ.

ترمیم کابینه در اثر فشارهای دو دولت اشغالگر انجام گرفت. ترکیب کابینه جدید به وضوح نشان‌دهنده این امر بود، چون تمامی اعضای وطن‌پرست آخرین کابینه دوران رضا شاه کار گذاشته شدند و جای آنها را طرفداران یکی از - یا هر - دو دولت اشغال‌کننده گرفتند.^۱ نخستین قربانی این فشارهای متفقین، میرزا جوادخان عامری بود که در سال‌های آخر سلطنت رضا شاه بیش از همه مورد توجه او قرار گرفته بود و به وطن‌پرستی، صداقت و کفایت شهرت فراوان داشت.

۱. برای توضیح بیشتر در این مورد ر.ک. بهنود، مسعود، دولت‌های ایران از سید خسیان تا بختیار، صفحه ۱۲.

پس از معرفی هیأت وزیران، آهی در مورد بخشش اموال شاه سابق سخن گفت و افود که شاه جدید دارایی پدر خود را صرف فرهنگ، ترقی صنایع، بهبود وضع کارگران و کشاورزان و امر بهداشت عمومی خواهد کرد و رئوس برنامه دولت را به این شرح فرائت نمود: ۱. اصلاح و رفع نواقص قوانین دادگستری، ۲. همکاری نزدیک با دولت‌هایی که منافع آن‌ها با دولت ایران مشترک است، ۳. تجدیدنظر در قوای تأمینیه کشور، ۴. اصلاحات در امور اقتصادی و مالی، ۵. توجه مخصوص به پیشرفت کارکشاورزی، ۶. ترقی و تکمیل صنایع، ۷. تکمیل راهها و راه‌آهن، ۸. تکمیل و ترقیات فرهنگ، ۹. توجه به بهداشت عمومی.

هنگامی که بحث پیرامون برنامه دولت آغاز شد، علی دستی به عنوان مخالف سخن گفت و فروغی را در آن ایام برای نخست‌وزیری مناسب ندانست، سپس لبّه تیز حمله خود را متوجه رضاشاه نمود و درباره جواهرات سلطنتی، غصب املاک مردم توسط شاه سابق و اموال منتقل و موجودی‌های رضاشاه در بانک‌های خارجی و حساب ذخیره کشور به تفصیل بحث کرد. چند نفر به عنوان موافق صحبت کردند و سرانجام برنامه دولت مورد تصویب قرار گرفت.^۱

محمدعلی فروغی دو وزارت‌خانه جدید تأسیس کرد: وزارت بهداری و وزارت کشاورزی. همزمان با آغاز سلطنت پادشاه جدید، قوای شوروی و انگلیس وارد تهران شدند و دولت ایران مأمورین سیاسی خود را از آلمان، ایتالیا و رومانی احضار نمود و سیاری از اتباع آن سه کشور نیز خاک ایران را ترک کردند. نمایندگان دوره سیزدهم مجلس که تا آخرین روزهای سلطنت رضاشاه جرأت نفس کشیدن نداشتند یک مرتبه به صدا در آمدند، عجیب آن‌که مدافعين رژیم سابق در زمرة مخالفین گذشته قرار گرفتند. دولت فروغی برای ترضیه خاطر نمایندگان هیأتی را مأمور رسیدگی به جواهرات سلطنتی نمود و هیأتی را تعیین کرد تا اموال رضاشاه را تحويل بگیرد. در مورد املاکی نیز که شاه سابق تصاحب کرده بود، مقدمات انتقال آن املاک به صاحبان اصلی آن‌ها فراهم شد.^۲

نخستین واقعه سیاسی که در هفته اول کابینه جدید فروغی جلب توجه بسیار کرد، اعلام تأسیس حزب توده ایران بود. هیأت مؤسس عبارت بودند از: سلیمان محسن اسکندری، عباس اسکندری، ایرج اسکندری، شیخ محمد یزدی، رضا روستا، دکتر مرتضی یزدی، دکتر رضا ادمنش، دکتر محمد بهرامی، بزرگ علوی، علی امیر خیزی و

.۲. همان کتاب، صفحات ۴۹۲-۴۹۳.

۱. عاقلی، همان کتاب، صفحه ۴۹۲.

چند نفر دیگر.^۱

اشتباه بزرگ دولت فروغی افزایش ناگهانی نرخ لیره و دلار بود. دکتر مشرف نفیسی وزیر دارایی نرخ لیره را به ۱۴۰ ریال و نرخ دلار را به ۳۵ ریال برای تسعیر افزایش داد. این درست آن چیزی بود که دولت بریتانیا از مدت‌ها پیش خواستار آن شده بود ولی دولت ایران در زمان رضا شاه از موافقت با آن سرباز زده بود. این تصمیم فوراً در بالا بردن قیمت‌ها اثر گذاشت و قیمت‌ها سیر صعودی را به سرعت طی نمود.

به سبب متلاشی شدن ارتش و انحلال اغلب واحدهای نظامی، راهزنان و دزدان موقع را برای دستبرد به اموال مردم مناسب دانسته در تمام نقاط ایران سر از کمینگاه بیرون آورده به قتل و غارت پرداختند. دولت فروغی الاره کل امنیه را مجدداً تأسیس کرد و قسمتی از وظایف امنیتی را به آن سپرد. همین دولت مقدمات محکمه عمال نظمیه را فراهم آورد و عده‌ای از عاملین جرم در حکومت گذشته بازداشت شدند.^۲

دوره سیزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی

در اوایل آبان، عمر مجلس دوازدهم پایان پذیرفت و دولت مشغول فراهم آوردن مقدمات گشایش دوره جدید قانونگذاری (مجلس سیزدهم) شد. نمایندگان دوره سیزدهم در تابستان ۱۳۲۰، در دوران نخست وزیری علی منصور، به همان سبک سابق، یعنی به صورت انتصابی، تعیین شده بودند. تنها چند چهره تغییر یافته بود.

روز ۲۲ آبان مجلس سیزدهم افتتاح شد و نمایندگان سرگرم کارهای داخلی خود شدند. پس از دو هفته مجلس آمادگی خود را اعلام کرد و فروغی طبق رسوم پارلمانی استعفا داد. مجلس سیزدهم با مجالس ادوار قبل این تفاوت را داشت که فرaksiون‌های پارلمانی در آن موجودیت یافته بودند. مجلس به فروغی ابراز تمایل نمود و او مجدداً نخست وزیر شد و روز سیزدهم آذر وزیران جدید را به شرح زیر معرفی کرد: مجید آھی وزیر دادگستری، علی سهیلی وزیر خارجه، سپهدامیر احمدی وزیر کشور، سید محمد تدین وزیر فرهنگ، باقر کاظمی وزیر بهداری، عباسقلی گلشايان وزیر پیشه و هنر و بازرگانی، سرلشگر احمد نجوان وزیر جنگ، سرلشگر امان الله جهانبانی وزیر راه، علی اکبر حکیمی وزیر کشاورزی، حمید سیاح وزیر پست و تلگراف و تلفن، دکتر مشرف نفیسی وزیر دارایی.

پس از معرفی وزیران، فروغی اظهار داشت که برنامه دولت همان برنامه قبل است و لزومی به تقدیم مجدد آن نیست. ولی وکلا به این موضوع اعتراض کردند و خواستار برنامه شدند. فروغی ناچار برنامه دولت را در جلسه بعد تسلیم مجلس کرد. در کابینه تازه فروغی سه تن از وزیرانی که در دوره رضاشاه مدت‌ها وزیر بودند، به علت مخالفت عده‌ای از نمایندگان، از عضویت دولت معاف شدند. مرآت، حکمت و سجادی وزرایی بودند که به کابینه جدید راه نیافتند. پیرامون برنامه دولت سخن بسیار گفته شد و در تمام مسائل بحث به میان آمد. نطق‌های نوبخت و نقابت ساعتها طول کشید و وزرای فرهنگ و دادگستری و خارجه و نخست‌وزیر پاسخ دادند و سپرانجام دولت فروغی با ۷۷ رأی موافق از ۱۰۲ نفر نمایندگان حاضر در جلسه تایید شد.^۱

پیمان سه‌جانبه

مهمن اقدام کابینه فروغی انعقاد پیمان اتحاد میان دولت‌های ایران، اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا بود. ناگفته پیداست که این پیمان یک پیمان تحمیلی بود که مفاد آن از همان آغاز اشغال کشور عملًا به اجرا درآمده بود. ولی هدف اصلی دولتمردان ایران از انعقاد آن، همان‌طور که پیش از این نیز گفتیم، تنظیم یک سند حقوقی بین‌المللی بود که بتواند تضمینی باشد برای خروج بدون قید و شرط نیروهای بیگانه از ایران در تاریخی معین. علاوه بر این، اولیای دولت ایران کوشیدند با تحدید دامنه عملیات نیروهای نظامی اشغالگر و تأکید بر استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران، تا حدی که شرایط اجازه می‌داد، منافع ایران را تأمین کنند.

از نظر دو کشور اشغالگر نیز این پیمان بی‌فایده نبود — بدین معنی که برای آن‌ها درواقع «در حکم تعییه نوعی کلاه شرعی برای کاری نامشروع بود.» به سخنی دیگر، انعقاد این پیمان، «عمل خلاف اصول انگلستان و اتحاد شوروی [را] بر پایه‌ای قانونی استوار» می‌کرد.^۲

این پیمان در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۲۰ (۱۹۴۲ ژانویه) به امضا رسید و متن آن طی ماده واحدهای تقدیم مجلس شد. این متن مشتمل بر ۹ فصل و شش نامه در توضیح برخی از آن فصول بود. در فصل اول پادشاه بریتانیا و صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی مشترکاً و منفرداً تعهد می‌کردند که تمامیت ارضی ایران و حاکمیت و استقلال

.۱. دیبری، همان کتاب، صفحه ۴۹۴.

.۲. دیبری، همان کتاب، صفحه ۴۱.

آن را محترم بشمارند. فصل دوم در واقع بر انعقاد پیمان اتحاد میان ایران از یک طرف و دو دولت اشغالگر از طرف دیگر تأکید می کرد. در فصل سوم، آن دو دولت تعهد می نمودند در مقابل هر تجاوزی، مخصوصاً از طرف آلمان، از ایران دفاع نمایند. ایران متقابلاً تعهد می کرد برای حمل مهمات و خواربار، راههای مواصلاتی خود را مانند راه آهن، جاده ها و غیره در اختیار شوروی و بریتانیا قرار دهد. این فصل به علاوه تصریح می کرد که «حفظ امنیت داخلی در خاک ایران، با قوای ایران خواهد بود.» فصل چهارم مبنی بر این بود که حضور قوای شوروی و بریتانیا در خاک ایران، به منزله اشغال نظامی خواهد بود. فصل پنجم مشعر بر این بود که «پس از پایان جنگ، قوای متعدد در مدتی که بیش از شش ماه نباشد، از خاک ایران بیرون برده خواهند شد...» در فصل ششم شوروی و بریتانیا متعهد می شدند که با دولت دیگر قراردادی منعقد ننمایند که مغایر با پیمان سه جانبه باشد. فصل هفتم در مورد کوشش برای بهبود حیات اقتصادی ایران و هشتم و نهم در ضمانت اجرای پیمان بود.^۱

هنگامی که لایحه پیمان سه جانبه به مجلس داده شد، موجی از موافقت و مخالفت برخاست و این مباحثات و مشاجرات به مطبوعات کشید و مدتی بحث داغ روز بود. فروغی ناچار طی یک مصاحبه مطبوعاتی علل تنظیم پیمان و رئوس مطالب آن را از طریق مطبوعات به اطلاع عامه رساند. ابتدا کمیسیون خارجه مجلس متن پیمان را مورد تصویب قرار داد و سپس در چند جلسه خصوصی پیرامون آن بحث به میان آمد و سرانجام در جلسه علنی مطرح شد. دکتر جوان، وکیل شهر ری، به عنوان مخالف پیمان داد سخن داد و آن را مضر به حال مملکت دانست. فروغی به اظهارات جوان پاسخ داد. روی هم رفته بیش از بیست تن از نمایندگان صحبت کردند و به ترتیب فروغی، آهی، تدین و سهیلی پاسخ نمایندگان را می دادند.^۲ پیمان مورد بحث سرانجام با ۸۰ رأی موافق از ۹۳ رأی به تصویب رسید.

از حوادث مجلس به هنگام تصویب پیمان، حمله به فروغی، نخست وزیر، بود. در روز پنجم بهمن فروغی در مجلس به بحث پیرامون پیمان پرداخت. ناگهان یکی از تماشاچیان به نام محمدعلی روشن به سرعت خود را به نخست وزیر رساند و از پشت سنگی به سوی او پرتاب نمود که اصابت نکرد. آن گاه با مشت و لگد به جان فروغی افتاد.

1. United Nations Treaty Series, 1951, pp. 280-283.

2. عاقلی، همان کتاب، صفحه ۴۹۵

پس از آنکه نمایندگان فروغی را از دست ضارب رهاندند جلسه مجلس تعطیل شد. چند دقیقه بعد نخست وزیر، هیأت وزیران و نمایندگان به جلسه بازگشتند و فروغی به نقط خود ادامه داد و اظهار داشت: «جمله معتبرضه‌ای کلام مرا قطع کرد که جای تأسف است، ولیکن جای تعجب نیست. چون مطلب خیلی بزرگ است، شباهتی القا می‌شود. و اشخاصی که درست مسبوق نیستند به اشتباه می‌افتد و روی اشتباهی که به آن‌ها دست می‌دهد عقایدی اتخاذ می‌کنند و یا حرکاتی می‌نمایند، ولی این‌ها نباید باعث شود که عقلاً حقیقت را در نظر نگیرند و مطابق مصلحت کشور رفتار نکنند.»^۱

پس از تصویب پیمان در مجلس، نمایندگان مجلس فروغی را تحت فشار قراردادند تا نسبت به تغییر برخی از وزرا اقدام کنند. در این هنگام، یعنی پس از خاتمه کار پیمان سه‌جانبه، از شمار طرفداران فروغی در مجلس کاسته شده بوده به علاوه اکنون تعدادی دیگر از رجال قدیمی نیز وارد صحنه سیاسی شده بودند و عده‌ای از رجال و نمایندگان مجلس برای نخست وزیری آنان تلاش می‌کردند. وضع عمومی مملکت، قحطی، گرانی سرسام‌آور، کمبود ارزاق عمومی، احتکار و ناامنی نیز مزید بر علت شده کار دولت را فلنج نموده بود، به طوری که دولت ناچار شد کالاهای اساسی را جبره‌بندی کند. مناطق فارس، سیستان و بلوچستان و رضاییه (ارومیه) و کردستان و کرمان نیز دستخوش گردنشان و یا غیان داخلی شده بودند.^۲

پایان کار فروغی

فروغی برای ترمیم کابینه و ارضای خاطر نمایندگان از هیأت دولت خواست تا همگی استعوا دهند. وزیران بلافضله از سمت‌های خود کناره‌گیری کردند و دست نخست وزیر را برای دعوت افراد تازه باز گذاشتند. فروغی پس از مطالعه، وزیران جدید را روز ۱۱ اسفند به این شرح به مجلس معرفی کرد: حسنعلی کمال هدایت، وزیر پست و تلگراف؛ باقر کاظمی، وزیر کشور؛ مجید آهی، وزیر کشاورزی، اقتصاد و خواربار؛ علی اصغر حکمت، وزیر بهداری؛ علی سهیلی، وزیر امور خارجه؛ عباسقلی گلشایان، وزیر دادگستری؛ سرلشگر امان‌الله جهانبانی، وزیر راه؛ مصطفی عدل، وزیر فرهنگ؛ یدالله عضدی، وزیر دارایی؛ عبدالحسین هژیر، وزیر بازرگانی و پیشه و هنر. مسئولیت وزارت جنگ را فروغی خود به‌عهده گرفت. پس از معرفی هیأت وزیران به مجلس

.۲. همان کتاب، صفحه ۴۹۶.

.۱. همان کتاب، صفحات ۴۹۵-۴۹۶.

شورای ملی، از ۱۱۲ نفر عده حاضر فقط ۶۵ نفر به دولت رأی اعتماد دادند. فروغی به اسفندیاری رئیس مجلس گفت: با این اکثریت ضعیف نمی‌توان خدمتی انجام داد و بلافاصله پس از جلسه مجلس، جلسه هیأت دولت را در بهارستان تشکیل داد و اعضای کابینه پس از مذاکرات کوتاهی تصمیم گرفتند چون آرای مجلس کافی برای ادامه خدمت نیست به صورت دسته‌جمعی استعفا دهند.

دو روز بعد، نمایندگان مجلس شورای ملی برای ابراز تمایل به نخست وزیر آینده تشکیل جلسه دادند. در این جلسه ۴۷ نفر به فروغی و ۳۹ نفر به قوام‌السلطنه و ۵ نفر به تدبین و ۴ نفر به سهیلی و یک نفر به مؤتمن‌الملک و یک نفر به باقر کاظمی رأی دادند. این ترکیب آرا باعث شد که فروغی متوجه اقدامات قوام‌السلطنه برای به‌دست گرفتن زمام امور شود. در نتیجه فروغی توسط چند نفر از وکلای مجلس که از دوستان و نزدیکان قوام بودند برای ایشان پیغام فرستاد که عضویت کابینه وی را بپذیرد و هر سمتی را که در کابینه بخواهد به او واگذار خواهد کرد، مشروط بر این‌که طرفداران او در مجلس آرای خود را به فروغی بدهنند. قوام این پیشنهاد را نپذیرفت.^۱

بدین ترتیب فروغی چاره‌ای جز کناره‌گیری ندید، ولی بر اثر کناره‌گیری او بحران شدیدی ایجاد شد. مسبب این بحران نمایندگان مجلس بودند. مطبوعات حملات شدید خود را علیه نمایندگان آغاز کردند و نمایندگان ناگزیر قطعنامه‌ای به طرفداری از فروغی صادر نموده و هفتاد و یک نماینده آن را امضا کردند؛ اما فروغی باز هم زیر بار نرفت و در مجتمع ظاهر نشد.

محمدعلی فروغی مجموعاً در حدود هفت ماه نخست وزیر بود، ولی این دوران نسبتاً کوتاه صدارت او مقارن شد با یکی از پرتلاطم‌ترین دوره‌های تاریخ ایران. در دولت او، در مرحله اول، انتقال قدرت صورت گرفت؛ اقتدار امور کشور از دست یک نفر خارج شد و به دست قوه مقننه افتاد و قوه قضائیه جانی تازه گرفت. مطبوعات با آزادی توأم با لجام گسیختگی که به‌دست آوردند به صورت وسیع در تمام شئون مملکت به مداخله پرداختند به حدی که گاه متأسفانه حیثیت و شرافت اشخاص را نیز ملعنة هوس‌های خود کردند. احزاب و دستگاه‌های سیاسی دست به فعالیت زدند.^۲

ذکاء‌الملک در دوران زمامداری نسبتاً کوتاهش جرأتی کم‌نظیر از خود نشان داد. او بدون توجه به لطمehای که ممکن بود به حسن شهرت و آبروی چندین ساله‌اش وارد

۱. عاقلی، نخست وزیران ایران، صفحه ۴۹۷. ۲. همان کتاب، همان صفحه.

شود، راهی را که به صلاح کشور دانست برگزید و برای پیشرفت در آن راه از هیچ مانع و رادعی نهر اسید؛ و از هیچ اقدام لازمی فروگذار نکرد.

فروغی پس از کناره‌گیری از نخست وزیری به وزارت دریار منصوب شد و قرار بود با سمت سفیر کبیر به آمریکا عزیمت نماید، اما قبل از آغاز این مأموریت، روز پنجم آذرماه ۱۳۲۱، در اثر سکته قلبی درگذشت. فروغی مردی ادیب، مدبر، فلسفه‌دان و صاحب قریحه بود.

علل کوتاه بودن عمر دولت‌ها

فروغی در اسفند ۱۳۲۰، پس از هفت ماه نخست وزیری، استعفا داد. در نتیجه روز ۱۳ اسفند یک جلسه خصوصی مجلس برای اظهار تمایل نمایندگان به نخست وزیر بعدی تشکیل شد. در این رأی‌گیری، همان‌طور که گذشت، فروغی ۴۷ رأی، قوام‌السلطنه ۳۹ رأی، تدین ۵ رأی، سهیلی ۴ رأی و مؤتمن‌الملک و باقر کاظمی هر کدام یک رأی آورdenد. معهذا شاه — ظاهراً در اثر فشار دولتين بریتانیا و شوروی — علی سهیلی را که فقط ۴ رأی کسب کرده بود مأمور تشکیل دولت جدید کرد. ولی کابینه سهیلی فقط چهار ماه دوام آورد.

جانشین سهیلی قوام‌السلطنه بود که علی‌رغم مخالفت انگلیسی‌ها و در نتیجه فعالیت بی‌سابقه طرفدارانش، روز ۱۰ مرداد ۱۳۲۱ (اول اوت ۱۹۴۲) به نخست وزیری رسید. کابینه قوام هم دوام زیادی نیافت و پس از شش ماه کناره‌گیری کرد.

پس از قوام‌السلطنه، و در اثر فشار دولتين بریتانیا و شوروی، مجدداً سهیلی نخست وزیر شد. دولت دوم سهیلی در حدود یک سال حکومت کرد و پس از آن ساعد به نخست وزیری رسید. ساعد، برخلاف انتظار روس‌ها، منافع مملکت را به همکاری با آن‌ها ترجیح داد. در نتیجه دولت او پس از هشت ماه حکومت در اثر فشار دولت شوروی مجبور به استعفا شد و جای خود را به کابینه بیات داد. دولت بیات پنج ماه بیشتر دوام

دوران دولت‌های زودگذر ولی دموکراتیک

تبرستان

بخش ششم

www.tabarestan.info

نیافت. حکیمی، جانشین بیات، فقط یکی دو ماه حکومت کرد. آنگاه نوبت به دولت چهار ماهه صدرالاشراف رسید. در زمان حکومت صدر، یعنی در مردادماه ۱۳۲۴، سربازان انگلیسی و امریکایی ایران را ترک کردند.

در حالی که بحران آذربایجان ادامه داشت، حکیمی دوباره نخست وزیر شد. کابینه او در آبان ماه ۱۳۲۴ یکصد رأی موافق آورد و فقط ۶ نماینده تودهای مجلس به او رأی مخالف دادند. ولی حکیمی در حل مسئله آذربایجان ناتوان بود. ضمناً دولت او نیز، مانند چند دولت پیشین، بوی برخورداری از حمایت خارجی‌ها را می‌داد. و چون تعداد قابل ملاحظه‌ای از نمایندگان تصمیم به این داشتندگی‌هه هر دولتی را که بوی طرفداری از یکی از دولت‌های خارجی را بدهد سرگشون کنند، دولت حکیمی پس از ۹ ماه حکومت – علی‌رغم حمایت شدید انگلیسی‌ها از آن‌جای خود را به دولت قوام داد.

در مورد مخالفت صریح انگلیسی‌ها با قوام‌السلطنه، میرزا جوادخان واقعه‌ای را روایت می‌کرد مبنی بر این‌که در یکی از میهمانی‌های دیپلماتیک تا سفیر انگلیس ایشان را دیده بود جلو رفته و گفته بود: «طبق اطلاعاتی که به ما رسیده شما سخت مشغول فعالیت برای روی کار آوردن قوام هستید. ما به هیچ‌وجه نمی‌توانیم با زمامداری ایشان موافقت کنیم». آقای عامری در جواب گفته بود: «اطلاعاتی که دوستانتان به شما داده‌اند درست است. شما البته مختارید که به مخالفت خود ادامه دهید ولی من و هم‌فکران من نیز به فعالیت خود برای روی کار آوردن یک دولت قوی و وطن‌پرست به رهبری قوام‌السلطنه ادامه خواهیم داد، بهخصوص که اصولاً دخالت شما در امور داخلی ایران تا این حد را جائز نمی‌دانیم».

در حالی که در دوران شانزده ساله سلطنت رضاشاه فقط هفت نخست وزیر بر سر کار آمدند، در فاصله دوزاده ساله میان شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دولت دکتر مصدق (۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، دوازده نخست وزیر، با بیست و سه کابینه به صحنه سیاسی آمدند که معدل عمر آن کابینه‌ها تنها در حدود شش ماه بود.

وضع مشکل و پیچیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در آن دوران، به ویژه دخالت‌های ناروای دول خارجی، موجبات کوتاه بودن عمر دولت‌ها را فراهم می‌آورد.

جدول زیر ^۱ به وضوح نشان‌دهنده عمر کوتاه دولت‌های آن زمان است:	
محمدعلی فروغی:	اویت ۱۹۴۱- مارس ۱۹۴۲ ۷ ماه
علی سهیلی:	مارس ۱۹۴۲- ژوئیه ۱۹۴۲ ۴ ماه
احمد قوام:	اویت ۱۹۴۲- فوریه ۱۹۴۳ ۶ ماه
علی سهیلی:	فوریه ۱۹۴۳- مارس ۱۹۴۴ ۱۲ ماه
محمد ساعد:	مارس ۱۹۴۴- نوامبر ۱۹۴۴ ۸ ماه
مرتضی قلی‌بیات:	نوامبر ۱۹۴۴- آوریل ۱۹۴۵ ۵ ماه
ابراهیم حکیمی:	مه ۱۹۴۵- ژوئن ۱۹۴۵ ۲ ماه
محسن صدر:	ژوئن ۱۹۴۵- اکتبر ۱۹۴۵ ۴ ماه
ابراهیم حکیمی:	اکتبر ۱۹۴۵- ژوئیه ۱۹۴۶ ۹ ماه
احمد قوام:	ژانویه ۱۹۴۶- دسامبر ۱۹۴۶ ۱۲ ماه
احمد قوام:	دسامبر ۱۹۴۶- دسامبر ۱۹۴۷ ۱۱ ماه

پس از قوام نوبت به کابینه ۲۳ هفته‌ای حکیمی رسید. برخی از نویسنده‌گان اظهار نظر کردند که دولت حکیمی «بدون دلیل خاصی» سرنگون شد. علت واقعی سقوط دولت حکیمی، همان‌طور که گذشت، مخالفت گروهی از نمایندگان با دولت‌هایی که «بوق خارجی» می‌دادند، بود. به‌حال، دولت حکیمی جایش را به کابینه هژیر داد. دولت هژیر نه چندان مورد پسند امریکا بود، نه دولت شوروی نسبت به آن نظر مساعدی داشت. به‌علاوه برخی از گروه‌های ذینفوذ داخلی هم با او میانه‌ای نداشتند. مثلاً علاوه بر نیروهای مذهبی که از آغاز به رهبری آیت‌الله کاشانی با او به مخالفت برخاستند، روشنفکران هم که او را دست‌نشانده شاه و اشرف پهلوی می‌دانستند طبعاً از نخست وزیری او خشنود نبودند. در نتیجه کابینه هژیر هم دوام زیادی نداشت.

بعد از هژیر، ساعد مأمور تشکیل کابینه شد. در زمان دولت ساعد، در دانشگاه تهران به شاه تیراندازی شد. پس از این سوء‌قصد بود که شاه در موضعی محکم‌تر قرار گرفت. در هم‌ریختگی و وضع آشفته کشور از یک طرف و دخالت صریح، مستقیم و بسیاری دولت‌های خارجی در امور داخلی ایران -که موجب ایستادگی مردم آزادی خواه، نمایندگان وطن‌پرست و سایر رجال میهن دوست در مقابل این دخالت‌ها

1. Azimi, Sadegh, L'Iran durant la deuxième guerre mondiale, 3ème édition, Genève, 2004, Annexe I.

می شد – از طرف دیگر، باعث می گردید که عمر دولت های زمان جنگ و حتی پس از اشغال ایران کوتاه باشد. نتیجه مستقیم کوتاهی عمر این دولت ها از جمله این بود که هیچ کدام از آن ها – به استثنای دولت قوام السلطنه که موفق به حل مسئله آذربایجان شد – نتوانستند قدم مثبتی برای مردم و مملکت بردارند.

مسئله ای که دولت های خارجی، به خصوص انگلیسی ها، با قوام السلطنه داشتند، دقیقاً همان مشکلی بود که آن ها را به مخالفت با رضاشاه واداشته بود. بدین معنی که این دو مرد مقدر و وطن پرست اجازه دخالت در امور داخلی مملکت را به بیگانگان نمی دادند. همان گونه که مسعود بهنود نوشته است: «با سقوط رضاشاه، انتخاب وزیران به دست سفارت های انگلیس و شوروی افتاد، این چنین بود تا دوره قوام... که بازی های دیگری در کار افتاد و [چند صباحی] کردار و عملکرد شخصیت ها، بزرگ ترین عامل رسیدن آن ها به وزارت بود.»^۱

مشکلات برگزاری انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورای ملی

انتخابات دوره های ششم تا سیزدهم مجلس شورای ملی (۱۳۰۵-۱۳۲۲ یا ۱۹۲۶-۱۹۴۳) تقریباً مقارن با سلطنت رضاشاه بود. گرچه در آن هشت دوره، قوانین بسیاری از مجلس گذشت و تحول بی سابقه ای در اوضاع و احوال کشور پدید آمد، با توجه به شرایط و جو حاکم بر کشور، انتخابات آن دوره ها طبعاً بدون رقابت، سرو صدا و تشنج برگزار می شد.

دوره سیزدهم قانونگذاری – که انتخابات آن قبل از اشغال ایران انجام شده بود – داشت پایان می یافت و مقدمات انتخابات دوره چهاردهم فراهم می شد. این اولین بار پس از مدتی در حدود بیست سال بود که مردم فرصت می یافتدند قدم به میدان سیاست بگذارند. در نتیجه، سکون و خاموشی داشت جای خود را به سخنرانی ها و مبارزات انتخاباتی می داد. بدین ترتیب باید گفت که رفتن رضاشاه موقعیتی ایجاد کرده بود که همه تازه واردین به عرصه سیاست می خواستند از حقوق نویافته خود حداکثر استفاده را بگنند و عقاید و نظریات خود را تا جای ممکن و به طرق مختلف و با التهاب و شور فراوان عرضه کنند.

۱. بهنود، مسعود، دولت های ایران از سید ضیاء تا بختیار، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، بهار ۱۳۶۶، صفحه ۱۲.

در چنین فضایی بود که فعالیت‌ها و مبارزات انتخاباتی برای دوره چهاردهم قانونگذاری در خردادماه ۱۳۲۲، شش ماه پیش از پایان دوره سیزدهم - شروع شد. این مبارزات در اوخر سال ۱۳۲۲ به اوج خود رسید و مجلس چهاردهم بالآخره روز ۶ اسفند ۱۳۲۲ گشایش یافت.

وضع در استان‌ها و شهرستان‌های مختلف بهم ریخته و دچار آشوب بود. دولت که سعی در برقراری نظم و ترتیب داشت تعداد زیادی بازارس به نقاط مختلف کشور فرستاده بود. مثلاً برای نظارت بر جریان انتخابات استان خراسان، چند نفر بازارس وزارت کشور از تهران به مشهد اعزام شده بودند. در شهر مشهد محمد پروین گنابادی کاندیدای حزب توده بود؛ کاندیداهای حزب توده در مشهد و چندین شهر دیگر خراسان فعالیت‌های تبلیغاتی شدیدی بر پا نموده و می‌کوشیدند از وعده‌های فریبnde برای جلب افکار و آرای مردم استفاده کنند. مأمورین شوروی هم طبعاً به حمایت از این گروه در فعالیت بودند. مسئولین حزب توده چنین می‌پنداشتند که در انتخابات دوره چهاردهم دست کم چند نماینده از خراسان به مجلس خواهند فرستاد. ولی سرنوشت انتخابات در مشهد و دیگر شهرهای خراسان در دست انجمن نظارت بر انتخابات بود و اعضای این انجمن در مشهد و دیگر شهرهای استان نهم طبق نظر منصور، استاندار خراسان، و فرمانداران برگزیده او بود و همه غیرمستقیم طبق نظر و دستور استاندار عمل می‌کردند. و او بود که می‌گفت چه کسانی باید انتخاب شوند.^۱

انتخابات چند هفته طول کشید؛ در حوزه‌های رأی‌گیری در اطراف مشهد و دیگر شهرها، کاندیداهای روساییان را به وسیله کامیون پای صندوق‌های رأی می‌بردند و در این میان آرای کاندیداهای حزب توده ناچیز بود، چنان‌که در هیچ یک از شهرهای خراسان برنده انتخابات نشدند. در مشهد که چهار نماینده داشت، پس از قرائت آراء از سوی انجمن نظارت بر انتخابات، ابراهیم امیر تیمور کلالی (از ملاکین بانفوذ) نفر اول و علی اقبال و مؤید ثابتی و میرزا حسن کفایی نفرات دوم و سوم و چهارم اعلام شدند.^۲ پروین

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۲۹۸.

۲. نمایندگان منتخب دوره چهاردهم در دیگر شهرهای خراسان عبارت بودند از: عمام الدین تربتی، نماینده تربت حیدریه؛ محمدعلی منصف، نماینده بیرجند؛ داود طوسی، نماینده بجنورد؛ ولی الله شهاب فردوس، نماینده فردوس [شهاب فردوس منتخب حزب توده نبود ولی تمایلات چپی داشت و جوانان وابسته به حزب توده هم به او رأی دادند و در مجلس چهاردهم او عضو فراکسیون حزب توده بود].

گنابادی نفر هشتم بود و در حدود دو هزار رأی بیشتر نداشت.

با اعلام نتیجه انتخابات در مشهد و دیگر شهرهای استان خراسان، شکست حزب توده کاملاً آشکار شد و گردانندگان آن حزب را ناراحت کرد. سرکنسول شوروی و فرمانده نیروهای شوروی در مشهد، نماینده‌گانی نزد منصور فرستادند و به جریان انتخابات سراسر خراسان و به خصوص انتخابات مشهد اعتراض کردند. منصور برای جلب رضایت آن دو، اجازه داد پروین گنابادی به سبزوار برود و در انتخابات آن جا که هنوز انجام نشده بود شرکت کند. این موافقت از سوی سرکنسول و سرفمندی نیروی شوروی به گردانندگان حزب توده و به پروین اطلاع داده شد؛ پروین به سبزوار رفت و در آن جا خود را کاندیدای نماینده‌گی سبزوار اعلام کرد. منصور که به ملاحظه مصالح سیاسی برای جلب رضایت مقامات شوروی به انتخاب پروین گنابادی از سبزوار رضایت داده بود، نظریه خود را به فرماندار سبزوار اطلاع داد و در نتیجه پروین گنابادی در انتخابات سبزوار برنده شد و به تهران آمد و از ۶ اسفند ۱۳۲۲ که مجلس چهاردهم افتتاح گردید، به عنوان عضو فراکسیون حزب توده، که فعال‌ترین فراکسیون پارلمانی در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی محسوب می‌شد، به فعالیت پرداخت.^۱

مجلس چهاردهم به فراکسیون‌ها و دستجات مختلف تقسیم شد و این گروه‌ها در مبارزه با یکدیگر از هیچ عملی و هیچ تهمتی به یکدیگر فروگذار نمی‌کردند. ولی در عین حال باید اذعان کرد که هر وقت مصالح و منافع کشور در میان بود، این گروه‌ها اختلافات خود را کنار گذاشتند و یک‌جان برای حفظ منافع مملکت همکاری کردند.

از مسائل حساس و خطیر دوره چهاردهم، درخواست امتیاز نفت ایالات شمالی ایران توسط دولت شوروی بود. این درخواست همان‌طور که می‌دانیم با اکثریت قاطع نماینده‌گان مجلس رد شد و به تصویب «قانون منع مذکرة دولت‌ها با شرکت‌های بیگانه درباره نفت» انجامید. گذشتن این قانون از مجلس بدون تردید یکی از بزرگ‌ترین

→ (سیاست موازنۀ منفی، تألیف حسین کی استوان، ص ۱۰۲)؛ منوچهر تیمورتاش، نماینده کاشمر؛ عبدالکریم صدریه، نماینده شاهروود؛ حسن نبوی، نماینده نیشابور؛ و غلامحسین رحیمیان، نماینده قوچان (رحیمیان وابسته به حزب توده نبود ولی تمایلات چیزی داشت).

۱. قانعی، صفحات ۱۲۰-۱۲۱. دیگر اعضای فراکسیون حزب توده که به وکالت دوره چهاردهم مجلس شورای ملی انتخاب شدند از قرار زیر بود: دکتر فریدون کشاورز از بندر پهلوی؛ ایرج اسکندری از ساری؛ دکتر رضا رادمیش از لاهیجان؛ تقی فدایکار از اصفهان؛ میر صالح مظفرزاده از رشت؛ عبدالصمد کامبخش از قزوین؛ آردشیس آوانسیان نماینده ارامنه شمال.

خدماتی است که دوره چهاردهم توانست به مملکت بکند.
با گذشت زمان، اکنون بیش از پیش روشن شده است که دوره چهاردهم یکی از پربارترین ادوار قانونگذاری کشور بود—به خصوص که از دوران انتخابات آن دوره بود که مجبور بودیم الفبای دموکراسی را از نو بیاموزیم.

جیره‌بندی نان و قند و شکر و چای

با هجوم نیروهای متفقین در سوم شهریور ۱۳۲۰، چرخ‌های امور اقتصادی ایران، به خصوص در قسمت خواربار (که مورد نیاز نیروهای اشغالگر نیز بود)، از کار افتاد. دولت ایران برای کنترل سیستم اقتصادی کشور در صدم استفاده از کارشناسان اقتصادی امریکا برآمد و پس از گفتگو در واشنگتن و تهران، «دکتر میلسپو» برای سامان دادن به اقتصاد در هم ریخته ایران دعوت شد. او به موجب قانون مصوب بیست و یکم آبان ۱۳۲۱ مجلس شورای ملی به استخدام دولت ایران درآمد و از روز ۱۰ بهمن ۱۳۲۱ کار خود را آغاز کرد.^۱ سپس به موجب قانون مصوب ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲، این سازمان‌های اقتصادی کشور زیر نظر مستقیم او قرار گرفت: اداره کل پخش و جیره‌بندی^۲، اداره کل باربری، اداره کشاورزی، اداره کل قند و شکر، اداره کل غله و نان، اداره نظارت بازرگانی خارجی. «میلسپو» برای تسهیل در تهیه نان، حمل و نقل و فروش آرد را آزاد کرد و آین نامه‌ای برای این کار تدوین نمود.

دکتر میلسپو تا ۱۲ بهمن ۱۳۲۳ به کار اشتغال داشت ولی در آن تاریخ بر اثر اختلاف با ابتهاج، رئیس بانک ملی ایران، به گونه اعتراض استعفا داد و ایران را ترک کرد.

بازتاب اعتراض «کافتازاده»

در دی ماه ۱۳۲۲، در دوران زمامداری سهیلی، نمایندگان کمپانی نفتی انگلیسی «شل» و سپس نمایندگان دوکمپانی نفتی امریکایی، «واکیوم» و «سینکلر»، به تهران آمدند. اینان برای کشف نفت در مناطق شرقی و جنوب شرقی ایران به مطالعه پرداختند

۱. دکتر «میلسپو» قبلًا نیز یک بار، در زمان نخست وزیری قوام‌السلطنه، از چهارم مرداد ۱۳۰۱ با تصویب مجلس به عنوان «رئیس کل دارایی ایران» خدمت کرده بود. او در سال ۱۳۰۳ به امریکا بازگشت.

۲. بیش از آمدن «میلسپو» جیره‌بندی نان و قند و شکر و چای در تهران زیر نظر «شریدان» مستشار امریکایی انجام شده بود. بعداً جیره‌بندی به صورت گسترده‌تر در تمام ایران زیر نظر «فرگسین» مستشار امریکایی و همکار «دکتر میلسپو» اجرا گردید. (قانعی، صفحه ۱۲۲).

و پس از دیدار از مناطق مورد نظر و اطمینان از وجود منابع عظیم نفتی در آن مناطق، برای اکتشاف و بهره‌برداری چند پیشنهاد تسليم دولت ایران کردند.

سهیلی در نخستین روزهای مجلس چهاردهم از نخست وزیری استعفا داد و اثیریت نمایندگان به نخست وزیری ساعد مراغه‌ای، وزیر امور خارجه وقت، اظهار تمایل کردند. کابینه ساعد روز ۸ فروردین ۱۳۲۳ مورد تصویب مجلس قرار گرفت. یکی از اقدامات دولت جدید، دعوت از دو کارشناس نفتی امریکایی برای آمدن به ایران بود. این دو کارشناس نفتی به نامهای «هوور» و «کرتیس» درواقع برای مطالعه پیشنهادهای سه کمپانی یاد شده و برآورد ذخایر نفتی نقاط مورد نظر به ایران دعوت شدند و برای مدت شش ماه در استخدام دولت ایران بودند. ولی پیشنهادهای سه کمپانی نامبرده در وزارت دارایی و در نخست وزیری در پرده استثار مانده بود.^۱ حضور نمایندگان کمپانی‌های «شل»، «واکیوم» و «سینکلر» در ایران در حقیقت معلول برپایی کنفرانس‌های نفتی در امریکا و انگلستان (۱۹۴۲ و ۱۹۴۴) و امضای موافقتنامه نیم‌بندی در ۸ آوت ۱۹۴۴ (۱۷ مرداد ۱۳۲۳) بود. این توافق نفتی امریکا و انگلیس در کنفرانس نهایی واشنگتن، شوروی را نیز بر آن داشت که سعی کند از منابع نفتی ایران سهمی به دست بیاورد. به این منظور «کافتار ادزه»، معاون وزارت امور خارجه شوروی، با چند نفر کارشناس زمین‌شناسی و نفت با موافقت قبلی ساعد، نخست وزیر ایران، برای مطالعه و گفتگو درباره اکتشافات و بهره‌برداری نفت «خوریان» به ایران آمدند (۲۴ شهریور ۱۳۲۳). کارشناسان شوروی در کویر خوریان (نرذیک سمنان) و چند منطقه دیگر در شمال ایران مطالعاتی کردند و گزارش خود را به «کافتار ادزه» دادند. گزارش مثبت بود و «کافتار ادزه» طرح اکتشاف و بهره‌برداری از منابع نفتی خوریان و منابع نفتی چند استان شمالی و شرقی ایران را به ساعد ارایه داد. اما ساعد که با مسافرت «کافتار ادزه» برای گفتگو در مورد منابع نفتی موافقت کرده بود، پیش از آنکه او وارد تهران شود، مصمم شد هرگونه گفتگو درباره نفت را به پایان جنگ موقول نماید و همین پاسخ را به «کافتار ادزه» داد (۲۴ مهر ۱۳۲۳). در نتیجه، هم مذاکرات نمایندگان کمپانی انگلیسی «شل» و دو کمپانی نفتی امریکایی متوقف شد و هم «هوور» و «کرتیس» دو کارشناس نفتی امریکایی، ایران را ترک گفته‌ند.^۲

۱. مهدی، بهار، میراث خوار استعمار، صفحات ۵۸۴-۵۸۳؛ صفانی، ابراهیم، نخست وزیران، صفحات

۲. قانعی، صفحه ۱۲۴.

.۱۲۹-۱۲۸

پاسخ ساعد نه تنها برای «کافtar ادze» نامطلوب بود بلکه چنان خشم مقامات دولت شوروی را برانگیخت، که رادیو مسکو این رفتار ساعد را بسیار غیردوستانه خواند. و فراکسیون حزب توده در مجلس شورا، آژانس «تاس»، روزنامه «ایزوستیا» و روزنامه‌های حزب توده در تهران و نیز دیگر روزنامه‌های چپگرای ایران تبلیغات شدیدی علیه ساعد آغاز کردند.

«کافtar ادze» روز پنجم آبان روزنامه‌نگاران تهران را برای یک مصاحبه به سفارت شوروی دعوت کرد و ضمن مصاحبه گفت: رد پیشنهاد شوروی از سوی ساعد باعث ناخرسنی عمیق شوروی شده و از این پس دولت شوروی با دولت ساعد همکاری نخواهد کرد. «کافtar ادze» در سخنان خود حتی ایران را به امکان قطع رابطه از سوی شوروی تهدید کرد.^۱ او سپس منافع دوستی شوروی را برای ایران برشمرد و از روزنامه‌نگاران خواست برای قبول پیشنهاد شوروی به دولت ایران فشار بیاورند. در حالی که تظاهرات دامنه‌دار حزب توده و تبلیغات شدید روزنامه‌های وابسته به آن حزب و چند روزنامه بی‌طرف علیه دولت ساعد شروع شده بود، در همان روز پنجم آبان بزرگ‌ترین میتینگ سیاسی حزب توده با حمایت سربازان مسلح شوروی که در داخل کامیون‌ها قرار داشتند بر پا شد و فریاد «مرده باد ساعد» در فضای تهران طینی افکند. در مجلس، سید ضیاءالدین طباطبائی و دکتر مصدق و برخی دیگر از نمایندگان از ساعد حمایت کردند ولی البته دیدگاه سید ضیاءالدین و دیدگاه دکتر مصدق دو دیدگاه متفاوت بود.^۲

ساعد که نتوانسته بود موازنۀ سیاسی را حفظ کند و در آن محیط پرتش ش سیاسی که به وجود آمده بود، توان مقاومت در خود نمی‌دید، عصر روز هفدهم آبان ماه ۱۳۲۲ نزد شاه رفت و استعفا داد. شاه روز بعد سید محمدصادق طباطبائی رئیس مجلس را به دربار احضار کرد و به او گفت ساعد استعفا داده؛ شما این موضوع را به اطلاع نمایندگان مجلس برسانید و ببینید برای انتخاب نخست‌وزیر جدید تمایل مجلس به کیست.^۳

سید محمد صادق طباطبائی موضوع استعفای ساعد و نظر شاه را با نمایندگان مطرح

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، ترجمه صالحیار، صفحه ۳۳۷ و صفائی، نخست وزیران، صفحات

۲. قانعی، صفحه ۱۲۵.

۱۴۹ - ۱۵۰.

۳. روزنامه کیهان، ۲۰ آبان ۱۳۲۳.

ساخت. اکثریت نمایندگان مجلس به مرتضی قلیخان بیات (سهام‌السلطان) رأی تمایل دادند. زمامداری بیات با ۷۳ رأی موافق (در برابر ۱۹ رأی مخالف) آغاز شد و او روز چهارم آذر ۱۳۲۳ کایenne خود را به مجلس معرفی کرد.^۱

«کافتارادزه» مستظر تثییت دولت بیات بود تا گفتگوی نفت را با او آغاز کند. ولی گذشته از آن‌که این گفتگو را انگلیس و امریکا مصلحت نمی‌دانستند، این مسأله برای دولت بیات نیز محظوظ بزرگی بود و دکتر مصدق که از دیدگاه انگلیس و امریکا در این باب آگاهی داشت برای آن‌که بیات را از محظوظ برهاند^۲ روز هفتم آذر ماه در مخالفت با واگذاری هر گونه امتیاز نفت تا پیش از پایان جنگ سخنان مبسوطی در مجلس شورای ملی ایراد نمود و روز باردهم آذر ماه طرح منع مذاکرات نفت تا پایان جنگ را، که به امضای چندین نفر از نمایندگان هم رسیده بود، تقدیم مجلس کرد. این طرح همان روز مورد تصویب مجلس قرار گرفت.

با تصویب این طرح «کافتارادزه» روز هفدهم آذر یک مصاحبه مطبوعاتی دیگر ترتیب داد و خشمگینانه ایران را تهدید کرد و روز هجدهم آذرماه تهران را ترک گفت. روزنامه‌های حزب توده از این طرح به سختی انتقاد کردند و آن را «دیکته» شده از سوی سیاست انگلیس و امریکا دانستند. واکنش دولت شوروی در این مورد نیز فوق العاده شدید بود، تا جایی که مؤسسات فرهنگی و تعلیم زبان روسی شوروی به کانون تبلیغات بر ضد دولت ایران تبدیل شد.

برخی چنین می‌بنداشتند که این حادثه موازنی‌ای را که بعد از قرارداد سه‌جانبه در روابط ایران و متفقین پیدا شده بود بر هم زد. آن‌ها امریکایی‌ها را سرزنش می‌کردند که در بستن قراردادهای بازارگانی و نقشه‌برداری از منابع نفت ایران تندر روی کردند و می‌پرسیدند: مگر امریکایی‌ها فکر کرده‌اند که روس‌ها دست روی دست خواهند گذاشت و ناظر تسلط امریکا بر بازارهای بعد از جنگ خواهند شد؟^۳ آن‌ها

۱. سید ضیاء‌الدین طباطبائی و نیز اعضای فراکسیون حزب توده، هر کدام به دلیلی، به دولت بیات رأی مخالف دادند.

۲. بیات خود خواهرزاده دکتر مصدق بود و برادر کوچک او، عزت‌الله بیات، نیز داماد مصدق بود (قانعی، ۳. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحه ۱۲۶).

تصویب طرح منع مذاکرات نفتی توسط مجلس را نیز کاری بی‌مطالعه و شتابزده می‌دانستند.

در شهرهای مختلف به مناسبت برخورد «غیردوستانه» دولت ایران با «کافتازاده» و سپس تصویب طرح تحریم مذاکرات نفتی، چندین روز از طرف حزب توده تظاهرات گسترده‌ای برپا شد. در طول این تظاهرات دولت نهایت مراقبت را داشت که آرامش مختل نشود و حادثه‌ای بروز نکند.^۱

تحولات سیاسی در تهران

در این روزها با سقوط دولت بیات^۲ (۱۳۲۴ اردیبهشت) و اعلام رأی عدم اعتماد مجلس شورای ملی به دولت حکیمی، جانشین دولت بیات (۱۳۲۴ خرداد)، قرار بود محسن صدر (صدرالاشراف) زمام امور را بدست گیرد. ولی در مجلس شورای ملی یک گروه چهل نفری از نمایندگان وطن پرست که از منفردین، ملیون و فراکسیون حزب توode تشکیل می‌شد، به مخالفت با دولت صدرالاشراف پرداخت.^۳ رهبری این گروه را دکتر مصدق و میرزا جواد خان عامری به عهده داشتند. در واقع یکی از علل عدم کوتاه بودن عمر دولت‌های این دوره این بود که اعضای این گروه — که با هم سنخیت زیادی هم نداشتند — یک وجه اشتراک پیدا کرده بودند و آن این بود که تصمیم گرفته بودند با هر دولتی که «رنگ و بوی خارجی» داشته باشد علم مخالفت برآفازند و بکوشند تا آن را

۱. اسکراین، جنگ جهانی در ایران، صفحات ۳۳۹-۳۴۰ و قانعی، صفحات ۱۲۷-۱۲۵.

۲. بیات با حمایت دکتر مصدق به نخست وزیری رسیده بود، او خواه رزاده مصدق بود؛ یعنی خانم «نجم السلطنه» (ملکتاج) خواهر «فرمانفرما» و مادر دکتر مصدق سال‌ها پیش تراز آنکه به همسری وزیر دفتر درآید، همسر وکیل‌الملک کرمانی بود و از او دو دختر داشت: عشرت‌الدوله و شوکت‌الدوله. شوکت‌الدوله همسر «سهم‌الملک» (عباسقلی خان اراکی) شد. مرتضی قلی بیات (سهام‌السلطان) و عزت‌الله بیات فرزندان شوکت‌الدوله بودند. عزت‌الله بیات ضمیماً داماد دکتر مصدق بود (قانعی، صفحه ۱۳۰).

۳. نمایندگان اقلیت مخالف صدر: دکتر مصدق، میرزا جوادخان عامری، سردار فاخر حکمت، قائم مقام رفیع، آشتیانی، امیر نصرت اسکندری، افشار صادقی، عزت‌الله بیات، مهندس پناهی، غلامحسین رحیمیان، محمد بهادری، عباس‌تیموری، منوچهر تیمورتاش، فتحعلی ایپکچیان، داوود طوسی، ابوالحسن صادقی، اصغر پناهی، حبیب‌الله ذری، محمدرضا تهرانچی، مهدی عدل، موسی فتوحی، محمدولی فرمانفرما میان، مهندس غلامعلی فریبور، دکتر خلیل فلسفی، صدر قاضی، محمد‌آخوند، امیر تیمور کلالی، میرصالح مظفرزاده، دکتر فربیدون کشاورز، ایرج اسکندری، عبدالصمد کامبخش، تقی فدایکار، رضا رادمنش، عباس چشمی، محسن خاکباز، پور رضا، توفیت.



ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) نخست وزیر.

هرچه زودتر سرنگون
کنند.^۱

این اقلیت ضمناً تصمیم
گرفت مانع تشکیل
جلسات مجلس شود تا
صدر نتواند دولت خود را
به مجلس معرفی کند.
اقلیت این تصمیم را روز
۲۲ خرداد در روزنامه
اطلاعات به آگاهی مردم
رساند و در انجام این
منظور، نمایندگان اقلیت،
به خصوص رهبران آن، با
خواهش و اصرار مانع
حصول اکثریت در جلسات
مجلس می‌شدند. صدر
روز ۲۷ خرداد نامه‌ای به
سید محمدصادق
طباطبایی، رئیس مجلس،

نوشت و خواستار تشکیل جلسات مجلس شد و متذکر گردید که عدم تشکیل جلسات
مجلس موجب اختلال در تمام امور جاری کشور خواهد شد.

رئیس مجلس شورا نامه صدر را به اطلاع نمایندگان اقلیت رساند ولی آن‌ها از رئیس
مجلس خواستند صدر را وادار به استعفا نماید و یادآور شدند که همچنان مانع تشکیل
جلسات مجلس خواهند شد. البته این تصمیم با سنت‌های پارلمانی مغایرت داشت، زیرا
روش پارلمانی در ایران و در سایر کشورهایی که دارای حکومت پارلمانی بودند، بر این
بود که نمایندگان در جلسه مجلس حاضر شوند و به هر دلیلی که می‌خواهند رأی موافق
یا مخالف بدهند. ولی در تاریخ حکومت‌های پارلمانی سابقه نداشت که یک اقلیت با

۱. برای توضیح بیشتر ر.ک. به: فصل «علل کوتاه بودن عمر دولت‌ها».

اصرار و خواهش از شرکت عده‌ای از نمایندگان در جلسه مجلس جلوگیری کند.^۱ این حریان مقارن شد با زمانی که «فرقة دموکرات آذربایجان» به رهبری پیشهوری^۲ و با کمک افسران چپ‌گرا در آذربایجان مشغول فعالیت برای استقرار یک حکومت خودمختار بود و پس از پیوستن حزب توده به آن‌ها، روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ (سوم سپتامبر ۱۹۴۵) در تبریز رسماً موجودیت خود را اعلام داشت.

سرانجام با کوشش رئیس مجلس و موافقت مشروط اقلیت، در پانزدهم شهریور ۱۳۲۴، جلسه علنی مجلس شورای ملی برای رسیدگی به این بحران تشکیل شد و صدر دولت خود را معرفی کرد و برنامه دولت را اعلام داشت و تقاضای رأی اعتماد نمود و با اکثریت ۶۹ رأی موافق در برابر ۴۰ رأی مخالف ظاهراً دولت او تثیت شد. ولی دکتر مصدق در همان جلسه گفت: دولت صدر قادر به رفع مشکلات نیست و باید برود.^۳

صدر با استفاده از قانون حکومت نظامی، جلو فعالیت احزاب، بهخصوص حزب توده، را گرفت و به کارهای مهم کشور که همه در حال فلجه یا آشفتگی بود پرداخت، ولی اوضاع امنیتی و اقتصادی کشور به طور کلی رضایت‌بخش نبود. بهخصوص در آذربایجان با فعالیت فرقه دموکرات و مهاجرین قفقازی هر چند روز کشтар و آشوب تازه‌ای روی می‌داد.

در این روزهای بحرانی با توجه به بی‌ثباتی اوضاع عمومی کشور و تزلزل دولت و حضور اقلیت مخالف و فعال در مجلس، صدر خود را قادر به ادامه زمامداری ندید و روز ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۴ استعفا داد.^۴

مجلس به زمامداری ابراهیم حکیمی (حکیم‌الملک) رأی تمایل داد. او فرمان نخست وزیری را گرفت و برای آنکه نمایندگان مجلس را ارضاء کند، وزیران خود را پس از مشورت با آن‌ها برگزید و در جلسه ۱۵ آبان ۱۳۲۴ مجلس شورای ملی، کابینه خود را

۱. صفائی، نخست وزیران، صفحه ۱۸۴.

۲. سید جعفر پیشهوری، پیش از این‌که در سال ۱۳۲۴ در آذربایجان آشوب به پا کند، و مدت یک سال (۲۱ آذر ۱۳۲۴-۲۱ آذر ۱۳۲۵) در رأس حکومت خودمختار آذربایجان قرار گیرد، به عنوان یک روزنامه‌نگار شهرت داشت و در تهران روزنامه‌ای به نام آفیر منتشر می‌کرد. پیشهوری در دوران سلطنت رضاشاه به جرم داشتن عقاید اشتراکی و عضویت در «حکومت شوروی گیلان» مدتی زندانی بود.

۳. صورت مذاکرات شورای ملی، ۱۵ شهریور ۱۳۲۴.

۴. صفائی، نخست وزیران، صفحه ۱۹۰.

معرفی کرد، برنامه دولت را اعلام نمود، و رأی اعتماد گرفت.^۱ حکیمی در ۲۶ آبان یادداشتی به سفارت شوروی نوشت و ضمن اعتراف به حمایت ارتش سرخ از «کنگره ملی آذربایجان»، یادآور شد که دولت ایران مصمم است نیروی کمکی به آذربایجان اعزام دارد و این تصمیم را به وسیله سفارتخانه‌های ایران در واشنگتن و لندن به اطلاع دو دولت امریکا و بریتانیا نیز رساند ولی سفارت شوروی در نامه پنجم آذربایجان باعث آشوب و خونریزی در آذربایجان خواهد شد و دولت کرد که اعزام نیرو از تهران باعث آشوب و خونریزی در آذربایجان خواهد شد و دولت شوروی ناچار نیروهای تازه به آذربایجان اعزام خواهد داشت. دولت شوروی این نکته را به اطلاع دولتين امریکا و انگلیس نیز رساند.

دولت‌های متفق، هم در پیمان سه جانبه و هم در اعلامیه^۲ کنفرانس تهران (۲۷-۳۰ نوامبر ۱۹۴۳ برابر با ۹-۶ آذر ۱۳۲۲) استقلال و تمامیت ارضی ایران را تضمین کرده بودند. این تضمین‌ها و نیز دریافت لقب «پل پیروزی»، این تصور را در مردم و دولت ایران به وجود آورده بود که خواهند توانست هنگام خاتمه جنگ در اروپا، تخلیه خاک خود از نیروهای بیگانه را خواستار شوند. لذا دولت ایران روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۲۴ طی یادداشت‌هایی پیروزی در جنگ را به سه دولت امریکا، بریتانیا و شوروی تبریک گفت و با استفاده از آن فرصت یادآوری کرد که به موجب فصل ۵ پیمان سه‌جانبه و نیز قولی که در اعلامیه کنفرانس تهران داده شده بود، با پایان گرفتن مخاصمات در اروپا دیگر احتیاجی به حضور نیروهای متفقین در ایران وجود ندارد و بهتر است آن‌ها هرچه زودتر خاک ایران را ترک کنند. دولتين شوروی و بریتانیا انتسابی به این یادداشت‌ها نکردن،

۱. روزنامه اطلاعات ۱۵ آبان ۱۳۲۴. اعضای دولت حکیمی عبارت بودند از: ابوالقاسم نجم، وزیر امور خارجه؛ سرلشکر ریاضی، وزیر جنگ؛ عبدالحسین هژیر، وزیر دارایی؛ خلیل فهیمی، وزیر کشور؛ امان‌الله اردلان، وزیر دادگستری؛ غلامحسین رهمنا، وزیر فرهنگ؛ سرلشکر محمد حسین فیروز، وزیر راه؛ دکتر سعید مالک، وزیر بهداری؛ هاشم صهبا، وزیر پیشه و هنر؛ احمد حسین عدل، وزیر کشاورزی؛ محمود نریمان، وزیر پست و تلگراف؛ حسنعلی کمال هدایت و الهیار صالح وزیر مشاور.

۲. روزنامه کیهان، دهم آذر ۱۳۲۴.

۳. اعلامیه کنفرانس روز اول دسامبر ۱۹۴۳ برابر با ۱۰ آذر ۱۳۲۲ منتشر شد. سه نکته مهم اعلامیه کنفرانس تهران، راجع به ایران، عبارت بود از: اذعان متفقین به کمک و مشارکت ایران در جنگ، لزوم دادن کمک اقتصادی به ایران و تضمین استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی ایران.

فقط سفارت امریکا در تهران در تاریخ ۱۹ تیر پاسخ داد که «عملیات فرماندهی خلیج فارس از اول ژوئن ۱۹۴۵ خاتمه یافته و از هم‌اکنون ترتیباتی برای تقلیل سریع تعداد سربازان امریکایی در ایران داده شده است و به محض این‌که مقتضیات نظامی اجازه دهد این عمل با سرعت هرچه تمام‌تر ادامه خواهد یافت».

در کنفرانس پتسدام (۱۷ ژوئیه – ۲ اوت ۱۹۴۵ برابر با ۲۶ تیر – ۱۱ مرداد ۱۳۲۴) نیز مسئله تخلیه ایران از نیروهای بیگانه مطرح شد. اما روس‌ها به بهانه این‌که جنگ با ژاپن هنوز خاتمه پیدا نکرده، با آن موافقت نکردند. در نتیجه در اعلامیه نهایی کنفرانس پتسدام مطلب به این صورت ذکر شد: «موافقت شد که سربازان متفقین فوراً از تهران عقب کشیده شوند و مراحل بعدی عقب‌نشینی سربازان از ایران بعداً توسط وزرای خارجه سه کشور مورد رسیدگی قرار گیرد».

وقتی ژاپن در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۱ شهریور ۱۳۲۴)، به دنبال بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی، تسلیم بلاقید و شرط را پذیرفت، دیگر بهانه‌ای برای ادامه اشغال ایران وجود نداشت. لذا دولت ایران دوباره طی یادداشت مورخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۴ تقاضای خود را در مورد تخلیه ایران عنوان کرد.

در کنفرانس وزرای خارجه سه کشور در لندن (۱۵–۱۹ سپتامبر ۱۹۴۵)، روس‌ها مجدداً در پی یافتن بهانه بودند، لذا وقتی «ارنست بوین»، وزیر خارجه بریتانیا، پیشنهاد کرد که تخلیه ایران از نیروهای بیگانه طبق ماده ۵ پیمان سه‌جانبه رأس شش ماه پس از خاتمه جنگ، یعنی حداقل در دوم مارس ۱۹۴۶ (۱۱ اسفند ۱۳۲۴) خاتمه یابد، پیشنهاد او قویاً از طرف «مولوتوف» رد شد؛ به همان‌گونه که در مورد سایر مسائل مندرج در دستور کار کنفرانس نیز توافقی صورت نگرفت.

روز ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ (سوم سپتامبر ۱۹۴۵) یعنی فقط یک روز پس از تسلیم ژاپن، «فرقة دموکرات آذربایجان» تأسیس خود را اعلام داشت و متعاقباً دست به شورش زد. دسته‌های مسلحی از عناصر کمونیست در شهرهای مختلف آذربایجان با کمک و پشتیبانی ارتش سرخ به ادارات دولتی و پاسگاه‌های ژاندارمری حمله برداشت و برخی از آن‌ها را اشغال کردند. حزب توده بلافاصله پشتیبانی خود را از فرقه دموکرات اعلام کرد و شعبه آن حزب در آذربایجان منحل شد و به فرقه دموکرات پیوست. روز ۴ آبان ۱۳۲۴ فدائیان فرقه دموکرات حملات خود را به پادگان‌های نظامی در آذربایجان شدت دادند. اولین شهری که به تصرف فرقه دموکرات درآمد شهر میانه بود.

روز ۲۵ آبان فدائیان فرقه دموکرات به شهر سراب حمله کردند و پادگان آن شهر را به آتش کشیدند. سپس ستوان یکم ضیا مهر و هفده نفر دیگر را به خارج از شهر بردند و به طور فجیعی به قتل رساندند.

پس از سراب نوبت شهر مراغه بود. در آنجا قبل از هر چیز شهردار را به قتل رساندند. به دنبال سقوط مشکین شهر کشتار وحشت‌انگیزی در آن شهر بهراه انداختند. بدین ترتیب شهرهای آذربایجان یکی پس از دیگری سقوط می‌کرد و زمانی که این خبرها به شهرهای دیگر می‌رسید در آن‌ها ایجاد رعب و وحشت می‌کرد و در نتیجه تصرف آن‌ها را تسهیل می‌نمود.

دولت ایران طی یادداشت مورخ ۲۶ آبان ۱۳۲۴ به مداخلة مأمورین کشوری و لشگری شوروی در امور داخلی ایران و نیز حمایت دولت امپراتور از فرقه دموکرات اعتراض کرد. ضمناً هیأت وزرا بالآخره تصمیم گرفت دست به اقدام جدی‌تری نیز بزند. بدین جهت نخست‌وزیر دستور داد وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش با وابسته نظامی سفارت شوروی ملاقات کنند و به او اطلاع دهنده که ستونی از قوای ایران برای حفظ امنیت آذربایجان به آن خطه اعزام خواهد شد. وابسته نظامی به ایشان پاسخ داد که پیام ایشان را به فرماندهی قوای شوروی در ایران — که مقیم قزوین است — خواهد رساند و نتیجه را بعداً اطلاع خواهد داد.

عصر روز ۲۷ آبان ۱۳۲۴ یک ستون از قوای ایران بدون دریافت نظر مقامات شوروی به طرف قزوین حرکت کرد. اما روز ۲۹ آبان هنگامی که این ستون به شریف‌آباد در حومه قزوین رسید با لشگر زرهی شوروی مواجه شد و سرهنگ اسمیرنوف نماینده فرمانده نیروهای شوروی در ایران ضمن ملاقات با فرمانده ستون اعزامی ایران صریحاً به وی اعلام نمود که عمل ارتش ایران در این مورد را یک عمل خصم‌انه نسبت به ارتش شوروی تلقی می‌کند. او اضافه کرد که ستون اعزامی باید حداقل ظرف دو ساعت به طرف تهران باز گردد. بدین ترتیب شوروی‌ها از عبور نیروی اعزامی ایران ممانعت به عمل آورند.

در همین حال «کنگره ملی آذربایجان» روز دوم آذر ماه تلگرامی مبنی بر تقاضای خودمختاری و استقلال داخلی آذربایجان به دولت ایران و، برای اطلاع، به سایر دول جهان مخابره کرد. برای جلوگیری از بروز خواست ناگوار در آذربایجان، به درخواست حکیمی کمیسیون مخصوصی در مجلس تشکیل شد و نیز مرتضی قلی‌بیات به

استانداری آذربایجان منصوب گردید و با اجازه مقامات شوروی و به وسیله هواپیمای روسی به تبریز رفت (همتم آذر ۱۳۲۴).

روز ۱۴ آذر، به دستور نخست وزیر و موافقت شاه، رئیس ستاد ارتش فرمان داد نیرویی مرکب از چند سoton موتوریزه به فرماندهی سرهنگ امجدی از تهران به قصد تبریز اعزام شود. ولی این نیرو نیز در شریف‌آباد (۱۲ کیلومتری قزوین) از سوی نیروی‌های شوروی که در «دیزج» متصرف بودند، متوقف شد. سرهنگ «اسمیرنوف» فرمانده نیروهای شوروی، در دیزج به سرهنگ امجدی اخطار کرد که اجازه پیشروی ندارد و باید هر چه زودتر با نیروی خود به تهران برگردد.

سرهنگ امجدی از ستاد ارتش کسب تکلیف کرد. هم‌باد با چنین تهدیدی که واقعیت هم داشت، نمی‌توانست دستور پیشروی به نیروی اعزامی بیندهد، زیرا در صورت پیشروی در همان گام‌های نخستین با یورش تانک‌های ارتش شوروی برخورد می‌کرد. حکیمی برای چاره‌جویی درباره مشکل آذربایجان روز هفدهم آذر شورایی مرکب از شماری از رجال استخواندار کشور در خانه خود در خیابان ژاله تشکیل داد. برای شرکت در این شورا از حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، علیرضا قراگزلو (بهاء‌الملک)، صادق صادق (مستشار‌الدوله)، احمد قوام (قوام‌السلطنه) و علی منصور (منصور‌الملک) دعوت شده بود. به جز قوام سایر رجال نامبرده دعوت حکیمی را پذیرفتند و در روز ۱۷ آذر و ۲۰ آذر دو بار در این شورا شرکت کردند و ساعتها گفتگو نمودند ولی نتوانستند چاره‌ای بیندیشند.^۱

با پشتیبانی دولت شوروی، فرقه دموکرات توانست در مدتی کوتاه بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ آذربایجان را به تصرف درآورد و یک حکومت ترور و وحشت در سراسر آذربایجان برقرار سازد.

بالآخره روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴، براساس توافق سرتیپ درخشانی فرمانده لشگر آذربایجان با پیشه‌وری، لشگر مزبور تسلیم فرقه دموکرات شد و پیشه‌وری، رهبر فرقه دموکرات، تأسیس «حکومت خودمنختار آذربایجان» را اعلام داشت. این «حکومت» همان روز مجلسی تشکیل داد و شبستری را به ریاست آن انتخاب نمود. ولی قوای اردبیل و رضاییه (به‌خصوص تیپ رضاییه) رشادت و شجاعت زیادی در مقابله با نیروهای «خلقی دموکرات آذربایجان» از خود نشان دادند. تیپ رضاییه تا توان داشت

۱. قانعی، صفحه ۱۳۳.

علیه نیروهای مهاجم جنگید و وقتی که مستأصل شد همه مهمات تیپ را نابود کرد تا به دست «دموکرات‌ها» نیفتند.

با توجه به مراتب فوق، ستاد ارتش در تهران تصمیم گرفت قوای رضاییه و اردبیل را از لشکر سوم (یعنی لشکر تسليم شده) جدا کند و فرماندهی این دو نیرو را مستقیماً به عهده بگیرد.

در همین حال فرقه دموکرات که با حمایت نیروهای روس و اسلحه شوروی پایه‌های کار خود را محکم کرده و نیروی نسبتاً قوی، مشکل از افراد آذربایجانی و مهاجرین فقفازی و جوانان محلی به نام «فدایی» تشکیل داده بود، در بامداد روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ (۱۲ دسامبر ۱۹۴۵) تمام سازمان‌های دولتی تبریز را در اختیار گرفت. سربازخانه‌ها و پاسگاه‌ها خلع سلاح شدند و این برنامه در تمام آذربایجان با کمک ارتش سرخ در همان روز اجرا گردید.

در همان روز ۲۱ آذر، سید جعفر پیشه‌وری براساس دستورالعمل مسکو و با کارگردانی میرجعفر باقر اوف، دبیر اول حزب کمونیست جمهوری آذربایجان، تشکیل دولت خودمختار آذربایجان ایران را اعلام داشت. متعاقب این امر، «مجلس ملی آذربایجان» پیشه‌وری را رسماً به عنوان «باش وزیر» (نخست‌وزیر) حکومت خودمختار آذربایجان برگردید. او بعد از ظهر همان روز دولت خود را به ترتیب زیر به «مجلس ملی آذربایجان»^۱ معرفی کرد:

۱. سید جعفر پیشه‌وری، نخست‌وزیر^۲. دکتر سلام الله جاوید، وزیر داخله^۳. جعفر کاویان، وزیر جنگ^۴. دکتر مهتابش، وزیر کشاورزی^۵. محمد بیریا، وزیر فرهنگ^۶. دکتر اورنگی، وزیر بهداری^۷. غلامرضا الهامی، وزیر دارایی^۸. یوسف عظیمی، وزیر دادگستری^۹. ریبع خان کبیری (عدل‌الدوله)، وزیر پست و تلگراف^{۱۰}. رضا رسولی، وزیر تجارت و اقتصاد. ژنرال غلام‌یحیی (از مهاجرین فقفازی که اصلاً اهل سراب بودند)، فرمانده نظامی؛ ژنرال پناهیان، رئیس ستاد؛ و دکتر جهانشاهلو، معاون نخست‌وزیر. وزارت کار را خود پیشه‌وری تا تعیین وزیر به عهده گرفت. ضمناً با تصویب همان جلسه مجلس، زین‌العابدین قیامی به ریاست دیوان عالی تمیز و فریدون ابراهیمی به عنوان دادستان کل آذربایجان منصوب شدند.

^۱. عنوان «مجلس ملی» چند ماه بعد، در نتیجه مذاکره با دولت قوام در تهران، به «انجمن ایالتی آذربایجان» تبدیل شد.

غروب همان روز ۲۱ آذر جشنی در ساختمان بزرگ «باش وزیری» برپا شد. مدعوین بیشتر همان اعضای «مجلس ملی آذربایجان» و فرقه دموکرات بودند؛ عده‌ای از محترمین آذربایجان هم از روی ترس، دعوت شرکت در این جشن را پذیرفتند؛ برخی از مقامات سیاسی و نظامی شوروی هم حضور داشتند؛ پیشه‌وری مژده استقرار عدالت و آزادی داد!!! و به بسیاری از مدعوین مدار «انقلاب ۲۱ آذر» [۱۳۲۴] را که قبلًا ساخته شده بود، اهدا نمود.^۱

بیات، استاندار بی اختیار، با اجازه پیشه‌وری، روز ۲۲ آذر به وسیله هواپیما به تهران بازگشت و اوضاع آذربایجان را به حکیمی، نخست‌وزیر، گزارش داد. محل فرماندهی سرتیپ در خشانی، که از آبان ۱۳۲۳ فرماندهی لشکر آذربایجان را بر عهده داشت، از چند هفته پیش در محاصره فدائیان و افراد مسلح دموکرات بود و که هرگونه مقاومت را غیرممکن و بی‌نتیجه می‌دانست، پس از تسلیم جنگ افزارهای ارتش، همراه سرهنگ دوم و رهبران و نوزده افسر دیگر به تهران آمد. هفتاد افسر هم با راه آهن خود را به تهران رساندند؛ شماری از افسران هم به فرقه دموکرات پیوستند.^۲ بدین ترتیب، تمام منطقه آذربایجان و نیز زنجان در اختیار فرقه دموکرات قرار گرفت.^۳

فرقه دموکرات آذربایجان زبان ترکی را زبان رسمی اعلام کرد. برخی از مکاتبات اداری و تدریس در بسیاری از دبستان‌ها و دبیرستان‌ها به زبان ترکی انجام می‌شد. فرقه دموکرات در حالی که خفغان مطلق برقرار کرده و به مصادره و ضبط اموال و املاک مردم و جنس و کشتار مخالفین می‌پرداخت، به اصلاحاتی نیز دست زد: به آسفالت خیابان‌ها، لوله کشی آب تبریز و تأسیس دانشگاه (که ناتمام ماند) و به تقسیم املاک مزروعی خالصه و املاک بزرگ میان روستاییان پرداخت و در تبریز فرستنده رادیویی با موج کوتاه دایر کرد. پیشه‌وری و غلام‌پیحی و دیگر رؤسای فرقه دموکرات، که با پشتیبانی دولت شوروی بر آذربایجان و زنجان مسلط بودند، به هیچ وجه اجازه دخالت در امور آذربایجان را به دولت مرکزی نمی‌دادند.^۴

۱. قانعی، صفحات ۱۳۴-۱۳۳.

۲. سرتیپ در خشانی به جرم تسلیم در برابر پیشه‌وری و تسلیم مهمات ارتش، در دادرسی ارتش به پانزده سال زندان محکوم گردید ولی پس از چند سال بخشوده و آزاد شد.

۳. در اطراف زنجان افراد مسلح خانواده‌های ذوالقدری و امیر افشار، دو ملاک بزرگ زنجان، پیوسته در برابر دموکرات‌ها مقاومت‌های پراکنده می‌کردند و به عملیات چریکی دست می‌زنند.

۴. قانعی، صفحات ۱۳۵-۱۳۶.

در اواسط دسامبر ۱۹۴۵ کنفرانسی در مسکو با شرکت «بوین»، «برنز»^۱ و «مولوتوف» وزیران امور خارجه بریتانیا، امریکا و شوروی بر پا گردید. حکیمی برای حل مشکل آذربایجان به این کنفرانس متول شد ولی در کنفرانس درخواست حکیمی مطرح نگردید. تنها گامی که کنفرانس درباره ایران برداشت این بود که طبق نظر «بوین» یک کمیسیون سه جانبی با شرکت نمایندگان بریتانیا، امریکا و شوروی در تهران بر پا شود و تشکیل انجمان‌های ایالتی و ولایتی و تخلیه ایران از نیروی‌های متفقین و نظارت بر مقررات عهدنامه سه جانبی و نیز برقراری دمکراسی را زیر نظر داشته باشد و در اولین فرصت مشکلات آذربایجان را هم بررسی کند.^۲

این پیشنهاد به وسیله «ریدر بولارد» وزیر مختار بریتانیا در تهران، که برای حضور در کنفرانس به مسکو رفته بود، به اطلاع حکیمی رسید. نخست وزیر، طرح تأسیس کمیسیون سه جانبی را برای مطالعه در اختیار ابوالقاسم نجم (نجم‌الملک)، وزیر امور خارجه، قرار داد. بعد از دو هفته دولت حکیمی به «بولارد» اعلام داشت که این پیشنهاد را مشروط بر آن که مدت کمیسیون محدود باشد می‌پذیرد. درباره این پیشنهاد، دولت در مجلس مورد سؤال قرار گرفت و سرانجام این پیشنهاد به جایی نرسید.^۳

نخستین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متعدد روز ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۰ دی ماه ۱۳۲۴) در لندن گشایش یافت. دولت حکیم‌الملک روز ۱۸ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۸ دی ماه) به سید حسن تقی‌زاده، سفير وقت ایران در لندن و نماینده ایران در سازمان ملل متعدد^۴، دستور داد شکایت ایران از شوروی را تسلیم دیر کل موقت سازمان ملل کند. روز ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۹ دی ماه)، طبق درخواست تقی‌زاده، شکایت ایران در مورد آذربایجان، به عنوان نخستین موضوع مطروحه در شورای امنیت، در دستور کار آن شورا قرار گرفت.

دولت شوروی هیچ نظر مساعدی نسبت به حکیم‌الملک نداشت. در نتیجه، برای حل مشکل آذربایجان می‌باشد شخص دیگری در ایران زمام امور را به دست می‌گرفت. حکیمی که بدین ترتیب خود را هم از نظر سیاست داخلی و هم از لحاظ سیاست خارجی در مانده می‌دید، ادامه نخست وزیری خود را به صلاح کشور ندانست

1. James F. Byrnes

۲. صفائی، نخست وزیران، صفحات ۱۰۸-۱۰۹. ۳. قانعی، صفحه ۱۳۶.

4. Chief Delegate

و شب اول بهمن ۱۳۲۴،
علی‌رغم مخالفت
انگلیسی‌ها، از مقام خود
استعفا داد.

روز پس از استعفای
حکیمی، یعنی روز ۲ بهمن
۱۳۲۴ (۲۲ ژانویه ۱۹۴۶)،
بیوه تحریر و پشتیبانی
دولت شوروی، شورش
دیگری در کردستان
صورت گرفت و «حزب
دموکرات کردستان»
تأسیس «جمهوری
دموکراتیک کردستان» را
در مهاباد اعلام کرد.

ریاست این «دولت» را
قاضی محمد و فرماندهی
ارتش را سیف قاضی
(پسرعموی قاضی محمد

سید حسن تقی‌زاده).

که روس‌ها به او درجه ژنرالی داده بودند)، به عهده داشتند. افسران و سربازان این «حکومت» نیز مانند افسران و سربازان حکومت «دموکرات‌های آذربایجان» به اونیفورم ارتش شوروی ملبس بودند.

«دموکرات‌های آذربایجان» از تأسیس «جمهوری دموکراتیک کردستان» اظهار خرسندی کردند و متعاقب آن یک عهدنامه اتحاد و مودت میان دو «حکومت» به امضای رسید.

در جلسه روز اول بهمن ۱۳۲۴، سید محمد صادق طباطبائی، رئیس مجلس شورای ملی، موضوع استعفای حکیم‌الملک را به شرح زیر اعلام داشت:



به استحضار خاطر آقایان می‌رسانم که امروز بنده به دربار احضار شدم. معلوم شد که نخست وزیر دیروز استعفای خود را تقدیم داشتند. آقایان تمایل خود را به نخست وزیری بفرمایید، تا من آن را به عرض همایونی برسانم.

در آن شرایط تنها شخصیتی که به نظر می‌رسید توانایی و تدبیر برخورد با مشکلات عدیده مملکت را داشته باشد، احمد قوام (قوام‌السلطنه) بود. لذا در جلسه ششم بهمن ۱۳۲۴ (۲۷ فوریه ۱۹۴۶) مجلس شورای ملی، که در آن ۱۰۴ نماینده شرکت داشتند، مجلس به زمامداری قوام‌السلطنه اظهار تمایل کرد. و روز هفتم بهمن فرمان نخست وزیری او از سوی شاه صادر گردید. در رأی میری روز ششم بهمن قوام‌السلطنه ۵۱ رأی و مؤتمن‌الملک (پرنیا) ۵۰ رأی آورده بودند و درواقع قوام‌السلطنه با یک رأی اضافی زمام امور را بدست گرفت.

قوام وزیران خود را — بدون نظر شاه — برگزید و در صدو هشتاد و ششمین جلسه مجلس شورا، مورخ ۱۸ بهمن ۱۳۲۴، آن‌ها را به نمایندگان مجلس معرفی کرد. با این ترتیب ایشان ۱۲ روز تمام مشغول مطالعه و بحث با مشاوران خود برای تعیین وزرا بود. کسی که بیش از همه مورد مشورت قوام‌السلطنه قرار گرفت، میرزا جوادخان عامری بود. قوام نه تنها به میرزا جوادخان «اعتقاد زیادی داشت»، بلکه میرزا جوادخان عملاً رهبری گروه طرفدار قوام‌السلطنه را در مجلس به عنده گرفته بود و با فعالیت زیاد — علی‌رغم مخالفت انگلیسی‌ها^۱ — توanstه بود ۵۱ رأی برای قوام‌السلطنه فراهم کند. با توجه به مراتب فوق، مرحوم قوام‌السلطنه اصرار داشت که میرزا جوادخان یکی از پست‌های کابینه را — به انتخاب خود — بپذیرد. ولی میرزا جوادخان بالآخره موفق شد مرحوم قوام را مجاب کند که ماندن ایشان «در سنگر مجلس»، به خصوص برای حفظ

۱. در مورد مخالفت انگلیسی‌ها با زمامداری مرحوم قوام، همان‌طور که گذشت، میرزا جوادخان واقعه‌ای را روایت می‌کرد مبنی بر این‌که: «زمانی که مشغول فعالیت برای زمامداری قوام‌السلطنه بودیم، در مهمانی یکی از سفارتخانه‌ها سفير انگلیس تا چشمش به من افتاد به‌طرف من آمد و گفت شنیده‌ام برای زمامداری قوام‌السلطنه مشغول فعالیت هستید. ما به هیچ وجه نمی‌توانیم با زمامداری ایشان موافقت کنیم!» آقای عامری در جواب گفته بود: «اطلاعاتی که دوستانتان به شما داده‌اند درست است. شما البته مختارید که به مخالفت خود ادامه دهید ولی من و هم‌فکران من ایشان را شایسته‌ترین فرد برای این کار می‌دانم و ما نیز به فعالیت خود در این زمینه ادامه خواهیم داد، به خصوص که اصولاً دخالت شما در امور داخلی ایران تا این حد را جائز نمی‌دانیم.»



قوام‌السلطنه، نخست وزیر و مظفر فیروز معاون نخست وزیر.

اکثریت پارلمانی، به نفع هر دو ایشان و مهم‌تر از همه به نفع مملکت است. مرحوم قوام‌السلطنه بالآخره وزارت‌خانه‌های امور خارجه و کشور را شخصاً به عهده گرفت. لازم به توضیع است که قوام‌السلطنه ابتدا تمایل داشت دکتر احمد متین دفتری، نخست وزیر اسبق، را نیز به عنوان وزیر مشاور معرفی کند، ولی به علت جار و جنجال شیخ حسین لنگرانی و نمایندگان حزب توده، دکتر متین دفتری صبح یکشنبه ۱۸ بهمن، قبل از معرفی به مجلس، انصراف خود را از قبول این پست اعلام کرد.

شب ۲۲ بهمن، اولین اعلامیه دولت جدید صادر شد و توسط مظفر فیروز در رادیو قرائت گردید. در این اعلامیه قوام‌السلطنه آزادی احزاب و اجتماعات را، که در زمان کابینه‌های صدر و حکیمی، طبق مقررات حکومت نظامی، ممنوع شده بود، اعلام داشت.^۱

قوام‌السلطنه روز ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ (۱۴ فوریه ۱۹۴۶)، در حالی که لباس خاکی رنگی

۱. عاقلی، میرزا احمدخان قوام‌السلطنه، صفحات ۳۵۵-۳۵۶.

به تن داشت، و وزیران لباس رسمی پوشیده بودند، اعضای کابینه خود را در کاخ مرمر به شاه معرفی کرد.

عصر روز ۲۸ بهمن قوام‌السلطنه مجدداً شرفیاب شد و اعضای هیأت اعزامی به مسکو را که تحت ریاست خودش و معاونت میرزا جوادخان عامری^۱ بود، به شاه معرفی کرد. این‌بار هم قوام خود لباس سرمه‌ای به تن داشت در صورتی که تمام اعضای هیأت لباس رسمی به تن کرده بودند. شاه خطاب به اعضای هیأت گفت: «امیدوارم در تحت ریاست نخست‌وزیر، و اطمینان به کفایت و درایت ایشان، این مأموریت به بهترین وجهی صورت پذیرد.»

قوام‌السلطنه، متعاقب معرفی کابینه خود به مجلس^۲، خواستار ملاقات با رهبران شوروی شد. استالین از این پیشنهاد استقبال کرد و هواپیمایی نیز در اختیار قوام‌السلطنه گذاشت تا او بتواند با هیأت هماره خود راهی مسکو شود.

قوام‌السلطنه در مورد عزیمت هیأت به مسکو در مجلس شورای ملی چنین گفت:

در این موقع که برابر تلگرافات پر محبت ژنرالیسیم استالین و ابراز مودت کامل از طرف دولت اتحاد جماهیر شوروی، با اعتماد به حسن نیت و توجه همسایه نیرومند شمالی عازم مسکو می‌باشم، امیدوارم بتوانم دوستی و مودت بین ملت ایران و اتحاد جماهیر شوروی روی پایه شرافت و احترام مقابله به حسن نیت نموده و موجبات نزدیکی و یگانگی دو ملت دوست و متحد را فراهم سازد.

(نمايندگان: انشاء الله که صحيح باشد!)

این هیأت روز ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ عازم مسکو شد.

۱. میرزا جوادخان به هیچ وجه مایل به عضویت در هیأت نبود، ولی مرحوم قوام‌السلطنه با توجه به «اعتقاد فوق العاده‌ای که نسبت به ایشان داشت» و با علم به وطن‌پرستی میرزا جوادخان اصرار داشت که ایشان حتماً، به عنوان رهبر گروه طرفدار دولت قوام در مجلس، قبول کند به مسکو برود تا بتواند در آن‌جا از جانب اکثریت مجلس سخن بگوید، مذکوره کند و در جریان مذاکرات باشد.

هیأت اعزامی به مسکو و حل مسأله آذربایجان

همان‌طور که گذشت، دو روز پس از حمله متفقین، منصور‌الملک کنار رفت و محمدعلی فروغی (ذکاء‌الملک) مأمور تشکیل کابینه جدید شد. فروغی مردی بود فهیم که هم در نظر مردم و رجال ایران و هم در نظر دول خارجی^۱ از حسن شهرت و محبوبیت خاصی برخوردار بود. ولی فروغی پس از هفت ماه دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زیادی که با آن‌ها روبرو بود، استعفا داد. کابینه سهیلی، نخستین دولت قوام پس از شهریور ۲۰، کابینه دوم سهیلی، زمامداری ساعد، دولت بیات، ریاست وزرای حکیمی، صدارت صدرالاشراف، و کابینه دوم حکیمی نیز هیچ‌کدام دوام زیادی نیاورد و طبعاً نتوانست هیچ‌یک از مشکلات عمدۀ کشور را حل کند.

سپس مجددآ نوبت به قوام‌السلطنه رسید. در این دوران قوام‌السلطنه دو کابینه تشکیل داد که اولی یک سال و دومی در حدود ۱۱ ماه بر سر کار بود. همان‌طور که قبل‌آن نیز گفتیم، وضع مشکل و پیچیده سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در آن زمان، و بهویژه دخالت‌های ناروای دولت‌های خارجی، موجبات کوتاه بودن عمر دولت‌ها را فراهم می‌آورد.

نخستین مشکلی که قوام‌السلطنه به حل آن همت گماشت، مسأله آذربایجان بود. بدین‌جهت، همان‌طور که گذشت، قوام خواستار ملاقات و مذاکره مستقیم با استالین گردید و روز ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ (۱۸ فوریه ۱۹۴۶)، با هیأتی مرکب از: «جواد عامری، حمید سیاح، دکتر رضازاده شفق، پیرنظر مدیر کل وزارت امور خارجه، دُری، عبدالحسین نیکپور، سلمان اسدی، عمیدی نوری، جهانگیر تفضلی، قاسم مسعودی و

۱. ریدر بولارد، وزیر مختار وقت بریتانیا در تهران، انتساب فروغی را به خاطر «خوش‌آیند» انگلیسی‌ها دانسته بود! ر.ک. به:

Bullard, Reader, *Letters From Tehran*, I.B. Tauris and Co. Ltd. (Publishers), London, 1991, p. 70.

یا ترجمۀ فارسی آن تحت عنوان: نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرومانه سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران، ترجمه غلامحسین میرزا صالح، طرح نو، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۱۶۹.

حمدید رضوی^۱، با هوای مایی که دولت شوروی در اختیار او گذاشته بود، رهسپار مسکو شد. قوام‌السلطنه و هیأت همراه او در مسکو مورد استقبال و پذیرایی گرم دولت شوروی فرار گرفتند و با استالین و مولوتوف، وزیر خارجه، و دیگر مقامات شوروی وارد گفتگو شدند.

ضمّناً، در آذربایجان از فرصت استفاده شد و «ارتش آذربایجان» به فرماندهی غلام یحیی، که بعدها به نام ژنرال دانشیان خوانده شد، تشکیل گردید.

دکتر جلال عبده در این مورد نوشت: «پس از رسیدن قوام و همراهان به مسکو، بین هیأت نمایندگی ایران و هیأت نمایندگی شوروی، تجسس نظر استالین با شرکت مولوتوف، وزیر امور خارجه، گفتگوهایی به عمل آمدند. به طوری که آقای عامری، در ملاقاتی که بعداً با ایشان داشتم، اظهار می‌کرد، مذاکرات در اطراف اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی و از امور داخلی تلقی کردن موضوع آذربایجان و تخلیه کشور از نیروهای شوروی دور می‌زده است. مولوتوف در مورد اول اصرار می‌ورزیده و پیرامون موضوع تخلیه کشور از نیروهای شوروی متذکر می‌شده که در پاره‌ای از نقاط ایران در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ آغاز می‌شود.»^۲

روز ۱۰ اسفند ۱۳۲۴ (اول مارس ۱۹۴۶) مقارن با زمانی که هیأت در مسکو اقامت داشت خبرگزاری «تاس» در مورد تخلیه ایران از نیروهای ارتش سرخ اعلامیه‌ای به این شرح منتشر کرد:

روز ۲۵ فوریه ضمن مصاحبه با آقای قوام‌السلطنه، نخست وزیر ایران، تصمیم دولت شوروی به ایشان ابلاغ گردید دایر بر این که از روز دوم مارس [۱۹۴۶] برابر با ۱۱ اسفند [۱۳۲۴] قسمتی از نیروهای شوروی از نواحی خراسان، شاهرود و سمنان در شرق ایران، که در آنجا آرامش نسبی برقرار است، آغاز می‌شود. اما نیروهای شوروی در سایر نواحی ایران تا روشن شدن اوضاع باقی خواهد ماند.

این قول و قرارها و نیز طولانی شدن مدت اقامت هیأت در مسکو^۳ نگرانی زیادی در

۱. عبده، جلال، چهل سال در صحنه: خاطرات دکتر جلال عبده، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا (دو جلد)، تهران، ۱۳۶۸، صفحه ۲۴۳. ۲. همان کتاب، همان صفحه.

۳. هیأت دو روزه مانده به انقضای دوره مجلس چهاردهم از سفر مسکو مراجعت کرد و قوام‌السلطنه که

شاه و محافل مختلف سبه ویژه در مجلس – ایجاد کرد. این به خصوص بدین علت بود که برخی بیم از این داشتند که مبادا قوام‌السلطنه خودمختاری آذربایجان را به رسمیت بشناسد.

این نگرانی تا بدان حد بود که بازگشت هیأت از مسکو و صدور اعلامیه دو دولت، مبنی بر عدم موفقیت مذاکرات، نیز کاملاً موجب رفع نگرانی نشد، زیرا قرار بر این شده بود که مذاکرات انجام شده در مسکو، در تهران، با سفیر جدید شوروی، ادامه پیدا کند. علت اصلی عدم موفقیت مذاکرات مسکو این بود که سران شوروی بر حمایت از خودمختاری آذربایجان و گرفتن امتیاز نفت شمال، اصرار می‌ورزیدند. ولی قوام‌السلطنه دادن امتیاز نفت شمال و هر امتیاز دیگری را موكول به تصویب مجلس شورای ملی کرد. و چون دوره چهاردهم قانونگذاری مجلس روز ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۴ به پایان می‌رسید، قوام انجام انتخابات دوره پانزدهم، برای تصویب قرارداد نفت شمال، را موكول به تخلیه آذربایجان از ارتش شوروی و خودداری شوروی از حمایت از حکومت خودمختار آذربایجان نمود.^۱

سرانجام تنها توافقی که در مسکو حاصل شد این بود که سفیر جدید شوروی به تهران بباید و مذاکرات مربوط به تخلیه ایران از نیروهای شوروی، تنظیم قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت و تعیین تکلیف حکومت آذربایجان در تهران دنبال شود.

پس از این توافق، قوام‌السلطنه با هیأت همراه خود روز ۱۶ اسفند به مقصد تهران حرکت کرد و روز ۲۱ اسفندماه ۱۳۲۴ (۱۲ مارس ۱۳۴۶) نتیجه مذاکرات خود را با مقامات شوروی، در آخرین جلسه مجلس چهاردهم، به اطلاع نمایندگان مردم رساند.

گزارش قوام‌السلطنه به مجلس شورای ملی

هنگامی که قوام‌السلطنه راهی مسکو شد، فقط ۲۲ روز به پایان دوره چهاردهم قانونگذاری مانده بود. توقف او در شوروی سه هفته طول کشید. در نتیجه، روزی که او به ایران بازگشت، قرار بود مجلس چهاردهم جلسه اختتامية خود را برگزار نماید. نخست وزیر پس از تشکیل این جلسه، که به منزله خاتمه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بود، نمایندگان را به تشکیل یک جلسه خصوصی دعوت کرد و گزارش مفصلی از جریان گفتگوهای خود در مسکو قرائت نمود. نظر به این‌که این گزارش مسلمانی یکی از

→ عجله داشت قبل از خاتمه دوره گزارش سفر هیأت را به مجلس بدهد، روز ۲۱ اسفند نتیجه مذاکرات را به اطلاع نمایندگان مجلس رساند. ۱. قانعی، صفحه ۱۳۸.

مهم‌ترین اسناد تاریخ سیاسی معاصر ایران است، و نیز به‌واسطه نقش عمدت‌های که مرحوم عامری در تهیه آن داشت، عین آن در ذیل نقل می‌شود:

«چنان‌که خاطر نمایندگان محترم مسبوق است به حکم حوادثی که در مدت اخیر در کشور روی داد اشخاص صاحب نظر و خیرخواه چه در مجلس و چه در خارج عقیده پیدا کردند هیأتی برای تشیید مبانی دولتی و رفع هرگونه سوءتفاهم بین ایران و سوری به مسکو اعزام گردند و مطالب لازم در آن‌جا با مقامات سوری مطرح شود.

چون این عقیده رسوخ و عمومیت پیدا کرد و در سورای امنیت هم قرار شد اول مذاکرات مستقیم به عمل آید، اینجانب خودم به صرافت افتادم در رأس چنین هیأتی عازم شوم و تمام نمایندگان محترم و احساسات ملت را هم در این نیت خودم مساعد یافتم. پس بیدرنگ با امیدواری که به دولتی واقعی بین دو کشور داشتم و اکنون هم دارم در تاریخ ۲۹ بهمن ماه ۱۳۲۴ به همراهی همکاران خودم حرکت نمودم و روز سه‌شنبه ۳۰ بهمن ۱۳۲۴ وارد پایتخت کشور همسایه شدم.

در حین ورود به مسکو، جناب مولوتف با هیأت کمیسرهای ملی و سفرای خارجه برای استقبال آمده بودند و در فرودگاه منتظر ورود ما بودند و ما را با کمال احترام و مهربانی پذیرفتند و گارد احترام مراسم تجلیل به عمل آورد و موزیک نظامی سلام شاهنشاهی و سلام سوری را نواخت. بعد از رژه گارد احترام و تعارف با پیشواز کنندگان، اینجانب را در عمارتی زیبا که پیش از من آقایان چرچیل و ژنرال دوگل و بنش در آن‌جا اقامت نموده بودند جا دادند و قسمتی از مهمانخانه عالی تاسیونال مسکو را در اختیار هیأت مانگذاشتند و تمام وسائل مهمان‌نوازی را برای ما فراهم آوردن.

فردای آن روز به موجب تعیین وقت، به همراهی هیأت اعزامی، به دیدن جناب مولوتف در کاخ کرملین رفتم و افراد هیأت به ایشان معرفی شدند و در مدت کوتاهی که در پیش ایشان بودیم کلیاتی مربوط به لزوم دولتی فیما بین صحبت شد و در موقع خداحافظی آقای مولوتف در باب تعیین وقت ملاقات با جناب ژنرالیسیم استالین تذکر دادند و برای روز بعد یعنی پنجشنبه دوم اسفندماه ۱۳۲۴ تعیین وقت شد و در موقع مقرر در کاخ کرملین به دیدار استالین پیشوای بزرگ دولت اتحاد جماهیر سوری سوسیالیستی نایبل آمد.

در این مجلس، جناب مولوتف هم با یک متوجه حضور داشتند. پس از آن‌که جناب ژنرالیسیم استالین با کمال مهربانی از اینجانب راجع به جریان مسافرت هیأت اعزامی و خودم پرسش کردند بلا فاصله مذاکره آغاز شد و چنین گفت: که من برای مباحثه حقوقی و استناد به معاهدات که هریک به جای خود هست نیامدم، بلکه با یک نیت

صادقانه و دولستانه آمدم که از شما خواهش کنتم مقدمه و شرط اصلی شروع روابط دولتی و حل مشکلات بین ایران و شوروی را، که تخلیه فوری ایران از نیروی شوروی است، با یک اراده فراهم کنید و در باب اصلاح مسأله آذربایجان، که با این وضع خلاف قوانین و حق حاکمیت ایران است، کمک معنوی به ما ابراز دارید. و اضافه کردم که ما در حل قضیه آذربایجان سیاست مخاصمت آمیزی نداریم و مردم آذربایجان را برادران خود می‌پنداشیم و تا آن جا که با قوانین کشور مبایست نداشته باشد حاضریم ارفاق‌هایی از قبیل این که در تعیین برخی از رؤسای ادارات نظیر شهریانی و شهرداری حتی خود استاندار پیشنهاد انجمن ایالتی مورد توجه دولت مرکزی واقع گردد بنماییم و اصلاحات اساسی برای ترفیه حال مردم در آن جا و سایر ایالات کشور به جای آریم. باید با کمال تأسف بگوییم که این دو پیشنهاد چنان‌که منظور نظر من بود جلب توجه ژنرالیسیم استالین را ننمود و در جواب اظهار داشتند آن‌چه موضوع تخلیه است صحبت‌نا نمی‌توانیم تخلیه نماییم و به موجب ماده ششم معاہدة ۱۹۲۱ حق داریم قوانین را در ایران نگاهداریم، اما در موضوع آذربایجان یک امر داخلی است که ما مداخله نداریم، ولی خود اختارتی در آن جا چه ضروری دارد و مغایر با استقلال ایران نیست؛ اساساً ما نظر ارضی نسبت به ایران نداریم.

بعد از این بیانات، ژنرالیسیم از مسأله نفت پرسش کردند. در جواب اظهار داشتم من در این باب به حکم قانون اساسی و قانونی که اخیراً از مجلس شورای ملی گذشته است نمی‌توانم وارد مذاکره بشوم زیرا مشمول خواهش شد، مگر این‌که مجلس شورای ملی ایران قانون مذبور را الغا نماید. آن‌گاه ژنرالیسیم با مراجعت به کتابی که در برابر شن بود گفت که بعد از جنگ اول بین‌المللی هیأت اعزامی ایران در پاریس اقدامی بر ضد منافع شوروی کرد و نشان داد که سیاست دولت ایران در آن وقت نسبت به ما خصم‌مانه بود. در جواب گفتم این عمل در نتیجه تشنجی بود که از اقدامات شدید دولت تزاری روسیه در ایران حاصل شده بود که از جمله آن اقدامات خونریزی و به دار آویختن آزادیخواهان من جمله ثقة‌الاسلام روحانی بزرگ آزادیخواه ایران در روز مقدس عاشورا بود؛ پس این عمل آنی نمی‌تواند نمونه سیاست اساسی ایران نسبت به شوروی ملحوظ گردد چنان‌که تا رژیم تزاری رفت و آزادیخواهان روسیه شوروی بر سر کار آمدند دولت و ملت ایران فوراً دست دولتی به سوی دولت شوروی دراز کرد و آن دولت را پیش از دیگران شناخت و معاہدة ۱۹۲۱ در تحت لوای لینین، پیشوای بزرگ، بین دو کشور منعقد گشت.

اما آن‌چه راجع به ماده ششم این معاہده فرمودید حکم ماده مذبور، و مراسله متمم

سفیر شوروی در ایران در همان زمان، با کمال صراحة حق اقامت به قوای شوروی را در موقعی می‌دهد که مرزهای دولت شوروی به واسطه دولت ثالثی از طریق ایران مورد تهدید واقع شود و پس از اختار دولت شوروی دولت ایران نتواند از آن جلوگیری کند؛ در صورتی که در حال حاضر چنین تهدیدی وجود ندارد. مذاکره به همین شکل جریان یافت ولی نتیجه‌ای گرفته نشد. در ضمن این مذاکره از لزوم تعیین سفیر کبیر شوروی در ایران بحث کردم.

حاجتی نیست ذکر کنم با انتظاری که ملت ایران و تمام سران آزادیخواه کشور ما داشتند و با شوکی که خود من با وجود کسالتی که داشتم با همراهان به مسکو شتابه بودم این اولین برخورد تا چه پایه تأثیرآور بود.

فردای آن روز، یعنی جمعه سوم اسفند ۱۳۲۴، به موجب دعوت به عصرانه که از طرف جانب مولوتف برپا شده بود به عمارت وزارت خارجه رفتم. کمیسرهای ملی شوروی و سفارای خارجه نیز حضور داشتند و در اول ملاقات تأثر خودم را از جریان مذاکره با ژنرالیسیم استالین به آقای مولوتف اظهار داشتم و ایشان با کمال ملایمت گفتند روابط ما درست خواهد شد و شرحی در این زمینه مذاکره کردند و بعد به مذاکره با مهمانان دیگر پرداختیم. جانب مولوتف تمام وقت را که در حدود دو ساعت امتداد داشت با اعضای هیأت اعزامی صحبت داشتند و در تمام این صحبت‌ها با کمال خوشروی و صمیمیت از امکان دوستی صادقانه بین دوکشور، به شرط تأمین منافع طرفین، بحث می‌کردند و اظهار امیدواری می‌نمودند. آقای ویشنیسکی و آقای اسمیرنف سفیر کبیر سابق شوروی در ایران در عدد دعوت شدگان بودند.

روز شنبه چهارم اسفند ۱۳۲۴ باز از آقای مولوتف ملاقات خواستم و مذاکره جدی و ممتدی جریان یافت، موضوع تخلیه تواو قضیه آذربایجان از سرنو مطرح گشت. آقای مولوتف نقشه ایران را مقابل من نهادند و صحبت از نفت به میان آوردن و سیاست ما را در این باب سیاست یک جانبه و تبعیض نامیدند. اظهار داشتم که امتیاز نفت جنوب در ۱۹۰۱ یعنی قبل از مشروطیت ایران داده شده و دولت مشروطه ایران مسئول آن نیست و آن وقت هم با شرایط آن زمان سیاست تبعیض نسبت به دولت روسیه در کار نبوده و اکنون نیز این موضوع به طور مسلم مبنی به سیاست تبعیض نمی‌تواند باشد.

و در باب امتیازی که حال صحبت می‌شود البته من به موجب قانون اساسی ایران و قانونی که اخیراً در منع مذاکره مربوط به امتیاز نفت از مجلس شورای ملی گذشته نمی‌خواهم وارد مذاکره بشوم و اگر راه مذاکرات اقتصادی به واسطه سیاست دولتی شوروی که از آن جمله تخلیه ایران است بازگردد، البته اقداماتی برای وارد شدن به

مذاکرات اقتصادی بین دولت و مذاکرات خواهد آمد.

بالآخره آفای مولوتف در ضمن، تذکاریه‌ای که متن آن به روسی نوشته شده بود به من دادند و اظهار داشتند که دولت شوروی به موجب این تذکاریه اهتمام کرده است تفاهم حاصل گردد و بیشتر از آن‌چه گفته شده مساعدت مقدور خواهد بود.

در این تذکاریه اظهار داشته بودند به واسطه مشکلاتی که موجود است فعلانی توانیم امر تخلیه را در تمام ایران عملی نماییم ولی بعضی نقاط تخلیه خواهد شد و در باب آذربایجان اظهار کرده بودند برای حل قضیه آذربایجان ممکن است دولت آذربایجان به استثناء وزیر جنگ و وزیر امور خارجه تشکیل یابد و رئیس آن هم سمت استانداری از طرف دولت مرکزی داشته باشد و مراحلات با مرکز به فارسی جریان یابد، در باب نفت هم دولت شوروی حاضر است از درخواست امتیاز صرف نظر کند و یک شرکت ایران و شوروی به نسبت پنجاه و یک سهم شوروی و چهل و نه سهم ایران تأسیس گردد در صورتی که در مذاکراتی که در گذشته بین طرفین در این باب توسط آفای آهن سفیر کبیر ما در مسکو به عمل آمده بود موضوع شرکت را رد کرده بودند و در این موقع اظهار می‌داشتند که این مساعدت را محض ابراز کمال حسن نیت به عمل می‌آورند.

با وجود نهایت علاوه و اهتمام که من و همکارانم به حل قضایا و پیدا کردن راه تفاهم داشتیم قبول این شرایط با وجود کمال احترام و حسن تقدیر نسبت به حسن نیت مقامات شوروی به حکم قانون برای ماناقدور بود و با کمال تأسف ناچار شدیم روى اصل تخلیه ایران و لزوم کمک معنوی دولت شوروی در قضیه آذربایجان بایستیم، بدینه است ما با نهایت خلوص به آغاز مذاکرات در ایران راجع به امکان شرکت نفت حاضر بودیم ولی بدون تخلیه ایران و حل مشکلات دیگر راه این اقدام برای ما بسته بود و هیچ‌گونه طریق قانونی نداشتیم، پس قراردادیم در همین زمینه مطالب خود را به شکل تذکاریه بنویسیم و بفرستیم.

بعد از این تذکاریه‌ها مراحلات فیما بین در همین زمینه ادامه داشت. روز بعد تذکاریه جدیدی رسید که چون پیشنهادهای شوروی را طرف ایرانی قبول نکرده است دولت شوروی پیشنهاد خود را در باب شرکت نفت پس می‌گیرد و امتیاز نفت شمال ایران را می‌خواهد. در جواب این تذکاریه پاسخ داده شد که موضوع شرکت نفت از طرف هیأت رد نشده است متنها چون به موجب قوانین ایران باید این قبیل شرکت‌ها به تصویب مجلس شورای ملی برسد در صورتی که دولت شوروی قوای خود را از ایران فوری خارج نماید این عمل فرصتی خواهد بخشید که مقدمات مذکور در این امر در تهران

فراهم‌گردد تا با توافق طرفین در شرایط شرکت مذبور مقاوله‌نامه برای تقدیم به مجلس تهیه شود.

روز سه‌شنبه ۷ اسفند ۱۳۲۴، یک ملاقات سوم از جانب مولوتف خواستم و یکبار دیگر برای حل مشکلات فیما بین اهتمام کردم و کمک ایشان را تفاضا نمودم ولی بدختانه با کمال حسن نیت و مهربانی که داشتند در عمل موافقت خاصی که به نتیجه بررسی ابزار نکردند، آن‌گاه قصد حرکت هیأت اعزامی را به ایران اطلاع دادم و بنا شد وقتی برای ملاقات تودیع از ژنرالیسیم استالین تعیین گردد.

در این ضمن، ملاقاتی نیز بین نمایندگان اقتصادی ما با جانشین کمیسر بازرگانی شوروی آقای میکویف در باب روابط اقتصادی طرفین در آینده مطرح گشت و محاسبات و مطالبات بانکی و مالی و تجاری ما مورد مذاکره واقع شد و کلیاتی نیز در باب توسعه روابط اقتصادی طرفین در آینده مطرح گشت و پادداشتی در این زمینه به مشارالیه تسلیم و بعد هم نامه‌ای در این باب به آقای مولوتف، کمیسر امور خارجه، نوشته شد؛ اما بدیهی است که مقدمه حل قضایای اقتصادی حل قضایای سیاسی بود. در این بین، دوم مارس ۱۹۴۶ فرا رسید و با وجود این سوابق هیأت اعزامی ایران هم مانند تمام ملت ایران و همه جهان انتظار داشت ژنرالیسیم استالین که حامی آزادی ملت‌ها است و قرارداد سه‌گانه را تصویب و اعلامیه تهران را امضا کرده است و ما به حق او را دوست بزرگ ایران می‌شناسیم فرمان تخلیه ایران را از قوای شوروی صادر کنند و چنین خبری را با نهایت بی‌صبری می‌جستم ولی وقتی خبر تخلیه ناقص بعضی و لیات را در روزنامه ایزوستیا، منتشر در مسکو، خواندیم به نهایت درجه متأثر و مبهوت شدیم و روز بعد اعتراض نامه‌ای به دولت شوروی تسلیم نمودیم و در ملاقات با ژنرالیسیم نیز که رئوس مسائل و مطالب دوباره با ایشان مطرح شد این اعتراض را شفاهانه اظهار نمودم. از ذکر این خبر شخص استالین و مولوتف تعجب کردند و جانب مولوتف گفتند دستور داده‌ام تحقیق شود.

موقعی که صحبت تودیع به میان آمد آقای استالین گفتند در نظر است یک مهمانی به افتخار هیأت اعزامی ایران داده شود و خواهش کردند مسافرت به تأثیر افتد. این‌جانب نیز به احترام دعوت دوستانه ایشان قرار به تأثیر مسافرت دادم و سه‌شنبه

شب چهاردهم اسفند با معيت تمام اعضای هیأت اعزامی در مهمانی باشکوهی که در کاخ کرملین فراهم شده بود حاضر شدیم. در این مهمانی گذشته از شخص ژنرالیسیم استالین و جناب مولوتف عده‌ای از کمیسرها و مارشال‌های عالی رتبه شوروی به انضمام آقای سادچیکف، سفیر کبیر جدید شوروی در ایران، حاضر بودند.

سر شام آقای مولوتف به نام تمام افراد هیأت اعزامی صحبت‌های بسیار گرم و دوستانه‌ای کردند به خصوص با اشاره ژنرالیسیم استالین به سلامتی اعلیحضرت همایونی صحبت نمودند و آرزوی دوستی و تفاهم بین دوکشور را داشتند. اینجانب به نام هیأت اعزامی تشکرات صمیمانه کردم و در ضمن چنین گفتم: با این‌که آقای مولوتف این بیانات پر از مهر و محبت را فرمودند افتخیوس در باب حل مشکلات مساعدت نشان ندادند.

بعد از صرف شام، در تالار دیگر، صحبت‌های دوستانه بین اعضای هیأت و مقامات شوروی به عمل آمد و از آن جمله خود ژنرالیسیم استالین بیانات بسیار دقیق و حکیمانه که نمونه وسعت نظر و علو افکار سیاسی ایشان بود، در باب لزوم اصلاحات و رفورم‌ها در ایران نمودند. در پاسخ ایشان اظهار داشتم تاکنون تأثیرات جنگ و تغییر آئی رژیم سابق و اختلال امور کشور به علت فقر و نظایر آن مجال برای اصلاحات اساسی به دولت ایران نیخشیده و اکنون که دولت من مهیای رفورم‌های اساسی و تأمین زندگانی مرفه و عادلانه برای مردم ایران است به واسطه عدم مساعدت دولت شوروی، با تخلیه نکردن ایران از نیروی خود، و مشکلات دیگر کار اصلاحات بسیار سخت و دشوار خواهد بود و دولت شوروی با حسن نیت و یک اقدام می‌تواند مشکلات را از پیش راه ما بردارد و در این صورت البته اصلاحات اساسی در داخله ایران وقوع خواهد یافت و سیاست خارجی ایران روی اصل موازنه و دوستی صادقانه با دولت شوروی خواهد بود. ژنرالیسیم استالین این نظر اصلاحی دولت را تأیید و تصدیق کردند ولی راجع به تخلیه ایران جواب مساعدتی ندادند.

بعد ما را به دیدن فیلمی که از قهرمانی بی‌نظیر سربازان شوروی حکایت می‌کرد بردند، و سپس ایشان را وداع گفتم. روز پنجشنبه شانزدهم اسفند از مسکو به بادکوبه حرکت کردیم. موقع حرکت باز جناب آقای مولوتف با رؤسای کمیسariای خارجه برای مشایعت در فرودگاه که به بیرقهای طرفین مزین بود حاضر بودند و گارد احترام با موزیک مراسم سلام را مانند روزگرورد به عمل آورد و آخرین سخنان آقای مولوتف این بود که روابط بین ایران و شوروی خوب خواهد شد و البته این سخنان بهترین بدرقه ما

بود. در عرض راه مأمورین شوروی خواه در استالینگراد و خواه در بادکوبه نهایت محبت و احترام را در حق ما مبذول داشتند.

در خاتمه باید بگوییم اگر، چنانچه اظهار داشتم، مذاکرات ما نتیجه مطلوب نباشید البته این اظهارات نباید دلیل یاس گردد. نه تنها عقیده شخص من بلکه نظر تمام وطن پرستان و دوراندیشان ملت ایران است که ملت ایران و شوروی به حکم عوامل زیاد تاریخی و همبستگی طبیعی و جغرافیایی و احتیاج متقابل اقتصادی و مقتضیات فرهنگی و اجتماعی باید با یکدیگر دولت صمیمی گردند و روابط آنان باید روی اصل صداقت و احترام کامل متقابل که لازمه صلح ملل است استوار شود. هدف منشور [ملل متحده] نیز همین‌گونه روابط صادقانه و عادلانه صلح جویانه است تا جهان و مردم

جهان از آسیب جنگ و خونریزی مصون بمانند. به حکم این مقدمه، من هرگز از تحکیم روابط دولتی بین دو کشور مأیوس نیستم و نخواهم بود و این هدف را همواره خواهم داشت.

در اعلامیه‌ای که در خاتمه اقامت ما در مسکو صادر شده نیز همین آرزویه وضوح اظهار شده است و امیدوارم این چنین دولتی بین شانبه بین دو کشور عملی گردد و بسیار خرسندم که شخصی مانند آقای سادچیکوف که مرد سیاستمدار خیرخواهی است به سفارت کبرای شوروی در تهران تعیین شده و امیدوارم توسط ایشان روابط دولتی روز به روز استوار خواهد گردید. تهران ۲۰ اسفند ۱۳۴۴.

اینک بعد از قرائت گزارش کلی و مختصر می‌پردازیم به قرائت متن تذکاریه‌ها که بین طرقین مبادله شده و شاید از لحاظ رعایت رسوم سیاسی مقتضی نبود همه آن‌ها را در چنین موردی بپرده به اطلاع عامه برسانم، زیرا هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد، ولی بس که بدینخانه مردم عجول و خودکام و بی‌ملاحظه در باب این مذاکرات شایعه و جنجال راه انداختند و افکار مردم را منحرف و مردود ساختند ناچارم برای روشن شدن حقایق از مراسم و ملاحظات بگذرم و جریان امر را بگویم تا نمایندگان محترم و تمام افراد ملت از آن آگاه گردند و قضایت نمایند، نه این‌که فریب شایعات را بخورند و بازیچه نیز نگ معدودی شیاد خود پرست و کم ظرف گردد.

مطلوبی که در استماع این گزارش‌ها باید مورد توجه خاص واقع گردد و آقایان محترم از روی ذوق و هوش و حسن تشخیص دریابند این است که در تمام جریانات مذاکرات اساسی نظریات و هدف ما عبارت از این دو اصل بود:

اولاً، اهتمام خاص صمیمانه برای جلب رضایت و موافقت همسایه محترم ما حتی در

مسائلی که قضاوت در آن مسائل حق مطلق ما بود و تنها به حکم احترام نسبت به تمایل دوست و متفق خودمان به توصیه و مشورت آنان ارزش مخصوصی قائل می‌شدیم. ثانیاً، در سرتاسر مذاکرات عملی شدن و تحقق هرگونه توافق فیما بین را گذشته از تقاضای تخلیه کشور از نیروی شوروی مشروط به مطابقت با قانون اساسی ایران و تصویب مجلس شورای ملی شناختم، بدین معنی که مذاکرات و مفاولات ما به حکم این اصل بدون انطباق با قوانین کشور و تصویب مجلس هیچ‌گونه ارزش قانونی نخواهد داشت.

اینک متن اولین تذکاریه هیأت که در نتیجه مذاکرات شفاهی فرستاده شد: «چنان‌چه در موقع مذاکرات روز ۲۳ فوریه خاطرنشان نمودم حل مشکلاتی که فعلًا در ایران پیش آمد نموده و مهم ترین آن‌ها مربوط به انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و جریان حوادث آذربایجان ایران است ارتباط کامل با موضوع تخلیه ایران از قوای شوروی و سایر متفقین دارد، زیرا برای انجام هرگونه اصلاحات در زمینه روابط سیاسی و اقتصادی فیما بین دوکشور باید طرح‌های مربوطه تنظیم و به تصویب مجلس شورای ملی برسد و تازمانی که قوای متفقین خاک ایران را تخلیه ننمایند، به موجب قانون منع [مذاکرات] که در مجلس چهارده گذشته، انتخابات دوره پانزدهم مجلس صورت نخواهد گرفت.

۱. موضوع انتخابات دوره پانزدهم— [بنابراین اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی واقعًا متایل باشد که با دولت فعلی از طریق دولت‌نشانه همکاری کند و در راه رفع محظوظات و مشکلات موجوده کمک نماید و اصلاح روابط ایران و شوروی را با رعایت قانون اساسی کشور ایران عملی سازد ناگزیر باید با دولت من در حل مشکلات معاضدت نماید و با تخلیه خاک ایران موجبات انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی را فراهم و در انجام مقاصدی که در نظر است تسهیلات لازمه مهیا گردد و اینجانب یقین قطعی دارم که با این اقدام دولت شوروی مقدمات یک دوره نوین و درخشانی در روابط فیما بین فراهم خواهد گردید، که قطعاً به صلاح و سود هر دوکشور خواهد بود.

۲. موضوع آذربایجان— آذربایجان از بد و تاریخ ایران، یعنی حداقل از ۲۵ قرن به این طرف، جزء لا ینفك ایران و از لحاظ انتوگرافی و ایدئولوژی (یعنی نژادی و آمال سیاسی) و کلیه عادات و رسوم ملی در طی این مدت کاملاً ایرانی بوده و در ادوار گذشته حتی یک مدت کوتاهی هم در تاریخ این کشور دیده نشده است که در آن صحبت از

یک ملیت خاص غیر ایرانی در آن جا به میان آمده باشد. و از حیث زبان هم با این که امروز مکالمه مردم به زبان ترکی است ولی در تمام ۲۵ قرن نوشتہ‌ها و زبان ادبی در آن دیار به فارسی بوده و دوره‌ای را سراغ نداریم که مردم آن جا به ترکی چیزی نوشته باشند و یا به ترکی کتاب درسی یا ادبی یا تاریخی قابل توجهی تألیف کرده باشند یا مدرسه‌هایی برای تدریس زبان ترکی وجود داشته باشد.

آذربایجان به حکم سوابق تاریخی و قانون اساسی، جزء لینفک ایران است و هیچ‌گونه مجوز تاریخی یا قانونی برای نهضت خودمختاری و اقدامات خلاف قانونی که در آن جا به عمل آمده، و موجب وارد شدن لطمہ به تمامیت ارضی ایران گردیده، وجود ندارد.

عملیاتی که از چندی به این طرف بدون مقدمه و سابقه در آذربایجان به عمل آمده از قبیل اعلان حکومت خودمختاری و تشکیل دولت محلی برخلاف نص صریح قانون اساسی و خلع سلاح و اخراج قوا دولتی و قوای تأمینیه از قبیل ژاندارم و پلیس، ادعای ملیت و زبان مخصوص ملی برای آذربایجان، اخذ مالیات و سربازگیری و تصرف بسیاری از شهرها و دهات آذربایجان — تصرف ادارات دولتی و بانک ملی و عملیات تجاوزکارانه دیگر — تغییر و اخراج تا توقيف کارمندان مسئول و امثال این قبیل عملیات کاملاً برخلاف قانون اساسی و کلیه مقررات کشور ایران بوده است و اگر همین روش ادامه پایبد کار عملاً منجر به تجزیه خواهد گردید. بدینهی است همچو نهضتی از هیچ راهی قابل تأثیف اصول استقلال و تمامیت ارضی و قانون اساسی ایران نیست.

۳. در یک همچو موقعی که مشکلات عظیم از هر سو به کشور ایران رو آرا و گردیده است میهن پرستان ایران که دوستی صمیمانه با دولت شوروی را شرط اول حل مشکلات سیاسی ایران می‌دانستند تمايل کردند به این که اینجانب زمام امور کشور را به دست گیریم و دولتی برای انجام مرام این دوستی تشکیل دهم و آنچه اینجانب شخصاً از تماس با مأمورین محترم شوروی و آثار و قرائت دیگر استنباط نمودم این بود که می‌توان راه حل دوستانه‌ای برای مسائل مذکور در بالا پیدا کرد.

از این رو با امیدی و افر به پا نیخت کشور بزرگ شما آمدم و اکنون یکبار دیگر به صراحت می‌گویم که مردم من تمامی دوستی پایدار و تحکیم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بین دو کشور است، ولی شرط اساسی برای حصول موقفيت کامل در این منظور، که متها آرزوی ملت ایران است، این است که قوای شوروی خاک ایران را تخلیه نمایند و مسئله آذربایجان نیز به طوری که کوچک‌ترین لطمہ به حق حاکمیت و

استقلال و تمامیت ارضی ایران وارد نگردد، حل شود. آن‌چه به نظر اینجانب می‌رسد موضوع آذربایجان با رعایت شرط اصلی مربوط به حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با اجرای یک رشته اصلاحات به شرح زیرین قابل حل است:

۱. اعلان عفو عمومی برای کلیه اشخاصی که در نهضت خودمختاری آن‌جا شرکت داشته‌اند.

۲. انتخاب فوری انجمن ایالتی با داشتن اختیارات زیرین:

الف: حق نظارت در تنظیم بودجه محلی و در خرج و دخل مالیاتی؛

ب: وضع مالیات محلی برای مصارف محلی از قبیل راهسازی و امور فرهنگی و بهداری و غیره؛

ج: حق نظارت در فروش و تغییر و نقل و انتقال املاک عمومی دولتی در استان آذربایجان با رعایت قوانین و مقررات موجوده در این باب؛

د: اظهار نظر در تعیین رؤسای پاره‌ای از ادارات دولتی از قبیل شهرداری و رئیس فرهنگ و رئیس شهربانی و رئیس بهداری حتی استاندار.

به طور کلی دولت من خواهد کوشید احتیاجات محلی و تقاضاهای مشروع قانونی انجمن ایالتی را برای هرگونه اصلاحات مورد توجه قرار دهد و فوراً به آن ترتیب اثر دهد.

در هر صورت آن‌چه اینجانب فکر می‌کنم، برای عملی کردن یک رشته اصلاحات اساسی در کشور و تهیه مقدمات برای دوستی واقعی بین دو ملت و توسعه و انجام مسائل اقتصادی، تخلیه ایران ضرورت فوری خواهد داشت و ملت ایران کاملاً با یک چنین سیاست موافق و همراه خواهد بود.

در این بین که ما مشغول مذاکرات و مراسلات بودیم، باکمال تأسف، اخبار ناگواری در باب توسعه هرج و مرچ و تجاوز و حملات دسته‌های مرموز موسوم به دموکرات تحت حمایت قوای شوروی به حدود گیلانات رسید و در نتیجه در ضمن مذاکرات این موضوع را به رجال شوروی اظهار نموده و یادداشت ذیل را هم فرستادم:

«تعقیب مذاکرات شفاهی و تذکاریه‌های اینجانب برای آن‌که هیچ‌گونه تردیدی در صحبت اظهارات و مطالبی که تاکنون تذکر داده‌ام باقی نماند خاطر آن جناب را به نکات زیر جلب می‌نمایم:

۱. اوضاع کنونی آذربایجان جز ایجاد هرج و مرچ و اغتشاش و تهیه زمینه مساعد برای ایجاد اوضاع مشابه آن در سایر ایالات و ولایات ایران نتیجه دیگری ندارد و برای هیچ

دولتی مقدور نخواهد بود با این ترتیب نظم و آرامش را در کشور بر عهده گیرد. چند روز قبل از حرکت من به سمت مسکو، پیشنهادی ضمن اعلان سربازگیری به اهالی آذربایجان اعلام می‌دارد که باید خود را برای حرکت به تهران واژگون کردن حکومت مرکزی آماده و مهیا سازند.

۲. در موقعی که اینجانب در مسکو با مقامات عالیه اتحاد جماهیر شوروی برای بهبود و تحکیم روابط مناسبات بین دو کشور مشغول بحث و مذاکره هستم، مطابق تلگرافی که اخیراً رسیده است دستجات مسلح آذربایجان مهاجمات خود را به سمت گیلان شروع نموده ابتدا قصبه هشت پر را تصرف کرده و با دو کامیون افراد مسلح به گرانرود حمله برده آن جا را نیز متصرف می‌شوند. چون در تمام گیلان به واسطه وجود قوای شوروی بیش از دو گردان زاندارم وجود ندارد و باز به واسطه وجود نیروهای شوروی این دو گردان هم آزادی عمل ندارند و مقامات محلی شوروی هم از موافقت با دولت مرکزی در اعزام قوای امدادی مضایقه می‌نمایند هیچ گونه وسیله برای دولت در جلوگیری از حمله و مهاجمات متمردین در دست نیست و اهالی گیلان در نهایت تشویش و اضطراب به سر می‌برند.

مراقب فوق را به اطلاع آن جناب می‌رسانم و خواهشمندم دستور لازم صادر نمایند که مأمورین نظامی شوروی در گیلان:

(۱) از آزادی عمل زاندارمهای ایران در گیلان ممانعت ننمایند؛ (۲) و موافقت نمایند قوای امدادی از مرکز برای ایجاد امنیت به گیلان اعزام شود».

فردای آن روز یعنی در تاریخ ششم تندکاریه زیرین از طرف جناب آقای مولوتف واصل شد که عیناً می‌خوانم:

[اول] «راجع به اوضاع آذربایجان ایران که پیش آمده است پیشنهادات زیرین را به طور تفاهم و ارافق (کمپرومی) می‌نماید:

۱. در استان آذربایجان حکومت خود مختار برقرار می‌گردد. این حکومت در استان عبارت خواهد بود از انجمن ایالتی آذربایجان و دولت ایالتی آذربایجان که از طرف انجمن انتخاب خواهد گردید و در ولایات انجمن‌های ولا پیش و کمیته‌های اجرائیه آن‌ها. انتخابات انجمن‌ها بر طبق مقرراتی به عمل خواهد آمد که فعلاً در آذربایجان وضع شده است.

دولت ایالتی آذربایجان تشکیل می‌شود از نخست وزیر و وزارت‌خانه‌های کشاورزی، پیشه و هنر، بازرگانی، کشور (با یک عده معینی قوای ملی که برای حفظ امنیت عمومی

- ضرورت داشته باشد) دارایی، کار، فرهنگ، بهداری و همچنین ادارات حمل و نقل و شهریانی و دوایر دادگستری و دادستانی.
۲. اهالی آذربایجان حق خواهند داشت در امور اداری محلی و تدریس در مدارس و محاکمات و غیره از زبان محلی استفاده نمایند.
۳. نخست وزیر دولت ایالتی آذربایجان در عین حال سمت استانداری استان آذربایجان را خواهد داشت که با تصویب دولت ایران خواهد بود.
- فرمانده پادگان نظامی ایالتی آذربایجان از طرف دولت ایران، با جلب موافقت دولت ایالتی آذربایجان، تعیین می‌گردد. در قسمت نفرات واحدهای نظامی، اصول دستجات ملی و محلی معمول خواهد گردید.
- ارتباط دولت ایالتی آذربایجان با مرکز به زبان فارسی خواهد بود.
۴. در مورد تعیین عوائد مالیاتی و درآمدهای بودجه آذربایجان ایران، ۷۰ درصد عواید آذربایجان به بودجه دولت ایالتی آذربایجان تخصیص داده خواهد شد.
۵. دولت ایران آزادی عمل تشکیلات دموکراسی را از قبیل حزب دموکرات آذربایجان ایران و اتحاد پیشه‌وران و غیره را در آذربایجان ایران تأیید می‌نماید.
۶. در موقع انتخاب مجلس شورای ملی به تعداد نمایندگان آذربایجان به نسبت جمعیت واقعی استان مزبور افزوده خواهد شد.
- دوم - راجع به امتیاز نفت: دولت شوروی برای حسن استقبال از تمايل دولت ایران حاضر است از پیشنهاد و اگذاری امتیاز نفت در نواحی شمال ایران صرف نظر نماید و در عوض پیشنهاد می‌کند شرکت مختلط ایران و شوروی برای اکتشافات و استخراج مشتقات نفت در شمال ایران تشکیل شود. به این ترتیب که ۵۱ درصد سهام متعلق به طرف شوروی و ۴۹ درصد متعلق به طرف ایران خواهد بود.
- سوم - راجع به توقف قوای نظامی شوروی در ایران: دولت شوروی در نظر دارد از تاریخ دوم مارس جاری به خروج قوای خود از بعضی نواحی ایران شروع نماید و اما راجع به بقیه قوای شوروی این قوا موقتاً بر طبق عهدنامه ایران و شوروی مسربخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ در ایران خواهد ماند و قوای شوروی موقعی خاک ایران را به کلی تخلیه خواهند نمود که دولت ایران کلیه اقدامات خصمانه و تبعیض را نسبت به دولت شوروی از میان ببرد و در شمال ایران آرامش برقرار نماید و سیاست دوستانه نسبت به دولت شوروی اتخاذ نماید.»

در پاسخ این تذکاریه که در این موقع لزومی برای تحلیل و توضیح آن نمی‌بینیم در

تاریخ ۷ اسفند تذکاریه ذیل به جناب مولوتف فرستاده شد:
 «مقدمتاً باید با کمال وضوح و صداقت و از روی عقیده بگوییم که برخلاف بعضی
 شایعات زمینه دوستی ایران و شوروی در تمام ایران کاملاً فراهم است و آن زمینه را به
 انداز تدبیر و از بین برداشتن علل سوءتفاهم می‌شود فوراً در تمام ایران بسط داد و
 بر عکس متدھای دیگر مانند ادامه توقف قوای شوروی یا ایجاد خودمختاری در داخله
 ایران به طور قطع دوستی و محبتی را که باید در قلوب مردم ایران جایگیر شود افسرده و
 خاموش و طرفداران آن را نگران و مأیوس خواهد نمود.

شک نیست که اکثریت ملت ایران به محض حصول اعتماد کامل نسبت به این که
 هیچ‌گونه تهدید از ناحیه اتحاد جماهیر شوروی متوجه تمایت و استقلال ایران نیست
 بدون تأمل به دوستی و همکاری صمیمی ملت شوروی خواهد گردید و این مقصود را
 دولت من با بودن شرایط مساعد می‌تواند کاملاً اطمینان بدهد و عملی کند.

در موضوع آذربایجان بار دیگر توجه مخصوص آن جناب را به این نکته جلب
 می‌نماید که اعلان خودمختاری و تشکیل دولت در آذربایجان که از قدیم الایام جزء
 لاینک ایران بوده علاوه بر آنکه، چنان‌که سابقاً گفته شده، مخالف صریح قانون
 اساسی ایران است مشکلات فراوانی به وجود خواهد آورد که هیچ دولتی در ایران
 نمی‌تواند بر آن مشکلات فائق آید.

قانون اساسی ایران در نتیجه انقلابات و فدایکاری‌های ملت ایران به وجود آمده و تنها
 سند ملی دوره مشروطه جوان ملت ایران است و اگر خلاف آن در یک قسمت از کشور
 ظاهر شود هیچ ضامنی باقی نخواهد بود که در ایالات دیگر تحریکاتی برای گرفتن
 نتایج مشابه به وجود نیاید.

باید در نظر داشت هرگونه تغییری در قانون اساسی به حکم قانون مزبور باید با دعوت
 و تأسیس مجلس مؤسسان و مراجعته به افکار عمومی ایرانیان به عمل آید.
 بنابراین، چون تشکیل دولت محلی و تعیین وزرا مخالف صریح قانون اساسی ایران
 است، دولت مرکزی می‌تواند موافقت نماید فقط فقط رئسای بعضی ادارات و حتی استاندار
 با موافقت انجمن ایالتی تعیین شوند.

اما در باب نسبت مالیات و امور فرهنگی و غیره، البته پس از تشکیل انجمن ایالتی با
 اختیاراتی که انجمن دارد ترتیب مقتضی با موافقت انجمن داده خواهد شد. واما راجع
 به تخلیه ایران این که هنوز مقامات محترم شوروی با خروج کامل قوای خود از ایران تا
 دوم مارس موافقت ندارند، مورد نهایت تأسف است.

اینجانب در بدو مذاکرات با ژنرالیسیم استالین مخصوصاً خاطرنشان ساختم که قصد

من حل دوستانه مسائل و جلب توافق دولت بزرگ شوروی نسبت به منافع حیاتی ایران است و گمان کردم که احتیاجی به استناد به مواد مقررات و معاهدات نیست، ولی چون با اینحال در یادداشت اخیر اشاره به عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ فرموده اید لازم می‌دانم اظهار دارم که ماده مذبور فقط در موقعی بدولت شوروی حق می‌دهد قوای خود را به خاک ایران اعزام نماید که دولت ثالثی بخواهد عملاً ایران را وسیله تجاوز به ممالک اتحاد جماهیر شوروی قرار دهد و اقدام عملی برای این مقصود بنماید و دولت ایران هم از عهده جلوگیری از آن بربناشد. با این‌که مفهوم این ماده آشکار بود باز دولت ایران برای این‌که عهدنامه مذبور از تصویب مجلس شورای ملی بگذرد و جای هیچ‌گونه ابهام و تردیدی باقی نماند در این باب با مقامات شوروی وارد مذاکره شد و نماینده مختار اتحاد جماهیر شوروی در تهران به موجب مراسله رسمی خود در تاریخ ۱۲ دسامبر ۱۹۲۱ شماره ۱۶۰۰، که جزء لینک عهدنامه ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ محسوب می‌شود، این موضوع را پکیار دیگر تأیید نموده است.

با این سابقه، هرگز به نظر نمی‌رسید ماده مذبور بتواند مستند توقف قوای شوروی در ایران قرار گیرد. در خاتمه ناگزیر باید اظهار دارم که برای من موجب نهایت اسف است که چنین به نظر می‌رسد که مواعید و صلاح‌اندیشی‌ها و مطالب اینجانب که حقاً نماینده کلیه وطن پرستان و آزادیخواهان و تمام طبقات بی‌طرف ملت ایران هستم کمتر جلب اعتماد مقامات شوروی را می‌کند تا دعاوی عده معدودی که، برخلاف قانون، مدعی حکومت تازه آذربایجان می‌باشند.

واما در موضوع نفت و تشکیل شرکت ایران و شوروی: امیدوارم با حل مسأله آذربایجان و تخلیه ایران از قوای شوروی بلافضله این قضیه به ترتیبی که مورد توافق نظر طرفین باشد انجام یابد. در خاتمه پیشنهاد می‌کنم که با «سوپاس» خاصی که از صفات سیاستمداران دوراندیش شوروی است موافقت خودشان را در باب آذربایجان و تخلیه کامل ایران از قوای شوروی اظهار دارند تا اصول همکاری درباره روابط اقتصادی و موضوع نفت تعیین شود.

ترددیدی نیست که اگر برفرض احساسات غیردوستانه‌ای در میان دستجاتی در کشور نسبت به اتحاد جماهیر شوروی وجود داشته باشد کاملاً بر طرف خواهد شد و جای آن را وداد و اعتماد کامل خواهد گرفت.

بعد از وصول موافقت شما در این باب، اینجانب به تهران عودت می‌نمایم، و بعد از تبادل نظر با دولت، مذاکرات توسط سفير کبیر شوروی در تهران ادامه داده خواهد شد و

اطمینان کامل دارم که به نتیجه قطعی نایل گردم.»

بعد از این یادداشت که انتظار بهبود در جریان مذاکرات و نزدیک شدن به حل اشکالات می‌رفت، با کمال تأسف، در تاریخ ۹ اسفند یادداشت سخت‌تری از جناب مولوی‌تف به شرح زیرین رسید:

۱. امتیاز نفت — در سال ۱۹۴۴ دولت اتحاد جماهیر شوروی به دولت ایران پیشنهاد نمود که امتیاز نفت نواحی شمال ایران را به دولت شوروی واگذار نماید. حق اتحاد شوروی در مورد تحصیل این امتیاز به هیچ وجه قابل بحث نیست، خاصه اگر در نظر گرفته شود که در جنوب ایران، از مدت‌ها قبل، امتیاز نفت به انگلیسی‌ها داده شده است، با وصف این ایران طرح شوروی را رد نمود.

دولت شوروی برای حسن استقبال از طرف ایرانی، و به زیان منافع خود، در تاریخ ۲۵ فوریه سال جاری ممکن دانست پیشنهاد امتیاز نفت را به پیشنهاد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تبدیل نماید، به این ترتیب که ۵۱ درصد از سهام متعلق به طرف شوروی و ۴۹ درصد آن متعلق به طرف ایرانی باشد. ولی طرف ایرانی در تذکاریه ۲۹ فوریه با این پیشنهاد موافقت ننمود.

نظر به این که طرف ایرانی، چنان‌که حالا معلوم می‌شود، میل ندارد منافع شوروی را در این باب مورد توجه قرار دهد و با این ترتیب علیاً در مورد شوروی قائل به تبعیض شده است، کمیسر خارجه اتحاد جماهیر شوروی بدین وسیله اعلام می‌دارد که پس از گزارش امر به آقای نخست وزیر استالین تصمیم گرفته است پیشنهاد «کومپرومیس» شوروی مسترد گردد و همان پیشنهاد رسمی سال ۱۹۴۴ دائر به واگذاری امتیاز نفت در شمال ایران طبق امتیاز نفت انگلیس در جنوب را تجدید نماید.

۲. مسئله آذربایجان — طرف شوروی مسئله آذربایجان را یک موضوع داخلی ایران دانسته و می‌داند. با اینحال، نظر به مذاکره نخست وزیر ایران دائز بر این که طرف شوروی در تنظیم شرایط موافقت بین دولت ایران و آذربایجان ایران قبول وساطت نماید، طرف شوروی با تقاضای طرف ایرانی موافقت نمود و شرایط مربوطه را پیشنهاد نمود.

به طوری که از تذکاریه طرف ایرانی مورخ ۲۶ فوریه معلوم می‌شود طرف ایرانی شرایط پیشنهادی را رد می‌کند. در عین حال، طبق اطلاعات و اوصله، نمایندگان آذربایجان ایران نیز شرایط پیشنهادی را رد کرده و آن را رضایت‌بخش ندانسته‌اند.

بنابراین وساطت دولت شوروی در این مورد منطقی می‌گردد.

۳. قوای شوروی در ایران — نظر دولت شوروی این است که در بین محافظ حاکمه ایران رجال نسبتاً برجسته دولتی وجود دارند که پایه سیاست خود را بر روحی مجاہدت در تولید مشکلات بین جماهیر شوروی و دول معظم دیگر قرار داده‌اند برای این‌که از اختلافات ممکن‌بین آن‌ها استفاده نموده آذربایجان شوروی و بادکوبه و ترکمنستان شوروی را تصرف نمایند.

چنان‌که در سال ۱۹۱۹ در کنفرانس پاریس یادداشتی از طرف دولت ایران به زمامداری صمیمان‌السلطنه به امضای مشاورالملالک وزیر امور خارجه وقت تسليم گردید و تقاضا شده بود که آذربایجان شوروی با شهر بادکوبه و ترکمنستان شوروی با شهرهای عشق‌آباد و مرو و قسمتی از ارمنستان با شهر ایروان و غیره به ایران واگذار گردد.

با وجود این سیاست غاصبانه دولت ایران، دولت شوروی از بد و تشکیل خود همواره رفتار دوستانه خود را نسبت به ایران خاطرنشان می‌نموده در ماه فوریه سال ۱۹۲۱ عهدنامه‌ای منعقد نمود که بر طبق آن، برای ابراز مودت، راه آهن متعلق به روسیه و راه‌های شوسه و بنادر و اسکله‌ها و کشتی‌ها و کرجی‌ها و باراندازها و بانک‌ها و خطوط تلگرافی و تلفونی و جزاير متعلق به روسیه را با طیب خاطر و بلاعوض به ایران تسليم نمود.

دولت شوروی انتظار داشت که محافظ حاکمه ایران به اهمیت این رفتار دوستانه اتحاد جماهیر شوروی، که در تاریخ روابط بین دو دولت نظری نداشته است، پی برده و ارزش آن را خواهند فهمید.

ولی چند ماه پس از عقد این عهدنامه، دولت در همان سال امتیاز نفت شمال ایران را در نزدیک‌ترین نقاط مرز شوروی به شرکت خارجی موسوم به «استاندارد اویل» واگذار نمود تا بدین‌وسیله لطمہ‌ای به منافع اتحاد شوروی وارد سازد.

راست است که این قرارداد در سال بعد به واسطه اعتراض اتحاد شوروی لغو گردید. در سال ۱۹۳۷ مجدداً دولت ایران امتیاز نفت نواحی واقعه در مرز اتحاد شوروی در قسمت خاوری بحر خزر را به شرکت نفت امریکایی واگذار نمود باز به خیال این‌که بدین‌وسیله لطمہ‌ای به منافع شوروی وارد آورده و موجبات تصادم بین اتحاد شوروی و دول متحده آمریکا را فراهم سازد. این قرارداد نیز در سال بعد به واسطه اعتراض اتحاد شوروی ملغی گردید.

با تمام این سوابق، دولت ایران در سال ۱۹۴۹ مجدداً امتیاز نفت نواحی واقعه در جنوب بادکوبه را به شرکت انگلیسی واگذار نمود و باز به خیال این‌که لطمہ به منافع اتحاد شوروی وارد آورده و باعث تصادم اتحاد شوروی و انگلستان گردد. این امتیاز

فقط پس از مدت پنج سال به واسطه اعتراض شوروی لغو گردید. ضمناً باید این نکته را تذکر دهد که دولت ایران که امتیازات مشروحة بالا را به دولت دیگر و اکنون نموده همواره از دادن حق امتیاز به اتحاد شوروی در شمال ایران امتناع ورزیده و می‌ورزد.

تمام این قضایا دلالت بر این می‌نماید که محافل حاکمه ایران نسبت به اتحاد شوروی سوء نیت دارند و منتظر فرستاده استند که نسبت به منافع شوروی لطمہ وارد آورند و نواحی نفت خیز آذربایجان شوروی و ترکمنستان شوروی را مورد تهدید قرار دهند.

این قضیه را نمی‌توان بر حسب تصادف و اتفاق دانست که همین اوخر نیز در سال ۱۹۴۵ محافل حاکمه ایرانی آقای حکیمی را، که احساسات خصمانه وی نسبت به اتحاد شوروی معروف است، به سمت نخست وزیری ایران انتخاب نمودند و آقای حکیمی همان شخصی است که در کابینه صمصام‌السلطنه که یادداشت خاص‌بانه‌ای راجع به دعاوی ایران نسبت به بادکوبه و آذربایجان شوروی و ترکمنستان شوروی به کنفرانس پاریس تقدیم نموده بود یکی از وزراهای بر جسته به شمار می‌رفت.

به طوری که همه می‌دانند دولت حکیمی تا ماه فوریه ۱۹۴۶ به روی کار باقی ماند و با عملیات خود محیط روابط ایران و شوروی را مسموم ساخت.

بنابراین ملاحظات، اتحاد شوروی مجبور است نسبت به محافل حاکمه ایران احتیاط را از دست ندهد و به همین جهت ناگزیر است خروج قوای خود را از شمال ایران به عهده تأخیر اندازد.»

وصول این یادداشت بین نهایت اسباب تکدر خاطر گردید، زیرا این پاسخ ما را از مقصود دور می‌ساخت. در این یادداشت دولت شوروی یکی دو پیشنهاد نسبتاً مساعد خود را پس گرفته بود. در موضوع نفت هم که، قبل از ما یعنی درست یک سال پیش در اسفند هزار و سیصد و بیست و سه، مذاکرات مقدماتی توسط مرحوم آهنی، سفیر ایران، در خصوص شرکت مختلط ایران و شوروی در مسکو به عمل آمده بود من نمی‌توانستم مذاکراتی که متنه به تصمیم قانونی گردد به عمل آورم. در باب آذربایجان هم به حکم متن تذکاریه هیأت شنیدید ما از وساطت دولت شوروی سخن به میان نیاورده بلکه فقط کمک معنوی از آنان خواسته بودیم و بی‌پرده بگوییم خواهش ما این بود دولت شوروی از مساعدت نسبت به سران دموکرات خودداری نماید، افسوس در این موضوع جواب یأس‌آوری داده بودند. به طوری که ملاحظه فرمودید، در ضمن مذاکرات و پیشنهادهایی را که در سابق در خصوص نفت بین دولت و کمپانی‌های خارجی به عمل

آمده و هیچ وقت صورت واقعیت پیدا نکرده بود دلیل خصوصیت و سوئنیت ایران نسبت به شوروی شمرده بودند.

بعد از مشاوره پاسخ زیرین فرستاده شد:

«بار دیگر لازم می‌دانم تذکر دهم که هدف دولت من با نهایت صداقت تحکیم مناسبات دوستی بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران است و تاکنون در این راه کوشیده‌ام و در آتیه نیز خواهم کوشید.

شک نیست که اگر دولت اتحاد جماهیر شوروی با من در این موضوع کمک نماید به منظور اصلی که ایجاد یک دولتی محکم و خلخله‌پذیر دو ملت باشد موفق خواهم شد.

۱. راجع به نفت — در خصوص تأسیس شرکت مختلط ایران و شوروی که تصور کردۀ‌اند با آن موافقت نشده است چنین نیست و باید مخصوصاً تذکر دهم که چنان‌که سابقاً هم مذاکره شده است اگر در تخلیه فوری ایران از قوای شوروی و حل قضیه آذربایجان با من کمک نمایند فرصت خوبی خواهد بود که بعد از مراجعت به تهران و با حصول توافق در شرایط تشکیل شرکت طرح لازم به مجلس شورای ملی ایران پیشنهاد گردد و این قضیه بلافاصله به نوعی که مورد توافق طرفین باشد حل شود.

مقصود آن است که تشکیل این قبیل شرکت‌ها لوآن که طرف از اتباع ایران باشد باید طبق قانون اساسی ایران به تصویب مجلس شورای ملی ایران برسد. ضمناً این نکته را خاطرنشان می‌سازم که اعطای امتیاز از حقوق مریوط به حق حاکمیت و استقلال کشور است که باید به تصویب مجلس شورای ملی برسد و اگر در نیم قرن قبل، یعنی پیش از مشروطیت ایران، با شرایط آن زمان امتیازی داده شده باشد این امر را نمی‌توان فعلاً تبعیض نسبت به دولت شوروی دانست.

۲. موضوع آذربایجان — چنان‌که سابقاً گفته‌ام وضع فعلی که در آذربایجان ایجاد شده مخالف صریح قوانین کشور و مخالف با حق حاکمیت و استقلال ایران است که دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ تا قرارداد سه‌گانه و کنفرانس و اعلامیه تهران همیشه آن را محترم شمرده است.

اما در باب امور داخلی آن سامان من باکمال حسن نیت در نظر دارم هرگونه اصلاحاتی را که مطابق آرزوی مردم آن صفحه باشد، تا آن‌جا که قوانین کشور اجازه دهد، عملی نمایم و مقصد آن است که با کمک معنوی دولت شوروی این اصلاحات در محیط صلح و آرامش و بدون منازعات داخلی انجام یابد.

۳. راجع به قوای شوروی در ایران — در باب تخلیه ایران از قوای متفقین باید این نکته

را مذکور شوم که، مطابق اصل ۱۰۶ قانون اساسی ایران، توقف و عبور قوای بیگانه در خاک ایران منوط به اجازه مجلس است و قرارداد سه‌گانه هم که توقف قوای متفقین در خاک ایران را در موقع جنگ اجازه داد به تصویب مجلس رسیده و چون طبق ماده ۵ این قرارداد قوای مزبور تنها تا دوم مارس ۱۹۴۶ باید خاک ایران را تخلیه نمایند و در اعلامیه تهران که به امضای جناب ژنرالیسیم استالین رسیده و همچنین در نتیجه اعلانات مکرر دیگری که مقامات صلاحیت‌دار شوروی در معاهف بین‌المللی [۱] در ایران نموده‌اند همیشه و عده داده‌اند که طبق تعهد صریح خود کلیه قوای خود را از خاک ایران ببرند. ادامه توقف بعد از تاریخ مزبور، برخلاف تعهدات مذکوره و برخلاف اصل ۱۰۶ قانون اساسی ایران است و این که اشاره به بعضی از اظهارات در کابینه صهیون‌السلطنه و یادداشت از طرف مشاور‌الحلک نموده‌اند این نکته مسلم است که اظهارات یا یادداشت بعضی از زمامداران ایران در ۱۹۷ سال پیش، که در نتیجه مظالم دولت تزاری روسیه و در حین انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پیش از اتفاق پیمان دوستی با دولت شوروی اتفاق افتاد، نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای بر این امر بششد که دولت شوروی به این عنوانی از انجام تعهدات صریح خود که طبق پیمان سه‌گانه سورخ ژانویه ۱۹۴۲ دایر بر خروج کلیه قوای خویش از خاک ایران نموده است خودداری و یا تعلل نماید.

در تلو این مذاکرات با وجود اشکالات و موانع، ما امید خود را نسبت به تخلیه ایران از دست نمی‌دادیم و هنوز منتظر بودیم قوای شوروی در تاریخ ۲ مارس ۱۹۴۶، مطابق ۱۱ اسفندماه ۱۳۲۴، بر طبق پیمان سه‌گانه، خاک ایران را کاملاً تخلیه کنند. ولی با نهایت حیرت و تأثر اعلامیه‌ای از طرف آژانس تاس در روزنامه ایزوستیا انتشار یافت که امر تخلیه تنها قسمتاً تحقق پیدا نمود و اخبار ایران هم مؤید همین اعلامیه بود. در نتیجه، اینجانب بلا فاصله شخصاً در نزد ژنرالیسیم از این نقض صریح پیمان اعتراض کردم و بعد از اعراض کتبی نیز به مضمون زیرین فرستاده شدم:

«آقای کمیسر ملی

در روزنامه ایزوستیا، شماره ۵۳/۱۹۶۹، تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶، اعلامیه‌ای از طرف آژانس تاس انتشار یافته است دائز بر این که دولت شوروی تصمیم گرفته است از تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ شروع به تخلیه قوای خود از نواحی خراسان و شاهزاد و سمنان بنمایند، ضمناً خاطرنشان نموده است که قوای شوروی در سایر نواحی شمال ایران تا روشن شدن وضعیت باقی خواهد ماند.

با استناد به خبر رسمی مذکور لازم می‌داند مراتب زیرین را به اطلاع شما برساند: طبق پیمان سه‌گانه منعقد در تهران بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و بریتانیا کبیر در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ تخلیه ایران از طرف قوای متفقین در تاریخ دوم مارس ۱۹۴۶ حتمی و غیر قابل بحث می‌باشد. چنان‌که قوای متفقین در تاریخ مزبور کلیه خاک ایران را تخلیه نموده‌اند بنابراین باقی می‌ماند قسمتی از قوای شوروی در پاره‌ای نواحی شمال ایران که به هیچ‌وجه با پیمان مزبور مطابقت ندارد و برخلاف اظهارات مکرر دولت شوروی دایر به موافقت کامل دولت شوروی با مقررات پیمان مزبور در این باب است. به علاوه، تصمیم اخیر دولت شوروی با قانون اساسی ایران و با قراردادهای ایران و شوروی نیز مباین است.

بنابراین به مراتب مذکوره، ناگزیر است با کمال تأسف به نام دولت ایران نسبت به این تصمیم دولت شوروی اعتراض نمایم و تقاضاً کنم دستور اکید صادر فرماید که قوای شوروی هرچه زودتر کلیه خاک ایران را تخلیه نمایند. خواهشمند است احترامات فائقه اینجانب را نسبت به خود قبول فرماید».

خاطرات حمید سیاح از مذاکرات مسکو

بهترین و کامل‌ترین گزارشی که از مذاکرات هیأت اعزامی به مسکو نوشته شده، خاطرات مرحوم حمید سیاح^۱، نفر سوم هیأت است که در هجدهمین سالنامه دنیا^۲ منتشر شد. متن این گزارش، تحت عنوان «قوام‌السلطنه در مسکو»، عیناً در زیر می‌آید: برای این‌که بهفهمیم چه وقایعی موجبات نخست وزیری مرحوم قوام‌السلطنه را در بهمن ماه ۱۳۲۴ و مسافرت ایشان را به مسکو ایجاد کرده بود لازم است قدری اوضاع مملکت را به‌طور اختصار در نظر بگیریم: اول این‌که شوروی تقاضای امتیاز نفت تمام شمال ایران را کرده بود و دولت ایران حاضر نشده بود چنین امتیازی بدهد. دوم این‌که استالین که با روزولت و چرچیل به تهران آمده بود در موقع شرفیابی حضور اعلیحضرت همایونی وعده همه‌گونه مساعدت و تسليم چندین هواپیمای نظامی و تانک به ارتش ایران نموده بود که اسباب امیدواری شده بود. ولی بعد به موجب نامه

۱. سیاح، از کارمندان قدیمی وزارت امور خارجه، تحصیل کرده روسیه بود و به زبان روسی تسلط کامل داشت. او در زمان اشغال ایران مدیر کل وزارت امور خارجه بود و بعدها به وزارت پست و تلگراف و تلفن منصب گردید. (ه.ع.).

۲. سالنامه دنیا، هجدهمین سالنامه، صفحات ۱۰۳-۱۰۶.

سفارت کبرای شوروی معلوم شد شوروی می‌خواهد نظامیان ایرانی تحت تعليمات افسران شوروی که در خدمت دولت شوروی خواهند بود نه دولت ایران فنون لازم را برای استفاده از این هواپیماها و تانک‌ها بیاموزند، به عبارت آخر تانک‌ها و هواپیماها در اختیار شوروی باشند. و با وجودی که دولت ایران پیشنهاد نموده بود نظامی‌های ایرانی به شوروی رفته در آن‌جا تعليمات یابند و بعد شوروی تانک‌ها و هواپیماها را به آن‌ها تسلیم نماید، ولی شوروی اصرار در قبول پیشنهاد خود داشت. در نتیجه دولت ایران ناچار شده بود از این هدیه صرف نظر نماید. و سوم این که قضیه آذربایجان و خودمختاری آن که بیش از هر چیز اسباب تشویش شده بود و به دستور کابینه حکیم‌الملک دولت ایران به [سازمان ملل متحد] شکایت کرده بود. اوضاع داخلی ایران و اقدامات حزب توده موجبات استعفای حکیم‌الملک را فراهم و روی کار آمدند. قوام‌السلطنه [را موجب] شده بود که ایشان بتوانند بجز این معضلات فایق آیند.

در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۲۴ بنا به تمایل نمایندگان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی دست خط نخست وزیری از طرف اعلیحضرت همایونی به نام قوام‌السلطنه صادر شده بود ولی قوام موقع نمی‌شد به واسطه اشکالات زیاد داخلی و به خصوص خارجی فوراً کابینه خود را تشکیل پدید. برای تبریک که خدمتشان رسیدم فرمودند: خیال دارم بعد از تشکیل کابینه سفری به مسکو نمایم و البته شما همراه خواهید بود. اظهار امتنان از این حسن ظن نمودم. آقای قوام‌السلطنه تلگرافی به استالین و نخست وزیر انگلستان و وزیر خارجه امریکا کرده بود که در این موقع باریک که مستولیت را قبول کرده‌اند مصمم‌اند تمام مساعی خود را برای همکاری صمیمانه و مودت آمیز به کار برند و از جواب‌هایی که رسیده بود به خصوص از جواب استالین رایحه امیدی به مشام می‌زید. آقای قوام‌السلطنه تو انتستند در روز ۲۵ بهمن ماه کابینه خود را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی و بعد به مجلس شورای ملی معرفی نمایند...

بعد از معرفی کابینه هیأتی را که می‌خواستند با خود به مسکو ببرند تشکیل دادند. هیأت مرکب بود از: آقای جواد عامری و مخلص (وزرای سابق)، آقایان دکتر شفق و دری (نمایندگان مجلس شورای ملی)، مرحوم پیرنظر (مدیر کل وزارت امور خارجه)، آقای نیک‌پور (رئیس اتاق بازرگانی تهران)، آقای سلمان اسدی، آقای عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، آقای جهانگیر تقاضی (مدیر روزنامه ایران ما)، آقای قاسم مسعودی (نماینده روزنامه اطلاعات) و آقای رضوی نماینده رادیو تهران. مرحوم قوام‌السلطنه هیأت را به پیشگاه اعلیحضرت همایونی معرفی نمودند و فردای آن روز که ۲۹ بهمن بود صبح زود ساعت چهار بعد از نصف شب با هواپیمای شوروی که چند روز بود در

تهران منتظر بود به بادکوبه پرواز نمودیم که از آنجا به مسکو پرواز کنیم. در تهران در میدان هواپیماهی وزرا و عده کثیری از وکلای مجلس شورای ملی و محترمین و دوستان و اقربای مسافرین برای بدرقه آمده بودند و همه از صمیم قلب و یک زبان دعای کردند که هیأت با موفقیت مراجعت نماید. به طوری همه تحت تأثیر قرار گرفته بودیم که قادر به شرح آن نیستم، که یک ساعت بعد از پرواز هواپیما (ساعت پنج بعد از نصف شب) قادر به حرف زدن نبودیم، و همه را وحشت فرا گرفته بود که اگر موفق نشویم چه خواهد شد. تقریباً یک ساعت از پرواز هواپیما گذشته بود که آقای قوام‌السلطنه سکوت را شکسته رو به ما کرده اظهار داشتند اگر موفقیت حاصل نکردیم... چه خواهیم کرد؟ و با چه رو به ایران مراجعت خواهیم نمود؟ در این موقع همه گریان شدیم، [لى] همه امیدواری به خود می‌دادیم که به خواست خداوند متعال موفقیت حاصل خواهیم نمود، ولی همه چنان امیدوار نبودیم. باری بعد از دو ساعت و چند دقیقه پروازوارد بادکوبه شدیم. مأمورین محل به اتفاق آقای مجیدی ژنرال کنسول ایران به استقبال آمده بودند و در هتل برای همه قبل‌جا تهیه شده بود، چراکه مسی‌گفتند دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی باید مقارن ورود ما در مسکو باشد، لذا مسکو خواهش کرده است آن روز و شب را در بادکوبه توقف نماییم. بعد از آمدن به شهر و استراحت در هتل و صرف چای و صبحانه ما را بردنده به تماشای شهر و موزه و مجسمه نظامی گنجوی (چون نظامی در گنجه مسی‌زیسته شوروی‌ها او را قفقازی و اهل آذربایجان قفقاز می‌دانند). بعد از صرف ناهار به ژنرال کنسولگری ایران برای صرف چای رفیم و شب هم ما را به تماشای تئاتر بردنده به زیان ترکی بود. فردای آن روز (۳۰ بهمن) با همان هواپیما پرواز نمودیم، بعد از توقف مختصری در استالین‌گراد ساعت چهار بعد از ظهر وارد مسکو شدیم.

در میدان هواپیماهی آقایان مولوتف (وزیر امور خارجه)، دکانورزف (قائم مقام وزیر امور خارجه)، میگونف (قائم مقام وزیر تجارت خارجه)، قائم مقام رئیس شورای شهر مسکو و ملاچکف (رئیس اداره تشریفات وزارت خارجه) و سیچوف (رئیس اداره خاورمیانه وزارت خارجه) و هیأت‌های نمایندگی سیاسی خارجی مقیم مسکو حضور داشتند. تیمسار سرلشکر شفایی آتابشه نظامی ایران در شوروی و آقای اعتمادی کاردار سفارت کبرا ایران هم به استقبال آمده بودند. آقای مجید آهی که سفیر کبیر بود در مریضخانه بستری بود. بعد از انجام معارفه آقای مولوتف مختصر تبریک و رود گفت و آقای قوام‌السلطنه هم مختصر جواب دادند و اظهار امیدواری کردند که با تحصیل نتیجه مطلوبه به ایران مراجعت خواهیم کرد. بعد از گذشتن از مقابل گارد احترام و

خداحافظی با مستقبلین [ما را] به منزلی که برای پذیرایی شخصیت‌های برجسته خارجی تخصیص داده بودند هدایت کردند. چون عده همراهان زیاد بود برای بعضی قبل‌آ در هتل بزرگ مسکو جا تهیه دیده بودند. بنا به امر آقای قوام‌السلطنه، آقایان جواد حامری و دکتر شفق و پیرنظر و مخلص در همان منزل ماندیم و سایرین در هتل آن. آن شب را استراحت کرده فردای آن روز به میدان سرخ رفته آقای قوام‌السلطنه تاج گلی که قبل‌آ تهیه شده بود نثار آرامگاه لنین نمودند و بعد به تماسای کاخ کرملین و آثار عتیقه آن و موزه تسليحات قدیمه، که هدایای پادشاهان ایران هم در آن به یادگار مانده است، بردند. همان شب آقای قوام‌السلطنه چنان‌که قبل‌آ در تهران قرار شده بود تنها به ملاقات استالین رفته و مها را بردند به تئاتر بزرگ مسکو (باشیوی تئاتر) به تماسای یک باله. همراه قوام‌السلطنه حتی مترجم روسی دان ایرانی نبود، چون در بین همراهان قوام‌السلطنه چند نفر به زبان روسی تسلط کامل داشتند.

مترجم مذاکرات بین قوام‌السلطنه و استالین یکی از اتباع شوروی بود که به زبان فارسی آشنایی داشت. چون قوام‌السلطنه روسی نمی‌دانست ولی فرانسه می‌دانست و استالین هم به جز روسی به هیچ زبان زنده دنیا آشنا نبود، مترجم مخصوص در این میان رول بزرگی بازی می‌کرد.

بعد از تماساکه به منزل مراجعت نمودیم آقای قوام‌السلطنه را دیدیم که صورت خود را گرفته به حال مغموم تنها مشغول راه رفتن است. قوام‌السلطنه هر وقت عصبانی می‌شد یک طرف صورت او تکان می‌خورد و این بیماری تا آخرین دقایق عمر آن مرحوم را گرفتار ساخته بود. در جواب سوال ماکه مذاکرات با استالین چه طور گذشت، گفتند: ای کاش نخست وزیری را قبول نمی‌کردم و به مسکونمی آمدم، تصمیم دارم از مقام خود استعفا بدهم و با هوایپما به اروپای غربی بروم و شماها هم به تهران مراجعت کنید.

قوام‌السلطنه سپس ادامه داد: چراکه از مذاکرات با استالین چنین فهمیدم که هیچ امیدی به موفقیت نیست. ما به هیچ وجه حاضر نیستیم آن چه را شوروی می‌خواهد قبول کنیم. استالین تقاضاهای میسیون ایرانی که در موقع انعقاد عهدنامه صلح بعد از جنگ جهانی اول به پاریس رفته بود حمل بر خصومت ایران نسبت به شوروی دانسته است چون [آن میسیون] تقاضای استرداد شهرهایی که روسیه امپراتوری به موجب عهدنامه گلستان و ترکمنچای از ایران تصرف نموده بود [کرده بود]. و من (یعنی قوام‌السلطنه) جواب دادم که روسیه آن وقت معلوم نبود چه شکلی پیدا می‌کرد و در حال افتشاشه بود، ولی حال که روسیه دولت واحدی دارد وضع به کلی تغییر کرده است

و ما هم برای ابراز دوستی به شوروی آمدہ‌ایم. با وجود تمام براهین من، در نتیجه، معلوم شد که شوروی قوای خود را نمی‌خواهد از ایران خارج کند و می‌خواهد که ما جمهوری آذربایجان [کندا]^{*} ایران را به رسمیت بشناسیم و امتیاز نفت تمام شمال ایران را هم به شوروی بدهیم. من (یعنی قوام‌السلطنه) به هیچ وجه حاضر به خیانت نیستم و هیچ یک از این تقاضاهای را قبول نکردم، حال تصمیم به استعفای دارم.

از آقای قوام‌السلطنه تقاضا کردیم در گرفتن تصمیم عجله نفرمایند چون اوضاع و خیم تر خواهد شد و خوب است فردا با سایر اعضای هیأت هم مشورت بشود بلکه در مذاکرات بعدی با مولوتف وزیر امور خارجه شوروی راه حلی پیدا شود.

من چون سابقه مذاکرات با شوروی را داشتم اظهار کردم که شوروی‌ها بنا به حادثه که دارند در آغاز مذاکرات آن‌چه را می‌خواهند مطالبه می‌نمایند ولی بعد که دیدند طرف نمی‌توانند تمام تقاضاهای را پذیرید از تقاضاهای اولی خود عذر می‌خواهند. قرار شد فردا صبح سایر اعضای هیأت را با تلفن بخواهیم. لازم به شرح نیست بر ما چه گذشت، که تمام شب را تا صبح دقیقه‌ای نتوانستیم بخوابیم. صبح سایر اعضای هیأت را که در هتل منزل داشتند با تلفن خواستیم که فوراً بسیاند. همه آمدند. آقای قوام‌السلطنه شرح مذاکرات با استالین را بیان کردن و تصمیم خود را که استعفای بدند و به اروپای غربی بروند در میان گذاشتند. همه اعضای هیأت به استثنای آقای تفضلی رأی دادیم آقای قوام‌السلطنه در تصمیم خود عجله نفرمایند بلکه راه حلی پیدا شود. آقای قوام‌السلطنه تلگرافاً به توسط آقای سهام‌السلطان بیات که کفیل نخست وزیر بود عقیده مرحوم مؤتمن‌الملک را خواست و جواب رسید عجله نشود بلکه راه حلی پیدا شود. همان شب، یعنی شب روزی که اعضای هیأت را آقای قوام‌السلطنه برای مشورت خواسته بود آقای مولوتف هیأت اعزامی ایران را بالاجتماع برای صرف چای به عمارت مخصوص پذیرایی‌های وزارت خارجه شوروی دعوت کرده بود. پذیرایی خیلی آبرومند بود، بعضی از اعضای دولت شوروی و کوردیلمانیک تماماً و اعضای عالی رتبه وزارت امور خارجه با خانم‌هایشان حضور داشتند. آقای اسمیرنوف سفیر کبیر سابق شوروی در ایران هم حضور داشت. اکثر مدحوبین با خانم‌هایشان بودند. بعد از معارفه با همه حضار بعضی از سفر مشغول مذاکره با آقای قوام‌السلطنه شدند. مولوتف وزیر خارجه حضور داشت. آقای قوام‌السلطنه به جواب «اسیدوارم» اکتفا می‌نمود. وقتی که اسمیرنوف با خانم‌ش نزد قوام‌السلطنه آمدند، مولوتف نظر به آشنازی که از سابق از مأموریت‌های من به مسکو داشت مرا به کنار کشید و پرسید: چرا دولت

* فرقه دموکرات ظاهر آهرگز عنوان «جمهوری» را برای حکومت خود به کار نبرد. (ه.ع.).

ایران تقاضای شوروی را راجع به امتیاز نفت پذیرفته است؟ جواب دادم: دو سه روز بیشتر به جشن ۲۵ ساله عهدنامه مودت ۱۹۲۱ نمانده است که به موجب آن دولت شوروی نه اینکه از تمام امتیازاتی که دولت امپراطوری روسیه از ایران گرفته است صرف نظر نموده بلکه امتیاز گرفتن دولت بزرگی از دولت کوچک تر را سیاست استعماری دانسته و آن را مطرب اعلام کرده است، حال چه طور شوروی برخلاف نص صریح عهدنامه ۱۹۲۱ از ایران تقاضای غیرقابل قبول می‌نماید و قلم نه به آن چه وعده داده است می‌کشد؛ شما به خوبی می‌دانید دولت ایران بدون تصویب مجلس شورای ملی هیچ‌گونه امتیازی به خارجی نمی‌تواند بدله. مولوتف خیلی در هم و بدون این که دیگر حرفی بزند از من خواهش کرد که مسایر اعضاء را به او معرفی نمایم. من هم همه همراهان را به او معرفی کردم و چون آقای ذری روسی می‌دانست خواهش کردم او ترجمه کند و خودم کثار رفتم، فقط شنیدم که مولوتف اظهار داشت: «آقای سیاح متصل عهدنامه ۱۹۲۱ را به رخ ما می‌کشد». بعد از اتمام ساعت پذیرایی به منزلهای خودمان مراجعت کردیم.

از فردای آن روز قرار شد که آقایان نیک پور و اسدی با وزارت تجارت خارجه راجع به مسائل اقتصادی داخل مذاکره شوند. راجع به مسائل سیاسی آقای قوام‌السلطنه با مولوتف مذاکره نمودند که مترجم من بودم. آقای قوام‌السلطنه به فارسی بیان می‌نمودند و من به روسی ترجمه می‌کردم و مولوتف هم مترجمی از طرف خود داشت که بیانات مولوتف را به فرانسه ترجمه می‌کرد. در این موقع شوروی آقای سادچیکف سفیر خود را از یوگسلاوی احضار و برای او از دولت ایران پذیرش خواست. آقای قوام‌السلطنه تلگراف کرد که زودتر پذیرش بدنه و بعد از دو سه روز پذیرش رسید و سادچیکف آمد به آقای قوام‌السلطنه معرفی شد. در تاریخ ۳ مارس (۱۲ اسفند) از تهران از وزارت خارجه تلگراف شده بود که نیروهای انگلیسی و امریکایی که به موجب [فصل ۵] پیمان سه جانبه منعقده بین ایران و شوروی و انگلستان مورخ ۹ بهمن ۱۳۲۰ (دولت امریکا هم بعد به آن ملحق شد) می‌باشد پس از شش ماه از روز متارکه مخاصمه با آلمان قوای خود را از ایران خارج کنند و دیشب ۱۱ اسفند آخرین سرباز انگلیسی و امریکایی از خاک ایران خارج شدند، ولی شوروی پیمان را نقض کرده و قوای خود را خارج نکرده است.

به دستور آقای قوام‌السلطنه من پرتوست به زبان روسی خیلی سخت به عنوان وزارت امور خارجه شوروی نوشتم و در آن مخصوصاً متنگر شدم که دولتین انگلیس و امریکا به وعله خود وفا کرده و سرو عده یعنی تا نصف شب ۲ مارس آخرین سرباز خود را از

خاک ایران خارج کرده‌اند. آقای قوام‌السلطنه آن را امضا کرد فوراً برای آقای مولوتف فرستاد و همان‌طور که گمان می‌کردیم اعتراض پلاجواب ماند. فقط در جراید مسکو خبری بود که یک دسته قواش شوروی که در مازندران بود، برای انجام تعهد ایران را ترک کرده است (!!!).

از مذاکرات آقایان نیک پور و اسدی هم نتیجه‌ای حاصل نشد. آقای قوام‌السلطنه چنین تصمیم گرفت که برای دفعه آخر با مولوتف مذاکره نماید. به توسط نماینده وزارت خارجه شوروی که در همان عمارت ما منزل داشت وقت ملاقات خواستیم و همان روز در خدمت آقای قوام‌السلطنه به کرم‌لین رفتیم. مذاکرات در اطراف کلیه مسائل به طور مفصل به عمل آمد ولی مولوتف نسبت به هیچ یک از مسائل موافقش نشان نمی‌داد و باز همان تقاضای شوروی را تکرار کرده راجع به نفت پیشنهاد کرد که شرکت مختلط ایران و شوروی تأسیس شود که ۵۱ سهم آن متعلق به شوروی باشد و ۴۹ سهم آن متعلق به ایران و راجع به تخلیه ایران مولوتف می‌گفت که چون آذربایجان ایران آرام نیست و هم سرحد با شوروی است شوروی ناچار است تا آرامش کامل قواش خود را در... آذربایجان ایران نگاه بدارد...

آقای قوام‌السلطنه اظهار داشت که شوروی قواش خود را از ایران ببرد دولت ایران تعهد خواهد کرد که هیچ اتفاقی رخ نخواهد داد.

مولوتف گفت: شما ممکن است تعهد کنید ولی ما مجبوریم تا اطمینان کامل پیدا نکرده‌ایم برای حفظ آرامش در سرحدات خود قواش خود را در ایران نگاه بداریم. از جواب‌های مولوتف به خوبی پیدا بود که شوروی در سیاست خود تصمیم قطعی گرفته است و از ادامه مذاکرات نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد و آقای قوام‌السلطنه اظهار داشتند: «در این صورت ما به تهران مراجعت می‌کنیم».

مولوتف گفت: «هر وقت بخواهید هواپیما حاضر است».

آقای قوام‌السلطنه گفتند: «ما فردا صبح حرکت می‌کنیم».

خداحافظی کرده به منزل مراجعت کردیم و به همه آقایان هیأت اطلاع دادیم که سر وقت حاضر باشند، فردا مراجعت می‌کنیم.

در این موقع چنین صلاح دیدیم که آقای قوام‌السلطنه با استالین هم خداحافظی نمایند. چون ممکن است استالین اگر آقای قوام‌السلطنه با او خداحافظی ننموده و به ایران مراجعت نمایند حمل به بی‌اعتنایی به خود بنماید. فوراً توسط نماینده وزارت خارجه وقتی خواسته شد. بعد از چند دقیقه جواب رسید که استالین متظر آقای قوام‌السلطنه است.

آقای قوام‌السلطنه فوراً با انومبیل به کاخ کرملین به ملاقات استالین رفته و خیلی زود مراجعت کردند و اظهار داشتند که استالین می‌گوید چه طور ممکن است که شما بدون صرف شام با ما مراجعت نمایید، خوب است مراجعت را یکسی دوروز به تأخیر اندازید. بنابراین تقاضای استالین را ناچار شدم قبول نمایم، ولی استالین می‌خواست [فقط] ... چهار پنج نفر از همراهان مرا دعوت نماید. جواب دادم که من بین همراهان خود تفاوتی قائل نیستم که برخی را بر دیگران ترجیح بدهم.

آنوقت استالین گفت که می‌گوییم همه را دعوت نمایند. من هم تشکر کرده مراجعت کردم و حال قرار است فردا شب برای صرف شام به کرملین برویم و پس فردا با هواپیما عازم تهران خواهیم شد. نماینده وزارت امور خارجه صورت اعضای هیأت را فوراً خواست که ارسال شد.

همراهان همه در سر وقت حاضر بودند و به اتفاق آقای قوام‌السلطنه با همان نماینده وزارت خارجه شوروی عازم کرملین شدیم. میهمانی در عمارت قصر بزرگ بود. از پله‌ها که بالا می‌رفتیم و در مسیر راه هر چند قدم به چند افراد نظامی ایستاده بودند. به تالاری وارد شدیم که مولوتف و سایر رجال سیاسی و لشکری شوروی به استثنای استالین حاضر بودند.

معارفه به عمل آمد. در این موقع از همان دلائی که ما آمده بودیم استالین پیدا شد. تمام نظامی‌ها به حال سلام نظامی ایستاده و سایرین سکوت کردند. استالین که نزدیک شد با دست به نظامیان اشاره کرد که راحت باشند. با آقای قوام‌السلطنه دست داد و مولوتف اعضای هیأت را معرفی کرد. استالین به همه دست داد و فوراً رفتیم سر میز شام. جاهای را برای همه قبلًا معین کرده بودند؛ در مقابل استالین که در وسط میز واقع بود جای مولوتف بود. دست راست استالین آقای قوام‌السلطنه و دست چپ استالین آقای عامری. دست راست مولوتف من و سمت چپ او سادچیکف، مخصوصاً جای سادچیکف را بالاتر از جای وزرا و مارشال‌ها قرار داده بودند که به چشم ما بکشند که سفیر کبیر شوروی چه مقامی دارد. جای سایر اعضای هیأت را یک در میان مدعوین شوروی قرار داده بودند.

قبل از نشستن سر میز، مولوتف از من خواهش کرد که چون ممکن است مترجم آن‌ها نتواند به خوبی از عهده ترجمه نطق‌ها برآید نطق‌ها را من ترجمه کنم. من هم قبول کردم؛ ولی همین که سر میز شام استالین امر کرد مترجم پشت سر او بشنید مولوتف به من گفت زحمت من کم شد، ولی خواهش کرد که اگر دیدم مترجم آن‌طوری که باید از عهده ترجمه برنمی‌آید به او کمک کنم. من هم گفتم با کمال میل؛ تقریباً چند لحظه پس

از شروع شام مولوتف شروع کرد به سلامتی فرد فرد اعضای هیأت نوشیدن و نسبت به هر یک شرح مناسبی گفت، البته اول به سلامتی آقای قوام‌السلطنه و بعد به تدریج به سلامتی سایر اعضای هیأت ایرانی، به ترتیب جاها بیکه برای ما معین کرده بودند. مترجم ترجمه می‌کرد. بعضی اوقات من کمک می‌کردم. بعد از این‌که نطق‌های متناوب مولوتف تمام شد و صرف شام هم تقریباً تمام می‌شد آقای قوام‌السلطنه برخاستند و در جواب نطق بلیغی ایراد نمودند که خلاصه آن آن‌طوری که به خاطرم مانده است از این قرار است:

اول از بیانات مولوتف نسبت به افراد هیأت ایرانی اظهار امتنان نموده و افسوس از این‌که به نتیجه مطلوبه نایل نشدم و فکر منی کنم لطف امثب آقای مولوتف روی انعکاس حضور ژنرالیسیم استالین است که آقای مولوتف این‌طور صاحب سخن و مهربان شده‌اند چراکه ما در تمام مذاکرات غیر از دیوار سردی در مقابل خود ندیدیم و جز «نعمی شود»، «اقبولاً نمی‌توانیم بکنیم» چیزی نشنیدیم و جام خود را به سلامتی استالین بلند کردند. همه برخاستیم. استالین فوراً به مولوتف اشاره کرد که به سلامتی شاه چرا فراموش کرد بنوشد و خودش به سلامتی اعلیحضرت نوشید، همه برخاستیم. استالین گفت که متأسفانه کالی‌نین (رئیس هیأت رئیسه شورای عالی که سمت رئیس جمهوری را دارد) مریض است و گرنه سر شام حضور می‌داشت، به سلامتی او هم برخاستیم و نوشیدیم.

شام که تمام شد برای صرف قهوه رفتیم به تالار دیگری و دسته به دسته شدیم هر چند نفر سر میز‌های علیحده قرار گرفتیم. سر میز استالین آقای قوام‌السلطنه بود با مولوتف و آقای جواد عامری و من و سادچیکف.

مولوتف از استالین تقاضا کرد که مترجم مذاکرات من باشم چون مترجم روسی شام نخورده است.

در ضمن صحبت استالین به آقای قوام‌السلطنه گفت که سیاست‌مدار شخصی است که موقع شناس باشد و موقع مناسب را از دست ندهد. مثلاً اگر انگلیس‌ها موقع شناس بودند امریکا از دستشان نرفته بود و حال هم اگر تقاضای هندی‌ها را انجام ندهند هندوستان هم از دستشان خواهد رفت (آن وقت هنوز هندوستان مستقل نشده بود) و اگر دولت امپراتوری روسیه هم موقع شناس بود به این روز نیفتاده بود، حال هم دولت ایران [باید] موقع مناسب را از دست ندهد و اصلاحات لازم را بنماید.

آقای قوام‌السلطنه در جواب اظهار داشتند که دولت ایران تصمیم دارد اصلاحات بنماید و تا حدی این مسأله بسته است به نتایج مسافرت ما به مسکو. چون قبل از آمدن

به کرملین از وزارت خارجه تلگراف شده بود که قوای متصرفین از آذربایجان به طالش تجاوز کرده می‌خواهند به طرف استان گیلان بروند آقای قوام‌السلطنه موقع را مناسب دانسته از این تجاوز شکایت کردند. استالیین گفت: بنا نبود از آذربایجان تجاوز کنند و به مولوتف تأکید کرد تا تحقیق شود. بعد از صرف قهوه، استالیین همه را دعوت به تماشای فیلم سینمایی نمود.

یکی از تلاوهای قصر را مبدل به سینما کرده بودند. فیلمی که نشان دادند حمله قوای شوروی برای تصرف برلن در جنگ جهانی دوم بود.

بعد از تماشای فیلم خدا حافظی کردیم. استالیین فوراً رفت و ما هم به منزلمان مراجعت کردیم. فردا قبل از ظهر با همان هوای پماک به مسکو آمدیم بعدیم عازم بادکوبه شدیم. در میدان هوای پماک مولوتف و سایرین بودند. بنا بود مستقیماً به بادکوبه پرواز کنیم ولی وقتی که وارد استالین‌گراد شدیم تا بنزین بگیریم از شهر آمدیه بودند اطلاع دادند که از باکو خواهش کرده‌اند ما شب را در استالین‌گراد بمانیم و فردا صبح وارد بادکوبه شویم. آقای قوام‌السلطنه با کمال بی میلی جواب دادند: ناچاریم قبول کنیم. لذا ما را سوار اتو مسیل‌ها که آورده بودند کردند و عازم شهر شدیم. راه را تا شهر به صعوبت طی کردیم چرا که هنوز موقع نشده بودند خرابی‌ها را ترمیم کنند. نرسیده به شهر صحرایی پراز خانه‌های چوبی بود برای کارگرها و کسانی که برای تعمیر شهر آمدیه بودند و همچنین اهالی شهر که بعد از جنگ زنده مانده بودند.

به شهر که رسیدیم به استثنای سه چهار خانه که به عجله تعمیر کرده بودند خانه‌ای نبود که اقلال شیروانی یا درو پنجره داشته باشد. شهر مبدل به یک خرابه شده بود هر چه در آن شهر گردش کردیم یک خانه سالم ندیدیم. ما را در هتلی که برای مستخدمین به عجله تعمیر کرده بودند منزل دادند. شوفاژ نداشت. اتاق‌ها با بخاری ذغال سنگ گرم می‌شد. باری آن شب را به زحمت گذراندیم و فردای آن روز در ساعت مقرر پرواز نموده برای نزدیک ظهر وارد بادکوبه شدیم. ما را در همان هتل که وقت رفتن به مسکو منزل داده بودند منزل دادند و گفتند که تهران خواهش کرده است ما فردا وارد شویم. ناچار شدیم شب را در باکو بمانیم، بعد از صرف ناهار [و] آندری استراحت ما را برند به کلوب شهر و شام را هم آن‌جا صرف کردیم. فردای آن روز که ۱۹ اسفند بود با همان هوای پما حرکت کرده وارد تهران شدیم.

از شرح ابراز احساسات آقایان هموطنان در موقع ورود به تهران و بشاشت آنان که برای استقبال آمده بودند و عده آن‌ها که فوق العاده زیاد بود عاجزم. این استقبال به ما قوت قلب می‌داد که دولت با پشتیبانی هموطنان توانست در مقابل طرف ایستادگی کند و

نتیجه مطلوب تحصیل نماید، چنان‌که توانست در تحت توجهات همايونی برکلیه مشکلات فایق آید. [///]

میرزا جوادخان در مدت اقامت در مسکو، به عنوان معاون هیأت، در تمام مراسم رسمی در کنار یا در مقابل استالین، که از نظر تشریفاتی بعد از رئیس جمهور شوروی بود، قرار می‌گرفت. آقای عامری در مورد استالین می‌گفت که او آدمی کاملاً عادی به نظر می‌رسید. رفتار او بسیار ساده و عاری از تکلف بود و با آن‌چه درباره او گفته و نوشته بودند به هیچ‌وجه وفق نمی‌داد. ضمناً برخلاف عکس‌ها و مجسمه‌های بسیار بزرگی که از او در همه‌جا دیده می‌شد، دارای جثه‌ای نسبتاً کوچک بود - و طبعاً هیبت آن مجسمه‌ها و عکس‌ها در او وجود نداشت. به علاوه، با توجه به سنی که از او گذشته بود شباهت به یک عمومی مهربان و سالخورده داشت، با چهره‌ای تقریباً آبله‌گون، موهایی خاکستری و چشمانی نسبتاً بی‌فروغ - نه فردی قسی‌القلب و بی‌رحم.

مذاکرات «قوام - سادچیکف»

چون مذاکرات مسکو به نتیجه مطلوب نرسیده بود، قوام‌السلطنه پس از بازگشت به تهران، به حسین علاء، سفير ایران در امریکا و نماینده ایران در شورای امنیت^۱ (که از لندن به نیویورک انتقال یافته بود)، دستور داد تفحصات خود را ادامه داده و ضمن تبادل نظر با تقی‌زاده در لندن و با امریکایی‌ها در واشنگتن، بکوشید که مسأله خروج نیروهای شوروی از ایران مجدداً در شورا مطرح شود^۲ و ضمناً مذاکرات لازم را نیز با «گرومیکو»، سفير شوروی در واشنگتن و نماینده آن کشور در شورای امنیت، انجام دهد.

روز ۲۹ اسفند «سادچیکف»، سفير کبیر جدید شوروی، وارد تهران شد و از روز سوم فروردین ۱۳۲۵ گفتگو میان او و قوام‌السلطنه و مشاوران قوام آغاز گردید. پس از پایان مذاکرات در تهران و حصول توافق، اطلاعیه زیر از طرف نخست وزیر صادر شد:



قوام‌السلطنه، نخست وزیر و سادچیکف سفیر شوروی در تهران.

اطلاعیه نخست وزیر

مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت، در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ مطابق چهارم آوریل ۱۹۴۶ به نتیجه ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت کامل حاصل گردید:

۱. قسمت‌هایی از ارتش سرخ از تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یک‌ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.
۲. قرارداد ایجاد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا هفت ماه برای تصویب به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد شد.
۳. راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، ترتیب مسالمات‌آمیز برای اصلاحات بر طبق قوانین موجوده و با روح خیرخواهی نسبت به اهالی آذربایجان، بین دولت و اهالی آذربایجان، داده خواهد شد.

سپس برای جلب اطمینان بیشتر مقامات شوروی، قوام‌السلطنه به درخواست «садچیکف»، این نامه رسمی را نیز به او نوشت:

متن توافقنامه «قوام - سادچیکف»

۱۵ فوروردین ۱۳۲۵ (۴ آوریل ۱۹۴۶)

جناب آقای سادچیکف سفیر کبیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیرو مذاکرات شفاهی که بین ما به عمل آمده است محترماً به استحضار آن جانب می‌رساند که دولت اعلیحضرت شاهنشاه ایران موفق‌گفت می‌نماید که دولتین ایران و شوروی شرکت مختلط ایران و شوروی را برای تجسسات و بهره‌برداری اراضی نفت خیز در شمال ایران، با شرایط اساسی ذیل ایجاد نمایند:

۱. در مدت ۲۵ سال اول، عملیات شرکت چهل و نه درصد سهام به طرف ایران و پنجاه و یک درصد سهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود و در مدت بیست و پنج سال دوم، پنجاه درصد سهام به طرف ایران و پنجاه درصد سهام به طرف شوروی متعلق خواهد بود.

۲. منافعی که به شرکت عاید گردد به تناسب مقدار سهام هر یک از طرفین تقسیم خواهد شد.

۳. حدود اراضی اولی که برای تجسسات اولی اختصاص داده می‌شود همان است که در نقشه‌ای که جناب‌الله ضمن مذاکرات در روز ۲۴ مارس به اینجانب واگذار فرموده‌اید - به استثنای قسمت خاک آذربایجان غربی که در باخترا خطی که از نقطه تقاطع حدود اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه و ایران آغاز و بعد از سواحل شرقی دریاچه رضاییه گذشته تا شهر میاندوآب می‌رسد - واقع است، همان‌طوری که در نقشه مزبور روز ۴ آوریل ۱۹۴۶ تعیین گردیده است. ضمناً دولت ایران متعهد می‌گردد خاکی را که در طرف غرب خط فوق الذکر واقع است به امتیاز کمپانی‌های خارجی یا شرکت‌های ایرانی با اشتراک خارجی‌ها یا با استفاده سرمایه خارجی واگذار ننماید.

۴. سرمایه طرف ایران عبارت خواهد بود از اراضی نفت خیز مذکور در ماده ۳ که پس از عملیات فنی دارای چاههای نفت و محصول آن قابل استفاده شرکت خواهد گردید و سرمایه طرف شوروی عبارت خواهد بود از هر قبیل مخارج و آلات و ادوات و

حقوق متخصصین و کارگران که برای استخراج نفت و تصفیه آن مورد احتیاج خواهد بود.

۵. مدت عملیات شرکت پنجاه سال است.

۶. پس از انقضای مدت عملیات شرکت، دولت ایران حق خواهد داشت سهام شرکت متعلق به طرف شوروی را خریداری نماید و یا مدت عملیات شرکت را تمدید کند.

۷. حفاظت اراضی مورد تجسسات و چاههای نفت و کلیه تأسیسات شرکت منحصرأ به وسیله قوای تأمینیه ایران خواهد بود.

قرارداد ایجاد شرکت نفت مختلط شوروی و ایران که بعداً مطابق متن این نامه تنظیم می‌شود به مجردی که مجلس شورای ملی ایران به عملیات قانونگذاری خود شروع نماید، در هر حال نه دیرتر از مدت هفت ماه از تاریخ ۲۴ مارس سال جاری، برای تصویب پیشنهاد خواهد شد.

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید می‌نماید.

۱ احمد قوام

در اوایل اردیبهشت‌ماه، نامه زیر به عنوان مرحوم قوام‌السلطنه واصل شد:

جناب آقای قوام‌السلطنه، نخست وزیر ایران

در تعقیب اظهارات شفاهی که اینجانب موفق دستور دولت شوروی در ۱۲ ماه سال جاری کرده است، بدین وسیله محترماً تأیید می‌نماید که تخلیه قشون شوروی از ایران مطابق نقشه تخلیه که از طرف ستاد ناحیه نظامی قفقاز در اواخر ماه مارس ۱۹۴۶ اعلام گشته است، نهم ماه مه کاملاً انجام خواهد یافت.

خواهشمند است صمیمی ترین احترامات اینجانب را قبول فرماید.

سادچیکف

به جز این دو نامه، یک توافقنامه کلی هم میان قوام‌السلطنه و «سادچیکف» امضا شد. سپس برای حل مشکل آذربایجان، پیشه‌وری و چند نفر از سران فرقه دموکرات به دعوت قوام روز هشتم اردیبهشت وارد تهران شدند. باع و عمارت جوادیه (ملکی ارباب مهدی، بازرگان یزدی) در شمال شرقی تهران (راه تهران-دمآوند) برای ورود و اقامات

۱. آرشیو نخست وزیری سابق.

آن‌ها اختصاص داده شده و امکانات پذیرایی از هر حیث برای آن‌ها آماده گردید. ایپکچیان مشاور مخصوص به عنوان مهمند و نیز صالحی کارمند وزارت امور خارجه و چند نفر دیگر، از جمله عباس شاهنده، مدیر روزنامه فرمان، مأمور پذیرایی پیشهوری و همراهان شدند. روز دهم اردیبهشت احمدعلی سپهر (مورخ‌الدوله) وزیر پیشه و هنر، مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر و ایپکچیان مشاور مخصوص، با پیشهوری ملاقات و گفتگو کردند. روز یازدهم اردیبهشت پیشهوری در ساختمان وزارت امور خارجه با قوام‌السلطنه دیدار نمود.^۱

متعاقب این مذاکرات، دولت قوام یک تصویب‌نامه هفت ماده‌ای درباره آذربایجان به

این شرح صادر کرد:

۱. رؤسای کشاورزی و بازرگانی و پیشه و هنر و حمل و نقل و فرهنگ و بهداری و شهربانی و دوایر دادرسی و دادستانی و ناظرداری به وسیله انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب و مطابق مقررات احکام رسمی آن‌ها از طرف دولت در تهران صادر خواهد شد.
 ۲. تعیین استاندار با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود و نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل خواهد آمد.
 ۳. زیان رسمی آذربایجان، مانند سایر نواحی کشور ایران، فارسی می‌باشد و کارهای دفاتر در اداره‌های محلی و کارهای دوایر دادگستری به زبان‌های فارسی و آذربایجانی اما تدریس در پنج کلاس ابتدائی به زبان آذربایجانی صورت می‌گیرد.
 ۴. هنگام تعیین عایدات مالیاتی و اعتبارات بودجه کشور، دولت در آذربایجان بهبود و عمران و اصلاح کارهای فرهنگی و بهداری و غیره را در نظر خواهد گرفت.
 ۵. فعالیت سازمان‌های دموکراتیک در آذربایجان و اتحادیه‌ها و غیره مانند سایر نقاط کشور آزاد است.
 ۶. نسبت به اهالی و کارکنان دموکراسی آذربایجان برای شرکت گذشته آن‌ها در نهضت دموکراتیک تضییقاتی به عمل نخواهد آمد.
 ۷. با افزایش عده نمایندگان آذربایجان به مناسبت جمعیت حقیقی آن ایالت موافقت حاصل است و در بدرو تشکیل دوره پانزدهم تقنیته پیشنهاد لازم در این باب به مجلس تقدیم خواهد شد که پس از تصویب، کسری عده برای همان دوره انتخاب شود.
- ۲ قوام‌السلطنه نخست‌وزیر

۲. عمیدی نوری، فرقه دموکرات، صفحه ۷۹.

۱. قانعی، صفحه ۱۴۰.

با این تصویب‌نامه، دولت قوام خودمختاری حکومت آذربایجان را در حد اختیارات یک انجمان ایالتی به رسمیت شناخت، ولی این اختیارات پیشه‌وری را قانون نمی‌کرد. او در برابر این تصویب‌نامه دولت، یک طرح مشتمل بر ۳۳ ماده ارائه داد و کردستان را هم در محدوده حکومت آذربایجان قلمداد نمود و زبان رسمی را در آذربایجان زبان ترکی، و در کردستان کردی دانست. براساس آن طرح، تدریس در مدارس و نیز مکاتبات دولتی در ادارات آذربایجان می‌بایست به زبان ترکی بوده و اختیار عزل و نصب کلیه مأمورین لشکری و کشوری آذربایجان هم در صلاحیت حکومت آذربایجان باشد. او وصول مالیات را هم از وظایف حکومت آذربایجان شمرد.^۱ این طرح هیأت نمایندگی آذربایجان در جلسه فوق العاده هیأت دولت در ۲۱ اردیبهشت مطرح گردید و رد شد. تصمیم هیأت دولت در رد پیشنهاد هیأت نمایندگی آذربایجان به وسیله مظفر فیروز و ایپکچیان به اطلاع پیشه‌وری رسید و در حالی که اخبار مربوط به آذربایجان در خبرگزاری‌های مهم جهان بازتابی گسترده داشت، هیأت نمایندگی آذربایجان روز ۲۳ اردیبهشت با هوایپما به تبریز بازگشت. همان روز، پیشه‌وری، به عنوان «نخست وزیر حکومت ملی»، در تبریز اعلامیه‌ای صادر نمود و ضمن ستدن حسن نیت قوام‌السلطنه، هیأت حاکمه ایران را مترجم دانست و تهدید کرد که اگر از سوی دولت مرکزی کمترین تعرض و تجاوزی به خاک آذربایجان بشود حکومت آذربایجان با تمام نیروی خود دفاع خواهد کرد و ضمناً اظهار امیدواری نمود که با حسن نیت قوام، نخست وزیر ایران، کار به برخورد نظامی نیانجامد.^۲

اعلامیه قوام‌السلطنه

در همان روز بازگشت پیشه‌وری و هیأت نمایندگی آذربایجان، قوام‌السلطنه اعلامیه زیر را صادر کرد:

در این موقع که افکار عمومی منتظر و متوجه جریان مذاکرات میان دولت و نمایندگان آذربایجان می‌باشد لازم می‌دانم نتیجه مذاکرات پانزده روز اخیر را به استحضار عامه رسانیده تا اذهان عموم را به وسیله تشرییح حقایق روشن سازم.

۱. عمیدی نوری، فرقه دموکرات، صفحات ۸۵-۸۸.

۲. همان‌جا.

بر خود آقایان نمایندگان اهالی آذربایجان که به تهران آمدند پوشیده نیست که اینجانب با کمال حسن نیت و رویه مسالمت به منظور حل مسائل مورد بحث مساعی لازمه را مبذول داشته و کوشش نمودم که در حدود قوانین موضوعه مملکت تقاضاهای آقایان نمایندگان آذربایجان را تأمین نمایم به طوری که پس از صدور ابلاغیه مورخه ۲۵/۲/۲ و انتشار مواد هفتگانه دولت از طرف بعضی مخالف مورد ایراد واقع شدم که تصور نمودند رویه اینجانب حتی از حدود قوانین موضوعه تجاوز نموده است.

در نتیجه مذاکرات ۱۵ روزه اخیر با این که به حسن نیت آقایان نمایندگان آذربایجان اعتماد داشته و دارم متأسفم که بعضی از تقاضاهای آنان از حدود اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت خارج بود و بدین جهت تا پیدا شدن راه حل، جریان مذاکرات ناچار به تعویق افتاد و آقایان نمایندگان به تبریز مراجعت نمودند. مواردی که تقاضاهای نمایندگان اهالی آذربایجان با اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت مغایرت داشته به قرار ذیل می‌باشد:

۱. طبق ماده ۲ ابلاغیه دولت مورخه ۲۵/۲/۲ تعیین استاندار آذربایجان با جلب نظر انجمن ایالتی با دولت خواهد بود و حال آن که نمایندگان اهالی آذربایجان اصرار داشتند که انتخاب استاندار بر حسب پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت صورت گیرد.

۲. طبق ماده ۲ ابلاغیه مورخه ۲۵/۲/۲ مقرر شده بود که نصب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری از طرف دولت به عمل آید و حال آن که نمایندگان آذربایجان معتقد بودند که تعیین فرماندهان مزبور باید با پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت صورت گیرد.

۳. موضوع تقسیم اراضی خالصجات دولتی و انتقالی میان زارعین که در تحولات اخیر آذربایجان صورت گرفته طبق قوانین موضوعه باید از طرف مجلس شورای ملی تنفيذ گردد و اتخاذ تصمیم راجع به آن از حدود اختیارات قانونی دولت خارج می‌باشد. موارد فوق و بعضی مسائل دیگر، مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و چون نسبت به اکثر موارد مزبور می‌باشد از طرف مجلس شورای ملی تعیین تکلیف شود، لذا بدون این که تصمیمی فعلًا اتخاذ گردد آقایان نمایندگان اهالی آذربایجان برای دادن گزارش و کسب تکلیف مراجعت نمودند.

نظر به این که اینجانب با کمال حسن نیت و مسالمت مایل به حل مسائل مورد بحث می‌باشم، بدینه است برای ادامه مذاکره و حل این مشکل به وسیله اتخاذ تدبیری که با قوانین کشور مغایرت نداشته باشد حاضر خواهم بود و چون موافق مقررات و با در نظر گرفتن تعهد دولت طبق موافقت نامه‌های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع

به نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضای موافقت نامه‌های مزبور تشکیل دهد باید هر چه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام نمود. انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازمه را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانون بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و به مرکز اعزام دارند. امیدوارم با حسن نیت و حس وطن پرستی که در نمایندگان اهالی آذربایجان احساس نموده‌ام موجباتی فراهم شود که نگرانی عمومی برطرف و با در نظر گرفتن وظایف قانونی دولت مشکلات فعلی از هر جهت مرتفع گردد.

۱. قوام‌السلطنه

به دنبال این اعلامیه، قوام‌السلطنه برای حل مشکل آذربایجان و ادامه گفتگو با پیشه‌وری، رئیس حکومت آذربایجان، و به تقاضای او، هیأتی را به ریاست مظفر فیروز، معاون نخست‌وزیر، با اختیارات لازم، به آذربایجان اعزام داشت. مظفر فیروز پس از جلب موافقت پیشه‌وری با هیأت همراه خود روز ۱۸ خرداد با هوایپما به تبریز عزمیت نمود و در آن‌جا مورد استقبال پیشه‌وری قرار گرفت. گفتگو میان هیأت اعزامی از تهران و سران حکومت آذربایجان چند روز ادامه یافت و سرانجام موافقنامه‌ای در روز ۲۳ خرداد ۱۳۲۵ به امضا رسید و مظفر فیروز و همراهان روز ۲۴ خرداد به تهران بازگشتند.^۱

متن توافقنامه با نمایندگان آذربایجان

در نتیجه مذاکرات بین دولت و نمایندگان آذربایجان و با توجه به مواد هفت‌گانه ابلاغیه مورخ ۲۵/۲/۲ دولت که مورد قبول نمایندگان مزبور واقع گردیده و در نتیجه تبادل افکار توافق نظر حاصل شده، مواد زیر که به عنوان توضیح و مکمل آن تنظیم گردیده به موقع اجراگذارده شود:

ماده ۱. نسبت به مفاد ماده اول ابلاغیه صادره دولت موافقت حاصل شد که جمله زیر به آن اختصار گردد: رئیس دارایی نیز بنا بر پیشنهاد انجمن ایالتی و تصویب دولت تعیین خواهد شد.

ماده ۲. چون در ماده ۲ ابلاغیه دولت مقرر گردیده که تعیین استاندار با جلب نظر

۱. عمیدی نوری، فرقه دموکرات، صفحات ۸۹-۸۸.

۲. قانعی، صفحه ۱۴۴.

انجمان ایالتی با دولت خواهد بود، به منظور اجرای اصل مزبور موافقت حاصل شد که وزارت کشور استاندار را از میان چند نفر که انجمن ایالتی معرفی خواهد نمود برای تصویب به دولت پیشنهاد نماید.

مادة ۳. نظر به تحولات اخیر در آذربایجان، دولت سازمان فعلی را که به عنوان مجلس ملی آذربایجان انتخاب و تشکیل شده است به منزله انجمن ایالتی آذربایجان خواهد شناخت و پس از تشکیل مجلس ۱۵ و تصویب قانون جدید انجمن ایالتی و ولایتی که از طرف دولت پیشنهاد خواهد شد، انتخابات انجمن جدید ایالتی و ولایتی آذربایجان طبق قانون مصوبه فوراً شروع خواهد شد.

مادة ۴. برای تعیین تکلیف قوای محلی و فرهنگیانی که در نتیجه تحول و نهضت آذربایجان نفرات آن از افراد نظام وظیفه احضار گردیده‌اند و با امراضی این قرارداد جزء ارتش ایران محسوب می‌شوند موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان دولت جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و راه حل آن را هر چه زودتر جهت تصویب پیشنهاد نماید.

مادة ۵. نسبت به وضع آذربایجان موافقت حاصل گردید ۷۵ درصد از عواید آذربایجان جهت مخارج محلی اختصاص و ۲۵ درصد جهت مخارج عمومی کلیه کشور ایران به مرکز فرستاده شود.

تبصرة ۱. مخارج و عواید ادارات پست و تلگراف، گمرک، راه‌آهن و کشتی رانی در ریاضه ارومیه مستثنی بوده و مخارج و عواید آن کلاً بر عهده و منحصر به دولت خواهد بود. توضیح این که تلگراف‌های انجمن ایالتی و ولایتی و دوایر دولتی آذربایجان مجاناً مخابرخ خواهد شد.

تبصرة ۲. ساختمان و تعمیر راه‌های شوسه اساسی بر عهده دولت است و اصلاح و تعمیر راه‌های فرعی و محلی به عهده انجمن ایالتی آذربایجان می‌باشد.

تبصرة ۳. دولت برای قدردانی از خدمات بر جسته اهالی آذربایجان به مشروطیت ایران و به منظور حق شناسی از فدایکاری‌هایی که مردم آذربایجان در راه استقرار دموکراسی و آزادی نموده‌اند قبول نمود که ۲۵ درصد از عواید گمرکی آذربایجان جهت تأمین مصارف دانشگاه آذربایجان اختصاص داده شود.

مادة ۶. دولت قبول می‌کند که امتداد راه آهن میانه تا تبریز را هر چه زودتر شروع و در اسرع اوقات انجام دهد. بدینه است که جهت انجام این امر کارگران و متخصصین آذربایجانی حق تقدم خواهند داشت.

مادة ۷. قوای داوطلبی که غیر از نظام وظیفه به نام فدائی در آذربایجان تشکیل شده به

ژاندارمری تبدیل می‌گردد و برای تعیین تکلیف قوای انتظامی مزبور، هم چنین تعیین فرماندهان، موافقت حاصل شد کمیسیونی از نمایندگان جناب آقای قوام‌السلطنه و انجمن ایالتی آذربایجان در محل تشکیل و هر چه زودتر راه حل آن را جهت اصلاحات پیشنهاد نماید.

تبصره ۱. نظر به این که در سال‌های اخیر بر اثر بعضی اعمال نام امنیه و ژاندارمری در پیشگاه افکار عمومی ایران خصوصاً آذربایجان ایجاد احساسات مخالف و نامناسبی نموده است و نظر به این که رئیس دولت شخصاً فرماندهی این سازمان را اخیراً عهده‌دار گردیده و انتظار آغاز اصلاحات و تصفیه این اداره از عناصر ناصالح می‌رود، موافقت حاصل شد که احساسات عمومی و مخصوصاً اهالی آذربایجان نسبت به ژاندارمری به استحضار رئیس دولت بر سر تا برای تغییر اسم آن و انتخاب نام مناسبی جهت سازمان مزبور تصمیمات مقتضی را اتخاذ فرمایند.

ماده ۸. نسبت به اراضی که در نتیجه نهضت دموکراتیک آذربایجان میان دهقانان آذربایجان تقسیم گردیده آن‌چه مربوط به خالصجات دولتی است، چون دولت با تقسیم خالصجات میان دهقانان و زارعین در تمام کشور اصولاً موافق است، اجرای آن را بلامانع دانسته و لایحه مربوطه آن را در اولین فرست برای تصویب مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهد نمود و آن‌چه از اراضی غیر در نتیجه تحولات اخیر آذربایجان بین رعایا تقسیم شده موافقت حاصل شد که جهت جبران خسارت مالکین یا تعویض املاک آن‌ها کمیسیونی از نمایندگان انجمن ایالتی تشکیل و راه حل را جهت تصویب پیشنهاد نماید.

ماده ۹. دولت موافقت می‌کند با افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانون انتخابات را که روی اصل آزادی و دموکراسی یعنی با تأمین رأی عمومی، مخفی، مستقیم، مناسب و متساوی که شامل نسوان هم باشد تنظیم و قبول آن را به قید فوریت خواستار شود؛ دولت همچنین قبول می‌نماید به منظور افزایش نمایندگان آذربایجان و سایر نقاط کشور به تناسب اهالی نقاط مختلف، به مجرد افتتاح مجلس پانزدهم لایحه قانونی را پیشنهاد و به قید فوریت تقاضای تصویب آن را بنماید، تا پس از تصویب به وسیله انتخابات، کسری نمایندگان نقاط مزبور تعیین و به مجلس اعزام گرددند.

ماده ۱۰. ایالت آذربایجان عبارت از استان‌های ۳ و ۴ خواهد بود.

ماده ۱۱. دولت موافقت دارد که جهت تأمین حسن جریان امور آذربایجان، شورای اداری از استاندار و رئیس ادارات و هیأت رئیسه انجمن ایالتی تشکیل و تحت نظارت انجمن ایالتی انجام وظیفه نماید.

ماده ۱۲. به ماده ۳ ابلاغیه مورخه ۲ اردیبهشت ۱۳۲۵ که از لحاظ تعیین تکلیف مدارس متوسط و عالیه دارای ابهام می‌باشد جمله زیر اضافه می‌گردد:
در مدارس متوسطه و عالیه تدریس به دو زبان فارسی و آذربایجانی طبق برنامه وزارت فرهنگ که با در نظر گرفتن شرایط زمان و مکان اصلاح و موافق موازین دموکراتیک و اصول مترقبی جدید تنظیم گردیده تدریس خواهد شد.

ماده ۱۳. دولت موافقت دارد که اکراد مقیم آذربایجان از مزایای این موافقت نامه برخوردار بوده و طبق ماده ۳ ابلاغیه دولت، تا کلاس ۵ ابتدایی به زبان خودشان تدریس نمایند.

تبصره: اقلیت‌های آذربایجان از قبیل آسوری و ارمنی حق خواهند داشت تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان خود تدریس نمایند.

ماده ۱۴. چون دولت در نظر دارد قانون انتخابات جدید شهرواری‌ها را جهت تمام ایران روی اصول دموکراسی یعنی رأی عمومی، مخفی، مستقیم، و متساوی به مجلس ۱۵ پیشنهاد نماید، به مجرد تصویب قانون مزبور انتخابات انجمان شهرواری‌ها در آذربایجان و در تمام نقاط ایران شروع خواهد شد و تا تصویب قانون مزبور و انتخابات شهرواری‌های ملی آذربایجان به وظایف خود ادامه خواهد داد.

ماده ۱۵. این موافقت نامه در دو نسخه تنظیم و مبادله گردیده و پس از تصویب هیأت دولت و انجمان ایالتی آذربایجان به موقع اجرا گذاشده خواهد شد. تبریز به تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۲۵

مظفر فیروز، پیشهوری^۱

این موافقت نامه مورد تأیید دولت ایران و انجمان ایالتی آذربایجان قرار گرفت ولی قوام‌السلطنه در پی فرست برای برچیدن بساط حکومت خودمختار آذربایجان بود. پس از آن‌که «садچیکف» خروج ارتش سرخ از آذربایجان را به اطلاع قوام رساند، او هیئتی را مرکب از سرهنگ علاء، نماینده وزارت جنگ، ابوالحسن ورزی، نماینده وزارت کشور، و دو روزنامه‌نگار دستراستی و دست‌چی (احمد ملکی، مدیر روزنامه ستاره و ابوالحسن عمیدی نوری، مدیر روزنامه داد) را مأمور کرد که برای مشاهده تخلیه کامل آذربایجان از نیروهای ارتش سرخ به آن استان بروند.^۲

این هیأت که روز هشتم خرداد ۱۳۲۵ رهسپار تبریز شد، در گراند هتل تبریز اقامت

۱. عمیدی نوری، فرقه دموکرات، صفحات ۹۰-۹۲.

۲. قانعی، صفحه ۱۴۸.

گزید و با پیشه‌وری و سایر سران حکومت خودمختار آذربایجان دیدار نمود و از نقاط مختلف تبریز و دیگر شهرهای آذربایجان، تا نقاط مرزی، دیدن کرد. در هیچ جا از نیروی ارتش سرخ اثری نبود؛ پایگاهها و پاسگاههای ارتش سرخ در همه‌جا در اختیار افراد نیروی حکومت خودمختار آذربایجان (فرقه دموکرات) قرار گرفته بود و همه افراد این نیرو اوئینفورم مخصوص بر تن داشتند و با جنگ‌افزارهایی که ارتش سرخ در اختیار فرقه دموکرات گذاشته بود مسلح بودند.^۱

قوم پس از بازگشت این هیأت، و اطمینان از این‌که ارتش سرخ سراسر خاک ایران و آذربایجان را ترک گفته است، برای مشکل کردن نیروی کلارگر به منظور مقابله با حزب توده و حزب دموکرات آذربایجان و نیز به منظور ایجاد زمینه مناسب برای پیروزی در انتخابات دوره پانزدهم و در اختیار داشتن اکثریت مجلس، در تیرماه ۱۳۲۵ حزب دموکرات ایران را تشکیل داد. سازمان این حزب مشتمل بر یک کمیته مرکزی و چند کمیسیون (کمیسیون تشکیلات کل، کمیسیون مالی، کمیسیون تبلیغات) بود. کمیته مرکزی که مدیریت حزب را بر عهده داشت^۲، قوام‌السلطنه را به رهبری کل حزب انتخاب نمود.

قام‌السلطنه در شب هشتم تیرماه ۱۳۲۵، در آیین گشایش حزب چنین گفت: «ایران باید کانون افکار مترقب و قبله آمال عموم آزادیخواهان باشد؛ آینده ایران باید به دست جوانان مترقب شود، جوانانی که در مکتب رجال وطن پرست تربیت یافته و خود را مدافع آزادی و خدمتگزار واقعی ملت ایران بدانند. برای این‌که در آینده بتوانیم با داشتن برنامه و نظم معین موقوفیت‌های بیشتر به دست آوریم و نظر به این‌که اصول دموکراسی ایجاب می‌کند که بر پایه تشکیلات اجتماعی و برنامه‌های مشخص دموکراتیک پیش برویم، مصمم شدم با پشتیبانی عناصر فعال و آزادی خواه، حزبی به نام دموکرات ایران تشکیل دهم».^۳

با تشکیل حزب دموکرات ایران، گروهی از کسانی که به شخصیت و شهامت و وطن‌پرستی قوام اعتماد داشتند و نیز گروهی فرصت طلب (از آن‌هایی که برای مصالح و

۱. عمیدی نوری، فرقه دموکرات، صفحات ۵۰-۵۱ هزار روز تاریخ ایران و جهان، نشریه مخصوص اطلاعات، شماره ۷۳۴.

۲. محل و دفتر این حزب در ساختمان و باغ کافه شهرداری بود که اکنون «بارک دانشجو» نامیده می‌شود و موسوی‌زاده، وزیر دادگستری، و محمود محمود، استاندار تهران، از گردانندگان اصلی کمیته مرکزی حزب و معاون رهبر کل بودند.

۳. نشریه انجمن تاریخ، شماره اسفند ۱۳۴۹.

منافع خود دنباله رو قدرت روز می‌شوند و با تغییر محور قدرت فوراً جهت فکری و سیاسی خود را تغییر می‌دهند) به حزب دموکرات ایران پیوستند.^۱

فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی

روز ششم آبان ۱۳۲۵ (۲۸ اکتبر ۱۹۴۶)، فرمان انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی صادر شد و دولت اعلام کرد، برای نظارت در حسن جریان انتخابات آذربایجان، نیروی نظامی به آن استان اعزام خواهد داشت. در اوایل آبان‌ماه، قوام‌السلطنه دکتر جاوید استاندار آذربایجان^۲ را برای گفتگو درباره اعزام نیرو، به تهران فراخواند. جاوید^۳ عقیده داشت که نیروی ارتش ایران دست کم تا چند ماه دیگر از زنجان جلوتر نزود.^۴

اما تصمیم اعزام نیرو به آذربایجان قطعی بود، این تصمیم توسط تخت وزیر و شاه در نیمه آبان گرفته شده و سرلشکر رزم‌آرا، رئیس ستاد ارتش، ترتیب اعزام نیرو را داده بود.

روز ۱۶ آذر ۱۳۲۵، قوام‌السلطنه اعزام نیروهای ارتش ایران به آذربایجان را تحت عنوان «نظارت بر انجام انتخابات» صادر کرد. «садچیکف»، سفير شوروی، این تصمیم را که به زعم او به نارامی در آذربایجان و مرزهای شوروی می‌انجامید نادرست خواند و خواستار فسخ آن شد. اما قوام‌السلطنه به اعتراض «садچیکف» توجهی نکرد و اقدامات خود را دنبال نمود. نیروی ارتش، به فرماندهی سرهنگ هاشمی، در اوایل آذرماه روانه

۱. قانعی، صفحه ۱۴۹. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به: شوکت، حمید، در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، نشر اختران، تهران، ۱۳۸۵ یا بیوگرافی قوام‌السلطنه، دوره یکم، رهبران مشروطه و کتاب خاطرهای تاریخی نوشته ابراهیم صفایی. توضیح: قسمت کوچکی از بودجه سازمان و پرسنل حزب دموکرات ایران از محل حق عضویت اعضای حزب و قسمت عمده آن از محل فروش جواز ورود قند و شکر و چای و برنج تأمین می‌شد و این نکته دستاویزی شده بود برای انتقاد مخالفان دولت از سیاست داخلی قوام. (قانعی، صفحه ۱۴۹).

۲. دکتر سلام‌الله جاوید، به پیشنهاد انجمن ایالتی، به استانداری منصوب شده بود و همراه با پیشه‌وری به عنوان «صدر فرقه دموکرات» امور آذربایجان را زیر نظر داشتند.

۳. دکتر جاوید وقتی به تهران آمد سهمیه یک ساله چای آذربایجان را خواست و به دستور دولت جواز هفتتصد تن چای در اختیار او گذاشده شد ولی او این جواز چای را در بازار تهران به مبلغ چهل میلیون ریال فروخت. (مجله خواندنی‌ها، ۲۵ آبان ۱۳۲۵).

۴. صفائی، رهبران مشروطه، جلد اول، چاپ سوم، صفحات ۶۹۲-۶۹۳.

آذربایجان شد و پس از چند جنگ و درگیری کوچک در سردشت و زنجان، روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ درست یک سال پس از تسلیم تبریز - وارد آن شهر گردید و در تمام مراکز دولتی مستقر شد.^۱ سران حکومت خودمختار آذربایجان و افسران و فرماندهان قفقازی مانند غلام یحیی با اشاره مقامات شوروی در روزهای هجدهم، نوزدهم و بیست آذر از مرز ایران به قفقاز گریختند و بدین ترتیب بساط حکومت خودمختار آذربایجان درست پس از یک سال (۲۱ آذر ۱۳۲۴ - ۲۱ آذر ۱۳۲۵) برچیده شد.^۲

با سقوط فرقه دموکرات، شماری از رهبران آن تسلیم شدند و گروهی به شوروی گریختند. ارتش بدون این‌که با مقاومتی جدی روبرو شود، شهرهای آذربایجان را یکی پس از دیگری تصرف کرد. تعدادی از اعضای فرقه به کنسولگری شوروی پناه برداشت و خواستار مهاجرت شدند. دولت شوروی که در ابتدا تنها مهاجرت تعداد کمی از «مارزان آزادی‌خواه» موافقت کرده بود، تغییر عقیده داد و متعاقب آن هزاران نفر از مرز گذشتند. تعدادی از این گروه، تلخ‌کامی زندگی در اردوگاه‌های کار اجباری را نیز تجربه کردند. مابقی زندگی غم‌انگیزی را در آمیزه‌ای از تأسف و اندوه آغاز کردند و به امید و انتظار تغییر و تحول دلخواه در ایران نشستند.

سرتیپ ابراهیم ضرابی با ترفیع به درجه سرهنگ لشکر آذربایجان منصوب شد؛ و به سازمان دادن سپاه و استقرار امنیت پرداخت. سرهنگ خسروداد نیز فرمانده ژاندارمری آذربایجان شد و پاسگاه‌های ژاندارمری را در سراسر آذربایجان مستقر ساخت.

روز دوم ماه چندین افسر ارشد از سوی ستاد ارتش به تبریز اعزام شدند. در تبریز یک دادگاه صحرایی زیر نظر این افسران تشکیل گردید و شماری از افسران ایرانی که با

۱. توضیح: یک ماه بعد «حکومت جمهوری کردستان» هم که به رهبری قاضی محمد بربا شده بود، در برابر هجوم ارتش ایران به مهاباد از هم پاشید و روز ۲۵ دی قاضی محمد و برادرش صدر قاضی و نیز محمدحسین خان سیف قاضی پسرعموی آن‌ها (که وزیر جنگ حکومت کردستان و نماینده مجلس چهاردهم بود) دستگیر و محاکمه و روز ۱۱ فروردین ۱۳۲۶ در مهاباد اعدام شدند. و سرهنگ هاشمی به درجه سرتیپ ارتقا یافت. (قانعی، صفحه ۱۵۰).

۲. توضیح: پیشه‌وری پس از رفتن از ایران، در باکو مورد سرزنش «باقراوف»، دبیر اول حزب کمونیست جمهوری آذربایجان، قرار گرفت و چندی بعد در پی یک سانحه اتومبیل، که در تابستان ۱۳۲۶ در ۱۴ کیلومتری منطقه‌ای به نام «بیلاق» رخ داد، به سختی مجروح شد و پس از عمل جراحی، در بیمارستان، به مرگ مشکوک درگذشت. در پی مرگ او این شایعه قوت گرفت که «باقراوف» و دستگاه‌های امنیتی شوروی در این امر دست داشته‌اند.

حکومت دموکرات آذربایجان همکاری نزدیک کرده و مرتکب جنایت یا خیانت شده بودند، در روزهای ششم و هشتم دی ماه در این دادگاه محاکمه و به اعدام یا زندان محکوم شدند و حکم دادگاه صحرایی درباره آنان اجرا گردید.^۱ ریبع خان کبیری (عدلالدوله)، از سران حکومت دموکرات، نیز روز ۱۸ دی ماه در مراغه اعدام شد.^۲

پس از استقرار ارتش در آذربایجان، برای سامان دادن وضع درهم ریخته اداری آن استان، قوا مسلطه روز ۲۸ آذر ابوالحسن صادقی را به استانداری آذربایجان منصوب نمود و پیشنهاد کرد فرمان او صادر شود. ولی شاه، منصورالملک را برای استانداری آذربایجان در نظر گرفته بود و چون در آن شرایط آذربایجان به یک استاندار پر تجربه نیاز داشت، قوا مسلطه با این انتصاب موافقت کرد و فرمان استانداری آذربایجان برای منصور صادر گردید (اول دی ماه ۱۳۲۵). منصور چندین روز در تهران به بررسی اوضاع عمومی آذربایجان پرداخت.

او سپس روز چهاردهم دی ماه به اتفاق کلهر فرماندار زنجان، محمود ذوالفقاری^۳ و عزت‌الله هدایت^۴، سرپرست راه‌آهن ایران، در حالی که وزیر جنگ (سپهبد امیر

۱. قانعی، صفحه ۱۵۱.

۲. توضیح: ریبع خان کبیری (عدلالدوله) پسر حاج کبیر آقا، مرشد خانقه مراغه، بود. کبیری که سال‌ها فرماندار شهرهای مختلف بود، پس از به قدرت رسیدن فرقه دموکرات عنوان «ژئزال» ارتش فرقه را دریافت کرد و چندی بعد پست وزارت پست و تلگراف و تلفن را در دولت پیشه‌وری به عهده گرفت. ریبع خان با خانم شمس‌الدوله، دختر سردار مؤید مراغه‌ای، وصلت کرد ولی صاحب فرزندی نشد. سردار مؤید مراغه‌ای علاوه بر این دختر چند پسر هم داشت، از جمله سرلشگر حسن مقدم و رحمت‌الله خان مقدم مراغه‌ای نماینده ساقب مجلس شورای ملی. سرلشگر مقدم که تحصیل کرده پلی‌تکنیک مسکو بود، از نزدیکان رضاشاه به شمار می‌رفت.

۳. محمود ذوالفقاری (فرزند سردار اسعدالدوله ذوالفقاری از ملاکین بزرگ زنجان) با کمک برادرانش (امیرحسن ذوالفقاری و مصطفی ذوالفقاری) با یک گروه چریکی چند صد نفری نزدیک به یک سال در برابر هجوم و تجاوز دموکرات‌های آذربایجان به منطقه زنجان با آنان مبارزه کرده بود. ناصر ذوالفقاری، یکی دیگر از برادران ذوالفقاری، کارمند وزارت امور خارجه و، در آن زمان، در مأموریت خارج از کشور بود. (ه.ع.).

۴. عزت‌الله هدایت، فرزند صنیع‌الدوله هدایت، برای ادامه تحصیل به آلمان اعزام شد. پس از پایان دوره مهندسی و ازدواج با یک خانم خارجی، به ایران مراجعت کرد و در راه‌آهن مشغول به کار شد. او آدمی فنی بود و در سیاست دخالتی نداشت. در اوآخر دوران خدمتش به مدیرکلی راه‌آهن ایران ارتقاء یافت. (ه.ع.).

احمدی) و چند عضو عالی رتبه وزارت راه و وزارت امور خارجه و جمیعی از محترمین آذربایجان مقیم تهران و شماری از مدیران و خبرنگاران روزنامه‌ها او را بدרכه می‌کردند، با قطار راه آهن رهسپار تبریز شد و روز ۱۵ دی در استانداری تبریز مستقر گردید.

منصورالملک مشغول تجدید سازمان دوازده دولتی شد و ضمناً کوشش می‌کرد مقدمات برگزاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی در آذربایجان را فراهم کند. در نیمة دوم دی ماه به آن گروه از مردم آذربایجان که با حکومت پیشه‌وری همکاری نموده بودند، به جز کسانی که مرتکب جرم و جنایت شده بودند، عفو عمومی داده شد.^۱

مشکلات بوقتی انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی

در ماههای پایانی جنگ جهانی دوم، فرانکلین روزولت درگذشت (۱۲ آوریل ۱۹۴۵) برابر با ۲۳ فروردین (۱۳۲۴) و معاونش هری ترومن به جای او نشست. کمتر از یک ماه پس از درگذشت روزولت، روز هشتم ماه مه ۱۹۴۵ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۴) با تسلیم بلاشرط آلمان، جنگ در اروپا خاتمه یافت و در دوم سپتامبر ۱۹۴۵ (۱۱ شهریور ۱۳۲۴) جنگ با ژاپن نیز به پایان رسید. در نتیجه، بریتانیا و امریکا، همان‌طور که در اعلامیه تهران ذکر شده بود، شروع به بیرون بردن نیروهای خود از خاک ایران کردند. ولی شوروی، علی‌رغم تعهدی که در کنفرانس تهران کرده بود، از تخلیه نیروهای خود شانه خالی می‌کرد.

دنیای غرب نیز، مانند ایران، از این پیمان‌شکنی شوروی نگران بود و بیم آن داشت که این روش هم پیمان پیشین، باعث یک گرفتاری بزرگ و یا حتی برخورد شدید شود. همان‌طور که گذشت، آغاز زمامداری قوام‌السلطنه (۶ بهمن ۱۳۲۴)، تقریباً مقارن با پایان دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (۲۱ اسفند ۱۳۲۴) شد؛ و پس از آن یک دوره فترت طولانی (که تا ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ ادامه داشت) شروع گردید.

نخست‌وزیر جدید، همان‌گونه که پیشتر دیدیم، روز ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ (۱۸ فوریه ۱۹۴۶) با هیأت همراه خود عازم مسکو شد تا هم راجع به خروج نیروهای شوروی از

۱. روز ۲۵ مرداد ۱۳۲۷ به موجب قانون مصوب مجلس شورای ملی، عوم کسانی که در دوره حکومت فرقه دموکرات مرتکب جرم سیاسی شده و مجرم شناخته شده بودند، بخشووده شدند. دکتر سلام الله جاوید و حاج علی شبستری، رئیس «مجلس ملی آذربایجان» هم هریک به دو سال زندان مجرد محکوم شدند ولی در تیرماه ۱۳۲۷ بخشووده شدند و آزاد گردیدند.

ایران، هم درباره فرقه دموکرات آذربایجان، و هم احياناً در باب نفت شمال ایران، با روس‌ها مذاکره کند.

عدم موفقیت مذاکرات مسکو و نگرانی کشیورهای غربی، بهویژه امریکا، از روش شوروی باعث شد که نه تنها دولت ایران دنبال شکایت خود به شورای امنیت را بگیرد، بلکه موجب تشدید فشار امریکا به شوروی شد.^۱

با توجه به ادامه مذاکرات مسکو در تهران، دنبال کردن شکایت ایران در شورای امنیت و فشار شدید دولت ترومن، سرانجام نماینده شوروی در شورای امنیت پیشرفت مذاکرات مستقیم را اعلام کرد و م Alla در اواسط فروردین ماه ۱۳۲۵، موافقت دولت شوروی برای تخلیه نیروهایش از ایران اعلام شد.

در حالی‌که انتخابات مربوط به تعیین نمایندگان تهران در پانزدهمین دوره مجلس شورای ملی در نیمه دوم دی‌ماه ۱۳۲۵ آغاز شد و در ششم بهمن‌ماه‌نام دوازده نفر حائزین اکثریت (که بیشتر نامزدهای حزب دموکرات ایران بودند) اعلام گردید^۲، انتخابات در بیشتر شهرستان‌ها در فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۶ انجام پذیرفت؛ از جمله انتخابات تبریز در ۲۸ اسفند ۱۳۲۵ آغاز شد و روز دوم اردیبهشت ۱۳۲۶ به پایان رسید.

در انتخابات آذربایجان حزب دموکرات ایران (حزب نخست‌وزیر) هیچ نقشی نداشت و دفتر این حزب در آذربایجان گشوده نشده بود. انجمنهای ناظرت بر انتخابات در شهرهای آذربایجان زیر نظر فرمانداران و بخشداران آن شهرها بودند و آنان نیز زیر نفوذ منصور‌الملک، استاندار، قرار داشتند. فرماندهان نظامی نیز در چند مورد یعنی در انتخاب مهدی باتمانقلیچ از اردبیل و دکتر احمد متین‌دفتری از مشکین شهر و نیز در انتخاب احمد دهقان از خلخال، اعمال نفوذ کردند، ولی در مجموع نمایندگان منتخب

۱. ترومن، چه در خاطراتش و چه در برخی از نطق‌هایی که پس از جنگ ایراد کرد، از این تشدید فشار به عنوان یک «اولتیماتوم» نام بده و اظهار داشته است که روز ۲۱ مارس ۱۹۴۶ (اول فروردین ۱۳۲۵) طی پیام محرمانه‌ای که جنبه «اولتیماتوم» داشت به استالین اعلام کرد که اگر نیروهای شوروی ظرف یک هفته شروع به تخلیه خاک ایران نکنند، و این تخلیه را ظرف شش هفته به پایان نرسانند، نیروهای ارتش امریکا از طریق خلیج فارس وارد ایران خواهند شد. ولی غالب ناظرین این اظهارات و چنین تهدیدی را اغراق‌آمیز دانسته‌اند.

۲. نمایندگان تهران عبارت بودند از: احمد قوام، دکتر علی امینی، دکتر جلال عبد، دکتر جواد آشتیانی، علی وکیلی، عباس مسعودی، عبدالحسین نیکپور، محمد تقی بهار، سید علی بهبهانی، خسرو هدایت، سید هاشم وکیل و ابوالحسن صادقی. توضیح: چون قوام‌السلطنه و کالت مجلس را نپذیرفت، سیزدهمین نفر از واجدین اکثریت در تهران (دکتر رضازاده شفق) به مجلس راه یافت.

آذربایجان بیشتر از شخصیت‌های محترم آذربایجان بودند. نمایندگان منتخب مردم تبریز روز دوم اردیبهشت به این شرح اعلام گردیدند:

امیر نصرت اسکندری، جواد گنجه‌ای، علی‌اکبر ملکی، دکتر یوسف مجتهدی، ابوالقاسم لیقوانی، سید حسن تقی‌زاده، ناصرالدین ناصری، اسدالله مامقانی و محمد تقی خویی.

نمایندگان دیگر شهرهای آذربایجان نیز در اواخر فروردین و نیمة اول اردیبهشت ۱۳۲۶ به این شرح انتخاب شدند:

مهدی باتمانقلیچ از اردبیل، دکتر احمد متین دفتری اپر مشکین شهر، احمد دهقان از خلخال، نورالدین امامی خویی از خوی و ماقوی محمد ساعد مراغه‌ای از رضاییه (ارومیه)، احمد بهادری از سراب و میانه، دکتر ابوالحسن ملکی و فتحعلی افشار از مراغه، علی‌اکبر امامی اهری از اهر و ارسباران.

بدین‌نحو، حزب دموکرات ایران به رهبری قوام‌السلطنه اکثریت کرسی‌های مجلس را به دست آورد. سی و پنج نفر هم به‌зор دربار و ارتش به مجلس راه یافتند و نقش اقلیت را به عهده گرفتند. ولی حزب توده که در مجلس چهاردهم توانسته بود هشت نماینده از شهرهای شمال کشور که در اشغال ارتش سرخ بود و یک نماینده از شهر کارگرنشین اصفهان به مجلس بفرستد، در انتخابات دوره پانزدهم شکست سختی خورد، به حدی که فقط دو نفر از نامزدهای انتخاباتی آن توانستند موفق شوند و به مجلس راه یابند. بدین‌ترتیب، انتخابات دوره پانزدهم، پس از یک دوران فترت تقریباً پانزده ماهه، با حزب‌بازی شدید، به پایان رسید. مجلس جدید سرانجام روز ۲۵ تیر ۱۳۲۶ گشایش یافت و محمود محمود، از گردانندگان اصلی حزب دموکرات ایران و نماینده نجف‌آباد، به ریاست سنی انتخاب گردید. سپس در جلسه ۲۵ تیرماه رضا حکمت (سردار فاخر) با رأی نمایندگان به ریاست مجلس پانزدهم برگزیده شد. پس از تصویب بیش از یکصد و ده اعتبارنامه، مجلس رسمیت یافت (ششم مرداد ۱۳۲۶) و فرآکسیون‌های مجلس فعالیت پارلمانی خود را آغاز نمودند.

رهبر اسمی فرآکسیون دموکرات ایران، محمود محمود (رئیس سنی مجلس) بود، ولی در این فرآکسیون، که هفتاد و پنج عضو داشت، رهبری عملاً به عهده میرزا جوادخان عامری بود. چند گروه دیگر از نمایندگان نیز فرآکسیون‌های ویژه به نام‌های فرآکسیون اتحاد، فرآکسیون ترقی و فرآکسیون ملی تشکیل دادند و نمایندگان آذربایجان هم

فراکسیون اتحاد ملی را تأسیس نمودند. در این فراکسیون بیشتر نمایندگان و بهخصوص دکتر احمد متین‌دفتری، نماینده مشکین شهر، با پشتیبانی شاه، در برابر دولت قوام نقش مخالف را بازی می‌کردند. اعتبارنامه حسن ارسنجانی که با حمایت قوام‌السلطنه به نمایندگی لاهیجان و لنگرود انتخاب شده بود با کوشش همین نمایندگان آذربایجان، بهخصوص دکتر متین‌دفتری و احمد دهقان، در بیست و هفتمین جلسه مجلس پانزدهم در آبان ۱۳۲۶ رد شد.^۱

شکایت ایران به سازمان ملل متحد*

«فرقة دموكرات آذربایجان»، به ریاست جعفر پیشووری، روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ (۱۱ دسامبر ۱۹۴۵) رسمآً موجودیت خود را، با حضور سرکنسون شوروی در تبریز، اعلام داشت. چهار روز بعد (۲۵ آذر ۱۳۲۴ برابر با ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵)، «جمهوری کردستان» نیز با حضور افسران روس، به وسیله قاضی محمد، در مهاباد، برپا گردید. لذا، وقتی جیمز برنز، وزیر امور خارجه امریکا، روز ۱۵ دسامبر ۱۹۴۵ برای شرکت در کنفرانس وزرای امور خارجه وارد مسکو شد، تازه از اعلام موجودیت دو رژیم شورشی در آذربایجان آگاه شده بود. در نتیجه، روز شانزدهم دسامبر (۲۶ آذر) که وزیران خارجه سه کشور نحسین اجلاس خود در مسکو را تشکیل دادند، بین برنز و بوین، وزیر خارجه بریتانیا، هماهنگی در مورد وضع ایران و خروج نیروهای بیگانه از کشور ما وجود نداشت.

اما در زمان تشکیل کنفرانس مسکو، خروج نیروهای امریکا و بریتانیا از ایران تقریباً خاتمه یافته بود. و این موقعیت خوبی بود برای طرح موضوع در کنفرانس و تشویق و

۱. دکتر حسن ارسنجانی، متولد ۱۳۰۰، سازمان جوانان حزب دموکرات قوام‌السلطنه را کارگردانی می‌کرد و روزنامه دموکرات ایران، ارگان رسمی حزب، را نیز منتشر می‌نمود. او چند سال هم هفت‌نامه سیاسی-انتقادی و چپ‌گرای داریا را انتشار می‌داد و چندی نیز به وکالت دادگستری پرداخت. او برای گذراندن دکترای حقوق، در اولین سال تأسیس دوره دکتری حقوق دانشگاه تهران (۱۳۳۶)، مجددآ وارد دانشکده حقوق شد. در کابینه دکتر امینی و چند ماه در کابینه علم وزیر کشاورزی (اردبیهشت ۱۳۴۰ تا اسفند ۱۳۴۱) و مجری برنامه «اصلاحات ارضی» بود. در سال ۱۳۴۲ به سفارت ایران در ایتالیا منصوب شد و در آبان ۱۳۴۳ به تهران بازگشت. او در خرداده ۱۳۴۸ به طور ناگهانی در ۴۸ سالگی درگذشت (ه.ع.).

* برای بحثی بسیار جالب و کامل در مورد شکایت ایران، ر. ک. به: دبیری، دکتر مصطفی، بحران آذربایجان، نشر نامک، تهران، ۱۳۸۶.

ترغیب روس‌ها به بیرون بردن نیروهایشان از ایران، و در نتیجه، پایان بخشنیدن به مسئله‌ای که رفتار فته به صورت موضوعی مناقشه‌انگیز میان متفقین در آمده بود. بدین لحاظ بود که وزیران خارجه امریکا و بریتانیا مسئله ایران را ابتدا روز نوزدهم دسامبر (۲۹ آذر) مطرح کردند. ولی چون با بی‌اعتنایی کامل مولوتف روبه‌رو گردیدند، هریک از آن دو، همان‌روز، هنگامی که جداگانه با استالین ملاقات داشتند، مسئله ایران را مستقیماً با او نیز مطرح کردند.

در هر سه کنفرانس یالتا، پتسدام و لندن، مقامات شوروی، با اکراه زیاد، با درج مسئله ایران در برنامه کار کنفرانس موافقت کردند. و هریار، در پایان کار کنفرانس، مولوتف به طور ناگهانی ولی با قاطعیت، جلوی هرگونه اشارة‌یه آن را در بیانیه نهایی گرفت.^۱ بدین جهت بود که در هر سه کنفرانس ذکر شده، وقتی رهبران امریکا و بریتانیا (و یا وزرای خارجه آن‌ها)، از توافق با مولوتف برای حل مسئله ایران مأیوس شدند، از شخص استالین استمداد کردند. و هر بار به وعده‌ای از جانب رهبر شوروی دل خوش داشتند.^۲ ناگفته بی‌دانست که از نظر زمامداران شوروی، تشکیل دو رژیم سرکش در آذربایجان امری خاتمه‌یافته و وضعیتی تغییرناپذیر تلقی می‌شد. و چون حضور ارتش سرخ در آن خطه شرط ادامه حیات آن دو رژیم بود، روس‌ها به‌هیچ‌وجه تمایلی به تعیین تاریخی برای خروج سربازان خود از ایران نداشتند. لذا برای وزیران خارجه امریکا و بریتانیا، برندۀ‌ترین حریه در مقابل روس‌ها تأکید روی احتمال طرح شکایت ایران در سازمان ملل متعدد بود. از این‌رو، هر دوی آن‌ها، در گفتگوهای خود با استالین، عواقب نامطلوب چنین وضعی را در روابط دو جانبه خود با شوروی متذکر شدند. اما رهبر شوروی مرعوب نشد، چون تصور چنین اقدامی از جانب ایران را نمی‌کرد. به پنداشت او، حتی اگر چنین وضعی پیش می‌آمد، صدای ضعیف ایران در شورای امنیت، مجمعی که شوروی پیروز در جنگ در آن از عضویت دائم و حق و تو برخوردار بود، چه اثری می‌توانست داشته باشد؟^۳

زمانی که جیمز برزن، در آغاز ژانویه ۱۹۴۶، برای شرکت در اجلاس افتتاحیه مجمع عمومی سازمان ملل متعدد، عازم لندن بود، دولت ایران که دیگر امیدی به توفیق وزیران خارجه غربی برای قانع کردن روس‌ها به تخليه ایران نداشت، یگانه راه پایان دادن به این

.۲. همان کتاب، صفحات ۱۲۱-۱۲۲.

.۱. همان کتاب، صفحه ۱۲۲-۱۲۳.

.۳. همان کتاب، صفحه ۱۲۷.

مسئله را مراجعته به شورای امنیت دانست، و با بیم و امید راه سازمان ملل متحد را در پیش گرفت.^۱

اولین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز ۱۰ ژانویه ۱۹۴۶، درست یک هفته پیش از آغاز به کار شورای امنیت، تشکیل گردید. سید حسن تقی‌زاده، سفیر ایران در لندن، که ریاست هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد^۲ را نیز بر عهده داشت، روز ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶، در هشتمین جلسه مجمع عمومی، اولین نطق خود را ایراد کرد. بیانات سنجدیه و ملایم او گویای این مطلب بود که دولت ایران دیگر امیدی به حل مسئله بدون دخالت سازمان ملل متحد ندارد. تقی‌زاده به خصوص گفت: «... وظيفة خود می‌دانم که توجه مجمع عمومی را به این نکته جلب نمایم که چنانچه از تلاش برای یافتن راه حل سریعی برای مشکل خوش نتیجه‌ای نگیریم، این حق را برای خود محفوظ می‌داریم که آن را در این ساحت محترم مطرح و چاره‌جویی کنیم.»^۳ بدین ترتیب، تقی‌زاده با شرکت در بحث عمومی مجمع، زمزمه شکایت ایران به شورای امنیت را، که از چندی پیش آغاز شده بود، قدمی به جلو برد.

مطلوب شایان توجه دیگر در بیانات تقی‌زاده، لحن ملایم و محاط سخنان او بود. و آن نمایانگر این واقعیت بود که دولت ایران می‌خواست با اتخاذ روشی معتدل، تا جای ممکن اتحاد جماهیر شوروی را از عکس‌العملی خشن باز دارد. این اعتدال در گفتار، در تمام مدتی که مسئله آذربایجان در سازمان ملل متحد مطرح بود، از سوی نمایندگان ایران، هم در لندن و هم در نیویورک، رعایت شد.^۴ ضمناً، آن‌چه تقی‌زاده به طور مجمل در نطق خود، در روز ۱۵ ژانویه ۱۹۴۶، در لندن عنوان کرد، درواقع تاروپود شکایت و درخواست مشروح ایران در مراحل بعدی بحث در شورای امنیت را تشکیل داد.

شورای امنیت که مسئولیت مستقیم حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده دارد، کار خود را روز ۱۷ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۷ دیماه ۱۳۲۴) در لندن آغاز کرد. این مسئولیت بود که باعث شد دولت ایران به مجرد شروع به کار شورا تصمیم بگیرد شکایت خود را به آن رکن سازمان ملل ارجاع کند. این تصمیم بلاfacile توسط ابراهیم حکیمی

۱. همان کتاب، همان صفحه.

2. Chief Delegate

3. U.N. General Assembly Official Records, 1st Session, 1st Part, 1946, pp. 119-121.

۴. دبیری، بحران آذربایجان، صفحات ۱۳۹-۱۴۰.

(حکیم‌الملک)، نخست وزیر، به تقی‌زاده، سفیر ایران در لندن و رئیس هیأت نمایندگی ایران در سازمان ملل متحده، ابلاغ شد. تقی‌زاده شکایت ایران را روز ۱۹ ژانویه ۱۹۴۶ (۲۹ دیماه ۱۳۲۴) به سرگلدوین جب^۱، دبیر کل موقت سازمان ملل تسلیم کرد. و دبیر کل موقت، همان روز، متن نامه تقی‌زاده را میان اعضای شورای امنیت توزیع نمود. بدین ترتیب، اعضای شورای امنیت هنوز در صندلی‌های خود کاملاً جای نگرفته بودند که شکایت یک عضو از عضوی دیگر، به عنوان اولین مسأله مطرحه در شورای امنیت، روی میز آن‌ها قرار گرفت.^۲

«این شکایت، که البته از نظر دولت ایران حائز اهمیت فوق العاده بود، ضمناً ابعاد جهانی به خود گرفت، چون نه تنها نقطه عطفی در روابط شرق و غرب به شمار می‌رفت، بلکه از آغاز جنگ سرد خبر می‌داد و نشانی بود از این‌که این روابط به سرعت رو به و خامت دارد.»^۳

در حالی‌که حکیمی ناچار شد روز اول بهمن ۱۳۲۴ (۲۱ ژانویه ۱۹۴۶) از سمت خود کناره‌گیری کند، تقی‌زاده با شرکت در جلسات مختلف مجمع عمومی و شورای امنیت مسأله ادامه اشغال بخشی از خاک ایران را دنبال کرد. ولی استغفاری حکیمی از نخست وزیری، طبعاً باعث شد که کوشش در راه حل این معضل به عهده دولت بعدی -به ریاست قوام‌السلطنه- که روز ۶ بهمن ۱۳۲۴ (۲۶ ژانویه ۱۹۴۶) تشکیل گردید، محول شود.

نخستین جلسه شورای امنیت راجع به شکایت ایران، روز ۲۵ ژانویه ۱۹۴۶ (۵ بهمن ۱۳۲۴) در لندن و آخرین جلسه شورا در این مورد روز ۲۲ ماه مه ۱۹۴۶ (اول خردادماه ۱۳۲۵) در نیویورک تشکیل گردید.

۱. Sir Gladwyn Jebb، از کارمندان رسته سیاسی وزارت امور خارجه بریتانیا، در آغاز خدمتش، مدتی در سفارت آن کشور در تهران به خدمت اشتغال داشت. در کنفرانس‌های زمان جنگ (تهران، یالتا و پوتیدام) و نیز در کنفرانس سانفرانسیسکو شرکت نمود. در اوایل ۱۹۴۵ به عنوان «دبیر اجرایی کمیسیون مقدماتی سازمان ملل متحده» انتخاب شد و از روز به قوت در آمدن منشور ملل متحده (۲۴ اکتبر ۱۹۴۵) تا انتخاب تریگولی به دبیر کلی (۲ فوریه ۱۹۴۶) کفالت دبیر کلی سازمان ملل را به عهده داشت. (ه.ع.).

۲. دبیری، همان کتاب، صفحه ۱۴۲. جالب توجه است که دو مین شکایت مطرحه در شورای امنیت، شکایت شوروی از بریتانیا، در مورد دخالت نظامی آن کشور در یونان، به منظور جلوگیری از روی کار آمدن کمونیست‌ها در آتن، بود.

۳. عامری، هوشنگ، اصول روابط بین‌الملل، نشر آگاه، چاپ ششم، تهران ۱۳۸۷، صفحه ۴۵۰.

در لندن، شورای امنیت سه جلسه به بررسی شکایت ایران اختصاص داد و با تصویب قطعنامه‌ای، به این مرحله از رسیدگی خود پایان داد. این قطعنامه که روز ۳۰ژانویه ۱۹۴۶ به تصویب شورای امنیت رسید، خوشبختانه حاوی «اهم انتظارات ایران از شورای امنیت»^۱ بود. قطعنامه مذبور ضمناً اعلام می‌داشت که شورا نظریات طرفین را شنیده و از آن‌ها می‌خواهد مذاکرات خود را ادامه دهند. این قطعنامه از دبیر کل نیز می‌خواست مذاکرات را تعقیب کند و شورای امنیت را از پیشرفت آن مذاکرات آگاه سازد.

بدین ترتیب، پس از ۳۰ژانویه، مذاکرات مربوط به شکایت ایران از شوروی، موقتاً از صحنۀ دیپلماسی چند جانبی، به حوزۀ روابط دوجانبه، منتقل شد. به سخن دیگر، گرانیگاه بحران از لندن به مسکو و سپس از مسکو به تهران و سوانح‌جام به نیویورک تغییر مکان داد. یعنی شورای امنیت، در انتظار دریافت گزارش پیشرفت گفتگوهای مستقیم ایران و شوروی، درواقع مسأله را به مدت دو ماه به حال تعلیق در آورد.^۲ همان‌طور که گذشت، در این فاصله، دولت در ایران عوض شده بود. قوام‌السلطنه، نخست وزیر جدید، برای حال مسأله، عزم سفر به شوروی را کرد و روز ۱۸ فوریه ۱۹۴۶ (۲۹ بهمن ۱۳۲۴) در رأس هیأت مهمی، روانه مسکو شد.

قوام‌السلطنه، همان‌گونه که دیدیم، نزدیک به سه هفته در شوروی بهسر برد. او در این مدت سهبار با استالین و چهار مرتبه با مولوتوف، که نفر دوم هیأت حاکمه آن کشور بود، ملاقات نمود و درباره مسائل مبتلا به ایران و شوروی — به‌ویژه موضوع تخلیۀ ایران از نیروهای روس — مذاکره کرد.

روز ۱۰ اسفند ۱۳۲۴ (اول مارس ۱۹۴۶)، در زمانی که هنوز قوام‌السلطنه و هیأت همراه او در شوروی بودند، رادیو مسکو خبری منتشر کرد مبنی بر این‌که روز بعد (دوم مارس) خروج نیروهای شوروی از پاره‌ای از نواحی «نسبتاً آرام» در شرق ایران، آغاز خواهد شد، لیکن در نواحی دیگر، نیروها «تا روشن شدن اوضاع» خواهند ماند.

پخش این خبر از رادیو مسکو، در حالی که نخست وزیر ایران با رهبران شوروی مشغول گفتگو بود، و مسلمانه مانند دیگران از شنیدن آن خبر غافلگیر شده بود، در تهران نه تنها باعث تحریر، بلکه موجب نگرانی فراوان گردید. این خبر در مطبوعات جهان، به‌ویژه در امریکا، نیز بازتاب گسترده‌ای داشت. روزنامۀ نیویورک تایمز، در شمارۀ روز ۴

.۲. دبیری، همان کتاب، صفحه ۱۶۹.

.۱. دبیری، همان کتاب، صفحه ۱۶۴.

مارس ۱۹۴۶، از قول نماینده خود در تهران، نوشت: «همه نمایندگان مجلس ایران به صدای بلند، نسبت به این خبر اعتراض کردند و آن را نقض آشکار پیمان‌های موجود تلقی نمودند. آن‌ها، همچنین اعلام داشتند که نخست‌وزیر به هیچ‌وجه حق رسیدن به توافق با شوروی را ندارد و خواهان طرح مجدد شکایت ایران در سازمان ملل متعدد شدند.^۱

حزب ترده که با صراحة از سیاست‌های دولت شوروی جانبداری می‌کرد، با علم به این‌که پیش از برگزاری انتخابات جدید و تشکیل مجلس پانزدهم، رسیدن به هیچ توافقی یا عقد هیچ قراردادی با شوروی ممکن نیست، در مدت اقامت هیأت قوام‌السلطنه در مسکو، هر روز تظاهرات پر سرو صدایی در میدان بهارستان به زاده می‌انداخت و از رود نمایندگان دوره چهاردهم به مجلس جلوگیری می‌نمود، به طوری که در آن مدت مجلس هرگز حد نصاب لازم برای تشکیل جلسه علنی را پیدا نکرد. حتی روز ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ (۱۲ مارس ۱۹۴۶)، که قوام‌گزارش سفر هیأت به اتحاد جماهیر شوروی را به مجلس داد، فقط ۴۲ نماینده در مجلس حضور داشتند. عمر مجلس چهاردهم بدین ترتیب و در آن تاریخ پایان یافت و از آن پس قوام‌السلطنه یکه تاز میدان سیاست ایران و درگیر حل مسئله آذربایجان شد.^۲

پیرو خبر رادیو مسکو، هیأت همراه قوام یادداشتی به دولت شوروی تسلیم کرد و ضمن اعتراض به تخلیه نسبی ایران، تصمیم دولت مزبور را نقض آشکار تعهدات قراردادی آن کشور خواند. نخست‌وزیر ایران، در آخرین شب اقامت خود در مسکو، در ضیافت شامی که در کاخ کرملین ترتیب یافته بود، شرکت کرد. در این میهمانی، استالین فقط وعده اعزام سفیر جدیدی به تهران و از سرگرفتن مذاکرات در ایران را، به قوام‌السلطنه داد. ضمناً روس‌ها، با توجه به تلحکامی قوام و هیأت همراه او از شکست مذاکرات مسکو، و برای کاستن اثر نامطلوب این امر در افکار عمومی، در اعلامیه مشترک پایان گفتگوها، به ذکر این مطلب اکتفا کردند که «دو دولت کوشش‌های خود را به کار خواهند برد تا، با انتصاب سفیر تازه شوروی در ایران، شرایط مساعد برای تحکیم مناسبات دوستانه میان دو کشور فراهم شود».

ولی سیر وقایع آهنگی شتابان داشت: در اوایل مارس، روس‌ها نه تنها اقدام به تخلیه

1. *The New York Times*, 4 March 1946.

2. همان کتاب، صفحه ۱۷۱.

کامل ایران نکردند، بلکه نیروهای تازه‌نفس وارد آذربایجان نمودند؛ قوام‌السلطنه از سفر مسکو «تهی‌دست» بازگشت؛ و ایران مصمم به مراجعة مجدد به سازمان ملل شد.^۱

حسین علاء که برای دومین بار به سمت سفیر ایران به امریکا اعزام شده بود، در اوایل سپتامبر ۱۹۴۵ شروع به کار کرد و بلا فاصله توجه اولیای امور این کشور را به وضع حساس و خطیری که به علت دخالت مأموران شوروی در آذربایجان به وجود آمده بود، جلب نمود. در تهران نیز، مقامات ایرانی در طول تابستان و پاییز (۱۳۲۴-۱۹۴۵) مرتبًا با سفرا امریکا و بریتانیا در تهران در تماس بودند و آن‌ها را از نتایج مذاکرات خود با شوروی‌ها مطلع می‌نمودند و عنداللزوم از آن‌ها چاره‌جویی می‌کردند. وقتی در اوایل پاییز، با دخالت مستقیم مأموران شوروی، اوضاع در آذربایجان معشوش‌تر شد و به تشکیل حکومت «فرقه دموکرات» و اعلام حکومت «جمهوری کردستان» انجامید، ترور من مقاعد شد که رهبران شوروی به قرارهایی که در کنفرانس‌های تهران، بالتا و پتسدام گذاشته بودند، وقوع نمی‌گذارند. ولی نقطه عطف تغییر روش رئیس جمهور امریکا همان کنفرانس وزیران خارجه سه کشور در مسکو بود که در نیمة دوم دسامبر ۱۹۴۵ تشکیل شد ولی به توافقی در مورد ایران دست نیافت.^۲

حسین علاء، در روزهای چهارم و پنجم مارس ۱۹۴۶، با وزیر امور خارجه امریکا ملاقات کرد و از او درخواست نمود که نسبت به ادامه حضور نیروهای شوروی در ایران، به دولت شوروی، اعتراض کند. رویه دولت امریکا، طی دو هفتۀ بعدی، از حالت صبر و انتظار درآمد و به پیشگامی برای درخواست تشکیل جلسه شورای امنیت – حتی در صورت عدم اقدام از جانب دولت ایران – گرایید.^۳

قوام‌السلطنه نیز، سرانجام، میان انتظار برای مذاکره با سفیر تازه شوروی، و یا توصل بی‌درنگ به سازمان ملل متحد، راه حل دوم را برگزید.^۴ دستور قوام‌السلطنه به علاء برای احالة مجدد موضوع به سازمان ملل، ظاهراً روز ۱۷ مارس ۱۹۴۶ (۲۶ اسفند ۱۳۲۴) صادر شد؛ چه علاء، روز بعد، نامه‌هایی در این باب برای رئیس شورای امنیت و دبیر کل

۱. همان کتاب، صفحه ۱۸۱.

۲. همان کتاب، صفحه ۱۷۹.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۸۵.

۴. توضیح: سرانجام آقای عامری بود که توانست موافقت قوام‌السلطنه را برای ارجاع مجدد مسئله آذربایجان به شورای امنیت جلب کند. او که در جلسات جامعه ملل سابق شرکت کرده و با طرز کار سازمان‌های بین‌المللی آشنا بی‌کمال داشت، در تمام جریان طرح مطلب در شورای امنیت، مدام مورد مشورت قوام‌السلطنه قرار می‌گرفت.

سازمان ملل متحد ارسال داشت. همزمان با ارسال این نامه‌ها، علاء گفتگویی نیز با دبیر کل سازمان ملل، که روز ۱۸ مارس در واشنگتن به سر می‌برد، به عمل آورد. نامه علاء، مانند نامه تقی‌زاده در لندن، با رعایت جوانب حزم و دوراندیشی کامل نگاشته شده بود. در این نامه، در عین شکایت از سیاست و رویه اتحاد جماهیر شوروی، روی این مطلب که ایران علاقه‌مند به حفظ روابط دوستانه با آن کشور بوده و صرفاً خواهان حل فوری و منصفانه اختلاف توسط شورای امنیت است، تأکید شده بود.^۱

شکایت مجدد ایران، در دستور جلسه مورخ ۲۵ مارس ۱۹۴۶ شورای امنیت قرار گرفت. ایران که در مذاکرات دوجانبه طبعاً حریف شوروی نبود، با بازگشت به شورای امنیت، امر بین‌المللی کردن اختلاف با شوروی را، که تقی‌زاده با مهارت و دوراندیشی در لندن آغاز کرده بود، در نیویورک به ثمر رساند. تلاش‌های مذکوم ویشنیسکی در لندن و گرومیکو در نیویورک به جایی نرسید. قطعنامه ۴ آوریل ۱۹۴۶ شورای امنیت دومین و مهم‌ترین سندي بود که شورای امنیت در مورد شکایت ایران تصویب کرد. این قطعنامه، دست‌آوردهای قطعنامه ۳۰ ژانویه، مصوب لندن، را با جلا و قوت بیشتری در ردیف مقدم دلمشغولی‌های جامعه بین‌المللی قرار داد. لذا این دور از فعالیت‌های شورای امنیت نیز، از نظر ایران، پایانی موفقیت‌آمیز داشت و با قرار دادن مسئله ایران در مرکز توجه جامعه بین‌المللی، کمک بزرگی به حل آن کرد.^۲

در نیویورک، شکایت ایران، در یازده جلسه شورای امنیت مورد رسیدگی قرار گرفت و درباره جهات مختلف آن، هفت بار رأی‌گیری به عمل آمد و دو قطعنامه و یک پیشنهاد مهم، جهت تعقیب قضیه، در صورت اقتضا، که آخرین پیشنهاد نیز بود، به تصویب رسید. هر دو قطعنامه و پیشنهاد مربوطه، به اتفاق آرای اعضای شورای امنیت تصویب شدند.^۳

در تمام رأی‌گیری‌ها، پیشنهادات شوروی و کشورهای دیگر (لهستان و گاهی فرانسه) برای جلوگیری از درج شکایت ایران در دستور کار شورای امنیت، تعویق رسیدگی به شکایت ایران، یا مخالفت با دعوت از نمایندگان ایران برای شرکت در جلسات شورا، بدون استثنا، رد شد.

«طرح مسئله آذربایجان به عنوان اولین موضوع در دستور کار شورای امنیت توجه

۱. همان کتاب، صفحات ۱۸۶-۱۸۷.

۲. همان کتاب، صفحات ۲۲۰-۲۲۱.

۳. همان کتاب، صفحه ۱۴۰.

خاص جهانیان را به خود جلب کرد... به علاوه، اعتبار، احترام و قداست اولیه این سازمان نوبای جهانی اقتضا می‌کرد که به تصمیمات شورای امنیت بی‌اعتنایی نشود. همچنین، موضع‌گیری قاطع برخی از اعضای دائم شورای امنیت در این مورد که به نوبه خود نمودار نشانه‌هایی از بروز جنگ سرد و رساننده پیام خاصی به طرف مقابل بود، بدون تردید نمی‌توانست بی‌اثر باشد. ولی در این میان دیپلماسی فعال، مؤثر و موفقیت‌آمیز قوام‌السلطنه سبب گردید مسأله به نحوی فیصله یابد که هم نیروهای شوروی از ایران خارج شوند، هم غائله آذربایجان و کردستان خاتمه پیدا کند و هم به ظاهر آبروی شوروی حفظ شود؛ یعنی موافقنامه‌ای در باب نفت منعقد گردید که نفوی و رد آن از سوی مجلس از همان ابتدا مسجل بود.^۱ مضافاً این‌که در رابطه با رد موافقنامه مورد بحث، مجلس دولت را موظف نمود که اقدامات تازه‌ای برای استیفاده حقوق حقة ملت ایران از شرکت سابق نفت ایران-انگلیس به عمل آورد. همین تجویز مجلس سبب گردید که اقلیتی در خود مجلس مبارزاتی را در جهت حصول استقلال سیاسی و اقتصادی، از طریق ملی کردن صنعت نفت، آغاز کنند.^۲

پژوهشگران، دولتمردان و دیپلمات‌های بسیاری در مورد این‌که چه عامل یا عواملی باعث شد که استالین سرانجام در ماه مه ۱۹۴۶ تصمیم به تخلیه کامل ایران از نیروهای روس بگیرد، عقاید و نظرات مختلفی ابراز داشته‌اند. «استنتاجات و حدس و گمان آن‌ها، پایان مسالمت‌آمیز بحران روابط ایران و شوروی را به یکی از سه عامل، و یا اجتماع آن سه، به ترتیب اهمیت... آن‌ها، یعنی، سازمان ملل متحد، مهارت سیاسی اولیای دولت ایران و قدرت دیپلماسی ایالات متحدة امریکا، نسبت داده است».^۳

ارزیابی سهم یکایک سه عامل مؤثر در حل مسأله آذربایجان بسیار دشوار است. لذا باید ترکیب آن سه عامل، یعنی ذکاوت و درایت سیاسی مقامات ایرانی، پشتیبانی مؤثر دولت امریکا از ایران و نفوذ اخلاقی سازمان ملل متحد، را باعث حسن فرجام این

۱. توضیح: طراح اصلی این سیاست، میرزا جوادخان عامری بود و به همین علت بود که قوام‌السلطنه اصرار داشت که عامری در سفر مسکو ایشان را همراهی کند و به عنوان معاون هیأت راهی مسکو شود و در مذاکرات شرکت داشته باشد.

۲. باوند، هرمیداس داود، «چالش‌های برون‌مرزی و هویت ایرانی در طول تاریخ»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۲-۱۳۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۷، تهران، صفحات ۶۵-۶۶.

۳. دبیری، بحران آذربایجان، صفحات ۳۳۴-۳۳۵.

مشکل دانست.^۱

ایدن، وزیر خارجه اسبق بریتانیا، در خاطراتش، ضمن شرح وقایع دوران جنگ جهانی دوم، و مشکلات ناشی از امتناع شوروی از تخلیه خاک ایران، می‌نویسد: «خروج نیروهای شوروی از ایران، بیش از آنکه تصور می‌شد، با اشکال رویه‌رو گردید. لیکن وقتی سرانجام عملی شد، مدیون مهارت و ذکاءوت خود ایرانی‌ها بود.»^۲

در بررسی طرز کار و نحوه عمل مسئولان امور کشور در طول مدت رسیدگی شورای امنیت به شکایت ایران، باید گفت که مقامات ایرانی با احاطه کامل بر همه جوانب امر و درایتی بی‌نظری عمل کردند. «لیکن بدون تردید 'بازیگر' عمدۀ این 'نمایش' احمد قوام، نخست‌وزیر، بود که مسئولیت وزارت امور خارجه را نیز بر عهده داشت.»^۳

همان‌طور که دکتر علی امینی، نخست‌وزیر اسبق، گفته است: «... او بزرگ‌ترین خدمت را به این آب و خاک کرد. قوام‌السلطنه یک سیاستمدار بزرگ و برجسته بود که نه تنها به گمان من، بلکه به گمان سایر دست‌اندرکاران سیاست نیز، تنها شخصیت سیاسی است که توانست استالین را فریب دهد، و ایران تنها کشوری بود که به سبب سیاست درست قوام‌السلطنه توانست روس‌ها را از کشوری که اشغالش کرده بودند، بیرون کند.»^۴ نه تنها در مذاکرات مسکو، بلکه در تمام مدت بحران آذربایجان، نزدیک‌ترین مشاور قوام‌السلطنه میرزا جوادخان عامری بود. در مسکو، او، به عنوان رهبر اکثریت طرفدار دولت قوام، قول طرح مسأله نفت شمال در مجلس را به استالین و مولوتوف داد. و هم او بود که با نحوه طرح موضوع در برابر سایر نمایندگان مجلس، و گنجاندن یک ماده قانونی در باب تبرئة نخست‌وزیر از هرگونه پیگرد قانونی، مصالح مملکت را بر هر چیز دیگر مرجع دانست. او در این راه هرگز از تهدیدات مستقیم و غیر مستقیم و قرار گرفتن در «لیست سیاه دولت شوروی» نهر اسید و به وظيفة میهنی خود به نحو احسن و با درایت و روشن‌بینی کامل، عمل کرد.

۱. همان کتاب، صفحه ۳۵۴.

2. Eden, *The Reckoning*, p. 515.

۳. دیری، همان کتاب، صفحه ۳۴۰.

۴. امینی، دکتر علی، در مصاحبه با پری اسکندری (در جزوۀ از سری گفتگو با...)، ایران، بحران، خفغان، قیام، چاپ پاریس، اکتبر ۱۹۸۲، صفحه ۳.

رد توافقنامه «قوام- سادچیکف»

قوام‌السلطنه، پس از بازگشت از مسکو، مذاکرات طولانی با «سادچیکف»، سفیر جدید شوروی، انجام داد که منجر به امضای توافقنامه‌ای میان طرفین شد. بهموجب این توافقنامه، قرار شد روس‌ها تا اواخر اردیبهشت ۱۳۲۵ ایران را تخلیه کنند و نیز شرکت مختلطی از دو کشور برای مدت پنجاه سال، با امکان تمدید، تشکیل شود. ولی مجلس شورای ملی روز ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ (۲۱ اکتبر ۱۹۴۷) توافقنامه «قوام- سادچیکف» را با اکثریت ۱۰۲ رأی از کل ۱۰۴ نفر نماینده رأی دهنده رد کرد. علت این امر، مباینت آن توافقنامه با قانون منع مذکورة دولت درباره نفت (مصطفیه دوره چهاردهم قانونگذاری) بود. مجلس ضمناً دولت را مکلف ساخت که درباره استیضای حقوق ملت ایران راجع به نفت جنوب اقدام کند.

رد توافقنامه «قوام- سادچیکف»، طبعاً باعث و خامت روابط ایران و شوروی شد و دولت شوروی با ارسال یک سلسله یادداشت‌های تهدیدآمیز، و با اشاره به مواد ۵ و ۶ عهدنامه ۱۹۲۱، دولت ایران را به وارد کردن نیرو به ایران و قطع روابط دیپلماتیک تهدید کرد. سفیر شوروی در تهران در نامه‌ای که به تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۶ به عنوان قوام‌السلطنه نوشت، تصريح کرد که:

... دولت شوروی نمی‌تواند متذکر نشود که تصمیم مجلس راجع به بی‌اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی برای شمال ایران، با وجود بقای امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران، یک تعییض فاحش نسبت به اتحاد جماهیر شوروی است.

بحран در روابط ایران و شوروی تا اوایل تابستان ۱۳۲۹ که سپهبد رزم‌آرا به نخست وزیری رسید ادامه یافت. ولی چون رزم‌آرا تصمیم به بهبود روابط داشت و باب مذاکره با روس‌ها را گشود، این روابط رو به بهبود گذاشت. مذاکرات مزبور بالآخره در آبان ماه ۱۳۲۹ منجر به امضای یک توافقنامه بازارگانی میان دو کشور و بهبود نسبی مناسبات شد.

علاوه بر حل مسئله آذربایجان، قوام با دو مشکل دیگر روبرو بود: یکی انجام انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورای ملی و دیگری تقاضای شوروی‌ها برای گرفتن امتیاز نفت شمال. در انتخابات دوره پانزدهم قانونگذاری، حزب قوام‌السلطنه (حزب

دموکرات) تمام کرسی‌های تهران را به خود اختصاص داد. اما در داخل حزب اختلافاتی بروز کرد و موجب شد که به محض شروع به کار مجلس (۲۵ تیرماه ۱۳۲۶)، عده‌ای از نهایندگان، با اشاره به انتکلیسی‌ها و پشتیبانی شاه، به مخالفت با قوام‌السلطنه بپردازند و سرانجام دولت او را روز ۱۸ آذر ۱۳۲۶ ساقط کنند.

پس از قوام‌السلطنه، حکیم‌الملک به نخست وزیری رسید. ولی ۲۳ دولت حکیمی فقط هفته دوام کرد. سپس، با زمزمه تشکیل مجلس مؤسسان و بسط اختیارات شاه، عبدالحسین هژیر، با



سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا، نخست وزیر.

حمایت شدید شاه و اشرف پهلوی از او، روی کار آمد. دولت هژیر هم دوام زیادی نیاورد. آن‌گاه محمد ساعد مراغه‌ای در اواسط سال ۱۳۲۷ نخست وزیر شد و گلستانیان را به وزارت دارایی منصوب کرد. از وقایع جالب توجه و مهم این دوره، نطق معروف تقی‌زاده، در روز ۷ بهمن ۱۳۲۷، در برابر مجلس، در باب «مسئلوب‌الاختیار» بودن او در امضای قرارداد نفت ۱۳۱۲ (۱۹۳۳)، بود.

در این اوان، با توجه به این‌که مجلس دولت را مکلف به استیفاده حقوق ایران از شرکت نفت کرده بود، «گس»، به نمایندگی از جانب شرکت نفت به تهران آمد تا در باب

نقائص قرارداد ۱۹۳۳ و تجدید نظر در برخی از مواد آن به مذاکره پردازد. ناگفته پیداست که مدار اصلی این مذاکرات، بحث پیرامون افزایش درآمد دولت ایران از نفت خود بود.

در رابطه با نقش فعال و قوی امریکا در ایران، باید گفت که این وضع و سیاست جدید حتی پیش از بحران آذربایجان مشهود بود — به خصوص که در سال‌های پایانی جنگ جهانی دوم ارتش امریکا، به عنوان یکی از سه نیروی عمدۀ درگیر با آلمان، در ایران حضور داشت. ولی موضع‌گیری نسبتاً شدید دولت امریکا در قضیّة آذربایجان، چه در چارچوب سازمان ملل متحد و چه در خارج از آن، همراه با دیپلماسی چشمگیر قوام‌السلطنه، بیش از پیش نقش امریکا را به عنوان یکی از سه قدرت فعال در صحنه سیاست ایران مسجل ساخت.

* مجلس مؤسسان دوم*

روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، در سالروز تأسیس دانشگاه تهران، شاه در مقابل دانشکده حقوق مورد سوءقصد یکی از اعضای سازمان جوانان حزب توده، به نام ناصر فخرآرایی، قرار گرفت. این واقعه موجب برقراری حکومت نظامی گردید. متعاقباً، حزب توده با رأی مجلس شورای ملی غیرقانونی شناخته شد و تعطیل گردید و سران آن حزب دستگیر یا متواری شدند.^۱ شاه در صدد افزایش اختیارات خود برآمد و ساعد مراغه‌ای، نخست وزیر، در جلسه دهم اسفند ۱۳۲۷ از مجلس شورای ملی، برای تجدیدنظر در

* مجلس مؤسسان اول در آذرماه ۱۳۰۴ تشکیل شد و سلطنت ایران را به رضاخان بهلوی تفویض کرد. ۱. فخرآرایی برای ترور شاه ظاهراً از کیانوری مستول کمیّة ایالتی حزب توده در ایران تعلیم گرفته و با کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام که دکتر فقیه‌ی شیرازی (از نزدیکان سید ابوالقاسم کاشانی) مدیر و صاحب‌امتیاز آن بود، به دانشگاه راه یافته بود. فخرآرایی پس از ناموفق ماندن در کشتن شاه، بر اثر تیراندازی رئیس شهربانی و مأمورین محافظ شاه در همان محوطه دانشگاه کشته شد. دوازده نفر از سران حزب توده در دادگاه شماره یک و دو فرمانداری نظامی به پنج تا ده سال زندان محکوم شدند. دکتر فقیه‌ی شیرازی هم چند روز بازداشت شد؛ آیت‌الله کاشانی هم در شب ۱۶ بهمن ۱۳۲۷ دستگیر گردید و به «دز فلک‌الافلاک» در خرم‌آباد و بعد به لبنان تبعید شد. ولی ساعد، نخست وزیر، تعقیب کاشانی را در این توطنۀ صلاح ندانست و از این‌رو دستور آزادی دکتر فقیه‌ی را نیز داد و پرونده او بسته شد. رهبران فدائیان اسلام هم بازداشت شدند. شش نفر از نویسنده‌گان مفتونه‌های وابسته به حزب توده نیز دستگیر و به طور سری محاکمه و به زندان از دو تا پنج سال محکوم گردیدند ولی پس از مدتی کوتاه بخشووده و آزاد شدند. (قانعی، صفحه ۱۵۹).

بعضی از مواد قانون اساسی، تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان را نمود. مجلس پانزدهم با تشکیل مجلس مؤسسان موافقت کرد. نمایندگان مجلس مؤسسان دوم در سراسر کشور انتخاب شدند و مجلس مؤسسان روز اول اردیبهشت ۱۳۲۸ در تالار بزرگ کاخ دادگستری با حضور ۲۳۲ نماینده با سخنان شاه گشایش یافت و سید محمد صادق طباطبایی، با اکثریت ۲۰۴ رأی، به ریاست مجلس مؤسسان دوم برگزیده شد.

تهران در مجلس مؤسسان ۲۴ نماینده داشت.^۱ این مجلس، با تغییراتی در برخی از اصول قانون اساسی موافقت نمود و بر لزوم تشکیل مجلس سنا (که در قانون اساسی پیش‌بینی شده بود) تأکید کرد،^۲ و مهمتر از همه، حق انحلال مجلسین شورا و سنا را به شاه تفویض نمود.

قرارداد الحاقی نفت

ساعده مراجعه‌ای در دوره دوم نخست وزیری خود (۲۵ آبان‌ماه ۱۳۲۷ تا ۲۷ اسفند ۱۳۲۸) نیز با مشکل نفت روبرو بود. او در اجرای قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ (که دولت را مکلف کرده بود برای احراق حق ایران نسبت به قرارداد ۱۳۱۲، مربوط امتیاز نفت جنوب، اقدام نماید)، دو اقتصاددان فرانسوی به نام‌های «پرسور ژیدل» و «ژان روسو» را به ایران دعوت کرد و آن دو را برای مدت سه ماه به استخدام وزارت دارایی درآورد. با همکاری دو کارشناس نامبرده، شورایی زیر نظر عباسقلی گلشناییان وزیر دارایی با شرکت عدل وزیر مشاور، نظام الدین امامی کمیسر نفت ایران در لندن و نصرالله جهانگیر و دکتر حسین پیرنیا در وزارت دارایی تشکیل شد. در این شورا رایزنی‌ها و بررسی‌ها و گفتگوهای با نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس، که از لندن به تهران آمده بودند، ادامه یافت. نمایندگان شرکت نفت، چند بار برای مشورت به لندن رفته‌ند و بازگشته‌ند. سرانجام «ویلیام فریزر» رئیس کل شرکت نفت P. B. به تهران آمد. او با ساعده نخست وزیر و

۱. نمایندگان منتخب تهران در مجلس مؤسسان دوم عبارت بودند از: سید محمد صادق طباطبایی، ابراهیم حکیمی، سید حسن تقی‌زاده، علی منصور، عبدالحسین هریر، حسنعلی کمال هدایت، عبدالمهdi طباطبایی، عباس مسعودی، دکتر جلال عبد، دکتر رضازاده شفق، سید علی بهبهانی، خسرو هدایت، عبدالحسین نیکپور، دکتر عیسی صدیق، علی وکیلی، محمد خرازی، دکتر جواد آشتیانی، دکتر مهدی ملک‌زاده، دکتر احمد هومن، حاج عباسقلی بازرگان، حاج محمد حسین بلورفروشان، عیسی بهزادی، مهندس سدهی.

۲. دوره اول مجلس سنا در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ افتتاح شد.

گلشاییان وزیر دارایی دیدار کرد و در جلسه هیأت وزیران به اتفاق سفیر بریتانیا و نمایندگان شرکت نفت شرکت نمود و سرانجام هیأت دولت با صدور یک تصویب‌نامه، به وزیر دارایی برای امضای یک قرارداد با شرکت نفت ایران و انگلیس اختیار تام داد و در نتیجه در ۲۶ تیر ۱۳۲۸ (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹) یک طرح الحاقی به قرارداد ۱۹۳۳، در یازده فصل، تنظیم شد و به امضای «گس»، نماینده تام‌الاختیار شرکت نفت، و نیز به امضای عباسقلی گلشاییان، وزیر دارایی ایران، رسید. این طرز عمل، بهویژه از این جهت بود که دولت بریتانیا به‌هیچ‌وجه مایل به بحث پیرامون اصول کلی قرارداد ۱۹۳۳ و تغییر در آن نبود.^۱ ضمناً گلشاییان که متوجه جو موجود، حساسیت موضوع، و نیز روش برخی از نمایندگان مجلس بود، زرنگی به خرج داد و برای این‌که شخصاً مورد ایراد قرار نگیرد و متهم به کنار آمدن با انگلیسی‌ها نشود، با استناد به اصل مسئولیت مشترک وزرا، از همه اعضای کابینه خواست که طرح قرارداد الحاقی را امضا کنند.

این طرح قرارداد، که به صورت مکمل یا ضمیمه قرارداد ۱۹۳۳ تنظیم شده بود، همان روز ۲۶ تیر، یعنی ده روز پیش از پایان دوره پانزدهم قانونگذاری، به پیوست یک ماده واحده، تقدیم مجلس شد، «بدین امید که نمایندگان بی‌مسامحه آن را به تصویب خواهند رساند».^۲ ماده واحده مزبور، به شرح زیر بود:

«مجلس شورای ملی قرارداد الحاقی را که مشتمل بر یازده ماده است، و جزو قانون اعطای امتیاز نفت به شرکت نفت ایران و انگلیس می‌باشد، تصویب و به دولت اجازه مبالغه آن را می‌دهد».

گلشاییان از مشکلاتی که دولت برای تنظیم قرارداد الحاقی در پیش داشته و از «نتایج مثبت آن» برای نمایندگان مجلس توضیحاتی داد و گفت این قرارداد مکمل قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) است؛ مالیات و حق امتیازی که شرکت نفت باید به ایران بدهد، در حدود پنج برابر افزایش یافته و حوزه امتیاز هم بسیار محدود شده است. او با این توضیحات تصویب آن را از مجلس خواستار شد. ولی فرستی برای طرح و تصویب قرارداد الحاقی نبود، زیرا دوره پانزدهم مجلس در ششم مرداد پایان می‌یافت و چند جلسه پایانی دوره پانزدهم نیز بر پایه نقشه‌ای که توسط برخی از نمایندگان طراحی شده بود، به ایراد سخنان یکی از نمایندگان (که متن سخنرانی را نیز ظاهراً دیگری نوشت) و به

۱. تیمورتاش، منوچهر، مجله ره آورده، صفحات ۱۲۲-۱۲۳.

۲. همان، صفحه ۱۲۲.

۳۴۰ / از رضاشاه تا محمد رضا پهلوی

دستش داده بود) گذشت و دوره پانزدهم مجلس روز ششم مرداد پایان یافت.

تبرستان

بخش هفتم

www.tabarestan.info

مجلس شورای ملی و مسأله نفت

دوره شانزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی

روز ۲۰ بهمن ۱۳۲۸، شاه، پس از بازگشت از سفر امریکا (۱۲ دی ۱۳۲۸)، دوره شانزدهم قانونگذاری را بدون حضور نمایندگان تهران – که هنوز در کشاکش انتخابات بودند – گشود. بدین ترتیب، دوره فترت این بار در حدود ششم ماه و نیم طول کشید. ساعد روز نهم اسفند ۱۳۲۸ دولت جدید خود را به مجلس معرفی کرد. ولی حتی پیش از آن که رأی اعتماد بگیرد، مورد حمله تعدادی از نمایندگان جبهه ملی^۱ قرار گرفت. این نمایندگان با استفاده از تربیون مجلس «هر چه خواستند گفتند و هر که را خواستند متهم نمودند...». روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی نیز حملات شدیدی به این و آن آغاز کردند.^۲

ساعد که از این وضع ناخشنود بود، و از پرداختن به مسأله نفت هم سخت خسته شده بود، روز ۲۷ اسفند استعفا داد و علی منصور (منصورالملک) مأمور تشکیل کابینه جدید شد و روز چهارم فروردین ۱۳۲۹ وزیران خود را به شاه معرفی کرد. او پس از پایان تعطیلات مجلسین، وزرای خود را ابتدا به مجلس سنای سپس روز ۱۴ فروردین به مجلس شورای ملی معرفی نمود.

۱. جبهه ملی روز اول آبان، به رهبری دکتر مصدق، تشکیل شده بود.

۲. قانعی، صفحه ۱۶۲.

منصور پس از معرفی وزیران، درباره برنامه دولت خود سخن گفت. پس از سخنان منصور، نایب رئیس مجلس پیشنهاد کفايت مذاكرات و انجام رأيگيري کرد. رأيگيري انجام شد و تمام هشتاد و پنج نفر نماینده حاضر در جلسه مجلس به اتفاق به دولت منصور رأي اعتماد دادند.^۱ ولی از همان روزهای نخست آشکار بود که، با توجه به طرز خاتمه دوره پانزدهم و نحوه انتخابات دوره شانزدهم - بهویژه در تهران - وضع عادی نیست و طوفان بزرگی جو سیاسی کشور را تهدید می‌کند و، در نتیجه، طرح قرارداد «گس-گلشاهیان» می‌تواند موجب گرفتاری‌های زیادی شود.^۲

نخستین لایحه‌ای که منصور به مجلس داد، لایحة اجازة تصویب دو دوازدهم بودجۀ سال ۱۳۲۹، به منظور پرداخت حقوق دو ماهه فروردین و اردیبهشت کارکنان دولت بود که در همان روزهای پایانی فروردین به تصویب مجلسیں رسید.

چند هفته بعد، منصور تقاضا کرد قرارداد الحاقی نفت در مجلس مطرح شود. دکتر مصدق از او پرسید: «شما موافق قرارداد الحاقی هستید یا مخالف؟» منصور که به تیزهوشی شهرت داشت، زیرکانه از دادن پاسخ مستقیم به این سؤال طفره رفت و فقط گفت: «دولت قبلی لایحه‌ای به مجلس داده و اینک مجلس باید درباره آن تصمیم بگیرد؛ دولت مجری مصوبات مجلس است؛ آقایان نمایندگان مطالعه کنند، اگر به مصلحت کشور است تصویب کنند و اگر نیست آن را رد کنند. در هر حال مجلس باید تکلیف را روشن کند. شرکت نفت هم تا تعیین تکلیف لایحة قرارداد الحاقی دیناری از بابت حق امتیاز به ایران نمی‌دهد.»^۳

مجلس به تقاضای منصور برای طرح لایحة قرارداد الحاقی نفت در مجلس ترتیب اثر نداد؛ در نتیجه، نخست وزیر پیشنهادی کرد که تأثیر بهسازی در جریانات بعدی داشت. او از مجلس خواست پیش از بحث پیرامون طرح «گس-گلشاهیان» در جلسات علنی مجلس، کمیسیون ویژه‌ای تشکیل شود که این طرح قرارداد را بررسی کافی کند و گزارش خود را به مجلس تقدیم نماید. این پیشنهاد فوراً پذیرفته شد. همان روز مجلس هجده‌نفر از نمایندگان را، که غالب آن‌ها هیچ تخصص یا اطلاعی از صنعت نفت یا اقتصاد نفت نداشتند، برای عضویت کمیسیون نفت برگزید تا قرارداد الحاقی نفت را مطالعه کنند و نظر خود را ظرف یک ماه به مجلس بدھند.

۱. دکتر مصدق و سایر نمایندگان جبهه ملی در جلسه رأيگيري حضور نداشتند.

۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۳. ۳. صفائی، اشتباه بزرگ: ملی شدن نفت، صفحه ۱۰۳.

اعضای کمیسیون مخصوص نفت عبارت بودند از: دکتر محمد مصدق، میرزا جوادخان عامری، الهیار صالح، حسین مکی، ناصر ذوق‌القاری، خسرو قشقایی، دکتر شایگان، دکتر محمدعلی هدایتی، عبدالرحمن فرامرزی، ابوالحسن حائری‌زاده، جمال امامی، جواد گنجه‌ای، دکتر کاسمی، هدایت‌الله پالیزی، سید علی بهبهانی، ابوالقاسم فقیه‌زاده، محمود سرتیپ‌زاده و دکتر حسن علوی.

کمیسیون نفت تشکیل شد و دکتر مصدق به ریاست آن انتخاب گردید. این کمیسیون از پنجم تیرماه کار خود را آغاز کرد ولی چون نتوانست نظر خود را ظرف یک ماه به مجلس بدهد، مدت کار آن تمدید شد.

با تشکیل کمیسیون نفت، کار قرارداد الحاقی و حل مشکل نفت از اختیار دولت و مجلس خارج شد و در اختیار کمیسیون قرار گرفت. منصور برای رفع بحران اقتصادی و گرفتن حق امتیاز ایران از شرکت نفت کوشید ولی موفق نشد، چون شرکت نفت قبل از تعیین تکلیف قرارداد الحاقی حق امتیاز ایران را نمی‌داد. دولت امریکا هم اعلام کرد که نمی‌تواند کمک اقتصادی و مالی در اختیار دولت منصور بگذارد.^۱ دولت امریکا این کمک را در اختیار دولت سپهد رزم‌آرا هم نگذاشت ولی در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ دولت مصدق را تا حدودی از کمک‌های مالی خود برخوردار نمود.^۲

کمیسیون مخصوص نفت مآل نقش عمدہ‌ای در تحولات بعدی بازی کرد و در نتیجه یکی از عوامل مهم در جریان ملی شدن نفت بهشمار آمد. علاوه بر دکتر مصدق، رهبر جبهه ملی، که ریاست این کمیسیون را عهده‌دار شد، پنج تن از اعضای جبهه ملی نیز در آن عضویت یافتند.

منصور، این سیاستمدار مجرب و بافراست، نه می‌خواست در برابر سیاست نفتی جدید، که توسط جبهه ملی تعقیب می‌شد، بایستد و نه می‌توانست با آن همراه شود. او که، بدین ترتیب، خود را در موقعیتی دشوار می‌دید، صلاح آن دانست که ملاحظه کاری پیشه کند و تا جای ممکن از اظهار عقیده صریح درباره نفت خودداری نماید. ولی چون مآل نتوانست راه حلی برای معضل نفت بیابد، و در نتیجه خود را در یک مشکل بزرگ تاریخی گرفتار دید، سرانجام عاقلانه آن دانست که استعفا کند. بدین ترتیب، منصور روز پنجم دیماه از ریاست دولت کناره گرفت و سپهد رزم‌آرا به جای او به نخست وزیری رسید.

۱. رویین، باری، جنگ قدرت در ایران، ترجمه محمود مشرقی، صفحه ۵۵.

۲. قانعی، صفحه ۱۷۷.

زمامداری سپهبد رزم آرا

در چنین شرایطی بود که سپهبد رزم آرا نخست وزیر شد. سفارت انگلیس هم که از ملاحظه کاری منصورالملک به تنگ آمده بود به جانب رزم آرا گرایید.^۱ متین دفتری، سنا تور وقت، گفته بود: نزد شاه رفت و به انتصاب رزم آرا اعتراض کرد. شاه گفت: «غیر از اقلیت چند نفری مجلس، تمام نمایندگان خواستار نخست وزیری او بودند؛ علاوه بر آن دولت‌های امریکا، انگلیس و شوروی ما را تحت فشار شدید قرار دادند و متفقاً خواستار ریاست دولت او شدند».^۲

رزم آرا روز ششم تیر در مجلس حاضر شد؛ دکتر مصدق او را عامل اجنبی نامید و اعلامیه‌های جبهه ملی و آیت الله کاشانی را در مخالفت با زمامداری او قرائت نمود و گفت: «دنیا بداند که ما زیر بار این حکومتی که با تحمیل بیگانگان روی کار آمده است نمی‌رویم».^۳

چند نفر از نمایندگان جبهه ملی به ایجاد جنجال و نثار ناسزا به رزم آرا و کوییدن تخته‌های صندلی مجلس پرداختند.^۴ رزم آرا سرانجام روز ۱۳ تیرماه از مجلس شورا و روز ۱۹ تیرماه از مجلس سنا رأی اعتماد گرفت. ولی دکتر مصدق و آیت الله کاشانی و نمایندگان فراکسیون جبهه ملی برای از میدان در کردن او مصمم شده و منتظر فرصت بودند.

رزم آرا که پیش از رسیدن به نخست وزیری رئیس ستاد قدرتمندی بود، یکی از باهوش‌ترین و لایق‌ترین امراه ارتش به شمار می‌رفت که حتی در زمانی که خیلی جوان بود، مورد توجه رضاشاه قرار گرفته بود. او آدمی بود جاه طلب و زیرک، با پشتکار و خستگی ناپذیر، شجاع و بی‌باک که احاطه کامل خود را بر امور از دوران ریاست ستادش به ثبات رسانده بود.^۵

شاه که از جاه طلبی، لیاقت و کاردانی رزم آرا بیمناک بود، طبعاً ابتدا رغبت زیادی به نخست وزیری او نداشت. ولی وقتی دکتر مصدق روزی به روز بر وجهه خود می‌افزود و با

۱. صورت مذاکرات ۶ تیر ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی.

۲. عاقلی، خاطرات یک نخست وزیر، صفحات ۳۹۳-۳۹۴؛ توضیح: در نقل گفته شاه باید اشتباه شده باشد، زیرا حتی در صورتی که دول خارجی می‌خواستند کسی را برای نخست وزیری به شاه تحمیل کنند، او منطقاً به این نقطه ضعف خود [به خصوص در مذاکره با یک ایرانی] اعتراف نمی‌کرد (قانعی، صفحه ۱۷۷).

۳. قانعی، صفحه ۱۷۷.

۴. قانعی، صفحات ۱۷۸-۱۷۷.

۵. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۴.

برانگیختن مردم علیه استعمارگران و استثمارکنندگان خود را به مردم نزدیکتر می‌کرد، رزم آرا، شاید به کمک اشرف پهلوی، توانست به شاه بقولاند که او تنها کسی است که می‌تواند با دکتر مصدق پنجه در افکند و در مقابل قدرت و وجهه روزافزون او پایداری کند. آن‌چه رزم آرا را در این مورد کمک نمود — علاوه بر کوشش فوق العاده خودش برای نزدیکی به اشرف پهلوی — فشار امریکایی‌ها و نیز این مطلب بود که شاه دکتر مصدق را دشمن خاندان خود می‌پندشت.

رزم آرا کوشید محیط را آرام کند و احساسات نامعقول را فرو نشاند. او عقیده داشت که در یک محیط متشنج کار اساسی صورت نخواهد گرفت. به منظور آرام کردن محیط او چندبار محramانه با دکتر مصدق ملاقات کرد ولی ظاهراً تیجه‌ای از این ملاقات‌ها گرفته نشد. در سیاست خارجی وضع و موقع رزم آرا روش بود، بدلون تردید،

او با فشار امریکا بر سر کار آمده بود. انگلیسی‌ها هم که نایی در تنور داشتند با سکوت آمیخته به امید ناظر احوال بودند. روابط با شوروی هرچند به علت حکومت نظامی و غیرقانونی شدن حزب توده تیره شده بود، به دلیل سوابق نظامی و آشنایی او به زبان روسی همچنان برقرار بود. او می‌خواست در سیاست خارجی حتی‌الامکان از معارضه سه قدرت در ایران بکاهد و به صلح و صفا در داخل پردازد ولی چون از هرگونه سازش با جبهه ملی مأیوس شده بود اعضای حزب متشكل توده را، با وجود غیرقانونی بودن، یاری می‌کرد و می‌خواست گروهی را در مقابل جبهه ملی در اختیار داشته باشد.^۱

در این زمان، کمیسیون مخصوص نفت که مرتباً تشکیل جلسه می‌داد از دولت خواست پرونده نفت را در اختیار کمیسیون قرار دهد. ناگفته پیداست که سایر نمایندگان مجلس نه تنها مجاز به تسلیم پیشنهادات خود به کمیسیون بودند، بلکه در این راه تشویق هم می‌شدند. ولی چنین به نظر می‌رسید که دکتر مصدق و یارانش ملی شدن سریع صنایع نفت در سراسر کشور را تنها راه استیفادی حقوق ملت ایران می‌دانستند تا جایی که روا نمی‌دیدند پیشنهادات نمایندگان — از جمله پیشنهادی که منوچهر تیمورتاش و صمد سودآورد داده بودند و در آن ملی شدن را نخستین آرزوی ملت شناخته بودند — مطرح شود.^۲

نمایندگان جبهه ملی رد قرارداد «گس-گلستانیان» را اولین اقدام در راه ملی شدن

۱. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۴.

۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۴.

می‌دانستند و تمام کوشش خود را روی این مطلب متمرکز کرده بودند. ضمناً آن‌ها، کمافی‌السابق، از دولت می‌خواستند نظر خود را درباره آن طرح قرارداد اعلام دارد. رزم‌آرا که محترمانه مشغول مذاکره با شرکت نفت ایران و انگلیس، برای بهبود شرایط پیشنهادی آن‌ها بود، سعی می‌کرد، مانند منصور‌الملک، از اظهارنظر قطعی خودداری کند. ولی او بالأخره مجبور شد پرونده‌های نفت را به مجلس بفرستد.

سرانجام کار به آنجا رسید که چهار نفر از اعضای جبهه ملی (دکتر مصدق، الهیار صالح، مکی و حائزی‌زاده) دولت را تحت عنوان تعلل در اجرای قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶، دایر بر استیفاده حقوق ملت ایران از نفت جنوب، استیضاح کردند. در حالی که مجلس مالاً به آن استیضاح رأی سکوت داد، طی بحث، برای اولین بار، سخن از بی‌اعتباری قرارداد ۱۹۳۳ به میان آمد و دولت نیز بالأخره برای توضیح درباره طرح قرارداد «گس-گلشایان» حاضر شد.

در این حیص و بیص، رزم‌آرا موفق شده بود شرکت نفت را وادرار به قبول اصل مناصفة منافع نفت کند، ولی ظاهراً چون مذاکرات هنوز در جریان بود و او انتظار داشت شرایط باز هم بهتری دریافت دارد از اعلام این مطلب خودداری کرده بود.

بالآخره گزارش کمیسیون مخصوص نفت روز ۱۹ آذر ۱۳۲۹، مبنی بر ناکافی بودن طرح قرارداد الحاقی «گس-گلشایان» تقدیم مجلس شد. با توجه به این امر، مجلس می‌باشد علی‌الاصول دولت را مأمور تجدید مذاکرات و به دست آوردن امتیازات بیشتری می‌کرد ولی ناگهان آهنگ ملی کردن نفت در مجلس نواخته شد و روز ۲۶ آذر دکتر مصدق در نامه خود خطاب به مجلس، شرکت نفت را مسئول تمام خرابی‌های ایران دانست و ملی شدن نفت را راه حل تمام مشکلات کشور قلمداد کرد. او در این نامه تصریح کرده بود که «در ملی کردن نفت، ایران دچار هیچ‌گونه زیان اقتصادی و ارزی نخواهد شد و اگر فرضآ نتوانیم به اندازه کافی نفت استخراج کنیم و به جای سی میلیون تن استخراج در ۱۹۵۰، فقط ده میلیون تن استخراج کنیم و برای استخراج هر تن که شرکت یک لیره خرج می‌کند، ما ده لیره خرج کنیم، براساس فروش هر تن پنج لیره (قیمت خلیج فارس) دولت ایران سالی سی میلیون لیره در آمد خواهد داشت و دولت انگلیس هیچ کاری نمی‌تواند بکند...!»^۱

روز پنجم دی‌ماه ۱۳۲۹ غلامحسین فروهر، وزیر دارایی، به‌منظور استرداد قرارداد

۱. صفائی، ابراهیم پنجهای خاطره از پنجهای سال، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱، صفحه ۱۸۱.

الحاقی، در مجلس گفت:

چند روز است گزارش کمیسیون نفت در مجلس مطرح شده و آقایان نطق‌های دورودرازی کردند. خلاصه اظهارات این است که باید نفت ملی شود... بعضی آقایان خواستند در بیانات خود ثابت کنند که نفت ایران متعلق به ملت ایران است. این توضیح واضحات است، زیرا کلیه منابع طبیعی متعلق به ایران می‌باشد و در این اصل جای کوچک‌ترین تردیدی نیست. یکی از آقایان [دکتر مصدق] در بیانات خود این‌طور جلوه دادند که کلیه امور مملکت بر طبق میل و اراده شرکت نفت انجام می‌گیرد. از این اظهارات باید کاملاً اظهار تأسف کنم. این‌گونه مطالب خلاف واقع، به شئون و حیثیات مملکت لطمه می‌زنند. یکی از آقایان گفت: «چون دولت دارای حق حاکمیت است می‌تواند زیر امضای خود بزند و قراردادهایی را که امضا کرده بی‌اثر اعلام کند!». این را هم بگوییم ملی کردن صنایع به معنای... مصادره نیست، بلکه باید مؤسسات را قیمت کرد و بهای آن را پرداخت؛ از چه محلی باید پرداخت و نتیجه آن بعد چه خواهد شد، باید روی همه این‌ها عمیقاً مطالعه کرد. مسأله نفت طوری شده که هر دقیقه و هر ساعت از سوی اقلیت [نمایندگان عضو جبهه ملی] نغمة جدیدی ساز می‌شود؛ یک روز کمیسیون نفت دولت را متخلف از قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ می‌داند؛ یک روز قسمت اخیر قانون مزبور را چنین تفسیر می‌کند که مقصود از استیفاده حقوق الغای قرارداد ۱۹۳۳ می‌باشد. وقتی گفته می‌شود، دولت حق تفسیر قانون و لغو قرارداد را ندارد، می‌گویند، دولت لایحه لغو قرارداد را باید به مجلس بیاورد. وقتی گفته می‌شود که اگر طرفدار لغو قرارداد هستید، چرا خودتان، این طرح را پیشنهاد نمی‌کنید و چرا در دوره‌های گذشته از امضای طرح لغو قرارداد خودداری کردید؟ چون اظهاراتشان هیچ‌کدام پایه و اساس قانونی ندارد، طرح ملی شدن را که هیچ‌گونه مطالعه‌ای در اطراف آن نکرده‌اند پیشنهاد می‌کنند و مسئولین امور را مورد حمله قرار داده از هیچ‌گونه تهمت و توهینی خودداری نمی‌کنند و با آن‌که بحکایت متن صریح گزارش کمیسیون که خودشان امضا کرده‌اند به هیچ‌وجه قرارداد را رد نکرده بلکه آن را کافی برای استیفاده حقوق ایران ندانسته‌اند، در جرائد وابسته این مسأله را رد قرارداد و انmod می‌کنند. کاش می‌دانستم وزیر اسبق دارایی [گلشاهیان] که بر حسب اجازه دولت قرارداد الحاقی را امضا کرده مرتکب چه

گناهی شده که باید از پشت این تریبون او را خائن بگویند. مگر قرارداد الحاقی چه حق تازه‌ای برای شرکت نفت قائل گشته است؟ گلشایان بر حسب وظیفه و به موجب قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ با نمایندگان شرکت وارد مذاکره شده و پس از مدت‌ها بحث و مشورت با تصویب دولت قراردادی را امضا کرده که نسبت به قرارداد ۱۹۳۳ دارای مزایای مهم مالی بوده و رسمیت یافتن آن هم منوط به تصویب مجلس است.^۱

فروهر سپس گفت: «یقین دارم اگر دولت چند برابر این مزایا را هم به دست می‌آورد باز به نظر شما خائن بود!» او در پایان سخنانش گفت: «نظر به این‌که کمیسیون مخصوص نفت قرارداد الحاقی را برای استیفاده حقوق ایران کافی ندانسته، دولت این لایحه را مسترد می‌نماید تا طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ در استیفاده حقوق ایران اقدام کند و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برساند».

ابراهیم صفائی در این مورد نوشه است:

این حق دولت بود که لایحه‌ای را که مجلس نپذیرفته پس بگیرد، رئیس مجلس هم بر این حق تأکید کرد، اما ناگهان فریادهای جنجال طلبی در تالار مجلس برخاست. [عبدالقدیر] آزاد گفت: هفت تیر می‌خواهند، گلوله می‌خواهند. کشاورز صدر گفت: دولت را استیضاح می‌کنم. دکتر بقائی گفت: حق ندارد پس بگیرد! ملت حق خودش را خواهد گرفت! حائزی زاده گفت: لایحه را این دولت نیاورده که پس بگیرد!

عبدالله معظمی و شایگان و اسلامی نیز چون دیگران سخنانی گفتند و بر فروهر تاختند و آنچه تهمت بود بر او روا داشتند و چون پاسخی مستدل و منطقی بر سخنان وزیر دارایی نداشتند، نمایندگان جبهه ملی برای مرعوب کردن دولت یک طرح بی‌سابقه به این شرح: «بيانات وزير دارایی در جلسه پنجم دی ماه ۱۳۲۹ راجع به نفت به هیچ‌وجه مورد تصدیق مجلس نمی‌باشد» تقدیم مجلس کردند. نمایندگان مجلس که بعضًا مرعوب ناسراگویی‌های نمایندگان جبهه ملی [شده بودند]... روز چهاردهم دی‌ماه این طرح را که گواه فشار بی‌منطق و غیرقانونی و زورگویانه قوه مقننه بر دولت بود تصویب کردند و در فاصله پنجم تا چهاردهم

۱. صفائی، ابراهیم، پنجاه خاطره از پنجاه سال، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱، صفحات ۱۸۳-۱۸۴.

دی‌ماه گروهی از بازاریان در بازار و در میدان بهارستان تظاهراتی بر ضد وزیر دارایی برپا ساختند، در حالی که شاید هیچ‌یک سخنان فروهر را نشنیند و اگر هم شنیند بودند قادر به درک مفهوم و معنی آن نبودند. فروهر، پس از تصویب بی‌چون و چرای طرح بالا، که حق سخن گفتن و اظهار عقیده را از یک وزیر سلب می‌نمود، استعفا داد و مدت‌ها مورد توهین و حمله روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی به خصوص روزنامه شاهد قرار می‌گرفت...^۱

در همین اوان، دنیا خبر یافت که دولت عربستان سعودی و شرکت نفت «آرامکو» قراردادی براساس مناصفة منافع نفت تنظیم نموده‌اند: «لذیهی است این آب تازه‌ای بود که بر آسیای گردان جبهه ملی ریخته می‌شد...». کمیسیون مخصوص نفت پایگاه اساسی مبارزات مربوط به نفت شده بود. اعضای جبهه ملی در کمیسیون با نفوذ در سایر اعضا موفق شده بودند دوزاده امضا برای ملی شدن نفت به دست آورند و نزدیک بود اعلامیه‌ای بر این اساس صادر شود.^۲

... شایعات به حدّی بود که انحلال مجلس از طرف شاه در پرتو اختیاراتی که از مجلس مؤسسان به دست آورده بود بعيد به نظر نمی‌رسید.

سرانجام پیشنهاد آقای جواد عامری، که یکی از اعضای سرشناس مجلس و حقوقدان مجری بود، اکثریت آرای کمیسیون نفت را به دست آورد دایر بر این که ورود در هر پیشنهادی غیر از بررسی و اظهارنظر در لایحه قرارداد الحاقی خارج از وظيفة کمیسیون خاص نفت است.^۳

دولت کوشش داشت به هر طریقی باشد طرح قرارداد را پیش از آن که جبهه ملی موفق شود نظر خود را راجع به ملی شدن اعلام دارد، از مجلس پس بگیرد. بدین‌منظور رزم‌آرا در یکی از جلسات کمیسیون مخصوص نفت، به تفصیل، مشکلاتی را که ملی کردن از نظر فنی، اقتصادی و اداری می‌توانست به وجود آورد توضیح داد.

وقتی طرح قرارداد الحاقی از جانب کمیسیون نفت مجلس رد شد (۲۶ آذر ۱۳۲۹) و تقریباً همزمان با تقاضای استرداد آن طرح از مجلس (۵ دی ماه ۱۳۲۹)، سپهبد رزم‌آرا،

۱. صفائی، همان کتاب، صفحات ۱۸۶-۱۸۵. ۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۵.

۳. همان، همان صفحه.

نخست وزیر وقت، تلفنی از آقای عامری به عنوان یکی از «متولیان» مجلس دعوت کرد که با هم ملاقات کرده و در مورد مسائل مختلف گفتگو کنند. آقای عامری این دعوت را پذیرفت و با قرار قبلی به دیدن رزم آرا رفت. در این ملاقات، رزم آرا ضمن مطرح کردن مسائل مختلف، نامه‌ای از جیب خود در آورد و گفت من در صدمت این مساله را که روز به روز حادتر می‌شود به طرزی منصفانه و به نحوی که با منافع ملی ما منافات نداشته باشد حل کنم و برای این منظور توانسته‌ام موافقت شرکت نفت را با تنصیف عواید (یا مشارکت ۵۰/۵۰) جلب کنم و این نامه‌ای است که در آن این موافقت اعلام شده است. خواهش من این است که شما از نفوذ خود در مجلس استفاده کنید و سعی نمایید جلوی تندروهای برخی از اعضای جبهه ملی را که از شعله حرف‌شونی دارند، بگیرید تا من بتوانم به کار خودم ادامه دهم، شرایط باز هم بهتری تحصیل کنم، و طرح لازم را به موقع به مجلس تقدیم نمایم.

روز ۱۴ اسفندماه ۱۳۲۹ سفارت بریتانیا در تهران طی یادداشتی به دولت ایران، رسمیًّا موافقت خود را با اصل تنصیف عواید نفت اعلام کرد. ولی چند روز پس از آن، روز چهارشنبه شانزدهم اسفند، سپهبد رزم آرا با احتیاطی، بدون اسکورت و بدون همراه داشتن محافظ، عازم شرکت در مجلس ترحیم آیت‌الله فیض شد. در حالی که مسجد پر از جمعیت بود، چند نفر از عوامل فدائیان اسلام هم در میان آن جمعیت حضور داشتند. همین‌که رزم آرا وارد حیاط مسجد شد، یک زن نقابدار وابسته به همان گروه سلاح کمری را که در زیر چادر داشت به خلیل طهماسبی رساند^۱ و او در حیاط مسجد با آن سلاح سه تیر به سوی نخست وزیر شلیک کرد و به زندگی او خاتمه داد.

روز ۱۷ اسفند، یک روز پس از قتل رزم آرا، کمیسیون مخصوص نفت به اتفاق آرا اصل ملی شدن صنعت نفت را در سراسر کشور پذیرفت و گزارش مربوطه را به مجلس تسلیم کرد و ضمناً در خواست نمود که مدت کمیسیون دو ماه تمدید شود. روز ۲۹ اسفند هر دو مجلس طرح قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور را تصویب کردند. خبر قتل رزم آرا و نیز خبر ملی شدن صنعت نفت، در سراسر جهان به عنوان اخبار روز تلقی شد و با واکنش‌های گوناگون رو به رو گردید.

روز ۲۰ اسفندماه ۱۳۲۹، حسین علاء، برای نخستین بار بدون رأی تمایل مجلس، به

۱. ناگفته‌ها: سخنان حاج مهدی عراقی، تهران ۱۳۷۰، صفحه ۸۰.

نخست وزیری منصوب شد. چهار روز بعد، روز ۲۴ اسفند، سفیر بریتانیا طی یادداشتی به نخست وزیر جدید پیشنهاد کرد که اختلاف ایران و انگلیس را به داوری ارجاع نمایند. علاوه پاسخ را موكول به نظر کمیسیون مخصوص نفت کرد. چون پاسخی به این پیشنهاد داده نشد، سفارت بریتانیا در اوایل اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ یادداشت دیگری فرستاد که در آن در حالی که اصل تنصیف عایدات نفت پذیرفته شده بود، مدار اصلی پیشنهادشان ابقا شرکت نفت در لباس دیگری بود.^۱

در همان اوان، کمیسیون نفت، به پیشنهاد دکتر مصدق، یک قانون ۹ ماده‌ای دایر بر طرز اداره نفت ملی شده را تصویب کرد که عصارة آن تعیین یک هیأت ده نفری از مجلسین بود که بتواند، با کمک نماینده دولت، چرخ سنگین شرکت نفت را به حرکت در آورد:^۲

نخست وزیری دکتر مصدق

حسین علاء که خود را قادر به ادامه کار نمی‌دید روز ششم اردیبهشت، یعنی پس از شش هفته پرهیجان، علی‌رغم اصرار شاه در نگاهداری او، از نخست وزیری مستغفل شد. جمال امامی، که تصور می‌کرد شاید مشغله نخست وزیری دکتر مصدق را از ادامه رهبری جبهه ملی باز دارد، ایشان را روز ۷ اردیبهشت ۱۳۳۰ برای نخست وزیری پیشنهاد کرد. در حالی که مجلس به دکتر مصدق رأی تعاملی داد، ایشان پذیرش زمامداری را موكول به تصویب ۹ ماده اجرایی قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت سابق کرد. بدین ترتیب قرار شد لایحه ۹ ماده‌ای که درواقع نوعی اظهار تعاملی به نخست وزیری دکتر مصدق بود، دوباره مطرح شود.

مرحوم منوچهر تیمورتاش در این مورد نوشته است:

شب یکشنبه است و فردا لایحه قانون... ملی شدن نفت در مجلس مطرح می‌شود. آقای مصدق‌السلطنه که از دوره چهاردهم نسبت به من التفاتی داشتند قبول کردند آن شب از دیدارشان برخوردار شوم. سر شب به خانه ایشان رفت. جز خودشان و من کسی زیر کرسی نبود. قریب دو ساعت راجع به نفت و سرنوشت آتی آن، و لزوم گردش هرچه سریع‌تر دستگاه که هم به نفع ایران و هم به سود دنیا بود، مذکوره کردیم. گفتم شما این مبارزه را با شهامت و کاردانی به

مرحله نهایی رسانیده‌اید و آرزوی ملت ایران را در ملی کردن به ثمر رسانیده‌اید. من طرفدار هیچ دستگاه خارجی نیستم ولی علی‌ای حال تصور می‌کنم در نیمه دوم قرن بیستم و آن‌گاه که دنیا چهار اسبه به‌سوی پیشرفت و مبارزه با فقر و نیستی می‌تازد روا نیست ملت ایران از این کاروان عقب ماندو بر لب آب حیات از تشنگی بسوزد. یک روز بی‌حاصل گذاشتن دستگاه عظیم نفت خطا است. باید پیروزی خود را به آخر رسانید و با هر کس مقبول خاطر شماست به نحوی دنیاپسند کنار آید ولی از تعطیل دستگاه خودداری فرماید.

در پاسخ من فرمودند: «آقا، کار نفت به این زوادی‌ها پایان‌پذیر نیست!» من نیز اظهار داشتم: «چون آن را خلاف مصلحت کشور می‌دانم فردا جز مخالفت چاره‌ای ندارم»، و چنین شد.^۱

مرحوم تیمورتاش در مورد مخالفت خود نوشته است: «برای من روز سرنوشت بود، چون از جمیع نمایندگان حاضر تنها آقای شوشتاری در مقدمات و من در کلیات مخالفت کردیم، و به حقیقت من یگانه مخالف دکتر مصدق در مجلس قلمداد شدم. آن روز من پسning باز از تریبون مجلس صحبت کردم و هر بار از جهتی مخالفت خود را بیان داشتم». ^۲ منوچهر تیمورتاش اضافه کرده است: «بگذریم از تهدیدهای متواتی که آن روز برای قتل من از لژ مطبوعات می‌رسید. ساعت از نه شب گذشته بود. در پاسخ یکی از این تهدیدها باز پشت تریبون رفت و اعلام داشتم که من اکنون مجلس را ترک می‌کنم و پای پیاده از خیابان صفوی‌علیشاه به منزل می‌روم. اگر کسی قصد ترور مرا دارد، در انتظارش هستم. رفتم و با پای لرزان به خانه رسیدم ولی از سخن خود پشیمان نبودم». ^۳

همان شب، مجلس لایحه ۹ ماده‌ای را تصویب کرد. دکتر مصدق ریاست دولت را پذیرفت (۱۰ اردیبهشت ۱۳۳۰) و برنامه دولت خود را که در دو هدف خلاصه می‌شد اعلام داشت. این دو هدف عبارت بودند از: (۱) اجرای ۹ ماده قانون مربوط به ملی شدن نفت، و (۲) اصلاح قانون انتخابات.

رفته رفته دو نظریه فضای سیاسی را فرا گرفت. یکی این‌که به نحوی مذاکره با «نفتی‌ها» آغاز گردد و به بن‌بست پایان داده شود و از موفقیت بزرگی که نصیب ملت

.۲. همان، صفحه ۱۲۶.

.۱. همان، همان صفحه.

.۳. همان، صفحه ۱۲۷.



دکتر محمد مصدق، نخست وزیر.

مشکلات فنی و پیچیدگی‌های صنعت نفت بودند، عجیب‌تر این‌که هر دو گروه در این نظر موافق بودند که ادامه وضع حال به زیان کشور است و چه بسا منتج به آشوب داخلی شود.^۱

در حالی‌که خلع ید با استفاده از حدود چهارهزار و پانصد نفر کارشناس و کارمند خارجی رویه‌رو بود، هیأت منتخبة مجلسین بدون اعتنا به آن‌چه می‌گذشت، مهندس مهدی بازرگان را به عنوان اولین مدیر عامل ایرانی شرکت ملی نفت ایران برگزید.

چون کار بدین‌جا رسید و خلع ید با تلاش‌های بی‌نتیجه ادامه یافت، دولت انگلیس... به جدال رسمی برخاست و به تهدید نظامی و قضایی دست زد. در شش خرداد بر ضد ایران به دیوان بین‌المللی دادگستری لامه شکایت برد و درخواست تأمین زیان‌های واردہ را نمود. دولت کارگری انگلیس به ریاست «اتلی» [ضمّناً] با اعزام چند فروند کشتی جنگی به تهدیدات خود جلوه جدی‌تر داد...^۲

دولت ایران در پاسخ به شکایت به دیوان بین‌المللی دادگستری، اعلام داشت که

۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۸.

۱. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۲۸.

ایران شده بود، و دنیا با دیده احترام به آن می‌نگریست، حداکثر بهره گرفته شود؛ دیگر این‌که، به مخالفت و استقامت ادامه داده شود تا «سعادت کامل نصیب ایران شود، بدون این‌که کسی به درستی بداند چگونه و کی ملت ایران می‌تواند از سعادت کامل برخوردار گردد». دکتر مصدق و یارانش البته جزو گروه دوم بودند. ولی «اینان نه از مسائل عرضه و توزیع جهانی نفت اطلاع درستی داشتند و نه به حد کافی آشنا به

دولت بریتانیا حق دخالت در ماجراهی نفت را ندارد، چون قراردادی که ایران بسته بوده با یک شخصیت حقوقی بوده که ارتباطی با دولت بریتانیا ندارد. این، در حقیقت، استدلالی بود که علی‌اکبر داور، نماینده ایران، در دیوان سابق، هنگام طرح قرارداد «دارسی» در ۱۹۳۳، عرضه کرده بود. تفاوت میان این دو آن بود که این‌بار دولت ایران، با این استدلال که حق حاکمیت ملی از حقوق بین‌الملل بر می‌خیزد و قابل رجوع به دادگاه نیست، صلاحیت دیوان را برای رسیدگی رد می‌کرد – و در نتیجه نمایندگان ایران حتی از حضور در دادگاه هم خودداری کردند.^۱

در این اوایل، انتخابات مجلس عوام بریتانیا انجام گرفت و حزب حاکم کارگر با شکستی که بیشتر ناشی از حوادث ایران بود، روپرتو شد. لذا حزب محافظه کار، به رهبری «وینستون چرچیل» زمام امور را به دست گرفت و «انتونی ایدن» را به وزارت امور خارجه گماشت (۳ آبان ۱۳۳۰). «انتونی ایدن» در خاطرات خود می‌نویسد: «پیش از ماجراهی نفت ایران، خاورمیانه، از رود نیل تا شط العرب [اروندروود] و همه قلمروی آن، آرام بود. اما پس از قیام ایران، از هر گوشه‌ای از آن، زمزمه تازه‌ای آغاز گردید.»

دولت جدید بریتانیا، براساس اصول عقیدتی حزب محافظه کار، و به ویژه بر پایه این باور که دولت ایران به علت نیاز اقتصادی دیر یا زود آماده قبول نظریات آن‌ها خواهد شد، سیاست شدیدتری، با تأکید بر لزوم پایداری در برابر خواسته‌های ایران، در پیش گرفت.

کشمکش‌ها، و در عین حال مذاکرات، همچنان ادامه داشت. ولی اقدامات دولت بریتانیا باعث شده بود که شرکت‌های بزرگ نفتی اسکله آبادان را خالی گذارند و خریدارها کمتر پای پیش نهند.

بالآخره دولت امریکا قدم دیگری در راه سازش دادن طرفین برداشت و، «ترومن» که هنوز ریاست جمهور را به عهده داشت، «اوriel هریمن»، از اعضای بسیار سرشناس حزب دموکرات، را به عنوان نماینده ویژه خود به ایران اعزام داشت. او روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ با دو تن همراه خود وارد تهران شد. ولی حزب توده از ورود آن‌ها سوءاستفاده کرد و تظاهرات وسیعی علیه سیاست دولت‌های بریتانیا و امریکا در میدان بهارستان برپا نمود که در آن در حدود بیست نفر کشته و گروه بزرگی مجروح شدند. روز ۲۴ تیر، «هریمن» با نخست‌وزیر ملاقات و گفتگو کرد. چند روز بعد دولت نظر

۱. همان، همان صفحه.

خود را در مورد اصول و ضوابطی که باید مبنای مذاکره با دولت بریتانیا باشد، برای «هریمن» فرستاد. «هریمن» سفر کوتاهی به لندن کرد؛ پیرو این امر، سفارت بریتانیا در تهران طی یادداشتی اصل ملی شدن صنعت نفت در ایران را پذیرفت. سپس، روز ۱۲ مرداد، یک هیأت انگلیسی به ریاست «ریچارد استوکس»، مُهردار سلطنتی بریتانیا، برای مذاکره با محمدعلی وارسته، وزیر دارایی، به تهران آمد.

مذاکرات با «استوکس» و «هریمن» بیش از دو هفته جریان داشت، ولی هیچ‌یک از دو طرف قدمی پیش نگذاشتند. برای انگلیسی‌ها مدار مذاکره بر پذیرش ملی شدن قرار داشت و اصل «مناصفة منافع» را هم قبول کرده بودند، ولی البته نمی‌خواستند دستشان از جریان نفت ایران به‌کلی خالی بماند. مقامات دولت ایران نیز تأکید می‌کردند که ایران نفت خود را ملی کرده تا دست بیگانگان کوتاه شود و درنتیجه به‌هیچ‌وجه حاضر به عدول از ۹ ماده اجرایی نبودند. امریکایی‌ها هم، در عین طرفداری از ایران، نمی‌توانستند نسبت به منافع شرکت‌های بزرگ نفتی خود بی‌توجه باشند.^۱

اواخر مرداد ۱۳۳۰، «استوکس» ۸ ماده پیشنهادی خود را پس گرفت و ایران را ترک کرد. «هریمن» هم پس از او از تهران به واشنگتن بازگشت. بدین‌ترتیب، تمام کوشش‌ها برای یافتن یک راه حل مرضی‌الطرفین بی‌نتیجه ماند. به قول مرحوم منوچهر تیمورتاش، «درواقع دکتر مصدق نمی‌خواست کاری کند که در آن حتی احتمال کوچک‌ترین خدشه به نامش وارد آید — و تعطیل یکسره جریان نفت را، با همه گرفتاری‌ها و مصائب اقتصادی و مالی [آن] ...، ترجیح می‌داد». ^۲

در مجلس، کار «از نطق و خطابه به فحش و ناسزا کشیده بود و روزنامه‌های طرفین از هیچ‌گونه تهمت و بی‌حرمتی و دشnam فروگذار نمی‌کردند». ضمناً در اثر خرابی وضع اقتصادی، دولت سه پیشنهاد به مجلس داد: یکی راجع به برداشت ۱۴ میلیون لیره از پشتوانه اسکناس، دومی درباره صدور یک میلیارد ریال اوراق قرضه ملی، و سومی در باب تحصیل ۲۵ میلیون دلار قرض از بانک صادرات و واردات، که هر سه به تصویب مجلس رسید. ولی رفته‌رفته این فکر در طبقات مختلف مردم پیدا شده بود که اگر امریکا هم جانب ما را رها کند، و ما یکه و تنها بمانیم، با این وضع اقتصادی و اوضاع و احوال داخلی، چه خواهد شد؟ مردم از خود می‌پرسیدند: «نتیجه این همه مبارزه و فداکاری چه بود و ایران بار دیگر باید با چه عوایقی مواجه شود و به کدام بلاگرفتار آید؟»^۳

۱. تیمورتاش، همان، صفحات ۱۲۹-۱۳۰.

۲. همان، صفحه ۱۲۹.

۳. همان، همان صفحه.

در خلال این احوال، دولت بریتانیا به این بهانه که ملی کردن نفت صلح جهان را به مخاطره اندخته، به شورای امنیت شکایت کرد. پس از مباحثات زیاد، قرار بر این شد که برای دفاع از موضع ایران روز پانزدهم مهرماه ۱۳۳۰ هیأتی به ریاست دکتر مصدق عازم نیویورک شود.

در شورای امنیت، سه جلسه پرشور به اظهارات طرفین گذشت، بالآخره روز ۲۶ مهرماه ۱۳۳۰ دولت فرانسه پیشنهاد کرد که اخذ تصمیم در مورد شکایت بریتانیا از ایران، تا اعلام نظر دیوان بین‌المللی دادگستری در باب صلاحیت ارگان‌های سازمان ملل برای ورود در مسأله، مسکوت بماند. این پیشنهاد با ۸ رأی از ۹ رأی اعضای شورای امنیت^۱ به تصویب رسید.

با حضور هیأت ایرانی در امریکا، مذاکرات مربوط به نفت، با شرکت پرزیدنت تروممن و وزیر خارجه امریکا، ادامه یافت، ولی هیچ‌کدام از آن مذاکرات نیز به نتیجه‌ای نرسید. در همان حال، «وضع اقتصادی و نفوذ حزب توده در قشرهای مختلف، بهخصوص جوانان ایرانی، امریکا را نگران ساخته» بود. ولذا امریکایی‌ها از ابراز نگرانی به مقامات ایرانی خودداری نمی‌کردند. «از طرف دیگر، نمایندگان ایران و خود دکتر مصدق نیز تازه چشم به حقیقت گشوده و به اهمیت نفت در دنیای صنعت، و قدرت و توانایی شرکت‌های نفتی، پی برد و از مشکلات فنی اداره چرخ عظیم نفت بیشتر آگاه شده بودند. مع‌الوصف، به هیچ‌روی حاضر به تغییری در روش خود نبوده و با احسنت و آفرین بی‌دریغ جهان سوم ساخته و ملت ایران را به بردباری و تحمل انواع سختی‌ها ترغیب می‌کردد».^۲

پرزیدنت تروممن و اطرافیان دموکرات او، همواره نسبت به وضع ایران تفاهم نشان می‌دادند. ولی وقتی دوران ریاست جمهوری تروممن به پایان رسید و نامزد حزب جمهوریخواه، ژنرال آیزنهاور، برنده انتخابات شد، و بهویژه وقتی «جان فاستر دالس» دست راستی به وزارت امور خارجه منصوب گردید، نظر و روش دولت امریکا نسبت به ایران تغییر فاحشی کرد. مضافاً بر این، «چرچیل» و «ایدن» مرتب به مقامات امریکایی هشدار می‌دادند که با توجه به وضع اقتصادی ایران و نفوذ حزب توده، باید نگران افتادن این کشور به کام کمونیسم بود. این هشدارها، تا زمانی که حزب دموکرات و پرزیدنت

۱. در آن تاریخ تعداد اعضای شورای امنیت هنوز افزایش نیافتد بود. (ه.ع.).

۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۹۷.



دکتر مصدق، نخست وزیر، هنگام کنفرانس مطبوعاتی در نیویورک.

ترومن بر سر کار بودند اثر زیادی نداشت. ولی به مجرد این که جمهوری خواهان روی کار آمدند این تبلیغات سخت مؤثر افتاد. علاوه بر این، «چرچیل» و «ایدن» زمزمه عدم امکان توافق با دولت مصدق و لزوم برکناری او را آغاز نمودند.

در این اوان، دولت، برای تخفیف بحران اقتصادی، تصمیم گرفت نفت ایران را به نصف بها به فروش رساند. ولی دولت بریتانیا، به طرق مختلف، از جمله توقیف کشتی‌های حامل نفت ایران، از فروش نفت کشور جلوگیری کرد. در همان حال دولت مزبور شکایت خود از ایران را در دیوان بین‌المللی دادگستری دنبال می‌کرد. دیوان، روز ۱۹ خرداد ۱۳۳۱ را برای رسیدگی به این شکایت معین کرد. لذا، روز ۷ خرداد هیأتی به ریاست دکتر مصدق عازم لاهه شد و او در آنجا طی نطقی مظالم بریتانیا طی دو قرن

گذشته را به اطلاع مردم جهان رساند. این اظهارات دکتر مصدق بسیار مؤثر بود. درنتیجه، پس از چندین جلسه بحث و مشورت، روز ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ (۳۱ تیر ۱۳۳۱)، نه قاضی از ۱۴ قاضی، رأی به عدم صلاحیت دادگاه در رسیدگی به شکایت بریتانیا دادند. نظر اکثریت اعضای دیوان بر این بود که شرکت نفت یک «مقام خصوصی» بود و لذا دولت بریتانیا صلاحیت دخالت در اختلاف آن شرکت با دولت ایران را نداشت. ناگفته پیداست که نه تنها مقامات دولت ایران، بلکه بسیاری دیگر نیز این تصمیم دادگاه را ستودند و آن را، به درست، یک پیروزی بزرگ برای ایران دانستند.

دوره هفدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی

دوره شانزدهم قانونگذاری در بهمن ماه ۱۳۳۰ به پایان رسید. برخی از همکاران دکتر مصدق در صدد بودند انتخابات دوره هفدهم را برای مدتی به تأخیر بیاندازند. ولی دکتر مصدق که نمی‌خواست بهانه‌ای به دست مخالفینش بدهد، با این کار موافقت نکرد و قرار شد انتخابات را سر وقت انجام دهنده تا مجلس هفدهم سر موعد کار خود را آغاز نماید. اما بروز اغتشاش در برخی از نقاط کشور، از جمله زابل که منجر به قتل فرماندار و عده‌ای دیگر شد، باعث گردید که انتخابات و گشایش مجلس چندی به تأخیر بیافتد (۲۶ آذر ۱۳۳۰). بالاخره مجلس جدید روز ۷ اردیبهشت ۱۳۳۱ (۲۷ آوریل ۱۹۵۲)، یعنی درست یک ماه پیش از مسافت دکتر مصدق به لاهه، گشایش یافت.

اعضای جبهه ملی، با این‌که بیشترشان مجددًا انتخاب شده بودند، «در مجموع به علت انتخابات برخی از شهرستان‌ها، که آن‌قدرها به نفع ایشان نبود، ناراضی بودند و حتی بر سر انتخاب رئیس مجلس بین خودشان منازعه درگرفت...».^۱ ضمناً چون انتخابات دوره هفدهم در بعضی از حوزه‌ها انجام نگرفته بود، در ابتدا فقط ۸۲ نماینده به مجلس راه یافتند. دکتر سید حسن امامی، استاد دانشکده حقوق و امام جمعه تهران، به ریاست مجلس انتخاب گردید و دکتر مصدق، که انتخابات دوره هفدهم را خود انجام داده بود، مجددًا به نخست وزیری برگزیده شد.

۱. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۹۸.

دکتر مصدق کوشید انتخاب وزیر جنگ را، که از مزایای شاه بود، به دست بگیرد و چون موفق نشد، روز ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱، طی نامه‌ای، استعفای خود را از ریاست دولت به شاه تسلیم کرد.

بلافاصله پس از استعفای دکتر مصدق، شاه قوام‌السلطنه را مأمور تشکیل دولت جدید کرد و قوام با اعلامیه معروف «کشتی‌بان را سیاستی دگر آمد»، آغاز به کار نمود. ولی طول نکشید که از هر گوشه به طرفداری دکتر مصدق ندای مخالفت برخاست. بازار تعطیل شد. آیت‌الله کاشانی در پشتیبانی از مصدق اعلامیه صادر کرد. توده‌ای‌ها حسب‌المعمول برای ایجاد بلوا دست به کار شدند. دولت^۱ قوهٔ قهریه به کار برد و پاسخ 'یا مرگ یا مصدق، را با گلوله داد'.

خبر پیروزی نهایی ایران در دیوان بین‌المللی دادگستری، که در شامگاه سی‌ام تیر اعلام شد، عامل قدرتمند دیگری بود به نفع جبهه ملی که حاصل آن شکست سریع قوام‌السلطنه و تجدید زمامداری دکتر مصدق^۲ –طبعاً با قدرتی بیشتر– بود.

کوشش شاه برای «علم کردن» عامری در برابر مصدق

در این اوان، شاه به این نتیجه رسید که کسانی (مانند جمال امامی و غیره) را که برای مقابله با دکتر مصدق علم کرده بود از عهده ایستاندن در مقابل دکتر مصدق برنمی‌آیند. او ضمناً می‌دانست که میرزا جوادخان عامری در میان نمایندگان مجلس از احترام خاصی برخوردار است و تعداد زیادی از نمایندگان نه تنها به ایشان اعتقاد دارند بلکه در بسیاری از مسائل سیاسی به ایشان تأسی می‌کنند.

لذا شاه در صدد برآمد برای مبارزه با دکتر مصدق از میرزا جوادخان استمداد کند. ولی این کار ساده‌ای نبود، چون علی‌رغم این که میرزا جوادخان طبق روش قدیمی‌اش رسماً به هیچ گروهی، از جمله جبهه ملی، نپیوسته بود، معهداً با آن‌ها همکاری می‌کرد و از طرفداران پرپاپا قرص فکر ملی کردن صنعت نفت، و احراق حقوق مردم ایران، بود. اما شاه در عین حال می‌دانست که میرزا جوادخان با برخی از تاکتیک‌های دکتر مصدق، از جمله یک‌دندگی و سرسختی نشان دادن ایشان، حتی در مقابل پیشنهادات عادلانه و منطقی برای حل مسأله نفت، موفق نیست و نگران عاقبت کار است. یعنی میرزا جوادخان با جهان‌بینی و تسلطی که به سیاست بین‌الملل داشت می‌دانست که برای

۲. همان، همان صفحه.

۱. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۹۸.

کشوری مانند ایران ایستادن در مقابل انگلستان و امریکا، به خصوص در صورت هم داستان شدن آنها، امکان پذیر نیست و عواقب این کار به نفع مملکت نخواهد بود. شاه که در صدد برآمده بود از این مطلب و از این برداشت میرزا جوادخان به نفع خود استفاده کند، و میرزا جوادخان را در مقابل دکتر مصدق قرار دهد، ایشان را سخت تحت فشار قرار داد که رهبری مخالفان دکتر مصدق را در مجلس به عهده بگیرد. برای این امر او چندبار میرزا جوادخان را احضار کرد و به دفعات تلفنی با ایشان در منزل تماس گرفت تا شاید ایشان را راضی به این امر کند.

میرزا جوادخان که اولاً به اصل ملی کردن صنعت نفت معتقد بود و ثانیاً با دکتر مصدق سابقة طولانی دوستی داشت و ثالثاً دکتر مصدق را - علی‌رغم اختلاف نظرهایی که از نظر تاکتیکی با هم داشتند - آدمی به تمام معنی وطن پرست و صادق می‌دانست، به هیچ‌وجه مایل به تغییر روش خود نبود و به هیچ‌رو نمی‌خواست در مقابل دکتر مصدق بایستدو یا احیاناً سدی در راه ملی کردن صنعت نفت ایجاد کند.

فشارهای شاه از یک طرف و عدم تمايل میرزا جواد خان به تن در دادن به خواسته شاه از طرف دیگر، باعث شد که او در وضع بسیار دشواری قرار گیرد. این جریان مآلًا باعث شد که میرزا جوادخان بالآخره به این نتیجه برسد که بهترین راه برای خروج از این مخصوصه استعفا از نمایندگی مجلس است. در نتیجه روزی بدون مشورت با کسی و به‌طور ناگهانی استعفای خود را نوشت و برای رئیس مجلس فرستاد و از رفتن به مجلس خودداری کرد. آن‌چه این جریان را جالب‌تر کرد این بود که هم دکتر مصدق و هم شاه فوراً به این نتیجه رسیدند که باید از تحقق استعفای او جلوگیری کنند. دکتر مصدق، که قدری بیمار بود، بی‌درنگ حسین مکی را به منزل میرزا جواد خان فرستاد تا او را وادار به استرداد استعفای خود کند و شاه هم با فرستادن پیغام و تلفن‌های متعدد از ایشان خواست که از نظر خود عدول کند و به کار خود در مجلس ادامه دهد.

بروز اختلاف میان اعضای جبهه ملی

پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱، سید حسن امامی از ریاست مجلس استعفا داد و به اروپا رفت و آیت‌الله کاشانی ریاست مجلس را پذیرفت، مشروط بر این‌که در جلسات مجلس شرکت نکند و جلسات را نواب رئیس اداره کنند. در نتیجه رأی‌گیری برای نواب رئیس مجلس، محمد ذوالفقاری به اتفاق آرا نایب‌رئیس اول و مهندس احمد رضوی با اکثریت

آرا نایب رئیس دوم شدند.

همان طور که مرحوم منوچهر تیمورتاش نوشته است: «از عجایب روزگار این که... این فتح و پیروزی، در جبهه ملی اثر کاملاً معکوس بخشدید و اندک اندک موجب تفرقه اعضا گردید. ناسازگاری دکتر مصدق و کاشانی آشکار شد. چند دسته از سرکردگان جبهه ملی، که یکی از آنان دکتر مظفر بقائی بود، علناً بر ضد دکتر مصدق هم آواز شدند... عقره زمان، برخلاف انتظار، به زیان دکتر مصدق می‌گشت». ^۱ محمد «ذوقفاری» که مردی افتاده و آرام بود، نقش میانجی را بین مصدق و کاشانی عهده‌دار شد ولی تلاش او به ثمر نرسید و شکاف میان مصدق و کاشانی بیشتر شد.^۲

مخالفین دکتر مصدق او را متهم می‌کردند که مضمون است هر پیشنهادی را برای حل مسأله نفت رد کند. بهمنظور رفع این اتهام، دکتر مصدق برای تجدید مذاکره با انگلیسی‌ها پیشقدم شد ولی بار دیگر به پیشنهاد ۸ شهریور ۱۳۳۱ «ترومن» و «چرچیل» پاسخ منفی داد و گفت: «پس از رد صلاحیت دیوان بین‌المللی، یگانه مرجع رسیدگی به دعاوی غرامات شرکت نفت، مقامات دادگستری ایران است».

پیرو رد پیشنهاد «ترومن-چرچیل»، دولت دکتر مصدق تصمیم به قطع روابط سیاسی با بریتانیا گرفت و یک روز پس از اعلام آن تصمیم، به این عنوان که دوران مجلسین باید از لحاظ مدت برابر باشد - و ادوار مجلس شورا دو سال بود - دوره چهارساله سنا را منحل اعلام داشت. متعاقب انحلال مجلس سنا، «جماعتی از نمایندگان که از خودسری دکتر مصدق و بی‌نتیجه ماندن تمام مبارزات و کوشش‌ها به تنگ آمده بودند، بر شدت مخالفت خود افزودند و عجب این که یاران صمیمی و پایه‌گذاران جبهه ملی، از آن جمله آقایان حائری‌زاده و دکتر بقائی و حتی حسین مکی با آن‌همه صداقت و فداکاری، از وی بریدند و آیت‌الله کاشانی نیز از مصدق جدا شد». ^۳

در اواخر دی‌ماه ۱۳۳۱، دکتر مصدق خواستار تمدید اختیارات خود شد؛ و علی‌رغم این که آیت‌الله کاشانی، رئیس مجلس، سخت به مخالفت برخاست، این تمدید اختیارات با اکثریت کوچکی به تصویب رسید. به‌دبیال این امر، آیت‌الله کاشانی از ریاست مجلس کناره گرفت و دکتر معظمی، از اعضای سرشناس جبهه ملی و از چهره‌های پاک مجلس، به ریاست انتخاب شد.

۱. تیمورتاش، همان، صفحات ۱۹۸-۱۹۹. ۲. عاقلی، خاندان‌های حکومت‌گر ایران، صفحه ۲۶۲. ۳. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۹۹.

سفیر جدید امریکا در تهران، «هندرسون»، چندبار با دکتر مصدق ملاقات و مذاکره کرد و سپس در اسفند ۱۳۳۱ پیشنهاد تازه‌ای از جانب دولتین امریکا و بریتانیا تسلیم ایشان نمود؛ ولی این پیشنهاد نیز منتج به نتیجه‌ای نشد. «اصرار امریکا برای یافتن راه حل مشترکی جهت حل مسأله نفت، بیشتر از بیم نزدیکی دکتر مصدق با شوروی بود که وی با کمال تردستی این ورق را بازی می‌کرد و آن را برای ارتعاب غرب به کار می‌برد».۱

رفرازندم برای انحلال مجلس

دکتر مصدق ضمناً با تهدید به مراجعته به آرای عمومی (رفرازندوم)، «شاه را به هراس انداخته بود، به گونه‌ای که [او] قصد مسافرت خود را به خارج از طریق آقایان والاتبار و علاء به اطلاع رساند و قرار شد روز نهم اسفند ملاقاتی در کاخ سعدآباد ترتیب داده شود و به این کار رسیدگی گردد. ولی [برخی از] مردم تهران که از این تصمیم باخبر شده بودند، برای جلوگیری از سفر شاه، گروه گروه اطراف کاخ جمع می‌شدند».۲

سرانجام، عصر همان روز نهم اسفند، اعلامیه دربار دایر بر انصراف شاه از سفر به خارج صادر گردید. در این زمان هر روز از تعداد یاران دکتر مصدق کاسته می‌شد و جمعیت‌های وابسته به جبهه ملی از رهبر خود فاصله می‌گرفتند یا از او یکباره می‌بریدند. سفیر کبیر شوروی که تا آن زمان سکوت کرده بود، شایعه نزدیکی با شوروی را تأیید کرد و این امر طبعاً باعث نگرانی بیشتر امریکایی‌ها شد.

دکتر مصدق غالباً با آقای عامری مشورت می‌کرد و نظر ایشان را درباره مسائل مختلف جویا می‌شد. ولی به طوری که میرزا جوادخان اظهار می‌داشت، دکتر مصدق عمولأً به توصیه‌هایی که به او می‌شد توجه زیادی نمی‌کرد و آنچه مورد نظر خودش بود انجام می‌داد. میرزا جوادخان به خصوص حکایت می‌کرد که روزی در ملاقاتی با دکتر مصدق به ایشان هشدار داده بود که باید مسأله نفت را زودتر فیصله داد چون ادامه آن بحران به نفع مملکت نیست. نخست وزیر در جواب گفته بود که همان‌طور که در تظاهرات مختلف در میدان بهارستان می‌توان دید، مردم با من هستند و در نتیجه نگران هیچ چیزی نباید بود. وقتی آقای عامری گفته بود به پشتیبانی بسیاری از آن‌هایی که در این نوع تظاهرات شرکت می‌کنند و شعار می‌دهند نمی‌توان اطمینان کرد، دکتر مصدق مجدداً تأکید کرده بود که برای ایشان پشتیبانی مردم کافی است و معتقد است که با

۲. همان، همان صفحه.

۱. تیمورتاش، همان، صفحه ۱۹۹.

داشتن حمایت مردم هیچ دغدغه خاطری نباید داشت.

ضمیماً وقتی سرانجام دکتر مصدق مصمم به برگزاری رفراندم و انحلال مجلس هفدهم شد، آقای عامری شاید اولین کسی بود که به صراحت به ایشان هشدار داد که این کار درستی نیست و عواقب بدی خواهد داشت.^۱ اساس استدلال میرزا جوادخان، به عنوان یک حقوقدان، این بود که اولاً رفراندم در قانون اساسی پیش‌بینی نشده و آن‌چه که رفراندم باید بکند قانون اساسی اقتدار انجام آن را به مجلس شورای ملی واگذار کرده است. ثانیاً انجام رفراندم می‌تواند بدعت شود و تالی فاسد آن البته این خواهد بود که هر کس که به قدرت برسد، وقتی منافعش ایجاب کند، سعی نماید از روی سر مجلس بگذرد و به رفراندم متولّ شود که در این صورت اصولاً مجلس دیگر معنی و مفهومی نخواهد داشت و باید یکبار دیگر فاتحه دموکراسی در این کشور را خواند. در این مورد نیز البته دکتر مصدق به این هشدارها و نصائح توجّهی نکرد و طبق نظر خود دست به رفراندم زد (۱۲ مرداد ۱۳۲۲).

در مرحله آخر، برای جلوگیری از رفراندم، آقای عامری و تعدادی از نمایندگان هم فکر ایشان تصمیم گرفتند پیش از آنکه دکتر مصدق دست به رفراندم بزنند از نمایندگی دوره هفدهم مجلس استعفا دهند تا مجلس از اکثریت بیفت و دیگر انجام رفراندم موضوع نداشته باشد و منتفی شود. علی‌رغم این امر، دکتر مصدق برای این که به همه، و بهخصوص به شاه و انگلیسی‌ها، ثابت کند که هنوز اکثریت بزرگی از مردم طرفدار و حامی ایشان هستند، دست به رفراندم زد و مجلسی را که از اکثریت افتاده و عملاً دیگر وجود نداشت، منحل کرد.

از طرف دیگر، امریکا و بریتانیا به این نتیجه رسیده بودند که اولاً توافق با دکتر مصدق به هیچ‌وجه ممکن نیست و ثانیاً احتمال کنار آمدن او با روس‌ها روزافزون است. لذا طرح سرنگونی دولت او را بیش از پیش و به طور جدی دنبال می‌کردند. آن‌ها ضمیماً به شاه برای امضای دو فرمان فشار می‌آوردن: یکی فرمان عزل دکتر مصدق و دیگری فرمان نخست‌وزیری سرلشگر زاهدی. شاه که از عواقب امضای چنین فرمان‌هایی، به‌ویژه از عکس‌العمل دکتر مصدق، بیمناک بود، ابتدا تسلیم این فشارها نمی‌شد. ولی با زیاد شدن فشارها و بالا گرفتن اختلافات داخلی، سرانجام شاه تسلیم وعده و وعدها

۱. بعدها معلوم شد که برخی از اعضای جبهه ملی نیز چنین هشدارهایی به ایشان داده بودند.

شد و با تردید و دودلی فراوان^۱ این دو فرمان را، به روایتی در تهران و به روایت دیگر در کلاردشت، امضا کرد و آن‌ها را برای ابلاغ به سرهنگ نصیری سپرد. ناگفته پیداست که این جا محل بحث در ماهیت رویدادهای ۲۴ تا ۲۸ مرداد نیست. ولی قدر مسلم این که تنظیم نقشه کودتاکه از جانب انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها یگانه علاج کار شناخته شده بود، به سرعت از قوه به فعل در می‌آمد. و با آغاز روز ۲۸ مرداد، ناگهان ورق برگشت. سرلشگر زاهدی زمام امور را به دست گرفت و، همان روز، بازگشت شاه را به ایران اعلام کرد. و شد آنچه می‌دانیم: «شاه بار دیگر بر سریر سلطنت نشست و خیلی زود امریکاییان بازیگران اصلی شطرنج سیاست ایران بگردیدند».^۲

این حادث بوضوح نشان داد که «چگونه پرشکوه‌ترین آرمان‌ها و برازنده‌ترین امیدها می‌توانند دستخوش 'ندام‌کاری‌ها'، قرار گیرند».^۳ به سخن دیگر، جریان ملی کردن نفت یکبار دیگر به ثبوت رساند که در حالی که وطن پرستی، شجاعت، صداقت و حسن نیت برای به ثمر رساندن چنین امر خطیری لازم بود، ولی این صفات به تنها بیان فرانسه و هلند و بریتانیا هریک دارای ۴۰ درصد از سهام بودند و ۲۰ درصد بقیه میان از جمله جهان‌بینی، موقع شناسی و واقع‌بینی نیز برای رسیدن به هدف ضرورت داشت.

زماداری سرلشگر زاهدی

تقریباً پانزده ماه تلاش و کنکاش برای یافتن راه حلی برای مشکل نفت، سرانجام کار به تشکیل یک شرکت بزرگ چندملیتی به نام «کنسرسیوم» انجامید که در آن امریکا و بریتانیا هریک دارای ۴۰ درصد از سهام بودند و ۲۰ درصد بقیه میان فرانسه و هلند و دیگران تقسیم شد!

دو تحفه دیگر تسلط امریکاییان بر صحنه سیاسی ایران، ایجاد ساواک و تحمیل برنامه «اصلاحات ارضی» به کشور ما بود — که هر کدام به نحوی شیرازه نهادهای اجتماعی و سیاسی ایران را از هم پاشاند. ساواک خفغان کم‌نظیری به وجود آورد و اساس حکومت دموکراتیک را که رفته‌رفته در ایران قوام می‌گرفت به کلی از میان بردا. «اصلاحات ارضی» تحمیلی، و بدون مطالعه امریکاییان نیز (که با هدف مبارزه با کمونیسم پیگیری می‌شد) با ایجاد تزلزل در یک نهاد کهن جامعه ما، نفوذهای محلی و

۱. برای اطلاع از روحیه و روش شاه، ر.ک. به: خاطرات ملکه ثریا یا خاطرات اردشیر زاهدی.

۲. تیمورتاش، همان، صفحه ۲۰۰.

۳. تیمورتاش، همان، صفحه ۴۰.

حتی معنوی زعمای قوم را از میان برداشت؛ ضوابط قدیمی جامعه را بسی اعتبار کرد؛ نفوذ شاه را در اقصی نقاط کشور گسترش داد و تسلط او را بر تمامی اجزای جامعه، و به ویژه بر ارتش، بسی چون و چرا و خودسرانه ساخت.

یرواند آبراهامیان، استاد تاریخ در دانشکاه نیویورک و پژوهشگر ایرانی ارمی تبار، در پایان تحقیق مفصل و مستند خود درباره ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چنین نوشته است: «... کودتا از طریق پیوند دادن دستگاه سلطنت به قدرت‌های امپریالیستی سرانجام زمینه نابودی آن را فراهم ساخت. کودتا ضمناً با ربط دادن ارتش به شاه، «سیا» و MI6 موجبات بسی اعتباری آن را تدارک دید. کودتا هم جبهه

سپهبد زاهدی، نخست وزیر.

ملی و هم حزب توده را که معتقد به جدایی دین از حکومت یا سیاست در ایران بودند نابود کرد... تأثیر کودتا بر فرهنگ سیاسی ایران نیز عمیق بود. کودتا این احساس را پدید آورد که ایران را یک 'دست شیطانی خارجی'، اداره می‌کند و این باور را در میان ایرانیان تقویت کرد که تنها با به کار بردن ذور و قدرت می‌توان از تکرار آن‌چه در سال ۱۹۵۳ [۱۳۳۲] روی داد، جلوگیری کرد. کوتاه سخن آن‌که کودتا ضربه مهلکی نه تنها به اندیشه آزادی خواهی، بلکه به ملی‌گرایی و سوسیالیسم وارد آورد.»

با توجه به انحلال دوره هندهم قانونگذاری توسط دکتر مصدق، طبعاً می‌بایست انتخابات دوره جدید مجلس بهزودی انجام گیرد. در این اوان، روزی نخست وزیر جدید،





محمد رضا پهلوی.

سپهبد زاهدی، تلفنی از آقای عامری خواهش کرد که با ایشان ملاقات کند. در این ملاقات زاهدی با ناراحتی فراوان گفت: «اعلیحضرت دستور داده‌اند هیچ‌کدام از کسانی که از نمایندگی دوره هفدهم استغفا دادند باید به نمایندگی دوره هجدهم که در حال آماده کردن مقدمات برگزاری انتخابات آن هستیم، انتخاب شوند.» سپهبد زاهدی اضافه کرد که می‌داند تا چه حد اهالی سمنان و دامغان به ایشان علاقه دارند، و چقدر ایشان برای آبادانی این دو شهر در چهار دوره گذشته مجلس که نمایندگی آن‌ها را داشته رحمت کشیده است. زاهدی پس از اظهار تأسف فراوان از دستور شاه و یادآوری روابط نزدیکی که طی سالیان دراز با آقای عامری، و

به خصوص دوستی دیرینی که با برادر ایشان، مهدی عامری، داشته، گفت: «غرض از مزاحمت این بود که از شما خواهش کنم داوطلب نمایندگی مجلس نشوید، چون با دستوری که اعلیحضرت داده من در محظوظ بدی قرار خواهم گرفت، چون از طرفی باید دستور ایشان را اجرا کنم و از طرف دیگر به هیچ‌وجه نمی‌خواهم در مقابل شما و تمایل مردم سمنان و دامغان که سخت خواهان انتخاب مجدد جنابعالی هستند قرار بگیرم.» زاهدی ضمناً اضافه کرد که «به جای نمایندگی مجلس هر شغل دیگری که بخواهد، به انتخاب خود جنابعالی، در اختیارتان خواهد بود.»

آقای عامری ضمن تشرک از حسن نیت آقای زاهدی گفت که به هیچ‌وجه خواهان

هیچ شغلی نیست و نمایندگی مجلس در چهار دوره گذشته را هم به خاطر فشار اهالی سمنان و دامغان – و برای کمک به آبادانی زادگاه خود – پذیرفته بوده است.

بدین ترتیب، مرحوم عامری از مجلس – که با انتخابات فرمایشی، مشروعيت خود را از دست داده بود – و در نتیجه از صحنه سیاسی کشور، که از ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ در آن نقشی مستقل، سازنده و وطن‌پرستانه ایفا کرده بود، کناره گرفت.

تبرستان
www.tabarestan.info

سخن آخر

هدف اصلی از نگارش این کتاب، بیش از هر چیز، جستار در برخی از زوایای تاریخ معاصر ایران و پژوهش در باب برخی از وقایعی بوده که می‌تواند درسی برای فرزندان آینده این آب و خاک باشد. لذا سعی بر این بوده که برخی – و به ویژه یکی – از خدمتگزاران واقعی این مرزو بوم به نسل جوان ایران شناسانده شوند. به سخن دیگر، در این پژوهش به هیچ وجه قصد تمجید بی‌جا از کسی و یا نقد بی‌اساس از فردی دیگر نبوده است – به خصوص که طوفان حوادث و واژگونگی‌هایی که نسل ما به چشم دیده همه معیارها را چنان درهم ریخته و همه دفترها را چنان از هم پاشیده که گویی سخن ما در باب عهد و زمانی بسیار دورتر از تقویم حاضر است؛ و لذانه مدح و نه نقد افراد اثری در سرنوشت آنان یا در واقعیت‌ها نمی‌تواند داشته باشد.

ناگفته پیداست که هدف ثانوی از نگارش این کتاب تجلیل و یا یاد از مردی بوده وارسته، دانشمندی بی‌ادعا، حقوقدانی متبحر و وطن‌دوستی بدون تظاهر. آنان که مرحوم عامری، این رادمرد شریف، یا این انسان آزاده، را می‌شناختند، می‌دانند که وجود او به فضایل و مکارمی آراسته بود که همه آن خصائص به ندرت در شخص واحدی جمع می‌آید.

تبرستان
www.tabarestan.info



تبرستان
www.tabarestan.info

میرزا جوادخان حامری

تبرستان
www.tabarestan.info

منابع

الف. کتاب‌های فارسی:

- آتایای (خواجه‌نوری)، بدربی، نگاهی به گوشه‌هایی از تاریخ ایران، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷.
- آتابکی، تورج، تجدد آمرانه: جامعه و دولت در عصر رضاشاه (ترجمه مهدی حقیقت‌خواه)، انتشارات فقنوس، تهران، ۱۳۸۵.
- اسکراین، سر کلار مونت، جنگ جهانی در ایران (ترجمه غلامحسین صالحیار)، نشر سلسله، تهران ۱۳۶۳.
- اسکندری، ایرج، خاطرات سیاسی ایرج اسکندری (به کوشش علی دهباشی)، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۶۸.
- الموئی، دکتر مصطفی، «میرزا جوادخان عامری: مردی که همراه منصورالملک اشغال ایران را به رضاشاه اطلاع داد»، هفته‌نامه نیمروز، شماره ۸۸۰ (سال هیجدهم)، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۵.
- امین، پرسور سید حسن، «یکصدمین سالگشت تأسیس مدرسه علوم سیاسی در ایران»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۹-۱۵۰، تهران، ۱۳۷۸.
- انتظام، نصرالله، خاطرات نصرالله انتظام (به کوشش محمدرضا عباسی و بهروز طیرانی)، چاپ دوم، دفتر پژوهش و انتشارات، تهران، ۱۳۷۱.
- بامداد، محمدعلی، رجال نامدار ایران (۵ جلد)، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۵۷.
- بولارد، ریدر، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محروم‌نمای سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلستان در ایران (ترجمه غلامحسین میرزا صالح)، طرح نو، تهران، پاییز ۱۳۷۱.
- بولارد، سر ریدر و سر کلار مونت اسکراین، شترها باید بروند! (ترجمه حسین ابوترابیان)، چاپ چهارم، نشر البرز، تهران، ۱۳۶۹.

- بهار، دکتر مهدی، میراث خوار استعمار، چاپ کیهان، تهران، ۱۳۴۴.
- بهنود، مسعود، دولت‌های ایران از سید ضیاء تا بختیار، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، بهار ۱۳۶۶.
- بیل، جیمز و لویس، ویلیام راجر، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی (ترجمه کاوه بیات)، نشر نو، تهران، ۱۳۶۸.
- پارسا دادست، منوچهر، ریشه‌های تاریخی اختلافات ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۱۶)، چاپ چهارم، شرکت سهامی انتشار، تهران، بهار ۱۳۶۹.
- پازارگاد، دکتر بهاء الدین، کرونولوژی تاریخ ایران، کتابفروشی اشرافی، تهران، ۱۳۴۵.
- پورشالچی، محمود، قزاق: عصر رضاشاه پهلوی (براساس اسناد وزارت خارجه فرانسه)، انتشارات مراورید، تهران، ۱۳۸۴.
- پهلوان، چنگیز، ریشه‌های تجدد، نشر قطره، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۳.
- ترابیان، صفاء الدین، ایران در اشغال متفقین، خدمات فرهنگی رسانه، تهران، ۱۳۷۱.
- ترکمان، محمد، اسناد نقض بی طرفی ایران در شهریور ۱۳۲۰: سیاست خارجی در آستانه اشغال، انتشارات کویر، تهران، زمستان ۱۳۷۰.
- تقی‌زاده، سید حسن، زندگی طوفانی: خاطرات (به کوشش عزیزالله علیزاده)، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۹.
- تمورتاش، منوچهر، «خاطرات منوچهر تمورتاش در مورد ملی شدن صنعت نفت»، مجله رهآورده شماره‌های ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸ و ۱۹ (سه بخش)، لوس آنجلس، کالیفرنیا، ۱۳۶۷-۱۳۶۶.
- جهانبگلو، رامین، ایران و مدرنیته، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۹.
- خدام، فریدون، ناگهان در یک سپاهه‌دم، کتاب فروشی زوار، تهران، (بدون تاریخ) [ظاهراً در حدود سال ۱۳۵۶ چاپ شده است].
- خواجه‌نوری، ابراهیم، بازیگران عصر طلائی (جزوه‌های مختلف)، چاپ دوم، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۷.
- دیری، دکتر مصطفی، انگلستان و روسیه در ایران: ۱۹۱۹-۱۹۲۲، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۶.
- دیری، دکتر مصطفی، بحران آذربایجان، نشر نامک، تهران، ۱۳۸۶.
- دشتی، علی، عوامل سقوط: یادداشت‌هایی منتشر نشده از شادروان علی دشتی (گردآورنده: دکتر مهدی ماحوزی)، قلم آشنا، تهران، ۱۳۸۱.
- دولت‌آبادی، یحیی، حیات یحیی (دو جلد)، چاپ دوم، نشر عطار و فردوسی، تهران، ۱۳۶۱.
- ذوقی، ایرج، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، شرکت انتشاراتی پژنگ، تهران، ۱۳۶۷.
- ذوقی، ایرج، گزارشی از رفتار سیاسی آمریکا در قبال نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران ۱۳۳۲-۱۳۳۰ (۱۳۵۰-۱۳۵۳)، مرکز اسناد و تاریخ دیلماسی (مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه) تهران، ۱۳۸۰.
- روحانی، فواد، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ اول، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۲.

- زنده‌فرد، دکتر فریدون، خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه و سیمای دیپلماسی نوین در ایران، نشر آبی، تهران، بهار ۱۳۸۳.
- سالنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی: سال تحصیلی ۱۳۱۳-۱۳۱۴، مطبوعه مهر، تهران، خردادماه ۱۳۱۴.
- سالنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی: سال تحصیلی ۱۳۱۴-۱۳۱۵، تهران، ۱۳۱۵.
- سفری، محمدعلی، قلم و سیاست: از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، نشر نامک، تهران، ۱۳۷۱.
- سیاسی، دکتر علی‌اکبر، گزارش یک زندگی (جلد اول)، Paka Print Ltd، لندن، ۱۳۶۶.
- شفیقته، نصرالله، رجال بدون ماسک، چاپ تابان، تهران، ۱۳۳۱.
- شوکت، حمید، در تیررس حادثه: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه، نشر اختزان، تهران، ۱۳۸۵.
- صفائی، ابراهیم، اشتباه بزرگ: ملی شدن نفت، کتاب‌سرای تهران، ۱۳۷۱.
- صفائی، ابراهیم، خاطره‌های تاریخی، کتاب‌سرای تهران، ۱۳۶۸.
- صفائی، ابراهیم، رضاشاه کبیر در آئینه خاطرات، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر، تهران، بهمن ۱۳۵۴.
- صفائی، ابراهیم، رهبران مشروطه (دو جلد)، انتشارات جاویدان، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۳.
- صفائی، ابراهیم، نخست وزیران، ناشر: مؤلف، تهران (بدون تاریخ).
- طالع، هوشنگ، چکیده تاریخ تجزیه ایران، چاپ دوم، انتشارات سمرقند، تهران، ۱۳۸۶.
- طلوعی، محمود، بازیگران صور پهلوی: از فروغی تا فردوس، چاپ چهارم، نشر علمی، تهران، ۱۳۷۶.
- طلوعی، محمود، پدر و پسر، چاپ سوم، نشر علمی، تهران، ۱۳۷۲.
- طلوعی، محمود، خواندنی‌های تاریخی، انتشارات دستان، تهران، ۱۳۷۲.
- طلوعی، محمود، خواندنی‌های قرن، نشر گفتار، تهران، ۱۳۶۷.
- عاقلی، باقر، تیمورتاش در صحنه سیاست ایران، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱.
- عاقلی، باقر، داور و عدیه، انتشارات علمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۶۹.
- عاقلی، باقر، ذکاء‌الملک فروغی و شهریور ۱۳۲۰، چاپ دوم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰.
- عاقلی، باقر، خاطرات سیاسی محمد ساعد مراغه‌ای، نشر نامک، تهران، ۱۳۷۳.
- عاقلی، باقر، خاطرات یک نخست‌وزیر (دکتر احمد متین‌دقیری)، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰.
- عاقلی، باقر، خاندان‌های حکومتگر ایران، نشر علمی، تهران، ۱۳۸۱.
- عاقلی، باقر، روزشمار تاریخ ایران (از مشروطه تا انقلاب اسلامی) [دو جلد]، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۶.
- عاقلی، باقر، زندگی‌نامه و شرح حال وزرای امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۹.
- عاقلی، باقر، میرزا احمد خان قوام‌السلطنه، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۶.
- عاقلی، باقر، نخست وزیران ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی، چاپ دوم، سازمان انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۴.
- عاقلی، باقر، نصرت‌الدوله غیروز، نشر نامک، تهران ۱۳۷۴.

عامری، هوشنگ، اصول روابط بین‌الملل، چاپ ششم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۷.
عبدی، جلال، چهل سال در صحنه: خاطرات دکتر جلال عبدی، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا (دو جلد)،
تهران، ۱۳۶۸.

عمیدی نوری، ابوالحسن، فرقه دموکرات، ناشر: مؤلف، تبریز (بدون تاریخ).
عرابی: حاج مهدی، ناگفته‌ها: سخنان شهید حاج مهدی عربی (به کوشش محمود مقدسی، مسعود دهشور
و حمیدرضا شیرازی)، نشر رسا، تهران، ۱۳۷۰.

غفاری، ابوالحسن، تاریخ روابط ایران و فرانسه از ترور ناصرالدین شاه تا امروز، مرکز نشر دانشگاهی،
تهران، ۱۳۶۸.

غلامرضائی، ناصر، سرداری از قاجار، انتشارات کسری، تهران (بدون تاریخ).
غنی، سیروس، ایران، برآمدن رضاخان، برگاتدن قاجار و نقش انگلیس‌ها (ترجمه حسن کامشاد)،
انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷.

فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، چاپ اول، شرکت سهامی چهر، تهران، ۱۳۳۵.
قانعی، سعید، دو چهره مرمزوز، انتشارات زریاب، تهران، ۱۳۷۷.

کوهی کرمانی، حسین، از شهریور ۱۳۲۰ تا فاجعه آذربایجان (دو جلد)، چاپ مظاہری، تهران، ۱۳۲۹.
کینزر، استی芬، همه مردان شاه: کودتای ۲۸ مرداد و ریشه‌های ترسور در خاورمیانه (ترجمه شهریار
خواجیان)، چاپ سوم، نشر اختزان، تهران، ۱۳۸۴.
لوسوئور، امیل، نفوذ انگلیس‌ها در ایران (ترجمه محمدباقر احمدی ترشیزی)، انتشارات کتاب برای همه،
تهران، ۱۳۶۸.

مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، کتاب فروشی زوار، تهران، ۱۳۶۰.
مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، جلد هفتم: شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری پهلوی، انتشارات
علمی، انتشارات ایران، تهران، پاییز ۱۳۶۳.

مکی، حسین، خاطرات سیاسی حسین مکی، انتشارات علمی، تهران، بهار ۱۳۶۸.
مؤید امینی، داود، از سوم تا بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۰، چاپ آفتاب، تهران، ۱۳۲۱.
مؤحد، محمدعلی، خواب آشفته نفت: دکتر مصدق و نهضت ملی ایران (دو جلد)، نشر کارنامه، تهران،
۱۳۸۵.

نقیسی، سعید، تاریخ شهریاری رضاشاه پهلوی، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۴.
هدایت، مهدیقلی، خاطرات و خطرات، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۶۳.
بزدی، خان‌ملک، غوغای تحلیله ایران، طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۶.

ب. سالنامه‌ها و دیگر نشریات فارسی:

سالنامه دنیا (عبدالکریم طباطبایی)، از ۱۳۲۴ تا ۱۳۵۴ (مجموعاً ۳۰ مجلد).
نشریه‌های سالانه وزارت امور خارجه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۴۵-۱۳۴۶.

- نشریه‌های سه ماهه وزارت امور خارجه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۴۵-۱۳۳۵.
- ماهنشا^ء اطلاعات سیاسی-اقتصادی (مهدی بشارت).
- ماهنشا^ء نقد و بررسی کتاب فرزان (هرمز همایونپور).
- هفتنه‌نامه نیمروز (چاپ لندن)
- مجلة خواندنی‌ها (علی اصغر امیرانی)، از ۱۳۲۱ تا ۱۳۵۸.
- مجلة خاطرات وحید (مجموعاً ۱۵ شماره).
- مجلة رهآورد (چاپ لوس آنجلس)
- روزنامه‌ها: کیهان و اطلاعات.

ج. منابع به زبان‌های خارجی:

- Acheson, Dean, *Present at the Creation*, W.W. Norton, New York, 1967.
- Bullard, Reader, *Letters From Tehran: A British Ambassador in World War II Persia* (edited by E.C. Hodgkin), I.B. Tauris and Co. Ltd., London and New York, 1991.
- Byrnes, James F., *Speaking Frankly*, Harper and Brothers, New York, 1947.
- Churchill, Winston, *Memoirs* (Vol. II): *The Grand Alliance*, Houghton Mifflin Co., Boston, 1950.
- Eden, Anthony, *Memoirs: The Reckoning* (Vol. III), Cassell, London, 1965.
- Kinzer, Stephen, *All the Shah's Men: An American Coup and the Roots of Middle East Terror*, John Wiley and Sons, Hoboken, N.J., 2003.
- Kuniholm, B.R., *The Origins of the Cold War in the Near East*, Princeton, University Press, Princeton, N.J., 1980.
- Lenczowski, George, *Russia and the West in Iran: 1918-1948*, Cornell University Press, Ithaca, N.Y., 1949.
- Parsons, Anthony, *The Pride and the Fall: Iran 1974-1979*, Jonathan Cape, London, 1984.
- Roosevelt, Kermit, *Countercoup: The Struggle for the Control of Iran*, McGraw-Hill, New York, 1979.
- Siassi, Ali Akbar, *La Perse au contact de L'occident*, Ernest Leroux, Paris, 1931.
- Stewart, Richard A., *Sunrise at Abadan: The British and Soviet Invasion of Iran*, 1941, Praeger Publishers, New York, 1988.
- Sullivan, William H., *Mission to Iran*, W.W. Norton and Co., New York and London, 1981.
- Truman, Harry S., *Memoirs: Years of Decision* (Vol. II), Doubleday, New York, 1955.
- Waterfield, Gordon, *Professional Diplomat: Sir Percy Loraine*, John Murray, London, 1973.

از همین نویسنده منتشر شده است:

- *Afro-Asian Tactics and Voting in the General Assembly: 1955–1962*, Bonn, 1970 (Second Edition 1971).
- *Theory of International Relations* (ed.), Tehran, 1972.
- *Politics and Process in the Specialized Agencies of the United Nations*, Gower Publishing Co., U.K., 1982 (Reprinted 1985).
- *Politics of Staffing the United Nations Secretariat*, Peter Lang Publishing Co., New York, 1996.
- *Fraud, Waste and Abuse: Aspects of U.N. Management and Personnel Policies*, University Press of America, Lanham, M.D., 2003.
- *A Practical Handbook for Diplomats*, The Institute for Political and International Studies (IPIS), Ministry of Foreign Affairs, Tehran, 2005.

اصول روابط بین‌الملل، چاپ ششم، نشر آگه، تهران، ۱۳۸۷.
کارگزاری‌های تخصصی ملل متحد (ترجمه فریدون مجلسی)، مرکز چاپ و انتشارات وزارت
امور خارجه، تهران، ۱۳۸۰.

تبرستان
www.tabarestan.info

روزشمار تاریخ معاصر ایران*

۱۲۹۹

- ۳ اسفند:
—بخشی از قوای قراق به فرماندهی میرپنج رضاخان، فرمانده تیپ همدان، وارد تهران شد و مراکز دولتی را تصرف کرد.
—احمدشاه به میرپنج رضاخان لقب سردار سپه داد و سید ضیاءالدین طباطبائی، مدیر روزنامه رعد، را به سمت رئیس وزرا منصوب کرد.

۱۳۰۰

- ۷ فروردین:
—اعلامیه‌های سید ضیاءالدین طباطبائی رئیس وزرا درباره تخلیه ایران از قوای انگلیسی و لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس.
۸ اردیبهشت:
—شودور روشنایی، نخستین وزیر مختار رژیم شوروی در ایران، استوارنامه خود را به احمدشاه تقدیم کرد.
۱۰ اردیبهشت:
—آخرین سربازان انگلیسی ایران را ترک نمودند.
۱۴ خرداد:
—برکناری سید ضیاءالدین و انتصاب قوام‌السلطنه به ریاست وزراء.
۱۵ تیر:
—افتتاح دوره چهارم تقنینیه مجلس شورای ملی.
۱۶ آبان:
—تقدیم لایحه واگذاری امتیاز نفت شمال به «استاندارد اویل» به مجلس.

* در این روزشمار بر روی دوران جنگ جهانی دوم تا زمان حمله به ایران، یعنی سال‌های ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰، تکیه زیاد شده است. لذا برای تنظیم این بخش از روزشمار، از کتاب استاد نقض بیطریقی ایران در شهریور ۱۳۲۰، که به کوشش محمد ترکمن (و توسط انتشارات کویر) در سال ۱۳۷۰ در تهران منتشر شد، استفاده زیاد شده است.

- یادداشت اعتراضی سفارت شوروی. ۲ آذر:
- یادداشت اعتراضی سفارت بریتانیا. ۴ آذر:
- تصویب عهدنامه مودت ایران و شوروی در مجلس. ۲۳ آذر:
- تصویب عضویت ایران در جامعه ملل در مجلس شورا. ۹ دی:
- سفر احمدشاه به اروپا. ۶ بهمن:

۱۳۰۱

- تصویب لایحه استخدام و اختیارات دکتر میلسپو در مجلس. ۲۰ مرداد:
- ورود دکتر میلسپو و هیأت مستشاران امریکایی به ایران. ۲۲ مرداد:
- بازگشت احمدشاه از اروپا. ۸ آذر:

۱۳۰۲

- تصویب لایحه ۵ میلیون دلار وام از امریکا در مجلس شورا. ۳۱ خرداد:
- نخست وزیری سردار سپه. ۳ آبان:
- خروج احمدشاه از ایران. ۱۱ آبان:
- اعلام تأسیس جمهوری در ترکیه. ۱۱ آبان:
- تظاهرات به نفع جمهوری در تهران. ۱۸ اسفند:

۱۳۰۳

- اعلامیه سردار سپه دایر بر انصراف از جمهوری. ۱۲ فروردین:
- امضا قرارداد بازارگانی ایران و شوروی. ۱۲ تیر:
- قتل میجر ایمپری کنسولیار امریکا در واقعه سقاخانه. ۲۷ تیر:
- اعتراض دسته‌جمعی نمایندگان سیاسی خارجی در ایران به قتل ایمپری. ۲۹ تیر:
- اعلام انصراف دولت امریکا از دریافت خونهای ایمپری. ۲ مرداد:
- ورود سردار سپه به اهواز و تسلیم شیخ خزعل. ۱۳ آذر:
- تفویض فرماندهی کل قوا به سردار سپه. ۲۶ بهمن:

۱۳۰۴

- تصویب لایحه خلع قاجاریه در مجلس. ۹ آبان:
- «والاحضرت اقدس رضاخان پهلوی» رئیس حکومت موقت. ۹ آبان:
- اخراج محمدحسن میرزا ولی‌مهد از ایران. ۹ آبان:
- دولتهای بریتانیا، شوروی، آلمان، ایتالیا، بلژیک، لهستان و مصر حکومت موقت رضاخان را به رسمیت می‌شناسند. ۱۳ آبان:

اعلامیه احمدشاه در پاریس که خلع خود را غیرقانونی و عمل سردار سپه را متکی به زور اسلحه دانست.

مجلس مؤسسان با تغییر چهار اصل از متمم قانون اساسی، سلطنت را به رضاخان پهلوی و اعقاب وی تفویض کرد.

۱۵ آبان:

۱۳۰۵

امضای عهدنامه ودادیه و تأمینیه با ترکیه.

تاجگذاری رضاخان پهلوی (۱۹۲۶ آوریل ۲۴).

انحلال تشکیلات قضایی و اداری وزارت عدالت.

۱ اردیبهشت:

۴ اردیبهشت:

۲۰ بهمن:

۱۳۰۶

الگای «کاپیتولاسیون» (حق قضاؤت کنسولی) و بخششناه به سفارتخانه‌های آلمان، ایتالیا، بلژیک، هلند، سویس، و اسپانیا مبنی بر این که عهدنامه‌هایی که با دولت ایران دارند پس از انقضای یک سال از آن تاریخ به کلی بلااثر خواهد بود. کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا، امریکا و فرانسه نیز که به عنوان دول کامله‌الوداد از «کاپیتولاسیون» استفاده می‌کردند طبعاً شامل بخششناه می‌شدند. اتحاد جماهیر شوروی قبل از «کاپیتولاسیون» صرف نظر کرده بود.

استعفای دکتر میلسپو رئیس کل مالیه ایران.

امضای عهدنامه ودادیه و تأمینیه و موافقتنامه بازرگانی و قرارداد شیلات میان ایران و شوروی در مسکو.

ناآو جنگی شوروی که از هفت سال پیش در آب‌های ایران لنگر انداخته بود بندرانزلی را ترک کرد.

تصویب عهدنامه ودادیه و تأمینیه ایران و شوروی در مجلس.

۱ خرداد:

۸ مهر:

۹ مهر:

۲۷ مهر:

۱۹ اردیبهشت:

۱۳۰۷

تشکیل مجالس جشن و سرور به مناسبت الگای «کاپیتولاسیون» (۱۹۲۸).

وزرای مختار بریتانیا و فرانسه عهدنامه‌های جدیدی براساس الگای «کاپیتولاسیون» با ایران امضا کردند.

۲۰ اردیبهشت:

۲۰ اردیبهشت:

۱۳۰۸

برقراری روابط سیاسی با عراق.

ورود هیأتی از حجاز به ریاست امیر عبدالله‌الفضل.

شناسایی دولت نجد و حجاز.

۱۵ تیر:

۱۹ مرداد:

۲۰ مرداد:

- امضای قرارداد مودت با دولت نجد و حجاز.
 - شناسایی حکومت محمد نادر شاه در افغانستان.
 - درگذشت احمد شاه در پاریس.
- ۲ شهریور:
۳۰ آبان:
۹ اسفند:

۱۳۰۹

- امضای قرارداد با بانک شاهنشاهی در مورد واگذاری حق نشر اسکناس.
 - برقراری مناسبات سیاسی با ژاپن.
- ۲۳ اردیبهشت:
۱۷ تیر:

۱۳۱۰

- تصویب قانون منع فعالیت‌های اشتراکی در مجلس (غیر قانونی شناختن حزب کمونیست ایران پیرو بر ملا شدن عملیات جاسوسی شوروی در ایران).
 - امضای دو مین موافقنامه بازگانی با شوروی
 - امضای قرارداد سرحدی و عهدنامه مودت با ترکیه.
- ۲۲ خرداد:
۴ آبان:
۲ بهمن:

۱۳۱۱

- ورود پادشاه عراق و نوری سعید نخست وزیر آن کشور به تهران.
 - ورود فیصل و لیعهد نجد و حجاز به تهران.
 - رضاشاه پرونده نفت جنوب را در آتش بخاری می‌افکند (۲۷ نوامبر ۱۹۳۲).
 - تقی زاده وزیر دارایی لغو قرارداد دارسی را در مجلس اعلام می‌کند که به اتفاق آرا تصویب می‌شود.
 - شکایت دولت بریتانیا از ایران به جامعه ملل.
 - تصویب قطعنامه شرایح جامعه ملل که شرکت نفت را به مذاکره مستقیم با دولت ایران دعوت می‌کند.
- ۳ اردیبهشت:
۸ تیر:
۶ آذر:
۱۰ آذر:
۲۴ آذر:
۱۴ بهمن:

۱۳۱۲

- امضای قرارداد جدید با شرکت نفت ایران و انگلیس.
 - سفر کاراخان معاون کمیسریایی امور خارجه شوروی به تهران.
 - امضای قرارداد حکمیت سرحدی میان ایران و افغانستان.
- ۱۲ خرداد:
۷ مهر:
۱۶ اسفند:

۱۳۱۳

- سفر رضاشاه به ترکیه.
 - شکایت عراق از ایران به جامعه ملل درباره حاکمیت بر اروندرود (شط العرب).
- ۱۲ خرداد:
۱۳ دی:

— دولت ایران مقام «کنسول افتخاری» در کشورهای بیگانه را لغو کرد.

۱۳ دی:

۱۳۱۴

- نام کشور در مکاتبات رسمی از «پرس» و «پرشیا» به ایران تبدیل شد.
- ورود نوری سعید و هیأت عراقی به تهران برای مذاکره درباره اروندرود (شط العرب) به توصیه جامعه ممل.
- امضای موافقتنامه عدم تعرض و همکاری کشورهای خاورمیانه میان نمایندگان ایران و ترکیه و عراق در ژنو پارaf شد.
- طرح عهدنامه عدم تعرض و همکاری کشورهای خاورمیانه میان نمایندگان ایران و ترکیه و عراق در ژنو پارaf شد.
- افغانستان الحق خود را به عهدنامه مزبور اعلام داشت.
- جلال غفار وزیر مختار ایران در امریکا بدلیل تخلف از مقررات رانندگی بهوسیله پلیس توقيف شد (۲۷ نوامبر ۱۹۳۵). این امر متعاقباً باعث قطع روابط گردید.
- کشف حجاب.
- احضار جلال غفار وزیر مختار ایران در واشنگتن.

۱ فروردین:

۱۳ مرداد:

۵ شهریور:

۱۷ مهر:

۱۹ مهر:

۶ آذر:

۱۷ دی:

۲۹ بهمن:

۱۳۱۵

- قطع روابط سیاسی با ایالات متحده امریکا.
- سفر دکتر شاخت وزیر اقتصاد آلمان به ایران.
- تصویب لایحه واگذاری استخراج نفت در قسمتی از شرق و شمال شرقی ایران به امریکایها.

۱۲ فروردین:

۲۰ آبان:

۱۸ بهمن:

۱۳۱۶

- امضای قرارداد جدید اروندرود (شط العرب) میان ایران و عراق.
- امضای عهدنامه عدم تعرض و همکاری (پیمان سعدآباد) میان وزرای خارجه ایران، ترکیه، عراق و افغانستان.
- هیتلر اتریش را به آلمان ضمیمه کرد (مارس ۱۹۳۸).

۱۳ تیر:

۱۷ تیر:

اسفند:

۱۳۱۷

- ابطال قرارداد نفت شرق و شمال شرقی ایران با شرکت امریکایی «آمیرانین».
- کنفرانس مونیخ (۲۹-۳۰ سپتامبر ۱۹۳۸).
- درگذشت کمال آتاטורک.
- قطع مناسبات سیاسی ایران و فرانسه.

۲۴ خرداد:

۸ مهر:

۲۰ آبان:

۸ دی:

روابط سیاسی ایران و امریکا دوباره برقرار شد (۲۵ زانویه ۱۹۳۹).

۵ بهمن:

۱۳۱۸

- امضای قرارداد عدم تجاوز میان آلمان و شوروی (۲۴ اوت ۱۹۳۹).
- حمله آلمان به لهستان (اول سپتامبر ۱۹۳۹).
- اعلام بی طرفی ایران در جنگ توسط وزیر امور خارجه ایران (در مکاتبهای خطاب به سفارت ایران در لندن).
- اعلان جنگ بریتانیا و فرانسه به آلمان و آغاز جنگ جهانی دوم (سوم سپتامبر ۱۹۳۹).
- بیانیه رسمی نخست وزیر مبنی بر اعلام بی طرفی ایران در جنگ.
- وزارت کشور با انتشار اعلامیه‌ای به اطلاع بیگانگان مقیم کشور می‌رساند که از ایراز هرگونه احساسات منافقی با بی طرفی ایران جدا خودداری کنند.
- وزیر خارجه با ارسال بخشنامه‌ای به نمایندگی‌های خارجی در ایران، سیاست بی طرفی ایران در جنگ اروپا را متذکر و خواستار اطلاع تصمیم فوق به دولت‌های متبوعه آنان شد.
- بخشنامه وزیر امور خارجه ایران به نمایندگی‌های ایران در خارج از کشور مبنی بر اتخاذ سیاست بی طرفی در جنگ توسط دولت ایران و دستور اطلاع تصمیم فوق به وزارت امور خارجه محل مأموریت.
- اعلام وصول نامه وزیر امور خارجه ایران راجع به سیاست بی طرفی ایران در جنگ توسط سفارت شوروی در تهران.
- اعلام وصول نامه وزیر امور خارجه ایران راجع به سیاست بی طرفی ایران در جنگ توسط سفارت بریتانیا در تهران.
- اعلام وصول یادداشت کاردار ایران در لندن راجع به سیاست بی طرفی ایران در جنگ توسط وزارت امور خارجه بریتانیا.
- پایان دوره یازدهم تقینیه مجلس شورای ملی.
- گشایش دوازدهمین دوره قانونگذاری و نطق رضاشاه در مجلس مبنی بر اظهار تأسف از وقوع جنگ در اروپا و اعلام سیاست بی طرفی کامل ایران.
- احمد متین دفتری به جای محمود جم مأمور تشکیل دولت جدید شد.
- رأی اعتماد نمایندگان مجلس به کابینه متین دفتری.
- دستگیری محسن جهانسوزی و تعدادی دیگر از نظامیان طرفدار آلمان.
- سریلر بولارد وزیر مختار جدید بریتانیا در ایران.
- تسلیم یادداشت اعتراض دولت ایران به سفارت بریتانیا در تهران درباره آذربایجان
- شهریور: ۲
- شهریور: ۹
- شهریور: ۹
- شهریور: ۱۱
- شهریور: ۱۱
- شهریور: ۱۳
- شهریور: ۱۳
- شهریور: ۱۴
- شهریور: ۱۵
- شهریور: ۲۲
- شهریور: ۲۷
- آبان: ۳
- آبان: ۶
- آبان: ۶
- آذر: ۷
- آذر: ۷

- جلوگیری از حمل کالاهای خریداری شده ایران از آلمان توسط دولت بریتانیا.
- حمله شوروی به فنلاند و مقاومت دلیرانه مردم آن کشور.
- در پی انتشار اخبار مبنی بر تمرکز نیروهای مسلح ایران در مرزهای شوروی در روزنامه‌های خارجی، مقامات رسمی کشور آن اخبار را بی‌اساس و عاری از حقیقت دانستند.
- محمدعلی مقدم وزیر مختار ایران در لندن به وزارت خارجه بریتانیا پیشنهاد کرد که یک پیمان دفاعی محرمانه بین ایران و انگلیس منعقد شود.
- رؤسای ستاد نیروهای نظامی انگلیس عدم موافقت خود را با تحويل هواپیماهای جنگی به دولت ایران به اطلاع کایته جنگی آن کشور رساندند.
- تیرباران محسن جهانسوزی در پی یک محاکمه صحرایی در دادگاه نظامی.
- امضای قرارداد بازارگانی ایران و شوروی به وسیله نمایندگان دو دولت در مسکو.

۱۳۱۹

- امضای عهدنامه تجارت و بحریمایی ایران و شوروی در تهران.
- حمله قوای آلمان به دانمارک و نروژ و تصرف آن دو کشور در مدتی کوتاه.
- موهوم خواندن بی‌طرفی مطلق دول کوچک واقع در میدان جنگ در سرمقاله «ایزوستیا».
- تکذیب پرواز هواپیما از خاک ایران بر فراز شوروی توسط وزیر امور خارجه ایران.
- شکایت سفارت آلمان در تهران از تأخیر در دادن جواز مسافرت به تبریز به یکی از اتباع آن کشور در ایران.
- حمله قوای آلمان به هلند، بلژیک و فرانسه.
- واگذاری نخست وزیری بریتانیا توسط مجلس عوام آن کشور به چرچیل.
- دستور وزیر امور خارجه ایران به سفیر ایران در مسکو برای جلوگیری از القا شبهه در روابط دو کشور.
- اعلام جنگ ایتالیا به انگلستان.
- گردهم آیی افسران ستاد نیروهای نظامی انگلیس مسئول حمله به ایران در بمبئی برای تعیین جزیئات طرح تجاوز به ایران و تصرف پالایشگاه آبادان.
- برکناری احمد متین دفتری از نخست وزیری.
- علی منصور اعضای دولت خود را به رضاشاه معرفی کرد.
- ملاقات نمایندگان مجلس با شاه در کاخ سعدآباد و اظهارات مشارالیه در عدم رضایت از اوضاع کشور.

۹ آذر:

۱۰ دی:

اوایل بهمن:

۴ اسفند:

۲۲ اسفند:

۵ فروردین:

۱۹ فروردین:

۲۱ فروردین:

۲۶ فروردین:

۵ اردیبهشت:

۲۰ اردیبهشت:

۲۳ اردیبهشت:

۲۰ خرداد:

۳۱ خرداد-۳ تیر:

۴ تیر:

۵ تیر:

۸ تیر:

– اطلاع لنوبولد امیری، وزیر امور هندوستان، به کابینه جنگی بریتانیا مبنی بر آماده شدن یک لشکر همراه با واحدهای لازم برای اعزام به ایران و عراق به منظور استقرار در پایگاه‌های عملیاتی و حفاظت از خطوط مواصلاتی.

– رأی مجلس به دولت علی متصور.

– تلگراف وزیر امور خارجه ایران به سفیر ایران در مسکو درباره تبلیغات و انتشارات رادیو برلن در صور مختلف (از تحیب تا تهدید) و عدم توفیق آنها در انحراف ایران از سیاست بی‌طرفی.

– نامه سفیر ایران در مسکو به مولوتوف، کمیسر امور خارجه شوروی، مبنی بر اظهار تأسف و تعجب از مندرجات روزنامه‌های «ایزوستیا» و «پراودا» در ارتباط با ایران.

– تقديم گزارش وزارت دارایی به مجلیس درباره اختلاف دولت ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس.

– نگرانی وزیر خارجه ایران از اظهارات رادیو مسکو و مندرجات «ایزوستیا» و «پراودا» درباره همکاری ایران با متفقین در طرح حمله به چاههای نفت قفقاز و دستور مشارالیه برای تأکید بر سیاست بی‌طرفی ایران نزد مقام‌های مستول شوروی.

– پخش برنامه فارسی رادیو مسکو برای اولین بار با لحنی انتقادی علیه دولت ایران.

– مذاکرات ساعد با قائم مقام مولوتوف درباره سوءتفاهم‌های موجود.

– حمله رادیوی آلمان به رضاشاه و دولت او.

– پرواز هواپیمای روسی بر فراز خاک ایران.

– اعزام دو هیأت بازرگانی و اقتصادی از ایران به شوروی.

– اشارة مولوتوف به ایران در سخنرانی خود.

– یادداشت سفارت آلمان در تهران به وزارت امور خارجه و درخواست دستور به مأمورین مربوطه برای صدور جواز مراجعت گستfeld به جلفا پس از شش روز انتظار وی در تبریز.

– دستور دفتر مخصوص رضاشاه به ساعد درباره تحقیق در مورد میزان تاثیر تبلیغات انگلیس در زمینه تولید اختلاف بین ایران و شوروی در میان اولیا و محافل روسیه.

– نامه شکایت آمیز سفیر ایران در مسکو درباره برخوردهای عمال شوروی در دوران مأموریت او در آن کشور.

– در پی مذاکرات دولت ایران با شرکت نفت ایران و انگلیس، شرکت مذکور حاضر شد مبلغی بر میزان حق الامتیاز ایران بیفزاید و به علاوه مابه التفاوت

۹ تیر:

۱۰ تیر:

۱۵ تیر:

۱۶ تیر:

۱۸ تیر:

۲۸ تیر:

۱ مرداد:

۲ مرداد:

۱۰ مرداد:

۲۳ مرداد:

۲۷ مرداد:

۱ شهریور:

۳ شهریور:

- ارزش لیره را به دولت ایران پرداخت کند.
- یادداشت سفارت آلمان در تهران به وزارت خارجه ایران درباره مشکلات ایجاد شده توسط شهریانی برای مسافرت یکی از اتباع آن کشور به بابلسر.
- امضای پیمان اتحاد سه جانبه میان آلمان، ایتالیا و ژاپن.
- روزولت رئیس جمهور امریکا گفت: دولت امریکا با تهدید ناشی از عقد پیمان میان ژاپن و کشورهای محور بهشدت مقابله خواهد کرد.
- دعوت از دولت شوروی توسط مقامات آلمانی برای الحاق به دولت‌های محور [آلمان و ایتالیا و ژاپن] و اعزام نماینده‌ای به برلن برای گفتگو درباره «تعیین مجدد مرزها در مقیاس جهانی».
- مقام‌های دولت انگلیس برای تعقیب کردن نقشه آلمانی‌ها طرحی را برای انعقاد یک معاهده توسط سفیر خود در مسکو به وزارت امور خارجه شوروی تسلیم کردند.
- حمله قوای ایتالیا به یونان.
- سفیر ژاپن در مسکو در ملاقات با ساعد، دولت ایران را به استفاده از فرصت برای قطع ید انگلیس از منابع نفت جنوب ایران تشویق کرد.
- مسافرت مولوتف به برلن بر حسب دعوت دولت آلمان.
- اظهار نگرانی جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران، به انگلستان، وزیر مختار آمریکا در تهران، از ملاقات مولوتف با هیتلر.
- بازگشت مولوتف از سفر آلمان.
- سفیر ایران و حمید سیاح نگرانی خود را از این‌که احتمالاً منافع ایران طی سفر مولوتف به برلن قربانی شده است با معاون وزیر امور خارجه آلمان، واتیزکر، در میان گذاشتند. واتیزکر این نگرانی را بی‌اساس خواند.
- دستور جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران، به ساعد مبنی بر جلب اعتماد و اطمینان دولت شوروی به حسن نیت و صمیمیت دولت ایران و جلوگیری از ایجاد هرگونه سوءتفاهم.
- امضای قرارداد بازرگانی میان ایران و آلمان.
- تعقیب وزیر نظر داشتن وابسته نظامی آلمان در تهران توسط مأمورین شهریانی.
- تعقیب و مراقبت دبیر اول کنسولگری آلمان در تبریز توسط مأمورین شهریانی.
- وزیر مختار بریتانیا در تهران ضمن ملاقات با علی منصور و ارائه تلگرام وزارت امور خارجه انگلستان اطلاع داد که ایتالیا در نظر دارد با هواپیماهای جنگی خود به آبادان حمله کند؛ از این‌رو از دولت ایران تقاضا کرد که برای جلوگیری از وقوع این خطر احتیاط‌های لازم را به عمل آورند و نتایج وخیم

۲۸ شهریور:

۵ مهر:

۲۰ مهر:

۲۵ مهر:

۳۰ مهر:

۱۶ آبان:

۱۹ آبان:

۲۳ آبان:

۲۴ آبان:

۲۷ آبان:

۶ آذر:

۹ آذر:

۱۸ آذر:

۲۴ آذر:

۱۵ دی:

- چنین اقدامی را به دول محور گوشزد کنند.
- ملاقات و مذاکرة مولوتف با سفیر ژاپن در مسکو و گفتگو درباره تمدید قرارداد
موقعی بازرگانی میان دو کشور.
- انعقاد پیمان اقتصادی بین آلمان و شوروی در مسکو. طبق این قرارداد دولت
شوروی مواد خام صنعتی و خواربار، مخصوصاً غلات، به آلمان خواهد
فروخت؛ و آلمان اشیاء صنعتی به رویه خواهد فرستاد.
- روزنامه «ایزوستیا» در مقاله اساسی خود درباره توسعه مناسبات مودت آمیز
بین شوروی و آلمان از جمله چنین نوشت: «برخی از زمامداران انگلیس و
امریکا برآورد که دولت آمریکا می‌تواند به انگلیس همه‌چیز حتی ناو بفرودش،
بدون آن که مخالف مقررات بین‌المللی و رویه بی‌طرفی رفتار کرده باشد؛ و حال
آن که دولت اتحاد جماهیر شوروی اگر به آلمان غله بفرستد سیاست صلح را
نقض کرده است. این استدلال شکفت‌انگیز نشان می‌دهد که در اجرای مقررات
بین‌المللی چگونه می‌توان شعبده‌بازی کرد...
- مناسبات اقتصادی و قراردادهای شوروی و آلمان مؤثرترین وسیله تحکیم
اساسی صلح و دوستی بین شوروی و آلمان یعنی نیرومندترین کشورهای
اروپاست».
- ورود قوای آلمان به خاک بلغارستان.
- امضای قانون «وام و اجاره» توسط رئیس جمهور امریکا.
- دفاع نخست وزیر بلغارستان از پیوستن آن کشور به پیمان سه‌جانبه کشورهای
محور با حفظ احترام به عهده‌نامه‌های دوستی با دول هم‌جوار خود.
- رئیس جمهور امریکا طی نطقی در کاخ سفید از جمله چنین گفت: «ملت امریکا
اکنون کاملاً بیدار و هشیار گردیده و با خطری که متوجه اصول دموکراسی تمام
کشورهای روی زمین شده و امریکا نیز جزو آن‌ها به شمار می‌رود مواجه شده
است... حکومت دموکراتیک ما برای مواجهه با این خطر تصمیم به عمل گرفته
است...»
- ۱۳۲۰
- ورود وزیر امور خارجه ژاپن به مسکو و ملاقات سه ساعته او با استالین و
مولوتف.
- کودتا در عراق. تشکیل دولت رشید عالی گیلانی با تأکید بر این‌که «همه
التزام‌های جهانی عراق» از آن جمله التزام‌های سرچشمه گرفته از پیمان بریتانیا
و عراق منعقده در سال ۱۹۳۰ را محترم خواهد شمرد.
- فرار نایب‌السلطنه امیر عبدالله به سفارت امریکا و سپس پایگاه نظامی انگلیس
- ۱۱ اسفند:
- ۱۲ فروردین:
- ۱۳ فروردین:
- ۱۴ فروردین:
- ۱۵ فروردین:

- در جبانیه.
- ساعقاد بزرگ‌ترین قراردادی که دولت شوروی با کشورهای خارجی منعقد ساخته بود با آلمان.
- عقد پیمان بی طرفی میان شوروی و ژاپن و صدور اعلامیه مشترک.
- عزل نایب‌السلطنه امیر عبدالله توسط مجلس عراق و انتخاب شریف شریف از خانواده هاشمی به عنوان نایب‌السلطنه موقت.
- ورود ناوگان حامل تیپ بیست ارتش هند به بصره.
- سر کیتان کورنوالیس سفیر جدید انگلیس در عراق در مذاکره با مقامات عراقی ادعا کرد که حقوق دولت بریتانیا به موجب پیمان همکاری عراق و انگلیس منعقده در سال ۱۹۳۰ نامعده‌است.
- تلگراف ریبن تروپ به رشید عالی کیانی منی بر این که نیروهای محور «از دولت کونی عراق... در مبارزه اش با بریتانیا پیشیانی کرده و هرچه در امکان داشته باشند انجام خواهند داد».
- پیام چرچیل به قوای انگلیسی پایگاه جبانیه: «اگر ضربه می‌زنید، ضربه‌ای محکم بزنید!».
- سبماران و گلوله‌باران نیروهای عراقی متمرکز در نزدیکی پایگاه نظامی جبانیه توسط نیروهای انگلیسی.
- خبرگزاری شوروی اطلاع داد دولت آن کشور پیشنهاد دولت عراق را مبنی بر برقراری روابط سیاسی پذیرفته است.
- گفتگوی جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران، با سر ریبدر بولارد، وزیر مختار بریتانیا در تهران، درباره حوادث عراق و طرح این نکته توسط بولارد که فعالیت آلمانی‌ها برای تحریکات در کشورهای آسیایی مخصوصاً مناطق نفتی مستلزم مراقبت زیاد است و اطمینان دادن عامری به مشارالیه.
- عدم موافقت ایران با درخواست آلمان و عراق جهت ارسال بنزین برای دولت جدید عراق.
- اشاره جراید انگلیسی به افزایش سیاحان و اتباع آلمان در ایران.
- رضاشاه برای جلب نظر مساعد انگلیسی‌ها، شورای عالی جنگ را فراخواند و پیشنهاد اعزام دو لشکر از نیروهای ایرانی را برای سرکوب «شورش» عراق کرد.
- تکذیب شایعات منتشره در جراید انگلستان مبنی بر وجود عملیات بیگانه (آلمانی) در ایران و تأکید بر سیاست بی‌طرفی دولت ایران توسط وزیر مختار ایران در لندن.
- پیادداشت اعتراض وزارت خارجه ایران به سفارت بریتانیا در تهران درباره تجاوز یک هواپیمای انگلیسی به حریم فضایی ایران در جنوب کشور.

- ۲۵ اردیبهشت: عدم موافقت دولت ایران با درخواست دولت عراق مبنی بر جلوگیری از ورود ناوهای انگلیسی به اروندرود (شط العرب).
- ۶ خرداد: مذاکره شاه با جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه، در شامگاه ۶ خرداد، در ارتباط با وقایع عراق و فرار رشید عالی گیلانی (نخست وزیر)، امین‌زکی (رئيس ستاد ارتش) و حاج امین‌الحسینی (مفتش اعظم فلسطین) ... از عراق، و ورود آنها به خاک ایران از طریق مرز خسروی.
- ۹ خرداد: سانقال تحت الحفظ افراد مذکور در فوق به تهران، با مراقبت پلیس و ممانعت از تردد آنان.
- خرداد ۱۳۲۰: سانحهای دوره سیزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی.
- ۱۹ خرداد: اطلاع ایدن، وزیر خارجه انگلیس، از طریق منابع اطلاعاتی بریتانیا از تسریع جریان تدارک حمله آلمان به شوروی مطلع شد.
- ۲۱ خرداد: دولت بریتانیا به رئیس ستاد ارتش آن کشور دستور داد که درباره حمله مشترک نظامی انگلستان-شوروی به ایران و اشغال آین کشور مطالعه کند و نتیجه را به دولت اطلاع دهد.
- ۲۴ خرداد: خبرگزاری شوروی به نقل از مقامات مسئول شوروی اخبار منتشره در جراید انگلیسی و ... مبنی بر «نژدیک بودن جنگ بین شوروی و آلمان» را تکذیب کرد و آن‌ها را ملهم از «انتشارات ناشیانه منابع مخالف شوروی و آلمان» دانست.
- ۲۸ خرداد: در پی تسلیم یادداشت دولت امریکا به سفارت آلمان در آن کشور کلیه کسوگری‌های آلمان در آمریکا تعطیل و کارمندان آن‌ها موظف به خروج از آن کشور شدند.
- ۱ تیر: حمله نیروهای آلمان به شوروی. (۲۲ زوئن ۱۹۴۱).
- مولوتف در یک نطق رادیویی خطاب به مردم شوروی از جمله چنین گفت: «امروز ساعت ۴ بامداد بدون این که هیچ‌گونه ادعایی در نزد دولت شوروی به عمل آمده، و بی‌آن‌که اعلان جنگی داده شود دسته‌هایی از سربازان آلمانی به کشور ما تهاجم کرده مرزهای ما را در نقاط بسیاری مورد حمله قرار دادند... بنابراین مسئولیت کامل این راهزنی تازه علیه دولت شوروی متوجه دولت فاشیست آلمان است».
- هربرت هوور رئیس جمهور سابق امریکا اظهار داشت: «آغاز جنگ میان آلمان و شوروی برای انگلیس و امریکا غنیمت می‌باشد و در نتیجه آن موقعیت بریتانیا در اقیانوس آرام و در اروپا بهبودی خواهد یافت...».
- ۱ تیر: سرین ترور، وزیر امور خارجه آلمان، طی یادداشتی دلایل حمله آلمان به شوروی را برای سفیر شوروی در برلن تشریح کرد.
- ۵ تیر: ارسال یادداشت توسط سفیر ایران در مسکو به کمیسariای امور خارجه

شوروی مبني بر اعلام بى طرفی کامل ایران در جنگ میان آلمان و شوروی. اظهار خشنودی معاون وزارت امور خارجه بریتانیا از حمله آلمان به شوروی در ملاقات با وزیر مختار ایران و اظهار این نکته که: «عالم از شر هر دو خلاص می شود».

خبرگزاری فرانسه از لندن گزارش داد که به عقیده کارشناسان نظامی بریتانیا هدف بعدی هیتلر ایران است که از این طریق نیروهای آلمان را از راه ایران و افغانستان به سوی هند پیش براند و در ضمن معادن نفت قفقاز و ایران و عراق را تصاحب کند.

ورود هیأت نظامی انگلیس به مسکو به منظور تدارک وسایل تسريع کمک به شوروی در مبارزه با آلمان.

ملک فاروق به ذوالفارق پاشا [پدر همسرش] اطلاع داد که براساس اطلاعات موقنی که در دست دارد، ستاد فرماندهی ارتش بریتانیا در صدد است مناطق نفت خیز ایران را برای محافظت در برابر پیشروی نیروهای آلمانی از طریق قفقاز، تحت اشغال درآورد [ذوالفارق پاشا که سفیر مصر در ایران بود این خبر را به محمد رضا پهلوی و او به پدرش منتقل کرد].

ورود اسمیرنوف سفیر جدید شوروی به ایران.

ملقات و مذاکره اسمیرنوف با جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران و اظهار تشکر دولت شوروی از اعلام بى طرفی ایران در جنگ میان آلمان و شوروی.

روزنامه «ایونینگ استاندارد»: قریباً مذاکرات بین انگلیس و روسیه با ایران برای رساندن مهمات جنگی انگلیس به شوروی شروع می شود.

لوبولد امری، وزیر امور هندوستان در دولت انگلیس، به ژئال ویول: ^۱ «با توجه به نیاز آلمانی ها به نفت، اقدام بر ضد ایران ضرورت دارد».

ژئال ویول فرماندهی نیروهای هندی و انگلیسی هند را برعهده گرفت.

خبرگزاری ژاپن به استناد خبرهای رسیده از آنکارا، رم، نیویورک، استانبول و برلن گزارش داد که دولتین بریتانیا و شوروی قصد دارند ایران را به صورت منطقه نفوذ خود درآورند تا بتوانند مهمات جنگی مورد نیاز شوروی را از طریق بندر بوشهر و بندر عباس به شوروی حمل کنند. لذا متفقین می کوشند با وارد ساختن فشار بر ایران این دولت را ناگزیر کنند که از بی طرفی خود دست بردارد، و حال آنکه دولت ایران تاکنون در حفظ بی طرفی خود کوشنا بوده است.

۷ تیر:

۸ تیر:

۹ تیر:

۱۱ تیر:

۱۲ تیر:

۱۴ تیر:

- ۱۶ تیر: سفیر بریتانیا در مسکو به استالین توصیه کرد که در اعتراض نسبت به حضور آلمانی‌ها یادداشت‌هایی با مضمون مشابه به دولت ایران تسلیم شود. استالین موافقت کرد.
- ۱۷ تیر: سفیر بریتانیا در مسکو به ایدن توصیه کرد که «دولت شوروی را تشویق کند که با تمرکز نیرو در امتداد مرزهای شمالی ایران، در مقام تأکید بر یادداشت فوق الذکر برآید». وی از دولت متبع‌عش نیز خواست که ترتیب یک تهدید نظامی مشابه را در مرزهای جنوبی ایران، مورد توجه قرار دهد.
- ۱۸ تیر: دستور دفتر مخصوص رضاشاه به وزیر مختار ایران در لندن مبنی بر ملاقات با وزیر خارجه بریتانیا و ذکر این نکته که اظهار نگرانی آن‌ها از بودن آلمانی‌ها در ایران، با توجه به عدم اهمیت حضور آن‌ها و وقوف مأمورین انگلیس در ایران بر این مسئله، در ما ایجاد شک می‌نماید.
- ۱۹ تیر: ملاقات و مذاکره وزیر مختار بریتانیا در تهران با علی منصور، نخست‌وزیر. در این مذاکرات بولارد از جمله چنین گفت: «دولت من اطمینان می‌دهد که مصلحت بریتانیا در ایجاد اختلال در وضعیت و نقض بی‌طرفی ایران نیست و نباید به تبلیغاتی که راجع به قضیه تجاوز قوای بریتانیا به ایران می‌شود توجه کرد.»
- ۲۰ تیر: کابینه جنگی بریتانیا از رؤسای ستاد خواست که مسائل ناشی از عملیات نظامی مشترک شوروی و بریتانیا را مورد بررسی قرار دهند.
- ۲۱ تیر: امراضی پیمان میان دولتين بریتانیا و شوروی.
- ۲۲ تیر: تقاضای سفیر بریتانیا در مسکو برای برگزاری فوری یک نمایش نظامی بر ضد ایران.
- ۲۴ تیر: تکذیب اخبار مندرج در جراید بریتانیا در ارتباط با اقدامات آلمانی‌های مقیم ایران توسط وزیر مختار ایران در لندن.
- ۲۵ تیر: نشریه «اوشنگتن نیوز» گزارش داد که بنا به اظهار کارشناسان نظامی بریتانیا انتظار می‌رود نیروهای انگلیسی خود را از راه ایران به مرز شوروی برسانند. متفقین برای گذراندن نیروهای خود از خاک ایران و تحويل وسایل جنگی مورد نیاز شوروی به آن کشور، پیشنهادی به دولت ایران تسلیم خواهند کرد که اگر مورد موافقت دولت ایران قرار نگیرد این کشور با عکس العمل شدید متفقین رویه‌رو خواهد شد.
- ۲۶ تیر: اعتراض جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران، در ملاقات با وزیر مختار آلمان در ایران نسبت به انتشار شایعات خلاف حقیقت و مصلحت توسط خبرگزاری‌های آلمان.
- سفیر بریتانیا در مسکو: می‌توان حداقل فشار و در صورت لزوم فشار اقتصادی

- و نظامی را پیش از آن که فرصت از دست برود [به ایران] وارد آورد.
- پیشنهاد روسای ستاد ارتش بریتانیا مبنی بر اتخاذ موضعی قاطع در قبال ایران.
- دولتین انگلیس و شوروی طی یادداشت‌هایی که به‌وسیله سفرای خود در تهران تسلیم دولت ایران کردند ادعا نمودند که وجود عده‌کثیری آلمانی در ایران امنیت و منافع متفقین را در این کشور دچار خطر ساخته است. از این‌رو از دولت ایران خواستار شدند که تعداد اتباع آلمان را در ایران تقلیل دهد.
- وزیر خارجه بریتانیا به مایسکی، سفير شوروی در لندن، اظهار داشت که در صورت موافقت مسکو این دو کشور می‌توانند به صورت مشترک امکانات یک اقدام نظامی علیه ایران را مورد بررسی قرار دهند.
- کابینه جنگی بریتانیا تصمیم گرفت همزمان با بررسی راه‌های مختلف اعمال فشار اقتصادی به ایران، تدارک لازم برای یک اقدام مشترک [نظامی] توسط بریتانیا و شوروی نیز آغاز شود. این تصمیم به ژنرال ویول و به‌وسیله او به ژنرال ادوارد کوئینان¹ فرمانده نیروهای انگلیسی مستقر در عراق ابلاغ شد.
- سفیر ایران در مسکو پس از ملاقات با جانشین کمیسر امور خارجه شوروی، به دستور علی منصور و تأکید جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه، نظر خود را به‌شرح زیر به تهران مخبره کرد: «اصرار دولت شوروی در این مسأله [اخراج آلمانی‌ها] در نتیجه همکاری انگلیس است. دولتین قصد همکاری‌ای از نوع ۱۹۰۷ را دارند. فشار در این موضوع بیشتر از سوی انگلیس است ولی آن‌ها می‌خواهند این فشار به‌دست روس‌ها وارد شود».
- نمایندگان وزارت خارجه، وزارت امور هندستان و وزارت اقتصاد جنگی بریتانیا جلسه مشترکی تشکیل داده و پس از مذاکراتی موضوع اقدامات اقتصادی را متفق اعلام داشتند و به این نتیجه رسیدند که اینک همه‌چیز به امکان یک اقدام هماهنگ نظامی در ایران بستگی دارد.
- روسای ستاد ارتش بریتانیا به ژنرال ویول اطلاع دادند برای حمله به اهداف نظامی در ایران، نیروهای نظامی مورد نظر را به عراق منتقل سازد.
- دریادار گراهام به واحدهای دریایی تحت فرمانش در بصره دستور داد که خود را برای عملیات دریایی برای تصرف آبادان آماده سازند.
- سر هوراس سیمور [دستیار وزیر خارجه] به آنتونی ایدن: «تا زمانی که روس‌ها کنترل کامل قفقاز را در دست دارند و نیروهای قفقاز آن‌ها نیز بر جای است، خطری بیش از آن‌چه قبل از آغاز جنگ حوزه‌های نفتی آنان را تهدید می‌کرد، وجود ندارد. حتی اگر روس‌ها کنترل قفقاز را از دست بدهند، خطری که نفت

[ایران] را تهدید می‌کند جنبه فوری ندارد و تنها در این صورت است که این مسئله که آیا آلمانی‌ها از ایران اخراج شده‌اند یا نه مطرح می‌شود... از این رو دور از عقل است که با استناد به حضور آلمانی‌ها، در مقام تهدید ایرانیان برا آییم».

۶ مرداد:

—مذاکرات نخست وزیر ایران با وزیر مختار بریتانیا در تهران.

—تلگراف دفتر مخصوص رضاشاه به ساعد مبنی بر تأیید نظر او درباره محرك بودن انگلیس‌ها برای وارد ساختن فشار به ایران و تذکر به مقامات روسی برای این‌که خواسته‌های خود را به طریقی عرضه کنند که برای ماقبل قبول باشد.

۷ مرداد:

—پاسخ وزارت امور خارجه ایران به یادداشت بریتانیا و شوروی.

—پیشنهاد وزیر خارجه بریتانیا به سفیر شوروی در لندن مبنی بر تسليم یک اولتیماتوم مشترک به رضاشاه برای اخراج فوری آلمانی‌ها و در صورت عدم پذیرفته شدن، حمله نیروهای نظامی بریتانیا و شوروی برای تحمل خواسته‌هایشان به ایران.

—تذکر ایدن به مایسکی مبنی بر این‌که: تقاضای اجازه ارسال تجهیزات جنگی از طریق راه آهن سراسری ایران در فهرست خواسته‌های متفقین، با این استدلال که ایران با صدور اجازه حضور تعداد زیادی از اتباع آلمان بی‌طرفی خود را در معرض خطر قرار داده است، منافات دارد!!!

—مسئول امور ایران در وزارت خارجه بریتانیا: خط مشی دولت بریتانیا در قبال ایران، فاقد انگیزه‌های صادقانه است. تقاضای صریح برای کسب اجازه استقرار نیرو در ایران از نقطه نظر افکار عمومی جهانی معایبی در بر دارد، ولی حداقل صادقانه‌تر است.

—ژنرال ویول موافقت اصولی خود را با پیشنهاد رؤسای ستاد مبنی بر اتخاذ یک راه حل نظامی در ایران ابراز داشت.

—رادیو مسکو و خبرگزاری تاس اخبار منتشره مبنی بر تهدید ایران توسط شوروی را تکذیب کردند.

—ملاقات منصور با دریفوس، وزیر مختار امریکا در تهران، راجع به یادداشت‌های دولتین انگلیس و شوروی.

۸ مرداد:

—والاس مری،^۱ رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا، به وزیر مختار بریتانیا در واشنگتن: «چرا انگلیسی‌ها در حالی که خود هوابیمهای درجه اول جنگنده در اختیار ایران می‌گذاشتند، سعی داشتند مانع از ارسال هوابیمهای خارج از رده [امریکایی] به ایران گردند؟ [اشارة به درخواست ۱۷ تیر ۱۳۲۰]

سفیر انگلیس در امریکا]؛ دولت امریکا بنا به تقاضای انگلستان با صدور پروانه برای بسیاری از کالاهای مورد درخواست ایران مخالفت کرده است.» در جلسه هیأت وزراء رضا شاه دستور داد با نمایندگان سیاسی ایران در شوروی، بریتانیا، امریکا و ترکیه تماس گرفته شود و آنها با دولت‌های مزبور مذاکره کنند که مقصود سفارتخانه‌های روس و انگلیس از این یادداشت‌ها چیست تا مقصود واقعی دولت‌های مزبور روشن شود.

— به دستور چرچیل کمیته ویژه‌ای تحت نظر هیأت دولت برای بررسی قضیه ایران تشکیل شد. ۹ مرداد:

— ایدن در هیأت دولت موافقت خود را با گزارش‌های دستگاه‌های اطلاعاتی بریتانیا که برای خطر آلمانی‌های مقیم ایران اهمیت جندانی قائل نیستند، اظهار داشت. ۱۰ مرداد:

— اظهار نخست وزیر ایران به وزیر مختار امریکا در تهران درباره تهدید وزیر مختار آلمان به قطع روابط سیاسی با ایران در صورت پذیرفته شدن خواسته‌های بریتانیا.

— انتشار سرمقاله «اطلاعات» تحت عنوان «انتشارات تحریک‌آمیز» علیه خبرگزاری فرانسه آزاد.

— روزنامه «العالم العربي» در مقاله‌ای زیر عنوان «عراق و اوضاع کنونی ایران و افغانستان» نوشت که تهران و کابل به صورت دو مرکز خطرناک فعالیت ستون پنج آلمان برای نفوذ در جمهوری‌های قفقاز، ترکمنستان، ترکستان شوروی و مرزهای شمالی هندوستان درآمده است و با این وضع برای انگلستان دشوار است که چاهه‌ای نفت خود را در این منطقه در معرض خطر نبیند.

— تسليم یادداشت اعتراض آمیز دولت بریانیا به حکومت افغانستان توسط وزیر مختار آن کشور در کابل درباره تهدید کارشناسان آلمانی مقیم افغانستان برای هندوستان.

— انتشار مقاله «وضعیت ایران و افغانستان اهمیت پیدا می‌کند» در روزنامه «اقدام» چاپ استانبول. در قسمتی از این مقاله آمده بود: «چون... راه دریای ایض و دریای سیاه و ولادی و سرک برای ارتباط میان انگلیس و شوروی به علل مختلف بسته است... دولت‌های بریتانیا و شوروی برای این که ارتباط پیدا کنند شاید فکر کرده‌اند که از راه آهن و از بندرهای ایران استفاده کنند.»

— ورود هری هاپکینز فرستاده مخصوص روزولت رئیس جمهور امریکا به مسکو. ۱۲ مرداد:

— امضای پیمان میان دولت‌های شوروی و لهستان در لندن.

— خبرگزاری آلمان اطلاع داد که شصت تن آلمانی که در ایران به مشاغل فنی

۱۳ مرداد:

اشغال داشتند عازم ترکیه شده‌اند و قرار است بقیه اتباع آلمان نیز در پایان مدت روادیدشان ایران را ترک کنند.

کمیته ویژه نخست وزیری بریتانیا با طرح اتمام حجت که موجب هوشیاری ایرانی‌ها می‌شد مخالفت نمود و توصیه کرد که یک بیادداشت «قاطع ولی دولستانه» به ایران تسليم شود.

— ژنرال هاروی و ستاد عملیاتی او وارد بصره شدند.

— سورود بخشی از نیروهای لشکر نهم هندی تحت فرماندهی ژنرال هاروی به بصره برای تجاوز به ایران.

— چرچیل پایگاه دریایی اسکاپا فلو^۱ در شمال اسکاتلند را برای ملاقات با روزولت ترک کرد.

— سفیر بریتانیا در ترکیه از دولت خود خواست که ترک‌ها را رسماً از اقداماتی که قرار است انگلستان و شوروی بر ضد ایران در پیش گیرند، مطلع سازد.

— رضاشاه بر عکس سال‌های گذشته که به کلا ردشت می‌رفت در تهران ماند.

— روزنامه‌های بیرون به استناد مندرجات روزنامه «ایونینگ استاندارد» راجع به موقعیت ایران نوشتند: ایران حلقه مهمی بین بریتانیا و شوروی است؛ از این‌رو پیش از آن که اتفاقی در آن کشور رخ بدهد باید از عملیات عمال نازی در آن کشور جلوگیری کرد.

— یادداشت وزارت امور خارجه ایران به سفارت بریتانیا در تهران درباره رفتار خلاف نزاکت فرمانده و پزشک کشته نروزی تحت اختیار دولت انگلیس در بندر جاسک.

— دستگیری یک ستوان سوم وظیفه و یک سرباز مسلح انگلیسی در خاک ایران.

— ایدن به جان وینانت، سفیر امریکا در لندن، اطلاع داد که وزیر مختار بریتانیا در تهران در ۲۵ مرداد یادداشتی تسليم دولت ایران خواهد کرد.

— گزارش کنسول ایران در بصره درباره تحركات نظامی انگلیسی‌ها در بصره و تnomه و صحبت از اعزام قوای انگلیس از راه ایران برای کمک به شوروی.

— جواد عامری، کفیل وزارت خارجه ایران، به وزیر مختار بریتانیا در تهران اظهار داشت که برای انتقال آلمانی‌ها اقدامات ضروری به عمل آمده است، تا حدی که آلمانی‌ها دولت ایران را متهم کرده‌اند که تحت فشار انگلیسی‌ها دست به چنین اقدامی زده است.

— گزارش بولارد به وزارت خارجه بریتانیا: مقامات ایرانی به اندازه‌ای از فشار شوروی و انگلستان حساب برده‌اند که حتی اگر آلمانی‌ها بخواهند در ایران

۱۴ مرداد:

۱۵ مرداد:

۱۶ مرداد:

۱۷ مرداد:

۱۸ مرداد:

کودتا کنند با توجه به کنترل شدید دولت ایران بر آن‌ها بعید به نظر می‌رسد مایه در درس رشوند.

– ملاقات و گفتگوی چرچیل با روزولت بر عرش دو زمانه انگلیسی و امریکایی در سواحل نیوفاوندلند (کانادا) (۱۲-۹ اوت ۱۹۴۱).

– گفتگوی محمد شایسته، وزیر مختار ایران در واشنگتن، با رئیس اداره خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا درباره فشارهای روس و انگلیس به ایران.

– کنسولگری ایران در بیروت طی گزارشی که به تهران فرستاد متذکر شد که اطلاعات رسیده درباره تیرگی روابط تهران-لندن مورد تجزیه و تحلیل مطبوعات لبنان قرار گرفته و آن‌ها حمله بریتانیا و شوروی را به ایران محتمل دانسته‌اند.

– سراج اوغلو، وزیر خارجه ترکیه، صریح‌باً ماجسون، سفیر بریتانیا در ترکیه، اظهار داشت که باور ندارد ریشه‌کن نمودن «ستون پنجم آلمان» هدف اصلی شوروی و بریتانیا در ایران باشد.

– ژنرال فریزر، وابسته نظامی سفارت انگلیس در تهران، به وزارت جنگ بریتانیا: تصرف قریب الوقوع خوزستان به دست نیروهای بریتانیا در همه‌جا انتظار می‌رود.

– مایسکی، سفیر شوروی در لندن، به آن‌تونی ایدن اطلاع داد که دولت شوروی مطالعات خود را برای حمله نظامی به ایران انجام داده و آماده اعزام نیرو به ایران است.

– والاس مری به وزیر خارجه امریکا اظهار داشت که به عقیده او دولت بریتانیا قصد اشغال ایران را دارد و خواسته‌هایشان نیز بهانه‌ای بیش نیست.

– تسليم یادداشت دولت شوروی به نخست وزیر ایران درباره نگرانی از فعالیت اتباع آلمان در ایران و درخواست تقلیل تعداد اتباع آن کشور.

– مضمون یادداشت شوروی به اطلاع رضاشاه رسید.

– تسليم یادداشت دولت بریتانیا به نخست وزیر ایران.

– احضار امرای ارشت توسط رضاشاه و بیان این نکته که: می‌تواند به فهمد چگونه انگلستان اجازه خواهد داد کمونیسم بر ایران چیره شود و با این کار هندستان و سراسر خاورمیانه در خطر قرار گیرد.

– پیشنهاد مقابل دولت ایران توسط جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه، شفاهًا به اطلاع ریدر بولارد رسید.

– گزارش کنسول ایران در کویته درباره سیل تبلیغات دولت انگلیس در ارتباط با عده آلمانی‌های مقیم ایران در مطبوعات هند.

– روزنامه «منچستر گاردن»: کلیه اشخاص ناراضی از انگلستان در خاور نزدیک،

۲۰ مرداد:

۲۱ مرداد:

۲۲ مرداد:

صبح ۲۵ مرداد:

۲۷ مرداد:

۲۸ مرداد:

از جمله رشید عالی گیلانی، پس از فرار از مقابل ما، ایران را پناهگاه خود قرار داده‌اند و ما نمی‌توانیم از عملیات خصم‌نامه‌ای که در پشت سر ما صورت می‌گیرد چشم پوشی کنیم.

—خبرگزاری‌های خارجی اطلاع دادند که نیروهای مختلط انگلیسی و هندی در مرزهای غربی ایران در خاک عراق متصرف شده‌اند. همچنین نیروهای ارتش سرخ در پشت خطوط مرزی ایران در قفقاز به حال آماده‌باش در آمده‌اند.

—ملاقات و گفتگوی اروین اتل، وزیر مختار آلمان، با نخست‌وزیر. منصور در پاسخ اتل درباره ماهیت خواسته‌های متفقین گفت: «آن‌ها همیشه یک تقاضا بیش ندارند و آن نیز اخراج آلمانی‌ها است». به عقیده منصور این تقاضا صرفاً بهانه‌ای برای حمله به ایران است.

—شرکت رضاشاه در مراسم اعطای کواهین‌نامه‌های فارغ‌التحصیلان دانشکده افسری در اقدسیه و لغو مرخصی یک‌ماهه معمول دانشکده.

—رؤسای ستاد ارتش بریتانیا به ژنرال ویول اطلاع دادند: «دولت اعلیٰ حضرت پادشاه انگلستان تصمیم گرفته است اجازه آغاز عملیات «پافشاری» را صادر کند و تاریخی که برای آغاز عملیات با دولت شوروی مورد توافق قرار گرفته است احتمالاً ۲۲ اوت [۳۱ مرداد] خواهد بود».

—روزنامه «صوت الشعب» چاپ عراق به خروج و طرد اتباع آلمان از سوریه اشاره نموده و سپس وجود سه‌هزار آلمانی را در ایران به عنوان ستون پنجم آلمان خطری جدی برای بریتانیا و شوروی دانست و توصیه کرد که دولت ایران با اخراج آن‌ها، امید آلمان را برای همیشه در خاورمیانه به یأس مبدل سازد.

—گزارش سفیر ایران در مسکو درباره مذکوره با جانشین کمیسر امور خارجه شوروی.

—جواد عامری، کفیل وزارت امور خارجه ایران، سفیر ایران در مسکو را از مفاد مذکرات خود با وزیر مختار بریتانیا و سفیر شوروی در تهران مطلع کرد.

—ارسال جواب کتبی به تذکاریه دولتین شوروی و بریتانیا مورخ ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ توسط دولت ایران.

—پرواز اکتشافی هوایی‌ماهی انگلیسی بر فراز اهواز و بندر شاهپور.

—ژنرال ویول به ژنرال کوئینان در بغداد اطلاع داد که عملیات علیه ایران

قریب الوقوع است.

—سفیر شوروی در لندن به ایدن اطلاع داد که مسکو مایل است عملیات تا ۳ شهریور به تعویق افتد.

—دریفوس، وزیر مختار امریکا در تهران، به واشنگتن گزارش داد:

۲۹ مرداد:

۳۰ مرداد:

۳۱ مرداد:

«روزنامه‌نگاران با پخش اخبار [مربوط به خطر آلمانی‌های مقیم ایران] که ساخته و پرداخته انگلیسی‌ها است شریک این جنگ تبلیغاتی شده‌اند و روایت ایرانی امر، ناگفته مانده است.»

—عنوان اصلی صفحه اول روزنامه «نیویورک تایمز»: «انگلیسی‌ها و روس‌ها برای تجاوز به ایران موضع گرفته‌اند».

—روزولت در پاسخ به مخبرین جراید درباره موافقتش با سیاست انگلیسی‌ها در قبال ایران اظهار داشت: «...این موضوع حقیقت ندارد».

—وزیر خارجه امریکا وزیر مختار ایران را از تکذیب رسمی خبر فوق مطلع ساخت. وزیر مختار ایران به وزیر خارجه امریکا: «اطمینان دارم اگر دولت شما حتی یک کلمه به انگلیسی‌ها بگویند، آن‌ها به ایران حمله نخواهند کرد».

—رضشاه علی منصور را احضار کرد و دستور داد کلیه اتباع آلمان که به وجودشان احتیاج مبرم نیست سریعاً خراج گردد؛ ضمناً از منصور خواست که از وزیر مختار بریتانیا درباره قصد و نیت اصلی آن‌ها سوال کند.

—ملاقات و مذاکره جواد عامری با سریریدر بولارد وزیر مختار بریتانیا.

—گزارش وزیر مختار ایران در واشنگتن درباره مذاکراتش با وزیر امور خارجه امریکا.

—گزارش فرماندار زاهدان درباره پخش جزوای تبلیغاتی توسط کنسولگری انگلیس در آن شهر.

—مقامات لندن ضمن ارسال بیانیه‌ای ژنرال ویول را در هند و ژنرال کوئینان را در بغداد از اهداف واقعی سیاسی و نظامی بریتانیا در ایران آگاه ساختند.

—ایدن به ریدر بولارد دستور داد که یادداشت اعلام دخالت نظامی بریتانیا را با مداد روز ۳ شهریور به دولت ایران تسلیم دارد.

—آقای جهانگیر از قول مصطفی فاتح (معاون شرکت نفت ایران و انگلیس) به گلستانیان گفت: «این دوروزه یک پیش‌آمد غیرمتوجه‌ای را باید انتظار داشت».

—واحدهای تقویتی بیشتری وارد شهر مرزی خانقین شدند.

—نامه رئیس انگلیسی بندر بصره به کنسول ایران در آن شهر درباره خماموش کردن چراغ‌های اروندروود (شط العرب).

—واحدهای «نیروی راپر» بریتانیا از مرز ایران گذشتند.

—ناوهای انگلیسی در خلیج فارس (۲۵ اوت ۱۹۴۱) وارد آبهای ساحلی ایران شدند.

اول شهریور:

۲ شهریور:

۲ شهریور: (ساعت ۱۱ شب)

۳ شهریور:

۵ شهریور:

۷ شهریور:

—تهاجم گسترده نیروهای شوروی و بریتانیا به ایران.

—نخست وزیری فروغی و اعلام ترک مخاصمه.

—آغاز مذاکرات دولت جدید با متفقین.

- استعفای رضاشاه.
- شهریور: ۲۵
- مراسم تحلیف ولی‌عهد در مجلس شورای ملی.
- شهریور: ۲۶
- ورود نیروهای شوروی و بریتانیا به تهران.
- شهریور: ۲۶
- آغاز به کار سیزدهمین دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی (۱۳ نوامبر ۱۹۴۱).
- آبان: ۲۲
- حمله ژاپن به پرل هاربر و ورود امریکا به جنگ (۸ دسامبر ۱۹۴۱).
- آذر: ۱۶
- امضای پیمان سه‌جانبه اتحاد بین ایران و شوروی و بریتانیا (۲۹ ژانویه ۱۹۴۲).
- بهمن: ۹
- قطع مناسبات سیاسی بین ایران و دولت فرانسه ویشی.
- اسفند: ۶

تبرستان

www.tabarestan.info

۱۳۲۱

- قطع مناسبات سیاسی ایران با ژاپن.
- فروردین: ۲۰
- برقراری روابط سیاسی با کمیته فرانسه آزاد [در لندن].
- خرداد: ۲۰
- تصویب لایحه استخدام دکتر میلسپو به عنوان «رئیس کل دارایی ایران» در مجلس شورای ملی.
- آبان: ۲۱
- امضای اعلامیه ملل متحد از جانب ۲۶ کشوری که با آلمان در حال جنگ بودند (اول ژانویه ۱۹۴۳).
- دی: ۱۱
- ورود دکتر میلسپو به ایران.
- بهمن: ۱۰
- شکست ارتش ششم آلمان در استالینگراد.
- بهمن: ۱۳

۱۳۲۲

- سقوط موسولینی دیکتاتور ایتالیا.
- مرداد: ۲
- انجام انتخابات دوره چهاردهم قانونگذاری مجلس.
- مرداد: ۱۳۲۲
- اعلان جنگ ایران به آلمان.
- شهریور: ۱۷
- تسليم بدون قید و شرط ایتالیا.
- شهریور: ۱۸
- الحق ایران به اعلامیه ملل متحد.
- شهریور: ۲۲
- پایان دوره سیزدهم قانونگذاری مجلس شورای ملی.
- آبان: ۲۲
- تشکیل کنفرانس سران سه کشور بزرگ در تهران (۲۷ تا ۳۰ نوامبر ۱۹۴۳).
- آذر: ۶
- صدور اعلامیه سه دولت درباره حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و وعده جبران خساراتی که در زمان جنگ به ایران وارد شده بود (۳۰ نوامبر یا اول دسامبر ۱۹۴۳).
- آذر: ۹
- گشایش چهاردهمین دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی (۲۵ فوریه ۱۹۴۴).
- اسفند: ۶

۱۳۲۳

- درگذشت رضاشاه در ژوهانسبرگ.
- ورود کافتازاده، معاون کمپساریای امور خارجه شوروی، به تهران به منظور اخذ امتیاز نفت شمال.
- تصویب قانون منع اعطای نفت به بیگانگان در مجلس شورای ملی.
- عزیمت کافتازاده.
- استعفای دکتر میلسپو.
- پایان کنفرانس سران سه کشور بزرگ در یالا (۱۱ فوریه ۱۹۴۵).
- اعلان جنگ ایران به ژاپن.

تبرستان

۱۳۲۴

- درگذشت فرانکلین روزولت (۱۲ آوریل ۱۹۴۵).
- تسلیم بی قید و شرط رایش آلمان و پایان جنگ در اروپا (۶ مه ۱۹۴۵).
- یادداشت ایران به سه دولت بزرگ درباره تخلیه خاک ایران.
- تصمیم کنفرانس پتسدام درباره ایران (۴ اوت ۱۹۴۵).
- پیروزی حزب کارگر در انتخابات بریتانیا و استعفای چرچیل.
- تسلیم ژاپن و پایان جنگ جهانی دوم (۲ سپتامبر ۱۹۴۵).
- شورش فرقه دموکرات در آذربایجان.
- دومنی یادداشت ایران به سه دولت بزرگ درباره تخلیه خاک ایران.
- کنفرانس وزرای خارجه سه دولت در لندن (۱۵-۱۹ سپتامبر ۱۹۴۵).
- ممانعت شوروی‌ها از ورود نیروهای اعزامی ایران به آذربایجان.
- سقوط تبریز و تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان.
- تشکیل کنفرانس وزرای خارجه سه کشور در مسکو (اواسط دسامبر ۱۹۴۵).
- تخلیه ایران از نیروهای امریکایی و انگلیسی (۳۰ دسامبر ۱۹۴۵).
- شکایت ایران از شوروی به شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹ ژانویه ۱۹۴۶).
- اعلام تأسیس جمهوری کردستان در مهاباد.
- آغاز نخست وزیری احمد قوام.
- صدور نخستین قطعنامه شورای امنیت در مورد شکایت ایران (۳۰ ژانویه ۱۹۴۶).
- سفر قوام به مسکو.
- رسیدن موعد تخلیه ایران از نیروهای خارجی (اول مارس ۱۹۴۶).
- گزارش قوام‌السلطنه به مجلس شورای ملی درباره مسافرت هیأت ایرانی به

۴ مرداد:

۲۰ شهریور:

۱۱ آذر:

۱۸ آذر:

۲۷ دی:

۲۲ بهمن:

۱۰ اسفند:

۲۳ فروردین:

۱۸ اردیبهشت:

۲۹ اردیبهشت:

۱۳ مرداد:

۲۴ مرداد:

۱۱ شهریور:

۱۲ شهریور:

۲۱ شهریور:

اوخر شهریور:

۲۶ آبان:

۲۱ آذر:

اوخر آذر:

۹ دی:

۲۹ دی:

۲ بهمن:

۶ بهمن:

۱۰ بهمن:

۲۹ بهمن:

۱۱ اسفند:

۲۱ اسفند:

مسکو.

۲۱ اسفند:
پایان دوره چهاردهم قانونگذاری مجلس شورای ملی (و آغاز یک دوره فترت
پانزده ماهه).

۱۳۲۵

- ۱ فروردین:
اولتیماتوم پرزیدنت تروممن به استالین در مورد لزوم تخلیه ایران.
- ۵ فروردین:
آغاز تخلیه قوای شوروی (۲۵ مارس ۱۹۴۶).
- ۱۵ فروردین:
امضای مقاوله نامه «قوم-سادچیکف».
- ۱۹ اردیبهشت:
تخلیه کامل ایران از نیروهای شوروی (۹ مه ۱۹۴۶).
- ۲۲ خرداد:
امضای موافقنامه نه ماده‌ای بین دولت مرکزی و پیشموری.
- ۲۳ تیر:
اعتراض سراسری کارگران نفت جنوب.
- ۱۲ مرداد:
عضویت سه وزیر توده‌ای در کابینه قوام.
- ۲۰ شهریور:
آغاز شورش فارس.
- ۲۵ مهر:
ترمیم کابینه قوام و برکناری وزیران توده‌ای.
- ۷ آبان:
صدور فرمان انتخابات دوره پانزدهم قانونگذاری مجلس.
- ۱ آذر:
تخلیه زنجان و قرار گرفتن آن شهر تحت نفوذ دولت مرکزی.
- ۲۱ آذر:
آزادسازی تبریز و فرار سران فرقه دموکرات به شوروی.
- ۲۷ آذر:
آزادسازی مهاباد و بازداشت سران «جمهوری کردستان».
- ۲۱ اسفند:
اعلام دکترین تروممن درباره کمک به ترکیه و یونان.

۱۳۲۶

- ۱۰ فروردین:
اعدام قاضی محمد و سایر رهبران «جمهوری کردستان».
- ۴ خرداد:
مسافرت شاه به آذربایجان.
- ۳۰ خرداد:
امضای قرارداد خرید اسلحه از امریکا.
- ۲۵ تیر:
گشایش پانزدهمین دوره قانونگذاری مجلس شورای ملی.
- ۶ شهریور:
بادداشت شوروی درباره لزوم طرح مقاوله نامه «قوم-سادچیکف» در مجلس.
- ۱۴ مهر:
موافقنامه «جم-آلن» درباره وظایف و اختیارات مستشاران نظامی امریکائی در ایران.
- ۲۹ مهر:
رد مقاوله نامه « القوم-سادچیکف » در مجلس.
- ۲۹ آبان:
بادداشت اعتراض شوروی به رد مقاوله نامه.
- ۱۸ آذر:
سقوط حکومت قوام.
- ۶ دی:
نخست وزیری ابراهیم حکیمی.

۱۳۲۷

- سقوط دولت حکیمی.
- ۱ تیر: - نخست وزیری عبدالحسین هژیر.
- ۲۷ تیر: - سفر غیررسمی شاه به انگلستان.
- ۱۰ شهریور: - آغاز مذاکرات «گس-گلشایان» درباره نفت.
- ۱۴ آبان: - سقوط دولت هژیر.
- ۲۵ آبان: - نخست وزیری محمد ساعد مراغه‌ای.
- ۷ بهمن: - نقط مهم تقی زاده در مجلس درباره «مسئلوب الاختیار بودن» در امضای قرارداد نفت در سال ۱۳۱۲.

پیش‌بینی شدن

www.tabarestan.info

۱۳۲۸

- ۱ اردیبهشت: - تشکیل مجلس مؤسان دوم و افزایش اختیارات شاه.
- ۲۶ تیر: - امضای قرارداد الحاقی نفت (۱۷ ژوئیه ۱۹۴۹).
- ۶ مرداد: - پیان دوره پانزدهم قانونگذاری مجلس شورا ملی.
- ۲۲ مهر: - تحصّن دکتر مصدق و یارانش در دربار به عنوان اعتراض به انتخابات دوره شانزدهم قانونگذاری.
- ۱ آبان: - تشکیل جبهه ملی به رهبری دکتر مصدق.
- ۱۳ آبان: - قتل هژیر وزیر دربار و ابطال انتخابات.
- ۲۴ آبان: - سفر رسمی شاه به امریکا.
- ۹ اسفند: - معرفی دولت ساعد به مجلس شورای ملی.
- ۲۰ اسفند: - پیروزی نمایندگان جبهه ملی در انتخابات تهران.
- ۲۷ اسفند: - استعفای ساعد از نخست وزیری.

۱۳۲۹

- ۴ فروردین: - نخست وزیری منصور الملک.
- ۱۴ فروردین: - معرفی کابینه منصور به مجلس شورای ملی.
- ۴ تیر: - آغاز جنگ کره.
- ۵ تیر: - استعفای ناگهانی منصور و نخست وزیری سپهبد حاجیعلی رزم‌آرا.
- ۲۷ مهر: - امضای موافقنامه کمک‌های «اصل ۴» با امریکا.
- ۱۳ آبان: - امضای موافقنامه بازرگانی میان ایران و شوروی.

- | | |
|---|-----------|
| سیدادشت سفارت انگلیس دایر بر پیشنهاد تنصیف عواید نفت. | ۴ اسفند: |
| قتل سپهبد رزم آرا. | ۱۶ اسفند: |
| نخست وزیری حسین علام. | ۲۰ اسفند: |
| تصویب پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور در مجلسین (۱۹۵۰ مارس). | ۲۹ اسفند: |
| سرد قرارداد الحاقی از جانب کمیسیون نفت مجلس شورا. | ۵ دی: |
| استرداد قرارداد الحاقی از مجلس شورای ملی. | ۲۶ آذر: |

۱۳۳۰

تبرستان

- | | |
|--|--------------|
| اعتصاب کارگران نفت جنوب. | ۲۲ فروردین: |
| استغفای حسین علام. | ۶ اردیبهشت: |
| تصویب قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت در مجلس. | ۹ اردیبهشت: |
| نخست وزیری دکتر مصدق. | ۱۰ اردیبهشت: |
| شکایت بریتانیا از ایران به دیوان بین المللی دادگستری (۲۵ مهر ۱۹۵۱). | ۴ خرداد: |
| سورود هیأت اعزامی شرکت نفت ایران و انگلیس به تهران به ریاست جکسون. | ۲۰ خرداد: |
| حمله یاد از شرکت نفت ایران و انگلیس. | ۲۹ خرداد: |
| صدور قرار موقت از جانب دیوان بین المللی دادگستری. | ۱۳ تیر: |
| سورود اورل هریمن، میانجی و نماینده مخصوص رئیس جمهوری امریکا، به تهران؛ تظاهرات خونین حزب توده. | ۲۳ تیر: |
| هریمن ضمن یک سفر کوتاه به لندن اصل ملی شدن نفت را به تصویب دولت بریتانیا و شرکت نفت می رساند. | ۱۱ مرداد: |
| سورود هیأت اعزامی دولت انگلیس به ریاست استوکس مهردار سلطنتی بریتانیا به تهران. | ۱۲ مرداد: |
| شکست مذاکرات با هیأت استوکس. | ۳۱ مرداد: |
| ساخت کارشناسان انگلیسی نفت از آبادان. | ۱۰ مهر: |
| طرح شکایت انگلیس در شورای امنیت سازمان ملل متعدد و نطق دکتر مصدق (۱۳ اکتبر ۱۹۵۱). | ۲۱ مهر: |
| رأی شورای امنیت دایر بر مسکوت گذاشتن شکایت انگلیس تا صدور رأی دادگاه لاهه. | ۲۶ مهر: |
| پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات انگلیس و نخست وزیری وینستون چرچیل. | ۳ آبان: |
| سفر دکتر مصدق به مصر. | ۲۸ آبان: |
| بازگشت دکتر مصدق به ایران. | ۱ آذر: |

- ورود هیأت بانک جهانی به تهران.
 - بسته شدن کنسولگری‌های انگلیس در ایران.
 - ورود دومین هیأت بانک جهانی به ریاست گارنر به تهران.
 - شکست مذاکرات با بانک جهانی.
- | | |
|-----------|---|
| ۹ دی: | - |
| ۳۰ دی: | - |
| ۲۲ بهمن: | - |
| ۲۶ اسفند: | - |

۱۳۳۱

- تمدید موافقتنامه مربوط به مستشاران نظامی امریکایی.
 - عزیمت دکتر مصدق به لاهه برای دفاع از حقوق ایران (۲۸ مه ۱۹۵۲).
 - استعفای دکتر مصدق از نخست وزیری.
 - نخست وزیری احمد قوام.
 - قیام ملی برای نخست وزیری دکتر مصدق؛ استعفای قوام السلطنه.
 - نخست وزیری مجدد دکتر مصدق و پیغامی ایران در دادگاه لاهه (۲۲ زوئیه ۱۹۵۲).
- | | |
|-------------|---|
| ۵ اردیبهشت: | - |
| ۷ خرداد: | - |
| ۲۵ تیر: | - |
| ۲۶ تیر: | - |
| ۳۰ تیر: | - |
| ۳۱ تیر: | - |
| ۱ مرداد: | - |
| ۸ شهریور: | - |
| ۳۰ مهر: | - |
| ۱۴ آبان: | - |
| ۹ بهمن: | - |
| ۱ اسفند: | - |
| ۹ اسفند: | - |
| ۱۵ اسفند: | - |
- www.tabyanehstat.info

۱۳۳۲

- رسیده شدن سرتیپ افسار طوس.
 - امضا موافقتنامه جدید بازرگانی با شوروی.
 - پاسخ منفی آیینه‌اور به نامه دکتر مصدق.
 - سخنرانی مالنکوف درباره ایران در جلسه مشترک پارلمان شوروی.
 - رفراندم برای انحلال مجلس شورای ملی.
 - کودتای نافرجام و فرار محمدرضا شاه به خارج از کشور.
 - کودتای دوم و سقوط دولت دکتر مصدق.
 - نخست وزیری سرلشگر فضل الله زاهدی (۱۹ اوت ۱۹۵۳).
 - بازگشت شاه به ایران.
 - ساعتی ۴۵ میلیون دلار کمک اضطراری از طرف دولت امریکا.
- | | |
|----------------|---|
| ۱ اردیبهشت: | - |
| ۲۱ خرداد: | - |
| ۱۲ تیر: | - |
| ۱۷ مرداد: | - |
| ۱۲ و ۱۹ مرداد: | - |
| ۲۵ مرداد: | - |
| ۲۸ مرداد: | - |
| ۳۰ مرداد: | - |
| ۱۴ شهریور: | - |

- تجدید مناسبات سیاسی با بریتانیا.
- ورود ریچارد نیکسون معاون رئیس جمهور امریکا به ایران.
- تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران و کشته شدن سه دانشجو.
- محکومیت دکتر مصدق در دادگاه نظامی.

۱۳۳۳

- محکومیت دکتر مصدق به سه سال زندان در دادگاه تجدیدنظر نظامی.
- کشف شبکه افسران حزب توده.
- امضای قرارداد «امینی-پیج» بین ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت.
- مسافرت شاه به امریکا.
- امضای موافقنامه حل مسائل مرزی و مالی با شوروی.
- انعقاد پیمان بغداد.

www.tabarestan.info

۱۳۳۴

- برکناری سپهبد زاهدی و نخست وزیری حسین علامه.
- کنفرانس کشورهای آسیایی-افریقایی در باندونگ (۱۷ آوریل ۱۹۵۵).
- تحویل یازده تن طلای امانتی ایران از جانب شوروی در مرز جلفا.
- امضای قرارداد مودت و کنسولی بین ایران و امریکا.
- الحاق ایران به پیمان بغداد.
- تذکاری مولوتوف دایر بر اعتراض به عضویت ایران در پیمان بغداد.
- سوءقصد نافرجم به جان حسین علامه.
- دومین یادداشت اعتراض آمیز شوروی.
- سفر داگ هامرشولد، دبیر کل سازمان ملل متحد، به ایران.
- سومین یادداشت اعتراض شوروی.
- خروج معاون وابسته نظامی شوروی از ایران.

۱۳۳۵

- الحاق امریکا به کمیته اقتصادی پیمان بغداد.
- اعتراض دولت هند به اشاره به مسئله کشمیر در اعلامیه نهایی شورای وزیران پیمان بغداد.
- سفر شاه به اتحاد جماهیر شوروی.
- تخلیه نیروهای انگلیسی از منطقه کانال سوئز.
- عملی کردن کانال سوئز به وسیله جمال عبدالناصر.

- ۲۲ اردیبهشت:
- ۲۱ مرداد:
- ۲۸ شهریور:
- ۱۴ آذر:
- ۱۱ آذر:
- ۵ اسفند:

- ۱۷ فروردین:
- ۲۸ فروردین:
- ۱۱ خرداد:
- ۲۳ مرداد:
- ۳۰ مهر:
- ۱۹ مهر:
- ۲۵ آبان:
- ۱۴ آذر:
- ۵ بهمن:
- ۱۴ بهمن:
- ۱۳ اسفند:

- ۲۹ فروردین:
- ۱ خرداد:
- ۴ تیر:
- ۲۳ خرداد:
- ۴ مرداد:

- حمله نیروهای اسرائیلی به مصر.
- حمله نیروهای مشترک انگلیس و فرانسه به مصر.
- اولتیماتوم بولگانین و واکنش آیزنهاور نسبت به حمله به مصر.
- موافقت دولتهای انگلیس و فرانسه با آتشبس.
- تخليه مصر از نیروهای انگلیس و فرانسه.
- اعلام دکترین آیزنهاور.
- استعفای آتونی ایدن و نخست وزیری هارولد مک میلان.
- وحدت مصر و سوریه و تأسیس جمهوری متحده عربی.

پیشستان
www.tabarestan.info ۱۳۳۶

- نخست وزیری دکتر منوچهر اقبال.
- امضای موافقنامه تهاتری ایران و شوروی.
- امضای موافقنامه ترازیت با شوروی.
- امضای پروتکل شرح استاد مرزی ایران و شوروی.
- سفر ملک فیصل دوم و نایب السلطنه عراق به ایران.
- سفر جان فاستر دالس وزیر خارجه امریکا به ایران.

- ۱۵ فروردین:
- ۲۷ فروردین:
- ۷ اردیبهشت:
- ۲۲ اردیبهشت:
- ۲۶ مهر:
- ۴ بهمن:

۱۳۳۷

- کودتای عراق و اعلام رژیم جمهوری.
- دخالت نظامی امریکا در لبنان، و بریتانیا در اردن.
- تفاضای حمایت امریکا از جانب اعضای آسیایی پیمان بغداد.
- سایران رژیم جدید عراق را به رسمیت می‌شناسند.
- اعتراض شوروی به اعلامیه اعضای پیمان بغداد.
- ورود هیأت نمایندگی شوروی به ریاست ولادیمیر سعیرنوف به ایران.
- شکست مذاکرات ایران و شوروی.
- خروج عراق از پیمان بغداد.
- امضای موافقنامه دفاعی دوجانبه ایران و امریکا.

۱۳۳۸

- آغاز حملات رادیو مسکو به ایران.
- سفر رسمی شاه به بریتانیا.
- تغییر نام پیمان بغداد به سازمان پیمان مرکزی (ستو).
- قطع حملات تبلیغاتی شوروی به ایران در آستانه سفر خروشچف به امریکا.

- فروردین:
- ۸ اردیبهشت:
- ۳۰ مرداد:
- شهریور:

- ۱۱ آذر:
-تیرگی مناسبات ایران و عراق به علت اظهارات ژنرال قاسم درباره اروندروود
(شط العرب).
- ۲۱ آذر:
-اعزام اولین نماینده سیاسی غیررسمی ایران به اسرائیل.
- ۲۲ آذر:
-سفر یک روزه پرزیدنت آیزنهاور به تهران.

۱۳۳۹

- ۸ فروردین:
-کنفرانس وزیران خارجه پیمان ستو در تهران.
- ۶ خرداد:
-کودتای نظامی در ترکیه.
- ۶ شهریور:
-استغفای دکتر اقبال و نخست وزیر شریف امامی.
- ۱۰ شهریور:
-مبادله پیام بین خروشچف و شریف امامی نخست وزیر جدید.
- ۳۰ شهریور:
-نطق شدید اللحن عبدالناصر و اخراج شریف ایران از مصر.
- ۳۱ شهریور:
-قطع متناسبات سیاسی میان ایران و مصر.
- ۱۷ آبان:
-انتخاب جان کنדי به ریاست جمهوری امریکا.
- ۲۵ دی:
-تأسیس سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک).
- ۶ اسفند:
-مسافرت رسمی ملکه الیزابت دوم به ایران.
- ۱۵ اسفند:
-سفر اول هریمن نماینده ویژه کندي به ایران.

۱۳۴۰

- ۱۴ اردیبهشت:
-تظاهرات معلمان و استغفای شریف امامی.
- ۱۶ اردیبهشت:
-نخست وزیری دکتر علی امینی.
- ۲۸ اردیبهشت:
-میتینگ صدهزار نفری جبهه ملی در میدان جلالیه.
- ۱ تیر:
-اعلام استقلال کوت و شناسایی آن کشور از طرف ایران.
- ۲ مرداد:
-اعتراض وزیر امور خارجه ایران به حملات شدید رادیو مسکو.
- ۵ مرداد:
-اعزام هیأت اقتصادی به آلمان برای دریافت ۲۰۰ میلیون مارک وام.
- ۶ مرداد:
-اعزام هیأت اقتصادی به امریکا برای دریافت ۷۳۲ میلیون دلار وام که رد شد.
- ۲۸ مرداد:
-شاه در نطقی از میلیون انتقاد کرد و تلاش زیادی برای ارتباط دادن سیاست مصدق با سیاست کمونیست‌ها نمود.
- ۶ مهر:
-شناسایی دولت سوریه پس از خروج آن کشور از جمهوری متحده عربی.
- ۱۵ آبان:
-موافقت امریکا با پرداخت ۱۵ میلیون دلار کمک بلاعوض به ایران.
- ۱ بهمن:
-تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران و حمله کوماندوهای چتری باز به دانشگاه.
- ۱ بهمن:
-بازداشت سران جبهه ملی.
- ۴ بهمن:
-اعطای ۱۸ میلیون دلار کمک امریکا به عنوان کمک به اصلاحات ارضی.
- ۲۰ بهمن:
-ورود چستر بولز، مشاور مخصوص کندي، به تهران.

۱۳۴۱

- مسافرت شاه به انگلیس و امریکا.
 - امضای موافقنامه بازرگانی با شوروی.
 - شناسایی استقلال الجزایر.
 - استعفای دکتر امینی از نخست وزیری.
 - امریکا اعلام کرد که در دوره زمامداری امینی ۶۷ میلیون دلار به ایران کمک کرده که بیش از کمک به سایر کابینه های ایران بوده است.
 - تشکیل کابینه اسدالله علم.
 - میانجیگری شاه در اختلافات افغانستان و پاکستان.
 - امضای موافقنامه بازرگانی با شوروی.
 - سفر لیندن جانسون معاون رئیس جمهوری امریکا به ایران.
 - تعهد ایران به شوروی در مورد عدم واگذاری پایگاه پرتاب موشک به دولت های خارجی.
 - نیکیتا خروشچف در جلسه شورای عالی اتحاد شوروی اعلام کرد که روابط ایران و شوروی عمیقاً بهبود یافته است.
 - بازداشت مجدد سران جبهه ملی.
 - رفرازدم دریارة اصول ششگانه «انقلاب سفید».
 - کودتای عراق و قتل عبدالکریم قاسم.
 - شورش عشایر فارس.
- | | |
|-------------|--|
| ۲۵ فروردین: | |
| ۲۱ خرداد: | |
| ۱۲ تیر: | |
| ۱۶ تیر: | |
| ۲۸ تیر: | |
| ۳۰ تیر: | |
| ۱۰ مرداد: | |
| ۱۸ مرداد: | |
| ۳ شهریور: | |
| ۲۴ شهریور: | |
| ۲۲ آذر: | |
| ۴ بهمن: | |
| ۶ بهمن: | |
| ۱۹ بهمن: | |
| ۲۱ اسفند: | |

۱۳۴۲

- حمله پلیس به مدرسه فیضیه قم.
 - قیام مردم که به وسیله ارتش سرکوب شد.
 - امضای قرارداد همکاری فنی و اقتصادی ایران و شوروی.
 - الحاق ایران به پیمان منع گسترش سلاح های هسته ای (NPT) (۸ اوت ۱۹۶۳).
 - مسافرت ژنرال دوگل به ایران.
 - سفر لتوینی برقن به ایران.
 - قتل پرزیدنت کندی در شهر دلاس.
 - امضای موافقنامه ترانزیت ایران و شوروی.
 - استعفای اسدالله علم از نخست وزیری.
 - نخست وزیری حسنعلی منصور.
- | | |
|------------|--|
| ۲ فروردین: | |
| ۱۵ خرداد: | |
| ۵ مرداد: | |
| ۱۷ مرداد: | |
| ۲۴ مهر: | |
| ۲۵ آبان: | |
| ۱ آذر: | |
| ۶ آذر: | |
| ۲۹ بهمن: | |
| ۳۰ بهمن: | |

۱۳۴۳

- به ثمر رسیدن میانجیگری ایران در اختلافات افغانستان و پاکستان.
- سفر شاه به امریکا.
- تأسیس سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (آر.سی.دی.).
- تصویب لایحه مصونیت مستشاران امریکایی («کاپتوالاسیون جدید»).
- برکاری خروشچف و زمامداری برزنف-کاسیگین-پادگورنی.
- موفقیت لیندن جانسون در انتخابات ریاست جمهوری امریکا.
- ترور حسنعلی مصورو.
- نخست وزیری امیر عباس هویدا.

پاکستان

۱۳۴۴

- سوءقصد نافرجام به جان شاه در کاخ مرمر.
- دومین سفر شاه به شوروی.
- جنگ هند و پاکستان بر سر مسأله کشمیر.
- آماده باش ارتش ایران به علت حوادث مرزی با عراق.
- امضای موافقنامه با شوروی برای احداث کارخانه ذوب آهن.

۱۳۴۵

- کشته شدن عبدالسلام عارف در یک حادثه هواپی و ریاست جمهوری عبدالرحمن عارف.
- مسافرت شاه به چند کشور اروپای شرقی و مراکش و تیراندازی به شاه در مراکش.
- امضای قرارداد خرید اسلحه از شوروی.
- درگذشت دکتر مصدق.
- سفر عبدالرحمن عارف رئیس جمهوری عراق به ایران.

۱۳۴۶

- آغاز جنگ اعراب و اسرائیل (۵ژوئن ۱۹۶۷).
- مصاحبه مطبوعاتی شاه در استانبول: «اسرائیل باید سرزمین هایی را که اشغال کرده است به صاجبانش پس بدهد».
- اعلام تصمیم بریتانیا به خروج از منطقه شرق سوئز در سال ۱۹۷۱ (۱۰ ژانویه ۱۹۶۸).

- | | |
|----------|-----------|
| ۷ خرداد: | ۱۵ خرداد: |
| ۳۱ تیر: | ۲۱ مهر: |
| ۲۳ مهر: | ۱۲ آبان: |
| ۱ بهمن: | ۷ بهمن: |

- | | |
|-------------|------------|
| ۲۱ فروردین: | ۲۱ خرداد: |
| ۳ شهریور: | ۱۰ شهریور: |
| ۲۳ دی: | |

- | | |
|-------------|-----------|
| ۲۸ فروردین: | |
| تیرماه: | |
| ۳۰ بهمن: | ۱۴ اسفند: |
| ۲۲ اسفند: | |

- | |
|-----------|
| ۱۵ خرداد: |
| ۲۰ خرداد: |
| ۲۰ دی: |

۱۳۴۷

- سفر آلسکی کاسیگین نخست وزیر شوروی به ایران.
- صدور اعلامیه مشترک ایران و امریکا در پایان سفر شاه به واشنگتن.
- سفر طاهر یحیی نخست وزیر عراق به ایران.
- مخالفت ایران با تشکیل [قدارسیون] امارات متحده عربی با شرکت بحرین.
- کودتای حزببعث در عراق (به رهبری احمد حسن البکر و صدام).
- انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری امریکا.

۱۳۴۸

- سایر ان عهدنامه مرزی ۱۳۱۶ با عراق و اکان لم یکن اعلام می‌کند.
- استعفای ژنرال دوگل.
- شکایت ایران از عراق به سازمان ملل متحد.
- کودتای قذافی در لیبی.
- سفر شاه به امریکا.
- تعطیل کنسولگری‌های ایران و عراق و اخراج سفير عراق از ایران.
- آغاز مذاکرات ایران با کنسرویوم نفت.

۱۳۴۹

- سفر ویتوریو گیچاردی، نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد، به بحرین برای حقیقت یابی.
- تصویب قطعنامه استقلال بحرین در شورای امنیت.
- تعیین تهران به عنوان مقر دبیرخانه سازمان همکاری عمران منطقه‌ای (آر. سی. دی.).
- اعضای موافقنامه بازرگانی میان ایران و شوروی.
- تجدید مناسبات سیاسی ایران و مصر.
- درگذشت جمال عبدالناصر.
- افتتاح لوله گاز سراسری میان ایران و شوروی با حضور پادگورنی.
- موافقت اوپک با شرکت‌های نفتی درباره افزودن ۶۴ سنت به بهای هر بشکه نفت.
- اعلام حمایت ایران از طرح صلح مصر.

۱۳۵۰

- اعلام استقلال بحرین.

- ۱۰ شهریور: —اعلام استقلال قطر.
 ۲۱ شهریور: —شناصایی چین کمونیست از جانب ایران.
 ۱۹ مهر: —جشن‌های ۲۵۰۰ ساله بنیاد شاهنشاهی در تخت جمشید.
 ۳۰ آبان: —مذاکرات ایران و بریتانیا درباره جزایر سه‌گانه دهانه خلیج فارس.
 ۹ آذر: —اشغال جزایر سه‌گانه به وسیله ارتش ایران.
 ۱۰ آذر: —خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس. عراق مناسبات سیاسی خود را با ایران قطع کرد.
 ۱۱ آذر: —تشکیل امارات متحده عربی (بدون بحرین و قطر).
 ۱۱ آذر: —جنگ هند و پاکستان که منجر به تشکیل دولت بنگلادش گردید.

تبرستان

۱۳۵۱

- ۲۰ فروردین: —امضای عهدنامه دوستی شوروی و عراق.
 ۹ خرداد: —سفر نیکسون به ایران و موافقت او با خرید هرگونه مسلح غیر هسته‌ای از جانب ایران.
 ۱۶ آبان: —انتخاب مجدد نیکسون به ریاست جمهوری امریکا.
 ۲۳ بهمن: —امضای قرارداد ایران و افغانستان درباره تقسیم آب هیرمند.
 ۷ اسفند: —موافقنامه سن‌موریتس درباره تجدیدنظر در قرارداد کنسرسیوم (۲۶ فوریه ۱۹۷۳).

۱۳۵۲

- ۱۹ فروردین: —قرارداد بازرگانی ایران و چین.
 ۳ خرداد: —قرارداد مشارکت با کنسرسیوم.
 ۲۶ خرداد: —سفر وزیر خارجه چین به ایران.
 ۲۶ تیر: —کودتای افغانستان و اعلام رژیم جمهوری.
 ۱۴ مهر: —آغاز چهارمین جنگ اعراب و اسرائیل (یوم کپور-رمضان).
 ۲۱ مهر: —توافق مصر و اسرائیل درباره آتش‌بس.
 ۲۰ آذر: —چهار برابر شدن بهای هر بشکه نفت.
 ۲۹ آذر: —اعزام واحدهای ارتش ایران به جبهه ظفار.
 ۲۲ بهمن: —شکایت عراق از ایران به سازمان ملل متحد.
 ۹ اسفند: —اعزام نماینده دبیر کل سازمان ملل متحد به مرز ایران و عراق.
 ۱۶ اسفند: —اعلام آتش‌بس در مرزهای ایران و عراق.

۱۳۵۳

- امضای موافقنامه همکاری در امور هسته‌ای با فرانسه.
- ۶ تیر:
- یادداشت تفاهم بین ایران و امریکا درباره مبادله اطلاعات موشکی.
- ۳ مرداد:
- استعفای نیکسون و آغاز ریاست جمهوری فورد.
- ۱۷ مرداد:
- تشکیل کمیسیون مشترک ایران و امریکا.
- ۱۱ آبان:
- سفر شاه به شوروی.
- ۲۷ آبان:
- سفر ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه، به ایران و امضای چندین قرارداد اقتصادی.
- ۷ آذر:
- امضای موافقنامه همکاری فنی میان ایران و امریکا.
- ۱۴ اسفند:
- موافقنامه‌های الجزاير و آشتنی میان ایران و عراق (۱۹۷۵).
- ۱۵ اسفند:

۱۳۵۴

- امضای موافقنامه دفاع غیرنظمی فوری با امریکا.
- ۲ فروردین:
- امضای عهدنامه مرزی و حسن هم‌جواری با عراق.
- ۲۳ مرداد:

۱۳۵۵

- انتخاب جیمز کارترا بر ریاست جمهوری امریکا.
- ۱۲ آبان:
- مخالفت کارترا با افزایش بهای نفت.
- ۱۴ آبان:
- اعلام فضای باز سیاسی از جانب شاه.
- ۱۹ آبان:
- امضای موافقنامه ۲۰ ساله با شوروی برای ارسال گاز طبیعی به فرانسه و آلمان از راه شوروی.
- ۹ آذر:
- اعلام شد که کارترا شخصاً قراردادهای فروش اسلحه به ایران را بررسی می‌کند.
- ۴ بهمن:
- شاه در مصاحبه با روزنامه «کریستن ساینس مانیتور»: ایران ۱۶۰ فروردند هوایپمای اف-۱۶ از امریکا می‌خرد.
- ۱۴ اسفند:
- کنفرانس سازمان غفو بین‌المللی در لاهه رژیم شاه را به علت فشار و اختناق محکوم کرد (۵ مارس ۱۹۷۷).
- ۱۵ اسفند:

۱۳۵۶

- صدام حسین: «بین ایران و عراق هیچ مشکلی نیست». فهد ولی‌عهد عربستان سعودی: «روابط ایران و عربستان عالی است».
- ۲۷ فروردین:
- تأسیس جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر.
- ۳۱ فروردین:
- کارترا با فروش پنج فرونده هوایپمای ایواکس به ایران موافقت کرد.
- ۶ اردیبهشت:

- ۲۱ اردیبهشت: —فرانسه مبلغ ۱۰ میلیارد فرانک اعتبار به منظور ایجاد دو نیروگاه هسته‌ای در اختیار ایران گذاشت.
- ۲۲ اردیبهشت: —ورود سایرس ونس و دکتر دیوید اوون وزرای خارجه امریکا و انگلیس به تهران برای شرکت در کنفرانس ستو.
- ۲۳ اردیبهشت: —کنگره‌ای مهم وزیران خارجه امریکا و انگلیس با شاه در مورد لزوم ایجاد فضای باز سیاسی.
- ۱ خرداد: —ایران اعلام کرد که در کنفرانس کشورهای اسلامی در لیبی شرکت نخواهد کرد.
- ۶ خرداد: —سفیر ایران در امریکا اعلام کرد ایران بزیوگ ترین بازار برای کالاهای امریکایی در منطقه است.
- ۱ تیر: —کالاهان نخست وزیر بریتانیا: «حجم تجارت ایران و انگلیس از ۵ میلیارد دلار تجاوز کرده است».
- ۲۳ تیر: —کودتای نظامی در پاکستان و زمامداری ژنرال ضیاء الحق.
- ۹ مرداد: —کارتر در اثر فشار کنگره امریکا تصمیم خود را در مورد فروش هواپیماهای ایواکس به ایران تغییر داد.
- ۱۵ مرداد: —استعفای امیرعباس هویدا و نخست وزیری جمشید آموزگار.
- ۲۲ مرداد: —انتشار اعلامیه مشترک ایران و امریکا در زمینه انژری هسته‌ای.
- ۱۵ شهریور: —فرانسه در مقابل تحويل نفت، دو نیروگاه اتمی و ۱۲ هواپیمای «ایرباس» به ایران می‌فروشد.
- ۴ آبان: —مایکل بلومتنال، وزیر خزانه‌داری امریکا، ضمن سفر به تهران اظهار داشت: خریدهای ایران از امریکا از ۴۰ میلیارد دلار تجاوز می‌کند.
- ۹ آبان: —ورود ائمه اسلامات رئیس جمهور مصر به تهران قبل از سفرش به بیت المقدس.
- ۲۳ آبان: —سفر شاه به امریکا که منجر به تظاهرات دانشجویان و استعمال گسترده‌گاز اشک‌آور از طرف پلیس شد.
- ۲۶ آبان: —شاه موافقت خود را با ثبتیت بهای نفت اعلام کرد.
- ۱ آذر: —اجتماع اعضای جبهه ملی در کاروانسرا سنتگی و حمله مأموران سواوک به آن‌ها.
- ۱۵ آذر: —ایران مبلغ ۵۶۰ میلیون دلار از «بازار بین‌المللی سرمایه» وام گرفت.
- ۹ دی: —ورود جیمی کارتر به تهران (۳۰ دسامبر ۱۹۷۷).
- ۱۰ دی: —کارتر در ضیافت کاخ نیاوران گفت: «اتحاد ایران و امریکا ناگستینی است».
- ۱۷ دی: —انتشار مقاله اهانت‌آمیز به آیت‌الله خمینی در روزنامه «اطلاعات».
- ۱۹ دی: —تظاهرات خونین در قم.

- سفر کورت والدهایم دبیر کل سازمان ملل متحد به ایران.
- تظاهرات خونین در تبریز.
- ملاقات دکتر خلعتبری با صدام حسین و حسن البکر در بغداد.
- دوبیجه بانک برای خرید چهار نیروگاه اتمی مبلغ ۴/۸ میلیارد مارک به ایران وام می‌دهد.

۱۳۵۷

- تظاهرات خونین در بیزد و جهرم.
- تشکیل آخرین کنفرانس شورای وزیران سپتو در لندن.
- والتر شل، رئیس جمهوری فدرال آلمان، ضمن پیغام به تهران اظهار داشت: «حجم مبادلات بازارگانی ایران و آلمان بـ ۱۰/۶ میلیارد مارک رسیده است.»
- سفر رونالد ریگان، نامزد حزب جمهوری خواه امریکا، به تهران.
- سفر مارکارت تاچر رهبر حزب محافظه کار بریتانیا به تهران.
- کودتای کمونیستی در افغانستان.
- تظاهرات خونین در اصفهان و اعلام حکومت نظامی.
- اعلام آماده باش به نیروهای نظامی در سراسر کشور.
- حمله شدید شاه به دکتر مصدق و جبهه ملی.
- آتش سوزی سینما رکس در آبادان.
- استعفای آموزگار و نخست وزیری شریف امامی.
- سفر هواکوفنگ، نخست وزیر چین، به ایران.
- اعلام حکومت نظامی در تهران و ۱۲ شهرستان، و «جمعه سیاه».
- سخنگوی وزارت خارجه امریکا از شدت عمل به کار برده در تهران و سایر شهرهای ایران ابراز پشتیبانی کرد.
- کارت در تماس تلفنی با شاه ضمن حمایت از وی ابراز امیدواری کرد که اقدامات در جهت آزادی های سیاسی ادامه یابد.
- سر آنتونی پارسونز، سفیر بریتانیا، حمایت دولت متبع خود را از رژیم شاه اعلام کرد.
- عزیمت آیت الله خمینی از عراق به فرانسه.
- اعلام پشتیبانی مجدد کارت از شاه.
- اعلام شد که بخش عمده‌ای از خرید اسلحه ایران از امریکا موقتاً لغو می‌شود.
- دکتر اوتن وزیر خارجه انگلیس: «اکنون وقتی است که ما از رژیم ایران حمایت کنیم و دوستی خود را با آن ثابت نماییم.»
- شاه در نطق رادیو تلویزیونی خود گفت: «پیام انقلاب شما را شنیدم؛ قول

۱۹ دی:

۲۹ بهمن:

۱۰ اسفند:

۲۱ اسفند:

۱۰ فروردین:

۳۰ فروردین:

۲ اردیبهشت:

۶ اردیبهشت:

۸ اردیبهشت:

۸ اردیبهشت:

۲۰ مرداد:

۲۳ مرداد:

۲۸ مرداد:

۵ شهریور:

۷ شهریور:

۱۷ شهریور:

۱۸ شهریور:

۱۹ شهریور:

۴ مهر:

۱۳ مهر:

۱۹ مهر:

۲۶ مهر:

۳۰ مهر:

۱۴ آبان:

- می دهم دیگر ظلم و جور و فساد تکرار نخواهد شد.»
- آشوب و تظاهرات در تهران؛ استعفای شریف امامی.
- تشکیل کابینه نظامی به ریاست ارتشد آزهاری.
- سخنگوی وزارت خارجه امریکا: از مواضعی که شاه گرفته است حمایت می کنیم.
- راهپیمایی های چند میلیون نفری تاسوعا و عاشورا در تهران.
- استمداد امیر خسرو افشار، وزیر خارجه ایران، از دکتر اوئن، وزیر خارجه بریتانیا.
- اعلام نخست وزیری دکتر شاپور بختیار و اخراج وی از جبهه ملی.
- کنفرانس گوادالوپ و تصمیم چهار دولت غربی^{۱۵} به سلب حمایت از شاه (زانویه ۱۹۷۹).
- وروود زئراں را بر ت هویزرا به تهران.
- وروود لرد جورج براون وزیر خارجه سابق انگلیس به تهران.
- ساایرس ونس اعلام کرد که دولت امریکا تصمیم شاه به خروج از کشور را تأیید می کند؛ امریکا احساس می کند که شاه دیگر در آینده سیاسی ایران نقشی ندارد.
- خروج شاه از کشور.
- انتصاب مهندس مهدی بازرگان به نخست وزیری دولت موقت.
- لغو قرارداد خرید ۱۰ میلیارد دلار اسلحه از امریکا.
- سخنگویان کاخ سفید و وزارت خارجه امریکا اعلام کردند دولت امریکا پشتیبان دولتی خواهد بود که مورد حمایت ملت ایران باشد.
- شورای عالی ارشاد طی اعلامیه ای بی طرفی خود را در مناقشات سیاسی اعلام کرد و به یکان های نظامی دستور داد به پادگان های خود باز گردند (۱۱ فوریه ۱۹۷۹).
- پیروزی انقلاب و سقوط رژیم سلطنتی.
- شناسایی دولت موقت از طرف دول خارجی.

نمايه

- آنانورك، ۵۱، ۱۲۰، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۰۹، ۳۹۵، ۳۹۱، ۴۱۲، ۴۱۰
آرامکو، ۳۴۹، ۳۸۳، ۱۲۰، ۵۱
آقا محمد خان قاجار، ۱۴، ۳۷۳، ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۲۶۱، ۳۵۹، ۲۱، ۲۹، ۲۷۳
آقا محمد دایی، ۱۳، ۳۵۹، ۲۶۱، ۲۹، ۲۷، ۲۵، ۲۷۳
آهی، مجید، ۸۳، ۱۴۵، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۱۴۵، ۸۳
آیت الله کاشانی، ۲۵۳، ۳۶۱، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۲
آیینه‌وار، ۴۰۸، ۴۰۷، ۴۰۵، ۳۵۶، ۲۸۳، ۴۵، ۲۸، ۲۷
احمد اردشیر، ۲۹۹، ۲۴۸
احمد شاه، ۱۹، ۹۸، ۹۷، ۷۳، ۷۱، ۲۹، ۲۱، ۱۹
احمد شاه، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
احسان الله خان کسمایی، ۱۰۹
احمد اردشیر، ۲۱
احمد شاه، ۱۹، ۹۸، ۹۷، ۷۳، ۷۱، ۲۹، ۲۱
احمده‌لشگر طهماسبی، ۸۲
امیر مؤید سوادکوهی، ۱۰۹
امین السلطان، علی اصغر خان، ۳۴
امین، پروفیسور سید حسن، ۲۸، ۲۱
امینی، علی، ۶۷، ۶۸، ۳۲۳، ۳۳۴، ۴۰۸
انتظام سلطنه، ۲۱
انتظام الملک، ۲۵
انتظام، نصرالله، ۲۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۷، ۳۷۳
ایران، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۰، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۳۷۳
اسکراین، سرکلار مونت، ۲۴۱
اعظم زنگنه، عبدالحمید، ۲۱
اعلم، مظفر، ۲۰۸، ۱۳۹، ۲۲، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۵، ۹۴، ۹۳
افشار، رضا، ۸۲
افغانستان، ۵۱، ۹۱، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۸۵، ۱۹۸

- ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱،
 ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۲۰،
 ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۱، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۰،
 ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۲۵، ۳۲۰،
 ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۱،
 ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۲، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۶، ۳۵۵،
 ۳۸۸، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۸۰،
 ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳، ۳۹۲، ۳۹۱، ۳۸۹، ۳۸۸،
 ۴۰۴، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶،
 ۴۱۶، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۲، ۴۰۷، ۴۰۶،
 بربکاد همدان، ۱۰۲،
 بلوای معروف خان، ۱۷۷،
 بولارد، سر برید، ۲۷۶، ۱۹۱، ۱۹۱، ۱۹۳، ۵۴، ۲۰۱،
 ۳۹۹، ۳۸۹، ۳۸۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۵، ۲۱۲،
 بهرامی، فرج الله، ۸۲،
 بهنام، میرزا عیسی خان، ۱۷،
 بهنود، مسعود، ۲۴۳، ۲۵۴، ۲۵۴، ۲۷۴،
 بیات (سهام‌السلطان)، ۷۴، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۹،
 ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۶۱، ۱۳۶، ۱۳۶،
 پاریس، ۱۸، ۱۹، ۶۱، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۱، ۶۲، ۶۳،
 ۳۸۱، ۳۳۴، ۳۰۰، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۷۹، ۱۳۶، ۹۷،
 ۳۸۲،
 پرتو اعظم (حکیم اعظم)، ۳۵،
 پیشان، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۲۷،
 پل پیروزی، ۲۶۴،
 پنچاه خاطره از پنچاه سال، ۸۶، ۳۴۶، ۳۴۸،
 پوروالی، ۱۷،
 پوладین، سرهنگ، ۸۲،
 پهلوی، اشرف، ۲۵۳، ۳۳۶، ۳۴۵،
 پیراسته، مهدی، ۲۱،
 پیشه‌وری، جعفر، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۵،
 پیمان سعدآباد، ۱۹۶، ۹۰، ۲۸۳،
 پیمان سه‌جانبه، ۲۲۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۴۷، ۲۴۸،
 ۴۰۰، ۳۸۸، ۳۰۲، ۲۶۴،
 تاریخ احزاب سیاسی، ۷۶،
 تاریخ سمنان، ۱۶۲،
 ۱۶۱، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۴۹،
 ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲،
 ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹،
 ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶،
 ۱۹۰، ۱۸۹، ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳،
 ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱،
 ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۸،
 ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۵،
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴،
 ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲،
 ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۰، ۲۲۹،
 ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶،
 ۲۵۲، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲،
 ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳،
 ۲۶۸، ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱،
 ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱،
 ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹،
 ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶،
 ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳،
 ۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۵، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱، ۳۰۰،
 ۳۱۷، ۳۱۶، ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۰، ۳۱۱،
 ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۱۸،
 ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۲۵،
 ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۲، ۳۳۱،
 ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱،
 ۳۵۲، ۳۵۱، ۳۵۰،
 بازرگان، مهدی، ۴۱۶، ۳۵۳،
 برلن، ۱۴۲، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۲۲، ۱۱۲، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۱۰۱،
 ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹،
 برزن، جیمز، ۳۲۶، ۳۲۵،
 بریتانیا، ۲۲، ۲۴، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۱، ۸۱، ۸۰، ۸۸،
 ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۲، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۸۹،
 ۱۴۸، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵،
 ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۳، ۱۶۲، ۱۶۱،
 ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۷۴، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۷۰، ۱۶۹،
 ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۸۲،
 ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۹

- حاج مخبر السلطنه (هدایت)، ۸۰
 حزب توده، ۲۴۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۵۹
 ۳۷۳، ۱۳۳، ۱۲۲، ۱۲۰، ۸۲، ۷۴
 ۳۷۴
 حشمت الدوله (الاتبار)، ۴۶
 حق قضاؤت کنسولی، ۴۹، ۱۳۳، ۱۷۶، ۲۸۱
 حقوق بین الملل خصوصی، ۱۹، ۴۰، ۲۸، ۳۱۸
 حقوق تجارت، ۱۹، ۲۲، ۲۸، ۴۰
 حقوق جزا، ۱۹، ۴۰
 حقیقت، عبد الرفعی، ۱۶۲، ۲۲۴
 حکیم الملک (ابراهیم حکیمی)، ۴۲، ۱۰۸
 حلیبی، علی ضفیری، ۱۳
 خاطرات خدمت در وزارت امور خارجه، ۹۱، ۳۷۵
 خالوقیان، ۱۱۳، ۱۰۹
 خدایارخان، ۸۲، ۷۲، ۱۸۶
 خلخلایی، فاضل، ۳۵
 خلعت بری، ارسلان، ۷۹
 خوشبین، غلامحسین، ۲۱
 خوشناریا، ۱۱۰
 دادستانی کل کشور، ۲۸
 دارالفنون، ۴۰، ۳۲، ۵۹
 دارسی، ۸۱، ۳۵۴، ۲۸۲
 داور، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹
 ۳۷۴، ۱۰۸، ۲۴۴، ۱۲۳، ۱۰۸، ۲۲۰، ۳۲۵، ۱۰۵
 ۳۷۴، ۱۲۰، ۱۱۷، ۷۴، ۷۳، ۷۲
 ۱۲۰، ۱۳۰، ۷۶
 ۳۷۴، ۸۲
 دشتی، علی، ۱۰۸، ۲۲۰، ۳۵۱
 دفتری، علی اکبر، ۲۱
 دوره پنجم قانونگذاری، ۷۲
 دوره چهارم قانونگذاری، ۷۱
 دوره دوازدهم قانونگذاری، ۱۳۴
 دوره شانزدهم قانونگذاری، ۲۵، ۳۴۱
 دوره ششم قانونگذاری، ۷۶
 دولت آبادی، یحیی، ۳۲
 دولت های ایران از سید خسرو تا بختیار، ۲۴، ۲۴۳
 ۳۷۴، ۲۵۴
 تاریخ فلسفه ایران از آغاز تا امروز، ۱۳
 تجدید، ۶۱، ۸۲، ۷۴
 ۳۷۴
 تدین، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹
 ۱۰۵، ۱۰۵، ۸۲، ۷۸، ۷۹، ۷۵، ۷۴
 ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۵، ۱۲۴
 ترکیه، ۵۱، ۵۲، ۷۳، ۹۰، ۱۱۵، ۹۰، ۱۱۹، ۱۱۵
 ۱۰۷، ۱۶۶، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۳، ۲۲۸
 ۳۹۵، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۰۹، ۲۲۹
 ۴۰۸، ۴۰۲، ۳۹۷، ۳۹۶
 ترومی، هری، ۳۲۲
 تقی زاده، سید حسن، ۲۱۸، ۳۲۷، ۳۲۴، ۲۷۰
 تیمورتاش، عبدالحسین، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۶۴، ۶۵
 ۶۶، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۱، ۸۵
 ۳۴۲، ۳۳۹، ۲۶۱، ۲۵۵، ۱۲۰، ۱۳۴
 ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۳، ۳۶۲، ۳۶۰
 ۳۵۱، ۳۴۵، ۲۶۱، ۲۵۵، ۲۶، ۳۵۲
 ۳۷۴، ۳۶۲، ۳۵۲
 جامعه ملل، ۸۱، ۸۸، ۱۱۲، ۳۳۱، ۳۸۰، ۳۸۲
 ۳۸۳
 جب، سر گلدین، ۳۲۸
 جبهه ملی، ۲۶، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۳
 ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹
 ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۱
 ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶
 ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۴، ۴۰۹، ۴۰۸
 جزائری، شمس الدین، ۲۱
 جزیره موریس، ۲۴۲، ۲۴۱
 جمالزاده، محمدعلی، ۲۳
 جم، محمود، ۸۲، ۸۳، ۱۲۴، ۳۸۴
 جیره‌بندی نان و قند و شکر و چای، ۲۵۷
 چرچیل، ۱۴۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۳
 ۱۸۷، ۲۱۴، ۲۱۱، ۲۱۰، ۲۰۹، ۱۸۹، ۱۸۷
 ۲۹۷، ۲۷۸، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۶، ۲۱۵
 ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۵۷، ۳۸۵، ۳۸۹
 ۴۰۵، ۴۰۴، ۴۰۱، ۳۹۷، ۳۹۶
 چهره‌ها در تاریخچه نظام آموزش عالی حقوق و
 عدیله نورین، ۲۸

- زندگی‌نامه و شرح حال وزیر امور خارجه، ۱۷
 ۳۷۵، ۲۰۹، ۲۶، ۲۴، ۲۲
 ۳۷۵، ۸۱، ۷۰
 ۴۰۱، ۲۴۲، ۲۴۱
 ژوهانسبرگ، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۵، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۱
 ۴۰۲، ۳۳۵، ۳۲۰، ۳۱۹، ۳۱۷، ۳۱۰
 ساعد مراغه‌ای، ۳۳۸، ۳۲۶، ۳۲۴، ۲۵۸
 ۴۰۲، ۳۷۵
 سپهدار، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷
 سجادی، محمد، ۲۱، ۲۲۵، ۲۲۳، ۱۳۹
 سرابندی، موسی، ۲۱
 سریاس مختاری، ۱۵۷، ۱۵۳، ۱۵۱
 سرتیپ جان محمدخان، ۱۲۷
 سردار اسعد بختیاری، ۸۲
 سردار رفعت تقی، ۸۲
 سردار سپه، ۵۷، ۵۵، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۶۴
 ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۶۴، ۵۷، ۵۰، ۴۸، ۴۰
 ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵
 ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳
 ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰
 ۳۸۱، ۳۸۰، ۳۷۹، ۱۲۹، ۱۲۸
 سرداری از قابچان، ۱۴، ۳۷۶
 سروی، محمد، ۲۱، ۱۳۹، ۸۳
 سعید وزیری، دکتر ایرج، ۳۰
 سلیمان محسن، ۱۱۶، ۷۴، ۱۲۳، ۱۲۰، ۱۱۹
 سمیتقو، اسماعیل آقا، ۱۰۹
 سمیعی، عنایت‌الله (مدیرالدوله)، ۸۹، ۲۲
 سنجابی، کریم، ۲۱
 سنگلچی، شیخ محمد، ۲۰
 سویس، ۴۵، ۴۰، ۷۰، ۱۰۸، ۲۳۹
 سویس، ۳۸۱
 سویس، ۷۶
 سهیال‌سلطان (بیات)، ۷۴
 سهیلی، ۲۳، ۸۲، ۱۲۸، ۲۰۵، ۱۳۹
 ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۲۵، ۲۰۹
 ۲۴۵، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۲۳
 ۲۷۵، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۳، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۴۸
 ۲۷۵، ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۰۳، ۱۹۳، ۱۴۲
 ۳۸۷، ۲۹۷

دهخدا، علی‌اکبر، ۳۵، ۳۸، ۴۰
 دهخدا، میرزا ابراهیم‌خان، ۱۷
 ذوق‌القاری، محمد، ۳۶۱
 ردّ توانقانمه «قاموس سادچیکف»، ۳۳۵
 رزم آراء، ۱۸۶، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۴
 ۴۰۴، ۴۰۳، ۳۵۰، ۳۴۹
 رشید عالی گیلانی، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴
 ۲۲۰، ۲۱۳، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۵
 ۳۹۷، ۳۸۹، ۳۸۸
 رضاخان (میرپیج)، ۴۱، ۵۲، ۵۳، ۷۴، ۷۱
 ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
 ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۱۸، ۹۷، ۹۰
 ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴
 ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱
 ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲
 ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۰۳، ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴
 ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۹
 ۲۵۲، ۲۴۶، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۴۱
 ۳۷۵، ۳۷۴، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۱، ۲۶۳
 ۳۸۹، ۳۸۶، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱
 ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۹۸، ۳۹۷، ۳۹۶، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۲
 رفیع، حاج آقا رضا (قائم مقام‌الملک)، ۸۲
 رویسی، ۳۱، ۳۳، ۳۲، ۴۹، ۴۵، ۳۸، ۹۸، ۸۷، ۵۱، ۵۰، ۴۹
 ۱۶۲، ۱۳۴، ۱۲۹، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۹
 ۲۰۹، ۱۹۰، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۶۷
 ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۳
 ۲۹۳، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۲
 ۳۹۱، ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۷۴، ۳۰۵، ۳۰۲، ۲۹۰
 ۲۶۴، ۱۰۱، ۸۲، ۷۴، ۴۱
 رین تروب، ۱۴۸، ۳۸۹
 زاده‌ی، فضل‌الله‌خان، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷
 زندفرد، دکتر فردیون، ۳۷۵، ۹۱

- لطفى، ۸۱
 مارشال پتن، ۱۳۶
 مبارکيان، عباس، ۲۸
 مترجمالملک (قربى)، ۲۵
 مستين دفترى، احمد، ۲۱، ۴۰، ۸۳، ۸۱، ۱۳۴
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۱، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵
 ۲۷۵، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹
 مثلى سياسى، ۸۴، ۸۰
 مجلس پانزدهم، ۲۸۵، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲
 ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۲۰
 مجلس جهاردهم، ۱۰۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
 مجلس سیزدهم، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
 مجلس مؤسسان دوم، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵
 مجلس هفدهم، ۳۵۹، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷
 مجلسى، فریدون، ۳۰، ۳۷۸
 مجلسى، محمد، ۲۱
 محکمه تجارت، ۷۸، ۲۲
 محمدحسن میرزا ولیعهد، ۷۳، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۲۸۰، ۲۲۹
 مخبرالسلطنه، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۳
 مدرس، سید حسن، ۳۴، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۸
 ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴
 ۱۳۱، ۱۳۰
 مستشارالدوله صادق، ۷۵
 مستوفى، ۲۲، ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۳۸، ۳۹، ۷۲
 ۹۷، ۷۶، ۷۶، ۷۳، ۷۲، ۱۰۰
 ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۳، ۱۲۱
 سیبو پرنی، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۹، ۴۰، ۶۱، ۶۲، ۷۰
 ۱۲۵، ۷۱
 سیيو عباسقلی خان (قربى)، ۲۵
 مشاورالملک (انصارى)، علیقلی خان، ۱۹، ۲۱
 ۲۹۳، ۹۹
 مشرف الدوله، ۲۱، ۵۵
 مشیرالدوله، میرزا حسن خان، ۱۸، ۳۵، ۱۱۲، ۱۱۸
 ۲۵، ۳۴
 مشیرالدوله، نصرالله خان، ۲۵، ۳۴
 مصباحزاده، مصطفى، ۲۱
 مصدق، دکتر محمد، ۲۵، ۲۶، ۷۷، ۱۰۷، ۱۰۴
 فاتح، مصطفى، ۳۹۹، ۶۵
 فروغى، محمدعلی (ذکاءالملک)، ۱۹، ۲۰، ۳۵
 ۱۲۴، ۱۲۳، ۱۱۹، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۶
 ۳۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵، ۲۷۵
 فروغى، محمود، ۲۰۷، ۲۴، ۲۱
 فروهر، غلامحسين، ۳۴۶
 قدرت بزرگ سوم، ۱۱۰، ۱۱۱
 قدس شخصى، حسين، ۲۱
 قرارداد ترکمانچاي، ۹۹، ۴۹
 قرارداد دارسى، ۳۸۲، ۳۵۴، ۱۴۱، ۸۱
 قوامالسلطنه، ۲۴، ۲۱، ۲۵، ۶۴، ۲۹، ۱۰۴، ۳۳
 ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۱۷، ۲۱۷
 ۲۷۲، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۵۷، ۲۵۲، ۲۵۱
 ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴
 ۳۰۶، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵
 ۳۱۵، ۳۱۴، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۱۰، ۳۰۹
 ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
 ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۲
 ۳۳۱، ۳۳۰، ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷، ۳۲۶
 ۳۷۵، ۳۶۰، ۳۳۷، ۳۳۶، ۳۳۵
 ۴۰۵، ۴۰۱، ۳۷۹
 قوامالملک شيرازى، ۸۲، ۸۱
 کابینه سياه، ۱۰۴
 کاپيتولاسيون، ۴۹، ۵۸، ۱۰۵، ۱۳۳، ۳۸۱
 کافاراتاده، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱
 کلتل پسيان، ۱۲۷، ۱۰۹
 کميسيون مخصوص نفت، ۲۷، ۳۴۲، ۳۴۳
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۴۵
 ۴۰۴، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۴۹
 کنفرانس پتسدام، ۴۰۱، ۲۶۵
 کنفرانس تهران، ۳۲۲، ۲۶۴
 گزارش يك زندگى، ۱۸، ۳۵، ۴۶، ۵۵
 ۳۷۵، ۴۰۳، ۳۴۶، ۳۴۵، ۳۴۲
 «گن-گلشنایان»، ۲۲۵، ۱۳۹، ۳۸، ۲۸، ۲۱
 گلشنایان، عباسقلی، ۲۲۳، ۳۳۸، ۲۴۵، ۲۴۸
 گل گلاب، حسين، ۲۱
 گوهر خانم، ۱۷، ۱۶، ۱۴
 لاوال، ۱۳۶

- ۳۷۵، ۱۱۲، ۸۶، ۸۴، ۸۰، ۷۶، ۷۴
 نصر، ولی الله خان، ۳۵
 نصیر الملک، ۲۱
 نصیری، محمد، ۲۱
 نقیبی، سعید، ۲۱
 نقوی، حسین، ۲۱
 نوری سعید، ۱۴۸، ۳۸۲، ۳۸۳
 وارسته، میرزا محمد علی خان، ۱۷
 واکیوم، ۲۵۸، ۲۵۷
 وشیق الدوّله پرستان، ۱۸، ۲۲، ۵۰، ۵۱، ۶۴، ۷۱، ۸۶
 وستادهل، ۲۰۷، ۱، ۲۹۹
 وکیل، مهدی، ۲۱
 هدایت، عبدالله، ۱۸۶
 هدایت، محمود، ۲۱
 هدایتی، محمد علی، ۲۱، ۲۴۳
 هریمن، ۳۵۴، ۳۵۵
 هژیر، عبدالحسین، ۲۱، ۴۰، ۲۶۴، ۲۴۸، ۲۶۶، ۳۳۶
 هفته‌نامه نیمروز، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۲۷، ۳۷۳
 هندوستان، ۳۳، ۵۰، ۱۸۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۵
 ۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۳، ۳۹۱، ۳۸۵، ۳۸۰
 هیتلر، ۱۳۶، ۱۴۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۱
 ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۱۹
 ۳۹۱، ۳۸۷، ۳۸۳، ۲۲۸، ۲۲۰
 یاسانی، عبدالله، ۷۴
 بحیی دولت آبادی، ۱۲۲، ۳۱
 ۵۳، Chamberlain Austin
 ۶۳، ۱۹، M. Bonin
 ۳۷۷، Sir Percy Loraine
- ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۰۶، ۴۰۴، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰
 مظفر الدین شاه، ۳۷، ۳۴
 معتمدی، علی، ۲۰۷، ۲۱
 معظمی، عبدالله، ۳۴۸، ۲۱
 معین المعالک، ۱۱۲، ۲۹، ۲۱، ۱۴، ۱۳
 مقتبی اعظم فلسطین، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۲
 مقابل، احمد، ۲۱
 مکی، حسین، ۲۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳
 ملک الشعرا، ۱۲۰، ۷۴
 ملی شدن صنعت نفت، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۷۴
 ۴۰۴
 ممتاز السلطنه، ۴۵، ۴۴
 منصور السلطنه، ۱۹، ۷۸، ۷۰
 منصور، علی (منصور الملک)، ۳۵، ۸۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۸۹، ۱۸۴، ۲۴۵، ۲۶۷
 ۳۲۸، ۳۹۹، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۶، ۳۴۱
 ۱۷
 منصور، میرزا علیرضا خان، ۱۷
 مهیمن، حسین، ۲۱
 میرزا عبدالرزاق خان مهندس، ۲۵
 میرزا کوچک خان، ۱۰۹، ۱۲۷
 میکده، عبدالحسین، ۲۱
 میلسپو، ۱۱۱، ۲۵۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۰
 مؤتمن الملک میرزا حسین خان (حسین پرنیا)، ۳۴
 ۱۰۸، ۳۵
 ناپلئون، ۹۲، ۵۰
 ناصر الدین شاه، ۱۳، ۳۱، ۹۲، ۳۱، ۳۷۶، ۲۱۷
 نایب حسین کاشی، ۱۲۷
 نجم، محمد حسین، ۲۱
 نجم (نجم الملک)، ابوالقاسم، ۲۷۰
 نشریه «عماد»، ۱۷
 نصرت الدوله (فیروز)، ۱۸، ۱۹، ۵۱، ۶۴، ۶۵، ۷۲

نمی‌دانم مردان بزرگند که تحول می‌آفربینند یا تحولات است که مردان بزرگ را خلق می‌کنند، و میرزا جوادخان عامری به همیچه مجامعتی زاده تحول ناشی از جابجایی از سلسله قاجار به پهلوی و زاینده حرکتی عظیم در مسیر نوآوری و شکوفایی است، او از قبیل مردان تاریخسازی است که با امید به غرب برای کسب علم رفتند و با شوق به وطن برای آباد گردانیدن ویرانی که از قاجار به جای مانده بود بازگشتند و ایران امروزمان که در طریقت نوآوری ره می‌پوید ثمرة همت مردانی چون عامری است که آغازگر این حرکت سرنوشت‌ساز بودند.



کتاب میراث